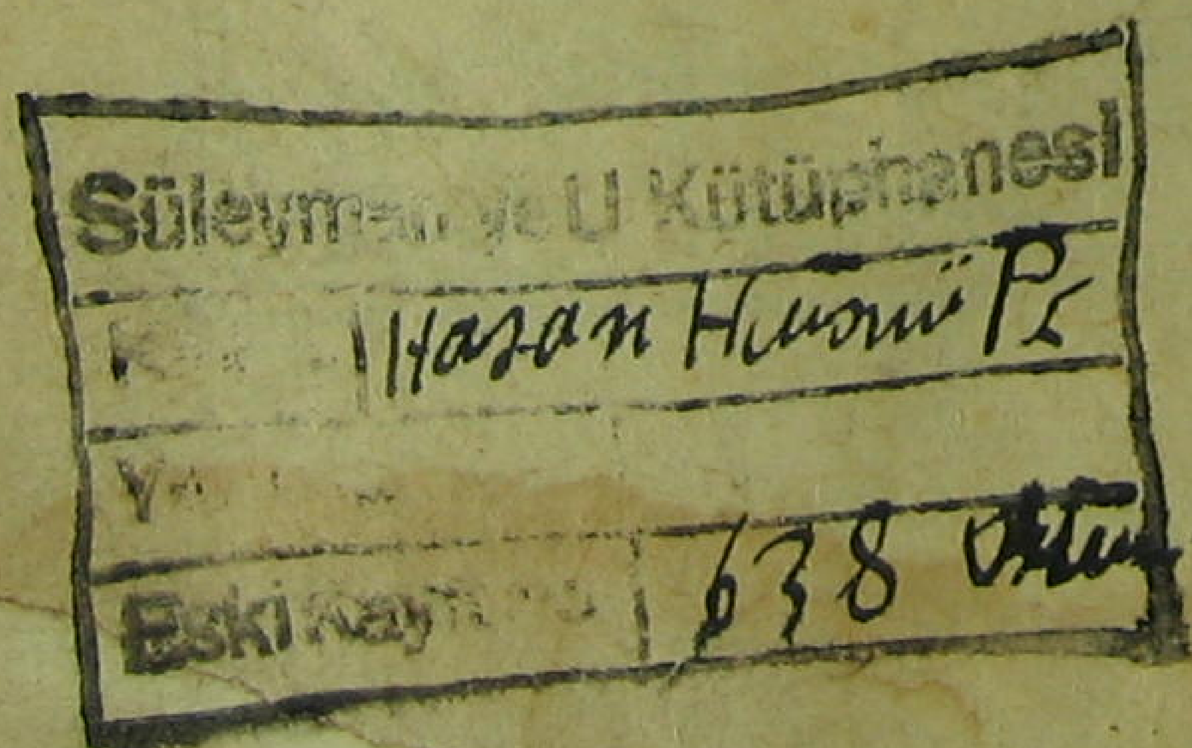


1

اللهم اغفر ذنوب المصطفى بن الحاج محمد امين
ابن الحاج عبد الرحيم بن الحاج
عبد الرحمن بن المحمود
يا معبود
سنه ١٢٢٦





دررزواهر حمد وثنا • وغرر طواهر سپاس وستایش
کثرت فراد فرایدنه سلک شهور وایامده احتمال اجتماع وانتظام
و وفرت امداد موایدنه ظروف واوانه دهور وازمنه ده
امکان اندراج وگنجایش اولمیه • اول کردگار بنده پرور
وپروردگار بخشاینده بخشایشگر حضرتنه سزاوار وحقیق درکه
اهل هیاکل انسانی خلعت خلقت ولقد خلقنا
الانسان ایله معزز ومکرم • ولباس استعدادین
وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا ایله مطرز ومعلم ایلیوب
کمال قدرت وجلال حکمتی ایله روح لطیفن جسم کثیفه ترکیب
وپیوند وعالم خلق وامرده قابلیت تحمل بار امانت ایله ممتاز
وسربلند ایلدی بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعه
کار بنام من دیوانه زدند شعر پس ترکیب انسانی مجرد ومادی یه محتوی
وباقی وفانی یه منطوی اولماغیله طلسم ابدع وبرزخ جامع اولدی نظم خرد جان نغز
بزمردم ندید • که مردم تواند بیزدان رسید • چنان دان که جان بهترین گوهرست
نه زین عالم از عالم دیگرست • تن او را اگر دار جامه است راست • اگر بفکند ور بپوشد رواست

بجانبن

2

بجان بین گرامی تن خویشتن • چو جامه که باشد گرامی بتن
لاجرم تخالف انواع ترکیب روح وجسد وتباین اطوار ترتیب [illegible]
وکالبددن خلق وخلق افراد انسان وقابلیات ومشارب اصناف
بشرده تفاوت تام وتنافی ما لا کلام نمایان [illegible]
اول حکیم ازل که صنعندن [illegible] طلسم نوع بشر
مختلف اولدی قابلیت [illegible] بعض اهل خیر وبعض شر
[illegible] صانع حکیم وقادر علیم که [illegible] تخلقوا باخلاق الله مرتبه ممتثل واقربکم
[illegible] احسنکم اخلاقا [illegible] سینه متصل اولنلری نشأه دنیویده
[illegible] عالم اخرویده صف اهل صفاده حشر
[illegible] ی شعر تأمل فی التی تجد فیها جلال الله
[illegible] نثر غمائم صیبات صلوات طیبات
[illegible] ات اول هادی سبل وخاتم رسل
جناب [illegible] که تفصیل صفات سعادت سماتی اچون
نص شریف انک لعلی خلق عظیم منزل وذات رسالت صفاتی
تکمیل دایره وجود وتتمیم مکارم اخلاق اچون مبعوث ومرسلدر نظم

نبی الشان محمد که جان ویردی نطق مسیحا • چون ایتدی قدوم شریفن بشارت
گوز قاشنه صاد ونون رمز وایما • خم زلفنه نقش حم اشارت

شعر عربی تحکی شمائله فی طیب تربتها • یفوح کالزهر وضح مطمور ومشمول
اتی ختمه [illegible] ابراهیم وآلید [illegible] • ذات علی کرم الاخلاق مجبول

ور رحیق رضای احد چون که ما صدق ختامه مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون
اذاه ارواح آل و اصحابنه ریزان و سبزه رضوان سحاب عفو الهی
[illegible] تابعین لهم باحسان دن نابت و خیزان اولیه [illegible]
رضوان که [illegible] باد بر روضه که عترت و بر [illegible]
ذكر محامد و نشر [illegible] اوقت پناهی سعادت دستگاه
خلد الله تعالى سلطانه [illegible] على العالمين بره واحسانه
چون غره كتاب لوامع حمد بحیاب [illegible] تصدر ایله غرا اولطره
خطاب روایح نعت جناب رسالت مآب تحریری ایله مطرا اولدی لایق اولدی
که بو نو آمده عالم غیبک [illegible] افسر مدح پادشاه [illegible] آسمان پایه دین بو
تازه رسیده جهان [illegible] لادبیك افسری گوهر وصف پناه دین سعید الانام ایله
جهان آرای ایله [illegible] جت جورلی خامه شد انگشت نمای توحید هدی
گلزار قرنه دیگر ساخت پرده نعمت پیمبر پرداخت به جو [illegible]
که ثنا گستری شاه کند [illegible] زیرا اصحاب عقول منطالق وارباب تعقول
زمزمه کوتاه کند
مستو افقلردر که داعیا دین و دولت توامان و حمای شرع و دین حمایت
تیغ سلاطین لی امن و اماندر اگر جویبار شمشیر شاهی و باران تیر سلطان
دین پناهی ایله بوستان شرع تازه و تمکین اولمیه تاب تکت گیاهای
عدای دین و سموم هجوم کفار و ملحدین ایله بی برگ و [illegible] اولمیسی مقرر
و اگر تاب آفتاب عدل و سایه [illegible] و نسیم عنبر شمیم حفظ و حراست
جانب آستان دولت آشیانه [illegible] پادشاهان سعادت نشانه دن

3

واصل اولمیه بوستان دین و ایمانده گل و ریحان سبزه و خضرت ده
ضمیر اهل عرفان شکفته و خندان اولمق متعذر در نظم بدان ای خردمند با فرهنگ
برابر بود پادشاهی و دین نه بی تخت شاهی بود دین بپای نه از پادشاهی نیاز است دین
نه بی دین بود پادشاهی بجای نه از پادشاهی نیاز است دین
نه بی دین بود شاه را آفرین نثر واخبار نبویه ده وحی اولندوکه الدین
اس والملك حارس و ما لا اس له فمهدوم و ما لا حارس له فضائع نظم
دین اساس رضای یزداندر ملك انكا حارس و نگهباندر شول که
بی حارس اوله ضایع اولور اولکه نه قدر اساس ویراندر لاجرم
پادشاهان ارجمند و دین پناهان [illegible] که ملك جهان فانی ظل زایل
سعادتمند که
ایدوکین معلوم [illegible] ملك فانی به ملك باقی بی مضمون اتمشلردر [illegible] عادت
جمیله و سیرت حمیده و خلق خوب و خوی نیکولری اولدر که اکثر سعی و اجتهادی
لیان جانه مشدود و در ظلم و ضلالتی شهرستان دین اوزره مسدود
حفظ و حراست ممالك اسلام و اخذ و فتح دیار کفار و ملاحده یه
و قلع و قمع ارباب فتنه و فساد و دفع و رفع اصحاب بغی و عناد
و رفع قدر عابدان و عالمان و دفع ظلم مفسدان و ظالمان ایتمکی کندولره
شعار روزگار ایدوب بو جهان فانیده نام نیك و ذکر جمیل ایله مخلد
و باقی و حیات باقی ده مناشیر یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان
روح پرفتوحلرینه ملاقی اولور والمنة لله تعالى بو فضائل جلیه و مناقب
مستحسنه پادشاه دین پناه شهریار سعادت دستگاه خداوند

باد شاهان عالم پادشاه خداوندان بنی آدم شهریار جهان سروری کامرانی
کامران [illegible] دیار رعیت پروری وجهانبانی دریکدانهٔ درج شاهی نجم جهان فروز
افروز برج [illegible] بناهی خلاصهٔ عالم کن فکان دُرِ دریای جود گوهر کان امکان
ماحی دقائق [illegible] الکفر والفساد عن وجنة الدین حامی اجناس الخلق والعباد
عن [illegible] سعیدین سلطان المغربین والمشرقین ظل الله تعالی فی الخافقین
خادم الحرمین الشریفین ناظم قلائد الکرام علی اجیاد الاجیاد والرعایا
ناثر فرائد النعم علی رؤس الافراد والبرایا معز الدنیا والدین غیاث
الاسلام والمسلمین زبدة [illegible] آل عثمان بل زبدة السلاطین علی
الاطلاق سلطان العرب والعجم والروم [illegible] العراق السلطان
سلیمان خان بن السلطان سلیمشاه خان بن السلطان بایزید خان
ملک الله تعالی من خدم له وصدق واهلک من غدر به وخان
حضرتنه خاصه ذات قدسی صفات وسمات وعنصر ملک سمات در شعر
شه معدلت پرور دین پناه ملک دستگاه وفلک بارگاه
مدار المعالی ملاذ الامم ولی الایادی مفیض النعم زهی سایهٔ حق که خلق زمین
انک سایه سندن نمایدن امین پاغ فیض کفیله باران جود اولور تازه اندن ریاض وجود
سر تیغی کم کفره شد حدید انک وصفی درفیه باش شلیدیر نثر زهی پادشاه دین پرور
وشهریار دادگستر که تمامت ربع مسکونده استعلای لوای اسلام وتسلی
علای شرع سید الانام آن ممالک محروسه حضرتنه مخصوص ودوام
دولت دودمان مبارکی وبقای سلطنت خانوادهٔ خجسته سی

تا قیام قیامت حدیث شریف لایزال طایفة من اهل الغرب ظاهرین
علی الحق حتی یقوم الساعة مضمونی ایله متقرر ومنصوص در مصرع دولت درین سرا
وگشایش درین در است نثر اگرچه آبا عظام واجداد گرامی لری که ملوک
زاهره لر وسلاطین قاهره ایدیلر اقتحام مهالک واخطار واختیار
مشاق اسفار ومبتدعه وکفاردن اخذ ممالک وامصار ایدوب
توسیع دایرهٔ دین وتکثیر امت خیر المرسلین واعلای لوای دین ودولت
واذلال اعدای ملک وملت ایتمکده مساعی جمیله وآثار حمیده لری
تاریخ روزنامهٔ جهان وکتابهٔ کنار طاق روزگاردر شعر
بیض الوجوه کریمة احسابهم • شم الانوف من الطراز الاول نثر
اما بحمد الله تعالی که عهد سلطنت خجسته فرجام حضرت پادشاه
اسلامده واقع اولان اخذ وفتح قلاع وامصار وقلع وقمع ملاحده
وکفار وتوسیع دایرهٔ دین وملت وعلو وغلبهٔ ناموس سلطنت
انلرک اضعاف مضاعفه وامثال مترادفه سی در پس مثال شریف
ونمودار لطیفی بو ابیات دلگشادر شعر وماجد زان آباءه عزا
وصار من بعد فیهم غرة الغرر نظم چنان بود پدری کش چنین فرزند بود
چنین بود گهری کش چنان بود معدن • از تیغ او بجای صلیب وکنیسها
در دار کفر مسجد ومحراب ومنبر است • آنجا که بود صیحهٔ ناقوس کافران
امروز بانگ نعرهٔ الله اکبر است نثر وبو منقبت ناجی وموهبت
گرامی خاتمهٔ سلسلهٔ دولت سلاطین آل عثمان ابدها الله تعالی

کنیسه‌ها

المغازی ظ

فتح قسطنطنیه

الی انقضاء الدوران درکه هر خان توسیع ساحهٔ سلطنت و تفسیح عرصهٔ
مملکتدن پدر زندن برتر و هر فتح و نصرت که پادشاه سابقهٔ مقدر
اولمش اولمیه پادشاه لاحقه میسر اولور مثلا سلطان دین محمدی برهان
شریعت احمدی مقیم جاه و دین سلطان غزاة و مجاهدین فاتح امهات
البلاد سلطان محمد ابن مراد خان انار الله تعالی برهانه و ثقل یوم الحساب
میزانه پدر محمود المساعی سلطان مراد غازی بلکه جمیع ملوک و سلاطین
ماضیه یه طریق فتحی نامسلوک و اخذ و استیلاسی حسرة الملوک اولان
شهر قسطنطنیه که ارتفاع سمت باروسی مسامت سماک و انخفاض عمق
خندقی مواصل مرکز خاک عظمت و حصانتده شهرهٔ جهان و استواری
و متانتله نادرهٔ دوران ایدی ابتدای دولت و اول سفر و نهضتده فتح
بیوروب مقر ملک و مستقر خلافت و مطلع آفتاب عدل و داد
و مهب نسیم جود و رأفت ایلدی اکابر امرا افاضل علما و طوایف امم
و قبایل عرب و ترک و عجم آنده مجتمع و انوار علم و عمل مدارس و زوایاسندن
ملتمع اولوب قبة الاسلام مطلق و دار الملک محقق اولدی حتی عارف
کامل نامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی خراساندن مرحوم خداوندکاره
مکتوب منظوم ارسال ایدوب و بو مقامه ایما ایلدی که **بیت دیگر**

معدن کفر و محتد اصنام شد ز جهد تو قبة الاسلام

و مع هذا اواخر عهد شریفنده فتح قلعهٔ بلغراد که رفعت و متانتده
موازی سبع شداد در حضرت شریفنه مطلوب اولوب آما مطلع

غزو و سفردن هلال فتح و ظفر نمایان اولمدی ظلمت کفر و ضلال افق
قلعه دن پایان بولمدی خداوندکار فلک مراتب نوع انکسار له
راجع و آیب اولدی چون سریر سلطنت و شاهی قدم مبارک دم
همیم پادشاهانه لرله مفتخر و مباهی اولدی اول تباشیر صبح دولت و ابتدای
سفر و نهضت همایونلرنده قلعهٔ بلغراد جوانب اطراف و نواحی اکنافی
مسخر بندگان دولت روز افزون اولدی و لسان حال و قال علی طریق
حسن الفال بو بیتی مناسب حال انشاد ایلدی **شعر**

باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

چون بنای سرای مدح و ثنای حضرت صاحب قران عدو شکن اول
مرتبه دن بلند درکه بو زمین محنت خانهٔ زمن انک شرف غرفه سنه ایصال
ایلنه و رسن ایتمکه قادر اوله پس لایق و درخور اولدر که دعای دولت
روز افزون و بقای جاه و جلال و حشمت همایون که واسطهٔ وصول
اقبال عالمیان و رابطهٔ حصول آمال آدمیان و عمارت سرای شرع و دین
و نضارت ریاض اسلام و مسلمین در دست تضرع و مسکنتی درگاه مهیمن خلاقه
گشاده و روی تخشع و مسکنتی بارگاه ملک علی الاطلاقه نهاده از سر صدق
شعر سحرگاه مناجات کنیم • عرض حاجت بدر قاضی حاجات کنیم خدایا
بی نیازا بنده نوازا چاره سازا اگرچه سفینهٔ عمرمز دریای عجز و تقصیرده
گم و بادبای رجامز صحرای شرم و تشویرده بریده دم در صد شکر
و هزار منت که خضر و الیاس عنایت و توفیقک تالی بشارت

قیلنوب ... بیت دیگر

دعوی استجابتکم در شعر خدایا کاف و نونک چونکه صفات ذاتنه بیچون

او رحمت حقی کیم گیجدی غضبدن — او نورکچون که سرور دی عددن

که تخت سلطنتده شاه دیندار — خوش اولسون روز و ماه و سال بسیار

شمار عمری ایرشدکده صاده — کیچوب صادی اوله صددن زیاده

نه در صاد الفای حی ذوالمنن — کیچور عمرنی صادی الفدن

یرشدردک چو ملکین کوه قافه — شمار عمرن ایرکور قاف و کافه

بقا باری دکل دیرکت چو کاری — سعادت اوله ختم کار و باری

بو عالمده سر تخت خلافت — او عالمده خداده رحم و رافت

جهانده دایم ایت خیر ایله نامین — امین اولسون بلادن دین امین

شجرهٔ خلافته ثمرهٔ جود و رافتی متصل قلمق یعنی دعای حضرت سلطنت پناهیدن ثنای جناب شهنشاهیه منتقل اولوب دعالر ایدر شعر

دعای شاه کم صاحب زماندر — دعای شاهزاده توامندر

جهانک بختی و تختک جهانی — سزای افسر و تاج کیانی

شهنشه شه سلیم اول کان رافت — ولی عهد منشور خلافت

منور طلعتندن روی دولت — وجودندن قوی بازوی دولت

درخت میوه دار باغ شاهی — جهانک مسندی سرکت پناهی

زلال تیغی کیم آینه ساندر — عروس فتح اکا صورت ساندر

کفندن شرم ایدوب یم نیته کم دن — حیاسندن اولور رخسارینه کف

او کفدن کم کرم فیضنده یم در — نم جزئیسی دریای کرم در

6

حیا شول دکلودریم صورتنده — که ایلر کندوبی نم صورتنده

جهان دورنجه وار اولسون همیشه — سعادت اکا یار اولسون همیشه

پر اولسون جامی دولت بادهسندن — منور دیدهٔ شهزادهسندن

دهان و چشم ملکک نور و دادی — جهانک مطلبی دیرکت مرادی

اب و جد سایهسنده عمر سرمد — نصیب اولسون علی عداد ابجد

خدایا ایله شاه و شهریاره — شمار عمرنی عمر دوباره

بو داعیهٔ داعیهٔ تألیف نه اولدوغنن بیانی و بعض اخلاقکیه صاحب سعادتی فی الجمله ظاهر و عیان قلمقدر

دانش اندوزان افاضل عالم و حکمت آموزان اماثل بنی آدم قتنده مقرر و معلومدر که علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدنیه که حکمت عملیه ایدن عبارتدر نفوس انسانیهیه مکمل فوز و سعادت و محصل قدس و طهارتدر هیچ آدمی بو علومک نکت و دقایقنه اطلاع و قلل حقایقنه ارتفاع ایتمدین ممکن دکلدر که زیور کمالات حقیقیه ایله تحلی و جلوهٔ سعادت و معارف یقینیهده تجلی ایده و اساطین حکما و سلاطین علما علم مذکورده تألیف کتب شریفه و تصنیف زبر لطیفه ایله صحایف لیل و نهاری رقم زدهٔ کلک لطایف نکار ایلدیلر خصوصا کتاب اخلاق ناصری که حکیم کامل فیلسوف فاضل نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمتک مهندسی ایدن صکره اساس تجدیدینی طرح و تذکرهٔ فضلا ایچون کلام متکلمین نقد و اشارات اهل حکمتی شرح ایتمشدر تألیف بیوروب ناسخ کتب

مستغدمان وطراز دامن آخر زمان اولمشدر نظم چون نکتهٔ عاشق از رضای حبیب

چون چهرهٔ دوست در ملاحت · جانرا عوض سرور وشادی · دلرا بدل نشاط وراحت

بعده فاضل محقق کامل مدقق مالک ازمهٔ معانی جلال الدین محمد دوانی

که تحریر قواعد علمیه ایله رفع غواشی وتجرید عقاید دینیه کتب حواشی ایتمکله

مقبول فضلا وممدوح علما در اخلاق جلالی نام رساله تألیفی ایله کتاب جامع

حکمتی زین وٓ اخلاق ناصری یه ثانی اثنین اولدی بعده فصیح جهان

وبلیغ نکته دان واعظ خطهٔ خراسان مولانا حسین واعظ میرزا محسن

بن حسین بایقرا نامنه کتاب اخلاق محسنی تصنیف ایلدی هرچند اسالیب

مبانی سی اولکی لرکبی تحقیقات حکمیه وتدقیقات علمیه اوزرینه مشتمل

دکلدر اما چون ترکیب ومعانی سی وضوح وظهور ایله متسم والفاظ وعباراتی

لوح عذوبت وسهولت اوزره مرتسم در قلوب عامه ده جای گیر والسنهٔ

کردن زیاده شهرت پذیر اولمشدر وبارها خاطر عاطره اندیشه

وخاطره اولوردی که زبان ترکی روم اوزره بر کتاب مرقوم اولنیدی

اما علایق روزکار وعوایق لیل ونهار که جمله دن بعضی تحصیل وتکمیل علوم

وتدریس وتعلیم فنون ایدی اول مخدرهٔ حجرهٔ غیبی حجاب اختفاده

پرورده واول عذرای سیمتن عذاری عوایق اعذاردن درپرده

ایدردی تا اول تاریخ مبارکده که سال فرخ فال حساب هجرتدن

واصل عدد لفظ فرخ سال اولدی تصاریف فضایله شمع دل سوزان

خطهٔ شام عنبر مشامده فروزان اولدی فی الجمله تعویق مباعده وتوفیق

فرخ سال سنة ٩٧١

بلغه در تاریخ تألیف کتاب

مساعده ودواعی مجتمع وموانع مرتفع اولوب اواخر سال مزبورده مبارع

شروعه کیرویلوب اوایل سال آینده ده انجام واتمامه ایرلدی لمنشیه

سالی که بود حساب او فرخ سال آغاز شد این رسالهٔ فرخ فال

از بخت شه آخر آن سال که بخت باشد بحسابش ارفته آخر سال

نثر

فی الحقیقه سبب حقیقی تألیف وعلت نامه نظم وترصیف اول ایدی

که حضرت مکرمت ایاب ومعدلت رایات که دریای جود وعطاسنده

دراهم شاهی فلوس ماهی کبی ارزان شبستان مجلس سعادت نشانی عود

سعود وطیب مکارم ایله معطرا وکف فیاض عطار سانی که نهر سایلدر

نهر سایلدن منزه ومبرادر وزیر عالم عادل که دریادل فیض بخشی بحر

معانی زبان درافشانی ایدن بر دل وکف گهرپاشی دریای امانی اکا

نسبت کف کنار ساحل در مروحهٔ آستین عدلی راحت رسان روم ایلی

زمین دیر که من بعد روه گرد فتنه قونمز وصبح صدق وصفا آستانندن

جلالندن نمایان اولی افق عالمدن آفتاب عدالت طوغمز شعر

گناه را کرم او به از هزار شفیع امید را قلم او به از هزار ضمان

پناه وپشت امم قهرمان تیغ وقلم جهان لطف وکرم سرور زمین وزمان

نثر

امن وامانی عهد وزمانی اول مرتبه جامعدر که قریبدر که اعدادن سمت

یکانکی صفت یکانکی یه مبدل واضداددن خاصهٔ اختلاف عارضهٔ ائتلافه

محول اولوب آتشدکی حر وتاب برودت آبی غریدوضرآب سبا

شرر شعلهٔ ناری منطفی ایکن موغی اولوب پرشامین طناز مروحهٔ کبک

بزرجمهر
نوشین روانک وزیری نامیدر

شعر ولکنک وشیرین ملیک بره گوسفنده گرد بالش نقش پلنک اولمشدر
چنان بساخت جهانرا هوای دولت تو که از طبیعت اضداد رفت ناسازی
از آن گذشت که گستاخی کند پس ازین سحر بسبزدی و باد صبا بغمازی
عهد ملکشاهی ده اول ایدی وزیری نظام ملکی اندن تعلیم ایدردی بزرجمهر
زمانینه گلدیکی وزارت نوشین روانی تسلیم و روان نوشین
وزارتی آندن تسلم ایدردی شعر به است از صاحب ری درجه در فضل
به است از حاتم طی درجه در جود نظم آصف ثانی که گر برخی ز روغنش شمرم
در جهان باشد سمر چون آصف بن برخیا حسن اخلاقین اگر نقل ایلسه باد بهار
سنبل الطیب اوله صحراده هر برگ گیا مظهر تاریخ حب لی حالی اولسه وجهی وار
کف دریا شنده در مهر سلیمان جالیا نثر بد لله حامی رنگ وجه رخسار و فا
عدلله ماحی زنگ روده مرآت صفا • فارس میدان شجاعت حارس
دیوان عدالت وزیر اعظم مشیر افخم وکیل السلطنة القاهره امین الملة
الباهره علی پاشا شعر پادشا سیرت خداوندی که در ترتیب ملک •
هرچه رای اوست رای پادشاه اعظم است • آنکه در انگشت تدبیر سلیمان دوم
منشور بهای صوابش را خواص خاتمست نثر نظام الملک صلاح العالم عماد
الدولة العلیا علاء الدین والدنیا شعر سخاوقند ه خندان اولور صف ابر نوروزی
که گریان فیض اندر جودین اکا همسر میدر حاشا امین درگه سلطان معین ملت نیرزن
مفیض الجود والاحسان پناه دین علی پاشا نثر لازال صیت جلاله وصلة الی
مسامع الاقبال وصیب نواله حاصلة فی مزارع الآمال فنبت فی القلو

8
سنابل المحبة فی کل سنبلة مایة حبة شعر للمنشیه بدعت و بید ادی چو ماهی در
دولت و دین پشت و پناهی اول لطف ازل پشت و پناهی اوله
شرع نبی هادی راهی اوله روشن ایده دولتنک کردکار
کوکبنی کوکبه صبح و ار نیتی چون خیر در صبح و شام
عاقبتن خیر ایده رب الانام نثر رغایب معارف و کماله راغب
و مهر مهر ایله ابکار افکار اهل فضله خاطب در حتی بو فقیرک که یوسف مثال
اخوان زماندن کم التفات و اخوان یوسف کبی حضرت عزیزینه تحفه سی
بضاعت مزجاة در رعایت و تفقدی جانبنه میل ایدرلر و کمال کرملرندن
الا ترون انی اوفی الکیل دیرلر اول سببدن دایما اخوان امل
و رجا فر مصر احسانه گیدرلر و لسان حال ایله بو کلمه تذکر ایدرلر که بیت للمنشیه
یا محسن من لطفک احسنت الینا تا الله لقد آثرک الله علینا
لا جرم بو کتاب که علم بالیقین قلعه حصار حکمت عملیه اوزرینه منصوب در
اسم علم عالم آراسنه که علادن مشتق در منسوب اولوب قطعه
نکات حکمت و اسرارینه ایدوب الفاظ پاکیله صلایی
سروش ملک غیبی گوش جانه دیدی آدینی اخلاق علایی نثر
چون عنایت الهی و یمن تربیت جهان پناهی دن رکن همتم واثق
و صبح امیدم صادق در که بو کتابه اولکی لردن زیاده قبول قلوب موجود
بلکه بو کتاب شاهد کماله خلعت جدید ایله اخلاق ثیاب قسمندن
معدود اوله قطعه للمنشیه ناصر آدینه نصیر طوسی • دیدی اخلاق و ظهور ایلدی فن

سنابل

بعده شمع دوان سبتدن ... اولدی اخلاق جلالی روشن
مجلس آدینه حسین واعظ ... یادکار ایلدی اخلاق حسن
پارسی باف ایدی تار و پودی ... جمله‌سی اولدی جو اخلاق کهن
ایلدم تازه‌تن اول جامه‌لری ... زرکش رومی زیبا ایله بن
نکهت خلق علی پاشادن ... اولدی جون مشک فشان جیب زمن
بوی لطفیله معطر قلدی ... عالمی زلف عروسان سخن
ایلدی بنده علی اخلاقن ... نام عالی‌سنه اعلا قمودن
لاجرم ختمینه تاریخی آنوک ... اولدی اخلاق علایی احسن

جون مفیض خیر وجود و مفید وجود و توابع وجود اول حی قدیم و ملک ودود در و ممکن اوصاف و افعالی اصلنده عدم محض و لا شیء صرفدن معدود در پس لطف و احسان بیشمارینه توکل و حول و قوت معد و ممردن تبری ایتمکله فیض عمیمنه توسل ایدوب و سرلفظه و لحظه ده قوت و نصرتنه رجوع و سمت مقصود و جهت مراده شروع ایده لم والله تعالی بتحقیق آمالی جدیر و به استعین و هو علی کل شیء قدیر

جون بو کتاب حکمت عملیه‌دن اوج فنه منقسم در و هر فن موضعنده معروف در و فنون مذکوره داخی بعض مقدمات و مبادیه موقوف در لاجرم بر مقدمه و اوج کتاب اوزره مرتب در مقدمه اول امورک بیانینده در

که بو کتابده بیان اوله جق اول فنون امورک معرفتنه موقوف یاخود موقوف علیه دکلسه باری فی الجمله مفید و معین اولمغله موصوف در

معلوم و مقرر و صحیفهٔ ذهننده مرقوم و محرر اولا که فن مقصوده شروع ایتمزدن مقدم اول فنک تعریفی و موضوعی و غایتی معلوم اولمق لازم در زیرا امور اختیاریه‌ده ذهن یعنی ارادت و اختیار اوزرینه جاری و اکراه و اضطرار دن عاری در و هر امر اختیاری ایکی نسنه‌یه موقوفدر نته کم علوم عقلیه‌ده معروف در اول اولدر که شئنک ماهیتی ایدوکی یا بالکنه یا بوجه ما معلوم اوله ایکنجیسی اولدر که فی الجمله فایده‌سی وار ایدوکینه تصدیق اولنوب بو تصدیق صحیفهٔ ذهننده مرسوم اوله و هر علمک مقدماتی واردر که اهلی قتنده ظاهر در که علم مذکور یا موقوف علیه یا معین و ناصر در لاجرم بو مقدمه‌ده بو مذکوراتکه مجملا اعلام اولندی مفصلا شرح و بیانی ایراد اولنمق التزام اولنوب نیجه ابحاثدن ترکیب و هر بحث وجه مناسب اوزرینه ترتیب اولندی

مقدمه بحث اول حکمت عملیه‌نک مطلقا

و علم اخلاق و علم تدبیر المنزل و علم سیاسة المدن نیجه علملر در و تعریف اسملری نه در انک بیانی در اولا معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولمز الا حد اسمیسی ایله که تعریفده اصل در و حد اسمی ایکی نسنه‌دن مرکب در مابه الاشتراک که جنس و مابه الامتیاز که فصل در و حکمت عملیه‌نک جنسی مطلق حکمت در که اشتراکده کامل و حکمت عملیه و نظریه‌یه شامل در پس مطلق حکمتی تعریف و ترسیم و اقسام معتبره‌سینه تنویع و تقسیم ایده لم که حکمت عملیه‌نک حد اسمیسی متبین و ماهیتی عند الطالب متعین اوله بعون الملک الوهاب

تعریف حکمت و تقسیم او باقسام مشهوره

حکمت موجودات خارجیه نفس الامرده نه حالده ایسه اول حال اوزرینه

بیلمکدر ولیکن طاقت بشریه وفا ایتدکجه وقدرت انسانیه ده ممکن اولدیغی
مقدار بو تعریف نفس عملیه شامل دکل و عملی تو ترسیم مقتضاسنجه حکمتده داخل
دکلدر و بو مذهب صوب صوابه یقین و مقبول عامه محققین در اما بعض
حکما حکمتی تعمیم و عملی دخی درج ایدوب بو وجه اوزره تقسیم ایلدیلر که حکمت
نفس انسانیه ده علم و عملک حصولی و نفس انسانی بو ایکی جهتدن کمال معتد به
اولان مرتبه یه وصولی در نته کم خواجه محقق کتاب اخلاق ناصری ده که
تصنیف بیوردی حکمتی بو وجه اوزره تعریف ایلدی که حکمت اشیانیک
نه ایسه ایله بیلمکدر و افعالی لایق نیجه ایسه ایله قیلمقدر چون تعریف مفهوم اندن
واقع اولان اختلاف معلوم اولدی پس بو جانبدن رجوع و تقسیم حکمت
ایتمکه شروع ایدهلم تعریف حکمتده مذکور اولدی که موجودات خارجیه
بیلمکدر و شول اشیا که موجودات خارجیه لفظی انکا اسم در نفس الامرده
ایکی قسمدر قسم اول اولدر که انک وجودنده بزم قدرت و ارادتمزک اصلا
مدخلی یوقدر زمین و آسمان و اشخاص انسان و حیوان کبی قسم ثانی اولدر
که انک وجودنه بزم قدرت و ارادتمزک مدخلی مقرر و انلرک وجودی بزم تمییز
بزدن صادر اولان افعال و حرکات و اعمال کبی پس حکمت متعلقی
اولان موجودات خارجیه نک ایکی قسمه انقسامی ایله ایکی قسمه منقسم اولور
لکن عرق شبهه اول وقت بالتمام منحسم اولور که هر قسمی عیان و تفصیلن
بیان ایدهوز قسم اول که بزم قدرت و ارادتمز مدخلی اولمیان موجودات
خارجیه دن بحث ایدر انکا حکمت نظریه دیرلر زیرا طریق تحصیلی بحث و نظر

ننه در پس طریق تحصیلنه نسبت اولنوب حکمت نظریه ایله مشتهر در قسم ثانی
که بزم قدرت و ارادتمزک مدخلی مقرر و انلرک وجودی منیر اولمیندن بحث ایدر
انکا حکمت عملیه دیرلر کیفیت عملدن بحث ایتدکیچون عمله نسبت ایدرلر پس
حکمت عملیه بر علم در که انده افعال و اعمال افراد نفس انساندن بحث اولنور
شو حیثیتدن که قنغیسی عمل صالح و مقبولدر که انی تحصیل و ایقاع ایتمک نفس
انسانیه یه موجب کمال حقیقیه در و قنغی عمل فاسد و مذموم در که انوکله
ملابسه و اتصاف قیلمق ذات آدمی یه مورث نقصان و شقاوت
اخرویه در تا که انواع افعال و اصناف اعمال معلوم و مبین و مفهوم و معین
اولوب قسم اولی اکتساب الملکه نفس انسانیه تحلیه سین حاصل و قسم ثانی دن
اجتناب ایتمکله تخلیه سینه واصل اوله و ایضا نفس ناطقه تزکیه سینه که قسم اول
ایله اتصال و اتصافدر واقف و تدسیه سنیه که قسم ثانی دن اجتناب ایتمکله
وانفصالدر عارف اولوب بر موجب فحوای شریف **قد افلح
من زکاها** تزکیه سینه حریص و مشغوف و تدسیه سیندن بر مقتضای معنای
منیف **وقد خاب من دساها** تدسیه سندن مصروف و معطوف خیبت
و حرماندن سالم و ناجی و فوز و فلاح ایله مذکور و موصوف اوله پس حکمت
عملیه نک فایده مترتبه و غایت مترتبه سی مجرد علم دکل بلکه تحسین افعال
و تکمیل اعمالدر شویله که شجره علم ثمره عمله مقرون اولمیه دایره اعتباردن
خارج و درجه اعتداددن بیرون اولور بخلاف قسم اول که انوک فایده
عایده و غایت لازمه سی مجرد علم موجودات و معرفت حقایق و ماهیات

که نفسه نشأه دنیویه ده کمال معتد به ونشأه اخرویه ده سعادت حقیقیه ویر
زیرا نفس ناطقهٔ انسانی جمیع موجودات خارجیه وماهیات اشیایه
طرق صحیحه وادلهٔ صریحه ایله عالم وصور تصورات مطابقه وتصدیقات یقینیه
صحیفهٔ مدرکه سنده قایم اولیجق مبدا اول جل ذکره صفات کمال ونعوت
جلال وافعال متقدسه واحکام منزهه سیله وعقول مجرده ونفوس مطهره
وفلک محدد الجهات وکرهٔ ثابتات وافلاک کلیه وجزویه وکواکب سیاره
وثابته وعناصر بسیطهٔ مترتبه وموالید ثلاثهٔ متبرکه که معدن ونبات
واصناف حیوانات در وانسان که مستجمع قوای وطبایع ونفس مجرد
وجسد مادیدن مولف اولمغله برزخ جامع در جون ترتیب صحیح و
ثابت وبو نسق ونظام واقع اوزرینه مرآت مدرکه سنده منطبع ومرتسم
وجوهر نفس مجرد بو انطباعات حقیقیه وارتسامات یقینیه ایله متصف
ومتسم اوله کاتها وجود بتکله وعوالم باسرها اول اولوب نشأه دنیویه ده
ذروهٔ کمالات یقینیه واصل ونشأه اخرویه ده سعادات حقیقیه که عقاید
صحیحه اکا مترتب در اکا حاصل اولور وجون جلباب بدنی شق ونشیمن
مجردات ملاء اعلایه ملحق اوله جوهر ذاتنده اولان کمال معتبری که علوم
صحیحه ثابته در ادراک ایتمکله اکا بر ابتهاج وسرور وارتیاح وحبور عارض
اولور که لسان واصفان آنک وصفنده قاصردر وبیان عارفان آنک
شرحنده متقاصر در ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء وبو حالته اول لذت عقلیه در
که حکما آنی اثبات ایدوب لذت جسمانیه دن اجل واعلی وآلایش ماده دن

منزه اولان جواهر قدسیه یه انسب واولی ایدوکین تقریر ایتمشلردر
جون مطلق حکمت حکمت نظریه وحکمت عملیه یه منقسم اولدوغی معلوم اولدی
پس مفهوم اوله که حکمت نظریه دخی اوج قسم در وهر قسم علیحده مرسوم رسم ومسمای
اسمدر زیرا موجودات خارجیه که بزم قدرت وارادتمزک وجودنده
مدخلی یوقدر وحکمت نظریه آنلردن بحث ایدر اوج قسمه منقسم در اولکیسی اولدر
که خارجده وذهنده مادهٔ جسمیه دن که هیولی دیدکلری آندن عبارتدر
مستغنی اوله مبدا اول جل ذکره وعقول ونفوس مجرده کبی که اوساخ ماده
وطبیعتله نامدنس وادناس هیولای جسمیه دن مقدس لردر آنلردن
بحث ایدن علمه که حکمت نظریه نک بر قسمیدر علم الهی دیرلر وعلم اعلی دخی بر اسمیدر
زیرا جون مادهٔ جسمیه مایهٔ سفالت ونقصاندر آندن خارجا وذهنا
مبرا اولان غایت علوده اولدوغی مستغنی دلیل وبرهاندر وجون
اشرف مبحوث عنه آنده ذات الهٔ دایم وقایم در پس اکا علم الهی دیمک
دخی مناسب وملایمدر ایکنجی ذهنده ماده دن مستغنی اما خارجده محتاج
اولانلردر هیئات کری وتثلیث وتربیع کبی که خارجده مادهٔ معینه مثل
سنک وآهن اولمینجه موجود اولمدوغی روشندر اما ذهنده جمیع مواد
معینه دن غافل وذاهل بر شکل مدور یا مثلث ومربع ملاحظه ایتمک ممکن
وقابلدر وبو مقوله موجوداتدن بحث ایدن علمه علم ریاضی وعلم اوسط دیرلر
زیرا حکماء اقدمین اطفال ومبتدیین زمرهٔ سنیه ریاضت ایدنان قصد
ایدوب علم الهی یه اهتدا ایتمکیچون بو علمله ابتدا ایدرلردی بو علومک

مسایلی جمله یقینیه و دلایلی قطعیه اولمغله شک وظن انده دخل و وهم وشبهه
اکا وصل اولمز مبتدی نک طبعی یقین محضه معتاد ومألوف اولوب علم الهی
وطبیعیده دخی ظنه قانع اولمیوب طلب یقین ایتمکه مشغول ومشغوف اولور
دیرلردی وانده مبحوث عنه اولان ماده دن که ماده نقص وتسفل در
ذهنده مستغنی اولمغله فی الجمله ترقی خارجده محتاج اولمغله من وجه تنزل
ایتدوکیچون وسط اولوب اندن بحث ایدن علمه علم اوسط تسمیه اولنمق
بی ضبط وغلط اولور و بو علوم ریاضیه درت قسمدر هیئات وهندسه
وحساب وموسیقیدر اوچنجی قسم ذهنده وخارجده ماده یه محتاج
اولانلردر اندن بحث ایدن علمه علم طبیعی وعلم اسفل دینور زیرا طبیعت که مبدأ
حرکت وسکوندر اندن باحث در و خارجده وذهنده ماده ناقصه محتاج
اولدوغی علم اسفل دیمکه باعث در چون اقسام حکمت نظریه تمت اختتام
بولدی من بعد اقسام حکمت عملیه که بو کتابده مقصد اقصی ومطلب
اعلی در بیان ایتمکه اهتمام ایده لم شول اشیا که لزوم قدرت واختیار
مدخلینز اولمز اولدخی اوچ قسمدر وهر برندن بحث ایدن بر علم خفی ومنغلق
طلسمدر اول قسم اول افعال واعمالدر که آدمیدن که شخص واحد اولدوغی
جهتدن صادر اولوب غیر شخص ملاحظه اولنمدوغی ظاهر اولور بو مقوله دن
بحث ایدن حکمت عملیه یه علم اخلاق دیرلر زیرا انده هر شخصک خلقندن
بحث اولنور که نیجه اولمق کرک که حسن وممدوح اولوب مذموم و
مقبوح اولمیه ابنای جنس ایله ارتباطی ملحوظ وافراد نوعی ایله اختلاطی

منظور اولمز مثلا آدمی حد نفسنده تن تنها وبی مسکن ومأوا دخی اولسه
حلیم وسخی وعفیف اولوب غضوب وبخیل وخفیف اولمق کرک
ایکنجی قسمی اهل بیت وارباب منزلی ایله اولان افعال واعمالیدر اندن بحث
ایدن علم تدبیر المنزلدر مثلا بر کس اهل بیت وخانه وسکان منزل وکاشانه سی ایله
که اهل بیت وعیال واولاد واطفال وخدمتکاران وحشم وپرستاران
وخدمدر نه وجهله مساکنه ومعامله ونه درجه ده معاشرت ومجامله ایتمک
کرک که سبب انتظام امر معاش وحق معادنده موجب ارتفاع وانتعاش اوله
اوچنجی قسم عامه اهل مدینه ودیار اختلاطی اعتباری ایله صادر اولان اوضاع
وافعالدر اندن بحث ایدن علم تدبیر المدنیه دیمکله مسمیدر بو مقاله دک
مذکور ومسطور اولان کلام عامه ومقالات جمهوردر اما حکیم مدقق
فیلسوف محقق خواجه نصیر زیاده بسط وتحریر ایدوب شرح وتفصیل افکار
وآرا ایله غره کتاب وطره خطابن بهجت افزای وخاطر آرای ایدوب
بیوردی که نوع انسان وصنف بشرک مصالح اعمال ومحاسن افعالی
که مقتضی انتظام امور ومستدعی استقامت احوالیدر البته بر مبدأدن
ناشی وبر مقتضادن صادردر پس اول مقتضی دخی اصلنده یا طبعدر یا وضع
یعنی انسان بطبعه اول افعال واعمالی اقتضا ایدوب صادر اولور یا
بر واضع انی وضع ایدوب انسان اول واضعه اقتدا ایدوب بو فعل ظاهر
اولور قسم اول که انک مبدأی اقتضای طبع اوله انک تفاصیلی مقتضای
عقول اصحاب فکر وفراست وتجارب ارباب فهم وکیاست اولسه کرک

وبو نوع تخالف ملل وتداول دول ایله متبدل وتعاقب ادوار واکوار
وتقلب سیر وآثار ایله متحول اولمز و بو اول حکمت عملیه درکه مذکور اولدی
وقسم ثانی که مبدیٔ وضع درخالی دکل که برطایفه نک اتفاق آراسی اوله اکا
آداب ورسوم دیرلر یا برفاضلک که تأیید الٰهی ایله مؤید ورواق کمالی عون
ربانی ایله مشید اوله نبی علیه الصلوة والسلام کبی یا ولی وامام کبی وصنعی ...
اوله بوقسمه نوامیس الٰهیه دیرلر بودخی حکمت عملیه کبی اوچ صنف در
اولکیسی اولدرکه هرشخصه بانفراده راجع اوله اکا احکام عبادات دیرلر ایکنجیسی
اولدرکه اهل منازله عائد اوله مشارکت واختلاطلری جهتندن اکا مناکحات
ومعاملات دیرلر اوچنجیسی اولدرکه ممالک وبلاد وجماهیر عباده مشارکت
ومخالطه لری اعتباری ایله عارض اوله اکا حدود وسیاسات دیرلر وبو علمه
اهل شرع علم فقه دیرلر وبو مقوله اعمالک مبدائی براصطلاح وضعی در
لابد تقلب احوال وتغلب رجال وتطاول روزکار وتفاوت
مقتضیات ادوار وتبدل ملل وتحول نحل ایله معروض تغیر ومحل تبدلده
واقع اولور وبو باب تفصیل جهتدن اقسام حکمتدن خارج در زیرا نظر حکیم
وروش فیلسوف قضایای عقل صرف تتبعه مقصوردر وکلیات امور
که تطاول روزکار ایله منطمس وتعاقب وتجدد ملل ونحله مندرس اولمز انک
تفحصنه محصوردر اما علی سبیل الاجمال داخل مسائل حکمت عملیه در انتهی کلامه
بو فقیر ایدرین نسخ که شرایع انبیاده علیهم السلام واقع در نوامیس وشرایع
اقتضای حال اهل روزکاره کوره اولدوغنه راجع در مثلا نکاح اخوات

انکاح اخوات

شریعت آدم صفیده که هنوز تکثیر اشخاص بشری نابدید وانتشار نسل آدمی لره
احتیاج شدید ایدی حلال ومشروع اولدی چون نسل منتشر وضرورت مندفع
اولدی حرام وممنوع اولدی والله تعالی اعلم واحکم

بحث ثانی

فن مقصود وعلم مطلوبک که حکمت عملیه در فایده مترتبه وغایت متأخره سی
بیاننده ایدوکین بیان ایتمکدر اشارت سابق اولدی که بر امر اختیاری یه
شروع ایتمک حقنده اگرچه فایده مایه اعتقاد کافی وتمام در اما فایده نفس امریه
معتقد بها سنه اعتقاد ایتمک موجب نشاط واقدام ومفید کمال اهتمام در
وفایده حکمت عملیه یه اگرچه ضمن کلام سابقده اشارت تحرک ورمز سابق ایراد
اولندی اما مزید تشویق طالب وترغیب راغب ایچون تفصیل عبارت و
تکریر تلویح واشارت اولنمق بعید وبدیع دکلدر پس معلوم اوله که فایده
تحصیل حکمت عملی اولدرکه نفس انسانی حکمت نظری سببی ایله وجه سابق اوزره
اعتقادات حقه وعلوم مطابقه ایله متحلی وعقاید باطله وجهلیات بسیطه
ومرکبه دن متخلی اولدقدنصکره حکمت عملی دخی تحصیل ایدوب انک سببی ایله
محاسن اعمال ومکارم اخلاقک تفاصیلنه عارف ومساوی اعمال
دنیه وفضایح اخلاق ردیه یه واقف اولوب مقتضای علمیله عامل وهر طرف
علم وعملده کامل اولیجق چهره ماهیتی زیور قسم اولله حالی وجید وجودی انتی
قلاده وطوق قسم ثانیدن عاطل وخالی اولوب نشاه دنیویه ده کمالات
ومکارمله موصوف وامور معاشی احسن وجوه واجمل حالات اوزره مصروف
ونشاه اخرویه ده شرف قرب وقبول حق جل شانه وبهره یابنه درجه سنه

وصل و زمرهٔ مقدسان ملاء اعلی و فرقهٔ مقربان حظیرهٔ والایه داخل اولوب
فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر مثوبات جزیله و سعادات جلیله
و سعادات جلیله‌یه حایز و ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر
علی قلب بشر مراتب عالیهٔ سنیه‌یه فائز اولور و الحاصل سعادت نفس
انسانی ایکی نسنه ایله حاصل و سعید حقیقی اول نفسدر که بو ایکی درجه‌یه واصل
بریسی تحصیل علوم حقه و اعتقادات صحیحه و بو فضیلت حکمت نظری سببی ایله
حصول اولور و بریسی دخی اخلاق فاضله و اعمال صالحه ایله تحلی و اخلاق ردیه
و اعمال غیر مرضیه‌دن تخلی‌در و بو حالت تحصیل حکمت عملیه ایله کامل بعده
مقتضای علمی ایله عامل اولمغله میسر اولور و سابقا دیدیکمز سعادت که
قرب حقه وصول و زمرهٔ ملاء اعلایه دخولدر بو فضیلت ایله متقدر اولور
زیرا حق تبارك و تعالی و زمرهٔ مقدسان عالم بالا کمال علم و احاطه ایله
موصوف و غایت طهارت و تقدس ایله معروفلردر و نفوس بشریه
که حلیهٔ علوم حقه‌دن عاطل و محل اعتقاد باطل یا مخالطهٔ اخلاق ذمیمه ایله
متدنس و ملابسهٔ اعمال قبیحه ایله متبحس اولمش اوله انلره مجانست و مناسبتدن
اول مرتبه دور و لیاقت اتصال و اختلاطدن اول دایره‌ده مهجور اولور
که بعد ما بین اکثر مما بین المشرقین اولور چون اطلال و دمن خراب آباد بدن
طرفندن مفارقت و دوری و ارتحال ضروری ایله نسایم قرب عالم
علوی ایله منشرح و ابواب سموات اکا منفتح اولوب درکات هاویه‌یه
هوانده مجبوس و مضطرب و درجات رحمت رحماندن حتی یلج الجمل

فی سم الخیاط ممنوع و محتجب اولورلر اگر حکمت نظری‌ده راجل و عقاید حقه‌دن
خالی و عاطل و وجود کریم متعال و صفات کمال و جلالنه و بالجمله مبدا و معاددن
جاهل اولورسه ظلمت جهل و ضلالتده خالدین و سعیر کفر و شقاوتده مخلد
ابد الآبدین زمرهٔ سندن اولور اگر تحصیل حق اعتقاد و مؤمن مبدا و معاد
اولوب لکن متابعت نفس و هوا و مخالفت احکام شریعت و هدا ایتمکله کسب
ملکات ردیه و تحصیل هیئات غیر مرضیه ایلدیسه بنیان سعادتی بالکلیه منهدم
و رحمت بیحساب رحیمدن تا بدن دایما محروم اولمز بلکه اول هیئات و ملکات
بدیه‌نك جوهر نفسده رسوخی قدر متعذب و محترق و ریاض انس و سلوت رحمانیدن
اول قدر محتجب و مفترق اولوب بالآخره وجود اصل گوهر ایمان و حصول مایهٔ معرفت و ایقان
سببی ایله سابقهٔ وعد رحمت رحمان ایرشور و آنی آتش سوزان جرم و عصیاندن
خلاص و مکرمت خانهٔ رضواندن (روضهٔ) خاص ایدر پس جان بدر اصل سعادت جاودان
سرمایهٔ معرفت و ایماندر جهد ایله که قلبك آلودهٔ شبهه و شك و نسیان
برحال‌ده گوهر معرفت منفك اولمیه بیت گوهر معرفت اندوز که با خود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم نثر اگر حکمت نظری‌ده کامل و درج
درونی اعتقادات صحیحه و معارف و علوم مطابقه‌یه شامل اولدقدنصکره
حکمت عملیه‌یی دخی تحصیل ایدوب مقتضای علمیله عامل اولوب تهذیب اخلاق
و عبادت معبود خلاق ایتمکله علیم علم و عملی دوش هوشنده حامل اولدیسه
ارواح عالیه و انوار سامیه‌یه علم و طهارت جهتندن مجانس و تقدس و روحانیت
جهتندن مؤانس اولوب الجنة علة الضم مقتضاسنجه اول جهتدن

خالدین فیها ابدا

جذب وخروج والجنس الى الجنس بميل مستند عاشقانه بو طرفدن ترقی و
عروج اولوب مقناطيسدن جبال شامخه وتلال شامخه قطعه سوزن وپاره
آهنی كندويه جذب نيجه ايدرسه اول نهج ومنوال اوزره ملاء اعلى انی جاذب
بالايه جذب ايدوب صراط مابينی كالبرق الخاطف والريح العاصف
مرور وعبور ايدوب حظاير قدس ومحافل انسدن استعدادينه مناسب
وروحانيته ملايم مقر صدق ومستقر كرامتده ابد الآبدين مؤبد وخالدين
فرقه سندن اولورلر بيت عالم وعامل اولنلر چكمدين اندوه وبيم ساكن فردوس اولورلر
ذلك الفوز العظيم نثر بو تقريردن ظاهر وروشن اولدی كه علم اخلاق
طب روحانيدر نته كم صنعت طب علم جسمانيدر زيرا نفس انسانيه نك
اخلاق رديه امراضی واعمال خبيثه اعراضيدر وبو علم شريفله نفسك اخلاق
رديه سين ازاله وافنا واخلاق رضيه سين ادامت وابقا قيلمق ميسر
اولور نته كم علم طب ايله بدنك صحت حاصله سين حفظ وادامت ومرض
عارضی دفع ايتمكله صحت زائله سين اعادت ايتمك مقرردر پس علم اخلاقك
فائده سی اولور كه اولا نفس بر خلقدن خالی وعاری ايسه اخلاق حسنه
تحصيل اولنه واكر خلق ردی عارض وطاری ايسه انلر اخلاق حسنه يه تبديل
اولنه وكر نفس اصل جبلتنده خلق حسن وخوی نيكو اوزرينه جاری ايسه اول
خلق ادامت وتكميل قلنه پس بو مقامده بزه لازم اولدی كه تبديل خلق
حد نفسنده ممكن ومقدور وآدمی خوين كسوب آخر خوی حاصل قيلمق حالت
ذاتنده قابل وميسور ميدر عيان واقاويل حكمايی بو مسئله ده شرح

علم اخلاق طب روحانيدر

فائده علم اخلاق

امكان تبديل الخلق

وبيان

اقوال ثلاثه في تبديل الخلق

امتناع

امر طبيعيدر

الفی وعادی

دعوت انبيا

اصل خلقت

وبيان ايده وز معلوم اولا كه بو مسئله ده حكمادن منقول اولان اقوال
معتبره اول اوچ قولدر برسی اولدر كه تبديل خلق مطلقا امر ممتنعدر بر خلق
كه ذات آدميده حاصل اوله اصلا تبدلی نا مقدور وازاله سی غير ميسردر زيرا
خلق امر طبيعيدر وامر طبيعی عوارضدن متاثر وموضعندن متبدل ومتغير اولمز
ايكنجی قول اولدر كه خلق ايكی نوعدر برسی طبيعيدر يعنی اصل خلقتده مركوز ومجبولدر
انوك تبديلی ممتنعدر وبرسی دخی الفی وعاديدر يعنی مألوف ومعتاد اولمقدن
حاصل اولور انوك تبديلی ممكندر اوچنجی قول اولدر كه اخلاق بأسرها تبديلی ممكن
وازاله سی مقدوردر زيرا هيچ خلق طبيعی وجبلی دكلدر بلكه اسباب خارجه
ومعدات عارضه دن حاصل اولور پس فرض تبدل وامكان تحولندن
محال ذاتی لازم كلمز وهيچ استحاله وامتناع مترتب اولمز وعامه حكما وجمهور علما
بو قولی تصحيح وبو مذهبی اختيار وترجيح ايلديلر وبو قول افضل ومذهب اجزلدر
انبيانك دعوت وشريعتلری بو قوله مبتنی ومشايخ وعلمانك تربيت
وطريقلری بو مذهب اوزرينه جاريدر وحقيقتده بو مسئله بر مسئله اخری يه
مبتنيدر وحكما اول مسئله ده دخی اختلاف ايتمشلر وهر طائفه بر طريقه
كيتمشلردر واول مسئله بودر كه افراد نفس انسان اصل خلقت ومبدء فطرتده
نه نك اوزرينه مجبول ونه هيئت وحالتده مفطوردر بعض حكما ذاهب اولديلر
كه خلقت وطينت وآفرينش وجبلتنده خير محض اوزرينه مجبول وكمال صرف
اوزرينه مخلوقدر اما بعده فرادله امور شهوانيه خسيسه وممارسه احوال
دنيه خبيثه وترك استعمال تحصيل خير وسعادت ومخالطه اهل شر وشقاوت

ایتمك ایله اكتساب ملكات ردیه و تحصیل اخلاق ذمیمه ایلیوب اصل خلقت و مبدء
فطرته مخالف و منافی اولور نته كم حدیث شریفده وارد اولمشدر كه كل
مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه بیت
بدست خویش بته میكنی تو صورت خویش را وگرنه ساخته اند چنانكه می بایی
و بعض حكما بو طریقدن هارب و بو مذهبك عكسنه ذاهب اولوب زیرا
كه نفس انسانی اصل خلقت و مبدء فطرتده و سنخ طبیعتدن مخلوق و مجبول و جوهر
نفس اگرچه نورانی در لكن ظلمات طبیعت ایله مختلط اولمغله شر و شقاوت اوزرینه
مجبول در لكن بعده بعضنه توفیق رفیق و عنایت هادی طریق اولمغله تبدیل
خلقت و تحویل فطرت ایدوب كسب خیرات و استفاده مبرات ایتمك
اولور اگر شر و شقاوتی نهایتده و جوهر ظلمانی جوهر نورانی یه غالب مطلق
دكل ایسه و جمهور حكما اكا ذاهب لردر كه نفس انسانی حد نفسه و اصلنده هیچ بنده
نه خیر محض و سعادت صرف اوزره مجبول و نه شر و شقاوت بحت اوزرینه
مجبول در بلكه طرفینه قابل و استعدادی هر جانبه حاصل در اگر توفیق معاونی اولوب
اخلاق رضیه و افعال مستحسنه ایدرسه اهل سعادت و كمال اولور و اگر خذلان
مقارنی اولوب اخلاق ردیه و اعمال مستهجنه حاصل قیلورسه اهل شقاوت
و نكال اولور اما جالینوس مذهب رابعه ذاهب اولوب دیدی كه نفوس
انسانیه اوچ قسمدر بر قسم اولدر كه بالطبع خیردر یعنی خیر اوزرینه مجبولدر
و بر قسم دخی بالطبع شریردر یعنی شر صرف اوزرینه مجبول در و بر قسم دخی
ایكی جانبه مایل و ایكی طرفه قابل در و بو مطلوبه دلیل و برهان ایراد ایلدی

وسنخ طبیعت

تحصیل

مذهب جالینوس

ایراد ایلمدك

16

نته كم اخلاق ناصریده منقولدر بز اطنابدن احتراز ایدوب ایتمدوك
و دخی جالینوس ایتدی كه بز بالعیان و المشاهده گورزز كه بعضی كمسنه لرك
طبیعتی خیر اقتضا ایدر بر وجهله اول حالدن منتقل اولمز و بو قسم قلیل در و بعضی
كمسنه لرك طبیعتی شر اقتضا ایدر هیچ وجهله خیری قبول ایلیوب شردن
منتقل اولمز و بو قسم اولدن اكثردر و بعضی كمسنه لرك طبیعتی ایكیسنه دخی
قابل در مصاحبت اخیار ایله خیر و مقارنت اشرار ایله شریر اولور و بو قسم
متوسط در پس جالینوسدن نقل اولنان كلام مقتضاسی اوزره بعض اخلاق
قابل تبدیل بعضینك تبدیلی مستحیل اولور اما جمهور متأخرین و عامه
محققین سابقا نقل اولنان بو مذهب اوزره در كه هر خلق تبدیلی ممكن در زیرا
هیچ خلق طبیعی دكل كه تبدیلی ممتنع و انتقالی محال اوله اگر هر خلق طبیعی اولوب
تبدیلی محال و انتقال و تحویلی استحاله یه اشتمال ایدیدی شرایع و نوامیس
كه انبیا علیهم الصلوة و السلام احكام و تأسیس ایتمشلردر و صنایع و قوانین
تربیت و سیاست كه علما و امرا انفاذ و اجراسنه اتفاق ایتمشلردر
عبث و بی طایل اولیدی عامه اهل عالم تعلیم و تأدیب اولاد و اطفال
و تربیت و تثقیف اسرا و خدم و حشم ایتمكده متفقلردر و تأدیب و
تربیتك نفعی ظاهر و فایده سی محسوس و مشاهددر پس تبدیل اخلاق ممكن ایدوكی
ظاهر و باهر در غایة ما فی الباب بعض اخلاق محلنده تمكن و استقرار
بولمشدر و جوهر نفس انك آثار و احكامندن طولمشدر انك گبی
خلقك ازاله و تبدیلی غایتده دشوار و عسیر در و بو مقوله اخلاق اصحاب

شرایع و نوامیس

نفع التأدیب

امكان تبدیل الاخلاق

جهل

وشقاوه بسیار وکثیردر وبو مقوله اخلاقک ازالهسی ریاضات شدیده
ومجاهدۀ کثیرۀ عدیده استر ایکنچون اکثر جهال وناقصلر خلقه تبدل ناممکن در
دیو تخیل ایدوب تبدیل خلق وتکمیل نفس طریقنده مجاهده وریاضت ایتمکدن
تقاعد ایدوب قلل جبال جهل وضلاله تصاعد ایدرلر پس اکر امتناع تبدل خلقه
احتمال ویروب تأدیب نفوس انسانی وسیاست اشخاص نشر خصوصنده
تکاسل واهمال اولنه وسرکشی نک زمام اموری طبیعتی النه ویریله اکثر خلایق
نقصان وشقاوتده قالوب بعضی اسیر فسق وفساد وبعضی مبتلای غضب وعناد
وبرطایفه دایم حرص وطمعده کرفتار وبرزمره قلۀ کبر ونخوتدن حضیض ذله
نکبته نکونسار اولهلر ایدی لکن رحمت رحمان ولطف وعنایت حضرت
منان اقتضا ایلدی که بعض نفوس بو ورطهلردن خلاص وقرب قبولنده
خاص وخاص الخاص اوله لاجرم انلرچون مؤدبلر ومعلملر احسان ایلدی مؤدب
اول اکبر نفوس وخلایقه عموما شرایع ونوامیس الهی در خاصه شریعت جناب
حضرت خاتمی صلی الله علیه وسلم که ناسخ شرایع ملل وختم ادیان ونحل اولمغین
رسوم خیرات وفنون اداب جملهسین جامع وانوار فیض وتکمیل شموس
قواعد وقوانیندن لامع در مؤدب ثانی اصحاب عقل صحیح وارباب
تمیز وترجیح اولنلر خصوصا حکمت عملی در که بو کتابمز بعون الله تعالی فراید فوایدینه
حاوی وجلایل مسایل وخفایای زوایاسی حکمای متقدمین وفضلای متأخریندن
ناقل وراوی در هرچند اخلاق ناصری وجلالیده بو موضعده تقریر اولنان
وجوه ودلایلده بل عیون مسایلده مواضع ابحاث ومواقع انظار وار در

مؤدب اول

مؤدب ثانی

مسوده اولی

مبیضه

قابلیة العلاج

علم طب

تقریر اعتراض

رئیس علی بن سینا

بلادت متناهیه

که مسوده اولیده ایراد وتقریرینه جازم اولمشدق حالا طباع ارباب
استماع ردای ملالت وسآمتله متزمل وامتداد طناب اطنابه غیر متحمل فهم ایلدکین
بو مبیضهده انلری ترک ایتمکه عازم اولدق لکن بو قدر ایراد ایدرز که کرکسه مذهب
جمهور اولسون که هر خلق تبدیله قابل در کرکسه کلام جالینوسدن مفهوم اولان
اولسون که بعض خلق قابل تبدیل وبعضی آخرک تبدلی مستحیل در بر هر حال وتقدیر
علم اخلاقه احتیاج متقرردر زیرا بعض اخلاقک امکان تبدیلی بو علمه احتیاجده کافیدر
وجمله نک تبدیلی ممکن اولمق منحصر ومنافی دکلدر نته کم علم طبه احتیاج اولمغده
جمیع امراض قابل علاج اولمق لازم دکلدر زیرا بعض امراض قابل علاج ایلردن
تصحیح مزاج ممکن دکل ایدوکی متفق علیهدر مع ذلک علم طبه احتیاج صحیح وثابت
وسبزۀ نفعی بوستان قلوب عقلاده نابتدر کذلک علم اخلاق
محتاج الیه ایدوکی محقق وحکما وعلما ارسنده مصدقدر وبعض اخلاق قابل تبدیل
دکلسه دخی احتیاج مزبوره منافی دکلدر زیرا بعض آخرک امکان تبدیل وقابلیت
تحویلی کافیدر وبو تقریر ایله بو مقامده ایراد اولنان اعتراض مندفع اولور
تقریر اعتراض بودر که بعض اخلاق اصلا متبدل اولمق احتمالی یوقدر ومحلندن
ازالهسی قطعا ممکن دکلدر تجربه بوکا شاهد صدق وعیان ومشاهده دلیل
قاطعدر مثلا بعض نفوس بو وجهله غباوت وبلادت اوزرینه اولور
که روزکار دراز ومدت دور اکا تعلیم وتفهیم ایتمکه صرف مقدور اولنسه
دقایق فنون وحقایق علومدن شی جزئی فهم ایلمز وشیخ رئیس ابوعلی بن سینا
بو حالته بلادت متناهیه دیو تسمیه ایتمشدر ودیمشدر که شکل اول بدیهی الانتاجدر

ولکن بلید متناهی استخراج نتیجه دن عاجز و مطلوبه نا فایز اولور هرچند صغری
وکبری یه تصدیق ایلر اما اصغرک اکبرده اندراجنه واقف اولمیوب نتیجه ده توقف ایلر
و وجه اندفاع تقریر مذکورده وافی در زیرا بعض اخلاقک امکان تبدلی احتیاج
علم اخلاقده کافیدر والله سبحانه اعلم بحث ثالث حکمت عملیه که
اوچ علمدر موضوعلری نه نسنه در انلری بیان ایتمکده در و بعض مبادی تصوریه
وتصدیقیه که علوم مذکوره ده محتاج الیه و موقوف علیه در بو سیاقده مبین
ومعین اولنور اولا معلوم اولسون که علوم متداوله دن هر علم و فنون معتبره دن
هر فن مسایل متکثره و مباحث متعدده در و هر شیئ که امور متکثره اوله اکا بر جهت
وحدت کرک که انک عرضی اعتبار ایله شیئ واحد اولوب علی حده مطلوب
و مشروع فیه اولمق ممکن اوله چون حکمت عملیه دخی امور متعدده و مسایل
متکثره در اکا دخی بر جهت وحدت کرک و اول جهت وحدت مسایل متعدده
مذکوره موضوع واحددن بحث ایتدوکی در زیرا مسایلدن بر طایفه بر علم
اولوب طایفه اخری علم آخر اولدوغی بو طایفه بر موضوعدن بحث ایدوب
اول طایفه آخر موضوعدن بحث ایتدوکی در و ارباب معقولات تمایز العلوم
بتمایز الموضوعات دیدکلرینک معناسی بودر مثلا علم طب جسد آدمیدن
بحث ایدر صحت و مرض جهتندن و علم هیئة اجرام علویه و سفلیه بسیطه دن
بحث ایدرلر لاجرم هر بریسی علی حده فن مستقل اولوب آخره خلط اولنمدی
موضوع علم نه ایدوکنه اگاه اولان علم مذکورک تحصیلندن انتباه اوزره در
مثلا علم اخلاقی اخلاق نفس انسانی دن بحث ایتمک جهتی ایله ملاحظه و تصور ایلیوب

حکمت عملیه

اختلاف الموضوعات

موضوع علم طب

شروع

18

شروع ایلیه بصیرت تامه اوزره اولور حتی هر مسئله که کلور ملاحظه ایلر اگر احوال
انسانی دن باحث ایسه علم مطلوبندن ایدوکین بیلوب تعلم و تفهمنه راغب اولور
واگر خلافی ایسه مطلوب تحتنده داخل وکل ایدوکنه عارف و طلبندن تارب اولور
و تفاصیل مباحث موضوعده تحقیقات جو قدر بو رساله انک بیانینه متحمل دکلدر
و بزم مِن بعد حکمت عملیه نک که بو کتاب انوک بیانیچون موضوع و طالب کمال
نفس ایچون محل توجه و شروع در موضوعی نه در و علوم ثلاثه که انک اجزاسی در
موضوعلری نه لردر بیان و مخدرات معانی نک چهره لرین برقع عباردن
عیان ایده لم تا که شارع کتاب و سامع خطاب اولنلر بصیرت تامه ایله متصف
و انهار و عیون بیانده معترف اوله لر حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدر که چون علم
مشروع فیه نفس انسانی نیجه خلق الکتاب ایتمک کرک که اندن صادر اولان
افعال جمیل و محمود اولا اکا علم درلر پس بو علمک موضوعی نفس انسانیدر اما شول
جهتله که اندن افعال جمیله محموده یا قبیحه مذمومه بالاختیار صادر اولور پس اولا
بیلمک کرک که نفس انسانی نه در و غایت کمالی نه نسنه در و قوتلری نه لردر
که انلری وجه محمود اوزرینه استعمال ایدیجک کمال خیره که مطلوب انسانیدر
واصل اولور و درجه کمال و مراتب سعادتندن مانع نه در که اندن اجتناب ایتمک
دخی تحصیل خیر و کمالده لازم در و بو تخلیه در خاء معجمه ایله یعنی نفسی رذایل اخلاق
و قبایح اعمالدن تهی و خالی قیلمقدر و اولکی تحلیه در حاء مهمله ایله یعنی نفسی
جلایل اخلاق و محاسن اعمال ایله مزین و حالی قیلمقدر و بعض اصفیا تخلیه که
عدمی در مقدم قیلدیلر تحلیه یه که وجودی در نظم

ترک بدی مقدمهٔ فعل نیکی است ٭ اوّل علاج مردم بیمار حمیات

نفی باطل اوّل لفظ شهادتست ٭ اوّل اعوذ و انگهی الحمد و الصحیات

اوّل بشوی دست و پس انکه نماز کن ٭ یعنی بشوی دست ز سرخ نه آن یاد ما شعر

پس طالب خیر و سعادت اولنه اخلاق و افعال حسنه بیلمک کرک که چهرهٔ
وجود نفس انسانی محلّا اوله و اخلاق و اعمال ذمیمه دخی بیلمک کرک که مرآت وجود
آدمی انلردن پاک و مجلّی اوله شعر عرفت الشر لا للشر لکن لتوقیه ٭
فمن لا یعرف الشر من الخیر تقع فیه ٭ نثر پس معرفت نفس انسانی و قوای ظاهری
و باطنیسی نه لردر بیانی ایچون و کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی نه در
و نه لرده در اظهار و عیانی ایچون اوچ مقام ایراد اولندی و هر مقامده نیچه امور
مهمه و فایدهٔ نافعه مندرج قیلندی بعون الله سبحانه و تعالی ٭

مقام اوّل نفس انسانیکه نفس ناطقه ایله تعبیر اولنور نه نسنه در آنی بیان ایدر

معلوم اولسون که حکما نفس ناطقه دیدکلرینه لسان شرع مطهرده روح دیرلر
یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی آیهٔ کریمه سینک اشارت تفسیری
اولدر که حقیقت روحدن بیان و ماهیتی نه ایدوکین کشف و عیان قصد ایلمک
مؤمن اولنه روا و ادب عبودیته لایق و سزاوار کلدر بنا علیه مشایخ حقیقت و علمای
شریعتدن نیچه ائمهٔ کبار حقیقت روحده تکلم ایتمکدن ابا و فرار ایلدیلر لکن
ظاهرا اقل محتملدر که قرآن عظیم و فرقان کریمده بیان بویرلمین حقیقت و کنه
ماهیت روحدر که حد تام و فصل خاص و جنس عام ایله اولور اما بعض عوارض
خارجه و آثار و خواص ظاهره سی ایله ترسیم اولنمغه منع یوقدر لاجرم

جمهور علما و کافهٔ حکما مبتدیلره تعلیم و طلاب کماله تفهیم ایچون تعریف و ترسیم
ایلیوب دیدیلر که نفس انسانی بر جوهر بسیط غیر جسم و جسمانیدر بالذات معقولاتی
ادراک و تعرف و بدن محسوسه آلات و قوی سببیله تدبیر و تصرف ایدر
و بو تعریف قول کافهٔ حکمای عظام و مذهب اکثر مشایخ صوفیه و مختار بعض علمای
کلامدر و ماهیت نفس ناطقه و حقیقت روحده اقوال چوقدر لکن طلب اختصار
ایچون مختار اولان تعریفدن غیریسنی ذکر ایتمدک حضرت شیخ کامل مکمل
شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس الله سره کتاب عوارف المعارفده
ذکر بیورمشدر طالب تفصیل اولنلر کتاب مذکوره رجوع ایلیسون اما تعریف
مذکورک ایضاح و تحریر و فواید قیودنی اثبات و تقریر ایچون التی امر ایراد ایدهلم
که نفس انسانی طاقت بشری ایرشدوکی مقدار معلوم اولوب معرفت نفس
عرفان رب العالمینه که اتم مرادات و سرمایهٔ سعادات و اوّل واجبات
و مقدم طاعات و عبادات در وسیله اوله امر اوّل اثبات وجود نفس در
امر ثانی نفسنک جوهر اولمهسین بیان ایدر امر ثالث نفس بسیط
اولدوغن عیان قلمقدر امر رابع نفس جسم و جسمانی دکل ایدوکین تقریر ایتمکدر
امر خامس نفس نفسنه مدرک و آلات ایله متصرف ایدوکین تحریر ایتمکدر امر سادس
نفس حواس ایله محسوس دکل ایدوکین کشف و تنویر ایتمکدر ٭

امر اوّل که اثبات وجود نفس ناطقه در

معلوم اولا که نفس انسانیه نک وجودی بدیهی اولیدر و بدیهی اولی دلیل
و بیان و حجت و برهان کتورمکدن مستغنیدر زیرا اظهر اشیا انسانه

متن صرف نسخه فقط صرفیه
رمزی مقتضا نسخه

کند وحقیقت وذاتیدر که برآن و برساعت مخفی و نا معلوم اولمق یوقدر گرک
خفته گرک بیدار گرک مست وگرک هشیار جمیع احوال واطوارده نفس انسانی کندو
ذاتنه شعور واستشعاردن خالی دکلدر والنسان معرفت ذاتنده حجت
واستدلاله محتاج اولمز برشیئیله نفسی مابینده تخلل واسطه محالدر اما نفس
مجرد میدر مادی میدر جوهر میدر عرض میدر وسایر احوال وخواص واحکام
وعوارضی دلیله محتاج واثباته موقوف اولسه جایزدر وانلرک اکثری وجدان
صحیح وذوق سلیم ایله معروفدر لکن تنبیه وتوضیح علما مابینده نهج صحیح در
بناء علیه اموربا قی دخی ایراد اولنلدی **امر ثانی جوهریۀ نفس در**
معلوم اولاکه هر موجود ممکن ایکی قسمه منحصر در بری جوهر بری عرض زیرا اگر قیامنده
غیره محتاج اولمیوب بنفسه قایم ایسه جوهر در اگر بنفسه قایم اولمیوب
قیامنده آخره محتاج ایسه عرض در واول آخر که انوکله قایم در بو عرضک موضوعی در
جوهرک مثالی لون جسم گبی که بنفسه قایم اولمیوب بلکه جسم ایله قایم در حتی جسم والمسه
مجرد لون بنفسه قایم اولمق طور عقلدن خارج در وجوهر دخی ایکی قسم در بری مجرد
بری مادی در مجرد اولدرکه اکا اشارت حسیه قابل اولمیوب تفریق وتقسیمی
ممکن اولاندر جسم گبی وحکما اثبات جوهریۀ نفسده نیچه دلیل اقامت ایلدیلر
وخواجه نصیر کتاب اخلاقده نیچه سین ایراد ایلدی برانلردن اخصرینی نقل ایدهلم
واول بودرکه چون عرض موضوعنک مقبولی ومحمولی وموضوع بونک قابلی
وحاملی در ونفس انسانی دایما صور عقلیه علمیه حامل وقابل در زیرا صور علمیه
نفس تحصیل ایدوب اول صور اکا حاصل اولمقدن خالی دکلدر پس لازمدرکه

نفس جوهر وموضوع اولوب بوصوری قابل وحامل اوله پس نفس عرض اولمق ممکن دکلدر
زیرا عرضیت بومعنایه منافی ومباین در اما بودلیلده نظر ظاهر واردر زیرا
حکما قیام عرض بالعرضی تجویز ایلدیلر وحرکته سرعتی اکا دلیل کتوردیلر حرکت عرضدر
وسرعت دخی عرضدر نیته سرعت حرکتله قایمدر دیدیلر پس ایله اولیجق نیچون جایز دکل
که نفس عرض وصور علمیه دخی عرض اولسون وبوعرض اول عرض حامل وقابل اولسون
پس جوهریۀ نفسده سایر ادله یه اعتماد اولونسون **امر ثالث بیان**
بساطت نفس در بومقامده بسیطدن مراد اولدر که اصلا تجزیه وتبعیض وتفریق
وتقسیمه قابل اولمیه ومرکب انک خلافی در یعنی فی ذاته اجزا اولوب اجزاسی بری
بریندن تفریق ایتمک ممکن اوله چون بومقدمه مفهوم اولدی پس معلوم اولسون
که نفس انسانی بسیط در یعنی اجزاسی وابعاضی یوقدر وتفریق وتقسیمه قابل دکلدر
دلیلی اولدرکه بعض اشیایی که بلاشبهه بسیط در وحدت گبی مثلا نفس
آنی تعقل ایدر وتعقل خود صورت معقوله ذات عاقلده حال اولمغله اولور
پس اگر نفس منقسم اولیدی آنده شیء غیر منقسم حال اولمزدی زیرا محلک انقسامندن
حالک دخی انقسامی لازم کلور چون حال که وحدت متعقله در غیر منقسم در لابد
محل دخی که نفس ناطقه در غیر منقسم در وهو المطلوب **امر رابع نفس ناطقه**
جسم وجسمانی دکل ایدوکی در اولا معلوم اولاکه جسم اول جوهره دیرلر
که جهات ثلثه اعنی طول وعرض وعمقده انقسامی قبول ایلیه وجسمانیدن مراد
اولدرکه یا نفس جسمده یا هیولای اجسامده حال اوله پس جمیع اعراض که جسمده
حال در وصورت جسمیه وصورت نوعیه که هیولاده حالدر جسمانی در وگاه اولور

اجسام واعراضه جمله سینه جسمانیات دیرلر جون جسم وجسمانی نه در معلوم
اولدی پس مطلوبمز که نفس انسانی جسم وجسمانی دکلدر دیمکدر ظاهر اولدی زیرا
بر جسم وجسمانی دکل ایدوکی ظاهر اولدی امر خامس نفس بالذات مدرکدر وآلات ایله
جون سابقا معلوم اولدی که نفس کندوسنی ادراک ایدر بلکه ادراک اتیدوکین
دخی ادراک ایدر وجایز دکلدر نفس کندوسنی آلتله ادراک ایلیه زیرا شیئلر
نفسی مابینده آلت تحلل اتمک ممکن دکلدر وحکما که عقل وعاقل ومعقول متحد در
دیرلر مرادی بو معنی در یعنی نفس کندوسنی ادراک اتیمه سی واسطه ایله دکلدر
دیمکدر اما نفسنک آلاتله متصرف اولدوغی ظاهردر مثلا آلت بصر ایله
ادراک مبصرات وآلت سمعله ادراک مسموعات ایدر وعلی هذا القیاس
وبو تصرف علمی در که قوت مدرکه دن ظاهر اولور وبر تصرف دخی ایدر اول
اولدر که ادراکدن صکره تحریک اعصاب وعضلات ایدر وبو تحریک
سببی ایله بدندن افعال متعدده ظهور ایلر وبو تصرف تحریکی در که قوت محرکه دن
صادر اولور وبو وجهله صادر اولان افعاله افعال اختیاریه دیرلر وبو افعالک
کیفیت صدوری وکمیت مبادی واسبابی علم طبیعی ده بیان اولنور
امر سادس نفس حواس ایله محسوس اولمدوغی بیاننده جون نفس جسم وجسمانی دکل ایدوکی
ظاهر اولدی پس حواس ایله محسوس اولمدوغی دخی ظاهردر زیرا حواس ایله محسوس اولان
یا جسم در یا جسمانی در جون نفس ناطقه جسم وجسمانیتدن مجرد ومعرادر پس
محسوس اولمق دایره سندن منزه ومبرادر بیت
از روی بچشم تن جانان ننماید • جان است تن نازک او جان ننماید •

مقام ثانی

مقام ثانی جون نفس ناطقه تعریف وتعریفنک قیودی وفوایدی بیان اولنوب
اول مقدار که طاقت بشری اکا واصل اوله بو امورنه کوره ایله اکا تبنیه واعلام
حاصل اولدی پس شمدنکرو نفس ناطقه نک وجودی هلاک بدنله زایل واثبات
ذاتی انهدام بنیاد جسد ایله باطل اولمیوب بلکه بعد مفارقة البدن دایم وباقی
وعالم مجرداته متصل وملاقی اولوب ابد الآبدین زمره خالدیندن اولدوغنی
بیان ایده لم که بزم مطلوبمزه عظیم نافع اولدغندن غیری حکمت وشریعتده
اصل جلیل ومرام مهم در زیرا سعادات اخرویه نک ثبوتی اکا مبتنی وثمرات
حشریه وحانی بو ثمره دن مجتنی در وکافه حکمای الهیین وعامه فلاسفه طبیعیین
بو سمته مایل وبو قوله قایل اولمشدر وحکمادن بوکه مخالف کمسنه یوقدر
الا فرق طبیعیندن بر شرذمه مذمومه وفرقه محرومه که منازل حکمت وفلسفه
حقه یه راه بولمیوب بیابان طبیعتده افتاده چاه اولدیلر وانلره حشیشیون
دخی دیرلر زیرا انسانی که خلاصه عالم وخلیفة الله الاعظم در حشایش فلوات کبی
ذاهب ونابت وشرف معاد ودولت بقا ولقادن اکا غیر ثابت در دیدیلر
وبونلر حکمای معتبرین ارا سنده سفالتله مشهور وفلسفه لری غایت رکاکتله
معروفدر معلوم اولا که جون اجزای بدن عناصر متضاده دن مترکب وخزانه
جسد اجسام متخالفة الطبایعدن مترتب در وقدرت مبدع حکیم وصانع علیم
امور مختلفه دن جمع وتلفیق واشیاء متضاده نظم وتوفیق ایدوب بدنی اجزاء
متفرقه دن مؤلف وروح حیوانی اجزای متفرقه ایله مؤلف وحرارت غریزیه ایله
مستعد ومشرف ایتمکله نفس ناطقه یه کسب کمالیجون الت مرتب وقطع

اجتنا دوشرمک معناسنه

حشیش بمعنی اوتلق عربیده علف دیرلر

متحد دو

الت organo

طریق سعادت ایچون مُرکّب ایلدی وچون بو اضداد قهر الهی ایله مقهور و
خیزندن مفارق وجزء بدن اولمقده قسر ربانی ایله مقسور اولمشلردر لابد بو قهر
دایم ابدی وباقی وسرمدی اولمق ممکن دکلدر بالآخره اجزای عناصردن هر بیری
اجزای اصلیه سنی طالب واکمنهٔ طبیعیه سنه هارب اولوب عقدهٔ ترکیب
انحلاله مایل ووصلاً اجتماع واتصال بالکلیه زایل اولسه کرکدر شعر

اضداد در عناصر عالم سبب بودر — کاولمز مرکبات ومولیده اعتدال
چون اعتدال بولمیه اضداد لاجرم — ترکیب عقده سی بولور البته انحلال

آما خراب دیار جسددن سلطان نفسه زوال کلمز واندراس اطلال ودمن بدندن
کرد فنای روحه کرد فنا قونمز بلکه خیمه بوزیلر آما سلطان هوار وکشتی طاغیلور
لکن بئیس در کنار اولور نته کیم حکیم ایام عمر خیام دیر رباعی خیام تنت بخیمه می ماند راست

وین خیمه برای رفتن راه بقاست — فراش اجل ز بهر دیگر منزل
ویران کند این خیمه چو سلطان برخواست

بلی چون نفس ناطقه مجرددر مجرده
قبای بقادن غیری خلعت اولمز وقامت روحه اکرچه جیب حدوث
مجدددر لکن دامن ابدیتی کل زوال وکرد فنادن طولمز زیرا زوال وفنا جسم
وجسمانیاته ملایمدر دامن مجردات خار فنا تعلقندن بری وچهرهٔ روحانیات
کرد زوال عروضندن سالمدر وخواجه نصیر طوسی امتناع فنا ودوام بقای
نفس ناطقه یه دلیل ایراد ایلدی آما بر احتمال تطویلدن خوف ایدوب
نقل ایتمدک آما خلاصهٔ کلام وحاصل مرامی اولدر که هر شیئ که قابل فنا ومتحمل عدم
بعد الوجود اوله البته اول شیئ بر محلده حال اولمق کرکدر صور واعراض کبی

22

مثلا جسمک عرضلری لونی کبی رایحه سی زوال وفنا بولور وصور جسمیه ونوعیه دخی
که هیولاده حلول ایتمشلردر زایل وفانی اولور زیرا کوره روز بر جسمدن لونی کیدوب
بر لون قالور وبر محلدن بر صورت کیدوب صورت آخری کلور آما بر شیئ که
حال اولمیوب محض محل اوله هیولا کبی یاخود نه حال ونه محل اوله مجردات کبی اصلا
انلره وجودندن صکره فنا کلمز وعدم بعد الحدوث که فنادن عبارتدر انلره
عارض اولمز ومتأمل صادق ومتفکر حاذق که احوال عالم کون وفساده نکران
وپیک نظری کوجه اطوار خلع ولبسه نکران اوله عالم وواقف اولور که فنا که عالم
عنصریده شایع ومشتهردر همان اعراض وصوره مختص ومنحصردر آما اعراضک
زوالی معین خصوصاً ذکر اتدکمز مثالدن ظاهر ومبیندر آما صورک فناسی
کون وفساد حالتنده مقرردر وفساد اصطلاح حکماده هیولی بر صورتی چقروب
کون صورت اخری کیمک ایله مفسردر مثلا عنصر آب تبخر اولوب هوایه انقلاب
ایلسه صورت هوائیه کلمه سی کون وصورت مائیه نک کیتمه سی فساددر وخلع ولبس
واستحاله لفظندن اصطلاح حکماده بو معنی مراددر بو صورتده منقلب اولان ما
ومنقلب الیه هوانک هیولی سی بردر آما صورت آب که فانی اولدی صورت
هوائیه که حادث اولدی مغایردر پس صورت کاه حادث کاه فانی اولدیغی
ظاهردر هیولی ایکی صورتده باقی وایکی حالنده ملاقیدر وچون نفس ناطقه نه صورتدر
نه عرضدر بلکه مجرددر پس انک زوال وفناسی ممتنع وبقاسی سرمددر بلکه هلاک بدن
نفسه نسبت رضانعه زوال آلت وبر فارسه ضیاع مرکب کبیدر

مقام ثالث نفس ناطقهٔ انسانیه نك قوتلرین
وسایر حیوانات قواسندن تمیز ایتمكدر

معلوم اوله كه نفس حكما قتنده اوچ نسنه یه اطلاق اولنور بریسی نفس نباتی
بریسی نفس حیوانی و بریسی نفس انسانیدر اگرچه بزم مقصودمز بو كتابده نفس انسانیدر
فقط اما نفس نباتی و حیوانیه دخی فی الجمله اشارت ایده لم كه اصطلاح حكمایه بر مقدار
وقوف حاصل اولوب نفس انسانیه مزید ایضاح دخی اوله اولا نفس نباتی هر جسم نامیده اوله
نبات گبی حیوان گبی انسان گبی انده موجوددر و شول جسم كه جامد اولوب نمودن
خالی اوله بسایط عناصر كه آتش و آب و هوا و تراب در انلر گبی و معدنیات
و تركبات غیر تامه گبی انلرده نفس نباتی معدوم و مفقوددر و جسمده اولان خواص
و آثار تغذیه گبی و تنمیه گبی انلروك لوازمی جمله سی نفس نباتی یه مستنددر و نفس
نباتی انلره مبدأ و علتدر تغذیه اكا دیرلر كه غذا اكنده و صورتندن چقوب
متغذی اعنی غذا خوار اولان جسمك صورتنه گیروب اندن جزء اولور
و بو تغذیه نك نبات و حیوان و انسانده وجودی لازمدر مثلا نباتده اجزای
مائیه و ترابیه كه غذای نباتدر عروقندن سرایت ایدوب نبات متغذینك
صورتنه گیروب اندن جزء اولور و كذلك انسان و حیوانده غذای مأكول معدیه
معده دن كبده كبددن اعضایه واروب هضم تمام ایله منهضم اولوب حیوان
متغذیدن جزء اولور تنمیه و نمو اكا دیرلر كه جسم نامی اگر نبات اگر حیوان اگر انسان
اقطار ثلثه سنده یعنی طولنده و عرضنده و عمقنده تناسب طبیعی اوزره

متزاید اوله و بو قوت تنمیه آخر عمره دك باقی و ممتد اولمز بلكه بو زیاده نك
كه اكا عوام بیومك دیرلر مقدار معین و زمان مقدری واردر كه اول زمانه
واصل اولدقدنصكره قوت تنمیه واقف اولوب عملدن قالور و اكا
حكماستن وقوف دیرلر و اول انسانده یكرمی درت یاشنه وارنجق وقف
اولوب من بعد نمو اوزرینه ارتمز اما سمن كه سموزلك در نمو دگلدر زیرا
اقطار ثلثه ده اولمز نقدر سمین اولسه طولندن خردل قدر زیاده اولمز اول
سببدن سمن نمو عد اولنمز اما تغذیه آخر عمره دك باقی و بی زوالدر زیرا
نبات و حیوان و انسانك غذاسیز بقاسی محالدر و بو نفس كه جسم نامیده ثابتدر
صورت نوعیه سی در زیرا حكما ذاهب اولدیلر كه هر جسمك اگر بسیط
اگر مركب اگر فلكی اگر عنصری البته بر صورت نوعیه سی واردر كه انكله ساير
انواعدن ممتاز و خواص لازمه سی ۷ نفس نباتی دیرلر ایكنجی كه نفس حیوانیدر
هر حیوانده ناطق و غیر ناطق موجوددر و حیوان اولمین جسم نامیده نبات
گبی مفقوددر و حیوانك خواص لازمه سنه حیوة گبی حس گبی حركت بالاراده
گبی بو نفس مبدأ و سبب در و حیواناتك صورت نوعیه سی در اوچنجی كه
نفس انسانیدر نوع انسانه مخصوص و مقارن و نوع انسان سایر انواع
حیواناتدن بو نفس ایله ممتاز و مباین در و انسان خواصی كه غیری انواع حیوانات
و اجناس نباتاتده یوقدر تعقل كلیات و نطق و ضحك گبی جمله سی نك مبدأ
و علتی بو نفس در و بو نفسلرك هر بریسی نك نیچه قوتلری واردر و اول قوتلر
دخی نیچه افعاله سبب و مبدأدر قوای نفس نباتی معلوم اوله كه نفس

و آثارینه اول صورت مبدأ اولور علتلر
یعنی جسم نامی ده صورت نوعیه سی آثار
مخصوصه و خواص لازمه سی دخی نفس
دیرلر صح

نباتی نک درت قوتی وار در اولکیسی قوت غاذیه ایکنجیسی نامیه اوچنجیسی قوت
مولده دردنجیسی قوت مصوره در غاذیه ایله نامیه شخصنک بقاسی ایچون
لازم در زیرا غاذیه نامیه اولمسه شخص باقی اولوب کمال مطلوبه ایرشمک ممکن
اولمز اما مولده مصوره بقای شخص ایچون لازم دکل بقای نوع ایچون لازمدر
زیرا مولده ومصوره اولمسه شخص فانی اولمز لکن شخصک خلفی قلمز عنین اولان
آدمی کبی خلف قلمق انقراض نوعه مؤدی اولور و بو درت قوت که ذکر
ایلدک بونلر قوای مخدومه در زیرا هر برسی نه درت قوت دخی خدمت ایلر
قوای خادمه دیرلر و انلر قوت جاذبه و قوت هاضمه و قوت ماسکه و قوت
دافعه در حکیم محقق نصیر طوسی بو مقامده بو قدر بیان ایله اکتفا ایلدی اما
بز چون کوردک که علم طبیعی و علم طبه اشتغال ایتمیلر بو قوتلرک معانی
سببین وکیفیت عملارین تمام معلوم ایدنمزلر پس کتابمزک نفعی تمام و فائدهسی عام
اولمغیچون شرح وبیان علی وجه اختصار ایراد ایلدک اولا معلوم اولا که هر جسم نامی
اکر نبات اکر حیوان اکر انسان غذایه که بدل ما یتحلل در یعنی جسمدن سر آن
آریلوب کیدن نسنهنک یرینه بدل اوله جق شیئه محتاجدر خصوصا
حیوان که حرارت غریزیهسی یعنی بورکی ایچندهکی دم غلیظک حرارتی که آنسز
حیوان اولمق ممکن دکلدر علی الدوام اجزای بدنی تحلیل ایتمکده یعنی اریدوب
کیتمکدهدر پس اکر کیدن یرینه غذادن بدل کلمیه و متحلل اولان غذا متحلل اولان
بدنک عوضی اولمیه ترکیب باطل وحیوة زایل وآثار مزاج منعدم و بنیان بدن
منهدم اولمق لازم کلور پس بدنه وارد اولان غذا بدندن جزء اولمق ممکن دکلدر

بلکه لازمدر که قوای بدنیه انده تصرف و عمل ایدوب انی بدندن جزء و بدل قیلمق ایچون
صورت اولی سندن چقروب و بدن صورتنه قویوب جزء بدن و بدل
ما یتحلل ایلیه و غذا بو مرتبهیه وارنجه یعنی صورت بدن منعقد نییه کیرنجه نیجه مراتب
و اطوار و قوای بدنیهنک غذای بدندن جزء ایدنجه نیجه اعمالی و آثاری وار در
مقام اقتضا ایتدوکی قدر ذکر و تفصیل ایدهلوم که بعضی آیات انفس که سنریهم
آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم اشارت شریفهسی مقتضاسنجه بی پایان در
اسماع اهل اعتباره داخل و انظار اولی الابصارده نمایان اوله معلوم اولا که غذا
داخل بدنه نازل و حلقومدن معدهیه واصل اولیجق معدهده بر قوت وار در که غذایی
طالب و انی کندویه جاذبدر و بو قوت حکما و اطبا قتنده بدنک جمیع اجزا
و جمله اعضاسنده وار در پس غذای معدهیه معدهدن کبده کبدهدن جمله
اعضایه جذب ایلر و بو قوته قوت جاذبه دیرلر و غذا بو مواضعده یعنی معده
و کبد و اعضاده بر مقدار اکلنمک کرک که قوت هاضمه هضم عملین اشلیه والا غذا
منهضم اولمدین بدندن جزء بدل ما یتحلل اولهمز پس بر قوت کرک که غذایی بر
موضعده تمام منهضم اولمینجه دک دوته قوی ویرمیه و بو قوته قوت ماسکه دیرلر
و بو قوت ماسکه غذایی امساک ایدرکن بر قوت دخی وار در که غذایی هضم ایلر
یعنی صورت اولی سندن چقروب جزء بدن اولمغه مناسب صورتنه قویه
و بو قوته قوت هاضمه دیرلر و دخی معلوم اولا که غذانک هر جزئی منهضم اولوب
بدندن جزء اولمغه صالح دکلدر بلکه لطیفی منهضم اولوب غلیظی و کثیفی فضله اولور
بدندن خارجه دفع اولمق کرک که بدنه ضرر کلی اولمیه پس اول قوت که فضلهلری

خارجه دفع ایدر اکا قوت دافعه دیرلر حکما علم طبیعی ده و اطبا کتب طبیه ده بو قوتلرک
وجودنه فرداً فرداً و بری برینه مغایرته ادلّه ایراد اتمشلردر اما بزم کتابمز
بو فنده موضوع اولمدیغی ایچون ایرادنه شروع اتمدک طالب راغب اولان
کتب علم طبیعی و فرعی اولان علم طب کتبنه رجوع ایلسون **تنبیه**
هضمک درت مرتبه سی واردر که هر مرتبه بر موضعده اولور و هر بر مرتبه نک فضله سی
واردر که موضع هضمک قوت دافعه سی آنی طشره یه دفع ایدر بدن ضررندن صقلمق ایچون
مرتبه اولی معده در و حکما ایدرلر که بو هضمک ابتداسی دهانده در زیرا سطح داخل دهان
سطح داخل معده یه متصل و ملاصقدر و غذا دهانه کیروب مضغ اینجه یعنی چینمکله تشلدقده
فی الجمله هضمک ابتداسی حاصل و بو هضم انتهاسنه معده ده بعد زمان واصل اولور
و غذا بو هضم ایله معده ده منهضم اولیجق کشک تخین یعنی قوی ترخانه کبی اولور اکا
یونانیلر کیلوس دیرلر و بو هضمک فضله سی ثقل غایط در که امعاطریقندن منفعد
واصل اولوب خارجه مندفع اولور مرتبه ثانیه کبدده اولور و کبد جگرک فرنسی
دیرلر زیرا هضم اول ایله منهضم در ~~و بو هضمک فضله سی منی در~~ **قوت مولده**
شول قوتدر که جسمدن بعض اجزاسنی ایروب فصل ایدوب انوک مثلی
بر شخص آخره ماده و مستعد ایلر و بو تخمدن انوک مثلی بر فرد حاصل اولور اگر قوت
مولده اولمایدی تخم حاصل اولمزایدی و حیوانده قوت مولده ماده که منی در
سایر اجزادن ایروب تحصیل ایدر اگر قوت مولده اولمسه حیوانده ماده حاصل
اولمز **قوة مصوره** اول قوتدر که ذکر اولنان اجزا که ماده شخص آخر اولمغه
مستعد اولمشدر بر موضع قابله دوشسه تخم بته ارض محروثه کبی و نطفه حیوانه

رحم انثی کبی بو قوت سببی ایله انده صورت فیض اولوب شخص مستقل
اولور ماده مذکوره یه صورت فیض اولمغه سبب بو قوتدر بو قوت اولمسه صورت
بولمز **قوای نفس حیوانیه** قوت حیوانی ایکیدر بری سنه قوه مدرکه دیرلر
و بری سنه قوة محرکه بلکه مدرکه نک التی اولان که اکا حاسه دیرلر ایکی نوعدر بر نوع
حواس ظاهره و بر نوعی حواس باطنه در پس قوت مدرکه ایکی صنف اولدی اول
که التی حواس ظاهره در بیشدر اولکی قوت لامسه در و بو بر قوتدر که بدنک جلد
ظاهرینک جمله سنده قونلمشدر و نفس بو قوت سببی ایله کیفیات ملموسه
حرارت و برودت کبی رطوبت و یبوست کبی ادراک ایلر بشرطا انک کیفیت
مذکوره نک حاملی اولان جسم بدنه ملامسه و اتصال ایده مثلا برودت کیفیتنک
حاملی اولان جسم قار بوز کبی بدنه ملامسه ایلسه فی الحال نفس انک کیفیت و برودتنه
مدرک اولور اگر بو قوت اولمیایدی ادراک ایده مزایدی و بو قوت اگرچه
جمیع ظاهر بدنده واردر اما کف دستنده خصوصا شهادت برمغنک
اوجنده غایت قویدر ایکنجی سی قوت شامه در و اول بر قوتدر که حیوانک
کگزنده که مقدم دماغدر ایکی بومرجه انلر واردر که خاتونک حلمتی ثدیسنه
یعنی ممه لری اوجنه بکزرانده قونلمشدر رایحه لری نفس بو قوتله ادراک ایلر
اوچنجی سی قوة ذائقه در و اول بر قوتدر که لسانک جرم اعلاسنده
قونلمشدر رطوبت لعابیه طعامه قریشوب جرم لسانه کیفیت طعامی
حلاوت کبی حموضت کبی ایلدوب بو قوة سببی ایله ادراک اولنور
دردنجی قوت سامعه در و اول بر قوتدر که صماخک اعنی قولاق دلیکنک

دنبده مفروش اولان جسم عصبانی اعنی سکرلو جسمده قونلمشدر اصوات
آنوکله ادراک اولنور بشنجی قوت باصره در واول بر قوتدر که رطوبت
جلیدیه ده اعنی کوزک قراسنده که اکا انسان العین ومردم چشم دیرلر
قونلمشدر که جمله مبصرات آنوکله ادراک اولنور صنف ثانی که آلتی حواس باطنه در
اولدخی بشدر اولکیسی حس مشترکدر واول بر قوتدر که دماغک مقدمنده
قونلمشدر حواس خمسهٔ ظاهره ایله ادراک اولنان صور جمله آنده مجتمع اولوب
نفس انک سببی ایله ادراک ایلر حکما بو قوتی بر حوضه تشبیه ایدرلر که اکا
بیش ارمق اقوب دوکله   ایکنجیسی خیالدر واول بر قوتدر که دماغک
بطن اولنک مقدمنده قونلمشدر وحس مشترکده جمع اولوب ادراک
اولنان صورتلری صاحب صورت ومدرک اولان نسنه لر حواسدن
غایب اولدقدنصکره بو قوت حفظ ایلر مثلا بر شخصه نظر ایلسنک مادام
که مقابلده در مدرکدر وصورتی حس مشترکده در اما مقابله دن غایب
اولدقدنصکره صورتی حس مشترکدن زایل اولور خیالده قالور پس خیال
حس مشترکک حافظی وخزینه داریدر اگر خیال اولمیایدی بر کمسنه
آشناسین بلکه اتاباسین بیلموب هر بارکه ملاقی اولسن کمسن
دیدی اوچنجیسی قوت واهمه در واول بر قوتدر که معانی جزئیه که محسوس اولمیه
ولکن محسوساتدن مأخوذ ومحسوساته متعلق اوله انلری ادراک ایلر مثلا
عداوت وصداقت کبی که محسوس دکلدر ولکن عدو وصدیق محسوسدر
بو معنی اول محسوسلردن مأخوذ ومنتزعدر اگر بو قوت اولمسه قیون

26

قورد ده عداوت ادراک ایدوب اندن کریزان وکندو قوزیسنده
صداقت حس ایدوب اکا مایل وریزان اولمیایدی دردنجی قوت حافظه در
واول بر قوتدر که واهمه ادراک اتدوکی معنیلری حفظ ایلر نته کم خیال حس مشترک
ادراک اتدوکی صور محسوساتی حفظ ایلر بشنجی قوت متصرفه در وبو بر قوتدر که
غیر محسوسه
صور محسوسات ومعانی جزئیه اراسنده تدبیر وتصرف ایدوب ترکیب
وتحلیل ایدر اعنی بر صورتی بر صورته ضم وبر صورتی بر صورتدن تفریق ایلر مثلا
یاقوتدن بر طاغ وکومشدن بر سرو تخیل ایلر وبو مقوله تصرفات ومعانی
غریبه که شعرا تخیل ایدر بو قوت تصرفندندر قوای محرکه قوت محرکه
دخی ایکی نوعدر بریسی قوت شهویه در واول بر قوتدر که بو قوت سببی ایله
نفس کندویه مطلوب وملایم اولان نسنه جذب وتحصیل ایلر پس نفسک
جذب ملایم اتمکده اولان حرکاتنه مبدأ بو قوتدر انکچون محرکه دیرلر
وبریسی قوت غضبیه در واول بر قوتدر که بو قوت سببی ایله نفس کندویه
منفور ونا ملایم اولان نسنه دفع وتبعید ایلر پس دفع نا ملایمده اولان
حرکاتک سببی بو قوتدر وقوت محرکه البته قوت مدرکه یه محتاج
واندن مستمددر زیرا نفس ملایمک ملایمتنه شعوری وادراکی اولمق
کرک که انک جذب وتحصیلنه میل وانبعاثی اولوب اول میل اراده یه
اراده
مستتبع اولوب دخی تحریک اعصاب وعضلاته سبب اولوب فعل
وجوده کله کذلک منفور جانبندن دخی اولا نفسک منفور نا ملایم
اولمه سنه شعوری اولوب اول شعوردن نفرت حاصل اولوب نفرتدن

دفع جانبنه ارادت جازم حاصل اولوب بو ارادت دفع جانبنه تحریک
اعصاب وعضلاته سبب اولوب دفع وقوعه چقسه **قواي نفس انسانی**
معلوم اولا که مرکبات عنصریه دن موالید ثلاثه که بریسی معدن بریسی نبات
بریسی حیوان در اشرف مرکبات در و بو مرکبات ثلاثه عناصر اربعه دن حاصل اولور
عناصر اربعه اکا ماده در اول سببدن عناصره امهات اربعه دیرلر و افلاک
اسباب فاعله کبی اولدوغیچون آباء تسعه دیرلر فقیر نظم ایتشدم
طوغدین چارانه ونه آتادن اوچ مولود و بو مرکباتک هر بریسی فی الجمله اعتدال
اولمنجه مزاج تحصیل ایده مز زیرا مزاج که مرکبه لازمدر اعتدالدن ناشی اولور
و اعتدال نقدر ارتوق اولسه اول قدر مزاجی دخی اکمل و اشرف اولور مثلا
اعتدال حیوان اعتدال نباتدن ارتوقدر لابد مزاج حیوان مزاج نباتدن
اکملدر و اعتدال انسان جمله دن افضلدر لاجرم مزاجی اشرف و اکملدر و نطفه
دخی که ماده بدندر اغذیۀ معتدله دن متولد اولوب هضم رابع مرتبه سنده
کمال نضج بولمشدر لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوسدر مبداء فیاضدن
اکا فیضان اولمشدر و نفس انسانینک تعریفی سابقا مرور ایلدی اما الان
انسانه مخصوص اولان قواسی ذکر ایده لوم پس معلوم اولسون که نفس انسانینک
مخصوص ایکی قوتی واردر که اول قوتلر سایر حیواناتده یوقدر و انسان بو قوتلر
سببی ایله سایر حیواناتدن ممتازدر و اول ایکی قوتک بریسی قوت عالمه
بریسی قوت عامله در قوت عالمه دخی ایکی قسمدر بریسی حکمت نظری
جهتندن عالم اولان قوتدر و بریسی دخی حکمت عملی جهتندن عالم اولان قوتدر

و حکمت نظری جهتندن عالم اولان قوتک اثری و عملی حقایق موجودات و اصناف
معقولاتی ادراک ایتمکدر و حکمت عملی جهتندن عالم اولان قوتک اثری و عملی اخلاق
حسنه و اعمال صالحه اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه دن فرق و تمییز ایدوب نیجه عمللر
که اشلمه سی سبب کمال و سعادتدر و نیجه عمللردر که اشلمه سی مورث نقصان و شقاوتدر
انلری ادراک ایتمکدر و اولکی سنه عقل علمی و ایکنجیه عقل عملی دیرلر و قوت عامله
بر قوتدر که تحریک اعضا و عضلات ایتدروب افعال خارجیه صدورینه
مبداء و علت اولور و بو قوت عملین اشلمکده قوت اولی یه محتاجدر
نته کم قوت محرکۀ حیوانیه ده مرور ایلدی و بو قوت اگرچه قوت محرکۀ حیوانیه نک مبدئی
تخیل منافرت فعل مهروب در زیرا حیوانده توهم و تخیل که حواس باطنه دندر
واردر تعقل یوقدر اما انسانده کی قوت محرکه نک مبدئی تعقلدر زیرا
فعل مطلوبده کمال و نفع عاقبت و خیریه آجله اولدوغنی دلیل و برهان ایله تعقل
ایدوب میل ایدر و فعل مهروبده دخی نقصان و ضرر عاقبت و شریه آجله اولدیغن
تعقل ایدوب دفعی جانبنه میل ایلر اما ایله فهم اولنمسون که جمیع افاعیل افراد
انسانک مبدئی تعقل اوله ایله دکلدر بلکه اکثر عوام افعال اختیاریه لرینک توهم
و تخیله دخی مستند قلورلر و انسانک بو قوتینه عقل عامله تسمیه ایتمک دخی
واقعدر اگرچه بو قوته عقل دیمک مجازدر زیرا بو قوت موجب ادراک دکل
بلکه موجب حرکتدر لکن مقتضای عقل اوزره اولدیغیچون مجازا عقل دیمک
روادر **تنبیه** حضرت امام محمد غزالی و اصحاب صفوت و تصوفدن
بر جماعت رحمهم الله ذاهب اولدیلر که قوای مذکوره ملائکه در که حق جل

بشیه در اما آندن ممتازدر بو جهتدن که محرکۀ حیوانیه نک

تخیل ملایمت فعل مطلوب

و بو قوت اگرچه قوت محرکۀ حیوانیه یه شبیه در اما آندن ممتازدر بو جهتدن که حیواندن تخیل ملایمت فعل مطلوب

کمال لطفندن آنی روح آدم کبی مسخر و مطیع ایدوب سجده انقیاد ایلدیلر
تا قیامت صغری یعنی روح بو بدندن انفصال و انفصام ایدیجه اندر مقام خدمت
و انقیادده بامر الله تعالی دایم و قایملردر و احادیث نبویه ده علی مصدرها
الصلوة والسلام والتحیه بو معنایی تلویحا و تصریحا اثبات ایدرلر نه چوقدر
و عقل جهتندن دخی دلیل بودر که بو قوای دیو و فرشته لردن افعال حکمیه
و اعمال متقنه صادر اولور که حکمای کبار و عقلای اولو الایدی و الابصار
آنوک اقل قلیلندن عاجز و دم بسته در پس بو قوتدن که علم و ادراکدن
بعید و غریب بل ذره شعوردن بی نصیب اوله بیجه صادر اولمق احتمالی واردر
چون بو مبحث بحر عمیق و رمز دقیقدر بو قدر اشارتله اکتفا ایدوب زبدهٔ
اصول اهل حکمته اقتفا ایدوب اصل کلامه رجوع و نقل سخن حکمایه شروع ایده لوم
معلوم اولسون که بو قوای مذکوره نک ایچنده بعضی واردر که آثاری اندن
شعور و رویت و اختیار و اراده ایله صادر اولور و انسانک کمال و تکمیلی
مراتب سعاداتی کسب و تحصیلی بو مقوله قوتلر ایله اولور و بعضی قوتلری
دخی واردر که آثاری مجرد مقتضای طبیعت و علی وجه الاضطرار و [illegible]
حاصل اولور و بو قوتلر اگرچه اصل فطرتده انسانه نوعا کامللدر لکن بو قوتلر کسب
و کوشش و دقت و ورزش ایتمکله اصل فطرتدن زیاده کمال افاده ایتمکه
سبب اولمز پس لزوم بو کتابده که حکمت عملیه ایچون مؤلفدر مقصودم
بو قسم دکل بلکه قسم اولدر زیرا مرادمز کسب کمال و نیل سعادات حقیقیه
سبب اولان شونلردن بحث ایتمکدر و اول قوتلر که آثاری اختیار

فکر و رویتله اولور درت قوتدر ایکیسی قوت حیوانیه دن قوت مدرکه و
قوت محرکه ایکیسی قوای انسانیه دن قوت عاقله و قوت عامله در و بو قوتلردن
دخی مقصود اصلی فرد انسانه مخصوص اولان قوت عاقله یه نطق دخی دیرلر و قوت
عامله نک برشقی قوت شهویه در که جذب منافع و تحصیل ملاد شهیه ماکل و مشارب
و مناکح کبی اکا متعلقدر و بو ~~غضبک~~ قوتک منبعی جکردر که تغذیه آندن اولوب جمیع اعضا
بدل ما یتحلل آندن سرایت ایدر و قوت غضبیه دفع مضار و مخوفات و اقدام
اخطار و طلب تسلط و تجبر و اظهار نخوت و تکبر متعلقدر و بو قوتک معدنی
یورکدر که منبع حیات و منشاء روح حیوانی درگاه اولور که قوت عامله ایله
ایکی قوتدن نفسله تعبیر اولونوب نفس ملکی و نفس بهیمی و نفس سبعی ایله تعبیر اولنور
خاتمهٔ مقدمه برنچه امورک بیاننده درکه مهم و لازمدر و شارع مقصوده
نافعدر امر اول انسان مرکبات عالم عنصرینک اکمل و اشرفی ایدوکی بیانندە
معلوم اولا که اجسام طبیعی جسم اولدوغی حیثیتدن جمله سی متساوی و مرتبه لری
متوازیدر و فضیلتده برجسمک برجسم آخره مزیت و تقدمی یوقدر زیرا
جمله اجسامی بر تعریف جامع و جمعین هیولی مقوّمدر اگرچه عناصر اربعه بسیطه نک
صور نوعیه لرائله و فصول مقومه لریله بربرندن تفاوتی و تخالفی واردر اما بو قدر
اختلاف مراتب افضلیتده چوق تفاوت ایجاب ایلمز بلکه عناصر هنوز
مقام تکافؤ و تساوی و محل تعادل و توازیده در اما عناصر ارا‌سنده
اختلاط و امتزاج حاصل اولوب مرکب فی الجمله اعتداله قریب اولدقده
بشلیوب اعتداله قربنه کوره مزاج فیض اولدقده مرکبات اراسنده

تفاوت و تفاضل ظاهر اولور زیرا اگرچه مرکبده اعتدال حقیقی ممکن دکلدر نتکم
طبیعیده ثابت اولمشدر اما نه قدر اعتداله قریب اولسه اولقدر اشرف
و اکمل و اعتداله قربده کندودن دون اولنلردن افضل اولور زیرا اعتدال
ارتوق اولدقجه مزاج وحدانی عارض اولوب مرکب صفت وحدتدن بهرهمند
واحد حقیقی جل جلاله جنابنه انتسابی و اوحضرته مناسبتی زیاده اولوب صورت
کامل و اکمل مرتبت اولان خواص و آثار مبداء فیاضدن که قوابله استعدادلرینه
کوره فیضی تام وجودی عام فیض اولور چون بو مقدمه منبسط اولندی ایسه
پس معلوم اوله که اجسام عنصریه ایکی قسمدر بسیط و مرکب بسیط دردر
بری نار که حار یابس در و حیز طبیعیسی جملهنک فوقنده فلک قمرک مقعری
یعنی تحتنده در زیرا خفیف مطلقدر خفت علو و ارتفاع اقتضا ایدر ایکنجیسی
هوادر که حار رطب در حیزی نارک تحتنده در زیرا خفیف مضافدر اوچنجیسی
مادر که بارد رطب در و حیزی هوانک تحتنده در زیرا ثقیل مضافدر
دردنجیسی تراب در که بارد یابس در و حیزی جملهنک تحتنده در زیرا
ثقیل مطلقدر ثقلت اسفل اولمق اقتضا ایدر مرکب دخی ایکی قسمدر زیرا
خالی دکل که فیض اولان صورت مرکبک ترکیبنی خیلی زمان حفظ اتمکه قادر
اوله یا اولمیه اولمینه مرکبات غیر تامه دیرلر آثار علویه کبی یعنی ثلج و
صقیع و امثالی کبی ترکیبن زمان کثیر حفظ اتمکه قادر اولنه مرکب تام
دیرلر و اول دخی اوج جنسدر بری معدن بری نبات بری حیوان
و بونلره موالید ثلاثه دیرلر نتکیم مرور ایتدی و جنس حیوانک نوع انسانی

ثلج و سحاب و صقیع ......

29

افضل و اشرفدر پس مراتب تفاضل درت اولور معدن و نبات و حیوان و انسان
و هر جنسک انواعنده دخی تفاضل واردر یعنی بعض انواع جنس بعض آخردن افضل در
و هر جنسک افضل انواعی فوقنده اولان جنسک ادنای انواعنه قریب اولوب
اکثر خواص و لوازمنده مشارکه اولور و اول معدنیات ایچره مرجاندر دیدکلری
جوهردر اگرچه معدنیاتدندر اما فی الجمله نشو و نما آثاری آنده مشاهد [illegible]
اولمشدر که مقام معدنیاتدن ترقی ایدوب افق عالم نباتی نامیه داخل اولور
و نباتات ایچنده بو حالله متصف اولان درخت خرمادر که آثار حس و حرکت
ارادی انده ظاهر و پیدادر مثلا درخت خرمادن بعضی نر و بعضی ماده در و نر
ماده جانبنه مایل و منصرف اولمغه ماده درونردن تخم و نطفه کبی بر نسنه ماده
وصل اولمینجه ماده ثمر و میوه یه حامل اولمز حتی بعض ارباب فلاحتدن منقولدر
که درخت خرمادن بعضی واردر بعینه بر خرمایه مایل اولوب اندن تخم وصل اولمینجه
بار ویرز اولمهسی منحصردر و بو آثار عشقدر که حیواناتده شایع و مشتهردر و درخت
خرمانک باشنده بر آق نسنه واردر اکا جمار دیرلر حیواناتک بورکی مشابهنده در
که منبع حرارت غریزیهسیدر و اکا بر زخم یتشسه یا صوده غرق اولسه فی الحال
درخت خرما هلاک اولور و حدیث شریف بونیده علی قایلها افضل الصلوة
و اکمل التحیات وارد اولمشدر که اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من بقیة
طین آدم همانا بو معنایه اشارتدر و بو مرتبه عالم نباتک نهایتی و افق عالم
حیوانک بدایتیدر و بوندن یعنی افق نباتدن افضل عالم حیواناتدر و انک ادناسی
اسفنجات دیدکلریدر که بر آق نسنه در دریالرده اولور انقباض و انبساط ارادی

در حتی

ایدر و آندن یوقارو حیوانات متولده در که صیف ایامنده صولار کندی
سنده توالد و رواج ایتمدین مجرد حرارت فصل و عفونت طینیدن حیات
بولوب حرکت ارادی و حواس ظاهره ایله متصف اولوب طلب غذا ادوب
سریع حرکات ایدروانلرک امثالی کیک و شپش یعنی پیره و بت دیدکلری
حیوانلردر و آنلرک مانندی و بونلرک نبات اوزره فضیلتی حس و حرکت ارادی
و طلب غذا ایلمکلەدر و بونلردن یوقارو حیوانات واردر که دفع منافی و احتراز
مضار ایچون قوت غضبیه لری ظاهردر و هر برینه قوتنه مناسب آلات
ویرلشدر که آفاتدن سالم اولوب کمال مناسبته تنبیه و اول آلتلر
بعضی نیزه مثالنده در آهولرباشنده اولان شاخلر کبی و بعضی تیغ
و خنجر کبی در سباع و بهایم و طیورده اولان چنکال و مخلب کبی و بعضی
گرز و دبوس شکلنده در اسب و استرک سم پایی کبی و بعضی اوق
کبی در نته کم بعض دیارده اولان کرپی دیدوکلری جانور کبی که جلدنده
ثابت اولان سهامی عدوسی طرفنه پرتاب ایدر و قوتلری ناقص اولان
حیوانات که اسلحهٔ مذکوره استعمالنه قادر دکللردر دفع مضار و آفاتدن
خلاص ایچون انلره غیری اسباب و آلات ویرلشدر قوت طیران
و قدرت سعی و جریان کبی که طیوردن کبک و تیهو و چارپالردن خرکوش
و خرده آهولرده و دریالرده ماهیلرده موجوددر و قوت مکر و حیله دلکویه
ویرلمشدر و تامل اولونسه ظاهر و معلوم اولور که جمیع حیواناته اگر سباع
اگر طیور اگر بهایم اگر هوام بقای نوع و شخص ایچون لوازم و مهام اولان

آلات و اسباب بالکمال و التمام صانع حکیم و مبدع علیم طرفندن اعطا و تسلیم و تمهید
و اتمام مصالح معاش ایچون امور عجیبهٔ غریبه تعلیم و الهام اولونمشدر که اندن عقول
افاضل انام غرقهٔ دریای عجز و تحیر مالا کلام دریته کم نحل عسل ابیات مسدسه
بنا ایلر اضلاعی تمام متساوی و زوایای متوازی و مسدس اختیار ایتدوکنک
حکمتی اولدر که مسدس مدوردن کیجه اوسع اشکالدر مدور جمله دن اوسع در
ولکن اشکال مدوره بر بره جمع اولسه اره لرنده فرجه لر قلمق ضروری در پس مکان
ضایع اولمز و مربعلری دخی جمع اولسه اگرچه فرجه قالمز و لکن مربع مسدسدن تنکدر
لاجرم هم وسعت هم فرجه قلمق مسدسدن غیری ده متصور دکلدر پس بو دقایق وضع
و ترتیب و صنایع نسق و ترکیبی که استخراجدن علمای هندسه دایرهٔ عجز و حیرتده
نقطه مرکز مثال محاط خط ملالدر بر حیوان عدیم العلم نجه ملاحظه ایلر مگر حکیم ازل عز و جل
الهام صنع و تعلیم عمل ایتمشدر که انواع عالم کمالات ممکنه سنه و اصل و نظام
افراد و بقای مقدر ارادت ازلی مقتضاسنجه حاصل اولور شعر
تعالی الملیک الذی قد هدی   العباد فدبرا حوالها   بدا النحل
تسدیس ابیاتها   لکون المسدس احوی لها   و انواع حیواناتک اکمل و اعلاسی
و افق عالم انسانی یه اقرب و ادنی سی آت و سیمون و فیل و طیوردن
طوطی در که بو انواعک ذکا و کیاستی خصوصا سیمون و فیلک ظاهردر
و بونلردن یوقارو مرتبه افق عالم انسانک ادناسی در شول طوایف کبی
که اطراف ربع مسکونده صحاری و کوه هامونده ساکنلردر یا طرف شمالیده
که عادت برودت استیلاسی ایله که موجب مقتضای بلاد شمالیه ده

ضایع اولمق لازم کلور
اما اشکال مسدسه بر بره
ضم اولنسه بینلرنده هیچ فرجه
قالمز و مکان اصلا ضایع

اجلری خام و ناپخته مقلوب لایق نوع انسان اولان اعتدالک نهایتنه واصل
اولمزلر نه کم جزیره تولی دن اوته کوهستانده ساکن اتراک واردر که اعتدال لایق
انساندن بی نصیبلر فهم و ذکاده حیوانات عجمه قریبلردر و لغتلری و نطقلری
حیوانات عجم صفیرینه مشابه در و انلردن اوته افراد آدمی دن هیچ آفریده یوقدر
کذلک ناحیهٔ قطب جنوبی ده اولان افراد انسانی دخی کثرت حرارتدن مزاجلری
منحرق اولمغله محل اعتدالدن دور اولمشلردر اقصای جزایر مانند اطراف ولایت
زنج و بربرده اولان طوایف کبی و نسناس و دستق کبی که نیم آدمی در ثابت اولور
نوع بشردن اولورسه انلر دخی ادنی اولور اما محققلر قتنده مزبورلر افسانهٔ اطفال
و سمر صبیان قسمندن معدود و خارجده سیمرغ مانند ناموجوددر و صنف
اعلی و افضلی سکان اقالیم مشهوره خصوصا اقلیم رابع که اعدل معموره عد اولنور
انلردر بو مرتبه یه کلنجه ذکر اولنان تفاوت افراد انسان امور اضطراریه و اسباب
غیر اختیاریه دن ناشی اولان تفاوتدر بو مرتبه دن صکره تحصیل کمالات و فضایل و
تکمیل اخلاق و شمایل ایتمکده سعی و کوشش و امکانده اولان قوای فعله و قوتده
اولان مراتبی وجوده کتورمکله اولان تفاوتدر بعضی افرادک تفوق و فضلی آنک کمالدر
که قوت فهم و حدس ایله استخراج صنایع عجیبه و استنباط آلات و حرف غریبه
ایدرلر و بعضی افرادک فضیلت و تقدمی بوندن دخی اعلا مرتبه در آنوکله اولور که
صرف عقل سلیم و اعمال نظر صحیح ایله دقایق علوم و حقایق فنون و مسایل عمیقه و نکات
دقیقه ایله مقتدر فیاضدن استفاضه و استفاده ایدوب عقول قابله
و اذهان کامله یه افاضه و افاده ایدرلر بوندن اعلا و افضل و اجل و اکمل بودر که الهام

الهی و تکمیل ربانی ایله دایرهٔ ولایت و قرب حق جل و علایه واصل اولوب نفوس
ناقصه و همم طالبه ارشاد و تسلیک ایتمکله مقام کمال و قرب ملک ذی الجلاله ایره
ایرکورلر و جمله دن اکمل و اعلی طبقهٔ علیای انبیا و اصفیادر صلوات الله تعالی علیهم اجمعین
که انزال وحی و تنزیل و ارسال روح الامین جبرئیل علیه السلام ایله مشرف اولوب
تعلیم توحید و تقدیس ربانی و وضع شرایع و نوامیس سبحانی ایله دلیل و امین و نشر
صحایف هدایت و طی طوامیر ضلالت ایتمکله رحمةً للعالمین اولمشلردر
و بو مقام عقول مجردهٔ عالم بالا و نفوس مقدسهٔ ملأ اعلایه متصلدر و مقام تحصیل
وحدت و نفی تفصیل کثرت و تجلی حقیقة الحقایق و ظهور بقای ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام و بو مقامک وصفنده بسط عبارت مقتضی خسارت حیات در (بو مقامه لایق تعبیر)
پس اهل عقل و کیاست و صاحب فهم و فراست اولنلره بو مذکور اولان کلماتدن
انسانک شرف و فضیلتی و سایر موجودات اوزرینه تسبق و تقدمی ظاهر اولور
و مزید خصوصیت و فضیلت که انسان آنوکله مشرف اولمشدر اکثر مشایخ اهل توحید
و عرفای اصحاب اذواق و مواجید قتنده ملأ ملایکه و کروه کروبینه و یرلمشدر
بیت
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل   آنچه در سر سویدای بنی آدم ازو منست
دیگر
گر آدمی صفتی از ملک گرو ببری   که سجده گاه ملک خاک آدمی زادست
و سیر و سلوک مقامات وصول ایدنلردن نیچه راه رو و راه برلر تصریح ایتدیلر که
مقام انسانیت مقام ملکیتدن اعلا و برتر و انسان کامل اولمق ملکیتدن بازبس
و موخردر اگرچه عامهٔ حکما و فلاسفهٔ الهیین و بعض متکلمین قتنده امر برعکسدر و ایه
و رتبت ملکیت اعلی و اجل و رتبهٔ انسانی نک اعلاسی آنوک ادناسنه متصلدر غیردن

اولماق
ظاهر

افضلدر و قدوهٔ ارباب یمین مولانا ابن یمین خدمتلرینه منسوب اولان
قطعه مذهب مشایخ طریقت و مشرب سالکان حقیقت اوزره بو ترتیب اوزره
انشاد اولنور که **قطعه** بجمادی چو زدم خیمه بصحرای وجود

از جمادی به نباتی سفری کردم و رفت ... وز نباتی گذرم بر سر حیوان افتاد
دیدم ان مرتبه را هم سپری کردم و رفت ... با ملایک پس ازان صومعهٔ قدسی را
نیک بر گشتم و نیکو نظری کردم و رفت ... بعد ازان راه باو بردم و چون ابن یمین
همه او گشتم و ترک دگری کردم و رفت ... و مذهب ثانی لوحه سین تذهیب

ایدن قطعهٔ مزبوره تغییر ترتیب ایدوب بیت رابعی ثالث ثالثی رابع و مقام
انسانیتی ملکیت دایره سندن مستفاد و اکا تابع ایدرلر بو کلام نوع
استطراد طریقی اوزره ایراد اولندی پس بنه اصل کلام و صدد مقامه
رجوع ایده لم مقام نبوت و مراتب انبیا دخی درت مرتبه در دیدیلر مرتبهٔ اولی
مقام نبوت و طبقهٔ انبیاء کرام مرتبهٔ ثانیه مقام رسالت و طبقهٔ رسل عظام
مرتبهٔ ثالثه اولو العزم من الرسل الکرام که بعض علما قتنده درت در نوح هود
ابرهیم محمد مصطفی علیهم الصلوة و السلام و بعض علما عدد شیر نفلرین
ترتیب ده نظم ایتمش فقیر بیت ثانی ارسال صلوات ایچون الحاق ایتدم **شعر**

اولو العزم نوح و الخلیل بن آذر ... و موسی و عیسی و الحبیب محمد
صلات صلاة من ملیک مهیمن ... علی ارواحهم فی کل یوم تجدد

و مرتبهٔ رابعه مقام خاتمیت و منزلهٔ جناب خاتم علیه الصلاة الاتم الاکرم
که کتف مبارکنده کی مهر نبوت در وحی و رسالتی ختم و سد ایتدی

ولی
واز خود گذری کردم

لولاك لما خلقت الافلاك ترجیح ملایکه ایدنلرک اساس مذهبی بدم و ردایلدی
سلام الله خلاق البرایا ... علیه فی الغدایا و العشایا ... پس مرتبهٔ انسان مراتب
کاینا تدن وسط و میانه ده حاصل و اراد ت و کسب خیر یله ذروهٔ اعلای
مراتبه واصل و متابعت طبیعت و هوا ایله حضیض ادنایه نازل اولور زیرا
چون نفس مجرد و بدن عنصر محسوسدن مرکب و ملتئم در لا بد ایکی طرفه ملکیت و حیوانیت
انده مندمج و منتظم در اگر جانب ملکیتی تکمیل و تصحیح و انی جانب حیوانیته تفضیل
و ترجیح ایدرسه ملکدن افضل و مجرد محضدن اکمل اولور زیرا جانب ملکیتدن صارف
و مانع و جهت حیوانیته جاذب و دافع موجود ایکن تحصیل ملکهٔ ملکیت ایلدی ملک
چون داعیهٔ حیوانیتدن خالص و سالم و محض خیر و ملکیت اکا لازم در و کذلك طرف
حیوانیته طالب و اول جانبی ملکیته راجح و غالب اولورسه حیوان محضدن اسفل
و اقل و ماصدق **اولئك كالانعام بل هم اضل** اولور زیرا حیوان
قوت عقلیه دن دور و خاصهٔ ملکیدن مهجور در پس اگر هوان و هاویهٔ شهوت
محنده قلورسه معذور در بخلاف انسان که شمع عقل کف کفایتنده فروزان ایکن
تنور شهوت و ضلالتده سوزان اولمق بی وجه و خارج عذر در **شعر**

آدمی زاده طرفه معجونیست ... از فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل آن شود به ازین ... ور کند میل این شود بد ازان

و دخی معلوم اولا که نته کم حیوانانک اسباب
معاشی مشروب و مأکول و ملبوس و منکوح جمله سی طبیعی در غذاسی طبخ و ترکیب
احتیاجدن عاری در زیرا نباتات مبتذله و لحوم نیه و ملابسی صوف و پشم
و ریش که اصل خلقتنده ثابت و مناکحی دخی عقد نکاحدن ثابت و درسلاحلری

پس ملکدن فضلی ظاهر ... و بابرور

بازین

اصل ترکیب لریله حاصل وتحصیل وصنع واشترا تقیدندن بری در پس من جمیع الوجوه
مزاج العله مرتب الاحوالدر بخلاف انسان که جمله اغذیه واشربه وملابس واسلحه
وجمیع ما لابدی اعمال فکر وروتیله تحصیل ایتمکه موقوف نه زرع وطحن ایتمینجه غذایه قادر
ونه غزل ونسج وخیاطت قلمینجه لباسه مالک اولور اسلحه سی دخی جمله صناعی
وتحصیل وتکمیله محتاجدر کذلک کمال معنوی جهتندن دخی جمله حیواناتک کماللری
فطرتلرنده مرکوز ومجبول وسعی وکسب احتیاجندن خلقتلرنده موجود ومجعولدر
اما انسانک کمال وشرف وخیر وسعادتی رویت وفکریله اکتساب ایتمکه
موقوفدر وسعی وکوشش وهمت وورزش ایله اجتلاب ایتمکه محتاجدر کلید
سعادت وشقاوت کف کفایتنه ویرلمشدر وزمام حصول نقص وکمال قبضهٔ
اقتدار واکتسابنده قونلمشدر اکر عقل جمیل وفکر نبیل ایله بعد طرفین ترجیح
وسلوک جادهٔ مستقیم ونهج صحیح ایدوب معارف وفضایل جانبنه تحرک و
سیران ومراتب تحصیل اخلاق واعمال حسنه ذروه سنه ترقی وطیران
وکمالاتی قوتدن فعله خروج وافقدن افقه تنقل وعروج ایدرسه مخالط ملاء
اعلی ومقرب حضرت حق تبارک وتعالی اولور واکر زمام طبیعتی هوا
وهوس الینه ویره ومرتبهٔ اولیسنده که حیوانیت محضدر اقامت وسکون
قیله احوالی انتکاس وحرکاتی انعکاس اوزره اولوب یوما فیوما تدنی وتسفل
واسفل السافلین طبیعته تنزل ایدر عاقبت مقیم هاویهٔ هوان وملازم پیغوله
خذلان اولوب دهر الداهرین مقارن بئس القرین اولور شعر
بنی النفس ان تهمل لوازم خاسة   وان تنبعث نحو الفضایل تلهج

چونکه انسان اصل خلقت وابتدای فطرتدن ایکی جانبنه مایل وایکی جهته قابلدر
پس اکا معلم ومؤدب لازم وداعی وهادی مهمدر که بعضی تلطیف وترغیب
واسطه سی ایله جانب هدایته تحریک ایده لر نته کم دیمشلردر بیت
نوآموز را ذکر تحسین وزه   زتهدید وایذای استاد به
وبعضینی وسیلهٔ تعنیف وترهیب ایله طرق رشاد وصوابه تسلیک ایلیه
نته کم دیمشلردر شعر پادشاهی پسر بمکتب داد   لوح سیمینش درکنار نهاد
برسر لوح او نوشته بزر   جور استاد به زمهر پدر شر وحرکت جانب
شقاوت ومهالک نعوذ بالله من ذلک قیلمقدن بلکه سکون وترک
سلوک مسالک ایتمکدن احتراز وهمت خیره سعی وکوشش ایتمکه نشاط
واهتزاز ایتدیره لر زیرا جانب شقاوتده سکون وترک حرکت کافیدر
وترک اسباب هدایت مباشرت اسباب غوایت اولمغه وافیدر
یسرنا الله تعالی سلوک سبیل رضوانه ومتعنا وایاکم عن الرکون الی السکون
فی هاویة خذلانه امر ثانی آنک بیانندهدر که نفس ناطقهٔ انسانیه نک کمال
ونقصانی نه نسنه در وخیر وسعادت وشر وشقاوتدن غرض نه در
اکرچه نفس انسانی نک کمالی نه وسعادتی نه ایدوکی سابقا معلوم اولدی
لکن مزید تفضل وارشاد وبعض نکات شریفه ومسایل لطیفه که ذکر
اولنمشدی ایراد ایتمک مهم اولدیغیچون بو مقاله وضع وبنیاد اولدی
معلوم اولا که موجوداتدن نفیس وخسیس هر شیئک بر خاصهٔ مخصوصه سی
واردر که اندن غیری اشیا اول خاصه ده اکا مشارک ومساهم اولمز

اگرچه آنڭ غیری افعالنده مشارکی اولمق جائز و واقعدر مثلا سیفڭ
برخاصهٔ مخصوصه‌سی واردر که آنڭ غیری بو قدر و اول اجسام کبیره قطعنده
کارگرلیک و بر آلمقیدر و فرسڭ برخاصه‌سی واردر و اول سوارینه مطیع
و کرّه و فرّه قابل اولمقدر و بو خاصه‌لرده سیفه و فرسه برشیء مشترک دگلدر
اگرچه مطلقا برنده لیکده سیفه سکین دخی مشارک و فی الجمله باربردارلقده
فرسه حمار دخی مساهم در و اگر سیفدن اول خاصه حاصل اولمزسه آنی پاره
آهنه مساوی عد ایدرلر و اگر فرسدن اثر مخصوص صادر اولمزسه آنی خر
یکسان صیرلر پس اگرچه انسان دخی نیچه افعال و اوصافده سایر حیواناتده
بل نباتات و جماداته مشارک در لکن برخاصهٔ مخصوص و اثر خاص معنوی واردر
که آنده حیواناتدن برفرد و جمادات و نباتاتدن برشیء اکا مشارک دگلدر
و انسان اول خاصه ایله جمله اشیادن ممتاز و جمیع انواعدن متمیز و سرافرازدر
و اول خاصه نطق در و نطقدن مراد نطق ظاهر که تلفظ حروف و تکلم الفاظدر
دگلدر زیرا نطق ظاهر سز انسان متحقق اولور نته کم انسان اخرس و آدمی ابکم گبی
و کاهی نطق ظاهر متحقق اولور و انسانیت متحقق اولمز نته کم ببغا ده که طوطی دگلری
طیردر بلکه مراد نطقدن قوت ادراک معقولات و فکر و رویته اقتدار و افعال
و اخلاق محموده و مذمومه تمییز ایتمکه تمکن در و بو خاصه انسانه انگیچون ویرلشدر
که آنی مبدأ اول جل شانه معرفتنه و صفات کمال و نعوت جلالی ادراکنه و سلیله
وجوده اولان عقول مجرده و نفوس مطهره و اجرام افلاک و عناصر و ابداع موالید
و مرکبات و آفاق و انفسده مدرج اولان آیات ظاهره و بینات باهره

بلکه وسیله ایدوب قوت نظری ایله بو قسمی تحصیل ایدوب قوت عملیه
جهتندن اخلاق رضیه و افعال محموده اخلاق رذیه و افعال مذمومه‌دن فرق
و تمییز ایدوب کسب سعادت و تحصیل فضیلت ایتمکیچون خلق و اختراع
ایدوب آنی خلاصهٔ عالم کن فیکون و نقاوهٔ کارخانهٔ ابداع ایتمشدر الله
سبحانه نذرکه انسانڭ ملائکه اوزره تفضیلی و علّم آدم ایله تقریر قلندی
آیهٔ کریمهٔ و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون ایله تفسیر
اولندی اما اول اوصاف و افعال که انده انسان سایر انواع مرکبات
و حیواناته مشارکدر اعمال قوت شهوانیه گبی که آنوڭله تحصیل ملاذ فانیه و شهوات
رذیله اولور و اعمال قوت غضبیه گبی که آنوڭله تغلب و تسلط و قهر و انتقام اولور
انلر نفس انسانیه کمال دگلدر زیرا اول اوصافڭ سرینده نفس انسانیه
حیوانات خسیسه مشارک بلکه غالب اولور مثلا غلبهٔ قوت شهوانیه
اکل و شرب قسمندن ایسه آنده کاو خر انسانه غالب و فائق در اگر صنف
قوت جماع ایسه انده خنزیر مقدم و سابق در و قوت بطش و تناور لک ایسه
آنده ببر و پلنگڭ فضل در پس بر صفت که آنده بو مقوله حیوانات خسیسه شریک
غالب اوله عاقل آنی کند و یه کمال ایدینمکه نیجه طالب اولور پس همت ایله
که انسانڭ کمال مخصوصنی تحصیل و سعادت مقدره‌سین تکمیل ایده‌سن
و جوهر نفسنی قوت علمیه جهتندن فضائل ایله آراسته و قوت عملیه جهتندن
رذائلدن پیراسته قیله‌سن شعر اقبل علی النفس واستکمل فضائلها
فانت بالنفس لا بالجسم انسان نثر پس بو تقریردن واضح اولدی که

وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة

وقيل ...

اول طائفهٔ خسیسه و فرقهٔ خبیثه که اعتقاد ردی لری ایله شعار شریعتدن عاری
حرکات طبیعتلری چاه زندقه و اباحته جاری اولوب انسانک سعادت
حقیقیه سنی انکار و انبیا علیهم الصلوة والسلام بیان بیوردقلری تکالیف
و شرایعی عبث اعتقاد ایدوب مراد نشأهٔ انسانیدن دنیاده غصه و غمدن
آزاده مآکل و مشارب لذیذه و مناکح مشتهیه ایله مسرور و شاد اولمقدر
دیوب ربقهٔ تکالیفه رقبهٔ انقیاد طوتمقدن استغنا و تکبر و توبه و عبادات
و مجاهداته کنده و سنی زر خالص ایدنلره استهزا و تسخر ایدوب صلوة
و صیامه عادة البلد و سلامة الاهل و الولد تسمیه ایدوب کلمات کفر انگیزی
تکلم و اشعار الحاد آمیزی ترنم ایدوب دیرلر **نظم**

آنها که بزیر فلک دوارند ... گاوان و خران بی دم و افسارند ... خرسند نمرده و رفت
وا اینها ز خوی ... وز بیخبری هنوز زیر بارند **نثر** نعوذ بالله تعالی من الآفات
و الهلاک فی الخرافات و بو فرقهٔ مذمومه نک بعضی تصوف رسمی و معرفت
ناقصدن دم اوروب زرق و خرافات و شطح و طاماتدن علمگیر اولوب
صفحهٔ دانشلری حرف دیندن پاک کیمی شال پوش کمی سینه چاک یوررلر
حاشا و کلا تصوف انلردن دور و معرفت نچه مرحله مهجوردر **شعر**

بنهاده ز تزویر و ریا دامی چند ... بگرفته ز طامات الف لامی چند
نا رفته ره صدق و صفا گامی چند ... بدنام کننده نکونامی چند

چون محصل کلاملری انسان که خلاصهٔ موجودات و خلیفة الله الاعظم
و تکریم و تفضیل حق جل و علا ایله متفضل و مکرم درکمال و سعادتده حیوانات

35

خسیسه ایله برابر و ایجادندن غایت و غرض محض خواب و خوردر دیمکدر
پس بو مذهب باطلک ابطالی و رأی عاطلک تزییفی اقامت برهان
و ایراد دلیلدن مستغنیدر اما اتباع فلاسفه حشر بدنی و معاد جسمانی اثبات
ایتمکی بو مذهبه قریب و مشرب تحقیقدن بی نصیب عد ایلیوب دیرلر
که چون کمال معنوی و سعادت حقیقی اخروی جنت جسمانیده اکل لحوم طیور
و ثمار موفی و شرب انهار لبن و عسل مصفا و تمکن غرف و قصور و تمتع نکاح حور
اولیجق حیوانات و بهایم مرتبه سنه تنزل و سعادت حقیقیه دن که معارف
روحانی و ابتهاجات عقلیدر تلهی و تغافل لازم اولوب اکابر انبیا و افاضل
اصفیا ادانی انسان بلکه بهایم و حیوان طریقه سنه اقتفا و جوهر گرانمایه و در
ثمیندن سنگ تیره و خاک مهین ایله اکتفا ایتمش اولور خصوصا لذات
جسمانیه آلام سبق اولنمجه مشهود اولمز و مشتهیات بدنیه نک هر بری
اولا بر مکروه اولنمجه موجود اولمز مثلا لذت اکل و شرب سابقا عطش و جوع اولنمجه
اولمز و لذت خواب و راحت سابقهٔ تعب و هجوم سهر تحقق ایتمز و لذت
جماع اول وقت اولور که سابقا اوعیه و آلات منی یه مملو اولمغله دغدغه و الم کلمه
تا استفراغدن لذت حاصل اوله جنت خود شوایب آلامدن صافیدر
پس لذات جسمانیه ماهیت جنته منافیدر اکثر فلاسفه نک مذهبی و یونانیلر
کاسه لیسنک مشربی بودر حتی ابو علی سینا اگرچه شفا و نجات کتابنده
حشر جسمانی اثبات ایلدی ولی معاد رسالهسنده ابطالنه زعمی اوزرینه
دلیل اقامت ایلدی و نصیر طوسی فخر تجرید کتابنده معاد اجسادی تقریر ایلدی

اما بو کتابده نفی جانبنی تحریر ایلدی اما عاقلان آگاه و آگاهان پر انتباه اساس
عقایدلرین شرایع انبیا اوزرینه تصحیح و حکم ایمانیه حکمت یونانی اوزرینه
تقدیم و ترجیح قیلدیلر تشکیکات مذکوره اصغا و بو مقوله شبهه واهیه ایله (تشکیک)
بنای شریعت انبیایی الغا ایتمدیلر **شعر** گفته یونانیان بغام نفست و هوا

گفته ایمانیان فرموده پیغمبر است	بنیت خیر بوی نبی سوی خدا رهبر ترا
از علی جو بوکه بوی بو علی مستقذر است	هرزه میگوید منجم ژاژ میخاید حکیم
هر دو از تحقیق کار آگه نینداریاور است	پس جمله اهل حق قتنده که در جنت

ایمان روضه جانلرنده ثابت در حشر ابدان و معاد جسمانی صحیح و ثابت در
بلی جنس معاد انجق جسمانیه محصور و سعادت انسان کامل جنتده استیفای
لذات جسمانیه یه مقصور اولمق مذهب مقبول و رأی مؤید و منصور دکلدر
بل اعتقاد صحیح و حق صریح اولدر که معاد ایکیدر جسمانی و روحانی و هر برنده
لذات و آلام واردر مؤبد و جاودانی و چون نفس علاقه بدندن آزاد اوله عالم
برزخه دخول ایلر و بو عالمده نیچه مدت گذران ایتمکله قدرت آلهی و قوت
نامتناهی ایله موصوف اولور بعده بقایه مناسب بدن و لقایه مستعد
جسده اعاده اولنجق لذت روحانیه و جسمانیه یی جمع ایتمکه قادر و سعادت
نشأتین ایله تحقق ایتمک استعدادی انده ظاهر اولور و مع هذا اکمل
اصفیانیه لذائذ حسیه جانبنه التفات و مشتهیات جسمانیه یه اعتبار
ایتمیوب جل همت و نهمتلری اول سعادت عظمی و ابتهاج و لذت کبری
که عبارت وادی بیانه قربت ایده مز و براق برق سیر افهام بیدای

تعریفده پیدا اوله مز و اول مشاهده جمال و جلال مهیمن متعال مقصور و محصور
اوله کم حکایت اولنور که صلحادن برکمسنه جهان واقعه و عالم مشاهده
ریاض رضوان و جنت رحمانه گیرور اول کد ربشر ستیدن صافی اعنی بشر حافی (خدمتلرینه گوره درگی)
قدس الله تعالی روحه غرفه جنتده اوتورمش ایکی ملک ایکی طرفندن خوان
جنت لقمه لرین الوب دهاننه قورلر ناگاه نظر ایدر گورور تحت عرشده بر شخص
بر پای قایم و چشملری گشاده و حیران هایم متعجب اولور سوال ایدر که بو شخص
نامی و عزیز گرامی درجواب ویرورلر که بو مست حق و مدهوش مطلق بایزید
بسطامیدر که اطعمه جنت و ثمار گوناگونه دگران گبی اولمیوب مشاهده (نگران)
و استغراق تجلی جمال ازلیده بویله گذران در و بو اول بایزیددر که مقام
و حالندن بویله خبر ویرمشدر که **شعر** شربت الحب کأساً بعد کأس
فما نفد الشراب ولا رویت **شعر** و بو فقیر شیخ سید علی بن میموندن نقل
اولندی که دیرلر ایمش که جنت ایکیدر جنت معارف روحانی و جنت اعمال
جسمانیدر و عارف بونشأه ده جنت معارفه گیرمک جایزدر اما جنت
اعمال اکا گیرمز الا نشأه اخرویه ده اما اول شبهه که لذات جسمانیه
سابقه آلام اولمنجه متحقق اولمز پس جنت که آلامدن صافی در وجود جنت جسمانی
منافیدر دیدکلری مدفوع و مرفوع در زیرا که لذات جسمانیه اخرویه لذات جسمانیه
دنیویه نوعندن دکلدر که بوکا لازم اولن خاصه اکا دخی لازم اوله بلکه لذات
جسمانیه اخرویه بالنوع و الحقیقه لذات جسمانیه دنیویه یه مخالف و مباین در
غایته ما فی الباب بعض خواص و عوارضده مشارک و مقارندر و اشتراک

عوارض جسمیه ایله بری برینه محاکی ومشابه در وحق جل وعلا دار نشاءه اخروی
اولان لذات خالصه ومشتهیات بی شایبه دن نمونه اولمغچون بو لذات
دنیویه‌یه که فی الجمله مشابه در خلق ایتدی که سبب رغبت واجتهاد باعث عمل
عباد وعباد اوله پس لذات جسمانیه‌یه سبق الم علی تقدیر التسلیم لذات
جسمانیه دنیویه‌یه لازم ومقارن در اما لذات جسمانیه اخرویه اندن منزه
واکا مباین در بلکه اجسام اخرویه فی الحقیقه اجسام دنیویه‌یه مباین ومنفصل غایة الامر
بعض عوارضده قبول تجزی واحتیاج حیز کبی مشترک ومتصل در بلکه متصوفه دایما
اولدیلر که جسم واحد ایکی حیزده معا متحیز اولمق اجسام اخرویه محال دکل اگرچه
اجسام دنیویه‌ده استحاله‌سی بدیهی در ومنکر معاد اجساد اولان اعتقادلرک
برشبهه‌لری دخی بودر که قوای جسمانیه تحریکات وافعال غیر متناهیه‌یه
مبدا اولمق محال ومرکبات جسمانیه مدت مدیده متحقق اولدقدنصکره لازم
البطلان ولا انحلال در ودوام احتراق جسم محترق بعینه بنیه باقی اولمغله اجتماعی
بدیهی البطلان در زیرا احتراق اجزایه موجب افتراق ومرکبه موجب انحلال
وانمحاق در وبونده تردد ایتمک طور عقلدن بیرون وسفسطه محض ومکابره
صرفه مقرون در وبو شبهه‌لرک دخی جوابی نسق مذکور واسلوب سابقدن
مستفاد در زیرا دیدکلری آثار واحکام دنیاده اولان مرکبات واجسامه
مخصوص در واجسام عالم آخرتک احکامی بو احکامدن مباین وعقل عالم ملکوتک
ادراک احکامندن معزول ایدوکی کلام اهل کمالده منصوص در پس اول عالمه
بو عالم خواصین اثبات ایتمک رای کاسد وقیاس غائب علی الشاهد ایتمک

میزان اهل اصولده قیاس فاسد در واکابر واساطین حکما وافاضل مشایخ تصوف
وبعض علما عالم مثال ایله مسمی بر عالم اثبات ایدوب ایتدیلر که عالم اجسام
مادیه وعالم ارواح مجرده مابینده بر عالم وار که عالم اجسام کثیفه دن لطیف
وعالم ارواح لطیفه دن کثیف قابل تجزی وانقسام اولمقده اجسامه مشارک
وهیولی وصورتدن مجرد اولمقده عالم ارواحه مساوی در وهر شیئک بو عالمده
موجود در البته انک مثالی عالم مثالده موجود در یا صورتده متحد اولمغله
نته کیم صونک مثالی عالم مثالده دخی صو اوله یا صورتده مخالف اولمغله نته کم
علمک مثالی عالم مثالده سود اوله واخلاق رضیه واعمال صالحه‌نک مثالی
بساتین وثمار وانهار لذة للشاربین واخلاق ردیه واعمال فاسده‌نک مثالی
ظلمات وغیاهیب وحیات وعقارب وغساق وغسلین اوله وعالم رؤیا
واحوال واقعه که جمله انام حالت نعاس ومنامده مشاهده ایدرلر بو عالمدندر
وارباب سلوک بو عالمی ایکی قسمه تقسیم ووجه حصری بو وجه اوزرینه تفهیم ایلدیلر
که مثال بوندن خالی دکلدر که تحقق وحصولی واهل تصفیه‌نک اکا اتصال و
دخولی قوت خیاله موقوف ومحتاج اوله اکا مثال مقید دیرلر یاخود آلت
خیال اولوب قوت حس باطنک انک تحقق وتمثلنده مدخلی اولمیه اکا مثال مطلق
دیرلر وبعض اصفیا قوت ریاضت ومجاهده ایله بو عالمک ولایات
واقالیمنه دخول ومشاهده ایتدیکنی حکایت ایلدی ودیدی بو عالمدن
ایکی شهر وار در برینک آدی جابلسا وبرینک آدی جابلقا در وبو شهرلرک
خلایقنک شمارندن اعداد وارقام معزول وعجایب وغرایبی خارج اطوار

افهام و بیرون ادراک اوهام و عقولدر و ارباب کشف و تصفیه بو عالمک
مشاهدهٔ عجائبنه مستعد و اکثر کرامات و خوارق و تصرفات اولیا بو عالم اسرارندن
مستمددر و اکابر ائمهٔ دین رحمهم الله بو عالمک اثباتنه تلویح و بعض اسرارینه
تصریح ایتدیلر حتی اعلم الناس حضرت ابن عباسدن مرویدر که بو عالمدن غیری
بر عالم واردر هر نسنه که بو عالمده واردر انوک نظیری انده حاصل حتی بنم گبی
بر ابن عباس واردر و ارباب کشف و تصرف و اصحاب صفوت تصوف
ذاهب اولمشلردر که برزخ عالمنده که روحک بدندن مفارقتی ایله قیامت
کبری دهینه ابدانه اعاده سی آره سیدر عالم مثالدن مستمددر چون نفس
بدندن مفارقت ایلینجه نفسده اولان اگر ایمان و معرفت و خلق حسن و عمل صالح
انوار و اضوا و ریاض و بساتین و حور و قصور و غلمان گبی نهر لولو منثور
و لولو مر عمل کندویه مناسب صورتده ظاهر اولور و کذلک جهل و ضلال
و اخلاق ردیه و اعمال قبیحه نیران و ظلمات و عقارب و حیات صورتنده
نمایان اولور و نفس صالح جنات و ما فیهایی کندو حالمدر و نفس طالحک نیران
و حیات و عقارب کندوده حاصلدر غایة ما فی الباب مادام که نفس بونلرده
انی احساس ایده مز علایق بدن و صور محسوسات انلرک ادراکنه مانعدر چون نفس
بدندن مفارقت ایدوب مانع مرتفع اولوب کندوده مکمون و مکنون اولان
ملکات و کیفیاتی فی الحال صور مناسبه ده احساس و مشاهده ایدر و تمثیل ایلرکه
که بر مست مدهوش یا مخدرات استعمالی ایله بیهوش اولمش کمسنه نک
قوینده معشوقهٔ زیباسی همخوابه اولمش اوله یا حیات و عقارب ایله جیب و دامانی

طولمش اوله چون کیفیت بیهوشلیغی گیده و عقل و حسی عودت ایده سعید و متنعم اولان
گوره که معشوقه رویچدن معطر مشام و صفای تن نازک اندامندن اول حیله
سرور و لذت بولی یور که نطاق کلام احاطه تقریرندن عاجز و شقی معذب گوره
که زهر مار و نیش عقرب خونخوار جاننه کار ایتمش نعوذ بالله تعالی شدت
آلامین اقلام تحریر ایده مز و فرط عذابین اوهام تصویر قیله مز شعر نفس و شیطان
با تو و تو خفته ترسم بامداد مرده یابندت که مار و کژدمت در بستر است
پس بو احوال عالم مثالدر اما فاضل نحریر سعد الدین تفتازانی بو عالم مثالک
اثباتنی شرح مقاصد کتابنده نقل ایتدکدنصکره ایدر که وقتا که بو دعوی
مطلب عالی و ایراد ایتدکلری دلیل ضعیف و واهی اولدی انیسه محققلر
اکا التفات ایتمدیلر لکن مرادی محققلر دیدوکندن ارباب نظردر که مطالب
عقلیه لرنده مرشد عقله اقتدا و رفع ظلمات جهالاتده شمع عقل و چراغ
نظر ایله اهتدا ایدرلر اما عاقل لبیب و فطن اریبه لایق اولدر که اگر نور کشف
و وجدان ایله بو عالمه واصل اولمز ایسه باری آنی بقعهٔ امکان و حطهٔ احتمالده
قویوب آنی زاویهٔ ابطال و بیغولهٔ نفیه سورمیه نته کم پیشوای ارباب
فکر و نظر شیخ رئیس ابو علی بن سینا دیمشدر که بر مطلوب و مدعی که سنی
آندن قایم برهان دفع و منع ایتمیه آنی بقعهٔ امکانه تسریح ایله زیرا برهان سز
بر شینک نفیه و ابطالنه ذاهب اولمق عیب و نقصان اولمقده برهان
مقتضاسنه بی وجه مخالفت ایتمک گبیدر و شیخ اشراق شهاب الدین
سهروردی قدس سره اثبات انوار روحانیه ایتمکده اساطین حکمادن

نقل ایتدکلرنده ایدر که چون اهل عالم اثبات حرکات کواکب وافلاکده که
ارصاد جسمانیه ایله اولور اکابر ریاضیین ابرجس وبطلمیوس کبی ایتدکلری
ارصاده تقلید ایدوب علوم هیاتی بنیاد ایتدیلر پس اثبات انوار روحانیه ده
که ارصاد روحانیه ایله اکابر واساطین حکماء اشراق که حکما کلدانیین وحکماء فرس
قدیم وحکماء یونانیین انباذقلس وهرمس وفیثاغورس وسقراط وافلاطون کبی
ایتمشلردر ونور کشف وتصفیه ایله عین الیقین کورمشلردر طالب
اعتقاد انلرک ارصادینه دخی تقلید ایلیه نه بعید اوله ومحصل الف وعادت
وتشکیکات ارباب ضلالتدن حادث اولان استبعاد شرایع انبیا
وقواعد حکما واشارات اذواق عرفانک نقض وردینه طریق ایتمک
جایز دکلدر بیت منکر چه شوی بحالت زنده دلان نه هرچه ترانیست کسی را نبود
چون احوال معاد وحشر ارواح واجساده بو مقدار کلام ذکر ایتدوکی اولندی
پس بنه اصل کلام وصدد مرامه رجوع ایده لم واول انسانک کمال ونقصانی
تفاصیل ایدی اوالحاصل انسانده اوچ قوت واردر ذاتنده مندرج در واول
قوتلر شرف ونقصانده متفاوت ودر ادناسی قوت بهیمیه درکه اکا نفس بهیمی
دیرلر واوسطی قوت سبعیه ونفس سبعیدر واعلاسی قوت ملکیه ونفس
ملکیدر نفس ادنا ایله بهایمه مشارک ومقارن ملایکه دن ممتاز ومباین ونفس
اعلا ایله ملایکه یه مساهم ومشارک وبهایمه مخالف ومتارکدر زمام اختیاری
کف تمکن واقتدارنده دریا ادنی یه اویوب محل بهایمه تمکن ومنزل
سباع ده توطن ایتمش اولور واکر نفس اعلایه اتباع ونفس ادنا مقتضاسندن

اکا

ایراد

امتناع ایدرسه حضیض حیوانیتدن خروج وذروه ملکیته عروج ایتمش اولور وقرآن
عظیم وتنزیل کریمده بو نفسلره اشارت نفس اماره ولوامه ومطمئنه ایله اولنمشدر
نفس اماره دایما سوء وفحشا وشهوت واهواء ارتکابنه امر ایدوب اصرار ایدر
لوامه کامی ملابسه شهوات ایدوب بعده ندامت وکندویی سرزنش وملامت
ایدر ونفس مطمئنه تحریکات نفسانی وشیطانیدن نجات وخلاص بولمشدر
وطریق خیر وصلاح اوزره مستقر ومطمئن اولمشدر محاسن افعال واعماله ملازم
ومکارم اخلاق واوصافه مداومدر وحکما دیرلرکه بو نفسلرک برپسی حد نفسنده
صاحب ادب دکلدر لکن قابل تادیبدر واول نفس سبعیدر وبرپسی دخی
نه حد نفسنده صاحب ادب ونه قابل تادیبدر واول نفس بهیمیدر ونفس
بهیمینک خلقتدن غرض بقای بدندر زیرا نفس ناطقه نک طریق تحصیل کماله
مرکبیدر ونفس سبعی خلقتدن غرض کسر نفس بهیمیدر زیرا که نفس بهیمی استیلاسندن
متوقع اولان ضرر بونکله مندفع اولور وبعض حکما بو اوچ نفسی اکا تشبیه ایتمشلرکه
بر مربطه ایچنده بر فرشته وبر کلب وبر خنزیر جمع اولمش اوله وبعض حکما بویله
تمثیل ایلرلرکه بر کمسنه بر بهیمه یه بنوب وبر کلب اویدروب شکاره کیتمش اوله
اکر حکومت وتصرف آدمک اولورسه هم بندوکی بهیمه وهم ایتدوکی کلب صیدی
مقتضای عمل اوزرینه استعمال ایدرسه وهر برینه مناسب اولان قوتی
ویروب شرط استراحتنی رعایت قیلورسه اوچی دخی بر مراده کامران اولور
کلب صید الوب فضلات اعضاسندن تغذی وتلذذ تام ایدوب
ومرکبی دخی وقت علفده اکرچه بر مقدار تعب چکر وپاره نصیب تعب کورر

صاحب ادب دردر واول نفس ملکیدر
وبرپسی دخی اگرچه حد نفسنده صح

لکن وقت استر احتده مرتع گیاه لطیف و منبع میاه نظیفدن تمتع اولور
و انسان دخی صید معتبر و شکار مرغوبه مالک اولوب امن و صحت و فراغ
و عافیت ایله مسکن مألوفنه واصل اولور اگر حکم و تصرف انسانک اولمیوب
مثلا حیوان مرکبک اوله لابد بیمان ایراقدن آب و سبزه خیال ایتدوکی جانبه
بی اختیار روان و دوان اولوب بالاخره آب صندوغی سراب و سبزه ظن
ایتدوکی شوره زمین خراب چیقوب عمرانه راجع و سبزه زار صحیحه راتع اولمغه
فرصت دخی فوت اولوب جوع و عطش و تعب و نصب ایله بیابان دور
و خراب نامعموردە هم فرس و هم فارس و هم کلب صید حارس هلاک و تلف اولورلر
اگر حکم و تصرف کلبک الندە اولورسە اولان ظاهر اولان شبجی صید
فربه و شکار مرغوب صنوب بی اختیار کندویی یا خارستان صعب یاودی
ژرفه القا ایدوب کندویی هلاک و دربی اولان فارس و فرسی اتلاف ایلر
چون مقدمەدە کلام بو درجەیە واصل و موقوف علیه مباحث آتیه اولەجق
معارف حاصل اولدی پس شمدیدن صکرە فنون مذکورەیە کە مقصد کتاب
و مطلب فصل الخطاب در شروع ایدوب اوچ کتاب مستطابدە ایراد ایدەلم

کتاب اول علم اخلاق بیانندە و شرح رموزندە

مقدمە کتابدە مرور ایلدی کە حکمت عملیەدن قسم اولان علم اخلاق بر علمدر
کە اخلاق و افعال نفس انسانیدن بحث ایدر بو جهتدن کە قنغیسی محمود
و رضی در کە اجتلاب قلنە و قنغیسی مذموم و ردی در کە اجتناب اولنە
پس بو علمدە شخصک علی حدە احوالی اعتبار اولنوب اهل منزلندن
و اهل مدینەسندن کیمسنەنک اختلاطی جهتندن اولان احوالی اعتبار اولنمز پس علم
منفرد مرتبەسندە در و علم تدبیر المنزل و سیاسة المدن کە انلردە شخصک سایر
ابناء نوعی ایلە اولان اختلاط و معاملەسی معتبر در مرکب منزلەسندە در چون
منفرد مرکبدن اوزرە طبعا مقدم در پس علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل و سیاسة المدن
اوزرینە وضعا تقدیم اولندی و بو کتاب دخی مبوب اعنی بنجه باب اوزرینە مرتب در

باب اول خلقک اقسامنە تقسیمی بیانندە و اجناس فضایل و رذائل نە ایدوکنک شرح و عباراتندە

خلق بر ملکەدر کە آنوک سببی ایلە نفسدن افعال سهولتلە صادر اولور و فکر و رویتە
محتاج اولمز و بو تعریفک تفسیری اولدر کە ملکە هیئات نفسانیۀ راسخەیە دیرلر
زیرا کیفیت نفسانیە ایکی قسم در بری حال و بری ملکە در زیرا سریع الزوال و غیر
راسخ اولورسە خجالت و ضحک گبی اکا حال دیرلر اگر بطی الزوال و راسخ اولورسە سخا
و شجاعت گبی اکا ملکە دیرلر پس اولا خلقک تعریفندە ملکە ذکر اولندی بو کە
نبا کە اگر کیفیت نفسانیە ملکە اولمیە یعنی راسخ اولمیە سریع الزوال خلق اولمز
بعدە تعریف خلقدە ذکر اولندی کە انک سببی ایلە نفسدن افعال سهولتلە
صادر بو قید انکیچون ذکر اولندی کە کیفیت نفسانیە ملکە اولسە اما انک سببی ایلە
نفسدن افعال صادر اولمزسە اکا خلق دیمزلر و کذلک افعال صادر اولمغە
سبب اولسە اما سهولتلە صادر اولمیوب عسرتلە فکر و تأمل ایلە صادر اولمغە
سبب اولسە ینە خلق اولمز اما قیود مذکورە جامع اولوب و افعال انک
سببی ایلە بی تأمل سهولتلە صادر اولسە اکا خلق دیرلر مثلا بر کیمسنەدن

40 اعتبار اولنمز شخصک الامه

نادرا

نادرت ... احسان ایتمك واقع اولور اما اكا خلق سخاوت دینلمز زیرا ملكه
اولمدی ... دخی بركمسنه یه بذل وسخا عادت دخی اولسه اما نفسنه متصل جبر
ایتمكله متكلف ... در حتی اولسه نیه خلق سخاوت آنده موجود دكلدر زیرا
بذل وعطا سهولتله صادر اولمدی اما بركمسنه یه دایما سهولتله بذل مال
وفیض عطا ایتمك ... مقرر اولسه شویله كه بذله قدرت محقق وموانع مرتفع اولیجق
بذل ایتمه‌سی مقرر اولسه آنده خلق سخا حاصل ومتحقق در تقسیم خلق
چون خلق نه نسنه ایدوكی معلوم وماهیتی مفهوم اولدی شمدیدن صكره
تعریفندن رجوع تقسیم اقسامنه شروع ایده‌لم افاضل سلف شویله ذكر
ایتدیلر خلق خالی دكلدر كه كمال اولان نسنه یه سبب اوله یا نقصان اولان
نسنه یه سبب اوله قسم اوله فضیلت وخلق حسن دیرلر سخا وشجاعت وحلم
كبی قسم ثانی یه رذیلت وخلق قبیح دیرلر بخل وجبن وخفت كبی قسم ثالث
نه فضیلت ونه رذیلتدر خیاطت وفلاحت كبی نرم بو كتابده قسم
ثالثدن بحث یوقدر بلكه اقسام اولدندر كه معلوم اولوب تحصیل واكتساب اولنه
یا قسم ثانیدندر كه مفهوم اولوب حذر واجتناب قیلنه بو تقسیم خلقك
اقسام اولیه‌سنه تقسیمیدر كه فضیلت ورذیلتدر اما خلقك اقسام
وانواعی هر قدر ایسه دخی تقسیم اولنمق لازمدر كه اقسام وانواع مذكوره معلوم اوله
مقدمه كتابده اشارت كیچمشدی كه نفس انسانینك سببی ایله ادراكات
عقلیه یه قادر اولور ایكنجیسی قوت محركه‌در دخی ایكی
انك سببی ایله تحریكات بدنیه صادر اولور وبو ایكی قوتك هر بریسی ایكی شعبه

منشعب ایدی قوت مدركه‌نك بر شعبه‌سی قوت نظری وشعبه اخراسی
قوت عملی ایدی وقوت محركه دخی ایكی شعبه ایدی بری شعبه محركه شهوانی
وبریسی قوت محركه سبعی ایدی پس بو درت قوت بدن انسانده
كاركر اولوب نیچه افعال صدورینه سبب اولور اگر بو قویدن صادر اولان
افعال مقتضای عقل صحیح ووجه جمیل اوزره واقع وحد اعتدال اوزرینه صادر اولورسه
اول خلق كه بو نوع افعاله سبب اوله فضیلت اولور واگر اعتدالدن خارج اولور
یا افراط ویا تفریط جانبنه مایل وواقع اولورسه بو مقوله افعاله سبب اولان
قوت رذیلت اولور پس قوت نظری مهذب اولوب اندن اعتدال اوزرینه افعاله
سبب اولورسه اول خلق عدالتدر اگر قوت محركه شهوانی مهذب ومؤدب
اولوب افعال معتدله صادر اولورسه اول خلق عفتدر واگر قوت غضبی مهذب
ومؤدب اولوب افعال معتدله یه سبب ومنشا اولورسه اول خلق شجاعتدر
پس اصول خلایق بو درت خلقدر اعنی حكمت وعدالت وعفت وشجاعت
وبو فضایل اربعه كه اعتدالدر هر بریننك ایكی طرفی اعنی طرف افراط وطرف
تفریطی رذیلتدر مثلا قوت نظرینك اعتدالی حكمت وافراطی جربزه
وجانب تفریطی بلادتدر وبو ایكی طرف رذیلتدر وقوت عملینك
اعتدالی كه عدالتدر جانب افراطی وتفریطی یوقدر بلكه بونك همان بر ضدی
واردر اكا جور دیرلر وقوت شهوینك اعتدالی عفتدر وجانب افراطی فجوردر
وجانب تفریطی خمود در وبو ایكیسی رذیلتدر وقوت غضبینك اعتدالی
شجاعت وجانب افراطی تهور وجانب تفریطی جبندر وبو اول تقریردر كه

افعال صادر اولورسه اول حكمتدر
واگر قوت عملی مهذب اولوب اعتدال
اوزرینه صح

که خواجه نصیر طوسی کتاب اخلاق ناصری ده ایراد ایلدی و امام ربانی مرشد الکل
حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی حضرتلری قدس الله تعالی سره دخی کتاب احیاء
علومده بو اسلوب اوزرینه ایراد ایلدی و مع هذا دیدیلر که عدالت خلقی حکمت
وعفت وشجاعتک اجتماعندن حاصل اولور زیرا بو اوچ خلق مجتمع وممتزج ومتسالم
اولیجق اوچنک ترکیبندن برحالت متشابهه حادث اولور که اول فضایلک
کمالی وتمامی اولوب اکا عدالت تسمیه اولنور انتهی کلامه لکن مخفی دکلدر که عدالت
اول اوچ خلقدن مرکب اولیجق عدالتی اقسام خلقدن برقسم مستقل واول
اوچ قسمه مقابل عد ایلمک موجه دکلدر زیرا مشهور ومقرردر که مقسم ده اقسام
قید وحدت معتبردر اقسام ثلاثه جمع ایدوب برقسم دخی اعتبار ایتمک لایق دکلدر
مثلا کلمه اسمه وفعله وحرفه تقسیم ایتدکدنصکره بو اوچ قسمی برقسم آخر اعتبار
ایدوب مجموع اقسام کلمه درت دریمک جایز دکلدر پس اولی واحسن اولدر
که اصول فضایل واخلاق حسنه اوچ قسمه حصر ایده وز تقسیمی بو وجه اوزره ایراد
ایده وز که چون انسانده اوچ قوت واردر وبو اوچ قوتده اوچ نفس دخی
اطلاق اولنور بری نفس ملکیدر که مبداء قوت ادراک وتمیز معقولات ومدرکات
ایکنجیسی نفس سبعیدر که مبداء غضب واقدام وانتقام وشوق تسلط ورفع
وجاه وتغلب بو قوتلردر اوچنجیسی نفس بهیمیدر که مبداء طلب ملاذ ومشتهیات
دواسطه نیل ماکل ومشارب ومناکحدر پس اصول فضایل دخی بو اوچ قوته کوره
اوچدر زیرا اگر قوت ملکی حد اعتدال اوزرینه متصرف اولوب افراط
وتفریطه میل ایلمزسه اول خلق حکمتدر اگر افراط اولورسه اکا جربزه دیرلر

رذیلتدر مثلا قوت عاقله حیل وتزویرات ومضاحک ومسخره لکلر اوزرنده
عجایب اختراع ایله صرف ایتمکه وتفریطی بلادتدر که ادراک حقایق وتمیز معقولات
ایتمکدن عاجز وافعال محموده افعال مذمومه دن فرق وتمییز ایتمکه قادر اولمیه ونفس
سبعی اگر اعتدال اوزرینه تصرف ایدرسه حاصل اولان خلق شجاعت اولور
واگر افراط ایدرسه تهور اولور که انسان کندوسنی بی نفع مهالکه القا ومتعاطی
حد امکان ودایره قدرتندن برون اولان دشمن ایله مقابله ومقاتله ایدوب
کندوسنی یا هلاک یا اضرار ایتمکدر وبو قوتک تفریطی جبندر که عقلا صبر وثبات
مستحسن ومقاتله ومقابله ممدوح اولان یرلرده جزع وفزع وقبیح وانهزام سروب
ایدوب مخنثلر زمره سنه داخل اولمقدر ونفس بهیمینک اعتدالی عفتدر که شرع
وعقل تجویز وتحسین ایتدوکی ماکل ومشارب ومناکحده علی وجه الاعتدال تصرف وتناول
ایتمکدر وبو قوتک افراطی فجوردر که دایره شرع وعقلدن تجاوز ایدوب محرمات
ومکروهاتی تناول وفواحش وقبایحدن تمتع وتلذذ قیلمقدر وبونک تفریطی خمود
وخموداولدر که بالکلیه ترک شهوات مباحه ایدوب یا هلاک بدن یا انقراض
نسل وعقب اولمغه مؤدی تناکحوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط
حدیث شریفنه مخالف قیله وچون بو اوچ فضایل برشخصه توفیق الهی وسعادت
نامتناهی ایله مجتمع وکوکب سعادتی بو اوچک اجتماعندن اوج رفعتده لمیع اولا
اول شخص عدل اولور بو اوچک مجموعنه عدالت دیرلر وعدالتک ضدی بیان
جوردر وجور بو اوچ فضایلک بریسی معدوم اولمغله متحقق اولور وبو اوچ فضیلتلک
فروعی واردر انشاء الله تعالی شرح وبیان اولنسه کرک وجمله عالم وآدمده

مرتبهٔ فضیلت وار ایسه یا بو اوجدن برسی دریا انلرک فرعی در وجمله اهل عالم وافراد
بنی آدمک افتخار وابتهاجی بونلریله در حتی نسلی ایله افتخار ایدن کسنه آباو
اجدادنده بونلریله متصف کسنه اولمق ملاحظه سی ایله افتخار ایدر ومعلوم اوله
که فضایل ثلاثه دن برسی حکمت در دیدک بو حکمت مشهور حکمت که موجودات خارجیه‌یی
بقدر الطاقة البشریه بیلمکدر دیو تعریف ایتدک ایدی اول معنایه حکمت دکلدر
و بر حکمت دخی وار ایدی که حکمت عملیه معناسنه در اول دخی دکلدر بلکه بو حکمت
لفظی نک معنای ثالثی در چون بو نکته معلوم اوله بو مقامده ایراد اولنان
سؤاله جواب ظاهر اولور و سؤال بو در که حکمت خود حکمت نظری و حکمت عملیه
تقسیم اولنلدی و حکمت عملی دخی علم اخلاق و علم تدبیر منزل و علم سیاست مدنیه
تقسیم اولنلدی پس اخلاق دخی بو مقامده حکمته و عفته و شجاعته تقسیم اولنمق
نیجه راست اولور زیرا حکمت نیه کندونک قسمی اولوب تقسیم شئ الی نفسه
والی غیره لازم کلور وقتا که معلوم اولدی که بو اخلاقدن قسم اولان حکمت اول
منقسم اولان حکمت دکل قسم آخردر تقسیم شئ الی نفسه والی غیره لازم کلمیوب سؤال مندفع اولدی

باب ثانی اجناس فضائل مذکوره نک تحتنده مندرج اولان انواعی بیان ایدر

اکرچه اجناس فضایل مذکوره نک تحتنده واقع اولان انواع بعید وبحساب
وتعداد انواع واصنافی خارج حوصلهٔ کتابدر اما بز افاضل سلفه اقتدا واقتفا
وانواع فضایلک مشهورلرین ذکر ایتمکله اکتفا ایتدک اولا جنس حکمت تحتنده
اولان انواع یدی نوعدر اولکیسی ذکا ایکنجیسی سرعت فهم اوچنجیسی صفای ذهن

دردنجیسی سهولت تعلم بشنجیسی حسن تعقل آلتنجیسی تحفظ یدنجیسی تذکر اما ذکا بر ملکه در
که انک سببی ایله مقدماتدن استخراج نتایج و مواد ادله دن استنباط مطالب
ایتمک سهل وآسان اولور اما سرعت فهم بر ملکه در که انک سببی ایله لوازمدن
ملزوماته وقضیه دن عکس نقیضه وعکس مستوی سنه توقف ایتمکسزین سرعت انتقال
حاصل اولور وحاصل فرق ذکا ایله سرعت فهم ما بینده اولدر که ذکا فکر ونظرده
اولور و فکر ونظر امور معلومه‌یه ترتیب ایدوب بر مجهوله متادی اولمقدر اما سرعت فهم
فکر ونظرده اولمز غیریده اولور زیرا لوازمدن ملزوماته انتقال وقضیه دن عکس نقیض
وعکس مستوی یه انتقال فکر ونظر دکلدر نته کم علم میزانده تحقیق اولنمشدر اما
صفای ذهن بر ملکه در که انک سببی ایله نفس اضطرابسز وتشویشسز استخراج
مطالب ایتمکه مستعد اولور اما سهولت تعلم بر ملکه در که انک سببی ایله نفسه حدت
وتیزلک حاصل اولور که خاطر متفرقه مانع ودافع اولمیوب کلیتی ایله مطلوب جانبنه
توجه ایدوب تحصیل ایلر اما حسن تعقل بر ملکه در که انک سببی ایله بحثده
واستکشاف مطالب ایتمکده هر ماده یه مناسب اولان حد ومقداری
حفظ ورعایت ایلر شویله که نه واجب اولان نسنه ترک واهمال ونه دخل
اولمینی اخذ واستعمال ایلر اما تحفظ بر ملکه در که انوک سببی ایله نفس تعقل
وتحصیل ایتدوکی صور معقوله ومتخیله‌یی کما ینبغی حفظ ایلر اما تذکر بر ملکه در که انوک
سببی ایله نفس حفظ ایتدوکی نسنه لری هر نه زمانده مراد اولسه تذکر وایراد ایلیه
انواع فضیلت حکمت بونلردر که شرح اولندی اما شجاعت تحتنده اولان انواع اون بر نوعدر
اولکی کبر نفس ایکنجیسی نجدت اوچنجیسی علو همت دردنجی ثبات بشنجیسی حلم

التنجی سی سکون یدنجی سی شهامت سکزنجی سی تحمل طقوزنجی تواضع اونجی همتی
اون برنجی سی رقت در اما کبر نفس اولدر که کرامت وهوانه مبالات
وفقر وغنا ویسار وعساره التفات ایتمیوب بلکه مدح وذم خلایق قتنده
یکسان ورد وقبول طوایف نظر همتنده متساوی اولوب امر ملایم وغیر ملایم
تحملنه قادر وتقلب احوال ومشاهده مخاوف واهوال ایله قصر همتنه قصور کلمکدن
سننه آندن صادر اولمیه وبو مقام عظیم وخلق کریم درکه تنسیم روایحی
راه ارادت وطلب چالاکلرندن غیریه میسر وتسنیم شواهقی منازل عشق
وفا پیماکلرندن غیری یه مقدر اوله نته کم دیمشلردر نظم

برخاسته زجان وتن می باید — سیر آمده زخویشتن می باید
در هر قدمی هزار بند افزونست — پس تند رو وبند شکن می باید

مدح وذم عوام انسان طالبان مطالب عالیه قتنده یکسان اولمق لازمدر
نته کم صاحب اسرار خواجه عطار قدس سره العزیز دیمشدر بیت

مدح وذمت گر تفاوت میکند — کافری باشی که او بت میکند

اما نجدت اولدر که نفس مواضع مخاوف واهوال وهجوم عظایم الدهور
صبر وثبات وتحمل وانات ایتمکه قادر اولوب جزع وفزع عروضی ایله امور نامناسب
صادر اولمیه اما علو همت اولدر که نفس طلب جمیل حقیقی وکمال ذاتی قلمقده
مطمح نظری عالی ومحل ترقی بلند اولوب بو جهانک رفعت وجاه وسعادت
وشقاوتی نظر اعتبارندن ساقط اقبال ورفعتده راضی وادبار وذلتدن
ساخط اولمیه حتی مرارت مرگ تجرعندن دخی تنفر واضطراب گوسترمیه که

44

مکارم اخلاق ومعالی همت میدانینک فارسلری ما دیوانگان مرگ اشامیم
دیرلردی وبعض افاضل عشاق نظم ایتمشدر که نظم آن مردنیم کز عدمم بیم آید
کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید — جانی دارم بعاریت داده خدای
تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید اما ثبات اول خلقدر که انک سببی ایله
طلب کمال یولینک آلام وشدایدنه تحمل ومصابرت وبلایا ونوایبنه تلقی
ومقاومت ایتمکه قادر اولور تا که عروضندن تأثر وتنفر وتذلل وتکسر عارض اولمیه

شعر از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور — بر سر کوی تو از پای طلب ننشستم

اما حلم اولدر که نفس اوشانی یه طمأنینت وقرار وترک اضطراب واضطرار
اول وجهله کله که عواصف خشم وغضب آنی متزلزل وقله کوه وقارندن متدنی
ومتنزل ایلمیه بیت تا زهر بادی نجنبی پای دامن کش چو کوه
کادمی مشت غبار وعمر باد صرصر است اما سکون اولدر که خصومتلرده
ومحاربه لرده که حمایت حمای دین وملت ورعایت دایره حرمت شریعت
ایچون واقع اولور خفت وسبکبارلق گوسترمیوب مسخره دشمن دون ومحل
طعن طاعنون اولمیه اما شهامت نفسک اکتساب امور شریفه وتحصیل امور
علیه یه حریص اولوب ذکر جمیل واجر جزیل ایله فایز اوله اما تحمل اولدر که
نفس کسب فضایل عدیده وخصایل حمیده تحصیل ایتمکده آلات بدنیه سین که
قوی واعضاسی در استعمال کلی ایتمکدن فرسوده ایلمیه اما تواضع اولدر که
نفس جاه ورفعتده کندودن ادنی اولنلره ترفع قیلمیه واندن کندو نفسنه
مزیت ادعا ایتمیه زیرا کندوده هر نه جاه ورفعت وار ایسه محض فضل وعطای حقدر

وکندونک مدخلیتی معدوم مطلق در چون بو نظر ایله اوله تواضع ممدوح در ولهذا
تواضع اکابر واعالی دن مستحسن در اما تذللی جلب نفع یا دفع ضر ایچون ایدنلک
اکا ضعت دیرلر سائلر وطامعلر ایتدوکی تذلل کبی ع تواضع ز گردن فرازان نکوست تواضع دیمزلر
گدا اگر تواضع کند خوی اوست اما حمیت اولدر که حمایت حمای ملت
وحراست حریم نفس وحرمت ایتمکده تکاسل وتهاون ایتمیوب اقصی الوسع سعی
وکفایت گوستره اما رقت نفسه ابنای جنسندن عارض اولان الم ومحنتدن
تأثر وانفعال گلمکدر بشرط انکه افعال واقوالنه اضطراب واختلال گلمیوب بلکه
مجرد ابنای جنسنه احسان وافضال ایتمکه مباشر اوله تمام اولدی شجاعت تحتنده
مندرج اولان فضایل اما عفت تحتنده مندرج اولان فضایل اون ایکی نوع در
اول حیا ایکنجی رفق اوچنجی حسن هدی دردنجی مسالمت بشنجی دعت آلتنجی صبر
یدنجی قناعت سکزنجی وقار طقوزنجی ورع اوننجی انتظام اون برنجی حریت
اون ایکنجی سخا اما حیا نفسه انقباض وانحصار گلمکدر شول زمان که برامر
قبیح ارتکاب ایتدوکنه شعوری اوله کندویه مذمته استحقاق گلمک
کراهتندن اما رفق نفس مطیع ومنقاد اولمقدر شرع جهتندن لازم اولان
اموره دیو خلقه دماثت دخی دیرلر اما حسن هدی نفسک کندویی اخلاق جمیله ایله
آراسته ایتمکه رغبتی اولمقدر اما مسالمت نفس آراء مختلفه تصادم واهوای
متخالفه تعارض ایتدکده مخاشنت وشقاقی ترک ومجاملت ووفاقی
برک ایتمکدر اما دعت حرکت شهوت زماننده نفس ساکن اولوب زمام
اختیار کندو النده اولمقدر اما صبر اولدر که نفس هوایه میل ایتمیوب ا

سباب هوایه مقاومت ومدافعت ایتمکه قادر اوله تا که لذات قبیحه که مودی
ذلت وفضیحه در آندن صادر اولمیه پوشیده اولمیه که صبر ایکی نوعدر برنسی صبر
عن المعاصی والآثام یعنی نفس اماره وشیاطین مکاره معاصی وآثام طرفنه
دعوت ایدیجک قوت مصابرت وتقوی ایله دفع ایلیوب راه راستدن
حقیقیه بو مقامده تعریف اولنان صبر بودر ونوع ثانی صبر علی المصایب والبلایادر
یعنی نفسه مکروهی اولان نسنه که بلا ومحنت وفراق ومصیبت در متوجه اولدقده
جزع قبیح ایتمیوب تحمل ایده واکثر عوام اراسنده صبر بو معناده استعمال اولنور
وایکی نوع دخی مقبول وممدوح بل واجب ومفروض در اما قناعت اولدر که
اولدر که نفس ماکل وملابس ومشارب وغیرها استعمالنده شئ یسیر ایله که سد خلل ودفع
ضرورت در اکتفا ایدوب طلب مزید ایلمیه اما بو اکتفا رضا ایله ولذات فانیه
استهانت جهتندن اوله جمع مال وادخار ایچون اولمیه نته کم بعض ارازل
ناس تجاردن وغیریدن ایدرلر ادنی معاشه قناعت ایدوب مال موفور
جمع وادخار ایدرلر بو خصلت قناعت دگلدر بلکه بوکه تقتیر دیرلر ورذایلدندر
ومذموم در بخلاف اول که فضایلدندر وعقلا وشرعا محمود وحیثیت وقبوله موسوم در
اما وقار اولدر که نفس کسب مطالب طرفنه عازم وتطلب معالی ایتمکه جازم
اولدقده اطمینان وتأنی ایله عامل اولوب سرعت وعجله نامناسبدن احتراز
کامل ایده اما بشرط انکه فوت فرصت تحصیله مؤدی اولمیه اما ورع
اولدر که نفس اعمال مرضیه یه مداومت وافعال حسنه یه ملازمت ایدوب
قصور وفتور عارض اولمقدن مجتنب اوله اما انتظام اولدر که نفس امور لازمه

ومصالح شامخه ده ترتیب ملایم وتقدیر مناسب ایتمکی ملکه ایدینیه اما حریت
اولدر که نفس حالی مکاسب جمیله دن کسب ومقاصد حسنه یه صرف ایتمکه
قادر اولوب مکاسب خبیثه دن اکتساب ووجوه ومصارف قبیحه یه صرف
ایتمکدن اجتناب ایتمکه مالک اوله اما سخا اولدر که نفسه بذل وانفاق مال
ومنال ایتمک سهل وآسان اوله شویله که لایق وواجب اولان مقداری محل ومناسب
اولان موضعه صرف وایصال ایتمکده زحمت حکمیه مخفی اولمیه که وصف سخاوت
نظر شرع واعتبار عقلده افاضل فضایل واحاسن خصایلدندر ومدح اسخیاده
آیات کتاب کریم متکاثر واحادیث نبی رحیم متوافردر مستقل تألیفگرک
که مدح سخا فی الجمله متیسر اوله ودخی سخا تحتنده انواع فضایل ومکارم چوقدر
مقام بسط کلام اقتضا ایدردی اما خواجه نصیر بو مقدار ایله اکتفا ایتمکین بزدخی
آنلرک اثرینه اقتفا ایلدک انواع فضایل که سخا تحتنه مندرجدر سکز نوعدر
اول کرم ایکنجی ایثار اوچنجی عفو دردنجی مروت بشنجی نبل التنجی مواسات
یدنجی سماحت سکزنجی مسامحت. اما کرم اولدر که نفعی عام وفایده‌لری
تام اولان امورده مصلحت اقتضا ایتدوکی اوزره مال بوفور بذل ایتمک
نفسه آسان اوله اما ایثار اولدر که مال واسبابنه کندو محتاجکن اخرک
احتیاجین مشاهده ایدوب اکا بذل وصرف ایدوب کندو تحمل وصبر ایده
وبو عظیم فضیلتدر وبو خلقک مدحنده ویؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة آیهٔ کریمه‌سی نازل اولمشدر اما عفو اولدر که انتقام
ومجازات بالعقوبه‌یه ایتمکه قدرت ومکنت وارایکن ترک ایده واکر مجازات

بالاحسان ایدرسه دخی احسن وازین اولور نته کم دیمشلردر بیت
بدی را بدی سهل باشد جزا اکر مردی احسن الی من اسا اما
مروت اولدر که بذل مالا بدو زیاده واحسان علی الغیر ایتمکله نفس متحلی ومتزین اوصال
نفع غیر ذمتی همتنه مترتب ومتعین اولمقدر اما مواسات اولدر که یاران واخوان
واصدقا وخلانه مهمات وسوانح ومعایش ومصالحلرنده معاونت ومظاهرت
ایدوب مال واسبابده مشارکت ومساهمت کوستره اما سماحت اولدر که
بذلی لازم وواجب اولمین نسنه‌لری حسن رضا وصفای قلبله بذل ایلمکدر اما
مسامحت اولدر که ترکی لازم وواجب اولمین نسنه‌لری نفع غیر ورضای
ماسوا ایچون رضاً واختیاراً ترک ایتمکدر اما اول انواع که جنس عدالت
تحتنده مندرجدر اون ایکی نوعدر اول صداقت ایکنجی الفت
اوچنجی وفا دردنجی شفقت بشنجی صلهٔ رحم التنجی مکافات یدنجی حسن شرکت
سکزنجی حسن قضا طقوزنجی تودد اوننجی تسلیم اون برنجی توکل اون ایکنجی
عبادتدر صداقت محبت صادقه‌در که باعث اولور که صدیقک
جمله اسباب فراغت واستراحتی مهیا ومرتب قیلنه وحقیقت اولدر
که احکام تغایر واثنینیت شرعاً وعقلاً رفعی ممکن اولان مواضعده رفع اولنوب
وسر مضرت که نفسدن اندن اجتناب ایلر صدیقی دخی اندن تخلیص وابعاد
وسر مسرت که نفس آنی اراده ایدر صدیقه دخی ایصال وایراد اولنه
اما الفت برطایفه‌نک آرا وافکار واعتقادات وانظاری امور دینیه
ودنیویه‌یه متطابق ومتوافق اولمقدر اما وفا اولدر که طریق مواسات

ومظاهرت مسلوک اولوب معاونت ومناصرتدن تجاوز وتخطی ایتمک خطا
عد اولنه وبعضلر وفای انجاز مواعید وقضای حقوق ایله تفسیر ایتدیلر ۞
اما شفقت اولدرکه ابنای جنسه عارض اولان حال نا ملایمدن متنفر واناره
آلاشندن آلامدن متألم ومتأثر اولوب قصارای همتی ازالهسنه مقصور
واقصای وسعی وسعتی دفع ورفعنه موفور اوله اما صلهٔ رحم اولدرکه اقارب و
عشایرینی رعایت وارضاده اقصی الوسع ساعی وجهت بذل مال ومشاهدهٔ
جمال ایتمکده مقتضا ومستدعیلری مراعی اوله وشرع احمدی ودین محمدی صلی الله
علیه وسلمکه احسن وجوه اوزرینه موضوع واشرف خلال وخصال مراعاتنه
مشعر وعذر بوخلقک رعایتنه اهتمام تام واعتنا ما لا کلام اوزره مشتمل
حتی جناب رسالتپناه وختمیت دستگاه صلی الله علیه وسلم بعثت لکسر
الاصنام ووصل الارحام بیورمشدر واول حضرتدن صلهٔ رحم خصوصنده
منقول اولان احادیث وصایا خارج حد وحصردر اما مکافات اولدرکه
نفسنه غیردن احسان واصل اولدقده مقابلهسنده دخی زیاده انعام ایتمکی
ملکه ایدینه اما حسن شرکت اولدرکه معاملات ومعاوضات واقع اولدقده
انصافله اتصاف ایدوب اعتدال اله عامل اوله شویله که جمله معاملهلر وشرکاسی
استحسان ایدهلر اما حسن قضا اولدرکه حقوق اخوان وخلانی وسایر
نوع انسانی علی احسن الوجوه قضا ایدوب منتدن عاری وندامتدن
سالم اولمقدر اما تسلیم اولدرکه شرایع الهی ونوامیس نبویه وارد
اولان تکلیفات واحکامی وائمهٔ دین وهداهٔ مرشدین طرفندن وارد اولان

اما تودد اولدرکه افاضل واماثلدن
اقران وامثالندن صدق ارادت ومحبت
ایدوب وبذل مال ونفس ونفوذ
فعالیله استجلاب مودتلرینه
اهتمام ایتمک

رسوم وآداب اسلامی مقتضای طبع بشریته مخالف دخی اولورسه طلاقت
وجه ورضای قلبله قبول وتلقی ایده اما توکل اولدرکه قدرت وکفایت بشری
دایرهسندن بیرون وامکان تغییر وتبدیل مرتبهسندن افزون اولان
امور الهی وتقدیرات ربانیده اضطراب بیفایده برطرف ایدوب حوله
الطاف الهی ایتمکله واثق ومعتمد اولمقدر بیت رضا بداده بده وزجبین گره بگشای
که بر من وتو در اختیار نگشادست دیگر هر کسی بهر کاری میکنند
ما رضا دادیم با نعم الوکیل اما عبادت اولدرکه اول ملک معبودهکه
خزاین کرم وجودندن خلعت وجودکی معمور ومغمور ایتمشدر خدمت
وطاعتنده سعی وکوشش ایدوب تقصیر وتهاونی جایز گورمیهسین ومعرفت
درگاه حقه که رسل وانبیا وملائکه واصفیا درصلوات وتسلیماتله تقرب ایدو
شریعتیه اتباع وانقیاد واوامر ونواهیسی قبول وامتثال ایدهسین وبو فضیلتک
متمم ومکملی صفت تقوی درکه مکلفک احسن اوصافی وافضل اخلاقیدر واول
عبدک جمله ما نهی الله عنهدن اجتناب واتقا قیلمهسیدر بودر اول انواع
فضایلکه خواجه نصیر طوسی وغیریسی کتب اخلاق ورسایل حکمت عملیهده
ایراد ایلدیلر ودیدیلرکه بو فضایلک بعضی بعضی ایله مجتمع وملتئم ومترکب ومنتظم
اولمقدن فضایل آخر حادث اولور واول فضایل مرکبهنک بعضی اسامی معینه ایله
مسمی اولمشدر وبعضی حلیهٔ تسمیهدن خالی وعاطل قلمشدر تنبیه
وتذنیب عاقل لبیبه مخفی وپوشیده اولمیه که بو مذکور اولان مباحث
وتفریعاتده مجال مناقشه وامکان سؤال ومباحثه واردر مثلا ذکا

وسرعت فهمی اقسام حکمتدن عد ایلدی بااکه ظاهر اولدر که بونلر حکمتک
اسباب وعللی در نفس حکمت دکلدر زیرا حکمت قوت عاقله نک حد
اعتدالده مهذب اولوب نه افراط ونه تفریط اولمسنه دیرلر پس ذکا وسرعت فهم
نفس حکمت اقسامندن اولمق بعیددر وعلی هذا القیاس لکن مقصود انواع فضایله
تنبیه وابانت واکتساب اخلاقه تحریص واعانت در پس تدقیق شدید
وتحریر عمیق ایتمکدن تجاوز ایدوب مبتدیلرک افهامنه قریب وعوامک
ادراکنه مناسب امورایله بیان ایلدیلر تا که نفعی عام وفایده سی تام اوله والله اعلم

باب ثالث اقسام فضایلک اضدادی اولان اقسام رذایل بیاننده در

چون اجناس فضایل اجناس اربعهٔ مذکوره ده منحصر ایدوکی ظاهر اولدی پس
نظر جلیل مقتضاسی اولدر که اجناس رذایل دخی درت اوله زیرا رذایل اضداد
فضایل در مثلا حکمتک که فضیلتدر ضدی جهل اوله که رذیلتدر وشجاعتک
ضدی جبن وعفت ضدی فجور وعدالت ضدی جور اوله اما نظر دقیق که
بحث وافی وکشف وتفحص شافیدن صکره ظاهر اولور انک مقتضاسی
اولدر که هر فضیلت ایچون اضداد غیر متناهیه اوله زیرا هر فضیلت حاق
وسط ونهایت اعتدالدر که اصلا جانب افراط وتفریطه مایل اولمیه پس حد
اعتدالدن بر طرفه مایل نیجه مرتبه ایله اولمق ممکن ومتصوردر محسوسدن مثالی
مرکز دایره که حاق وسط بر نقطه در لاغیر ایکی نقطه مرکز دایره وحاق وسط اولمق
محالدر اما مرکزدن غیری نقط غیر متناهیه متصوردر بعضی محیط دایره ده وبعضی

داخل دایره ده پس معتدل حقیقی بردر وخارج اعتدال لا ینحصر در وایضا بر نقطه دن
نقطهٔ اخری یه واصل اولان خط مستقیم بردن غیری مستقیم دکلدر واول خط
بو ایکی نقطه لرک اراسنده فرضی ممکن اولان خطلرک اقصری اولان خطدر
اما اول ایکی نقطه لرک آراسنده واصل اولور خطوط غیر مستقیمه که اکا معوج
دینور غیر محصور وما لا یتناهی در پس بو نکته دن ظاهر اولور که دین حق ومذهب
صواب بر اما ضلالات متفرقه واهوآء متباینه لا یعد ولا یحصی در وثنتین وسبعین الملة
صاحب الشرع کلامنده ورودی مجرد کثرت بالغه دن تعبیر در بیت خواجه حافظ
جنک هفتاد دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
چون معتدل حقیقی اولان حاق وسطه اهتدا اورکون ومهتدی اولدقدنصکره
مدت مدید آنده ثبات وسکون اشد امور واصعب حالات وشئوندر
لاجرم نظم سرخیل متقربان درکاه مخصوص مقام لی مع الله
صاحب امر یاسین وطاها علیه افضل الصلوات وازکاها سورهٔ شریفهٔ
هود تشریف نزول وورود ایتدکده لسان معجز بیان حقیقة تنمودی
شیبتنی سورة هود کلمه سنی تکلیم ایدوب درماندکان
دورمانده لرک دل دردمندلرینی تیغ بیم ایله دونیم ایلدی بیت
مرا باده هو دست گیرو بیخود کن که بیخودی حریفان ز سورهٔ هودست
سبب نسبت تشییب هود اول ایدی که بو سورهٔ شریفه فاستقم
کما امرت امرینی مشتمل و بو امرک صعوبتندن اصفیا واتقیا مدهوش ولعل در
آه وصد آه نزاران هزار گریه جانسوز دلکاه که معلول اول قاید کل احمد مرسل

مبارک چشم

صلی الله علیه وسلم امر استقامت سول وخوفندن محاسن مبارکه سنه
نور شیب طاری و ما زاغ البصر کحلیله مکحل اولان نرکسلرندن شبنم اشک
جاری اوله نرکه کوی استقامت بوی وصراط مستقیمدن سرموی کورمک
حال پرملالمز نیجه اوله   شول کون که نفسنی ایده درخواب ابنیا
احوال نفس مجرم عاصی نه اوله یا   و مذهب حق و حاق وسط غایت
صعوبتده اولدوغندن السنه نبوتده وصف صراط ادق من الشعر
واحد من السیف اشارتی ایله بیان بیورلمشدر و فاتحه کتاب کریمده
اهدنا الصراط المستقیم کلمه سی ایله اشارت بیورلین وحی بودر ع
جویای راه میکده ایم اهدنا الصراط   زیرا محل طلب مؤمن بو نشائه ده
سلوک سبیل مستقیمدر علما و عملا و نشائه آخرتده ممدود اولان
صراطدن عبوره بوکا لازم و مآل بلکه بوندن صورت و مثالدر زیرا اکابر
اولیا و اساطین حکمانک اشارتلری جمله متفقدر که تفاصیل امور آخرت که مخبر
صادق وعد و وعید ایله بشارت و انذار بیورمشدر صور معارف
و اعمال و اخلاقدر که آنی نفس بو نشائه ده تحصیل و اکتساب ایدر نشائه
اخرویه ده ظاهر اولورلر نته کم مقدمه ده مرور ایتمشدر پس اخلاق و اعمالده
رعایت حد اعتدال مثالی صراطدر که مودن بارک و تیغدن تیزتر متن
جهنم اوزره ممدود اولسه کرک هر که بو اعتدالی نشائه دنیویه ده رعایت
ایتمش اوله ریح عاصف و برق خاطف مثال صراط مثالیدن عبور ایدر
جنات معارف و کمالات و ریاض اعمال صالحاته که پاکلرک مقام و مأواسی

و مطهرلرک منزل و مثواسی در واصل اولسه کرک ع جای پاکانست انجا
پاک می باید شدن   و رعایت اعتدالی ضعف و فتوردن خالی اولمیلر
قتان و خیزان عبور ایده لر و حد اعتدالدن تجاوز و تعدی و افراط و تفریط
سلوکنه تصدی ایدنلر صراط اخرویدن عبور ایده میوب دوزخ و ناره که محل
شرار در سقوط ایتسه لر کرک و فیثاغورس حکیمدن منقولدر که هرملکه که انسان
آنی کسب ایده اکر خیر و کمال ایسه برملک حدوثنه سبب اولور و اکر شر و ضلال ایسه
بر شیطان وجودینه باعث اولور و هر بری موطن آخرتده صاحبنه ملازم و
کاسبنه مصاحب دائم اولسه کرک و بو معنایه آیه کریمه ده دخی اشارت
وارد اولمشدر که نقیض له شیطانا فهو له قرین پس عاقل کورمک کرک که
کندوسنه اعمال و اخلاقی ایله نه مصاحب کسب ایتمشدر و نیجه مقارن
تحصیل قلمشدر وفقنی الله تعالی و ایاکم بسلوک الطریق المستقیم و عصمنا
عن الوقوع فی مهاوی تنذر بعذاب الیم و دخی معلوم اولسون که وسط ایکی
معنایه اطلاق اولنور برسی وسط حقیقیدر که ایکی نسنه نک مابیننده شویله
واقع اوله که هر برینه نسبتی علی السویه اوله نقطه مرکز کبی قطر دایره ایکی طرفنه نسبتی
علی السوادر و عدد اربعه کبی که اثنینله سته نک هر برینه نسبتی علی السویدر
و بو وسط اول معتدل حقیقیدر که حکما امزجه ده بونک وقوعنی نفی ایدرلر و بری
دخی وسط اضافیدر که حکما انی امزجه ده اثبات ایدوب اکا اعتدال نوعی
و اعتدال شخصی و عرض المزاج دیرلر و علم اخلاقده معتبر اولان دخی بو وسط در
بو احلدن فضیلت هر شخصه کوره مختلف اولورلکه اوقات و احواله کوره دخی

مختلف در بر کسنه یه نسبت فضیلت اولان خلق ممکندر که آخره فضیلت اولمیه
و بر زمانده فضیلت و معتبر اولان خلق بر زمانده معتبر اولمیه چون ظاهر اولدی که فضیلت
اعتدال و وسط ایمش پس رذیلت اعتدالدن خارج طرفین اولور و خیر الامور
اوسطها بوکه اشارت در مصرع کلا طرفی کل الامور ذمیم
پس هر فضیلته ایکی رذیلت مقابل اولوب اجناس فضایل درت اولمغین
اجناس رذایل سکز اولور ایکیسی حکمت فضیلتنک طرفلری در که بریسی
افراط اولان درکه اکا جربزه و سفه دیرلر و اول قوت عاقله لایق اولمین یرلره
لایق اولان مرتبه ده صرف و بذل اولنمقدر حیل و تزویرات و مجون و ملاهیده
استعمال اولنمق کبی اما معلوم اولسون که جربزه طرف افراط قوة عاقله عملیه ده
اولور اما افراط قوت عاقله علمیه جربزه دکلدر زیرا مباحث الهی و طبیعی
و ریاضی ده نه قدر کشف حقایق و ابراز دقایق اولنورسه مقبول و محمود در
جربزه و سفه دکلدر و حکمتک طرف آخری که تفریطدر بلادت و بلهدر
که قوت عاقله تعطیل اولنوب جانب علم و عمله تقصیر و ترک استعمال
سببی ایله درک حقایق و دقایق حکمت نظری و عملی یه خلل طاری اولوب
تحصیل معارف حقیقی و تمیز مصالح محتجب و متواری اوله شعر

تعلم فان العلم زین لاهله
من الحلة الحسناء عند التکلم

و لا خیر فیمن عاش لیس بعالم
بصیر بما یاتی و لا متعلم

لعلم انفس شیء انت ذاخره
من یدرس العلم لم تدرس مفاخره

اقبل علی العلم و استقبل مقاصده
فاول العلم اقبال و آخره

اقبال مدام و عز دایم علمست
وان چیز کرو ست شرع قایم علمست

وان خاصیت تعز و مکرم که بدان
ممتاز شد انسان ز بهایم علمست

و شرف فضیلت علم و اکا بیانده وارد اولان نصوص کتاب عظیم
و احادیث و آثار نبی کریم و کلمات علماء کبار و حکماء بزرکوار اول مرتبه ده دکلدر
که طی کتب و رسایلده حصری ممکن اوله و فضیلت شجاعتک طرف افراطی تهوردر
که اقدام و هجوم ایتمک معقول و ارباب عقل سلیم قتنده مقبول اولمین اموره اقدام
و اقتحام ایدوب نفس نفیسی که انفس جواهر کارخانهٔ مبدع البدایع در با اعضا و قوی
که وهاب مطلقدن تحف و ودایعدر بیهوده و بی موقع تلف و ضایع ایتمکه مؤدی اولمقدر
و طرف تفریطی جبندر که مقتضای عقل سلیم اوزره خوف جایز اولمین موضعده
خوف و هلع و جبن و جزع اظهار ایتمک و فضیلت عفتک طرف افراطی فجور و شره در
که تناول مشتهیات فانیه و استعمال لذاید حسیه ده حد اعتدالدن
تجاوز ایدوب شرعا و عقلا جایز اولمین مرتبه لره تعدی و تداخل ایتمکدر و طرف
تفریطی خمود در که شرع و عقل اباحت و رخصت ویردوکی لذاید و مشتهیاتدن
بالکلیه اعراض ایدوب یا ضرر بدن و قوی یا انقطاع نسل و عقبه مؤدی اولمقدر
و فضیلت عدالتک طرف افراطی ظلمدر که بر نفس ظلم آخرک حقنه بلا وجه شرعی تجاوز
ایدوب یا عرض یا مال یا نفسنه اضرار ایتمکدر و طرف تفریطی انظلامدر که بر نفس
ظلم و تعدی که آخردن کند و حقنده واقع اولورسه انقیاد و قبول ایدوب رذیلت
نفس و دنائت همت سببی ایله بو سفالت و فرومایه لکی اختیار ایده و بعضلر عدالتک
ایکی طرفی دخی جوردر دیدیلر زیرا بریسی که انظلامدر نفسنه جوردر و ظلم آخره جوردر

ونته کم عدالت جمیع کمالاتی جامع اولدوغی کبی ظلم جمله نقایصی جامعدر و انکیچوندر
که بعضی مشایخ جمله‌دن خواجه عبد الله انصاری قدس سره دیدیلر که بر نسنه
که آزار اولمیه گناه اولمز مث مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در طریقت ما
غیر ازین گناهی نیست اما بعض ملاحده بو کلامک حقیقت معناسنه واصل
اولمیوب ظن ایتدیلر که شخص آخره جور و ظلم اولمیجق کناه و حقنده مرتبه ایدرسه جایزدر
دیوب ترک عبادات و بعض معاصی‌یه اقدام ایلیوب بو بیتک ظاهریله
عمل ایتدیلر مث کافری را پیشه گیر و آتش اندر کعبه زن خادم میخانه باش
و مردم آزاری مکن اما غلط صریحدر بر نسنه که شریعت مطهره‌ده محرم اوله
اول ظلمدر یا نفسنه یا غیری‌یه و دخی معلوم اولا که ظلم غالبا غنی‌دن صادر اولور
که صاحب املاک و اموالدر و انظلام غالبا فقیردن واقع اولور اما عدالت رعایت
ایلین فقر و غناده متوسط اولور چون اجناس فضایلک طرفینی که افراط و تفریط
و رذیلت ایدوکی ظاهر اولدی کذلک انواع فضائلک که اجناس مزبوره
تحتنده مندرجلردر هر بری حد اعتدالدر و طرفینی که افراط و تفریطدر رذیلتدر
اما جایز بلکه واقعدر رذیلت اولان اطراف مذکوره نک بعضینه بعض
لغاتده اسم معین وضع اولنمش اولمیه اما چون معنی متصور و متمیز اوله تنکنای
عبارتدن عبور ایتمک جایزدر زیرا که حلی و حلل عبارات و الفاظ ابکار افکار
اعراسی منصه عرض و ظهورده جلوه‌گر ایتمکیچون موضوعدر چون منظره فکر و نظر
و درجه حدس و قیاسدن چهره غوانی معانی مشاهده اولنسه استعاره
لباس عبارت ایتمکه احتیاج قلمز و عاقل لبیبه اول معانی‌یی استخراج قلمق ممکندر

و بر طالبلره معاونت و راغبلره مظاهرت ایچون بر قاچ مثال ایراد ایده‌لم
که حقیقت حال ذکر ایتدوکمز موضعده جلی و باهر اولمیجق ذکر اولنمیان موضعده
دخی قیاس ایله ظاهر اولور مثلا فضیلت حکمت تحتنده مندرج اولان انواع
فضایلی یدی‌یه حصر ایدوب ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت تعلم
و حسن تعقل و تحفظ و تذکردر پس کلام ذکایه که فضیلت وسطدر آنوک جانب
افراطی خبثدر و جانب تفریطی بلادتدر بلادتدن مراد خلقی اولان دکلدر بلکه
سوء اختیار و تعطیل و قیددن متولد اولانلردر و طبیعتده مجهول توهم اولنان بلادت
غالبا تکرار و فراوله و تعلم و مدارسه ایله مندفع اولور و ذکاء غریزی و فطنت جبلی
طول ترک و عدم استعمال قوه عاقله سببی ایله منطفی و منتفی اولور قطعه
ای بسا تیز طبع و کاهل کوش که شد از کاهلی سفال فروش
ای بسا کور دل که از تعلیم گشت اقضی القضاه هفت اقلیم
اما سرعت فهم اولدخی وسط و حد اعتدالدر جانب افراطی سرعت تخیلدر که
احکام و قضایا تمام انفهام اولمدین بلکه فی الجمله لمعان و فی الحال منطفی اولمغله
خطای حکم و جهل تصوره مؤدی اولور و جانب تفریطی حددن زیاده بطؤ
فهم و تأخر ادراکدر و صفای ذهن دخی وسط و اعتدالدر افراطی حددن زیاده
التهاب و لمعاندر که تثبیت مطلوبه مانع اولور و تفریطی ظلمتدر که نفسده حادث
و استخراج نتایجدن تأخره باعث اولور سهولت تعلم دخی وسطدر افراطی
تعلمده زیاده سرعت و مبادرت ایتمکدر که صور علمیه که معلم القا ایدر ثبت ایتمکه
مجال قومز و تفریطی تعصبدر که تعذر تعلمه مؤدی اولور حسن تعقل وسطدر افراطی

فکر وتعقلی لازم ولایق اولمین موضعه صرف در تفریطی تمام تعقل مطلوبدن فکری
قاصر اولمقدر وتحفظ دخی وسط افراطی حفظی لازم بل مستحسن اولمین سنه‌لری
حفظ ایتمکدر اشعار مجون وهجا ونقل مساخره وسر کتاب واسما وحکایات بی طایل کبی
وتفریطی حفظی لازم ومستحسن اولان سنه‌لردن تکاسل اولنوب استثبات
صور نافعه‌دن عاری اولمقدر وتذکر دخی وسطدر افراطی سرعت احضار غیر لازمک
تضییع اوقات وتضعیف آلات ایتمکدر تفریطی مراعاتی واجب یا مستحسن اولان
سنه‌لری ترک واهمال وعدم استعمالله منسی ایتمکدر وسایر اجناس فضایل
بونلره قیاس واعتبار اولنه ودخی معلوم اولسون که بعضی رذایلک اسم
معینی اولور مشهور وقاحت کبی که حیانک تفریطیدر وخرق کبی که افراطیدر و
کبی کم سخانک افراطیدر وبخل کبی کم تفریطیدر و~~تکبر کبی تفریطیدر~~ وتکبر کبی کم تواضعک
افراطی وتذلل کبی کم تفریطیدر وگاه اولور کم اکا اسم معین وضع اولنمش اولور اما
معنی وماهیت معلوم اولمجق مقصود حاصل وکفایت واصل اولور والله تعالی الهادی
ودخی معلوم اولسون که گاه اولور که فضیلت اولان سنه امر وجودی یه اضافت
اولنور بو تقدیرجه انوک افراطی فرق اولنمیوب رذیلت ایدوکی بلنمک مشکل اولور
زیرا اول امر وجودی که فضیلت اکا اضافتله فضیلت اولمشدی نه قدر زیاده
اولسه فضیلت دخی زیاده اولنمق ظن اولنور حال انکه اویله دکلدر بلکه اول امر وجودی
حددن زیاده اولمغله فضیلت رذیلته مبتدل اولور اما تفریطی طرفنک فرقی
ظاهردر رذیلت اولدوغی غایت روشن اولور زیرا عدمک وجوددن
فرقی ظاهر وتفاوتی فاحشدر وبونک امثالی شجاعت وسخاوتدر کم فضیلتلر

امر وجودیلردر پس تهور واسراف کم افراطلریدر فضیلت ظن اولنور نته کم اکثر
ناس حکمت عملیه‌دن غافللردر جهال مسرفی کمال سخا ویله توصیف واوباش متهوری
نهایت شجاعتله تعریف ایدرلر اما جبن وبخلدن هیچ برر مرتبه شجاعت وسخاوته
الحاق ایتمزلر اگر فضیلت امر عدمی یه اضافت اولورسه امر عکس اولوب تفریطی فرق
اولنمق مشکل اما افراطی ظاهر اولور مثالی تواضعدر که عدم کبره اضافتله فضیلت اولور
تفریطی که تذللدر تواضعدن فرقی عسیردر حتی بعض ناس گدای فرلیلی متواضع جلیلدن
فرق ایده‌مز زیرا عدم کبر انده دخی ارتوقدر پس فضیلت دخی زیاده ظن اولنور
بو درشرح فضایل علی الاجمال وبو اصنافدن امراض نفسانی که عارض اولور
انشاالله وتعالی علامتلری وعلاجلری ایله ذکر وبیان اولنسه گرک

باب رابع فضایله مشتبه رذایلک تمیزنده‌در

چون اجناس فضایل انواع مندرجه‌سی ایله مذکور واجناس رذایل اصناف متنوعه‌سیله
مسطور اولدی حالا اول بیانه شروع ایده‌رز که بعضی رذایل واردر که فضایله
مشتبه‌در نته کم عن قریب اشارت اولندی ونیجه بی بصیرتر واردر که دنیا بازار
جواهر فضایلده کم بضاعت وناقص معیار اولدقلری سببدن زر خالصی مس
تیره‌دن فرق وتمییز وخرمهره گوهر فاخردن کشف وتشخیص ایتمزلر ورذایلی فضایل
وارذل اخلاقی احاسن شمایل ظن ایدرلر بنا علیه صاحب حکمت عملیه‌یه لازمدر
که دقایق اخلاقه وقف وخفایای عیوب اعماله عارف اولوب فضیلتی رذیلتدن
فرق دقیق ایتمکده خرده دان ومعایبی مناقبدن تشخیص قلمقده موی شکاف اوله
هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست   نه هر که سر بتراشد قلندری داند

اما فضیلت حکمت انک مشابهی اولدر که بعض ناس مبادئ علوم عقلیه و مصطلحات
فنون حقیقیه ده افواه ناس و بطون صحایفدن فی الجمله اخذ و تلقف و بعض مناقشات
واهیه ایله موضوعات علمایه دخل و تصرف (تعرض) ایدوب مجالس و محافلده تقریر و تذکیر
ایدرلر صدق فراستدن غریب و نور کیاستدن بی نصیب اولنلر استحسان
و تبلیغ ایدوب فلان کس عقل نقاد و طبع وقاد ایله متزین و معارف بیحساب
و مسائل و نکات من کل باب ایله متمیز و متعیندر دیرلر حال آنکه محتملدر که شخص مزبور
مسائل علوم حقیقیه دن بر مسئله نک حق تحقیقنه واصل و اطمینان قلب و ثبات
یقین که علم و معرفت اندن عبارتدر بر مطلبده اکا حاصل اولمش اولوب خلاصه
فضیلتی تحقیقات اکابره ایراد تشکیک و نقاوه معرفتی مبانی حقایق و معانی
بازوی تمویه و تلبیس ایله تفکیک ایتمک اوله پس تحقیق علما و تدقیق فضلایه
بو وجهله تشبهی بیمان قردک حرکاتنده افعال انسانه محاکات و طوطی نغماتنده
اقوال و نطق آدمی یه مدانات ایتمه سی کبیدر **شعر** بس طفل کارزوی ترازوی زر کند

رنج از آن کند که ترازو کند ز پوست — کیرم که مار چوبه بود تن شبیه او
کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

چون فضیلت حکمت امر نفسانی و آثار
و نتایجی حس حواسدن مستتر و نهانیدر پس اکثر ناس بو بابده تفرقه دن عاجز
و تمییزه نا قادر نا فائزدر اول سببدندر که زمانه ده اولان شرکای علم
و درس اکثری لباس کمالات و فضائلدن عاری و پلاس جهالات و رذائل ایله
متواریلردر نه سمای همتلری اوج سمای اکتساب معارفده طائر و نه منطقه
نطقلری دائره حکمت و ذات الکرسی فضیلتده دائردر اما چون دوش همه لرینده

قطنی شام و صوف لاجوردفامدن جبه لر و فضل و بلاغتدن تهی اولان فرق سنکین
و بجمادلرنده مرمر شاهی و قندهاری عمامه لردن قبه لر واردر و دقایق مذلت ملازمت
امرایه عارفلر و سر شام و سحرده پشت اسب و استرده صدور و وزرا آستانلرینه
واقفلردر لاجرم مناصب علیه علمیه یه واصل و غایت رغبت وجود کرم
نمودلرینه حاصل اولمشدر و الی الله المشتکی و المفزع **اما فضیلت عفت مشتبه اولنان**
فضیلت ارباب اخلاصه ملتبس و اعمال ردیه ایله مراتب زهاد و عبادی ملتمس اولان
طایفه نک فعلی کبی که اکثر مشتهیات نفس و مستلذات طبعدن احتراز و اجتناب
ایدرلر تا که ورع و زهد ایله مشهور و خلق ارسنده ولایت و کرامت ایله کوی
اولوب بو افعال ایله اکابر امرا و اعاظم سلاطین و وزرا و خواقین صاحب اعتبار و خواجکان
سرمایه دارلرنده نافذ القول و مقبول الشفاعه اولوب زوایا و اوقاف و حوالی
اطرافدن علوفات وافره و فتوحات نذور و صدقات اغنیادن اموال متکاثره
مالک اولوب بدنلری ریاضت صوریدن لاغر اما نفس اماره لری اعتبار ایلم
دوست بوس عوام ایله فربه و سمین عند الله غادر و خاین عند الناس ثقه و امین اولورلر

عبادت باخلاص نیت نکوست — وکرنه چه آید ز بی مغز پوست
چه زنار مغ در میان و چه دلق — اکر پوشی از بهر پندار خلق
اکر نقره اندوده باشد نحاس — توان خرج کردن بر ناشناس
زر اندوده کان را بر آتش برند — پدید آید آنکس که مس یا زر اند

و بعضی دخی اولورکه اهل روستا و اغذیه غلیظه یه معتاد اولمغله تناول
اطعمه لذیذه دن امساک و بعض تکثیر مال و توفیر اسباب ایچون ارخص اغذیه
و اقل اقواته اکتفا ایدوب زهد و پارسالق ایهام ایدرلر و قناعت و عفت ایله

قیلورلر بو طائفه دخی عفتدن عاری و عاطل و کندولری عفیف اکلتدقلری قبیلندن
و باطلدر اما فضیلت سخاء مشابهی اولدر که بعض سفها و ارباب فسق اول
سببدن که هنوز قلت مال زحمتنه مبتلا اولممشدر و تحصیل قوت نفس
و عیال ایچون ذروه آلامه اعتلا قیلممشدر بلکه میراث خواره لکدن مال
موفور یا مناصب ظلمه و مکاسبلقدن خزینه مکثور الینه کیرمشدر پس ناواجب
یرلره انفاق و صرف و عقلاً و نقلاً مستحسن اولمین مواضعه ایثار و بذل ایدرن
کم خردلر آنی جواد و سخی و صدر مروتده اخی عد ایدرلر حاشا که اندده سخاوت فضیلتندن
بهره و اللرنده مروت اهنسندن کارد و دستره اوله حکمانک مثللریدر که جمع مال
کوه بلند اوستنه سنک حقیر متق کبیدر و خرجی سنکک ثقیلی کوه بلنددن
اشغه برتقمق کبیدر ظاهردر که سنکک انبوه قله کوهه قوای جمع کروهله واصل اولور
که اول سنکک اسفله قوت طفل خرد سال ایله داخل اولور قطعه
آسیاسنک ده هزار منی بدو مرد از کمر بگردانند لیک از زیر بر زبر بردن
بهزار آدمیش نتوانند و مالک وجوه معاش و اسباب انتعاشدن
مدخلی تمام ایدوکی ظاهر و فاش در و نیجه کسنه بی مال اولمق سببی ایله بی کمال
قالور و نیجه کسنه فقر محنتی ایله کفر نکبتنه واصل اولور بیت
مرا تجربه معلوم شد در آخر حال که قدر مرد بعلمست و قدر علم بمال
و مالی وجوه جمیله و مکاسب حسنه دن جمع ایتمک متعسردر و حلال صرف
قوت و قناعت دایره سندن ارتمق نادر بلکه متعذردر فالحلال القطر
و الحرام سبیل پس صرفنده سخاوت ممدوح اما اسراف مذموم و مقبوحدر

و حقیقتده سخی اولدر که بذل مالدن غرضی کندو یه فضیلت سخاوتی حاصل و
نفسنی رذیلت بخلدن طاهر قیلمق اولوب ملاحظه اعواض دنیوی یه ایله مخلوط
و مطالبه اعواض دینیه ایله مربوط اولمیه اما فضیلت شجاعته شبیه اولان
اولان شول کمسه لردر که فضیلت شجاعتدن مقصودلری کوهر نفسنی فضیلت شجاعتله
حالی و نقیصه جبن و تهوردن خالی قیلمق اولمیه بلکه مهالکه اقدام و مخاوفه القاء
نفسدن مرادلری تحصیل مال و حطام و تکثیر علوفه و ترقی منصب و مقام یا اوباش
و رنود ارهسنده تحصیل شهرت و نام چوق واقع اولور که بعض اراذل
و لئام نیل مال حرام ایچون قطع طریق مسلمین و نهب مواشی و اغنام و نقب جدران
و هجوم بیوت و حرم اهل اسلام ایتمکده انواع مخاوف و مهالکه اقدام ایدرلر
و اتفاق بعضی شحنه شهر الینه کرفتار اولیجق رفقاسین بیان ایتمک ایچون انواع ابرام
و تعذیب و ایلام اولنسه صبر و تحمل ما لا کلام ایدوب بدن و روحنی بذل ایدوب
اول ملاعینی اظهار و اعلام ایتمکی کندو یه فضیلت و هنر تام تخیل ایلرسه هیهات هیهات
که بو اشراردن بوی شجاعت واصل مشام اوله بلکه شجاعت اول کمسنه ده اولور
که اقدام و اهتمامی موجب عقل اوزره جاری و مطلب و مرامی اقتحام مضایقدن
کسب ثواب و خیر اولمق جهتنه ساری اولوب کوهر نفسنی حلیه علیه شجاعتله
مزین و محلی و مرتبه سعادات ذاتنی عند الله تعالی معین و معلی قیلمق اوله اما
افعال سباع شیر و پلنک و ببر و نهنک کبی هرچند مشابه فعل دلیردر اما
جنس شجاعتده داخل دکلدر زیرا غلبه قوت جسم و احکام آلتنه وثوقی ایله مغلبه
اقدام ایدر و بالجمله اقدامی طبیعیدر مقتضای فکر صواب و برای تحصیل فضیلت

وثواب دکلدر وایضا غالبا کندویه مغلوب مطلق واَلاتده کندویه مناسبت
ومقاومتی اولمین حیوانله جنک وانلره تغلب ایدر اتک مثالی اولدر که برکسنه
تمام سلاح وقوی هیکل اولوب بر ضعیف الجثه وبی سلاح وعاری اولن کسنه ایله
جنک واکا تغلب ایتمک قصد ایده بو شرط شجاعت واسلوب فضیلت دکلدر
پس شجاع حقیقی اول کسنه در که افعال شجاعت اندن اقتضای عقل صریح واستدعای
فکر صحیح ایله صادر اوله وصفت شجاعتدن غرضی مطالب دنیه دنیویه اولمیوب
بلکه مقصودی جوهر روحنه فضیلت شجاعتی حاصل ورذیلت جبن وتهوری
زایل قیلمق اوله بو مقوله کسنه نک امر قبیحدن احترازی انقطاع مدت عمر
وانصرام رشته حیاتدن ارتوق اولور وانوک قتنده موت جمیل حیات
ذمیمه دن افضل ونام نیک وحسن ثنا اوزرینه قتل اولنمه سی دنائت وفضاحتله
عیش ایتمکدن ارجح واکمل اولور نتکم بعض بلغای امرای عرب دمشدر که شعر
ونحن اناس لا توسط بیننا   لنا الصدر دون العالمین او القبر   یهون علینا فی المعالی نفوسنا
ومن یخطب الحسناء لم یغلها المهر   اکرچه لذت فضیلت شجاعت ابتداسنده
بیم جرح وخوف قتل ایله مخلوط اولمغین محسوس مذاق شجاع ومعلوم ادراکن
بیشه جنک ونزاع اولمق جایزدر اما آخرده لذات ومنافع دنیوی و
اخروی وشهد ظفر ابتهاج صوری ومعنوی سی مذاق جان ودهان جاننه
چاشنی لذت جاودان ویرور بیت چون شهید عشق در دنیا وعقبی سرخ روست
خوش دمی باشد که مارا کشته زین میدان کنند   خصوصا که بذل نفس وایثار روحی
حمایت دین متین ووقایه شرع سید المرسلین ایچون اولمش اوله نتکم

کلام معجز نظام حقایق التیام رب الانام اندن انباء واعلام ایدر ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون واحادیث صحاح حسان
که هادی نوع انسان حضرت رسالت عنوان جنابندن صلی الله علیه وسلم فضل شهادت
ومدح شجاعتده وارد اولمشدر بیحد واحصادر جمله دن بری بودر که ان الله
یحب الشجاعة ولو بقتل حیة وعاقل اریب وهوشمند لبیبه مخفی دکلدر که فرار
البته موجب بقا وحیات وتحمل وقرار بر هر حال مؤدی فنا وممات دکلدر
وانسانه اجل مسمی وعده مقدره دن تقدم وتاخر ممتنعدر شاید که فرار موجب
هلاک وتلف وثبات وقرار موجب ظفر وشرف اوله شعر
واذا اتاک من الامور مقدر   ففررت منه فنحوه تتوجه   نثر ومعاویه دن
روایت اولنور که جنک صفینده پای عزیمتی رکاب فراره قومشدم شاعرک
بو نظمی خاطره کلدی که ابت لی همتی وابی بلائی   واخذی الحمد بالثمن الربیح
اقول لها اذا جشأت وجاشت   مکانک تحمدی او تستریحی
پس مضمون شعر ایله عامل ونفسمی صبر وقراره حامل اولدم بحمد الله ورطه انهزام
وانعدامدن خلاص اولوب اول صبر سببی ایله بالاخره خلافته ظفر بولدم
ترجمه ابیات بودر که نیم همتم وجنکده یرار اولدغم ودخی مدح وثنایی آغر بها ایله
صتون آلدوغم بنی قومدی که فرار ایدیم فجن نفس جنکده اضطراب ایلسه اکا دیدیم
که صبر ایله مکانکده قرار قیل یا ظفر بولوب محمود اوله سین یا هلاک اولوب
استراحت بوله سین و بر قاج کون بقای ناپایدار که آخری نیته ترک دار
غدار در میسر دخی اولسه عار وشنار جبن وفرار میدان کارزار ایله کاری نزار

کعدد المحصی

سود الله وجهه فی الدارین

عصمنا الله وایاکم من سوء الحال
وقبیح الفکر والافعال

و توبیخ و تقریع اقران و أمثال ایله مجالس و محافلده دلتنگ و پریشان روزگار
اولمه سی مقرردر پس دلیران بیشهٔ شیری و شیران معرکهٔ دلیری اولانلره
لایق اولدر که وقایهٔ صبر و توکلی سر و تنه مغفر و جوشن قیله و زخم تیغ
و تبری ظفر و نیک ناملق ایو اننه در و روزن بیله و دایم زبان اقدام
و اهتمامله بو بیتی انشاد قیله که **بیت** بی زخم تیغ عشق بعالم منیر و یم
بیرون شدن ز معرکه بی زخم عارت ما **نثر** و اجل مقدر متغیر اولمدوغنی تمام
بیلمک و قضایه رضا و توکل ایله توسّل قیلمق صفت شجاعت و فضیلت
بها درلق تحصیلنده اصل عظیم در و سرچشمهٔ انهار شجاعت سرو بوستان
ولایت و کرامت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله
تعالی وجهه حرب صفینده صفین آرا ایکن اثنای شنده برهنه سر و تن بی مغفر و جوشن
پویان و زبان شجاعت بیانی بو بیته گویان اولوردی که **شعر**
ای یومی من الموت افر ایوم لم یقدر ام یوم قدر **رباعیه**
از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا نبود برهیز نه از نیست روزی که قضا باشد کوشش نکند سود
و جهاندارلق زمامنه مالک و شهریارلق طریقنه سالک اولنلره دخی
واجب و لازمدر که ارباب شجاعت و اقدام اولنلرک تربیت و تقویتلرنده
اعتنا و اهتمام تام بیوره لر و رعایت و عنایتلرین و قایع و مهالکده
اقدام و اقتحاملری ظاهر اولنلره مبذول و اسباب معاشلرین حیاتلرنده
و معاش اولاد و ایتاملرین وفاتلرندن صکره مرتب و مهیا قیله لر و همت ایده لر

جمله عسکر باری رؤسا و سردارلر اولنلر صفت شجاعتله موسوم و نیچه کره اقدام
و ثباتله معروف و معلوم اولمش کمسنه لر اوله **نظم** سپه را نگهبانی شهریار
به از جنگ در حلقهٔ کارزار دلاور که باری تهور نمود بباید بمقدارش اندر فزود
که بار دگر دل نهد بر هلاک ندارد ز پیکار یاجوج باک **پس** تقریرات سابقه دن
ظاهر اولدی که آدمی مجرد اقدام مخاوف و اقتحام مهالک ایتمکله فضیلت شجاعته
مالک اولمز اول کمسنه لر که مثلا زلازل هایله و صواعق نازله دن پاک ایتمیوب
دخول آشوب موج دریای انبوه و صعود شواهق بی مسالک دره و کوه
ایتمکله نفس نفیسی بی موجب محل تلف و معرض هلاکه ایترلر و بوندن مقصودلری
کندولره بهادر دکلدر دیو توهم اولنمغی ایسه کندولر امثالی سفهانک
حسن بو فعله قادر دکلسین دیو کبن رد ایتمک اولوریا خود طمع غنیمت
و مال کثیره و اخراج کودک و کنیز اسیر اولور و دخی بونک امثالی اغراض
دنیویه و اعواض دنیویه اولور انلر هاویهٔ هوان بی فایده یه نازل و زاویهٔ فضیلت
شجاعتدن بعید مراحل در و بونلردن دخی دورراق کوجه سعادتدن ابدا مهجور بر طایفه در
که کندولرینی غم زوال مال و جاه یا الم طعن دشمن بدخواه سببی ایله قتل و صلب
و فضیلت شجاعت و خاصهٔ عقلی کندولردن نفی و سلب ایدرلر و بو طایفهٔ
خبیثه غایت جبن و خوف مرضنه مبتلا اولدقلری ظاهردر زیره شجاع اولان
شدایده آلامه متحمل و صابردر بونلر شویله توهم ایدرلر که مبتلا اولدقلری المدن موت ایله
خلاص بوله لر غایت جهللرندن بیخبرلردر که اشد آلامه مبتلا و اقبح محنته
مقارن اولسه لر کرک عصمنا الله من سوء قضائه و عاملنا بعطائه **تم الفضیلت**

عدالته شبیه اولان رذیلت عقیده مذکور اولنه قریب در زیرا
بعض ارباب سمعه و ریا که حقیقت عدالتدن بی نصیب در کندولری طریقهٔ
ارباب عدالت وصلاح وزیّ ولباس اهل تقوی فلاحده نمایش وعبادات
ریایی و ریاضات خودنمایی ایله کندولری افواه عوامده ستایش
ایتدررلر وحقیقت عدالت قوای نفسانی اعتدال اوزره مضبوط و اوضاع
وحرکات خلوت وجلوت نهج عقل وشرع اوزره اولمغه مربوط در ظاهر باطنه
موافق وخلوت انجمنه مطابق اولمیجق اعتدال کوستردیکی اعتلال وسعادت
کلندوغی شقاوت **بیت** عبادت باخلاص نیت نکوست وکرنه چه آید
زبی مغز پوست **نثر** چون اجناس اربعه فضایله بحسب الصوره مقارن
وبحسب المعنی مباین اولان رذایل شرح وبیان اولندی وفضایل فریبنده دن
فرقلری عیان قیلندی پس انواع واصناف فضایلک رذایل مشابهه سی
چوق واردر که فرقی تدقیق نظره محتاجدر انلر دخی مذکوراته قیاس واعتبار اولنوب
رذایل فضایلدن اعمال فکر وروّیتله فرق وتمییز اولنه انشاء الله وحده

باب خامس فضیلت عدالت بیاننده در

معلوم اوله که عدالت اشرف فضایل واعلای خصایلدر زیرا عدالت مساواتدن
عبارتدر و مساوات که برابرلکدر حقیقتده برشئ برشئیله یا کمیتده
یا کیفیتده یا صفت اخری ده متحد اولمقدر پس مرجع تساوی وحدت
اولدی و وحدت اشرف صفات واکمل حالاتدر زیرا اصل واحده
رجوع واوتبدر وحضرت واحد حقیقی یه اتصال وقربتدر هر وحدت که میان کثرات

عالمده حاصل در واحد حقیقی جل شانه وحدتیندن پرتو وظل درنیته کم هر وجود که
هیاکل ممکنات اوزره لامعدر وجود حقیقی نک پرتوی اکر احجدر ونسبت
ایکینده نسبت مساواتدن اشرف نسبت یوقدر نیته کم علم موسیقی ده
بیان اولنمشدر پس فضیلت عدالتدن اشرف فضیلت یوقدر و بو دخی
علم اخلاقده مبیّن درو بو مقامده اسرار واشارات چوقدر اما چون بر کتابک
اکثر خلقک افهامنه تقریب وشرط اختصار وتوضیح اوزره ترتیب ایتمکی
التزام ایلدک لاجرم بوقدر بسط وتحریر ایله اکتفا ایتدوک وچون قرآ ایله
تبیینه اولندی که عدالت وسطدر و هر نسنه که وسطدن زایل و بر جانبه
مایل اوله اکا اسم عدل اطلاقی غلطدر پس وسط که عدالتدن برنسنه در
بیلنمک کرک وطرف اولوب عدالتدن بیرون اولان دخی نه ایدوکی
معلوم اولمق کرک که آنی دخی عدالته رد وباب جور وحیفی سد ایتمک ممکن اوله
پس معلوم اولسون که حکما قتنده عدالت اوچ نسنه ده اولور بریسی قسمت
اموال وکراماتده در یعنی ایکی شخصه بر مقدار مال یا کرامت ومرتبه تقسیم اولنسه
عدالت کرک یعنی وسط که اعتدالدر مرعی ومعلوم اولوب اندن بر جانبه
تخطی وتعدی ایتمک کرک ایکنجیسی معاوضاتده در بیع وشرا واجاره ورهن کبی
اوچنجیسی تادیباته متعلق حدود وسیاسات وقصاصات وتعزیراتدر
وهر برنده تناسب رعایت اولنجق عدالت حاصل اولور مثلا بر شخص آخره
حیف وتعدی ایلیسه اکا دخی انوک مثلی اولمق کرک که تناسب اولوب
عدالت اولمش اوله پس مرتبهٔ وسط وعدالت که هیچ احده حیف اولمیه

معلوم اولمق گرك و بو مرتبه میزان الله تعالی فی الارض دیرلر اما بو مرتبه یه وقوف
و هر ماده ده مرتبهٔ وسطه ایدوکین نظر عقلله بیلمك غایت صعوبتده اولمغین
حق جل و علا رحمةً للعباد و حمايةً للبلاد بر میزان انزال و ارسال ایلدی و اول شریعت
مطهره و ناموس الهیدیر و بو میزان اول و معیار اکملدر و بوندن صکره
میزان ثانی حاکم نافذ القولدر و اکا احتیاج اول جهتدندر که نوع انسان مدنی بالطبعدر
یعنی طبیعتی مقتضیدر که معاشی ابنای نوعیله اختلاط و معاشرت و بعضی افرادی
معونتده بعضیسنه اعانت و مظاهرت ایتمگله حاصل و کامل اولمز بخلاف حیوانات
عجم که انلرك تمدن و اجتماع و تعاونه معاشلرنده احتیاجلری یوقدر زیرا
غذالری غالبا بسیطدر جمع و ترکیب و طبخ و ترتیبه موقوف دکلدر و لباسلری
شعر و ریش و وبر و صوفدر که کندوسی ایله بیله مخلوقدر و سلاح و سایر لوازمی
دخی یا کندو وسیله مخلوق یا الهام الهی ایله کندولرینه حاصل و کسب و تحصیله محتاج
دکلدر نته کم مقدمه ده دخی اشارت سبقت ایلدی اما انسان لطافت
مزاجی اولدوغیچون اغذیهٔ بسیطه ایله تعیشی ناممکن و اغذیهٔ لطیفه که طبخ و ترکیب
و ترتیبله اولور محتاجدر و لباس و سلاح و سایر امور معاشی جمله صناعیدر
صناعت و تدبیره موقوف و جمیع صنایعی انسان بیلوب عمل ایتمه‌سی
ممکن دکل ایدوکی معروفدر پس انسان تنها معاشنه قادر اولمدوغی ظاهردر
مثلا لباس خصوصنده حیاکت و غزل و خیاطت و نیجه صنعت دخی معلوم
اولمق گرك و مسکنی امرنده نجارت و حدادت و پای پوشی خصوصنده دباغت
و اسکافلق و اسلحه‌سی امورنده علی هذا القیاس پس نوع انسانه لازمدر

که افراد و احادی مجتمع اولوب هر بریسی بر صناعت اختیار و اعمال ایدوب
مثلا بعضی خیاطت و بعضی خیاطته ابره ساز و بعضی سوزن و سایر آلات ایچون
معدندن آهن گداز اولوب و علی هذا القیاس تعیش ایده‌لر پس ظاهر اولدی
که انسان تمدن و اجتماعه محتاجمش انسان مدنی بالطبعدر دیدوکلرك معناسی بودر
اما اجتماع دخی تغالب و تقاهر واقع اولمغی مقتضیدر و بعضنك بعضه ظلم
و جورینه مؤدیدر زیرا هر نفس مشتهاسنه طالب و مرغوب و مستلذی
اکلده و غنیه راغبدر پس بر نفس اشتها و اخذ ایتمك قصد ایتدوکی نسنه‌یه
آخر دخی مایل اولسه گرك و بو نیل ایتدوکی شیء مرغوبه اولدخی نایل اولمق استسه گرك
لا بد بعضی بعضی دافع و قاهر و مراد و مقصودنی اندن اخذ ایتمکیچون ظالم و جابر
اولسه گرك اولدخی بو که ممانع و مدافع و قهر و غلبه جانب قویدن واقع اولسه
گرك پس حاکم قاهر گرك که دفع ظلم و رفع حیف ایلیه و دخی مابینلرنده معاملات
و معاوضات رضا ایله واقع اولسه گرك که تغالب و تقاهر مندفع اولوب هر بری
مقصودینه نایل اوله مثلا خیاط نجاره خیاطت و اول بوکه نجارت و علی القیاس
ایتمك گرك اما بو اعمال و صناعات بری برینه متساوی میدر یوخسه
متساوی دکلمیدر یوخسه متفاوت میدر تفاوتی اولدوغی تقدیرجه نه مقداردر
بیلنمك لازمدر مثلا بو اکه بر مقدار خیاطت ایدیجك اولدخی بوکه نه قدر
نجارت ایتمك گرك که تساوی و تعادل اوله چون بو تساوی و تفاوت
صناعات ارا سنده بیلنمك متعسردر بلکه متعذردر لا بد بر متوسط مقومه
محتاج اولدی و اول متوسط مقوم دینار و درهمدر که انلره نقدین دخی دیرلر

وحكما دنيارده عادل متوسط ديرلر لكن بو عادل صامتدر و عادل صامت ايله
اكتفا ايلمك كركدر بلكه عادل ناطق دخى كرك تا استقلال ايله تعادلى توسط دنانير ايله حاصل
اولميوب نفوس جامحه و ابصار طامحه انك عدلنه منقاد اولمنجق ناطق عادل تعديل
و تسويه و جانب قوى تضعيف و جانب ضعيفه تقويه ايده و بو عادل كه لايق
پادشاه حاكمدركه ظلم و جورى رفع و دست تعدى و تغلبى دفع ايدر بركه ناموس الهى
احكامنه تابع يا تعديل دنيارده طايع اولميه پادشاه قاهر آنى قوت بازوى شوكت
و هيبت شمشير سياستيله ياهالك ايده يا مطيع و منقاد طريق عدله سالك ايلر
پس معلوم اولدى كه حفظ عدالت ايچون خلق اراسنده اوچ نسنه لازم ايمش
برسى ناموس ربانى و برسى حاكم انسانى و برسى دينار ميزانى و حكيم يونانى
اوچنه دخى ناموس اطلاق ايدر زيرا لغتلرنده ناموس سياست ديرلر بر بنده سياست
معناسى واردر و دخى حكما ديرلر كه ناموس اول و اعظم شرع الهى دركه جانب مهيمن
على الاطلاقدن خلقه مقتدا و متبع على الاطلاقدر و ناموس ثانى پادشاه دادكر و حاكم
عدل كستردر و بو ناموسه لازمدركه ناموس اوله اقتدا و اكا اتباع على الاستدامه
ايليه و ناموس ثالث دينار دركه ناموس ثانينك تحت فرماننده در
و نص تنزيل حقايق تأويلده بو معنالره اشارت واقع اولمشدر وانزلنا
معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد
فيه بأس شديد ومنافع للناس الآيه زيرا كتاب اشارتدر شريعت
مطهره يه كه مأخذ كتاب ربانى و تنزيل سبحانيدر و ميزان اشارتدر
دينارده كه اخذ و اعطاسى ميزانيله اولور و ميزان انوك تعديلنه آلتدر و حديد

قهر پادشاهه اشارتدركه شمشير برانله ممالك كير و حكمران اولور ناموس اوله
مطيع اولمين خاين و سارق در **تنبيه** عدالت اولا شخصك ذاتنه و صفاتنه
و قوى و اعضاسنه متعلق اولور ثانيا اهل و خدم و عيال و حشم و شركا
و رفقاسنه و حاكم اولنلرك رعاياسنه متعلق اولور پس هر شخص عدالت
رعايت ايليوب هر قوتى نه نوك ايچون مخلوق و هر عضوى نه تحريك ايچون
آفريده اولمش ايسه آنده استعمال ايدوب تغيير خلق الله قيلوب عقلا و شرعا
محروم و ممنوع اولان مواضعه استعمال ايتميه و قواى جسمانى و روحانيسين
جلب رضاى معبود و كسب فضيلت مقصود اولمين يرلره صرف و بذل
قلميه و اگر خدم و حشم و اهل و عيالى واريسه امرار اسنده دخى موجب شرع مطهر
و عقل منور اوزره عامل اولوب احكام و نواميس الهيه و حدود و شرايع نبويه دن
عدول ايتميوب بلكه تفضل و ايثار و عفو و احسان و ساير مستحبات شرع و مقبول
و مرضى اهل عقل اولان نسنه لرى دخى ايتان ايده و اگر بعض عباد و بلاد اوزرينه
حاكم و مولى ايسه قانون شرع مطهر و اسلوب سياسات ملوك عادله ايله
عامل اوله بو مقوله كمسه بو دنياده خليفه رب العالمين و آخرتده ان المقسطين
على منابر من نور بشارتيله اهوال و كربات قيامتدن امين اولسه كرك
و عرصه زمان و ساحه عالم اگر بونك كبى صاحب سعادتك زير لواسنده
آسوده اوله آثار و بركاتى انسان و حيوان و حرث و نسل و اقوات و ارزاقده
ظاهر و باهر اولسه كرك نته كم روايت اولور كه اكاسره دن بعضنك خزينه سنده
بر كيسه كندم بولوندى هر دانه خرما مقدارنده كيسه اوزرنده يازلمش كه شول زمانده

ذكه پادشاهلرك عدلی بركمال و روی زمین آثار عدل و داددن مالامال ایدی
بركات اقوات وارزاقده بدیدار وحبهٔ گندم جثه‌ده بو مقدار ایدی وكر
نعوذ بالله تعالی بعض حكام ولایات وولات احكام كبی مراسم اشفاق
ومكارم اخلاق ایله موسوم وصفحهٔ ضمیرینه نقش فضیلت وكارنامهٔ عدالت مرسوم
اولمیوب بلكه نهاد بدسرشتی اخذ وغصب اموال محرمه اوزره مجبول ودل
ودست جوربنیاد وجفاپیماسی اراقت دماء ناحق وایذای مظلومان اوزرینه
منفطر اوله اكل وشربی بو منوال اوله ب

خورد آب از نم چشم یتیمان میوه باغش
چكد خون دل بیوه زنان از مرغ بریانش

امر ایمه كوربه میوه باغین امرانك
كم صولرآنی كوزلری یاشی فقرانك

جبروت وكبریاسندن كوش
هوشی مواعظ علما ونصایح حكمادن كر واذا قیل له اتق الله اخذته
العزة بالاثم فحسبه جهنم آیهٔ كریمه‌سنه مظهر اوله بونلرك كبی حكام
وامرا مردود ومطرود افاضل خلفا وسلاطین وفی الحقیقه اخوان ابالسه وخلفای
شیاطین درچون ضمیرلرنده رحم رعیت نابدیددر پس روز جزاده رحمت رحمن
بونلردن بعیددر كه من لا یرحم لا یرحم چون بونك كبی حاكم ادبار وشقاوتله
داغ دار وحلیهٔ فضیلت سعادت حقیقیدن عاطل در پس بونك امثالنه صاحب
دولت وصاحب سعادت دیمك فی الحقیقه فاسد وباطل در ونیجه سعادت
اولور كه میش اون ییل مرادات فانیهٔ دنیای دنیه‌دن بهره‌مند وآمال
وامانی ناپایداردن بهره‌دار كه ینه آلام وشدایددن خالی كلدر فیروز وارجمند
آخر الامر زار وحزین ال طرید ولعین بی خیل وخرگاه دور از حشم وسپاه جاه

60

وحشمت امارت وحكومتدن معزول ماصدق آیهٔ شریفهٔ ونرثه ما یقول
ماصدقی اوزره
ویأتینا فردا مقید ومغلول دركاه رب العالمین ودیوان احكم الحاكمینه
وارسه كرك وانكار مفید وشاهده احتیاج اولمیوب جزای عمل وپاداش
افعالین كوره كرك كندوسی صورت مور محقرده محشور واطراف وجوانبی ظلمات
ظلمندن شب دیجور اولوب ملائكهٔ عذاب پنجه‌سنه برموجب
خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه كرفتار ومحبوس ونسیم رحمت
رحماندن كه اهل عدل بلاد ورحمت عباد اولنلره موعوددر نا امید ومأیوس
قلمسه كرك اعاذنا الله تعالی من بأسه ونقمته وادخلنا الجنة بغیر عذاب بحق رحمته

باب سادس اقسام فضیلتك بیاننده در

معلم اول ارسطاطالیس عدالتی اوچ قسمه تقسیم وهر قسمی بو وجهله تعریف
وتعلیم ایلدی كه بریسی اولدر كه ادای عبودیت حق جل وعلا ایتمك ایچون اوله
اول كریم رهنما كه بی سابقهٔ استحقاق هر موجودك قامتنی خلعت وجود ایله
مزین ومحلی وانعام نعم بی حد وحصری ایله شواكل هیاكل ممكناتی مشرف ومحلی ایلدی
مستوجبدر كه ادای حق عبودیتنده دایم ودركاه خدمت وبارگاه
شكر نعمتنده قایم اوله‌سین وعدالت مقتضیدر كه عبد كندو ایله مالكی
رقی ارهسنده اولان هر حقی طریق افضل ونهج اكمل اوزره مسلوك وقراضه
وجودین كوره اخلاص وریاضت وبوته مجاهده وعبودیتنده ذهب
ومسبوك ایده وبو حقوق اول حقوقدندر كه هر مكلفك ذمتنه واجب
وعهده‌سنه لازمدر ایكنجیسی ابنای نوعی ایله كه معاصرلری وكوچه حقایقلی

همسایه و مجاورلری اولن حقوقی ادا ایتمکدر انقیاد سلاطین و امرا و تعظیم
ائمه و علما و ادای امانات و قضای حقوق معاملات و حفظ عهود اخوان
و جیران کبی اوچنجیسی اسلاف ماضیه که حالا ساکن دار باقیه درلر انلرک
حقوقی ادا ایتمکدر قضای دیون و تنفید وصایای اموات اخوان و آبا
و امهات و تعمیر اوقاف و احیای ربط و خوانق سابقین کبی خواجه نصیر حکیم
متقدم و فیلسوف معظمدن بو کلامی نقل ایتدیکدنصکره شرح معانی و تمهید مبانی
ایدرکه چون شرط عدالت اقتضا ایدرکه معاملات و معاوضاتده کرک دینار
و درهم اخذ و اعطاسی کرک تعظیم و تکریم افادهسی اولسون انصاف و عدالت
ورزه اوله مثلا بر کمسنهدن نعمت تعظیم و تکریم یا اعطا و بذل زر و سیم
کورسک مقابلهسنده لازمدر که مکافات و مجازات ایدهسین اکر
خدمت بدنیه و کر خدمت مالیه ایله اکر انلر بله ممکن اولمز ایسه بذل ثنا
و حمد و نشر دعا و شکر ایدهسین والحاصل قدرت حاصل و مکنت واصل
اولدقجه مجازات و مکافات لازمدر حتی بو طرفله مکافاتدن بریسنه
قدرت وار ایکن تغافل و مکنت حاصل ایکن تهاون و تکاسل ایدهسین
سزای لوم و تقبیح و محل زجر و تقریع اولورسین پس منعم حقیقی و محسن علی الاطلاق
که اولا جید وجودمز خلعت وجود ایله که خیر محض و مبدا جمیع خیراتدر مزین و محلی
قیلدی و ثانیا مایه بهتری منظر نظر و معرفتله که دنیاده مفخر و آخرتده ذخر
مرفع و معلی ایلدی ثالثا و رابعا الی مالایتناهی اصناف فواید احسان
و اجناس موائد امتنان اعطای اعضای سلیمه و افاضه قوای صحیحه

واستفاده

61

صحت و عافیت جسمانی و ذکا و صفای قریحه نفسانی و اهل و عیال و اسباب
اموال و اثاث و لباس و کتب و مراکب و ملابس و خدم و حشم کبی الی غیر ذلک
من النعم التی لا یمکن احصاؤها و لا یستقیم استقصاؤها که احسان و انعام بویورمشدر
با انکه بزدن خدمت و تحیت که فی الجمله موجب استحقاق اوله واقع اولمدی
و طاعت و عبودیت که نوعا مقتضی اهلیت انعام اوله سبقت ایتمدی
فضل خدا را که تواند شمار کرد　　یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
پس بو مولای جلیل و منعم بی عدیلک شکر نعمتنده تقصیر و تهاون
و ادای حقوق عبودیتنده اهمال و تکاسل ظلم صریح و جور قبیحدر بو قدندن قالدی
که نعمتنه انکار یا اثبات شریک ایتمکه نعوذ بالله تعالی اضرار اولنه والعجب
که سپاهی بر پادشاه خزینهسندن علوفهدار و یا تیمار مقرر حاصل اولوب
اسباب معاشنه کفایت ایدهجک نسنه اول جهتدن
الکا واصل اولسه مجالس و محافلده شرف خدمتی ایله مباهات و افتخار و مدت
عمر مدح جاه و جلال و قسم سر سعادت مالی ایله رطب اللسان اولدوغندن
غیری حروب عظام و وقایع کبارده بذل نفوس و ایثار رؤس ایتمکی ذمت
همتنده لازم و عهده مروتنه واجب بیلور فی الواقع ایله ایتمیه بین الانام
مستحق طعن و ملام بلکه مستوجب عقوبت و ایلام اولور فکیف منعم حقیقی
و محسن مطلق که جمله موجودات دریای نعمت بی پایاننه غرق و مستغرق
ستایش خداوند بخشنده را　　که موجود کرد از عدم بنده را　　کرا قوت وصف
احسان اوست　　که اوصاف مستغرق شان اوست　　چون معلوم اولدی

که شکر و خدمت و طاعت و عبودیت حق جل جلاله بنده مکلف اوزرینه
واجب و لازمدر پس طاعت و عبادت نه وجهله کرک و قاچ نوعدر حکمای
متقدمیندن خواجه نصیر طوسی نقل ایتدوکی مذاهب بودر که حکمادن بعضلر
ذاهب اولدی کم نوع بشره لازم اولان خدمت الهیاتده تفکر و تدبردر
تا که معرفت حق تبارک و تعالی اکا حاصل و توحیدی مرتبه تحقیقه واصل اوله
و بر طایفه دخی ذاهب اولدی که انسانه لازم اولان خدمت تمامت
حق جل و علانک ربوبیتنه اقرار و احسان و تمجیدینه اعتراف ایدوب تقدیس
تیدلکجه ستایش و ثنا ایتمکه اقتصار ایلمکدر و بر طایفه داخی ذاهب اولدیلر
که بنده یه لازم اولان خدمت تمام صلاة و صیام و خدمت هیاکل و معابد
و ایثار صدقات و قرابین ایتمکدر و بر طایفه دخی ذاهب اولدی بنده یه
لازم اولان اولدر که حضرت حق جل و علایه احسان ایتمکله تقرب و توسل ایده
یا کندو نفسنه احسان ایده یعنی نفسنی تزکیه و تطهیر علوم و معارفله اشراق
و تنویر ایده یا غیره احسان ایده یعنی تعلیم حکمت و ارشاد سبیل هدایت
و امور معاش و معادنده مظاهرت و مواسات ایلیه و بر طایفه دخی ذاهب
اولدیلر که جمله آدمی اوزره بر واجب معین بو قدر بلکه طبقات انسان مختلفدر
هر طبقه یه بر نسنه واجبدر خواجه نصیر ایدر ارسطاطالیس حکیم بو مذاهبی
حکمادن تمام نقل ایلدی اما کندو بری سنی ترجیح و تصحیح ایلمدی اما حکمای متأخریندن
نقل ایلدی که خدمت و عبادت حق جل و علا اوچ نوعدر بر نسیه بدنه متعلق اولان
صلاة و صیام و وقوف مواقف با احترام کبی ایکنجی نفوسه متعلق اولاندر

اعتقادات صحیحه و توحید و معرفت حق جل و علا و تفکر آیات فیض وجود
و احسان وجود حضرت ملک معبوددر اوچنجی بنی خلقه ایتدوکی معاملات و معاوضاتده
انصاف و عدالت اوزره اولمق و اداء امانت و نصیحت امت و حمایت
حریم دین و ملت و جهاد اعدای دین و شریعت ایتمکدر و بو اقوالدن صوابه
انسب و تحقیقه اقرب بو قولدر که عبادت اوچ نسنه در اعتقاد حق و قول
صحیح و عمل صالح و هر بری نک وقتی و زمانینه کوره تفصیلی واردر و انبیا صلوات الله
تعالی علیهم و ورثه انبیا اولان علما رضی الله تعالی عنهم انی بیان ایتمشلردر
و عامه خلق اوزرینه واجب و لازمدر که انلره اطاعت و انقیاد ایده لر
تا امر حق تعالی محفوظ و شرعی قایم اوله بو مقامه کلنجه خواجه نصیر تقریریدر بو فقیر
ایدر که قول آخر که مکلفه واجب اولان خدمات و طاعت و اعتقاد
صحیح و قول حق صریح و عمل بدن صالحدر دیمکدر قول عدل و مذهب جزلدر
و علمای شریعت و مشایخ طریقت که دین محمدی یه صلی الله علیه و سلم اقتدا
و شرع احمدی ایله علیه الصلوة و السلام اهتدا ایتمشلردر دیمشلر که بنده
مکلفه واجب اولان ایمان و عملدر و ایمان دخی ایکی نسنه دن عبارتدر
تصدیق بالجنان و اقرار باللسان یعنی مکلف قلبله حضرت رسالتپناهی
خاتمیت دستکاهی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم حق جل و علا جانبندن
نه کتوردیسه و مبداء و معاد و اصول معرفت و اعتقاددن هر نه بیوردیسه
جمله سنده تصدیق و اذعان و قبول و تسلیم ایدوب زبانله تصدیق
قلبی سنه موافق اقرار و اعتراف ایدر و بو ایکی نسنه هر مکلفه واجبدر

شویله که بری سنده اهمال و اتیاننده اخلال ایلمیه آخرتده عذاب
جاویداندن نجات و بالجمله حق جل و علا قتنده درجات بولمق بو قدر
مگر کیم اقرار باللسان ایتمکده عذری اوله مثلا آلت سخنده قصوری
یاخود تکلّم ایدرسه کفره قتل ایتمک مقرر اوله بو عذر ایله اقرار لسانی ساقط
اولور امّا تصدیق جنانی بر هر حال واجب و لازمدر و انک سقوطنه
عذر اولمق متصور دکلدر امّا عمل اعضا و ارکان صلوة و صیام و سایر
عبادات مأموره کبی اهل سنّت و جماعت قتنده اصل ایمانده
داخل دکلدر حتی مکلّف اعمال واجبه و عبادات مفروضه دن بعضنی
بل کلّینی ترک ایلسه چون ایمان که تصدیق قلب و اقرار لساندر حاصل اولمش اوله
انک ایمان مرتبه سندن خروجنه و کفر هاویه سنه دخولنه حکم بولنماز
امّا بعض سلفدن نقل اولنان که ایمانده عمل صالح داخلدر و ایمان تصدیق
جنان و اقرار لسان و عمل بارکاندن عبارتدر دیمک مرادلری انلرک ایمانی
کاملدر فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالیدر اول ایماندر
که عمل ایله در و بو مقامده دخی تفاصیل و تقاسیم که علما ایراد ایتمشلردر
چوقدر مثلا تقسیم اولنور که مکلّفه واجب اولان اعمال و افعال ایکی
قسمدر برّی قلبی برّی قالبی و هر برّیسی ایکی قسمدر برّیسی اولدر که اصل ایمان
تحققنده معتبردر و برّیسی کمال ایمان تحققنده معتبردر اصل ایمانده معتبر
اولان عمل قلبی معرفت حق تعالیدر صفات کمال و نعوت جلالی ایله
و اعتقاد بعث انبیا و رسل و صحت معاد و یوم آخر و سایر ایمانده معتبر اولان

عقایددر و کمال ایمانده معتبر اولان عمل قلبی آلاء و نعماء حقده تفکر و فروع الهیاتده
و نبواتده و تعمق و تدبر و اخلاق محموده و اوصاف نفسانیه حمیده در
فعل قالبیدن اصل ایمانده معتبر اولان اقرار باللساندر ایمان واجب اولان
نسنه لره اصل ایمانده معتبر اولمیوب کمالنده معتبر اولان صلوة و صیام
و سایر اعمال خیرات و حسناتدر و بر تقسیم دخی بودر که مکلّفه لازم
اولان ایکی قسمدر برّیسی افعال و برّیسی تروک افعال متعلق امر الهیدر و ترک
متعلق نهی اولاندر مثلا صلوة و زکوة و تلاوت قرآن کبی و ترک زنا و ترک
شرب خمر کبی متعلق امر مطلق اولان دخی ایکی قسمدر اگر متعلق امر ایجابی اولورسه
واجبدر امر ایجابی اولدر که مکلّف اول امری ترک ایدرسه عقابه
و عذابه مستحق اوله اگر امر ندبی یه متعلق اولورسه مندوبدر امر ندبی اولدر
که مکلّف اول امره امتثال ایدرسه ثوابه مستحق اولور امّا ترکی عقابه
مستحق اولمز و متعلق نهی فعل دخی ایکی قسمدر اگر نهی تحریمی اولورسه اول
فعل حرام و ترکی واجب و لازم اولور نهی تحریمی اولدر که مکلّف اول
منهی فعلی اتیان ایدرسه عقاب و عذابه مستحق اولور اگر نهی اولان
تنزیهی اولورسه اول فعل مکروه اولور نهی تنزیهی اولدر که منهی اولان
فعلی ترک ایتمکله مستحق ثواب اوله امّا اشلسه مستحق عقاب اولمیه
امّا بر فعلک که اتیانه امر و ترکنه نهی اصلا وارد اولمسه اول فعل مباحدر
پس مطلق فعل مکلّف بیش قسم اولور واجب و مندوب و حرام
و مباح و مکروه و بر تقسیم دخی بودر که مکلّفه لازم اولان ایکی قسمدر اولکی

که ثانیه شرطدر ایمانده و ثانی که مشروطدر اوچ قسمدر عبادت بدنی
و عبادت لسانی و عبادت مالی بدنی صلوة کبی لسانی تلاوت و ذکر
کبی و مالی زکوة و صدقه کبی و بو اوچ قسمه التحیات لله والصلوات
والطیبات کلمه‌سنده اشارت بیورلمشدر تحیات عبادات قولیه
صلوات عبادات بدنیه طیبات عبادات مالیه و بر تقسیم دخی بودر
که افعال و تروک که مکلفه لازم یا مستحبدر ایکی قسمدر بریسی کندو ایله
حق تعالی ما بیننده اولان حقوقی ادا ایتمکدر بریسی دخی کندو ایله خلق ما بیننده
اولان حقوقی ادا ایتمکدر و بو ایکی قسمه لفظ معجز نظام خاتم انبیا علیهم السلام
اشارت بیورلمشدر که التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله
و بو لفظ وجیز که حاوی معانی عزیزدر جوامع الکلمندر که حضرت خاتم
انبیایه صلی الله علیه وسلم مخصوصدر تنبیه خواجه نصیر نقل ایلر که
عدالت سایر فضایل کبی دکلدر زیرا سایر فضایلک ایکی طرفی واردر
هر طرفی بر رذیلتدر آخره مغایر نته کم مرور ایلدی اما عدالتک ایکی
طرفی دخی بر رذیلتدر که جوردر اما بو سوزده مناقشه واردر زیرا
سابقا تصریح ایتمشدی که عدالتک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلامدر و ظلم و
انظلام خود بری برینه مغایر در رذیلتلردر ظلم جوردر اما انظلام جور
دکلدر پس هر طرفی عدالتک جوردر دیدوکی نیجه صحیح اولور اللهم
مکر دینله که انظلام دخی جوردر غایت کشی کندو نفسنه جور ایتمکدر لکن
بو تقدیرجه هر رذیلت جور اولور جمیع فضایلک اطرافی جورده منحصر اولور

تنبیه خواجه ایدر که هیأت نفسانی یعنی خلق بر امردر که فعله و معرفته و قدرته
مغایردر مثلا عدالت که کیفیت نفسانی و خلقدر افعالک عندالنی بیلمک
دکلدر وانی ایشلمک دخی دکلدر زیرا بیلمک و ایشلمک و قادر اولمق بولنمیوب
و عدالت صفتی بولنمز کم سابقا اشارت کیجدی که بر غیر عدل کمسنه‌دن
بالعرض عدل فعلی صادر اولور اما عدالت دکلدر پس بیلمک و ایشلمک و قدرت
صادر اولدی عدالت بولنمدی و ایضا فعل عدالتی چوق کمسنه بیلور
و ایلمکه قدرتی دخی واردر زیرا قدرت صفتنک ایکی طرفه تعلقی علی السواءدر
مع هذا انلرده خلق عدالت یوقدر سایر اخلاقده دخی حکم بودر بو معنایی جمیع
کلمات و فضایلده تصور ایتمک کرک که بو علمک اسرارندندر انتهی کلامه
تقریر ایدرین خلق نه نسنه ایدی تعریف اولنوب ماهیتی سابقا ذکر اولنان
اوزره تصور اولنمق بو تنبیهه احتیاج قلمز تنبیه دیکر خواجه بو مقامده
ایکی سؤال ایراد ایلدیلر بری قوی و بریسی واهی و ضعیف اما سؤال واهی بودر
که چون عدالت امر اختیاریدر و عاقل آنی کسب سعادت ایچون تحصیل ایلر پس
ضدی اولان جور دخی امر اختیاری اولوب آنی کسب شقا ایچون تحصیل
ایتمک کرک و بو غایت بعیددر که بر کمسنه اختیاری ایله کسب شقا ایچون
رذیلت کسب ایلیه‌لر و بو سؤالک جوابنده استاد ابی علی ابن مسکویه‌دن
شویله نقل ایلدی که چون نفسنک مخالف قوتلری واردر و انک بعضی بعضنک
مقتضاسنه مخالفدر پس جایزدر که بر قوت غلبه ایدوب مقتضاسنی
صاحبنه حسن کوستره بر وجهله که عقلک استعمال و مقتضاسی اوزره ایتیان

افعالی ایتمکه قادر اولمیه اول قوتک سورتی منکسر و شری مندفع اولدقده فکره
عقلنه رجوع و استعمال فکر صحیحه شروع ایدوب قبیح صنعنه عارف و فساد
فعلنه واقف اوله **نظم** قد ینزع الله عن قوم عقولهم
حتی یتم الذی یقضی علی الراس **نثر** فقیر ایدرین سؤال مذکور مقابله بدیهی
تشکیک ایتمک مقوله سندندر زیرا عقلا بر فعلک قباحتنه واقف و رذیلت
ایدوکنه عارف ایکن ینه اختیارلریله مقتضای عقلدن تعدی و اول فعل
قبیح و رذیلت شنیعه نک ایتیانه تصدی ایتدوکلری مجرد وهم و تصور
مقرر و معلوم در و بالبدیهه معلوم اولان نسنه یه اعتراض معقول و ضروریاتده
تشکیک علما قتنده مسموع و معقول دکلدر و بو جواب اجمالیدر بو نکله ایراد
مندفع و سایل تشککه ملزم اولور اما جواب تفصیلی که سؤالک موضع غلطی
تعیین و بیان و مغالطه حل و محل فسادی تبیین و عیان ایتمکدر خواجه نقل
ایلدوکی کلام در اما اعتراض قوی اولدر که عدالت مساوات در عدالتک
بر طرفی جور و رذیلت اولیجق لازم کلور که تفضل مرتبه سی و تبرع و احسان
دایره سی که عدالتک افراطیدر غیر فضیلت بل قبیح و رذیلت اوله
مع هذا تفضل بالاتفاق افاضل اخلاقدندر جواب اولدر که تفضل عدالتدن
خارج طرف دکلدر بلکه تفضل عدالتک احتیاطی مرتبه سیدر مثلا انفاق
وسط ظن اولنان جایزکه وسط اولمیوب بلکه وسطدن انحطاط ایدوب
طرف بخله ملحق اوله دیو احتیاط اولنوب بر مقدار وسطدن زیاده
انفاق اولنور که فضیلت سخاوت بلاشبهه موجود و متحقق اوله تفضل بو مرتبه در

65

اما غایت افراط اولنوب غیر مستحقه انفاق و مستحقه اضرار احتمالی اولسه
اول تفضل دکل بلکه اسراف مذموم در و هر فضیلتک احتیاطی مرتبه سی وار در اما
اسلوب واحد اوزره دکلدر مثلا سخانک احتیاطی دیدیکموز کبی زیاده جانبنه
میل ایتمکله اولور اما عفت که فجور ایله خمود آراسنده وسطدر انک احتیاطی
جانب نقصانه که خموددر اکا میل ایتمکله اولور فقیر ایدرین بو نکته نک سری
اولدر که فضیلتلرک بر جانبی رذیلتدر اما بعض فضایلک بر طرفی رذیلت
اولمقده طرف آخردن اکثر اولور پس بعض فضایلک افراطی رذیلت اولمقده
تفریطندن آرتوق و بعضنک تفریطی افراطندن زیاده اولور مثلا سخاوتک
که بر طرفی اسراف و بر طرفی بخلدر و ایکی طرف دخی رذیلتدر اما طرف
تفریطی که بخلدر رذیلت و نقیصت اولمقده اسرافه غالب و راجح در
کذلک شجاعتک که افراطی تهور تفریطی جبن در جبن رذیلت و عیب اولمقده
تهوردن زیاده در اما عفتده امر بر عکسدر انک افراطی که فجوردر رذیلت
اولمقده تفریطنه که خموددر غالب در و خمود رذیلت اولمقده فجور کبی دکلدر
بلکه جهله متصوفه و مرتاضین خمودی فضیلت عد ایلرلر پس قضیه بویله اولیجق
نظر اولنه که جانب کم رذیلت اولمقده قوی و غالب اولورسه اول
جانبک خلافی طرفنه میل اولنمق کرک که احتیاط رعایت اولنمش اوله والله اعلم

باب سابع تحصیل فضایل واکتساب سعادت ابدیه نک طریق موصلیندر و ترتیب اسبابی نیجه اولمق کرک آنک بیاننده در

حکمتده مقرر اولمشدر که کمالاته مؤدی اولان حرکاتک مبادیسی
واسبابی ایکی نوعدر بری طبیعت بری صناعت طبیعت اولدوغنک
مثالی نطفه در که صور مختلفه ده طوراً بعد طور حرکت ایدر تا کمالنه یتیشور که حیوانیت
مرتبه سیدر و بو حرکتک مبدئی و سببی طبیعتدر صناعتک محلی
بو قدر صناعت اولدوغنک مثالی اغاج پاره لریدر که نجار آنی صنعی ایله
هیئات مختلفه ده حرکت ایتدروب آخر صورت سریریه گیروب کمالنه یتیشور
و بو حرکتک مبدئی صناعت اولوب بو کمال صناعی اولدوغی ظاهردر
وطبیعت وجودده صناعتدن متقدمدر و مرتبه ده اجل و اعلیدر زیرا طبیعتک
استنادی قدرت حق جل و علا و امداد ملأ اعلایه در ارادهٔ انسانیه یه
تدبیرات نفسانیه نک مداخله سی یوقدر بخلاف صناعات که تدبیرات
بشریه و ارادات نفسانیه مداخله و توسطیله اولور آنسز اولمز پس تقدم ذاتی
و زمانی و شرف و رتبه سی طبیعتک صناعت اوزره مقرردر
خود رسته دگر باشد و پرورسته دگر شر پس طبیعت صناعتک استادی
و معلمی شابه سنده و صناعت طبیعتک متعلمی و شاگردی منزله سنده در
و چون بو نکته دخی حکمتده مقرر اولمشدر که ممکناتدن هر شیئک کمالی
مبدأانه ممکن اولدوغی قدر تشبه ایتمکده در پس صناعتک کمالی طبیعته
تشبه ایتمکدر و صناعتک طبیعته مشابهتی که کمالی در اوله اولمقدر که
اسبابک تقدیم و تأخیر و تدریجی و ترتیبی کما ینبغی مرعی اولوب هر شیء موضع
لایقنده واقع اولمغله طبیعته مترتب اولان اثر صناعته دخی تسریت

ایله بلکه بعضی صناعتده طبیعتدن مزیت دخی حاصل اولمق جایزدر مثالی
بیضهٔ مرغ ماکیاندر که طبیعت تقتضاسی ایله مرغ اوزرینه بر زمان جلوس ایدوب
حرارت سینه سی بیضه یه استعداد ویروب صورت حیوانیه فیض اولنور
افراخ و فراریخ اولور کاهی صناعتله دخی بو معنی حاصل اولور مثلا بیضهٔ ماکیانی
سرگین گرم ایچنده بر مقدار زمان دفن ایدوب حرارت سرگین بیضه یه استعداد
حیوانیت ویروب اندن دخی افراخ و فراریخ بقدرة الله تعالی حاصل اولور
پس صناعت بو محلده طبیعته تشبه ایدوب واندن تعلم قیلوب طبیعتدن
صادر اولان اثر صناعتدن دخی صادر قدرت حق تعالی که مؤثر حقیقیدر
بو سبب ظاهردن جلوه گر اولدی و بو صورتده صناعتک طبیعته مزیتی
دخی حاصلدر زیرا چوق بیضه دن دفعهٔ واحده ده افراخ کثیره حاصل اولور
که طبیعت و حضانت ماکیان طریقنده اول کثرت اولمز چون بو مقدمه
تمهید اولندی پس بیان ایده لم که تهذیب اخلاق و کسب فضایل که بو
علمدن مقصوددر اولدخی امر صناعیدر تدبیر انسانی ایله اولور پس بو بابده دخی طبیعته
که استاد و معلمدر اقتدا ایتمک گرک و هر نه که طبیعتده مقدم و ترتیب
وجود و مبدأ خلقتده سابقدر تهذیب خلقده دخی آنی مقدم و سابق
ایتمک گرک پس کله لوم طبیعتک احوالی و خلقت انسانده اعمالی نیجه ایدوکین
بیان ایده لم که تهذیب خلقده صناعت و تدبیر ایله اکا اقتدا اولنه
معلوم اولسون که اول قوت که انسانده ظاهر و مؤثردر قوت طلب غذادر
که طفل متولد اولدوغی آنده مادرینک پستانندن سود امکه تعلیم و تلقین

اولمدین طبیعتی الهام ایلدی و تعلیم ربانی مهتدی اولوب قوتنی طالب
و غذاسنی بدننه جالب اولور ذلك تقدیر العزیز العلیم
و آیهٔ کریمه ده اعطی کل شیء خلقه بو مرتبه یه اشارتدر
چون قوتی دخی بر مقدار فزید و فی الجمله حسی رشید اوله دخی زیاده
کسبه اهتدا و رفع صوت و نحیب و بکا ایله مادرندن طلب غذا ایدر
و بو مرتبه دن ترقی ایدوب قوت غضبیه ظاهر اولوب دفع مضار
و رفع مزاحمت اغیار ایتمکه باشلر و اگر دفع مزبورده کندونک مستقل و کافی
اولمدوغین فهم ایدرسه کندویه کمال شفقت و وفور عنایت اوزرینه
اولدوغنی بلدوگی اشخاص و افراددن استعانت و انلره استظهار
و استغاثت ایدر مادری و پدری و دایه سی و خاصه سی گبی و روز
بروز قوتلری استعمال و استکمال ایدرک قوت تمییز که خاصهٔ
نفس انسانیدر ابتدا ایدر و بو قوتک اول آثاری حیادر و بو قوت
جمیل و قبیح و نیک و بد تمییز ایتمکدن ناشیدر که قبیح تصور ایتدوگی
نسنه نک کندودن صدورین تخیل ایدوب منکسر اولور و حیا
بو انکساردر و بو قوت که تمییزدر یوما فیوما متزاید و قوت غضبی شهوانی
دخی متمکن اولان مرتبه سی نک نهایتینه دک متزاید اولور پس عنایتی
تحصیل بقای نوع طرفنه اولوب بدنندن کندو مثلی شخص آخر حادث
اولمق اسبابنه شروع ایدر و اول بدننده فضلهٔ غذادن که منیدر
که نطفهٔ آدمیدر حاصل اولمقدر و طلب زواج و نکاح و توالد و تناسل

حاصل اولور بو امور قوت شهوانی مقتضاسی و آنک مراتبیدر اما قوت غضبی
دخی کماله تشبث کند و شخصنی حفظ و ضبط و استعانت غیره غالبا محتاج
اولمق مرتبه سینه واصل اولدقدنصکره سایر افراد انسانی اقارب و اتباع و اهل
و عیال گبی حفظ ایتمکه دخی شروع ایلر و بورادن ریاست و استعلا و تفوق هوسی
ظهور ایلر و بو جمله قوت غضبی مراتبی و آنک مقتضاسیدر اما قوت تمییز و نطق
که خاصهٔ انساندر اولا جزئیات و اشخاص ادراکین و حفظین تحصیل و تکمیل ایدر ایدنده
مهارت حاصل ایتدکدنصکره کلیات و طبایع که معقولات اولدر طبیعت
انسان و حیوان گبی انلری تعقل ایتمکه قادر اولور زیرا جزئیات و اشخاصی
ادراک ایدوب جزئیات و اشخاص آره سنده اولان مشارکتلری و
مخالفتلری درک و تمییز ایدر پس ما به الاشتراک اولان نسنه و ما به الامتیاز
اولان نسنه لر معلومی اولمقدن ذهننه صور طبایع کلیه فیض اولمغه
استعداد حاصل اولوب عالم اولمغه باشلر مثلا افراد و جزئیات
انسانک نیجه گورر که نطق و سایر خواصده مشارکلر و سایر افراد حیواندن
ممتازلر و مطلق احساس و حرکت ارادیده جمله افراد حیوان مشارکلر
و افراد حیوان حرکت ارادی و حس ایله نباتاتدن متمیزلر و اما نموده جمله
نباتات و حیوان مشارکلر و نمو ایله جماداتدن متمیزلر و علی هذا القیاس پس
مشارکتلر و مخالفتلر معلومی اولمغله ذهننه صورت نوع طبیعت انسان
و طبیعت حیوان و جسم نامی فیض اولوب طبایعی جزئیاتدن و جزئیاتی
و طبایعی بربرندن ممکن اولدقجه و استعدادی یتشدکجه ادراک و تمییز ایدر

و بو طبایعه معقولات اول دیرلر زیرا اول مرتبه تعقل بودر بوندن اول اول
احساس در تعقل دکلدر چون بو مرتبه یه اعنی تعقل دایره سنه کلوب عقل
اطلاق اولنور و انسانیت بالفعل اسمی بو حالده اکا واقع اولور و بو مرتبه
کلمجک طبیعتدن صادر اولان کمالات نهایتن بولور بوندن صکره
نوبت تدبیر و صناعت سببی ایله اولان کمالاته ارشور اگر بو کمالات
دخی حاصل اولورسه اول انسانیت که طبیعت سببی ایله اولان کمالاته
ایرشور اگر بو کمالات دخی حاصل اولورسه اول انسان حاصل اولمشدی صناعت
سببی ایله تحصیل و تکمیل ایتمک استدکده طبیعته اقتدا ایلیه طبیعتدن
استفاده اولنان مسافت و ترتیبی تهذیب قوی ده استعمال
و رعایت ایلیه مثلا اولا قوت شهوت تعدیلینه اندن صکره قوت غضبیه
تهذیبینه اندن صکره قوت حکمت تکمیلینه همت ایدوب آنده ختم ایلیه
اگر ابتداء طفولیتدن قانون حکمت اوزرینه که انشاء الله و تعالی
ذکر اولنه گرک ترتیب و تهذیب واقع اولمش اوله طوبی له انک
حقنده عنایت ازلی اولان سعادتمندلردن اولوب اکثر مهماتی حاصل
و حرکت و توجهی تحصیل فضایله اقرب طرق و احسن وجوه اوزره واصل اولسه
گرک و اگر ایله اولمش دکلسه بینه نا امید اولمق گرک بلکه مردانه میدانه گیروب
و امن همتی تشمیر و کسب فضایلده نهج سابق اوزره سعی و تدبیر ایتمک گرک
و صعوبت طرقیدن یاس ایدوب اهمال ایتمک گرک که اهمال موجب
شقاوت ابدی در و استعجال ایتمک گرک که گون گیجدکجه صعوبت

تا کد و تدارک متعسر اولور تا که بر مرتبه یه وارر که اندن صکره و ا اسفا
لقد فرطت فی جنب الله فریادین آسمانه ایرکورر سه فایده ویرمز و انگشت
تحسری دندان تاسفله پاره پاره ایلسه نفع اولمز زیرا فرصت گیجدکدنصکره
وقت کار الدن چیقروب اسباب وصل یارمن بعد حاصل اولمق احتمالی قلمز
پس خایب و خاسر کارخانه اکتساب و چارسوی شهرستان عالم اسبابدن
تهی دست خروج لازم اولیجق ورد زبانی بو رباعی اولور که رباعیه
افسوس که وقت کار از دست برفت   اسباب وصال یار از دست برفت
در معرض یک دولت ناپاینده   صد دولت پایدار از دست برفت
و معلوم اولسون که قافله سالاران راه اهتدا و عنایت یافتگان
و وجدك ضالا فهدی اولوب تایید آلهی ایله کماللری فطری و فضیلتلری
وهبی و تعلمات کسبیه دن بی نیاز و تعلمات بشری مستغنی اولان
طایفه علیه دن غیری هیچ برفرده فضیلت فطری حاصل اولوب سعی
و تعلم و کسب و تعلمدن مستغنی اولمق یوقدر اگرچه اختلاف استعداد
وهبی سببی ایله سهولت و عسرتله تحصیل و اکتساب مختلف اولوب بعض افراد
عمل یسیر و سعی غیر کثیر ایله تحصیل فضایل و بعض آخر سعی تام و جهد کامل ایتمکه محتاج
اولور و نته کم تحصیل صنعت کتابده راسخ اولمق محالدر گذلک طالب
فضیلت سعی و کوشش و اعمال و ورزش ایتمدین فضیلت تحصیل ایدوب
ملکه نفسانی اولمق مرتبه یه واصل اوله مز ع   مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
و چون صناعت طبیعته اقتدا ایتمک لازم ایدوکی ظاهر اولدی پس معلوم اولسون

که تهذیب اخلاقه مناسب اولان علم علم حکمت عملیه در و بوعلمه طب روحانی
دیمشلردر زیرا طبیبک همتی بدن انسانی وجسم بشری ایچون حفظ صحت
حاصل واعادهٔ صحت زایل ایتمکدر کذلک علم اخلاق صاحبنک دخی
جل همت وغایت نهمتی نفس انسانیده حاصل وموجود اولان فضیلتی باقی
وخالد وزایل ومفقود اولان فضیلتی حاصل وعاید قیلمقدر پس نته کم طبیب
جسمانی تدبیرات طبیه ومعالجات صناعیه افعال طبیعیه تشبه واقتدا
ایدر نته کم اصحاب فن طب قتنده ظاهردر کذلک طبیب روحانیه
دخی لازمدرکه ترتیب اسباب وتهذیب خلق وتهیهٔ آلت تحصیل عدالت
ایتمک قصد ایدنجک طبیعته که استاد وپیشوادر تقلید واقتفا ایده
پس طالب صحت روحانی قوای ثلاثهٔ نفسانیه یه علی الترتیب نظر وملاحظه
ایلیه اعنی اولا قوهٔ شهوانیه نک فضیلتنه که عفتدر ثانیا قوت غضبیه
فضیلتنه که شجاعتدر ثالثا قوت تمییز وادراک فضیلتنه که حکمتدر نظر
وتفقد ایده اگر هر بریسی حاصل وکامل ایسه شکر وثنای وهاب حق وفیاض
مطلق علی قدر الطاقه مؤدی اولوب همان اول فضایلک ادامت وابقاسی
اسبابنی مراعی اولسون واگر حاصل دگل ایسه هر برین علی الترتیب کسب
وتحصیل ونفس نقصان شعاری اول فضایلله تکمیل ایتمکه مجد وساعی اولوب
اولا قوهٔ شهوانیه یه نظر ایده اگر صفت اعتدال ووسطانیتله متصف بولورسه
عفت اکا حاصل اولمش همان علی ممر الاعوام باقی ومستدام ایلمکه اهتمام
ایلسون واگر بر جانبه مایل واعتدال حقیقی زایل اولمغه منحرف بولورسه سعی وهمت

ایلسون اعتلال وانحرافدن اعتدال توسطه واصل وفضیلت عفتی کسب
حاصل ایده گورسون بعده قوت غضبیه یه نظر ایدوب گورسون اگر طرفین
تهور وجبن نقصندن بر طرف واعتدال توسط تحصیلی ایله کسب شرف ایلدیسه
شجاعت حاصل اولمش شکری متواصل اوله والا رذیلت طرفیندن
همتیله کندویی تخلیص وسعادت تحصیل شجاعته نفسنی تحریص ایلسون بو ایکی
فضیلتی تحصیل وچون نفسنی فی الجمله نقصاندن کماله تحویل ایتدکدنصکره تحصیل
فضیلت حکمت جانبنه راغب ورذیلت جربزه وبلادتدن هاربا
اولوب اولا اول علمی که تحصیل علومه آلت ومعیار نظرک میزانلری اکا
حوالت اولمشدر اعنی علم منطق که قوت نطقیه تقویت وتصحیح
ومعیار نظرک میزانلری واکتسابی توسیع وتفسیح ایتمک انک عملیدر
تحصیل وتکمیل ایدوب بعده اول علومی که جمیع مسایلی ودلایلی شک وظندن
عاری ومبادی ومبانیسی محض یقین اوزره جاری اعنی علوم ریاضیات
که مقدمه ده اکا اشارت اولنمشیدی تحصیل ایلیه که ذهنی جمیع مسایلده
قطع ویقین مرتبه سنه معتاد ومتقاضی اوله وظن وتخمین ایله اکتفا
ایتمکه قانع وراضی اولمیه پس معرفت حقایق اشیا وکشف احوال
موجودات خارجیه ایله تحلی وزاویهٔ جهل ونقصاندن که هاویهٔ ذل وخذلاندر
تجنب وتخلی ایتمکه همت ایده اولا طبیعیات بعده الهیات
مسایلین تحصیل وهر اجمالی بالغ مرتبهٔ تفصیل ایلسون چون توفیق الهی ایله
بو مرتبه یه واصل اولمش اوله قوای ثلاثهٔ مزبورهنک ترتیب وتهذیبندن

فراغت بولمش اولورچون بو فضایلك تحصیلی میسّر و مقدر اولدی
پس فضیلت عدالت که جمله یه مرتبت در و فضایل ثلاثه دن مجموع مرکب در
آنوك تحصیل و تکمیلنه عنایت و اهتمامی موفر ایلیون که کمال حقیقیه
واصل و سعادت باقیه اکا حاصل اولوب انسان بالفعل و حکیم کامل اسمی اکا
اطلاق اولنه پس استرسه بو مرتبه دن صکره سعادات خارجیه که
مزینات جمال کمال و محسنات دیباجهٔ فضیلت و اعتدالدر انلری
دخی تحصیل ایلیون و انلر ایکی قسمدر فضایل بدنی و فضایل مدنی فضایل بدنی
اول علوم و معارفدر که احوال بدنه راجعدر و اول طبیبدر که ثمرهٔ حاصله
و فایدهٔ مترتبه سی اوج سنه در دفع و ازالهٔ علت و حفظ و حراست
صحت و کسب و افادهٔ زینت در و علم نجوم در که مقدمهٔ معرفت بعض
حوادث اولمغله موسوم در فضایل مدنی اول علوم در که انتظام احوال دین و دولت
و اتساق امور ملك و ملت آنوکله اولور علوم شرعیه کبی که فقه و کلام
و اخبار و سیر انبیا علیهم الصلوة والسلام و قصص و تواریخ و حوادث ایام
و علوم ادبیه کبی که لغت و صرف و نحو و بیان و بدیع در و بو جمله موجبات
فصاحت و براعت در و علم حساب و استیفا و مساحت کبی که اکثر منافع
اجتماعات مدنیه اکا مربوط و اختلاط و تعیش و معاملات بنی نوع اکا متعلق و منوط در

باب ثامن حفظ صحت نفس که فضایل دایم و باقی قلمقدر آنك بیاننده در

مخفی اولمیه که چون نفس خیر و فاضل و درجهٔ انسانیت بالفعله واصل اولمش اوله
بو ملکهٔ فاضلهٔ نفس حفظ ایتمك واجب و لازم و هر ساعت اول سعادتك آرایش
و نفاوت و اِدامت و بقاسنه عازم اولمق کرك حفظ صحت بدنه نیجه
اهتمام لازم ایسه حفظ صحت نفسه اعتنا دخی لازم در بلکه بو دخی اهم و اقدم
و بو که اهتمام اتم و الزم در و بو صحتك حفظنه و فضیلت نفسك بقاسنه بوندن
افضل سبب یوقدر که دایما معاشرت و اختلاطی کندو کبی یا دخی اکمل تحصیل
فضایل ایتمش و عیوب و رذایلی ترك ایتمش خیر و فاضل کمسنه لر ایله اوله
تحصیل فضایل ایتمش معایب و رذایلدن کتمش کمسنه لر صحبتندن کریزان
اوله زیرا نفس انسانینك خاصه سی معاشری اوصافیله تحقق و مخالط و
مصاحبی اخلاقی ایله اتصاف و تخلقدر ع زانکه انکور ز انکور همی کیرد رنك
و حکما دیمشلردر که الطبیعة سارقة و بو معنا ده نظم اولنمشدر که بیت
عدوی البلید الی الجلید سریعة | کالنار توضع فی الرماد فتخمد مصر
و اساجیع منظومهٔ فارسیه دندر ع یار بد بدتر بود از مار بد بیت
عن المرء لا تسأل و سل عن قرینه | فکل قرین بالمقارن یقتدی
و اشرار بدکردار ایله صحبت و مشاهدهٔ صورت ظاهرلری ممنوع اولدوغی کبی
مجرد استماع کلام نافرجاملری دخی ممنوع و محرم در خصوصا مجون و مفاخشات
و مساخر و مضاحك اولنلرك اناشید و اساجیع هزل آمیز و فحش انکیزلری
و خمریات مفسقه و اشعار معشقه و هجو مسلم و ذکر معایب بو جمله طالب فضایل
و مجتنب رذایل اولنلره ضرر محض و اجتنابی واجب و لازم اولنلردندر
و اولور که بر بیت استماعندن نفوس ناقصه یه اول قدر هوا و هوس باطل

واشواق رذایل عارض اولور که ازاله‌سنده مدت مدید معالجه و زمان
کثیر مصابره و مدافعه‌یه محتاج اولور خصوصا که اشعار معشقه تغنی و سروده
مقارن استماع اولنه اسباب کامنه هوایی تهییج عظیم و دواعی دنیه
میل نامحرمی اثاره و تحریک شدید ایلر حتی کاهی متبصر عالملرک زلتنه
و مرتاض سالکلرک منهج قویمدن منحرف و بطالت و خلاعتله متصف اولمه‌لرینه
سبب اولور پس مناظر حواس که غالبا قلب ایلردن کلن نسنه ایله حسنه
اولور اولی بودر که مظان ضرر اولان مواضعدن نسنه اوله و کتب فقهیه‌ده
ذکر خمر و غلامی مشتمل اولان اشعارک استماعی مکروه در دیدکلرینک
حکمتی بودر و استماع اصوات آلات غنات و اغانی شریعت مطهره‌ده
حرام اولدوغنک دخی وجهی والله تعالی اعلم بودر و استماع ملاهی و
ترنمات غنا خصوصا اشعار معشقه‌یه مقارن اولیجق البته تخیل اثور شهوانیه
مؤدی و تخیل مستلزم ایجاد و ایقاع امر متخیله غالبا مفضی در انکیچون بعض افاضل
دیمشلردر الغناء رقیة الزنا زیرا مادام که نفس بدنه متعلق و انده مقتضیات
و قوای شهوانی کاشانه بدنده مجتمع و متألف اوله اسباب غوایت
و رذیلت اجتماعدن خالی و دواعی غی و ضلالت اتساق و انتظامدن
نهی اولمق مقرردر و حضیض فساد و رذیلته نفسک تنزلی سهل و یسیر اما
شواهق قلل فضایله صعود و ترقیسی دشوار و عسیردر مصرع
عروج بر فلک سروری بدشوارسیت شر اولکی حجر ثقیلی جانب اسفله تحریک
تنزیل کبی ادنی سبب و جزوی قوتله حاصل اولدوغی معلوم و معروف اما

ثانی اول حجری شاهق جبل ذروه فلکه اخراج کبی در قوت عظیم و اعانت
حجم غفیره محتاج و موقوفدر و حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم که حُفَّتِ
الجَنَّةُ بالمَکارِهِ وَحُفَّةُ النِّیرانُ بالشَّهَواتِ بو معنایه اشارتدر
پس انس و مخالطه ناس که اکثری ارجاس و ادناس در اجتناب و احتراز
طریق اقوم و ایثار عزلت و انفراد و تقلیل معاشرت اصحاب بوکا امثالی
قاطع و ورطه‌لردن اسلم در انکیچون دیمشلردر که مَنْ کانَ فی العزلة
فالعزله و عزلتک منافعی بیشمار و خلطتک مضاری بیحسابدر پس عزلت
محموده الاختیار و خلطت واجب الاجتناب در و اکر اختلاط ضروری
اولورسه نته کم دیمشلردر بیت العزة فی العزلة لکنه   لا بد للناس من الناس
دیدکمز کبی مهما امکن صحبت اکابر و افاضل که نفوس طیبه‌لری ادناس
رذالتدن طاهر و وجوه نقیه‌لرنده انوار فضیلت لایح و ظاهردر آنلرک
صحبتنه طالب و انلرک کبی اولمیلردن هارب اوله و اکابر مشایخ دیمشلردر
که چون صحبت لازم اوله اول کمسنه‌نک صحبتنی اختیار ایله که مشاهده‌سی
و مصاحبتی سنی جانب آخرته داعی و ترک دار غرور و موطن سهو
و غفلته ساعی اوله و سلسله نقشبندیه خواجه‌لرندن خواجه علی رامیتنی
که لقبلری حضرت عزیزان در بو معناده سالک راه و درویش صاحب
انتباه اوله بویله نصیحت بیورمشلر که رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت
وز تو نرهید زحمت آب و کلت   زنهار ز صحبتش کریزان می باش
ورنی نکند روح عزیزان بحلت   و اخوان وفا و خلان صفا ایله

صحبت اولیجق بشر و بشاشت و تودد و طلاقت اوزره اولنوب لکن
رعایت اعتدال اولنه که بو خصلتک سایر اخلاق کبی وسطی فضیلت در و افراط
و تفریطی رذیلت در وسط و فضیلت اولان مرتبهٔ بشاشت و بشر دیرلر افراطی
ضحک بسیار و مجون و هزل گونا گون در و تفریطنه عبوست و تقطب دیرلر
و مزاح که اکا نادره و لطیفه دیرلر انده دخی حد اعتدال و طریقهٔ وسطی رعایت و
ترک افراطی هزل و مسخره لیغه چیقر و نیجه مضرت و مفسده یه سبب اولور تفریطی
عبوس الوجه ثقیل الظل اولوب اخوان صحبت و عشرتندن متنفر و کاهی
صورت تکبره واصل اولوب درویشان صافی درون منحضر اولمغه مؤدی اولور
و احادیث صحیحه وارد اولمشدر که کان النبی علیه الصلوة والسلام
یحب المزاح و لا یقول الا حقا و حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الموحدین
کرم الله تعالی وجهه کثرة مزاحه منسوب ایدیلر اسباب حفظ صحت نفسانینک
اعظمی اولدر که علی الدوام نفسنه اعمال حسنه تکلیف و تحمیل و افعال جمیله تکمیل
و تحصیل ایتدیروب اگر افعال قوت نظریه اگر اعمال قوت عملیه در تقصیر
و تهاون و اهمال و تکاسل ایتمیه که معتاد ایتمیه لر نته کم حفظ صحت جسمانی ده
اعمال جسمانی و تحریکات لطیفهٔ معتدله موجب حفظ صحت اعضا و قوت
و سلامت اعصاب در و اطبا ریاضت بدنیه یه مبالغه و وصیت ایدرلر
و هر نوع ریاضتک بر عضوه فائده سین بیان ایدرلر مصارعت و کشتی گیرلک
جملهٔ اعضایه و کمان و کباده چکمک اکتاف و اعصابه و مشی ساق و فخذه
نافعدر دیرلر و علی هذا القیاس و ترک ریاضت استیلای بلا و غم

و ضعف و فتور اعصاب و عظام که بنای خیمهٔ بدنه اطناب و دعایم در
ایجاب ایدر دیرلر کذلک ریاضات نفسانیه دخی قوای نفسانیه یه قوت
و ترکی بطالت و ضعف و فترت ایجاب ایدر و استیلای کسل و ملال
و غم ویرور و نفس مواظبت نظر و استدلال و فکردن معطل اولیجق اسباب
بلادت و حمق مستولی و مجتمع و مواد خیرات و انهار افاضات عوالم
قدس چمن استعدادندن منقطع اولور و چون حلیهٔ عملدن عاطل اولور
کسل و توانی ایله مألوف و اسباب سعادتی باطل اولور و بو انتکاس حال
و انعکاس اقبالی سببی ایله صورت انسانیتدن مسلوخ و عالم مثالده معنی
صور حیواناته ممسوخ اولمغه مؤدی اولور اگرچه بو نشأه ده انتکاس و انعکاسه
مطلع اولسون اگرچه غلبهٔ سکر طبیعت سببی ایله حالا ذاهل و غافل
اولسون یا علاقهٔ بدنیه منقطع اولدقدنصکره واقف اولسون لکن بعد فوت
الفرصة و لزوم الغصة حسرت بی فایده و ندم بی نفعدر مصرع
بسیار نخاید سر انگشت ندامت شعر اما حلیهٔ علم ایله متحلی و حلیهٔ عملده
سابق و مجلی اولنلر لازمدر که منظر نظر و بصیرتدن پردهٔ پندار باطلی رفع
حجب عجب و غروری پیشگاه سعادت و فضیلتدن منع و دفع ایدهلر
که علم و عمل ایله عجب و غرور نه قدر خفی و مستور دخی اولسه بالآخره فوز
و نجاته مانع و چهرهٔ سعادت و اقباله برقعدر بیت زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از ره نیاز بدار السلام رفت • و کبرسن و شیخوخت سببی ایله حیا
ایدوب تعلم علمدن فراغت ایلمیه که جهل جمیع ازمانده قبیح و علم کافهٔ احیانده

حسن وملیح در وحفظ سبقدن صکره معلوماتنی تکرار وذکر ماضی ایله محفوظاتی
تذکار ایتمکی واجب ولازم بلمک کرک وزوایای خزاین علومنه غبار نسیان
نسج ایتمکدن برحذر اولمق کرک که آفة العلم النسیان دیمشلردر وطالب
کسب سعادت اولنلره لازمدر که ملاحظه ایلیه لر که بضایع فانیه ورعایت
غیر باقیه نک طالبلرندن بریسی مطلوبنی حوزهٔ مکنت وقبضهٔ قدرتنه
کتورسه انک حفظ وحراستنده نیجه مشقتلر اختیار ایدر واولور که کندویه
خواب وخوردی حرام وتحمل مشاق سهر واقتحام موارد خطری کندویه ورد
مدام ایدر پس طالب کمال حقیقی ومایل سعادت فضیلت باقیه ده حفظ مطلوب
وحراست کوهر مرغوبنده تحمل مشاق متوالی واختیار کد ایام وسهر لیالی ایتمیوب
اول کوهر کرانمایه یی معرض تلف ومدار هلاک وبوارده قورسه خسر دنیوی واخروی ایله
جلیس احزان هم معنای افراد وتثنیه ایله حاصلی خسران اولمق مقرردر وطالب
کمال جمع مال وتحصیل اسباب جاه وجلالدن اعراض ایدوب زهد که مقبول
حق وممدوح خلقدر قامت همت وبالای معانی روحانیسنه خلعت وشعار
ایده وزهد اولدر که آدمی اسباب وتمتعات دنیویه یه قدر ضروری
وهر نسنه ما لابد اولانسنه ایله اکتفا ایدوب فضول عیشه که تنعم وترفه در
التفات ایتمک در وزهد ایله امر ووصیت عادت انبیا واولیادر وسرمایهٔ
سعادات وپیرایهٔ مقامات زهد وقناعتدر ومقدمهٔ زهد اولمنجه سالک
طریق آخرته هیچ سعادت حاصل اولمز وکسوت زهد ایله تلبس ایتمدین طالب
فضیلت بر مقامه واصل اولمز وجناب حضرت رسالت پناهدن صلی الله علیه وسلم

روایت ایتمشلردر که ازهد عن الدنیا یحبک الله وازهد عما فی ایدی الناس
کن زاهدا فیما حوته ید الوری تبقی الی کل الانام حبیبا او ما تری الخطاف حرم زادهم
ضحی لدیهم فی البیوت ربیبا شعر ودخی بعضی روایتده کلمشدر که حضرت
رسالتپناهی صلی الله علیه وسلم ابن عمر خدمتنه بو وجهله نصیحت بیورمشلردر که
کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور
واول حضرتک صلی الله علیه وسلم اسباب دنیویدن زهدلری ومأکل
وملابسده نه مرتبه ایله اکتفا ایتدکلری مشهور عالم ومعلوم عالمیاندر عالمدن
کیدنجه بر دفعه نان جویدن طویمدیلر با انکه فقرلری ضروری دکل اختیاری ایدی
نیچه یردن متوجه اولان اموالی ایثار غیر ایدوب بو نوع معاشی اختیار ایدرلردی
خصوصا اواخر عمر شریفلرنده که یمن وبحرین واکثر جزیرهٔ عرب فتح اولوب اموال
عظیمه آستان رسالت آشیانلرینه کلوردی لکن بر حبه ادخار ایتمیوب
عظیم عطیه وکلی بخششلر بیوروب کندولر فقر اختیاری اوزره قرار بیوررلردی
حتی دار دنیادن انتقال وحظایر عالم قدسه ارتحال بیوردقلرنده جوشن
شریفلری بر یهودی یه بر مقدار بغدای ثمننه مرهون ایدی که اول کندی
نسیه ایله آلوب اهل بیتلرینه نفقه ایتمشلردی واول حضرت علیه الصلوة
والسلام اظهار زهد ایله ابتدا وخلفاء راشدین واکثر صحابه وتابعین طعم
زهدی چشیدیلوب فقر ایله فخر ایتمه ده انلره اقتدا قیلمشلردی واساطین
حکماء متألهین بو دنیای غدارک امتعهٔ ناپایدارندن ال چکمشلردی
سقراط بر حب ایچنده ساکن اولوردی با انکه تلامذه سندن ملوک واکابر

اموال عرضه قیلورلردی قبول ایتموب اول حب ایچنده خانه و مسکنندن
فراغت و آنوکله قناعت ایدردی ایکنجی اکا سقراط الحب دیرلر ذیوجانس
متجرد ایکی عبادن غیری نسنه یه مالک دکل ایدی و افلاطون دخی معرض
دنیا و زاهد و قناعت ایله عالم آرا ایدی دیرلر که اول حکیم که زهد ظاهر و قلت ١١
اسبابدن عدول و خدم و حشم و مال و مکنت اتخاذینه دخول ایتدی ارسطاطالیس
حکیم ایدی اگرچه بعضی اصحاب رسول کزین و بعضی اولیای امت خیر المرسلین
تملک اموال و اتخاذ اسباب دنیوی ایتمشلردر اما محبتلری درونلرنده
قرار و ذمتت همتلری انک محبتنه کرفتار دکلدی ایدی و دوام بلیه و راس
کل خطیه اولان حب دنیادر نفس دنیا دکلدر نیجه درویش واردر تهی دست
حب دنیا آنی شوریده و مست ایتمشدر و نیجه غنی واردر که دست و دامنی
پردر اما رقبه همتی قید و اسر حب دنیادن حردر و صحابه کرامدن کثرة
ماله معروف عبد الرحمن ابن عوفدر که وفاتنده درت خاتونی قالمشدی
بری سنی حصه ثمنندن سکسان بیک درهم بر روایتده دینار ایله صلح
ایلدیلر لکن لوح درونی رقم حب دیناردن ساده و گردن همتی طوق
و قلاده علاقه حب دنیادن آزاده اولمه سی اول مرتبه ده ایدی که بر کره
حضرت فاروق خدمتنه رضی الله تعالی عنه کلوب ایتدی یا امیر المؤمنین
شامدن بر کاروانم کلوب که سکسان شتر باردر و هر شتره بضاعت
بنزار دینار در حمله سین فی سبیل الله صدقه ایلدم ال ضبط ایله سببدن
سؤال ایدیجک بو کیجه نماز تهجدده خاطره اولدی که آیا کاروان نه موضعه

76 کلدی و احوالی نیجه اولدی اوله پس بر مال که روی توجهی [illegible]
موجب تشویش خاطر اوله آنی حوزه ملکتمدن اخراج ایتمک لازم ایدوکی
ظاهردر دیدی و مشایخ متأخریندن مفخر ابرار خواجه احرار خواجه عبید الله سمرقندی
قدس سره که اگرچه رخت اقامتنه خطه سمرقند مقر لکن قبه ولایتی جمله
آفاقه شامل اولمشدی و انک مدحنده مولانا نامی عبد الرحمن جامی نظم ایتدوکی
بعضی بودر که مثنوی زد بجهان نوبت شاهنشهی دبدبه کوس عبید اللهی
انکه ز حریت فقر آگهست خواجه احرار عبید اللهست لجه بحر احدیت دلش
صورت کثرت صدف ساحلش باشد ازان لجه نا قعر یاب قبه نه توی
فلک یک حباب و مع هذا کثرت اموال و اسباب و خدم و حشم
و مزارع و قراسی اول مرتبه ده ایدی که رشحات کتابنده مذکوردر که خواجه یه
ملاقات ایتدکمده بیک اوچ یوز مزرعه سی واریدی و بشقه بر مزرعه سنده
اوچ بیک جفت یوروردی اما بو قدر اموال و اسباب اکا مقدار
ذره مانع راه و نظر همتنده برک کاه دکل ایدی نته کم مولانا جامی نظم مزبور
ذیلنده دیمشدر مثنوی روی زمین کش نه سرو نی بنست
در نظرش چون رخ یک ناخن است یک روی ناخن که بدست آیدش
کی ره فقر شکست آیدش شعر اما طالب فضیلت و راغب سعادت
اولنک حالنی کندویه حجت و دلیل و اموال و اسباب اتخاذینه سبیل ایلمیه
بلکه سعادت ابدیه مقام فقرده اولان اولولره اقتدا و تجرد و فنا
اوزره کچن پیشوالره اقتفا ایدوب اسباب جهان فانیدن قدر

بالابد بله اکتفا ایده که ره زن دنیای غدار طریق طلب ده اکا مانع و غرور
و فریب جهان فانی آنی سلوک مقصددن خادع اولمق احتمالی اولمیه بیت
بهوش باش که راه بسی مجرد زد   عروس دهر که مکاره است و محتاله
و طالب فضایل زنهار تحریک قوای شهوانی و غضبی ایلمیه و اول گروه بی شکوه
گبی کم تحریک قوت باه ایچون استعمال و اکل معاجین و قرائت کتب فواحش
و حکایات فسقه ملاعین ایدرلر زیرا قوت شهوانیه تحریک ایدیجک شاید
تسکینده تعب لازم اولوب بلکه شریعتده حرام در و موجب ازدیاد
آثام اولان فعلی ارتکاب ایلیه و تحریک شهوت اکا بکزر که آدمی سبع
خفته طعن و دغدغه ایله بیدار ایدوب اوزرینه حمله ایتدکدنصکره انواع حیل ایله
مضرتندن خلاص طلب ایده اگر بیدار ایتمیه تعبدن بری و خطردن امین ایدی
پس قوت شهوتی و غضبی حالنه قویوب تحریکنه داعی اولمیوب بلکه مهما امکن دفع
هیجاننه ساعی اوله اگر بالطبع حرکت ایدرسه مقتضای عقل و شرع علی حد اعتدالی
وزن عیار ایدوب طرفین افراط و تفریطه خروج ایتمیه که فضیلت عفت و
شجاعت برقرار اوله و جمله اقوال و افعالدن اول فکر و نظر میزانینی درکار
ایلیه تا جمیع افعال و احوالی میزان اعتدالی اوله اگر گاهی بحسب الطبیعه خروج
واقع اولورسه تحمیل افعال حسنه و زجر و منع مباحات ایتمکله نفسه تادیب
و سیاست ایلیه که بر دخی انک گبی فعله ارتکاب ایتمکدن احتراز و اجتناب
ایده مثلا بر طعامه که تناولی مباح شرع و عقل و مقتضای رای و مصلحت دکلدر
اتباع سورت شهوتله آنی تناول ایلیه در حال انابت و ندم ایدوب

نفسنه ایجاب صلوة عدیده و صیام ایام مدیده ایتمکله معاقبت و مجازات
ایلیه که من بعد نفس فضول مخالفت مقتضای عقول اولان نسنه یه
راغب اولمیه و بو معناده ارباب همت و اصحاب مجاهده و ریاضت
عزیزلردن حکایت چوقدر غفلتله بر لقمه تناول ایتدکیچون بر ییل صایم و بر کیجه
تهجددن تکاسل ایتمکله نیچه روزگار تمام لیله قایم اولمق و بعضی قوی همتلر
مجرد نفس تقاضای مباح ایتمکله ریاضات تکلیف ایدوب زجر و تادیب
و اصلاح و تهذیب ایدرلر مقامات حضرت شیخ الاسلامی احمد زنده
پیل جامی ده قدس الله سره ذکر ایدر که برکون غار ریاضتدن نواحی شهره کلدکده
بوستاننه کیرر زردآلو رسیده و باغ و برک سبز آراسندن کوکب
فلک اخضر گبی لامع اولمشدی نفس حضرتنه دیر که احمد بو قدر زمان نیجه
با رجوع و ریاضتله هلاک ایلدک بر ایکی زردآلو ایله بنی تسکین ایلیک خواجه
دیر که ای نفس بر ییل تمام صایم اول سکا مرادکی ویره یین نفس راضی اولوب
صیامی تمام ایتدکدنصکره باغ زردآلویه کیرر کورر که شغال کلمش زردآلو
لری تناول ایدوب برقاچ دانه منضم اولمدین نیمه اسفلدن اخراج
ایتمش حضرت آلوب یومغه مشغول اولیجق نفس ایدر که احمد نیلرسین
بو خسته بو زردآلولری بکا می ویررسین ایدر بلی زردآلو طلب ایلدک اشته
زردآلو غایتی بر حیوانک امعاسندن کچمش بورین سکا ویرورین نفس ایدر
نه احمد مدد بونی بکا ویرمه ارتوق سندن هیچ نسنه طلب ایتمیین
تمام نفسنه عهد و یمین ویرور که من بعد هیچ شهوتکی طلب ایتمیه سین

پس زر دالولری اثراشته ارباب همت معامله بو بله ایمشلر بوبه
ایچون اولور باری سندخی ممکن اولدقجه سعی ایله نفس بربه شهواتنده
سایر و هوای آرزولرنده طایر اولمیه و اگر غضب بی موقع و خشم نا محل ایله
نفسه عقوبت ایتمکیچون بعض سفهانک اذیت و اهانتنه صبر ایتمکله یا نفسه
حظی مطلوب و صرفی نامرغوب اولان مالی بذل ایتمکله تادیب
و سیاست ایلیه که ارتوق بی وجه اقدام و غضب بی هنگام
ایتمیه روایت اولنور که سقراط حکیم پادشاه زمانی تزوج و تاهل ایدوب
نفس شریرنک نفاسنه توسل ایتمکیچون امر و الزام ایدیجک اکابر یونان
مخدرات حجال عفت و ستایر پرده حسن خلق و خلقت اولان بنات
و اخواتلرین عرضه قیلدیلر اما حکیم مرتاض جمله دن اباو اعراض قیلوب بر زن
سلیطه که سلیطه و قاحت و بی شرملکده مشهوره جهان و سلاطت و زبان
درازلکده معروفه حیران اولوب معاشرتی تکدیر مشرب زندگانی ایتمکده
بو بیته مظهر اولا که مثنوی زن بد در سرای مرد نکو   هم درین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار   و قنا ربنا عذاب النار شر طلب ایتدی
حکیم دانادن بو اختیار غریبک سری سؤال اولنیجق دیدی که چون مصاحبت
ناقصات العقل لازم اولدی باری بو فایده اولسون که نفسی انک سلاطت
و وقاحتنه مبتلا ایدوب مقابله سنده کظم غیظ و دفع غضبی عادت ایدوب
بو خلقه معتاد و متمرن اولم و اگر نفس کسله میل و بطالت رغبت گوستره
التزام فرید اعمال صالحه و مداومت اوراد و اذکار و عبادات نافله ایله

تادیب ایده و عمل سیئه دن صغیره ایسه دخی اجتناب ایده که نفس
صغایرده ارتکاب ایدرک کبایره دخی جسارت ایتمک احتمالی واردر بلکه نفس
صغیره یه مداومت و اصرار ایله کبیره و کبیره توبه و استغفار ایله مکفور و مغفور
صغیر اوله که لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار
و متصل عیوب نفسنه احاطه و اطلاع قصدنده اوله و بو اطلاعده نه قدر
اسباب اهتمام و دقایق حیله یه قادر ایسه تقصیر و تهاون ایتمیه که اکثر
بنی آدمی راه فضایل و سعادتدن الیقویب بیغوله شقاوت و جهالتده
قویان کندو احوال و افعالنی بلمیوب دقایق عیوبندن غافل و دسایس
نفس اماره سندن ذاهل اولدوغیدر زیرا هر نفس کندوسی نهایتده درجه
محبت اوزرینه در هر محب محبوبنک عیوبنی مشاهده سندن اعمی و کور
و مقابحین محاسن عد ایتمکه مجبول و مجبوردر که حبک الشئ یعمی و یصم
بیت گر هنری داری و هفتاد عیب   دوست نه بیند بجز آن یک هنر
پس عاقل لبیبه لازمدر که کندو عیوبنی بلمکه تدبیر ایده و اعداسندن کندو
معایبنی تفحص و تطلب ایده و غیرلرده عیب عد اولنن نسنه لری گوره
اندن کندوده دخی آثاری وارمیدر دقت ایلیه و بردانا و صادق دوست
بولوب آندن عیوبنی سؤال ایده هر نه قدر سنده عیب بو قدردر دینه مقید
اولمیوب بنه ابرام ایده و بعض عیوبنه اشارت ایده تمام سرور و نشاط
گوستروب ظاهرده و باطنده شکر و سپاس اظهار ایلیه و هیچ آثار
تالم و اضطراب گوسترمیه زیرا خلق کمسنه نک عیبنی یوزینه سویلمکدن

صاحبی متألم اولوب سوگلیسه عداوت ایتمک خوفندن احتراز ایدرلرفنی ترجیح
کابینه واریوز وکه قرشو عیبک ایده شمار اما صاحبی حقیقتده متألم اولمیوب
بلکه شاکر ومسرور اولیجق اظهار وتنبیه ایتمکدن قچمزلر واکثر جهلهنک عادتی بودر
که فی الجمله عیبی کندویه اشعار وطعن اوله جق نسنهلری تنهاده اظهار ایتسهلر
فی الحال مضطرب ومتألم اولورلر امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بیورر که رحم الله امرأ اهدی الیّ عیوبی تأمل ایله که رحم الله امرأ عرفنی عیوبی
دیمیوب اهدی الیّ دیدوکی اشارتدر که عیبلرینی اعلام کندوقتنده اهدای
هدایای جمیله وانعام عطایای جزیله دیندر و اسکندردن منقولدر که برکون
خواص دیرینهسندن برلیسی نه دیدی که بو قدر زماندر سن مخلص
اولوب کندوکی بنزه مخلص خاص عرض ایدرسین وسنک حقکده تربیت
وانعام وترقیه معارج عظام اولمشدر اما سن بردفعه خدمت که
لایق مخلص خدام در ایتمدک ندیم خاصه اضطراب عظیم طاری اولوب
پادشاه جهان بیورسون که تقصیر ایتدوکم نه خدمت در ذو القرنین صاحب
قران دیدی که سن دائما اخلاص تلبیس وتمویه ایلدک زیرا برکره بکا عیبمی تنبیه
ایتمدک ندیم ایدر که حضرت پادشاه محاسن وفضایل ایله محلی وخورشید
وجودنده ذره عیب ناپیدادر اما ذو القرنین اصلا قبول بیورمیوب بنم
بنم نفسم عیبدن خالی دکل ایدوکی مقرر ومحقق وانی انکار ایدن یا مکار ریا یا احمق
وسندخی فی الواقع بنده عیب کورمزسک احمق ونادان ایمشسن واکر
کورب کتم ایدرسک منافق وفتان ایمشسن علی کل حال ندیم خاص ومقیم

مرتبهٔ اهل اخلاص اولمغه سن دیوانی شرف صحبتندن مطرود ومقام
ومرتبتندن مردود ایلدی اکر دوستلردن بو منفعت حاصل اولمزسه یا بو جهتدن
که دوست صحیحک نظری محاسنه وهنرلره منحصر وانوک مشاهدهسندن
دوستنک معایب ومطاعنی محتجب ومستتردر نته کم دیمشلردر نظم

از صحبت دوستان برنجم　　کاخلاق بدم حسن نماید
عیبم هنر وکمال بینند　　خارم کل ونسترن نماید
کو دشمن شوخ چشم چالاک　　تا عیب مرا بمن نماید

یا بو جهتدن که بو زمانهده دوست صادق وخلیل موافق کیمیا مانند ساکن
پردهٔ اختفا وسیمرغ آسا مجرد اسم بلا مسمی در

معدوم شد مروت ومنسوخ شد وفا　　وز هر دو نام ماند چو سیمرغ وکیمیا

پس سابقا ذکر اتدوکمز اعدا اطرفندن تتبع وتفحص وحساد پرافساد جانبندن
تفقد وتجسس ایلیه که بو طایفه عدیم الاحصا وعدیم الرمل والحصی در وتتبع
عیوب اخوان وتطلع مساوی ومعایب اقران وانی مجالس ومحافلده
نشر وبیان واظهار واعلان ایتمکده اولقدر اهتمام بلیغ واعتنای عظیم
ایدرلر که بو تعبک واهتمامک نصفنی تحصیل علوم وتکمیل فضایل وفنون ایتمکه
خرج ایدهلردی درکات جهللردن نجات ومعارج کمالاته ترقی درجات
ایدهلردی واکر بو نصب واعتنانک بعضنی طاعت وعبادت ایلیهلر
قصارای مدارج سعادته واصل اولهلردی وجالینوسدن منقولدر که اخیار
اشراردن منتفع اولورلر دیرمش وظاهر طریق انتفاع انلرک فعلی کبی ایشلمکدن

امتناع ایتمکدر و بزرجمهر حکیمدن روایت اولنان کلام که بن ادبی بی ادبلردن
اوکرندم زیرا هر فعل که انلردن صادر اولوب نظر عقلده قبحی ظاهر اولوردی بن
انی صحیفهٔ خاطرده محرر قیلوب اندن امتناعی مقرر ایدردم دیرمش بو کلامی
مؤید و مشید در و بعض حکمادن نقل اولنور که طالب فضیلت اولان کمسنه یه
لازمدر که اشیالرینک صورت و سیرتندن آیینه لر دوزه و کندو
سیرت و صفت و محاسن و مقابحین و احوال و اعمالین انده مشاهده ایده و
انلرده حسن و ممدوح کوردوکین کندویه دخی اجتلاب و اجتذاب ایدوب قبیح
و مذموم اکلدوکندن احتراز و اجتناب ایده نفس کندو قبایحین کندوده
ادراک ایتمکده سست اما غیرک قبایح و ذمایمین ادراک قیلمقده چالاک و حساسدر
پس بو مقوله تدبیرات و حیل ایله معایبنی ادراک و من بعد اول مقوله افعالی
ایقاع ایتمکدن امساک شیوهٔ زیرکان حسیت و شیمهٔ مبصران احوالدر
و بر محل دخی که انده تبصر لازم و غرور و فریبدن احتراز واجب در تحسین و مدح
خوش آمد کویدر و مردم عاقل و طالب فضایل اولنلره واجب در که اصلا
مواجهه ده ثنا و تحسین و مدحت و تزیین ایدنلرک فریب و دمدمه سینی
استماع ایتمیوب بلکه بو مقوله کلامه شروع ایدنلری مهما امکن زجر و منع
ایلیه که استماع خوش آمدکوی طالب فضیلته ضرر عظیم و موجب تنقل
و تنزلدر و مانع ترقی مقامات و فضایلدر زیرا نفس اماره مدح خوش آمد
کویان فریبه اولوب کندوده کمالات نابوده حاصل و اول راهده ایکن
کندوسنی منتهای مقاماته واصل تخیل ایدوب متکبر و منعکس اولور و چوق

آدملری کوردک خوش آمدکولر فریبی ایله طریق طلب و کسب فضایلدن بالکلیه
منقطع اولوب بلکه عداد دیوانکان و مساخر و کم عقلان و مضاحکه ملحق اولدیلر
بعضلر اول طریق طلب علمده ایکن فریب خوش آمدکویان اشرار ایله کندوسنی
علامهٔ دیار خیال ایلیوب تالیفات عجیبه و شروح و متون غریبه اظهار ایدوب
و بعضی طریق نظم و شعر و انشایه طالب اولوب اشعار ناموزون و بی معنی
سندن عجایب کوستروب اشرار بدکوی تمسخر ایتمکیچون تحسینلر ایدوب
کسکینی دیوانهٔ تمام و مسخرهٔ مالاکلام ایلدیلر نعوذ بالله من البلادة الموجبة
لفوت السعادة و اکر طالب فضیلت قطع مسالک و طی مهالک ایدوب
بعض فضایلی احراز و چوق سعاداته مالک اولمشسه دخی مقابله ده مدح
و ثنای مداحی استماع ایتمک مضر و مؤدی مهالکدر و حدیث شریفده
وارد اولمشدر که صحابه دن بر کمسنه آخری یوزینه مدح ایدیجک حضرت
صلی الله علیه و سلم لقد قطعت عنق اخیک دیو بیوردیلر و حدیث
مشهوردر که احثوا التراب علی وجه المداحین یعنی بصیرت کوزینی اچوک
قرشکوزده مدح ایدنلرک یوزینه طپرق صاچک بعض علما حدیث طپرق
صاچمقدن مراد منع و زجردر دیمشلر و بعضلر حقیقی مراددر بر اوج
طپرغی آلوب مداحک یوزینه صاچمق کرکدر دیمشلر و نفس امارهنک
حالی بودر که بر کمسنه زهد و صلاح یا علم و کمالین تحسین ایدوب مدح
و آفرین ایتسه نیجه ملّلر یاددن کیتمیوب تذکر ایتدکجه ابتهاج و افتخار ایدر
و بونک کبی امور معایب نفسنه اطلاع صددنده اونلره ظاهر اولور

غافلان بی اشتباه خفایای مکر و تلبیس شیطانه نیجه فرصت و ظفر بولور و نیجه کاه اولور
من انچه شرط صداقت بود تبو گفتم — تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
کتاب گلستانده ذکر ایتمزمی که بر فاضلی مجلسده مبالغه مدح ایلدیلر باشین قلدروب
ایتدی من آنم که خود دانم و بو بیتلر دخی انده در قطعه شخصم بچشم عالمیان خوب منظر است
وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش — طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش — فقیر دمیش ایدیم لمنشئه
درونمی بیلورین بن معایبله طولو — نه فائده سخن مدحت خوش آمدگو

باب تاسع امراض نفسانیه‌نک فرداً فرداً علاجلری بیانندهدر

سابقا اشارت ایلدک که اجل طب جسمانی ایکی قسمدر بری سندن مقصود حفظ صحت و بری سندن غرض ازاله علتدر و حفظ صحت استدامت مثل ایله اولور یعنی صحت اولی نک مثلنی دایم ایتمکدر و ازاله علت دفع مرض دفع مرض ضدی ایله علاج ایتمکله اولور نته کم امراض حارّه ادویه بارده ایله علاج و امراض بارده یه ادویه حارّه ایله معالجه اولنوب تبدیل مزاج اولنور پس طب جسمانی ده اولدوغی کبی طب روحانی ده دخی بو قاعده امر مقرر و بو اسلوب اوزره علاج متقدر و متیسردر خواجه کامل نصیر طوسی ایدر که سابقا ذکر اولندی که اجناس فضایل که اوساط در درتدر و اجناس رذایل که اطراف در سکزدر پس لازم گلور که رذایل فضایلک اضدادی اولمیه زیرا شیئک ضدی بر اولور ایکی اولمز زیرا ضد ضده کمال تباعد و تباین اوزره اولمق گرک

و کمال تباعد ایکی شیئله ترتبنک ارا سنده اولمز مثلا سوادک ضدی انجق بیاض در زیرا کمال تباعد انجق انلر ارا سنده در خضرت و حمرت سوادک ضدلری دکلدر زیرا کمال تباعد یوقدر پس هر فضیلتک ایکی طرفی که بریسی افراطی بریسی تفریطی در اکا ضد اولمز اما رذیلت افراط رذیلت تفریطه ضد اولسه اولور مثلا شجاعت تهور و جبنه ضد اولمز کمال تباعد اولمدوغیچون اما تهور جبنه ضد اولسه اولور زیرا کمال تباعد واردر انتهی کلامه لکن حکمت نظریه یه عارف و قواعد معقولاته واقف اولنلره مخفی دکلدر که تضاد ایکی نوع اوزره در بریسی تضاد حقیقی بریسی تضاد مشهوری در کمال تباعد دیدوکی تضاد حقیقی ده شرطدر تضاد مشهوری ده شرط دکلدر پس سواد ایله بیاض ارا سنده اولان تضاد حقیقیدر که کمال تباعد واردر اما سواد ایله حمرت یا سواد ایله خضرت ارا سنده تضاد مشهوری واردر زیرا کمال تباعد یوقدر و بعض علما تضاد مشهوری یه تباین دیو اصطلاح ایلرکو یا خواجه بو اصطلاحه میل ایدوب تضادی حقیقی یه حصر ایدوب فضایل ایله رذایل ارا سنده بالکلیه تضادی نفی ایلدی اما تضاد مشهوری اعتبار ایلسک رذایل ایله فضایل ارا سنده تضاد بولنور بو مقدمات تمهید اولندقدنصکره بیله مقصوده گله لوم معلوم اولسون که علاج امراض ایتمکده قانون صناعی اولدر که اولا مرضک اجناسی قاچدر و هر جنسنک سببی و علامتی نه در بیله لر و هر مرضک علاجی ندر و سببی نه ایله مندفع اولور معین قیله لر پس بر مرضک مرضی بو اجناسدن قنقیسی ایدوکی علامتلر ایله تشخیص اولندقدنصکره سببی دخی

معلوم اولمش اولور پس معالجه یه مشغول اولوب علاجات معینه استعمال
ایتمکله مرضی رفع و سببی دفع ایده لر و مرض فی الحقیقه مزاجک منحرف اولمسیدر
و علاج مزاجی انحرافدن اعتداله دوندرمکدر حیل و تدبیرات صناعیه ایله
و چون سابقا ذکر اولدی که نفس انسانیه نک قوتی اوچدر بریسی قوت
تمیزدر که انوکله افکار و انظار ایدر ایکنجی قوت شهویه در که انوکله جلب منافع
اولور اوچنجیسی قوت غضبیه در انوکله دفع مضار ایدر و انحراف دخی ایکی قسمدر
بریسی انحراف بحسب الکمیه بریسی انحراف بحسب الکیفیه در کیفیت جهتندن
خلل واقع اولوب انحراف واقع اولمق ممکن بو عدر اما کمیت جهتندن خلل ایله
انحراف واقع اولمق ایکی نوعدر زیرا کمیت جهتندن خلل اولمق حد اعتدالدن
زیاده اولمغله اولور [یا ناقص اولمغله اولور] پس هر قوتک مرضی اوچ نوع اولدی ایکیسی کمیت
جهتندن بریسی افراط که زیاده کمیتدر بریسی تفریط که نقصان کمیتدر
بریسی کیفیت جهتندندر که اکا رداءت کیفیت دیرلر پس هر قوتک
علی الترتیب بو اوچ نوع امراضی و هر مرضک اسباب و علل و معالجاتنی
شرح و بیان ایده لم بعون الله تعالی هرچند طبیب اولهجق فقیر کندوسی
امراض مزمنه صعبه ایله خسته و انواع اعراض و آلام نفسانی بل جسمانی ایله
دلبسته و فکر العلیل علیل و علاج المریض للمریض نادر و قلیل در اما منقطع و رجا
مرتفع دکلدر که تقریر اولنهجق مقدمات معقوله تحریره کلهجک معاملات
منقوله ایله یا کندویه یا غیره اتفاق علاج و اعتدال مزاج متیسر و مقدر اولا
ثواب جزیل و ثنای جمیل نصیب اولوب و نصاب رحمت رحمانی یه موفق

و مصیب اولنه و بالله التوفیق و منه الهدایه الی سواء الطریق علاج افراط قوت تمیز
ایکی قسمدر زیرا افراط قوت مذکوره یا حکمت نظریه ده واقع اوله یا حکمت عملیه ده
حکمت نظریه ده افراط عقل حددن تجاوز و مناقشه و تقعیرده مبالغه ایتمکدر
که زمانه نک اکثر محصللری انی تدقیق صنوب القای شبهه و اهتیه و ابدای
ابحاث ضعیفه ایله مشرب تحقیقدن دور و مذهب سداد و یقیندن مهجور
اولورلر و قوت نظریه افراطی نک بر نوعی دخی مجرداته احکام محسوسات ایله حکم
ایتمکدر که اطاعت شیطان و وهم و تعطیل عقل و فهمدن ناشی در و مجسمه نک
غلط و خطاسی بو نوعدندر بو ذکر اولنان کلام خواجه نصیر و فاضل دوانیدر
اما فاضل محقق استاد مدقق سید شریف جرجانی قدس سره شرح مواقف
کتابنده ذکر ایدر که قوت نظریه ده نه قدر افراط اولسه رذیلت دکلدر
بلکه نه قدر اشد و اقوی اولسه اولقدر افضل و اولی در رذیلت و مذموم اولان
قوت عملیه یه متعلق اولان ادراک و تمیزده در و جربزه دیو اکا دیرلر و الله تعالی اعلم
اما شق حکمت عملیه ده اولان اکر امور جزئیه ده اولورسه اکا جربزه و خبث
دیرلر دعوالرده تلبیسات عجیبه و تزویرات و حیل غریبه ایتمک جربزه و خبث
قسمندندر اکر امور کلیه ده اولورسه اکا دها دیرلر تفریط قوت تمیز
بو دخی ایکی قسمدر بریسی شق حکمت نظریه ده اولاندر زیرا بوکا بلاهت دیرلر
و اول واجب اولان مرتبه دن نظر و فکری قاصر اولمقدر و بلادت دخی
دیرلر بریسی شق حکمت عملیه ده اولاندر و بوکا بلاهت دیرلر ۞
رداءة کیفیت قوة تمیز مفید و نافع اولمیوب بلکه مضر و کسب کمالدن

مانع اولان علومه شغف وحرص وتحصیلنده بذل مفید وصرف وسع ایمک
حکمت نظریه شقنده اولان علم جدل وخلاف وسفسطه گبی که قدر حاجتدن
زیاده تعمق وتوغل اولنه حکمت عملیه شقنده اولان کهانت وشعبده
وانک امثالی علملره صرف همت گبی خصوصا که غرض مجرد علم اولمیوب بلکه
عمله گتورمکله تحصیل اغراض فنیه دنیویه یه قصد اولنه امراض قوه غضبیه
بو دخی اوچ نوعدر افراط قوه غضب قوه غضب قوتده فعدر انوک افراطی
غیظ بالغ وانتقام مفرط وخشم بی موقعدر که سباع ضاریه وحشرات
موذیه گبی مقتضای عقل وفرموده شرعدن تجاوز وتعدی ایدوب اضرار
نفوس وایذای حیوانات ایتمکه تعرض وتصدی در تفریط قوه غضب
بی غیرت وحمیت وجبان وبددل اولوب تلاشی واضمحلالندن سیاست
امور وضبط مصالحه اختلال گلکدر رداءت کیفیت قوه غضب
انتقامات فاسده که مقتضای عقل اوزرینه سفه در اجرا ایتمکدر مثلا غضبندن
جماداتی اورمق ودوگمک گبی که بعض جهله‌دن واقع اولور وکندو ضربندن
بنه کندو عضوی متألم اولور جماد بی ادراک خود متأثر اولمز وبهایم واطفال
بی ادراکی غضبندن ضرب وایذا ایتمک وخشم موضعی اولمین یرلرده بلا
خشم ایتمک دخی بو قسمدندر وبالجمله غضبی موضعنده وخشمی محلنده ایتمیوب
سیاسات صالحه وتأدیب نافع حاصل اولمقدر امراض قوه شهویه
که جذب ملایمدر بو دخی اوچ نوعدر بریسی افراط قوه شهوت
واول اکل وشرب ووقاع امرنده غایت حرص وشره اوزره اولوب

مقتضای عقل وشرع وآداب ادب نفس اولان مرتبه‌دن تجاوز ایدوب
وحد اعتدالدن خارج میل وشغف ایتمکدر وبعض صور مستحسنه یه اشتهای
یوزندن عشق وکلف قیلمقدر تفریط قوه شهوت کسب قوت ضروری
وجذب مالابد معاش وطلب لقمه حلال ایتمکدن بی وجه تکاسل وتقاعدی
تسل وتکثیر امت محمد علیه السلام ایتمکدن بی موجب تقاعد ایتمکدر
رداءت کیفیت قوه شهوت اکل وشرب ووقاعی عقلا وشرعا مباح
ومستحسن اولمین مواضعده ایتمکدر طین وفحم اکل ایتمک گبی که بعض جهله
خصوصا نسادن اکا مبتلا وحریص چوق اولورلر وذکور مجامعتندن
مقتضای شهوت ایتمک گبی وبو مذکورات اجناس امراض بسیطه نفسانیه در
وبو اجناسک تحتنده نیچه انواع واردر وبو انواع واجناسک بری برلیه
ترکیبندن نیچه امراض مرکبه نفسانیه دخی حادث اولور که حد احصادن متجاوز
وحصر وعدی متعسر بل متعذردر اما جمله‌نک مرجعی بو امراض بسیطه در
بونلر تمام تعقل وتصور اولنیجق انلر دخی بلنمک جایزدر وبو امراضک ایچندن
بعضی امراض مهلکه در که امراض مزمنه‌نک دخی اصلی وسببی انلردر
حیرت وجهل وغلبه غضب وخشم وحقد وحسد وعشق وامل وبطالت
وکسل گبی زیرا بو اخلاقک هر بریسی حد نفسنده امراض مهلکه هائله‌دن
اولدوغندن غیری نیچه امراض مزمنه ردیه یه دخی سبب مفضی وعلت
داعیدر چون بو امراض واخلاقک نفس انسانی یه ضرری اعم در پس
بونلرک دفعنه اهتمام وعلاجلرینه اعتنا دخی اتم اولمق گرک انشاالله

مرتبه‌نك طریق معالجه‌سی شرح و بیان اولنسه کرك و معلوم اولسون که
نفسله بدن آراسنده علاقه و ارتباط و اتصال و اختلاط زیاده شدید
و محکم و غایتده قوی و مبرم در حتی بو ارتباط و اختلاطك شدتندن نیجه
عقلا و حکما و متکلمیندن نفسی همان بدن محسوس ظن ایدوب روح مجرد و نفس
مباین اثباتندن مأیوس و بو ترکیب فانی و هیئت متلاشی مألوف
و مأنوس اولدیلر **شعر** رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها وتشاکل الامر
فکانه خمر ولا قدح وکانها قدح ولا خمر **ترجمه بیت**
از صفای می ولطافت جام درهم آمیخت رنگ جام مدام همه جام است و نیست گویی می
یا مدامست ونیست گویی جام و بو رابطه شدتندن هر کیفیت نفسانیه
که نفس مجرده عارض اوله انك اثری بدن محسوسه دخی ساری و هر کیفیت
و حالت جسمانیه که بدن محسوسده متمکن اوله انك انفعالی نفس مجرده جاری
اولور مثلا نفسه کیفیت غضب طاری اولسه انك اثری که حمرت و حرارتدر
بدنده ظاهر و نمایان اولور و کیفیت عشق نفسه عارض اولوب تأثیر ایلیه
ذبول و اصفرار و مشاهدهٔ معشوق زماننده ارتعاش بی اختیار بدنده
متمکن و جایگیر اولور نته کم بعض عشاق دیمشدر که **شعر**
لی فی محبتکم شهود اربع وشهود کل قضیة اثنان خفقان قلبی وارتعاش مفاصلی
ونحول جسمی واعتقال لسانی وبعض آخر دیمشدر که **وقال شعر آخر**
علامة من کان الهوی فی فؤاده اذا ما رای محبوبه ان یغیرا
تصفر لون الوجه بعد احمراره وان حرکوه للکلام تحیرا

و اعضاده امراض و اوجاع قوی اولسه ادراکات نفسانیه‌یه اختلال کلور
و الم جسمانی مندفع اولسه نفسنه فرح و سرور حاصل اولور پس امراض نفسانیه‌یه
معالجه ایتمك استین کمسنه‌یه لازمدر که اولا مرضك سببی نه در معلوم
و مشخص ایلیه اگر بدنه عارض اسقام و اوجاعدن ایسه بدن مرضنه علاج و اصلاح
و تعدیل مزاج جانبنه قصد و شروع ایده قواعد طبیه و تدبیرات صناعیه ایله
چون مرض جسمانی مندفع اوله لابد مرض نفسانی که اندن عارض اولمشیدی
مرتفع اولسه کرك اگر سبب کیفیات نفسانیه و ملکه و حالات روحانیه ایسه کتب
اخلاق و قواعد حکمت عملیه‌یه رجوع ایدوب وفق قواعد و قوانین اوزره
علاجه شروع ایتمك کرك • و معالجات کلیهٔ طب جسمانیده درت نوعدر برنجیسی
تناول غذا ایله اولاندر و بری استعمال دوا ایله اولاندر اوچنجی سم و زهری
ایرادندن حمی ایتمکله در دردنجی بعض عروقی قطع و کی ایتمکله اولور کذلك طب
روحانی بو منوال اوزره جاری و بو سمتله منقسم در و طریق معالجاتی درت قسمه
منقسم در طریق اول افعال حسنه و طریق محموده استعمالی ایله نفسه قوت ویرمکدر
که اول خلق قبیحی ترك ایده نته کم طب جسمانیده تناول اغذیهٔ لطیفه ایتمکله بدن
مریضه قوت کلوب دفع مرض و ازالهٔ علته قادر اولوردی طریق ثانی نفسه خلق
ذمیم و فعل بدی سببی ایله عارض اولان مرضی تذکر و تفکر ایدوب نفسه توبیخ
و ملامت و تقریع و غرامت ایده که نفسه اخلاق ردیهٔ مزبوره‌دن انزجار
و امتناع کله نته کم طب جسمانیده استعمال دوا ایتمکله دفع اخلاط ردیه
اولنوب شفای مرض حاصل اولوردی پس پند و نصیحت و توبیخ و تقریع

دوا مسهل و دارویی مفرغ منزله سنده در طریق ثالث اولدر که مثلا بر رذیلت
نفسده مستحکم اولوب ازالهسی غایت عسیر اولسه انک ضدی اولان رذیلتی
استعمال ایتمکله رذیلت اولی ازاله و اعدام اولنه مثلا برکسنه ده صفت
بخل متمکن و متقرر و ازالهسی غایتده مشکل و متعسر اولسه اول کسنه صفت اسرافی
که ضد بخلدر کندویه صفت و منش و استعمالنده اقصی الغایه سعی و ورزش ایده
که بالاخره صفت سخاکه وسط و اعتدالدر انکا ملکه و حال اولوب رذیلتدن
منعطف و فضیلتله متصف اوله نته کم طب جسمانیده بعض امراض مزمنهنک
علاجنده بر مقدار سم تناول ایدرلر بوراده ضد آخر اولان رذیلت سم منزلهسندهدر
اما حذر ایده که استعمال ایتدوکی رذیلت ضد نفسده متمکن اولمیه تا که
اندن دخی ضرر نفسنه عاید و راجع و علاج غیر نافع اولمق لازم کلمیه نته کم تناول
سم اولنده قدر لایقدن زیاده اولوب تا هلاکه یا مرض آخره مؤدی
اولمقدن حذر واجبدر طریق رابع اولدر که رذیلت غایت متمکن و شهرتلو
بدنده مدت مدید متوطن اولمغله علاجات مزبوره ایله دفع اولمیه حتی متعین
اولسه نفسنه تحمیل عبادات شاقه و تکلیفات ریاضات صعبه ایدوب
فعل مزبور و خلق مذکوره رجوع ایتمکیچون عهده سندن خروج ایتمهسی متعسر
نذرلر و نقض و فسخی قابل دکل عهدلر ایده که نفسی عبادات و ریاضات انوارندن
صفا و ایمان و نذور و مواثیق و عهود سببی ایله اول خلق مذمومدن
رها اوله نته کم طب جسمانیده اعضایه داغ و عروقی قطع و کی ایدرلر تا که قطعله
عرق منقطع و کی ایله تکرار ملتحم و ملتئم اولمق احتمالی مرتفع اولوب اول عرق که

مواد فاسده یه مجری و اعضایه انک طریقیدن اخلاط ردیه منصب اولمشدی
بالکلیه منسد اولوب ابتداء مرض منتهی و ابتدای صحت ممتد اولوردی اما
بو علاج که قطع و کیدر جمله علاجات نافع اولمق مقرر اولیجق استعمال اولنجق
ثنیدر ایکیچون کلام اکابرده بل حدیث نبویده صلی الله تعالی علیه و سلم
کلمشدر که آخر الدوا الکی **بیت** بقول مطرب و ساقی اگر نوشی می
علاج کی کنمت کاخر الدوا الکی • بو ذکر اولنان سنه طرق معالجات
کلیهدر و عاقل لبیب و هوشمند اریب ذکر اولنان امراض نفسانیهیه که
اجناس رذایلدر و اضدادی اولان اخلاق روحانیهیه که اجناس فضایلدر احاطه
تمام و اتقان کامل ایتدکدنصکره بو طرقدن مناسب مرض اولان طریقله علاج
ایتمکه قادر و تدبیرات حسنه باب معالجهده اندن صادر اولور اما طب
جسمانی کتابلرنده امراض جزئیهنک دخی فردا فردا اسباب و علامات
و انواع علاجاتن ذکر و بیان ایتدکلری کبی بز دخی امراض نفسانیهنک جزئیاتندن
قوای ثلاثهیه متعلق اولان امراضک علاجاتن شرح و عیان ایده لم که باقی
امراض جزئیهنک علاجلرین انکا قیاس ایتمکه معین اولا • معلوم اولا که امراض
قوت تمیز اکر بسیط اکر مرکب اکرچه بیحسابدر اما غایت مخوف و ردی
اولنلری اوچ نوعدر اولکیسی حیرت ایکنجیسی جهل بسیط اوچنجیسی جهل مرکب
نوع اول افراط یعنی زیادهء کمیت نوع ثانی تفریط یعنی نقصان کمیت اوچنجی
نوع رداءت کیفیت قسمندندر **اما علاج حیرت** اولدر که چون مطالب
خفیه و مسایل دقیقهده تعارض اوله جانبین و تدافع حجج طرفین سببی ایله

چهرهٔ یقین غمام حیرت و شکیله مستتر و محجوب و بصر بصیرت مشاهدهٔ
جمال حقیقتدن عاجز و مغلوب اوله اولا بو قضیهٔ بدیهیه تفکر و تذکر
ایده که اجتماع و ارتفاع نقیضین مستحیل و ایکی طرف معا حق اولمق بداهت
عقلله مسدود السبیلدر پس حق بریسی ایدوکنه جازم و تفحص مقدمات مناسبه
للمطلوب ایتمکه عازم اولوب مقدمات مزبورهٔ وجدان و تعیین ایتدکدنصکره
قواعد منطقیه و ضوابط میزانیه عرض ایدوب احتیاط بلیغ و تدقیق ایدوب
حقی باطلدن تمییز و ترجیح و حق محضی تعیین و تصحیح ایلیه اما علاج جهل بسیط
جهل بسیط اولدر که بر شیئه علمی اولمیوب اول شیئه کندوینک عالم
اولمدیغنه علمی اوله و جهل بسیط ابتداده مذموم دکلدر زیرا جهل بسیط اولمینجه تعلم
و اکتسابه سبب اولمق و معلوم محضه قصد و طلب ایتمک ممکن دکلدر اما
اول مقامده قالمق و جهلی علمه واسطه قیلمق مذمومدر پس علاجی اولدر
که انسان و سایر حیوان احوالنه نظر و هر نوعک خواص و ما به الامتیازین
کذر ایده تا یقینا معلومی اوله که انسانک سایر حیوانا ته شرف و فوقیتی
شرف علم و گوهر نطق و تمیز ایله در رباعی تاج سر جمله هنرهاست علم
قفل‌گشای همه درهاست علم در طلب علم کمر چست کن
دست ز اشغال دگر سست کن نظم عربی لولا العلوم لکان ادنی ضیغم
ادنی الی شرف من الانسان شر و جاهل که بو حلیه ایله متحلی و بو شرفدن
مستبعد اولمیه حیوان عجم عدادندن معدود بلکه حیوانات عجمدن مقامده
ادنی و منزلده فروتر و جاهل حیوان اعجم و جانور لا یعلم حکمنده ایدوکنه

دلیل واضح و برهان باهر اولدر که بر مجلس علم اولوب علما تقریر و بیان و فضلا
تحقیق دلیل و برهان ایدوب هر بریسی اظهار انواع مخزونات فواید ضمیر و ابراز
اصناف مکنونات فراید خواطر قلمغیچون هر بری تکلم میدانینه آخردن مبادرت
و القای کلام و ابدای مرام طرفنه مسارعت ایدوب صیت و صدای محاورات
اصحاب فضل و کمال قبهٔ افلاکه اتصال ایتسه جاهل ذاهل اولان بالکلیه بیغولهٔ
سکوتده متواری و نطق و بیان خاصیتندن مجرد و عاری اولوب حیوانات
عجمه که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و عاطلدر بالتمام مشابه و مشاکل
اولسه کرک. پس معلوم اولدی که شول نطق و کلام که جهله‌نک اراسنده
دایر اولور اصوات حیوانات و صیاح بهایم قسمندن ایمش زیرا نطق انسانی
قبیلدن ایمش ایسه مجالس دانشوران فضیلت افروز و محافل سخن گستران
دانش اندوزده ظاهر و لایح اوله ایدی بلکه بونلره انسان اطلاقی صفحهٔ
دیوارده نقش آدمی یه انسان و بیروح الصنم نام حشیشه مردم گیاه دیدکلری
قسمندندر حقیقت انسانیت انلردن مفقود و اطلاق لفظ باب مجازدن
معدوددر بیت من همین در هند معنی راست همچون آدمم
ورنه خران در چنین صورت راست چون مردم گیاه شر و سابقا معلوم اولمشدر
که حیوانات عجمک هر بری بر اقتضای فطرت و الهام صانع با حکمت سببی ایله
معاشنده وجوه مصالحنه مهتدی و قوی و آلاتن ما خلق له سی
طرفنه صرف ایتمکده منتهی در نه مبتدی و انسان جاهل استعدادینی
تضییع ایتمکله متصف و آلات و قوی سین استعمال ایتمکده قضیهٔ عقل

واقتضای مصلحت جاده‌سندن منحرف دُرپس فروه شواهق
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ دن متسفل و سوء اختیاریله
حضیض وادی ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ یه متنزلدر • وارسطاطالیس
حکیم ایدر که اعمی و بصیر برچاه مظلمه‌ده شوب ایچنده جای‌گیر اولسه‌لر
مردنابینا بینایان احول قتنده معذور و بینا نابینا کبی معذور اولمقدن
نیجه مرتبه دوردر ولغت فارسی‌ده و ترکی‌ده صنعه قدرت معناسی دانستن
و بیلمک لفظی ایله تعبیر اولنور مثلا کتابته قدرت دعواسندن تعبیر ایتمک
استین فارسیده دانم نوشتن و ترکی‌ده یزه بیلورین و خیاطته
قدرت ادعاسین ایتمک دلین فارسی‌ده دانم دوخت و ترکی‌ده دکه بیلورین
تمام مناسبی اولدر که انسانک جمیع کمالات و صنایعه قدرتی که واقعدر
علم و معرفته راجعدر و بو نکته لغت فرس و ترکک دقایقندندر و جوهر
علمک شرف و فضیلتنده وارد اولان آیات کتاب باهر و احادیث
رسول ظاهر و کلمات افاضل و اکابر اول قدر دکلدر که بو رساله عجالة
ضمننده ایرادی مقدور و ادراجی میسور اولا و فضل عالم حقنده بعضی اصفیا
بیورمشلردر که شعر ناحت و ظنها من الشوق ینوح • ورقا علیها
اثر العشق یلوح • والله لقد سمعت من منطقها • العالم جنة لها العالم روح
پس ای برادر شاید استعدادک زیور علم و حکمتله متحلی و عروس طبعک
منصه دانش و معرفتده متجلی اولدی ایسه فطوبی ثم طوبی لک والا
هنوز امکان مساعد و قوی و آلات معاون ایکن کسب کمال جانبنه

حرکت و انتعاش ایله ورطه جهل و گرداب ضلالتدن خلاص اولمغچون دست و پا
اور بیت دست و پایی بزن بیچاره و جهد که عجب در میان غرقابی •
اوله کم دریای جهالتدن نجات بولوب وصل ساحل و بیدا ناپیدا کران
ضلالتدن راه رها بولوب ورطه هلاکدن دور مراحل اوله‌سین •
بیت مباش تنکدل از بندهای محمودم من انچه شرط بلاغست با تو بنمودم
علاج جهل مرکب جهل مرکب برنسنه بیلمیوب اما بیلمدوکین دخی
بیلمیوب کندویی انی بلور اکلمقدر و جهل ایکی کره اولوب هم بیلمک هم بیلمدوکین
بلمک اولدوغیچون جهل مرکب دیو تسمیه اولنمشدر مصراع
مشکل که نداند و نداند که نداند شعر و نته کم اطبای اجسام و اشباح بعض امراض
مزمنه و علل مستحکمه‌نک علاجندن عاجزلر و تدبیر ازاله‌سنده متحیرلردر
کذلک اطبای نفوس و ارواح دخی بو مرض مزمنک و داء صعبک که
جهل مرکبدر علاجنده عجزه مقر و تحیره معترفلردر زیرا چون نفس کندونک
جهلنه احتمال ویرمیوب عالم ایدوکنه جازم اوله ممکن میدرکه دفع جهل طرفنه
متوجه و کسب علم جانبنه عازم اوله مریض اولان کمسنه کندوده مرض
تصور ایتمیوب مریض ایدوکنه نامعترف اوله نیجه طلب صحت ایتمکله
متصف اوله • بو سببدندر که حضرت عیسی علیه السلام دن منقولدر
که بیورمشلر ابرص و اکمه معالجه‌سنه بعون الله تعالی قادرم اما احمق
علاجنده عاجز و قاصرم • و فی الجمله نافع اولمق محتمل اولان علاج اولدر که علوم
ریاضیه‌یه که هندسه و حسابدر مشغول قلنه زیرا اول علملرک جمله مطالب

بو مسايلى ومبانى و دلايلى قطعى ويقينى درنته كم سابقا مرور ايلدى پس نفس
بو علملره اشتغال ايدنجك طبعى يقين حصولنه معتاد وتمرن وظن واقناعله
قناعت ايلمك متعذر ومتعين اولور پس اولكى معلوماتنه رجوع ايدنجك
انلرده يقين وصفاى تحقيق كه علوم رياضيه ده اكا معتاد ايدى
بولميجق تبنه وتيقظ كلوب معلوماتنده خلل ومخزونات حافظه سنده
قصور تخيل ايدوب عقده اعتقاد فاسدى انحلال پذير وقطع وجزمدن
تنزل ايدوب جهل بسيط دايره سنده جاى كير اولور اندن صكره
علم ويقين طرفنه شوق وطلب پيدا اولور پس براهين صحيحه وحجج قطعيه ايله
مجددا علم قطعى حاصل ايدر وكرو سراپرده يقينه واصل اولور بو مذكورات
قوة نظريه يه متعلق اولان امراضك علاجلريدر و بو مقوله امراضك
ازالهسنه حكمت وميزان متكفل ومشتملدر اما قوة عمليه يه متعلق اولان
امراضك علاجاتى علم اخلاقده معلوم اولور پس انلرك بياننده
بو ارقام محرر ومرسوم اولور علاج امراض قوه غضب مرخيد بو مرضه
متعلق اولان نامحصور بعضى مسمى بعضى بى اسمدر اما اضرارى فوق الحد
ومهلك ومزمن وممتد اولنلر بو اوچ قسمدر اولكيسى غضب ايكنجيسى جبن
واوچنجيسى خوفدر اولكيسى افراط قوة غضب يعنى زيادهء كميتدر
ايكنجيسى تفريط غضبدر يعنى نقصان كميتدر اوچنجيسى رداءت كيفيت
غضبدر علاج غضب وخشم غضب بر كيفيت نفسانيه دركه انك
سببى ايله جوهر روح كه داخل قلبده اولان حرارت غريزيه در خارج بدنه

حركت ايدر ودم قلب جوش وغليان ايدر لابد انك خارجه حركت وجوش و
غليانندن ظاهر بدنده حرارت وحمرت ظاهر اولوب خصوصا بشره وجهده كه لطيف
وجلدى نازك اولمغله فى الفور ظهور ايدر وعروق كردن دمله ممتلى اولمغله غليظ اولور
وسبب غضب نفس متألم اولدوغى كمسنه دن انتقام قصد ايلمكدر چون
بو ارادت نفسه عارض اوله فى الحال اثرى بدنه سرايت ايدوب حرارت
غريزى غليان ايدوب غليانندن بخار ودخان مظلم تصاعد ايدوب
تجاويف دماغ وعروق شرايين كه مجارى روح نفسانيدر ممتلى اولوب انك
ظلمت دخانندن نور عقل محتجب ونامنجلى اولور لاجرم مرآت عقل كثيف وافعال
قوت نظر ضعيف اولمق لازم اولور وحكما انسانك بو حالنى اكا تشبيه ايلمشلر
كه بر مظلم مغاره كه ايچى آتش عظيم ايله ملتهب ودخان مالامال مضطرب
وراه درون غار مسدود اولوب همان درون غاردن آواز آتش
وشرر دخان معلوم وموجود اوله پس بو حالده اطفاء لهيب نار وتسكين
نايره وشرار بغايت مشكل ودشواردر پس بو حدده غضبى نصح وپند وسخن
واعظ هوشمند معدوم ومنتفى قلمق همان بر منفذ ضيقدن بر كاسه آب
صبحغله لهيب نار وشعلهء شرارى خامد ومنطفى قلمق كبيدر بلكه بو رشح آتش
سوزان وشعله سنى دخى فروزان ايلر وامزجهء بشريه استعداد وقبول
قوت غضب ايتمكده مختلف ومتباين در بعضى امزجه نك قبول غضبه استعدادى
كبريت احمر باروتك اشتعاله استعدادى كبى درنته كم كبريت و باروت
بر شرره قنمغله فى الحال احتراق واشتعال ايدر كذلك بو مزاجك صاحبى

انتقامی موجب بر کلمه استماع ویا بر وضع مشاهده ایلسه فی الحال متألم ومضطر
وآتش غضبی ایله ملتهب اولور که مرآت درونی تیره ومناظر حواسی خیره اولوب
نصح وپند بل قید وبند ایله متأثر ومندفع اولمه سی متعذر وممتنع اولور وبعضی
روغن کبی در که فی الجمله آتش اصابت ایلسه زبانه شعله بالا ودرون تابدن
آواز وعلالاظاهر اولور لکن باروت وکبریت کبی دکلدر که بر شرردن
آن واحدده کوه نار وطاق وطراقیدن اصوات صاعقه کردار ظاهر
وپدیدار اولور • وبعضی اگرچه هیزم خشک کبیدر که اشتعالی سهل ومیسور
لکن مرتبهٔ روغندن نیچه مرتبه دوردر • وبعضی دخی هیزم تر کبیدر که اشتعالی
عادت ومدت استر ومشتعل اولدقدن صکره ادنی فراغتله منطفی
ومنتفی اولور بو مرتبهٔ اخیر عاقل حلیم ووقور سلیمک سنه مثالیدر که تمام
اسباب غضب وحمیت مجتمع اولمینجه شعلهٔ غضبی درون سینه ده
ملتمع اولمز واسباب غضب منعدم ومنتفی اولیجق همان شرارهٔ
غضبی دخی منهدم ومنطفی اولور • اما بشرطا که بو حالت نقصان حمیت وخمود
حرارت غریزیدن ناشی اولمیه بلکه تهذیب نفس واقتدای مرشد عقل
واقتفای آثار شریعت وانتهاج مسالک حکمت ایتمکله توسن
نفس سرکش رام ورشح زلال دانش ایله شعلهٔ غضب بی محل خمود تمام
بولمقدن اولمش اوله فضیلتده داخل در ذیلتدن دور بر مراحل اولان بودر
ودخی معلوم اولسون که غضبده ذکر ایتدیکمز مراتب آتش غضبک
ابتدای اشتعال واوایل اضطرابنده در والا شعلهٔ باصرهٔ غضب

تمام مشتعل ونفس سرکش ارادت انتقام ایتمکه بالکلیه مشتغل اولوب صفت
غضب تمکن وآتش خشم تعلی وتکون ایدیجک جمله مراتب غالبا اتحاد تمام
بولور وغضوب وحلیم متساوی الاقدام اولور ع آتش اندر بیشه چون افتد
نه تر ماند نه خشک شر بلکه مرتبهٔ اخیر صاحبنک غضبی مشتد وزمان التهاب
واشتعالی ممتد اولور زیرا اسباب ودواعی غضب علی التدریج مجتمع
وموانع وعوایق اشتعال والتهاب بالتمام مرتفع اولمشدر وحدیث
جناب رسالتپناهیده صلی الله علیه وسلم وارد اولمشدر که واتقوا
غضب الحلیم • ودخی وارد اولمشدر که بنی آدم غضب حالتی
عروضنده نیچه طبقه در بر بیسی اولدر که غضبه گیج کلور وکلسه دخی نیه تیز گیجر
وبری دخی اولدر که غضبه تیز کلور وتیز گیجر وبری دخی اولدر که غضبه
گیج کلور اما گیج گیجر وبری دخی اولدر که غضبه تیز کلور اما گیج گیجر وبو اقسامک
افضلی وارباب فضایل قتنده اکملی اولدر که غضبه گیج کله وتیز گیجه واقبح
واشنع واردی وافضعی اولدر که تیز غضبه کله وگیج گیجه زیرا چون صفت
غضب مذموم ومقبوح در هر نه قدر اقل اولورسه مقبول ومحمود در
صفت اولیده غضب باقیلردن اقلدر اول سببدن اول صورت
جمله دن اعلی واجلدر صورت اخیرده غضب جمله دن اکثردر لاجرم قبحی
جمله دن اوفردر • وامام غزالی رحمه الله بیورر که سلطان حال غضبده رعیت
اوزره حکم ایتمک روا دکلدر زیرا غضب آدمی کندو خلقتدن اخراج ایدر
پس جایزدر که حکمی ظلم وسیاستی جور اوله فقیر ایدرین حدیث نبوی ونور

حکمت مصطفوی ده صلی الله تعالی علیه وسلم وارد اولمشدر که
لا یقضی القاضی وهو غضبان چون غضب فنون جنوندن بر نوع واقسام
سکردن بر قسمدر پس مجنونک عقد حکمی فاسد وسکرانک بازار
قضاسی کاسددر چون شعلهٔ غضبدن حوالی قلب پرلهب شرار ودخان
تیره سندن دماغ تیره وتار اوله آیینهٔ عقل نیجه براق اوله وشمع فکرت
نه قدر اضائت واشراق ایده که محل علم قلب ومنزل فکرت دماغ درو
ایکیسی دخی تنک وتار وپر دخان وشرار اولیجق دقایق عدل وحکم فضل نیجه
ظاهر وتابان اولور وغضبناک اولان کمسنه دن آتش غضبی التهاب
واحمرار وجه وانتفاخ عروق واعصاب ورفع صوت واوضاع حرکات
ناصواب صدور ایدیجک ناظر اولانلر بیلورلر که غضب نیجه دایرهٔ عقل
وانسانیتدن بیرون ونیجه مشاکل افعال واوضاع اصحاب جنون در
وغضبک مضرات جسمانی وروحانیسی بیحسابدر واولور که غضب موت
فجائه یه داعی اولور زیرا حرکات قلب آتش غضبله مشتعل وحرارت حرکات
بدنیه که غضبه لازمدر اکا منضم ومتصل اولیجق حرارت غریزی که مرکب روح
حیوانیدر ومنشأ بخار لطیف انسانیدر بالکلیه محترق اولور دخی حرارت
غریزی حین غضبده خارج بدنه متوجه اولور لکن مرکزنده دخی کفایت ایده جک
مقداری روح قلمق کرک وبعضی امزجه ده حرارت غریزی قلت اوزره
اولور پس غضبی مشتد اولوب حرارت غریزی خارجه متوجه اولیجق مرکزنده
کفایت مقداری روح قلمیوب موت فجائه یه موءدی اولور • وبعض خلفانک اشلرین

88

حین غضبده اقامت حد وانفاذ حکم موجب شرع ایتمکدن امتناع وتوقف
ایدرلر ایدی اکا بنآء که شاید حال غضبده نفسه انتصار ودآء غضبدن
تشفی ایتمک غرضی منضم اولوب اقامت حد محض اجرای شرع قویم وخالصا
لوجه الله الکریم اولمیه • نتهکم حضرت فاروقدن حکایت اولنور که
بر سکرانه ملاقی اولوب اقامت حد شرعی یه متوجه اولدقلرنده فحش
وسقط وسب وشتم غلیظ سویلمکه باشلدی فی الحال دره سنی
قالدرمشکن بنه ایندردی وبو معنایی ملاحظه بیوروب تاخیر ایلدی
وعمر بن عبد العزیز بر کمسنه یه تعزیر امر ایتدکده جهارا فحش وشتمه
شروع ایلدی پس تعزیردن فراغت ایدوب اکر بنی غضبه کتورمش
اولمیدک سنی تعزیر ایدردم دیمشلر • وبعض عظمای حکمای یونانیلردن
مرویدر که دیرمش که بن شول کمی یه که ریح عاصف ورعد قاصف ایله آشوب
موج دریای متلاطم الامواج ایچنده سایر واحجار عظیمه ومهلکات کثیره
ارا سنده دایردر سلامت احتمالین ویرورین ونجات امیدین طوترین
اما اول کمسنه که غضبان ملتهب وشرر شرر خشمله مملو ومضطرب اوله انک
سلامتنه احتمال ویرمزین ونجاتن امید طوتمزین زیرا اول کمی نک تخلیصنده
لطایف حیل ودقایق تدبیرات استعمال ایتمک اولور اما بونک حقنده
نه مجال ایسکن آتش غضب مقدور نه اطفا شعله وشراره لهب ممکن ومیسوردر
فقیر ایدرین ودخی لطایف کریم منان که چاره ساز درمندکاندر
کرداب محنت وبلا وآشوب موج دریاده سرکشته اولنره مقارن ایدرسه

ساحل خلاصه وکناره امنه ایرکورکه معاودن اولمق اولور اما شرارهٔ شر غضب
محترق و اطاعت شیطان آتش نهادیله تحت رق اولان مجذول الطاف
الهیه دن بعید و توفیق یزدانی انوک حقنده نابدید در والله سبحانه اعلم

اسباب غضب اون نوع در

اول عجب ایکنجی افتخار اوچنجی مرا دردنجی لجاج بشنجی مزاح آلتنجی تکبر
یدنجی استهزا سکزنجی غدر طقوزنجی ضیم اوننجی منافست در عجب کشی
کندوسنی بکنمک و اوصاف و احوالنی ایو اعتقاد ایتمکدر افتخار او کنمک
و کندوده کمال اکلیوب مسرور اولمق در مرا جزئی نسنه لرده جنک و جدال
ایتمکدر لجاج اونکولیک ایتمکدر مزاح لاغ ایتمکدر تکبر اولو لنمق در استهزا
آخر کمسنه مسخره یه الموق در غدر بر کمسنه یه وفا ایتمک واجب اولدوغی
یرده جفا و اذا ایتمکدر ضیم بر کمسنه ضعیف و حقیر عد ایدوب ظلم ایتمکدر
منافست اموال و اسبابدن بعض نسنه آخردن قصقنمق در و بو اون
صفت موجب غضبدر زیرا بر کمسنه ده عجب اولسه کندوسنی رفیع
و مقامنی منیع اعتقاد ایدر پس نفسنه ادنی خصوصی اهانت اکلیوب
مضطرب و کانون سینه سی شرار غضبدن ملتهب اولور افتخار دخی
اول نوعدر مرا و لجاج خود کندویه و صاحبنه موجب غضب و مشعل نار
ذات بولهب ایدوکی معلوم و مجربدر تکبر خود معلوم و غضب ایراث ایتمکده
عجبدن دخی مذموم در استهزا و غدر و ضیم صاحبنه برق غضب اشتعال
ایدیجی غیم در منافست دنیا غضب و خشمه باعث و انوکله متصف اولان

صفات شیطانیه یه وارث در جناب رسالت پناهی دن صلی الله علیه وسلم
مرویدر که لا اخاف علیکم ان تشرکوا بالله ولکن اخاف ان تنافسوا
فی الدنیا فتهلکوا کما هلک من قبلکم عاقل لبیبه معلوم در که بو حدیث معجزات
و اخبار غیبی مشتمل اولان بینات دندر زیرا اول حضرتدن صلی الله علیه وسلم صکره
عموما و بزم زمانمزده خصوصا منافسه فی الدنیا و محاسده اقران پر غرض و ریا
اولقدر اولمشدر که زبان بیان تقریر و تحریریندن عاجزدر • و لواحق غضب
که مرض غضبک عرضی مشابه سنده در یدی صنف در اولکیسی ندامت
ایکنجیسی خصمدن توقع و انتظار مجازات اوچنجیسی دوستلرک مقتی در یعنی بغضی
و عدم محبتی دردنجیسی اراذل ناسک استهزاسی بشنجیسی شماتت اعدا
یعنی دشمنه کلنج اولمق و شماتت اعدا اصعب و تلخ نسنه درنته کم بعض فصحا دیمشلر که
کل المصائب قد تمر علی الفتی • فتهون غیر شماتة الاعداء شعر
آلتنجیسی تغیر مزاج که حال غضبده عارض اولور نته کم ذکر اولندی یدنجیسی تألم
که حال غضبده طاری اولور بو تقریر خواجه نصیر در اما تألم تغیر مزاجدن غیری نسنه
عد اولنموب انده داخل قلنسه دخی وجهی واردر زیرا حکما دیدیلر که الم جسمانی
ایکی قسمدر بری تفرق اتصال بری سوء مزاج و امام رازی سبب الم تمام
سوء مزاج در تفرق اتصال دخی سوء مزاج عضو مقطوعه مؤدی اولدوغیچون
الم ویرور دیو ذاهب اولمشدر پس تغیر مزاج عین الم در امام رازی مذهبنده
تألمده داخل در حکما مذهبنده علی کل حال تغیر مزاج تألمه مغایر و اکا قسیم
عد اولنمق موجه دکلدر و علاج غضب اولدر که بو اسبابک دفع و رفعنه

تدبیر اولنه زیرا بر شینک اسباب و عللی مرتفع اولنجق لابد مسبب و معلول
اوله جق نسنه دخی مندفع اولسه کرک و نادرا بعض اشخاصده اسباب مذکوره
برطرف اولوب اما اثر غضب بنه موجود اولسه آنک تدبیر و علاجی آساندر و تنبیه النفسی

علاج و تدبیر اسباب غضب و خشم

اما عجب که نفس کندو حقنده ظن کاذب و اعتقاد باطل ایدوب کندوده اولان
فضایل و کمالات غیرده اولمجهله یوق صنوب کندوسنی مزیت فضیلتله
موصوف و استحقاق منازل علیه ایله معروف اکلمکدر امام غزالی بیورر
که بنده ده او جون حقک نعمتی موجود اوله علم و عمل و فضل و کمال و مال و جمال کبی
اکر بنده اول نعمتک وجودی حقدن اولمسنه عارف و دائما زوال
و فنا و مسلوب اولمسندن خائف اولورسه انده عجب یوقدر اکر حق
زوال و بیم تکدر و انتقال اولمسه بلکه اول نعمته مسرور و فرحان اولسه
اما فرحی اول نعمتک کندویه اضافتی جهتندن اولمیوب بلکه حقک نعمت
و احسانی اولدوغی جهتندن مسرور اولسه بنه عجب اولمز اما زوال و تکدرندن
خائف و محض نعمت حق و فضل و احسان کریم منان اولدوغنه عارف اولمیوب
سمان کندوده اول نعمتک وجودینه مسرور و فرحان اولوب کندونک
عجزینی و محض عطای حق ایدوکین نسیان ایلیه اول کمسنه ده عجب متحقق اولور
پس بنده یه لازم درکه کندوده اولان حقک نعمتلرندن بر نعمتله فرح طاری
اولسه فی الحال کندونک عجز و قصورینی تذکر و اول نعمت محض عطای حق
و کندوسی سمان مظهر مطلق ایدوکین تفکر ایدوب سرور و غرور باطلدن تحاشی

ایلمیه فقیر ایدر بن کاه اولور که نفس عجبنی ازاله ایتدوکین کندوسندن ظن ایدوب
و اینده دخی محض فضل حق اکلمیوب دفع عجب بنه عجبه سبب اولور نته کم بعض مرشدان
راه و سالکان صاحب انتباه بو معنی دمشلردر رباعی تا کبر مو در تو زهستی باقیست
غافل منشین که بت پرستی باقیست • کوبی بت پندار شکستم رستم
آن بت که ز پندار پرستی باقیست شر بلکه مکر و تلبیس ابلیسدن غافل اولمیوب
جمله نعمت محض و بخشش و عطای بی استحقاق ایدوکین ملاحظه ایده که
دفع عجب بنه عجب آخره مؤدی اولمیه و غالبا سبب عجب اولدر که
نفس کندو علم و کمالنه عارف و عاقل و غیر کمالندن ذاهل و جاهل اولدوغیدر
زیرا نفسک کمالاتی کندویه نسبت علم حضوری ایله معلومدر غیرک علم و کمالی
علم حصولی ایله معلومدر و علم حضوری اولدر که نفس مدرک و ذات معلوم
مدرک و عالم قتنده حاضر اوله و علم حصولی ده نفس مدرک حاصل اولمز بلکه
صورتی عالم قتنده حاصل اولور پس علم اول اقوی و علم ثانی آکا نسبت
ضعیف در پس کندونک کمالنه علمی قوی و آخرک کمالنه علمی ضعیف
اولدوغیچون کندونک کمالنی تمام کوروب آخردن ذاهل و کمالندن غافل
اولوب عجب و غرور و تکبر و نخوت ایله متصف اولور اما عاقل پاک و زیرک
چالاک اولنلر نفس بدخوی و رفیقان خوش آمدگوی لرک فریب و دمدمه سینه
فریفته اولمیوب غیرلرک فضایل و کمالاتنه واقف و کندو نفسلرینک
نقصان و عیبلرینه ناظر و عارف اولوب عجب و غروری برطرف
و نقصانلرین ملاحظه ایتمکله تحصیل کمال و تکمیل شرف ایلدیلر قطعه

حسن جمال اکلیوب صفا ایتکده • معجب اولمه که حسن جمال بودر هنرمند اولمیه‌لر اولدر • اکله نقصانکی کمال بودر • پس علاج عجب اولدر که اقران و متقدمینک
کمالات و فضایل و محامد و خصایلنی همیشه نصب العین و منظور آیینهٔ بصیرت
ایلیوب کندونک اندن قصورینی تأمل و فرسان میدان فضایل اولنلردن
تأخرنی ملاحظه و تخیل ایلیه بلکه هر فردی ملاحظه ایتسه جهاتدن بر جهتده
کندویه غالب و حیثیاتدن بر حیثیتده کندودن راجح بولور حق تبارک
و تعالی موجوداتدن هر ذره‌یه بر خاصه‌یه مصدر و مخلوقاتدن هر ذاتی بر خاصه‌یه
مظهر ایتمشدر که غیر اول خاصه‌ده اکا مشارک و اول مظهریتده آنوکله
مساهم دکلدر و نظام عالم و قوام کارخانهٔ آفرینشده هر شیئک بر جهتدن
مدخلی و هر ذاتک بر طریقدن آدمی سبقتی واردر مصرع
کاندرین باغ چو طاوس نگارست مگس • سبحان الله انسان مسکین
بر قاچ معدود معارفه واصل و بعض معلومات خزانه قلبنده حاصل اولمسی
ظاهر و بدیهیدر که واصل اولمدوغی معارف و فضایل و حاصل قلمدوغی علوم
و مسایل اول قدر بیحد و بیحسابدر که معلوماتی انلره نسبت بسیاردن
اندک و هزاردن یکدر پس عجب و پندار اکا نیجه لایق و سزاواردر و عجب
فی نفسه رذیلت قبیحه اولدوغندن غیری خاصه‌سی اولدر که قنغی طالب کمال
و کاسب فضل و افضاله که عجب عارض اوله فی الحال انی طریق تحصیل و ترقیدن
مانع و عایق بل حضیض تدنی و اضاعت جانبنه دافع و سایق اولور •
علاج مباهات مباهات اوکونمکدر کمالات نفسانیه و فضایل

روحانیه‌دن خارج نسنه‌لر ایله و بو دخی یا کمالات بدنیه ایله اوله قوت و
جمال کبی یا خارج بدن اولن کمالات سببی ایله اوله منصب و مال و مرتبه
و جلال کبی علاجی اولدر که فکر ایلیه اگر جمال اعضا و قوت اعصاب و اجزا
ایسه معرض زوال و محل فناده در باغ عمر و جوانی به صرصر فنا و شیب اسمه‌سی ایله
زیر و زبر و برگ و بار چمن وجود برگ ~~و بار چمن وجود~~ برگ رز خزان اجل ایله خاکه برابر
اوله‌جق و گل وجودک اوراقی برباد و سرو بوستان شباب بار بقادن
آزاد اولمه‌سی محققدر بیت آمد بهار ما نگرکی • و ز گلبن ما نماند برگی شعر
دو روزه مرض و سقم و بر قاچ گونلک محنت و الم جمال و شبابی هباءً
منثوراً و قوت فتوتی کأن لم یکن شیئاً مذکوراً ایدر بیت
بر مال و جمال خویشتن غره مشو • کان را بشبی برند و این را به تبی شعر
اگر جمال ایسه حقیقتده دم فاسددر که رقت بشره سببی ایله ظاهر و بلغم
تر اقدر که خلال مسام بدندن لایح و باهر اولمشدر و عاقل حقیقتده شیئ
مستحقر بل امر مستقذره نیجه عجب ایدر و بونک کبی جمال ظاهری
که حقیقت جمالیتدن بری در آشفته و مفتون بلکه شوریده و مجنون اولنلر
حقنده مولانا نامی عبد الرحمن جامی بیورمشدر شعر
نظاره روی شاهد کشایی ها • نظر کین بود مهر و مه را مشاکل
یکی پوست بر خلط و بر خون کشیده • برد صبرت از جان و آرامت از دل
کند عیش خود تلخ در جست و جویش • که شکر دهانست و شیرین شمایل
بمیدانی آیا که ناگاه بینی • از و گشته آن خوبی و لطف زایل

گر اول پری بود آخر نماید • بچشم تو چون پیکر دیو هایل شر و علمادن طاوس
یمنی امرای عربدن یزید بن مهلبی کوردی که نخوت امارت و غرور شباب
و نضارتله متبختر و متمایل و جام غرورله سرمست خمار انجام فسادن ذاهل و غافل
مرور ایدر امام نصیحت آغاز ایدوب ایتدی ای فتی بو یورمشی و خرام درکه
اثم و حرام در و مبغوض و مغضوب حضرت حق در چون امیر حجاب نخوت
و غروردن پند پذیر اولمیوب امامه دیدی که گویا بن کیم ایدوکمه عارف
و علو منصب و مقاممه واقف دکل سین امام دیدی که اعرفک اولک
نطفة مذرة و آخرک جیفة قذرة و انت فیما بینهما حامل بول و عذرة مذره
قذر ناپاک دیمکدر یعنی بن سنی خوب بلورین اولک نطفه در ناپاک
مستقذر و آخرک جیفه در نجس و مستحقر و سن بو ایکی حال اراسنده بی طاقت
و خول و حامل نجاست و بول سین و بو کلام حکمت شعار و بلاغت آثارک
الفاظی صنایع بدیعه یه مشتمل و محتوی و معانی بدیعه سنده غرایب
حکمت مندرج و منطوی اولمغین علمای شافعیه دن ابو محمد باقی که حریر نظمک
حکمت بافی در نظم ایلیوب دیمش که قطعه عجبت من معجب بصورته
و کان من قبله نطفة مذرة • و فی غد بعد حسن صورته • یصیر فی الارض جیفة قذرة
و هو علی عجبه و نخوته • ما بین ثوبیه یحمل العذرة شر و اگر مباهات و افتخار
شرف اصل و نسب و تبار ایله اولورسه نته کم اکثر بنی آدم خصوصا
طایفه عربده شایع و ذایع در و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
بیورمشدر که امتمده اوچ نسنه ترک ایلمزلر بریسی سنلری اوزره نوحه قلمق

و بریسی نجومله استدلال باران ایتمک و بریسی انساب ایله تفاخر ایلمک و بو
علاجی اولدر که نظر ایلیه که افتخار و مباهات ایلدوکی و ابتهاج و مسرات
گوستردوکی ذات آخرک صفتی و شخص دیگرک علم و معرفتی در غیرک کمالی ایله
افتخار فی الجمله غیرت و حمیتی اولن کمسنه قتنده عیب و عار در نظم
بفضل دیگران گفتن خیانتست • که بر داماد نازد کابیکانست شر اصل و تبار
و آبا و اجداد ایله افتخار ایتمک آنلرک فضایل و کمالات و یا مناصب و جلالتی
ایکن دخی فضل و کمال و رفعت و جلالدر دیمک اولور فرضا آنلرک بعضی موجود
اولوب بو کمسنه یه مایه الافتخارک اولان اشیا بزم کمال و صفتمز و علم
و معرفتمزدر سن بزم اوصاف و کمالاتموزله نیچه افتخار و مباهات ایدرسین
دیسه لر جوابنده ساکت و حیران و باهت اولمه سی مقرر در قطعه لمنشئه
نسبدن عجب ایدن غایت غبی در • طوتالم کیم آنی نسل نبی در •
اگر دعواسین اثبات ایلمز ایسه • نسب باینده خلقک اکذبی در •
اگر دعواسنی اثبات ایدرسه • آنوک در فضل کندو اجنبی در •
و محض نسب سببی ایله تفاخر ایدن غبی لر و بی محل ترفع و تصدره عادت ایدن
جلبی لر واقع اولور که بعض افاضل اوزرینه کبرلر و جرعه جام جهل و غروری ایچرلر
و صاچرلر حال انکه تحقیق اولونسه بو کمسنه انتساب ایتدوکی فاضلدن
افضل مرتبه مساویتی خود مقرر لا اقل در حکایت اولنور که یونانی
لردن شرف فضل و نسب و نقصان ذات و حسب ایله موصوف
بر کمسنه واردی سقراط حکیمه طعن ایدردی که ای سقراط دنائت اصل و نسبکی

تذكر وحقارت قوم وعشايرکی تفكر ايدوب خجالتدن متغير حالت وحياده
ابر بهار كبی پر عرق خجالت اولمزمی سين ديرديی سقراط فاضل فيلسوف
كامل ديرايدی خجالت وتشوير بندن سن انسب وحيادن انفعال وتغير
سنك مقامك بندن اقرب در زيرا سن بر نسل شريفه مقطع ومنتهی اولدك
وبن بفضل الله تعالی بر نسل شريفه مطلع ومبتدا اولدم كندو فضيلتدن مجرد
وعاری آبا واجدادی مناقبی تالی وقاری اولنلر حقنده دمشلردر كه بيت
إن افتخرت بآباء مضوا سلفا　　قلنا صدقت ولكن بئسما ولدوا
ويونان رئيسلرندن برليسی حكمادن بر شاب فاضله ترفع ومفاخرت
ايدیجك جوان حكيم جوابنه مبادرت ايليوب دمش كه اگر سبب افتخار
جايهٔ رفيع وخانهٔ وسيع ايسه پس حسن وجمال ولطف وكمال جايه نك
وخانه نك حالی وسن خود نفسكده اول صفت كمال وسمت جمالدن
خالی سين واگر مركب فاره وفرس جواد ايله افتخار ايدرسك حكمتدن خالی
بلادتله مالی اولدوغك اظهار ايدرسين زيرا سبب جودت وفراست
ات فرسه منتهی در وسن بو صفتلردن صفر الكف وداسن تهی سين
واگر علوم ومعارف كه صفات اجداد سوالف در سكا حالا سبب افتخار
وابتهاج اولدی ايسه ع زهی كمال عنا وزهی وفور لجاج • زيرا فی الحقيقه
اول علوم ومعارف اشخاص گذشته يه كمال وصفت در اما سن خود
نفس اصل خلقتكده بی علم ومعرفت سين پس انلر جهات فضيلت وجوه كمالاتلرين
سندن اخذ واسترداد ايدرلر ايسه سن تن تنها قلورسين وباغ خزان ديده

گبی بی برگ ونوا اولورسين وآبا واجداد گذشته ايله افتخار ايدنلره نفرين
بسيار ايدوب دمشلردر كه تبا لمفتخر بعظم نخرة　نظم　ان الفتی من يقول
ليس الفتی من يقول كان ابی　علاج مزاح　مزاح كه جنك وجدالدر چون مزاح
موجب انحلال عقدهٔ الفت واتصال ومورث انعقاد اسباب تباغض
وانفصالدر وبناء عالم الفت واتحاد اوزره موضوع وخيمهٔ صلاح بنی آدم
اختلاط وامتزاج ستونی اوزره مرفوعدر پس مزيل انتظام ومفسد امتزاج
والتيام اولان اخس رذايل واقبح خصايل اولور　مزاح　كه اكا عرفده
لطيفه ونادره وبذله دخی ديرلر قدر اعتدال كه آنوك سببی ايله مباسطت
ياران وانشراح اخوان ودفع تحجر وتكبر موجب تكسر در حاصل اولور مباح
بلكه مستحب ومندوب در واندن اوته سی عقلا وشرعا مذموم ومكروه در
وحديث شريفده وارد اولمشدر كه انا امزح ولا اقول الا حقا وكثرت
مزاحك آفاتی چوقدر اولا صاحب مزاحك مرادی اضحاك جلسادر
كثرت ضحك خود حد نفسنده مذموم وخصال اهل جهل وغفلتدندر ايدوكی
معلوم در صاحب شرع صلی الله عليه وسلم بيورور كه كثرة الضحك
تميت القلب　بيت　خنده كم كن كه خندهٔ بسيار
صد دل زنده را بميراند　نثر　ثانيا اكثريا مزاح اولنان كمسنه نك خاطری
منكسر وسروری منعدم وبين الرفقا اساس عرضی فی الجمله منهدم اولمق
مقرردر بو مرتبه ايذای مؤمن حرام وممنوع دين اسلام اولدوغندن غيری
اخوان واقران اراسنده عداوتلر حدوثنه سبب وحقد وحسدلره

عوضنه باعث درکرانله مشاهده اولونشدر که مزاح مفضی جدال بل مؤدی
قتال اولمشدر ثالثا مزاح صاحبنک حشمت و وقارینه مانع و عایق
و صاحب مزاح مساخر و مضاحک مرتبه سنه نازل و لاحق اولور نظم
تو بر سر حلم خویشتن باش و وقار • بازی و ظرافت بندیمان بگذار •
و جناب رسالتپناهی من صلی الله علیه وسلم صادر اولان کلام که اکا اسم
مزاح اطلاقی مجازا عد اولنمشدر ایدوکی صحیحدر بو آفاتدن مصون و محفوظ و انلرده
الفت اصحاب کرام و تودد و انبساط یاران سعادت نظام مقصود
و ملحوظ ایدی نته کم بر عجوزه طیبت طریقیله بیوردیلر که عجایز جنته گیرمز مسکینه
ملول و محزون و دل دردمندی کاس مایله پرخون اولیجق ع لسان غنچه زعنا
لبش بتبسم کرد • بیوردیلر که عجایز شواب و کواعب اتراب اولوب جنت
چمنلرنده خرامان و ریاض رضوانده کشیده دامان اولورلر که انا انشأناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا و امیر المؤمنین و یعسوب الموحدین
حضرتنی کثرت مزاحه منسوب ایلرلر ایدی حتی بعض صحابه بو صفتنه تنبیه ایدوب
لولا دعابة فیه دیرلر ایدی و حضرت سلمانه بر کره مزاح ایدیجک نهاخرک
الی الرابعه دیدی و زنهار اول حضرتک فعلین دلیل و جواز مزاحه یوروا تبلدی
سبیل اتیمیه سین که سر زبان سریع و میدان سخن واسع و حد اعتدالده
وقوف ممکن غیر واقع در علاج تکبر بو صفت عجبه قریب اول
صفتدن بانصیب در عجب صاحبی کندوده کمال وار ایدوکنه جازم
و متکبر غیره کمال صتوب اکا عظمت کوسترمکه مداوم و ملازم در حتی

بر کمسنه تنها اولسه نیه عجبله متصف اولسه اولور اما متکبر انبای جنسنه مقارن
اولمسه صفت کبر اکا عارض اولمز پس کبر غیره نسبت و عجب ذاته قیاس اولور
پس اسباب عجب کبره دخی سبب اولور و عجبک اسباب مشهوره سی
یدی در اولکیسی علم و معرفت ایکنجیسی عمل و طاعت اوچنجیسی اصل و نسب دردنجیسی
حسن و جمال بشنجیسی مال و منال التنجیسی قوت بدن و شدت بطش یدنجیسی
منصب و جاه و خیل و سپاه و خدم و حشم و بالجمله هر نسنه که خلق انجیده
هنر و کمال و مایه الافتخار عد اولنمق ممکن اوله انو کله عجب و اعجاب واقع اولور
حتی بعض طباع دنیه و امزجه خسیسه یه نسبت رذیلت دخی سبب کبر
و موجب عجب اولور بعض فسقه کثرت خمور و وفرت صدور فسادات
و شرور ایله افتخار ایدر و بعضی دیر که بن بو قدر کره زنا ایتمشین در و بعضی
بن نیچه مجلسلرده لهو و غنا قیلمشین دیر و دخی معلوم اولسون که تکبر خلقه
تحقیر ایله نگاه و اهانتله نظر کندوده عظمت تصور ایتمکله حقوق واجبه شرعیه
و عقلیه دن تجاوز ایتمکدر مثلا بر امیر متکبر یا وزیر متجبر رفیقنه فقیره کدر و کا
کمال غرور و نخوتله نظر ایلیسه انی حقیر کندوی خطیر ظن ایدوب سلام حقنی که
هر مؤمنه شرعا واجب و عقلا مناسب در ترک ایدوب بلکه درشت نظره
ارزانی کورمیوب سلام قصد ایلیسه دخی تکلمه لایق کورمیوب ایمای چشم
و اشارت ابرو ایله اکتفا و اندن طلب رکوع و انحنا ایلرلر پس کبر باطل که
غایت جهلدن حاصل اولور عیاذا بالله تعالی حق جل و علایه منازعه
و رداء کبریا و ازار عظمتده که مخصوص حقدر شرکت ادعاسنه مساعده

لاجرم بو خلق اقبح رذایل و اشنع خصایلدر و صاحبی یقین زمانده
غضب و انتقام حق و بطش و اخذ قهار مطلقه اسیر اولمق مقرردر و عزت مستعاری
ذلت حقیقی یه متبدل اولمق محققدر و علما ایدرلر که هر ذنب و عصیانک عفو اولنمسی
حق تعالی تکفیر یا دار آخرته تأخیر ایتمک جایزدر الا جریمهٔ کبر و غرور که
صاحبی دنیاده معجلاً معاقب اولمق مقرر و نظر معتبرلره عبرت اولمق مقدردر
اما محض حب جمال که مثلا آدم کندونک ملابسی حسن جمیل و اسباب و امتعه سی
فی الجمله جلیل اولدوغین استمک تکبر تحتنده داخل و غرور حدنه واصل دکلدر
نته کم بعض اصحاب جناب حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه و سلم سؤال
ایتدیلر که یا رسول الله هر بریمز ثوبی جمیل و نعلی جدید اولدوغین استر
پس هر بریمز متکبر قسمنه لاحق و اهل کبر و نخوت وعیدنه مستحق و لاحق
اولورمی حضرت علیه الصلوة والسلام بیوردی که اول کبر دکل حب جمالدر
ان الله جمیل یحب الجمال و لکن الکبر بطر الحق و غمط الناس یعنی حق جل و علا
جمیلدر جمالی سور لکن کبر بطر حق و غمط ناسدر و بطر فتح با و طا ایله سرکشلکدر
که کبردن ناشی اولور و غمط فتح غین و سکون میم ایله تحقیر و اهانتدر
یعنی کبر اولدر که حق ظاهر اولدقده غرور و نخوتدن مطیع اولمیوب سرکشلک
قیله و حق جل و علانک قوللرینه حقارت و اهانتله نظر ایده علاج کبر
عجب علاجنه قریبدر زیرا کبرک سبب و علتی عجبدر پس عجب مرتفع
اولیجق کبر دخی مندفع اولور و معظم علاجی اولدر که کندوده کی عجز و ذلت
و حقارت و مسکنتی و کبریا و عظمت حق و جبروت قهار مطلقی ملاحظه

قلوب کندوسی اذل ذلیل و اقل قلیل ایدوکین تحقق ایتمکله لشکر شیاطین
کبر و طغیانی مملکت وجودندن تفریق ایلیه اگرچه بو دایره نک منتهاسی من عرف
نفسه فقد عرف ربه مقامیدر زیرا نفسنی عجز و ذلت و فقر و فنا ایله ملاحظه
و تعریف ایدن ربنی قدرت و عزت و غنا و بقا ایله توصیف ایلر اما دفع
رذیلت تکبر و کسب فضیلت تواضع ایتمکه هر کسنه بیلدوکی مرتبه ملاحظه
کافیدر و اول بودر که تأمل ایده که انسانک اولی عدم محض و نفی صرفدر
و عدمدن ادنی نه نسنه اوله و عقل نفیدن اقل نه شی بوله بعده نطفهٔ
مستقذره و علقهٔ مستحقره اولدوغی حالتدر و اول حالده هوان
و استقذارندن بی ضرورت فکر و اسمنی کنایت ذکر اولنمغه سزاوار
دکلدر و صورت انسانیه بهره مند و نفخهٔ روح ایله فی الجمله ارجمند
اولدقدنصکره ضعف قوت و فتور بنیت نهایتنده و جمیع ضروریاتنده
احتیاج الی الغیر غایتنده اولسه گرک چون بو مرتبه دن دخی ترقی و انسانیت
ظاهره که فی الجمله استعداد علم و عملدر آنی تلقی ایده امور معاش و لوازم
حرکت و انتعاشده مستقل و مستبد اولمدوغی معروف و نیچه اشیا
و اسباب و مهمات و لوازمه محتاج و موقوفدر که هزاردن بری مفقود و
بسیاردن اندکی ناموجود اولسه محنت و عنا قرینی بل مردن و فنا
همنشینی اولمق مقرردر مثلا شربت آب کشت زار وجودین برکون
سیراب ایتمزسه خرمن وجودی آتش عطشله محترق اولوب هلاک اولور
و اگر اول شربت آب میزاب اسفلدن خروج ایتمزسه مرض حبس البولدن

اعضای بدنی متفرق اولوب وجودی تلف بولور روزگاری اوجاع
واسقام عوضندن مکدر وصحایف لیل ونهاری احزان وآلام جدولیله
تیره اولمق مقرر برمرادینه واصل اولورسه بنجه سنینه واصل دکل بعضی امانی
حاصل اولورسه اکثری حاصل دکلدر سرکون بدنندن اخراج نجاسات وتنقیه
قاذورات ایتمکه مباشر شعر وسنخ ظفر ودرین که فضلات بدنیدر
ازاله ایتمزسه حیوان قبیح المنظر صورتنده ظاهر اولور آخر امر ومنتهاء
عمرنده الم موته اسیر ومحنت فنایه مبتلا ونیاز زحمتیله پرورده ایتدوکی
بدنی رهین زمین وگرفتار تفرق وبلی قبیح وصدید روی وموییدن روان
ومور ومار اطراف اعضا واثنای اجزاسنده دوان نتن رایحه
وقبح صورتندن اصحاب واحبابی هارب حشرات اعضاسندن
آکل وخراطین اجزاسندن شارب اولسه کرک بوجمله احوال دنیویه سی فی
احوال اخرویه سی که شرایع مطهره وعقاید مسطره ده مبین اولمشدر اول
دردجانکاه والم دلسوزدر که انی ملاحظه صحیحه ایدن کمسنه یه روادر
که جمیع عمرنده برلحظه حزن وغصه دن عاری وبرساعت تابخانه درونی
مهمان فرح وسرور طاری اولمیه نیجه که کبر وغرورندن ابنای جنسی
آزرده ومحزون وعجایب عجب وغرایب غرور مخزن قلبنده مخزون اوله
انا لله وانا الیه راجعون علاج استهزا که برکمسنه سخریه یه آلوب
خاطرینی محزون وقلبنی مکسور ایتمکدر استهزا ایدن کمسنه نک کاهی
غرضی اضحاک ارباب دولت وتفریح اصحاب جاه وغفلت ایتمک اولور

بو حال اراذل ناسدر که کسب حطام دنیا واکل طعام وحلوا ایچون
منعمان مغرور ودنیاداران ازحق دور مجالسنه حاضر اولورلر وانلری اضحاک
وتفریح ایچون دیوان مضاحک ومساخر اوقورلر وگاهی که بو وسفاهتدن
ظاهر وتحصیل خنده ایتمکیچون بعض کمسنه لردن صادر اولور وبو حال غالبا
صفت چلبیان سفیه وبزرگ زادگان بیعقل ونبیه در که جاه آبا وجاهلیت
امهات سببی ایله صغر سن وحداثت عمرده مخالفت معلم وادیب ایله
زیور علم وادب وگوهر حلم ووقار موروث ومکتسبدن بی نصیب اولور
هر کمسنه که مجالسه لرینه مبتلا ومصاحبت ومغازلتلریله برپلا اوله انی تمسخر
ایتمکله کندولره جلب قهقهه وسرور ایدرلر وفلان کشی فرهلندک دیو
بهجت وحبور بولورلر بو مقوله بی ادب چلبیلرک اکثری اواسط واواخر
عمرلرنده محزون ومنکوب وبرش وافیون استعمالی ایله مستهلک
ومغلوب اولورلر بیت هرجوانی که بی ادب باشد • گر به پیری رسد عجب باشد
وبو رذیلت فراخ رذیلتنه قریب وعلاجی دخی انک علاجنه مناسبدر
اما انلر که زیور عقل وادبله معروف وحلیه مردی وحریتله موصوف اوله لر
کمسنه یه تمسخر واستهزا ایتمکله کنه کار وفرو کمسنه انلری مسخره ایدمکله
خوار اولورلر واحادیث وروایاتده وارد اولمشدر که دنیاده
عباد اللهی تمسخر واستهزا ایدن کمسنه لره فردای قیامتده جزای
عمل وپاداش کار بو وجهله اولا که حق جل وعلا فرمانیله جنت قپولری
قرشولرینه مفتوح وگشاده وانلر دخی دخول ووصوله مهیا وآماده اولمکین

فی الحال کام موجود مفقود و باب مفتوح مسدود اولوب الم و انکسار
خجلت و محنت و اضطراب حرمان و خیبت بر وجهله عارض و ظاهر اولا که
لسان قلم شرحندن عاجز و قاصر اوله چون اول قپو مسدود و بونلر
بو محنت و کرتبله مردود اوله فی الحال بر باب دخی مفتوح و بونلرک ضیق صدرلری
فی الجمله مشروح اولوب آنه دخوله مشرف و وصوله قریب اولیجق اول باب
دخی مسدود اولوب آنه حزین و کئیب مبتلای غم حرمان اولهلر و علی هذا
القیاس بو کشاکش و آلامه مبتلا و آخر حرمان عظیم ایله مبتلا اولهلر و بو خبری
مؤید و بو حدیثی مؤکددر که مستهزئین حقنده نازل اولمشدر که
اَللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ اما غدر
که وفانک ضدی اولمغله موسوم در بغایت خصلت قبیحه و خلق مذموم
ایکیجون در که بر کسنه اصلا غدر ایتدوکنه معترف اولمز و کندو زعمنده
بو صفتله متصف اولمز و غدر نیجه نوع در مالده اولور و جاهده و اقبالده اولور
و محبت و مودت و اخلاص و صداقتده اولور و دخی اهل حرم و خدم
و حشمده اولور جمیع احوال و اصنافده ذمیم خصوصا ارباب دولت و سلاطین
صاحب شوکتلره غایتده عیب عظیم در و شریعت احمدی و طریقه
پاک محمدی صلی الله علیه و سلمده غدردن تحذیر عظیم و منع و زجر
و عهودده وفا ایتمک ایله امر و نقض عهددن نهی چوقدر خواجه نصیر ایدر
صفت غدر اتراک طایفهسنده چوقدر و وفا که ضدی در روم و حبش
جنسنده چوقدر ضیم غیری ضعیف و بیچاره بیلوب انتقام آلان

تحمیل بار ظلم ایتمکدر ظلم و انظلامک قبحندن که مرور ایتمشدر ضیمک دخی قبحی
معلوم اولمشدر عاقل لبیبه لایق دکلدر که انتقام امرنده اهتمام ایده
خصوصا قدرت حاصل اولدقدنصکره زیرا قدرتک شکری عفو عن المجرم در
و انتقام اول وقت جایز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤدی اوله پس انتقام محلی
اولیجق عقل صحیحله مشاورت و رای و تجربه ایله عمل ایتمکه مبادرت ایتمک
کرک که ندامت عاقبته مؤدی اولمیه و چون نفس انسانی فضیلت علم
و حلیه حلم حاصل اوله ترک انتقام و سلک اهل عفوده انتظام ایتمسی آسان اولور
اما منافست شئ نفیس تحصیلنده منازعه و محاسده ایتمکدر چون منافسه
یعنی اشیاء نفیسهیه طالب و اسباب حسنهیه راغب اولمقدر
پس حکما دیدیلر که امتعه و اسباب دنیویهیه رغبت و طلب و تحصیل اکتسابنده
شوق و شره و شغب اصحاب دولت و ارباب قدرت و مکنت
اولنلره لایق و مستحسن دکلدر بو قنده قالدی که اوساط الناس آنک
جمعنه مشتاق و همت و نهمتلری کسب و تحصیلی سمتنه منساق اولهلر
زیرا عالم کون و فسادک مرکباتی مرض فساد و انعدامه مبتلا و جهان ناپایدارک
جواهر زواهر و طرف تحفی اسیر فنای فنا و کرفتار بلای بلی در پس اکثر
پادشاه خطیر یا امیر کبیر تحف و نفایس اسباب و غرایب رغایب
جواهر کمیات جمعنه حریص و مبتلا و طایر همتی بو دامه کرفتار اولسه ممکندر که
روزکار غدار عادت غدر و بیوفالیغینی پدیدار ایدوب اول تحفه مرغوبی
یادکار عالی مقداری عرضه هلاک و بوار ایدوب اول صاحب دولتی

اولقدر جزع وفزع طاری اوله که حسادی طعن وملامت وتشنیعه وشماتت
ایده لر نته کم حکایت اولنور که پادشاهلردن بری سنه برطوب بلور
مدور ومنور وانواع رسوم صنایع ونقوش بدایعله منقش ومصور که کره قمر
مستنیر جنبر مایل وحلقه حایل ومدیر نده اکا تشبه ایتمکیچون کاه حسن الاشکال
شکل المستدیر دیوب بدر اولوردی وکاه کوی وصالنه نایل ومیدان
اجتماع واتصالنده بی حایل اولمق امیدنه کندویی شکل هلالی ده کوستروب
جنبنده بی قدر اولوردی **بیت** برمهر وماه شکل که چرخ جنبری
صبح وشام مهرنه اولوردی مشتری • پیشکش واتحاف ایدوب
پادشاهک زلال رغبتن جوی استحسانده پاک وصاف ایلدیلر غایت
میل خاطر واستحسان باطن وظاهر ارزانی ایدوب بیوردی که خزانهٔ خاصه
حفظ وحراست وتحلیه وتصفیه سنده بذل مقدور وغایت رعایت
ایده لر مجالس زینت ومحافل انس وسلوتده فرمان ایدردی کتوررلر مشاهده سندن
جلب افراح وسلب اتراح ایدردی برمدت احوال بو اسلوب اوزره جاری
اولوب یوما فیوما پادشاهک مرض محبت جوهر مرغوب شراین وعروق
قلوبنه ساری اولدی ناکاه برکون سیلاب طبع زمانه دیدیکموز کبی جوجی
خوی بیوفالقده کانوک اوزرینه مجبول ومجبوردر پیدا اولدی وشکست طاق
خوب وجوهر مرغوب ایتمکله شیشهٔ دل پادشاه وبندکان درکاهی منکسر
وشید ایلدی **ع** وسهم الرزایا بالنفایس مولع **ع ترجمه** هرکه مرغوب اولا
اکا زبان ارتوق ایرر • هرچند بندکان صادق نظرین بولمغیچون اطراف عالمده

جست وجو ایتدیلر بولنمدی واستادان حاذق وچابکدستان فایق
نیجه کیم ترکیب واتصالنده کفت وکو قیلدیلر چاره اولنمدی **ع** شیشه کیم صندی
بیتمدر الیمن آنی درست **شعر** فراق جوهر دل شاهه عرض وموجب مرض اولوب
آلامی تضاعف واحزانی ترادف ایلدی قریب اولدی که تدبیر مملکتده
عاجز وحایر ونظم مصالح دین ودولتدن قاصر اوله **بیت** نباید دادن اندر جهان
کس دل که دل برداشتن کاریست مشکل • بو حکایتک خلافی ومنافی
صفتنه منافی در اول حکایت درکه فقیر بعض عظمای امرادن استماع ایلدم
که بالمشافهه کوردکلرین روایت وعیانا مشاهده ایتدکلرین بو وجهله حکایت
ایلدیلر که آفتاب آسمان خلافت وسرو بوستان جود ورأفت ظل
ظلیل الهی آینهٔ جمال شاهی کوهر تاج جهانکیری وکیتی ستانی افسر سر
فرمان روایی وحکومت رانی اول پادشاه جهان بخش که آفتاب شمشیر
جهانکیری افق نیامدن چهره کشای اولسه خاور وباختر میاننده ظلام ظلم
وضلالتدن سرمو اثر قلمز وچون همای آسمان پرواز یرلیغ وتوقیع رفیعی
اطراف صحرای ممالک وجودده دایر وکوه ودشت ظهور نمودده طایر
اولسه مداد آسا تیره بخت اول کشی درکه خامه وار خط فرمانه متابعت قلمغه
ترک سر ایتمز **نظم** شهنشاهی که اجداد عظامش • اب نامی وجد نیک نامش
همه شاهان بافر وتمکین • الی عشر کرام من سلاطین • پناه شرع وکهف
اهل ایمان شهنشاه جهان سلطان حضرتلرینه آبا کرام واجداد عظاملرندن
برکوهر قیمتی ونادر که کوهر شناسان عالم تخمین قیمتنده عاجز وقاصر ایدی

انتقال ایتمشدی و غایت نفاست وگران بها لغندن حمایل شریفنه
تعلیق اولنمشیدی و قلادهٔ گردن و نعل بی شبه و مثلنده داخل اولمغه
توفیق بولمشدی اتفاق طبع سعادت فرجاملری آرزوی خلوت حمام
ایدوب قلادهٔ حمایلی گردن شریفندن برون قیلوب خدمتکاره تسلیم
بیورمشلر نافرجامی دور ایام اول گوهرک اوستنه اوشمش و اول جوهر
نفیس کف خدمتکاردن مرمر اوستنه دوشمش صلابت مرمردن اول
گوهر خرد و خدمتکارک جام عیشی پردرد اولمش فی الحال سکننک گوهر دراکی
سنگ حیرتدن شکست بولوب کنار ساحل حسرتده آب حیاتدن
غسل دست ایتمش چون حضرت آسمان رفعت خلوت حمامدن چیقوب
قصه گوهره واقف و واقعهٔ حیرت خدمتکاره عارف اولمش سینهٔ
پرشرفلری گرد غم و اسفدن عاری و زبان شریفنه کلمهٔ طیبهٔ الحمد لله جاری
اولوب بیورمش که بو گوهر بیوفا اینچه پادشاهی شکست و کلاه شکوهی
سنگ اجلده پست ایلدی بحمد الله که نیم گوهر طالعم بو سنگی شکسته
و قبای بقای دولتم آنی رشتهٔ فنایه بسته ایلدی امیددر که گوهر
سلطنت سالهای دراز حمایل سعادتمده معلق و گردن ایام طوق
حکومت و ایالتمده مطوق اوله دیوب قطعا ذره گرد انفعال سرای
وجود شریفنه الصاق و اتصال ایتمیوب بیوردی که دو شور خدمتکار
اصلا غم و تشویشه گرفتار اولمسون و گل نشاطی خزان اندوهله صولمسون
قید تعلقات اسباب دنیای بیوفاده ازاده و صحیفهٔ جانی ارقام

و حللبدن ساده اولمق دعواسین ایلین بو حلقه مالک و بو طریقه سالک
اولسون شعر ذی المعالی فلیعلون من تعالی • هکذا هکذا و الا فلا لا
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود • ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
خواجه نصیر ایدر بو دیدکمز ملوک و اکابر ایچون در اما ادانی و اواسط ناس
میل تحف امتعه و نفایس اسبابدن احتراز و احتراس ایتمک لازم و واجب در
زیرا بر گوهر نفیس و متاع خطیر بر مردم دنی و حقیرک حوزهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدارینه
داخل اولسه متغلبلر آنی انوک یدندن اخراج ایتمکه طالب و ملکندن انتزاع
ایتمکه مایل و راغب اولسه گرک اگر دفع و منع ایدرسه گرفتار بلایا و بو
اولور اگر بذل و اعطا ایدرسه غم و جزعدن اسیر محن و مصایب اولور اگر
ابتدادن بو مقوله متاع مرغوبک اکتسابندن اجتناب و اقتناسندن
امتناع و انتها ایتمش اولایدی بو ورطه یه مبتلا و بو گرداب محنتده
غریق آشوب بلا اولمزدی بو ذکر ایتدیکمز مرض غضبک علاجنی اعلام
و اول بابده بیان انواع و اقسام در و هر کیمسه که عدالت شرایطنی
رعایت و طرفین افراط و تفریطدن کندویی حفظ و حمایت ایلسه علاج
غضب اکا آسان اولور زیرا مرض اعتدالدن خروج در چون حد اعتدال
رعایت اولنه غضب مرضی ایله اعتلاله مبتلا اولمز • و بعض اشخاص شدهٔ
غضبی بهادرلیق و رجولیت و نفس انسانی یه کمال و مزیت عد ایدرلر
لکن خیال فاسد و اندیشهٔ کاسد در زیرا شجاعت فضیلت در
و خلق فربور رذیلت در زیرا سبب قبایح و موجب فضایح در و بو مقوله

غضب صاحبی ایم معذب اولدوغندن غیری اصحاب واحباب وخدم
وحشم واهل وعیال ونسا ورجال گاه زبان تازیانه وگاهی تازیانه زبانندن
محزون وشکسته ودلگیر ودم بسته اولورلر ادنی خطا وزلت مقابله سنده
حدت ایدر ونه دکلو اندرلینت ایلیه لر یوعنف وشدت قلور تعزیر ایتمک
استه حد دضربی حددن بیرون تأدیب ایلیه دشنامی قطع راسدن
افزون اولور وشجاعت قوت بدن وقدرت کشتی گرفتن دکلدر بلکه شجاع
شدید وبهادر جلید اولدر که وقت غضبده کام نفس توسنی ضابط وهنگام
آشوب دریای خشمده کشتی اضطرابنی ساحل صبر وآرامه رابط اوله
نته کم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بیورر که لَیْسَ الشَّدِیدُ
بِالصُّرَعَةِ اِنَّمَا الشَّدِیدُ الَّذِی یَمْلِکُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ قطعه
پهلوان نیست آنکه در کشتی • پهلوان دگر بند ازد • پهلوان آن بود که گاه غضب
نفس اماره را زبون سازد • وبعضی غزواتدن مدینهٔ منوره یه رجوع
بیوردقلرنده زبان معجز بیانلری بیوردی که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْغَرِ
اِلَی الْجِهَادِ الْاَکْبَرِ چون سلک صحبتده انتظامله مشرف اولنلر غزای
کفاری جهاد اکبر بیلدیلر ایدی یا رسول الله جهاد اکبر نه در دیو سؤال قلدیلر
حضرت صلی الله علیه وسلم بیوردی نفسله جنگ ایتمک جهاد اکبردر
ودخی روایت اولنور که اَعْدَا عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْکَ
وبعض عرفا دیدیلر که قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ آیه کریمه سنده
نفس ایله جهاد ایتمک اشارت واردر زیرا سلطان روحه که مؤمن در

قرب اولان کافر نفس امّاره در وتا نفس امّاره لکدن مطمئنه لیکه انتقال ایتمیه
انکا اسم مسلمان اطلاقی حقیقتده مجاز وطریقتده بی جوازدر رباعیه
ای دل تو دمی همدم سبحان نشدی • وز کرده بیهوده پشیمان نشدی
قاضی وفقیه ومفتی ومولانا • این جمله شدی ولی مسلمان نشدی
وتهذیب نفس وتبدیل خلق ایتمین طائفه دن بعضی اول مرتبه سلطان غضب
متبع ودایرهٔ عقل وفکردن منخلع اولورلر که غضب افراد انسان وشتم وضرب
خدام وغلمان درجه سندن تنزل ایدوب حیوانات عجمیه که جمله حرکتلری معقول
ومناسب وموافق مراد مالک وصاحب اولمق محالدر غضب وتهدید
وشتم وضرب وتشدید ایلرلر بارگیر مسکین ضعف ونزار وسیر علی الاتصال
درمانده وزبون ایکن ناگاه سورچوب یا دوشسه رکب غضب وجنون ایله
ضرب مهماز ایله پهلوسنی غرقهٔ خون یا تازیانه وچوبله کفل وسرین مودن
بیرون ایلر وبعضی شتم بیهوده ولعن نامشروعله که جانورانک فهمندن
فارغ وآزاددر گنده زبانین فرسوده وگردنین طوق لعنتله مغلول وصحیفه
اعمالین آلوده ایلر ولعن انسان ودواب اهل ایمانه خاتیده لازم گلن اجتنابدر
وشرع شریفده منع عظیم وارد اولمشدر حتی بر خاتونکه سفر حج
شریفده جناب رسالت پناهی ایله صلی الله علیه وسلم ناگاه ناقه سنه
لعنت ایلدی حضرت علیه الصلوة والسلام غایت متأثر اولوب فرمان
بیوردی که بو ناقهٔ ملعونه بزمله همراه اولمسون پس خاتونک اسباب
ومهوجین الدیلر ناقه عاری یولده قویوب بیابانه صالدیلر وبعض جهال

کندو جهالتنی ختم وکندو یه شتم ایتمکه شروع ایدوب برفلان فلان
صندوغی دیو بایع بی کناهه قذف نامشروع ایلر وبعض جهال بو مرتبه دن
دخی تنزل ایدوب جماد محضه شتم وضرب وادراک جرمندن بی بهره
اولان اجسام ایله جنک وحرب ایدر کلیدی تیز آچلمسه شکست ایتمکیچون
اوستنه تبر صالر ودلنباری مرادی اوزرینه صارلمسه یره وروب آیاقلر
ایله لرچلر وقلم مرادی اوزره قطع اولمسه غضبندن شکست ایدر
ومدادی غلیظ اولورسه دواتنی خاکه پست ایلر وبعضی سفها کشتی نشین اولدقده
باد مرادی اوزرینه اسمسه غضب وسخط ایدر وباده که امر حقله مأمور در کناه
شتم ایدوب سقط سویلر وبونوک امثالی افعال که فی الحقیقه فاعلنه سبب
ضحک واستهزا وعجب در بین العقلا فضاحت ورسوالغنه سبب در
وغضب محض فضیلت شجاعتدن دوردر آنی شجاعت آکلین جاهل ومغروردر
هرچند بو مقوله کلمات سابقا مرور ایتمشدی وبو نوع نصایح سمت
کذارش دوتمشدی لکن نصیحت بنده حرص وآز اولمغین اعاده سندن
احتراز اولنمدی • حکیم فاضل ابوعلی بن مسکویه حکایت ایدر که بعض سفها
کیجه لرده شعاع ماه طوقنور یرده نوم لی انتباه ایدردی بعض امراض رطوبیه
مبتلا اولدقده هجو ماه ایدردی وانوک هجو ماهی که بی نور در شعرا الجند
مشهور در کویا هجو ماهه تفوهدن مرادی کلابه تشبه ایتمکدی که جنس کلاب
بعض ماهتاب ایتمکله موصوف ونور ماهتابی دوردن کوروب
عوعو وعجاب ایتدکلری مشهور ومعروفدر نته کم ومثلدر بیت

101

مه نور می فشاند وسگ بانگ میزند • سگ را بپرس خشم تو از ماهتاب چیست
وکیفیات جسمانیه ده ضد بالعرض ضده سبب اولدوغی کبی کیفیات نفسانیه ده
دخی ضد بالعرض ضدک وجودینه سبب مفضی وعلت داعی اولور مثلا بعضی
جهله استیلای شهوتدن غضبه مبتلا اولور مشتهاسی اولان نسنه یه
ظفر بولمیجق حریص مال ومنال فقد مرادی ایله پر رنج وملال اولوب خشم وغضب
اظهار ایلر ونیچه سین شتم وضرب ونیچه سیله بیکناه جنک وحرب ایدر
ومبتلای قوت شهوت باه اولوب حدود شرعدن تجاوز ایدن کمراه
دائ نهمت وقضای شهوت ایده جک ماده اکر نر واکر ماده دست تعدی
سندن کریزان وآبق اولمغله قضای مراد نفس اماره سنه عایق اولسه
آتش غضبی فروزان کندوسی ونیچه نسنه دخی سوزان اولور • پس علاجی اولدر
که ملاحظه ایلیه که حریص وجویان وطلبنده پویان اولدوغی نسنه فانی
وبی بقا بلکه حرام ومستلزم عذاب خدادر پس فقدندن مضطرب وآتش
غضبله ملتهب اولمق کرک بلکه حرام اولسه حاصل اولمدوغنه شکر وحمد
ایتمک کرک کندوده اولان احتراق غضب متعلق طلب اولان مشتهاسی
فوت اولدقده نظر کرد وحصولنه سبب اوله مز پس فوت مطلوب اولان
زاید احتراق غضب المنه مبتلا اولمه نک وجهی ندر بو فکر وملاحظه ایدوب
کندینی یمکین وآتش غضبیه یه تسکین ویرمک کرک والله الموفق والمعین
علاج بد دلی بد دل لیک تو رفاق وزبون وعاجز اولوب
غضب وحمیت محلی اولان یرلرده اصلا خشم وغضب ایتمیوب خمود

وجمودندن نیجه مضرات حاصل اولمقدر چون غضب انسانك قوی‌سندن
بر قوت لازم ونفس ناطقهٔ انسانیه‌نك خدامندن بر خادم در پس انوك حكمی
موضع استعمالی ومحل خدمتی واردر كه استعمال وخدمتی ایله مهمات
نفس استكمال اولنمزسه نظام وجود وكمالات وكارخانهٔ كسب سعادت
انسانیه‌یه خلل كلمك مقرردر اگر غضب بالكلیه بی موقع اولیدی حكیم صانع
كه كارخانهٔ ابداعنده عبث محض غیر واقعدر آنی خلقت آدمیده كه خلیفهٔ اعظم
وتكریم خاصی ایله مكرمدر خلق ووضع ایتمزدی پس شول محلده كه اراده
انتقام طرفنه حركت اولی ایدوكی معلوم اوله اول محلده سكون وجمود
جبن مردود وخلق مذمومدر وآندن متولد اولان امراض واكا مترتب
اولان اعراض نوعلردر اول مهانت نفس یعنی نفسنه خوارلیق عارض اولمق
ایكنجی سوء عیش یعنی امر معاشنه خلل طاری اولمقدر اوچنجی طمع
فاسد خلقدن انوك حقنه حادث اولمقدر دردنجی امورده قلت ثبات
بشنجی كسل وتوانی كه موجب رذایل ومنافی فضایلدر عارض اولمقدر
آلتنجی ظلمه ظلمده تمكن وقوت ذو تمقدر یدنجی اهل واولاد وعیال واقاربده
فضایح ظهور ایتمكدر سكزنجی اراذل واداني شتم وقذف بل ضرب
وجرح ایتمكدر طقوزنجی بیعارلیغه مؤدی اولمقدر اوننجی بعض مهمات
معطل اولمقدر و بو مرضك دخی علاجی سایر امراض كبی ماده‌سین
قطع وسببین دفع ایتمكله اولور وطریقی اولدر كه نفسه تنبیه اولنه
كه بو محلده سكون وخمود وسكوت وجمود مضردر وحمیت وغیرت

منافیدر و ذكر ایتدوكمز مضراتی كه عدم تحرك غضبدن ناشیدر تذكر وحمیت
وغضبك عدمندن متولد اولان اخلاق ذمیمه تفكر ایدوب نفسده
بحسب الخلقه مركوز ومكمون اولان غضبی تحریك ایتمك كرك زیرا هیچ بر نفس
قوت غضبدن خالی دكلدر غایتی بعض نفوسده ضعیف اولوب بعض موانع
سببی ایله مختفی اولمش اوله اما بالكلیه معدوم ومنتفی اولمق ممكن دكلدر پس آتش
ضعیف نفخ متواتر ایله التهاب واشتعال ایتدوكی كبی غضب كامن
دخی تحریكات متواتر ایله مشتعل اولور وبو مقوله علاجات طالب اولنلره نافعدر
وبعض حكمادن مرویدر كه بعضی مخاوف وحروب عظیمه‌یه كندویه لازم دكل
ایكن حاضر اولوردی ودریا تموج ایتدكده كشتی‌لره ركوب ایدوب مقاسات
تلاطم امواج ایدردی غرضی بو ایدی كه صبر وثبات فضیلتی اكتساب وجزع
وفزع رذیلتندن اجتناب ایده وبعضلر دیمش كه تحریك غضب علاجندن
بری اولدر كه بعض كمسنه‌لر ایله مجادله ومخاصمه اولنه اما بشرط انكه مخاصمه
ومجادله ملاكه وضرر كلی‌یه مؤدی اولمق احتمالی اولمیه زیرا مخاصمه ومجادله
زماننده البته غضب حركته ایتسه كرك پس نفس تحریك غضبه معتاد اولدوغنده
حمیت وغیرته منقاد اولور لابد محل غضب وموقع انتقام اولدوغی یرده
حركت ایدوب رذیلت خموددن خلاص اولور اما احتیاط ایتمك كرك
كه خصام وجدال حد اعتدالدن تجاوز وتعدی ایلمیه كه فضیلت طلب ایدركن
رذیلته مبتلا اولمیه كه الشیء اذا تجاوز حده انقلب ضده
علاج خوف
خوف بر كیفیت نفسانیه‌در كه نفسه عارض اولور اول زمانده كه كندویه

بر مکروه ایرشمك توقع ایلیه و اول مکروهك دفعنه قادر اولمیه زیرا دفع
مکروهه قادر اولیجق محل خوف اولمز و توقع مکروه زمان مستقبلده اولور
پس بوندن خالی دکل که مکروه متوقع ضروری اوله یا غیر ضروری اوله غیر ضروری
اولنك سببی خائف اولان کمسنه نك فعلی اوله یا انك فعلی اولمیه
و علی کل حال خوف ایلمك جایز و لایق دکلدر اما امر ضروری اولیجق
خوف جایز و لایق دکل ایدوکنك بیانی بودر که چون بر حال اول امر مقدر
و وقوعی مقرر اوله وقوعندن نیچه زمان اول المی چکمك معناسی نه در و اول حال
محنتی نقد ایتمکه موجب نه در تأمل اولنسه بو معنیده استعجال بلا و استقبال
عنادن غیری نه مفید در و بو خوف بیهوده سببی ایله مصالحك اتمامندن
قاصر و نیچه کمالات و سعادتك تحصیلندن عاجز اولمق احتمالدر و بعض
شعرای عجم نه خوب دیمشدر که بیت غم نا آمده خوردن نتقدم رنجه مبتلا ردن
سمان بهتر که بافردا گذارم کار فردارا مصر اگر غیر ضروری اولوب اما
غیرك فعلی اولورسه ینه خوف جایز دکلدر زیرا چون ممکندر وقوعی
و عدم وقوعی برابردر پس وقوعین مقرر بیلوب الم خوفه مبتلا اولمغك
وجهی نه در با آنکه قسم اولده دیدیکموز کبی وقوعی مقرر اولسه دخی استعجال
غم اولونمق جایز دکلدر اول مکروه واقع اوله جق ایسه دخی اول زماندن
کوریله پشین الم و نقد غصه و غم چکمك نه لازم و اگر سببی کندو فعلی ایسه
پس کرکدر که اول فعلدن که سبب امر مخوف و مکروه و جالب محنت
وانده در اجتناب ایده که چون فعل قبیح که مقتضی عقاب و جرم شنیع

قبیح

خاتمه سی مقتضی عذاب اولمق احتمال اوله عاقل اندن اجتناب ایتمك لازم
و خردمند عاقبت اندیش آندن احتراز ایتمك واجبدر و حالا سوء عاقبتی
مخفی اولمغله اقدام ایتمك عاقله لایق و خردمنده روا دکلدر زیرا چونکه
عاقبت وخیمه ممکندر و ممکنك طرفینی علی السویه در پس وقوع احتمالی دخی
واردر واقع اولمق احتمالنه بناء اقدام اولنمق مقتضای عقل صحیح دکلدر
خصوصا که بعض اسباب وقوع حاصل و ممکنك طرف وقوعی فی الجمله
رجحان درجه سنه واصل اولمش اوله و قسم ثانی خوف ممکن واجب الوقوع
اتخاذ ایتمك قسمندن اولدوغی کبی بر قسم دخی ممکن ممتنع الوقوع اتخاذ
ایتمکدر و ایکیسی دخی قصور عقل و نقصان فهمدن ناشیدر علاج خوف
موت چون خوف موت جمله آدمه مستولی و جمله خوفلره غالب و مستعلیدر
پس لازمدر که بو بابده اطناب اطناب ممدود و خیمه باب خوف مسدود
قلنه زیرا خوف بیهوده تحصیل کمالاته مانع و عایق و تضییع اوقاته مؤدی اولمغله
طالب سعادته غیر لایقدر اولا معلوم اولسون که موت فنای محض و انعدام
صرف دکلدر زیرا مقدمه کتابده بیان ایلدك که نفس انسانیه فنا و هلاك
عارض اولمق محالدر بلکه موت قوای جسمیه نك بطلانی و ترکیب آب و کل
که تنکنای محنت و پیغوله غم و کدرتدر منعدم و چار دیوار عناصردن مؤلف
اولان بدن که قصر سلطان روحدر منهدم اولمقدر و نفوس فاضله و ارواح
کامله نسبت که عالم قدس و طهارت و نزهتگاه تجرد و سعادته آشنالق
ایتمشلردر و فضاء روضه رضوانده طائر و کنگره عرش حوالیسنده دایر اولمشلردر

بدن قفس تنک و تنکنای محبت آهنکدر نته کم بعض عزیز دیمشدر شعر
مرغی ز حرم بر قفس تنک نشست • آمد ز کرم بر قفس تنک شکست
او جلوه زنان کز قفس تنک برست • ما ناله کنان کز قفس تنک بجست
پس خوف موت یا موت نه در انی بلمیوب عدم محض و نفی صرف اکلوب
وجود که خیر محض در آندن مفارقت ایده جکنه خوف ایتمکدن اوله یا نفس
موته الم و وجع تصور ایتمکدن یا موتده بعض کمالاتک نقصانی و سعادتک
فواتی وار خیال ایتمکدن اوله یا ما بعد موتده محتمل اولان عذاب و عقاب
و وحشت و کربتدن خوف ایتمک اوله یا خود اولاد و انساب و اصحاب
و احباب و درهم و دینار و اسباب و عقارندن دور و مهجور اولمغه
تأسف و تلهفدن اوله یا خود احوال موت و امور آخرتده متحیر اولوب تلهفدن
بر جانبنه جزم و عقد قلبیسی ایله بر طرفه عزم ایتمیوب وادی حیرتده نایم
و تیه جهالتده دایم اولدوغندن اوله اما چون ملاحظه صحیحه ایله تأمل
و اعتبار و مقتضای عقل صریحله تذکر و افتکار ایلنیه معلوم اولور که بو موردلر
ریسی موجب خوف و ضجرت و مورث بیم و دهشت دکلدر ٧
اما رباعی خواجه فضل الدین کاشی ذکر ایده لم که بو معناده بیورمشلردر رباعی
از مرگ تن ای حکیم چندین مهراس • برخیز ز خواب جهل بنگر بقیاس
بیم تو ز وهمست وکرنه این مرگ • پیوستن غفلتست و بریدن ز حواس
اما ثانی که موتی الم و وجع جسمانی بیلمکدر انوک دفعی اولدر که موت عدم
حیات و زوال احساسدر والم که ادراک منافردر وجود حیات و تعاقب

٧ اما اول که موتی عدم محض و نفی صرف خیالی ایلمک انک بطلانی بیان و عیان ایلدک تکرار لازم دکلدر

احساس ایله اولور پس موتده الم جسمانی اولمز و اکر سکرات زماننده اولان الملرن
خوف ایدرسه یحتمل که هیچ الم اولمیه نته کم بعض مرضی تکلم ایدرکن تسلیم
روح ایدرلر و هیچ الم احساس ایلمزلر و اکر بر حال الم مقرر ایسه نته کم
ظواهر اخبار شرع شریفده وارد اولمشدر انوک دفعی خوفک علاج عاقلی
که چون مکروه مقرر و مقدردر سابقا خوف المین دخی ضم ایدوب مکروه
استقبالی یه مکروه حالی دخی علاوه قیلمق عقلدن دوردر اما ثالث که
موتی فوت کمالات و زوال سعادات تصور ایتمکدر انک علاجی بودر
که معلوم ایدنیه که بو تصور باطلدر بلکه موت متمم حقیقت انسانی و سبب
حصول سعادت حقیقیدر و حکمای اقدمین حقیقت انسانی حی ناطق
مایت دیو تفسیر ایلدیلر موت حقیقت انسانیده معتبر اولنجق نیجه موت
موت کمال اولور و سعادت حقیقی اتصال عالم قدس و طهارتدر بو کمالک
کمالی موتدن صکره اولور پس نیجه موت زوال سعادت اولور همانا
بو تصور اول جاهلکدر که سعادتی رفعت دنیوی و جاه و حشمت صوری
ظن ایدوب بو رفعته مبتلا اولنلره صاحب سعادت تسمیه ایلیوب
نعمت و حشمت دنیوی ایله متنعم و مترفه و کمالات معنویه و سعادات
حقیقیه یه نا متنبه اولان دنیا دارلری کوروب یا لیت لنا مثل ما اوتی
قارون انه لذو حظ عظیم دیر و مسکین بیخبردر که سعادت حقه عبادت
و رفعت و جاه غفلتدن انتباه و مال و اسباب تقرب رب الار
پس خوفک علاجی ملاحظه ایتمکدر که موت فوت سعادت دکل بلکه موجبیدر

و عاقل و دانا قتنده ظلمت آباد طبیعتدن که نشاء دنیا در فسحت عالم آخرت
احسن و اعلی و قفس تنگ محنت آهنگ جهاندن دوندن ریاض بساتین
روحانیات مقربین ارجح و اولی در و بو بیغوله تنگ و تنگنای محنت آهنگه
انس ایتمکدن خسته و الفتنه دل بسته اولان اول جنین کبی در که
رحم مادرده که جای تنگ و تیره در متولد اولدوغی جهتدن مستانس اولوب
اندن اوسع مکان ممتنع و اندن روشن مقام محال ظن ایدوب فسحت
دنیایه خروج و مضیق معتادینی ترک ایتمکه راضی اولمز اما بی خبر در که طشره سی
دخی اوسع و احسن در و منزل دنیا مضیق رحمه نسبت اطیب و ازین در
و یا اول مرغ بی ادراک کبی در که قفس تنگده متولد اولوب باغ و گلزارلری
که پر شکوفه و ازهار در بیخبر و حدایق و بساتیندن که مالامال انگور و تین در
بی شعور اولدوغی ایچون قفس تنگدن چیقمغی عذاب الیم و فضای جهان
آهنگ ایتمکی بلای عظیم صنور بلمز که بیت بیرون این قفس همه باغست و لاله
مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار شر اما رابع که سبب خوف که ما بعد الموت
احتمال اولان عذاب و عقاب و اهوال حشر و نشر و موقف حساب اوله
انوک علاجی اولدر که سعی و جد ایلیوب افعال قبیحه و اخلاق ردیه که
موجب عذاب و مورث و مقتضی عقاب در ترک و نفسنی انلردن تخلیه
و اعمال حسنه و اخلاق رضیه که سبب نجات و نیل درجات در کسب
و نفسنی انلرکله تحلیه ایده که اولیاء الله تحتنده که لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون تشریفی ایله مشرف و اولئک حزب الله الا ان حزب الله

105

هم المفلحون سعادتیله مستسعد لر در داخل اوله و بو خوف فی الحقیقه خوف
موت دکلدر و لسنه شرعده مستحسن و مندوب اولدوغی اکتساب اعمال صالحه
و اخلاق رضیه و اجتناب اعمال فاسده و اخلاق ردیه سببه مفضی و علته
مؤدی اولدوغیچون در حتی بو خوف حاصل اولوب اما صاحبی اکتساب خیرات
و اجتناب معاصی ایتمکه واصل اولمسه هیچ نفعی یوقدر حسن بصری رضی الله عنه
مجالس تذکیرنده خلق بکا و ناله یه باشلسه لر غضب ایدوب بیوردی که
اعجیج کعجیج النساء و لا عزم یعنی عورتلر کبی بکا ایله رفع صوت ایتمکده
منتهی اما مردلر کبی عزیمة توبه و عمل صالح ایتمکدن تهی سز پس بو خوف دخی
مقصود بالعرض در مقصود بالذات کسب اعمال حسنات و ترک اثام
و سیئات در اما خامس که خوفی فراق اولاد و انساب و ترک اموال و اسباب
و مفارقت مألوفات و مهاجرت مأنوسات ایچون اولورسه انوک علاجی
بودر که فکر و ملاحظه ایلیه که چون بقایه احتمال یوقدر زیرا بقا تقدیرنجه سعادت
اخرویه فوت اولدوغندن غیری بو نظام متقن و پر حکمت و عالم پر صنع و عبرت
که مشاهد و محسوسدر مختل و منتقض اولمق لازم اولور زیرا تناسل ضروری در اکر
موت و فنا اولمسه اجزاء عناصر و سطح زمین اقوات و اخباز اشخاص کثیره ده
کفایت ایتمز ایدی زیرا ملاحظه اولنسه بر فردک نسلی موت اولدوغی تقدیرجه
اول قدر متشعب و متکثر اولور که احتمالدر که روی زمین انلره وسعت و اقوات
ممکنه معاشلرینه کفایت ایتمیه بو قندن که موت مرتفع و عدم ممتنع اولوب
جمله افراد انسانک علی مر الدهور و الاحقاب انسال و اعقابی جمله باقی و متکثر

ومتشعب اوله‌لر سطح زمین سربسر بنکت مجرد تشخصنه حیز اولمغه کافی اوله‌م
فکیف که زرع وضرع وسایر اسباب معاش تحصیلنه وافی اوله پس ظاهر اولدی
که موت نظام عالم وامکان نشر نسل آدم ایچون لابد وضروری ایمش پس
امر ضروری الوقوع ایچون خوف وبیم واضطراب عظیم ایلمک لایق
عاقل دکلدر فکیف که لایق فاضل حکیم اوله وسابقا دیدیکموز کبی حصولی متعذر
و وقوعی متقرر اولان مکروهک وقتندن اول عین حکمک استعجال
غم واستقبال الم در پس عاقل بونک کبی زنک غم وخوف بیهوده‌دن
آینهٔ قلبن پاک وتحصیل زاد آخرت وتکمیل اسباب سعادت ایدوب
خوف وخشیت واضطراب ودهشتدن بی باک اولمق گرک ودایما لسان
حال وقالی بو بلیه دیمک گرک **بیت** آن مرد نیم کز عدمم بیم آید
کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید   جانیست بعاریت مرا داده خدای
تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید • واگر مرادی بقا وخلود وترک لقای
موعود اولمیوب مجرد طول عمر ایسه چندان فایده‌سی یوقدر بلکه مصایب متعاقبه و
آلام ومحنی چوقدر خصوصا که کعبهٔ شباب وکهولتدن خارج حرم وداخل
بریهٔ پربلیهٔ شیخوخت وهرم اوله اوجاع واسقامی متواتر ومترادف واحزان و
آلامی متضاعف ومتکاثر اولسه گرک پس حالی بو منوال اوزره ایکن درخت
عمردن نه قدر برخوردار وقبای بقادن تمتع وتلبسی نه مقدار اوله وطول عمرک
محذور مشهورلرندن بریسی اولدر که مصایب اقارب واولاد وماتم
عشایر واحفاد چوق چکیلور وبریسی دخی اولدر که دولت ورفعت اعدا

وزندگانی وکثرت تمتع جهان فانی اولور [illegible] آنی دخی ملاحظه ایلیسون که طول عمرک صح

106
وحساد واستعلای ادانی واضداد چوق کورلیور ودامغانی بک که
قضاة بغداددندر برجوان نایب محکمه‌سی واریدی طول زمان وحوادث
حدثان ایله جوان مزبور ترقی وسعادت طالع انی تلقی ایدوب خلیفه‌نک
وزیری اولدی **حکایت** ایدرلر که دامغانی وزیرک اوکنجه کیدرودی
دیرایدی لعن الله طول العمر لعن الله طول العمر وطول عمر طلبی فی التحقیق مناسب
اولمدوغنه ابیات مشهوره واردر که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه جنابنه دخی نسبت اولنور **شعر** اذا عاش امرؤ ستین عاما
فنصف العمر تمحوه اللیالی   ونصف النصف لیس یدری تغفلته یمینا عن شمال
وباقی النصف اسقام وحزن   وشغل بالمعیشة وارتحال فحب المرء طول العمر جهل
وقسمته علی هذا المثال • پس اعتقاد الدن خارج عمری طلب وسؤال ایتمک
لایق حال اصحاب کمال ومقتضای رای عقلای رجال دکلدر چون ظاهر اولدی
که بقا محال وطول عمر خارج اعتقاددر پس عاقله لایق اولدر که عمر فانی عمر باقی
تحصیلنه مصروف وهمت ونهمتنی وصول حظایر قدسه که ریاض خار
آزاردن پاک واشجار حدایقی بار انقطاعدن آزاده در معطوف قیله **رباعی**
دلا بکوش که باقی عمر دریابی   که عمر باقی ازین عمر برگذر یابی
مباش غره بایام کامرانی وعیش   که تا دو چشم زنی کارها دگر یابی
ومهما امکن بالوفات ومستحسنات دنیویه که جمله‌سنده مفارقت
ودوری آخر الامر لازم وضروری در عقد قلب واحکام علاقه ایتمیوب
تجرید وتفرید باغنه خرام ومعشوق حقیقی ومطلوب یقینی که سرنشاره ده

المحال و مهاجرتی ممتنع در قبلهٔ توجه ایدوب ماسواسی مجتنب کندویه حرام ایده

هر صورت دلکش که ترا روی نمود **نظم** خواهد فلکش ز دور چشم تو ربود

رو دل بکسی ده که در اطوار وجود • بو دست همیشه با تو و خواهد بود

چون سراپردهٔ دل نقوش تعلقات کونیه دن خالی بلکه محبت محبوب
حقیقی ایله پر و مالی اوله مرگ طبیعی قریب و ناصیهٔ ملک الموت پیدا اولیجق
مرغ جان کروسنه نظر ایتمکدن خلاص و سبکبار عقبهٔ تنگ موتدن
گذر ایدوب شهرستان آخرتده خاص الخاص اولور نته کم بعض مشایخ
حالت نزعه کلنجک بدیهه بو رباعی یی انشا بیوروب کیچدیلر **رباعی**

از رخنهٔ دهر همچو دزد ان جستم • رخت سفر منزل دیگر بستم

بر لاشهٔ خر چو دیک چندی بودم • کرک آمد و خر برد و من از غم رستم

و حکما موت مشهوره موت طبیعی دیرلر و تعلقات کونیه دن آزاد اولمغه
موت ارادی دیرلر افلاطون الهی دمیشدر که مت بالارادة تحیی
بالطبیعة و اهل تصوف خلاصهٔ سلوک بو کلمه ایله عامل اولمغی تعیین ایتمشلر در
که موتوا قبل ان تموتوا شیخ نجم الدین کبری حضرتلری آنو کله علی طریق
الشطار دردیوب اون اصله حصر قیلوب بر رساله سنده اول اون
اصلی بیان بیورمشلر در و خواجه سنایی علیه الرحمه دمیشدر **بیت**

بمیرای دوست پیش از مرک اگر می زندگی خواهی • که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

و عشاق حقیقت علاقهٔ بدنیه حایل تام تجلی در دیوب خلاص طلب ایتمشلر در
و مشتاقان دوست الشوق حب الموت دمیشلر در خواجه حافظ دمیشدر

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم • خوشا دمی که ازین چهره پرده بر فکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست • روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

وفقنا الله و ایاکم للفوز بهذا المرام و لا تجعل امرنا مجرد القول و محض الکلام
اما شادیس که خوفی حیرتندن و امور آخرتده بر جانبه جزم و یقینی اولمغله دوشمشلر
اوله نته کم روایت اولنور که جالینوس طبیب بقای نفس بعد هلاک البدن
و معاد موعود و مذکور اولان احوال سعادات و اهوال محن خصوصنده جزم
یقین حاصل ایتمشدی و بو سببدن اقرانی قتنده اسم حکیم اطلاق
اولنه جق درجه یه واصل اولمشدی لاجرم آخر عمر و زمان رحلتنده که قبای
بقای فانیدن بی نصیب و مرغ روح بی فتوحی قفس قالبدن پرواز ایتمکه
قریب اولدی تحسر و تحزن ایدوب دیرایدی که نولیدی فرج استر
دکلو بر فرجه اولایدی که بو عالمدن مفارقت ایتدیکمدن صکره کاتبی اول
فرجه قتنه کیدیدیم و آندن بو عالمی بر مقدار تفرج ایدیدیم و حقایق کونی ناحی
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بو حکایتی بعضی مثنوی کتابنده بو وجهله نظم ایتمشلر در

شنیدستم که جالینوس کج دل **مثنوی** نزد نوریش سر در عالم کل

چنین گفتست چون جانش رسید • بلب کای کاشکی پیش دو دیده

ز فرج استرم یک فرجه بودی • که عالم از پس هر کم نمودی

گشاد دل نبودش چون ستیر • فرج را فرجه جست از فرج استر

و بو خوفک علاجی بودر که تحصیل عقاید حقه ایدوب آثار انبیا و روش
اولیا و اصفیایه اقتفا ایده و اکر نفسنده طریق برهان و دلیل ایله حق التعین

تحصیلنه استعداد وسبیل کورمرسه تقلید انبیا ایله اکتفا ایده که ایمان مقلد
دخی اصح مذاهبده مقبول وایمان تقلیدی دخی نجات نار جهنم ودخول
جنت خرم ایتمکه وسیله وصول اولوره وحالا حیرت ودهشتدن
قورتلور ورخنه خوف وخشیتی بر مقدار اورتیلور والله تعالی الموفق والمعین

علاج امراض شهوت جون علاج مرض غضب که قوت دفعدر
مذکور اولدی مرض شهوت که قوت جذبدر اکا دخی شفا وعلاج واندن دخی
تصحیح مزاج نه ایله اولور بیان ایده لم معلوم اوله که قوت شهوت سببی ایله
اولان امراض حد وحصردن بیروندر اما خواجه نصیر ایدر غایت مضری درت
دری افراط شهوت ایکنجیسی بطالت اوچنجیسی حزن دردنجی حسد درپس بو
درت نوع مرضک علاجاتن بر بر بیان ایده لم علاج افراط شهوت
اکر افراط شهوت ماکولات ومشروباته ایسه علاجی بودر که ملاحظه ایلیه
که اکل وشرب لذتی آنیدر ومع هذا مضرات لازمه وتبعات مترتبه سی
اکر مقدم اکر موخر بجدو بی قیاسدر مثلا اولا تحصیلی ایچون هزار محنت ومشقت
واراذل وناکسلره منت ورذالت وبو رذالت ایله سقوط حشمت
ومهابت وظهور ذلت ومهانت در وعزیزلر دیمشلرکه شعر
بنصف رغیف مشبع لمن اکل • فالذل من ای طریق تحتمل •
وشیخ سعدی نه خوش دیر نظم ای شکم خیره بنانی بساز
تا نکنی پشت بخدمت دوتا وابن یمین دخی خوب دیرکه نظم
سلطان خودم خدمت سلطان چکنم • از بهر دونان منت دونان چکشم •

نفسم چو شکست وحرص من چون سگبان • ازبهر سگی خدمت سگبان چکنم •
ومضرات متأخره وتبعات مترتبه سندن بعضی فتور فطنت وظهور بلادتدر
وخبرده وارد اولمشدر که البطنة تذهب الفطنة یعنی کثرت اکل فهم وعقلی
کیدرر وسبب حدوث انواع مرض واصناف علت در وکتب شرع وطبده
مذکوردر که المعدة بیت کل داء والحمیة رأس کل دواء یعنی معده هر دردک
کانیدر اعضایه امراض اندن واصل اولوره وپرهیز ایتمک هر درمانک باشیدر
امراضه شفا اندن حاصل اولور ع کلوا فی بعض بطنکم تصحوا •
وبعض حکمای شریعت شعار دیمشلردر که مجموع مسایل وفواید علم طبیه بو اوج
کلم جوامع که انوار حکمت وتربیت اندن لوامعدر جمع ایتمشلردر که
کلوا واشربوا ولا تسرفوا وبعض زهاده اصحاب واحبابی هیچ طعام
تناول ایتمز سنردیدکجه دیرلردی که دنیا کوزک بر بیوک لذتی اکل نفایس وشرب
لذایذدر والله دخول مستراحات وتنقیه وتطهیر قاذورات ایتمکه دکمز ومنافقت
جناب مولوی قدس الله روحه کتابنده روایت ایلرکه بر کیجه امیر معین الدین پروانه
که حاکم روم ومحب حضرت مولوی ایله موسوم ایدی سماع عظیم ایدوب مولانا
واصحاب واحبابنی دعوت ایتمشیدی چون سماع فرو دشت ایلدی
سفره وسماط قونیلدی واهل سماعه اشربه ایله کاسه لر صونلدی حاضرین
سماعدن رجوع وتناول طعامه شروع ایتمک استدیلر اما جناب مولوی نک
شور وشغبی زایل ونفس شریفی تناول طعام جانبنه مایل اولمدی امیر پروانه نک
شمع وار رشته جانی یردی وشراب لیمون بی نظیردن پر بر کاسه النه الوب

مولانایه صونردی وتضرع ایدردی که تناول بیورک که وجه حلال و نذر حضرت
مولوی کاسه‌ئی الینه الوب دهان مبارکه یقین ایلدوب نیه تناول ایتمیوب
معارف وحقایق بیاننه آغاز ایدوب امیر پروانه کبیر وتضرع ونیاز ایدردی
که تناول بیورک که وجه حلال و نذر بونیاز ونیاز وسوز وگداز تا آخر شب
ورود دراز اولدی **بیت** شب دراز چه دانی که چیست حالت شمع
ولیل سوز دلش زنگ عاشقانه اوست • چون صباح قریب اولدی
مولانا محاسن مبارکنه الین وروب ایتدی امیر معین الدین بنم ریش سفیدمدن
شرم ایتمزسین که بنی قدمکاهه کیرمکه دعوت وابرام ایدرسین وبو دوتینی انشاد ایلدی
چرب وشیرین مینماید پاک وخوش **مثنوی** یکشبی بگذشت با تو شد پلید
چرب وشیرین از غذای روح خور • تا پرت بر روید و دانی پریدن
و حدیث شریفده وارد اولمشدر که ما ملأ ابن آدم وعاء شرا
من بطنه یعنی آدمی زاده طولدردوغی ظرف واناو کاسه و وعاده
کند وبطن اناسنی طولدردوغی جمله‌دن بدتردر و دخی بیورمشلردر که بحسب
ابن آدم لقیمات یقمن صلبه یعنی آدمی زاده برایکی لقمه که سد رمق ایده کافیدر
و امام شافعی دن مرویدر که من کان همته ما یدخل فی بطنه کان قیمته ما یخرج منه
یعنی هرکم نه کیرسه جوفنه اول اولدی همتی **مص** هر نه چیقرسه جوفدن اول اوله قیمتی
و کثرت اکلک امر قبیح وطالب کمال وسعادت اولنلره مانع صریح اولمه‌سی
اولیا وزهاد وکمل اهل ارشادک کلامی چوقدر وجمله‌سین بو مقامده ایراد ایتمک
احتیاج یوقدر و حرص شرب آب وشراب دخی بویله‌در و سالکلر شرب آبک

ضررنی تصفیه‌یه مانع اولمقده اکلک ضررندن ارتوق طوترلر لکن ارباب
ریاضات دیرلر که اشتهای آبی کاذب بولدق اکثریا صبر ایله مندفع اولور
اما اشتهای اکل بر هر حال صادقدر صبر ایله غیر مندفعدر زیرا قوام بدن
قوت قوت ایرمینجه ممتنعدر • اما شهوت مناکح مشتهیه بو بابده دخی اعتدالدن
تجاوز وشرعا وعقلا مباح ومستحسن اولان مرتبه‌دن تعدی ایلمک منافی
تحصیل فضیلت ومباین تکمیل اسباب سعادتدر علما ایدرلر که شهوت
جماع آدمی اوزرینه مسلط اولدوغی ایکی فایده ایچوندر برنسی اولدر که لذات
جنتدن مذکر ومنبه اوله زیرا اقوای لذات جسمانیه در چون بو لذت انسانه
معلومی اولسه جنس لذایذده مطلوب نفس ومرغوب طبع نه مرتبه وارمش معلومی
اولور پس آخرت لذایذنی اکا مقایسه ایدوب زیاده رغبته سبب اولور
نته کم آلام جسمانیه‌دن احتراق نار اعظم الآمدر پس حق جل وعلا ده خلق وایجاد
و عبادا ایچنده ایقاد ایلدی که وعید بیوردوغی نار جهنمک شدت المین
انونکله فهم ایدوب ترهیب آخرت حاصل اوله ایکنجی فایده‌سی بقای نسلدر
زیرا چون مبداء اول جل ذکره حضرتنک بقای نظام عالم وامتداد سلسله
وجود بنی آدمه عنایتی اکمل واعظمدر پس جماعده لذت قونمش اولمسیدی
محتمل ایدی که اکثر ناس رغبت ایتمیوب تناسل قلیل اولوب بل موتان
عظیمده بالکلیه انقطاع نوعه مؤدی اولایدی پس حکیم مبدع انده لذت
قودی که بقای نوع ودوام نظام مقدر خاطرلرینه خطور ایتمین کمسنه‌لر
دخی تحصیل لذت ایچون باری فعل مزبوری ایجاد وایقاع ایدوب مقصود

صانع کامل لابداع که دوام عالم وبقای انواع درحاصل اوله و دخی معلوم اوله
که بو قوتک افراطندن حاصل اولان مضرات دینی و دنیوی و تبعات
صوری ومعنوی شهوت اکل وشربدن اضعاف مضاعفدر زیرا
بو قوتک انسانه تسلطی افزون واکثر افراد آدمینک بو لذته میلینه
میلی وتزکیهٔ قلت صبری حددن بیروندر لابد حکمت اقتضا ایلدی
که افراطندن مترتب اولان مضرات واثام افحش واشنع اوله که عقلا
وخامت عاقبتن ملاحظه ایدوب ابا وامتناع ایده لر پس قوت افراطه
مایل اولسه علاجی بودر که ملاحظه اولنه که بو فعل حد نفسنده دناءت وخساستله
متصف اولدوغندن غیری نه قدر مضرات وتبعاتی مترتب در
امّا نفسنده خساستی اندن ظاهردر که مجرد نهمهٔ بهیمیه وشهوت حیوانیه
قضاسیچون برعضو واجب الستری اکر نفسندن اکر غیریدن کشف ایدوب
تلطیخ قاذورات وتمریغ نجاسات ایتمکدر نته کم بعض علما دیمشلرکه الجماع
ادخال مبال فی مبال وبعض اصحاب فحش ومجون دیمشدر که شعر
صمدت لها وجنح اللیل داج • باخطف للطریدة من عقاب •
واولع بالمباعر من قراد • واوقع فی المقاذر من ذباب •
ومضرات وتبعاتی نیچه قسمدر زیرا حرام ومحظور وموجب آثام ومحذور اسه
نعوذ بالله تعالی که جسمه ودینه وعرضه وماله ضرر محض ایدوکی اظهردر واکر حلال اسه
ینه مبالغه وحد اعتدالدن تجاوز که کلامز اندهدر موجب نقصان قوت
وانهاک جسم واضرار دماغ وعقل ومؤدی نقصان کسب فضایل وکمالات در

دخی معلوم اولسون که افراط قوت شهوت وقاع اوج طریقله اولور اولکی
طریق که غایت خبث ونهایت معصیت وظلم وحددن تجاوز وتعدی و
افراط قبح ارتکابنه ترقی وتخطی در اولدر که قضاء شهوتده محل طبیعیدن که امکان
حلاله موصوفدر تجاوز ایدوب یا کمال جهل وخباثتدن وطی حیواناته مرتکب اوله
لعنت وغضب حق وطعن وملامت خلقه مظهر اوله یاخود افراط شره وشبق
دعما وعمه شهوتدن مجامعت غلام که شرعا وعقلا محظور وحرام در ایتمکله مستحق
عذاب وملام اوله وحدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام وارد
اولمشدر که ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط اخوف مخوف دیمک
ویمکدر پس اسم مفعولدن افعل تفضیل در علماء صرف مفعولدن افعل کلمکده ضعف
اثبات ایدرلر بعض شراح حدیث ذکر ایتمشلردر که کانه جناب رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم که رحمة للعباد وافصح من نطق بالضاد در بو فعل
شنیعدن تحذیرده که کمال قباحتله مشهوردر عمدا بر لفظ ایراد بیوردی
که تمام فصاحتدن دوردر که داله مدلول ارا سنده مناسبت ولسان
رمز ایله دخی تحذیرده مبالغت اولنمش اوله و دخی حدیثده وارد اولمشدر
که اقتل الفاعل والمفعول به ایکنجیسی اولدر که نسادن عقد وملک سببی اویله
حلال اولان مرتبه دن تجاوز ایدوب زنای حرام که کبایر فواحش واثام دن
اکا مرتکب اوله بو دخی اکرچه کبیره و فاحشه در لکن اولکی فعل بالکلیه موضع طبیعیدن
دور و مکان استحلالدن مهجوردر • ومفعول به اولان شخصه ضرری اوفر
زیرا مصب ماء مهین ونطفه ناپاک لوطی ظالم لعین اولمغله ظلم وعدوان

اولمقده فعل زنادن اکثر وحرمت وقباحتده اندن اکثر وحرمت وقباحتده
اندن اکبردر اوچنجی مرتبه تکثیر منکوحه وتوفیر جواری وسراری ایتمکدر
هرچند شرعده تعدد منکوحه جایزدر لکن قسم ونفقه وانلر امثالنده مساوی
طوتمق ایله مشروطدر وقرآن عظیمده فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا
فَوَاحِدَةً بیورلمشدر پس وجوب واحده نفس عدم عدله تعلیق اولنمیوب
خوف عدله تعلیق اولنمشدر پس برکمسنه کندویه عدل ایده ممک
احتمالین ویرسه که خوف اندن عبارتدر موجب نص کریم اوزره اکا واحده ایله
اکتفا واجب وبردن ارتوق حرام اولور مگر که کندونک عدل ایتمسنه
جازم وفی الجمله جور ایتمک احتمالی منتفی اوله آنونک حقنده تعدد مجوز
وتکثر مرخصدر وافراد انسان خصوصا بو اعصار وامصارده خوف ظلمدن
معرا ومبرا وعدل ایتمه سی متقرر ومتحقق اولمق دایره امتناعه ودرجه استحاله یه
قریبدر پس نسای منکوحه ده طلب تعدد واتباع مجرد قوت
شهوانیه یه اطاعت واتباعدر حال آنکه عدل ایتمکه قادر اولسه ومنکوحه سنی
اذخال غم ایتمیکچون واحده ایله قانع وصابر اولسه اجر وثوابدن
مالک حظ وافر اولسنه علما شرع تصریح ایتمشلردر پس طالب
فضایل مجتنب رذایل اولنلره لایق ومناسب بل لازم وواجب اولدر
که بوجمله افراطلردن اجتناب ومرضی عقل وشرع اولان مرتبه ایله
اکتفا ایدوب کسب اجر وثواب ایده لر وعلمای آخره اگرچه بومسئله ده
اختلاف ایتمشلردر که باب نکاحده دخی زهد ایلیوب مثلا زیاده یه

درایکن قدر ما لابد ودفع ضرورت مرتبه سی ایله اکتفا ایدوب بو
فضیلته مشتمل وماکول ومشروب وملبوس اولان زهدکبی زهده دخی
درجات کمال وقبوله متصل میدر دکلمیدر بعض مشایخ جمله دن سهل بن عبدالله
تستری ذاهب اولدیلر که باب نکاحده زهد معتبر دکلدر زیرا سید
زاهدین وسند عابدین شمع بارگاه اصطفا محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه
وسلم امرنساده زهد ایله عمل بیورمدی بلکه منکوحه امتدن زیاده طقوز ایدی
وسریه دخی اتخاذ ایلدیلر اگر باب نکاحده زهد افضل اولیدی اول حضرت
که احوالی افضل ایله عمل اولی واکمل ایله احددر اننی ترک ایلیه لریدی اما جمهور مشایخ
وعامه زهاد ذاهب اولدیلر که بوخصوصده دخی زهد ایلمک یعنی زیاده
تمتع وترفه ونسا وجواری خیرات حسانله تنعم وتفکه ایتمکه قادر ایکن دفع ضرورت
مرتبه سیله اکتفا ایلیه مثاب ومأجور اولور زیرا هرچند منکوحه وسریه
حلالدر اما انلره انس واشتغال مانع تحصیل کمال وتوجه واخلاص رب ذی الجلال
اولمق ممکن واحتمالدر اما افراط معاشرت وجماع اضرار بدن وعقل وعمر
ایتمه سی متقرردر ورئیس ابن سینادن منقولدر که منینک نور عینک ومخ
ساقیک والاکثر الیک امام غزالی قدس سره قوت شهوتی عامل خراج
مسرفه تشبیه ایدوب دیرکه نته که عامل خراج که محب کثرت صرف واخراج
اوله اگر پادشاه طرفندن مطلق التصرف ومحاسبه وغضب سلطاندن
وو زیردن بی تقوی وبی تخوف اوله جمله اموال رعایایی اخذ ونهب وتاراج
ایدوب مراداتنه صرف ونهب واخراج وجمله رعایا وبرایایی اسیر

احتیاج ایلرکندلک قوت شهوت دخی حاکم مطلق ومتصرف مستقل اولوب
سلطان عقل وتمیزدن بی خوف وخشیت ومطیع فضیلت تقوی وعفت اولمیه
خزاین بدن وانبار جوارح واعضاده بولدوغی مواد غذا وکیموسات محمودی
جمله مهمات ومشتهاتنه صرف ایدوب عظام واعضایی ضعیف وتوان
وعساکر قوای دماغیه یه ضرر وزیان ایلر • واکر مقتضای سلطان عدالت
وتدبیر وتوفیر وزیر عقل اوزره صرف وبذل ایلیه شول حال مستقیم
کبی اولور که مال خراجی عدالتله استیفا واخذ ورعایت مصالحله ایله
بذل ایدوب لشکر آسوده وکشور معمور ورعایا منتظم الاحوال وخزینه
موفور اولور ونیجه کسنه خلفا وسلاطین ماضیه دن اسراف جماع
ایتمکدن امراض صعبه یه مبتلا اولوب مبادی واواسط عمرده هلاک
اولدیلر تدبیر حذاق اطبا نافع واستعمال معاجین معتبره مفید اولمیدی •
وملاحظه ایتمک کرک انسانک تحصیل شهوت وقضای نهمتده بری برندن
تفاوتی همان اطعمه نک دفع جوع وسد خلت ایتمکده تفاوتی کبیدر • پس
برکسنه نک مسکنده خاتونی یا سریه حلالی اولدقده نصکره مجرد ذوق
وتلذذ ایچون بیرون خانه ده اولن ماده لره طمع واستشراف ایتمسی
همان انک کبیدر که برکشی نک مطبخنده طعام مطبوخ حاضر ایکن آنی قویوب
غیری قپودن دریوزه طعام وخواهش غذا ایده خصوصا که صاحب خانه
صاحب جمال وصاحب ذیل غنج ودلال اوله میل بیرون محض سفه وعین
جنوندر نته کم ظرفا دیمشلردر **بیت** باپری رویی اکر در خانه باشد کسی

میل بیرون کرکند دیوانه باشد بسی • وافراط شهوتدن برقسم مذموم دخی عشق
غلام پراعتدال وزن صاحب جمالدر زیرا بو عشقک محلی قضای شهوتی
بر ماده معینه یه حصر ایدوب البته برحال بو محلدن تحصیل مرام نفس نافرجامی
تعیین والتزام ایتمکدر ومضراتی بیحساب وتحصیل کمال وسعادته مانع من کل باب در •
واکر ناکاه ابتلا اولنسه علاجنه اعتنا لازم ودفعنه تدبیر واجبدر زیرا کاه اولورکه
تام غلبه واستیلا ایدوب یا زوال عقل یا هلاک بدنه مؤدی اولور • ومناسب
علاجی اولدرکه قادر اولدقجه جانب محبوبندن فکرنی صرف ایدوب علوم
شریفه وافکار لطیفه وصناعات خوش آینده ومصاحبت علمای صاحب فهم
وفضلای خوش طبع طرفه دوشوره لر واشعار عشق انکیز وحکایات عشاق
شوق آمیز خسرو وشیرین ولیلی ومجنون کبی استماع ایتدرمیه لر که
موجب تذکر وتهییج ماده عشق وسودا اولمیه وموضع حلاله جماع ایتمکله اخراج
منی متعفن غایت نافعدر وسرزنش وتعییر ومذمت معشوق وکشف خفایای
عیوبن ایتمک دخی مفیددر • وبو عشق وهوانک غالبا سببی نظردر ونظر
نامحرم اکر زن صاحب جمال اکر غلام پر اعتدالدر اهل دین وطالب کمال
اولنلره درد مهلک ومرض قتالدر ایکیچون حدیث شریف وارد اولدی
که النظرة سهم مسموم من سهام ابلیس **شعر** دیدن زلف وخال نامحرم
دانه کید دام تلبیس است • هر نظر ناوکیست زهر آلود • که زشست
کمان ابلیس است • وحضرت عیسی دن مرویدر که ایاکم والنظرة فانها
تزرع فی الشهوة وکفی بها فتنة **بیت** زنهار ایتمه چهره نامحرمه نظر

زیرا که چشم قلبه تخم فساد اکر • وحضرت داود سلیمان نبی یه علیهما السلام
نصیحتده بیورمش که یا بنی امش خلف الاسود والاسد ولا تمش خلف المراة
فقیر ایدرین ظاهر اول ایام خوب فرجام فتنه و فساد اغلامدن پاك وطاهر ایدی
که حضرت داود غلاملردنجه کیتمکی ذکر بیورمدیلر اما شمدیکی زمانه کوره دخی الحاق
اولنوب دنیسه که امش خلف الاسد والاسود ولا تمش خلف المراة والامرد
بعید دکلدر **بیت** همنشین اولسه بر آدم اسد واسود ایله • یکدر اندن که اوله
همخانه زن وامرد ایله • اکر طالب عافیت راه کذرلرده غلام خوب صورة
یا زن حسنا و پر زینت کورسه نظرهٔ اولی معفودر اما نفس طالب شره
وحرص غالب اولوب زن وپسر طرفنه تکرار نظر ایتمك استرسه علاجی
بودر که ملاحظه ایلیه که تکرار نظر دخی کیچن کبی در ولا شك درد طلب وحرارت حرص
افزون اولسه کرك اکر تحصیل شهوته اقدام ایدرسه عدم حصول بلکه مشقت
ومهانت وذل وفضاحت احتمالی متقرر وشهوت حرام حاصل اولورسه
نعوذ بالله تعالی صغیره کبیره یه مؤدی ودواعی فواحشه مفضی اولمغله
بو کون خانهٔ عرض ودینی خراب وفردا مستحق عذاب وعقاب اولسه کرك
اکر حاصل اولمزسه هم معصیتی ایله روزکاری کذران وچشم ودلی حسرتله
جانب حرامه نکران اولور واکر اقدام تحصیل شهوت وسعی اقتضای آرزوی
نفس بدبهمت آمیزسه تکرار نظردن حاصل اولان میلی قلبدن ازاله
وسیلاب آرزو واقتضاسی جانب آخره اماله ایتمك غالبا محتاج زحمت
اولسه کرك ونفسده تقیه طلب وحسرت قلسه کرك ونظر تکرار اولدقجه

113

نفس پای درکل نجات وخلاص مشکل اولسه کرك اکر اولدن لجام نفس توسنی
کشیده وسهام زهرآلود ابلیسی نارسیده ایلرسه قلبی بی جراحت و
کشاکش آرزودن راحت اولمسی متقرر وچشم نظرهٔ ثانیه دن منع اولنمق عبادتده
حلاوت بولمغی مفیددر عزیزلر تجربه قلمشلردر وحدیث شریفده دخی بو وعده
مذکوردر واکر نظرهٔ اولی ده منظور تمام تشخیص اولمیوب نفس اعادهٔ نظر وتحقیق
حسن زن وپسر ایتمکه حریص اولورسه ملاحظه اولنسون که شاید بو منظور وسمهٔ
جمالدن عاری و پردهٔ قبح وبدشکلکده متواری اوله پس اعادهٔ نظر محض زحمت
بیهوده وعبث صرف ایچون قدم سعی وطلب فرسوده اوله اکر متوقع اولان
کبی حلیهٔ حسن وجمال ایله متحلی ونفس حلیهٔ طلب وآرزو ده متجلی اولورسه عدم حصول
احتمالی باقی ونفس راحتکن هزار مشقت وعنایه وملامت وبلایه ملاقی اولسه کرك
ان شاء الله تعالی بو ملاحظه عاقلی دام نظر بسته وزخم تیر شهوتله خسته اولمغه
مانع ونظرهٔ اولی ایله که فی الجمله مرخصدر قانع ایلر اکر هر حال نفس طالب وآرزو غالب
اولوب نظرهٔ ثانیه وثالثه ایله مبتلا اولورسه سعی ایلسون که تتابع نظر ایله عشق زن
وپسر دامنه دوشلمیه وحسب حالی بو قول اولمیه که **بیت**
چوق باقدم اول عذاره اولم کبی مبتلا • پرهیز ایتدم صویه بیمار اولم کبی •
بلکه سك نظری ندامت واستغفار طرفنه راجع وحمامه بالی بو رباعی یه سامع اولسون
رباعی ای دوست رضا بحکم یزدانی ده • در راه خدا داد مسلمانی ده •
چشمت چو جنب شد ز رخ نامحرم • غسلش تو ز کریهٔ پشیمانی ده •
اما بعض سالکلر دیرلر که کاهی عشق مجازی قنطرهٔ عشق علی التحقیق وصور حسنه

كه آلایش شهوتدن پاك اولنه شهود جمال مطلقه طریق اولور و مشایخ اهل تصوفدن
بو حال ایله موصوف و بو عشق ایله معروف اولنلردن شیخ اوحد الدین كرمانی و
شیخ عراقی رضی الله عنهما و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره دخی بر مقدار اوایل
سلوكلرنده بو باده‌دن سرخوش و بو میخانه‌دن جرعه‌كش اولمشلر لكن عاقبت
بو حالدن نهی ایتمشلر و دیمشلردر **رباعی** از لطف قد و صباحت خد چه كنی •
و ز سلسلهٔ زلف مجعد چه كنی • از سر طرفی جمال مطلق تا بان •
ای بیخبر از حسن مقید چه كنی • لكن بو طریق غایت صعب و دقیقدر
سالك آلایش شهوت و صفات بشریتدن تمام پاك اولمش اولمق گرك
و الا نفس و شیطان مكر و فریب ایدر و مبتدی طالبلری اسفل السافلین طبیعته
قریب قیلور و مشایخ متقدمین طالبلری مصاحبت احداثدن كه نوجوانلردر
بغایت منع ایتمشلردر • و روایات صحیحه‌ده واردر كه حضرت جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حضورینه قبایل اعرابدن بر طایفه تعلم دین و تحصیل
یقین ایچون كلدیلر آرالرنده بر جوان واریدی كه چهره‌سنده صباحت واریدی
حضرت علیه الصلوة و السلام فرمان بیوردیلر كه ظهر مبارككی طرفنه كیچوب مقابله‌ده
اوتورمیه مسلم پاك اعتقاد قتنده بونك امثالی امته تعلیم و ارشاددر و الا
مسندنشین وحی و عصمته احتمال میل بشریت محالدر **حكایت** اولنور
كه ارشاد پناه خواجكان سلسله‌سندن خواجه عبید الله رضی الله تعالی عنهم
كه سر علم ولایت و ارشادی زماننده مسامت منجوق ماه و سلاطین و امرا و سلاطین
علما قوت تصرف و لاتیندن آستانه ارادتنده بندگان درگاه ایدی

اواخر عمرنده ضعف و فتور شیخوخت و هرم سببی ایله اكثر زمانده تیوب
مرید و مخلصلر اعضا و اطرافنی اورلردی اتفاقا بر گون بر محب اوركن بر ضرورت
ظاهر اولمغین قلقوب بر صاحب جمال اوغلی وارمیش اكا امر ایتمش چو انك كفی پای
خواجه‌یه مماس اولیجق فی الحال آیقلرین چكوب باشلرین قالدروب اصحابنه
خطاب ایتمش كه نیچون ایغیم حكدم بیلدیكوزمی بو جوانك كفی پایمه مماس و حرارت
دستندن نفسمه احساس اولیجق بقیهٔ بشریت كه **ع** با جان بهم درآید و با جان
بدر رود • مقتضاسی ایله نوع تلذذ و دغدغه واقع اولدی پس آگاه اولك بو فقیر
بو قدر مجاهدات و ریاضات كه مدت عمرده حاصل و حالا شیخوخت و هرمدن
بو مرتبه‌یه واصل اولمشكن هنوز داعیهٔ میل بشریتدن اثر باقی و نفس نافرجام
هنوز جرعهٔ جام هوای ساقی اوله سزلرده كه شباب و قوت كامل و درج
درونكوز هواجرفلرین شاملدر ساده‌رولر مصاحبتی نه مرتبه محنت آمیز و نه درجه‌ده
فتنه‌انگیز اوله زنهار زنهار كه بو طایفه‌دن دور اتشدن قلقر گبی خیزان و آتش
آبدن قچر گبی گریزان اولوك **مثنوی** جو دیده بد بدار گردی دلیر •
نگردی چو مستسقی از دجله سیر • چو خواهی كه قدرت بماند بلند •
دل ای خواجه در ساده‌رویان مبند **علاج بطالت و كسالت**
هرچند بطالت و كسل مذاق جهال بی سامان قتنده شهد و عسل درنته‌كم جاهللر
دیمشلردر ان البطالة و الكسل احلی من العسل لكن عقلا عاقبت اندیش و سعادتمندان
فضیلت كیش قتنده سم قاتلدن امر و زهر هلاهلدن اضردر زیرا حرمان سعادت
جاودانی‌یه مفضی و بطلان مرادات دو جهانی‌یه مؤدیدر • اما حق معاش و امور

دنيويه ده ظاهردر كه توانى و تكاسل و مباشرت اسبابدن تقاعد
و تغافل موجب اختلال احوال و انقطاع امانى و آمال اولدوغندن غيرى هلاك شخصه
و انقطاع نسله مؤدى اولور قطعه رزق تو گرچه بيگمان برسد •
شرط باشد بجستن از درها • ور كسى بى اجل نخواهد مرد • تو مرو در دهان اژدرها •
اما امور اخروى و انتظام زاد معاد حصولنده بطالت و كسل و ترك اجتهاد
و عمل موجب حرمان قرب حق و فوت فوز درجات نعيم و مستوجب طرد
و بعد و دخول دركات جحيم اولدوغى قرآن عظيم و فرقان كريم و احاديث
نبى كريم عليه صلوات الله العظيم و آثار اصحاب و اوليا و مشايخ ارشاد و تعليمده
اكثر من ان يحصى و اشهر من ان يخفى در و آيات قرآن و وعد و وعيد فرقانه
ملاحظه و تأمل اولنسه جمله مواضعده درجات جنات فاخره و فوز سعادت
دار آخره سعى و اجتهاد و عمل ايله كه ترك بطالت و كسل در وعده بيورلمشدر
نته كم بيورور لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى وَاَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ
يُرٰى جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ لَهَا
مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا الى غير ذلك و هيچ موضعده بى سعى و عمل
محض موهبت لطف ازل سبب دخول جنت و نجات جهنم اولدوغنه
تصريح يوقدر اما امور دنيويه يه توكل ايله امر چوقدر و عجبدر كه عامه انام و اكثر
عوام امور آخرتده توكل ايدوب حق جل و علا كريم غفار الذنوب ستار العيوبدر
ديو ترك اجتهاد و عمل و اختيار بطالت و كسل ايدرلر و بعض شعرانك نظائر اشعارندن

حجه و دليل و هجوم معاصى و ترك طاعاته محجه و سبيل ايدرلر خوب فرجام تقوى
و عمل ايله نيك نام اولدلر بيت دركوى نيك نامى مارا گذر ندادند •
گر تو نمى پسندى تغيير كن قضارا • ديرلر و مست و مى پرست اولمك ديلك
بيار باده كه در باركاه استغنا بيت چه پاسبان و چه سلطان چه هوشيار
و چه مست • و شرب خمر حرام و شغل فسق و آثام ايدركن بيت
چو پير سالك عشقت بمى حواله كند • بنوش و منتظر رحمت خدا مى باش •
ديو ابيات اوقورلر اما اهل تحقيق اولنلر و ديده بصيرتلرى كحل توفيق اولنلر
قتنده بو رجا ممدوح و توكل مقبول دكلدر معاذ الله بلكه بو بردرد جانكاه دركه
اهل حق قتنده غرور بالله بوندن عبارتدر و قرآن عظيم و تنزيل كريمده
وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ بيوردوغى بوكا اشارتدر اما امور دنيويه و معيشت
و تحصيل اسباب جاه و رفعت و تكميل ادوات عز و دولت ايتمكده اصلا
كرم حقه اعتماد و توكل و اعتقاد ايتميزلر بلكه سعى لر ايدرلر كه عشر عشيرين امور آخرت
و قرب حق ايچون ايتسه لر كبار اوليا و عظام اصفيادن اولورلر ايدى قطعه
گر نبودى اميد راحت و رنج • پاى درويش بر فلك بودى •
ور وزير از خدا بترسيدى • همچنان كز ملك ملك بودى •
تجار جمع بضايع و كسب ارباح ايچون قطع بوادى و سير ممالك و اقتحام
مخاوف و اختيار مهالك ايدرلر و ارباب حرف و صنايع شب كارى
روزكارى لرندن برساعت ضايع ايتمزلر و سپاهى تحصيل تيمار و اخراج
مال غنيمت ايچون ترك سر و ارتكاب خطر ايدر بو جمله دن تسويلات نفس اماره

وتخیلات شیطان مکاره دندر پس عاقله لازم در که تکثیر دنیای فانی وتبو
مال بی ثبات ایچون که جمعنك صوکی تفریق وتحصیلنك آخری تضییع در
سعی واهتمامی قویوب تحصیل زاد سفر معاد وجمع اسباب استراحت
یوم التناد ایچون اهتمام واجتهاد ایده ویقین بیله که بی سعی واجتهاد
مراتب عالیه تحصیل ومثوبات باقیه تکمیل اولنمز بیت دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی • وبوندن دخی اعتبار بولنمزمی که ادنی
رفعت دنیوی واستراحت ولذت مجازی طریق تحصیلنه نه قدر سعی ومحنت
اولمینجه حاصل اولمز ملازم بر منصب الینجه نه قدر تکاپوی ونیچه دفعه بذل آب روی
ایتمك کرك وسپاهی بر تیماره چقنجه نه قدر خدمت وبذل سیم وزر قیلمق کرك
وبر فاسق برزن وغلامدن تحصیل مرام نفس اماره خودکام ایدنجه نیجه خرج وسعی
ایدر پس مراتب اخرویه که سعادات حقیقیهٔ باقیه ومنازل ومقامات
عالیه وعالیه در بی سعی وعمل حاصل • ومراداتی بطالت وکسل ایله نیجه واصل اوله
حق لذات مجازی را بصد محنت کنی حاصل • سعادات حقیقی را چگونه رایگان یابی
وحالا کسل وتوانی ومراتب آخرتده مجرد امال وامانی روزکارین ضایع وراحت
ودعت جسمانی ولذت غفلت آمیز جهان فانی یه قانع اولان بر تقدیر
تسلیم که عذاب الیمدن سلیم اولمغیچون جریدهٔ سیئاتنه رقم عفو وغفران
چکله وزرع آثام ومعاصی سنه تخم صفح سبحان اکله اما اول مراتب
علیه ومواهب بهیه که اصحاب سعی واجتهاد وعمال رب العباد اولنلره
انعام واحسان اولنسه کرك وَقُومُوا اِلَی جَزَاءِ اَعْمَالِكُمْ وَهَنِیئًا بِمَا

اَسْلَفْتُمْ فِی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ بشارتیله مثوبات ومقامات عالیه بخش
اولنسه کرك اول وقت تحسر وتحزنی نه مرتبه اولسه کرك وندای لَقَدْ فَرَّطْتُ
فِی جَنْبِ اللّٰهِ اندن نه قدر چیقسه کرك مثنوی قیامت که نیکان بر اعلی رسند
ز قعر ثری با ثریا رسند • ترا خود بماند سر از ننك پیش • که کردت بر آید
عملهای خویش • وممکن میدر که عمال بطال ایله اجر ومزد ده مساوی ودرکاه
خداوندده دایم وقایم اولنلر نیکاه غفلتده ساهی ولاهی قلنلر ایله مرتبه ده
موازی اوله حاشا وکلا اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ كَالْمُجْرِمِینَ مَا لَكُمْ كَیْفَ
تَحْكُمُونَ ع فردا نکرفت جان برادر که کار کرد مثنوی
کروهی فراوان طمع ظن برند • که کندم بیفشانده خرمن برند • بر ان خورد سعدی
که بیخی نشاند • کسی برد خرمن که تخمی فشاند • پس جان پدر بو کون اعضا صحیح ووقت
برجای وفرصت باقی وروزکار مدد فرمای ایکن کوشش مردانه ایله
وکسب اعمال صالحه یه سعی واجتهاد قیل والا فردا که مرغ روح قفس بدندن
طایر وقالب قلبدن جدا وساکن مقابر اوله زمان عمل کیچر وفرصت کا
لدن چیقر وفرصت ضایع ایدنلر اول وقت تحسرلر ایدر وندامتلر چکر
امروز کار کن که بسی روزکار نیست بیت فردا که روزکار دراز است کار نیست
چون بطالت وکسلك مضاری وسعی واجتهادك منافع ومباری معلوم
عالمیان ومجزوم آدمیان در زیاده اطناب کلام وتفصیل مرامه احتیاج
یوقدر پس بو مقدار ایله اکتفا ایده لم علاج مرض حزن حزن بر الم
نفسانیدر که انسانه مطلوب ومحبوب اولان نسنه نك زماندن ضیده

قوتندن یار منفور ومکروه سننک زمان مستقبلده اوله جغندن عارض اولور
وسببی غالبا مشتهیات جسمانیه یه شغف وشره ومستلذات بدنیه یه حرص
وطمع وزخارف دنیویه نک حصولی وبقاسنه ترقب وتطلع وامتعهٔ
فانیهٔ جهان ناپایدارک وصول ودوامنه رجا وتوقع اولمقدر و بو مرضک علاجی
تأمل وملاحظه ایتمکدر که اشخاص عالم کون وفساد حلیهٔ ثبات وبقادن عاطل
ومرکبات عنصریه دن توقع وتطلب دوام تنبه وخلود ترکیب ایتمک اندیشهٔ
فاسد وتصور باطلدر و بو معنی عقل قتنده اظهر من الشمس وابین من مضی الامس در
واول که زیور بقا وخلود ایله مزین وگرد فنا گرد فناسنه قونمق مقرر
ومعیندر سعادات ومراتب اخرویه ومرادات ومطالب معنویه در سعادات
ومراتب اخرویه ومرادات ومطالب معنویه سلطان روح ایله درکه مملکت جسددن
معزول اولمز غایتی خیمه سی فنا خرابه سندن بوز بلیور آخرت چراگاهنده
قورلیور نته کم مقدمه ده عیان وبیان اولمشدر و دخی مراد امقرر ومحرر
اولدی که سعادات اخرویه که حیطهٔ مکاندن بیرون وحوزهٔ زماندن افزوندر
دست نظر افساد اضداد دامن وجودینه تیشمز وگرد تبدل وغبار خسارت
ظهورینه قونمز پس اگر عاقل طلبین بو سعاداته مقصور وقبلهٔ آرزوسین
بو مراداته محصور قیله وتمتعات زایله فانیه که سحاب صیف گبی زایل
وبرق سیف گبی خیال باطلدر حیز اعتبار ومحل طلبدن بیرون ایلیه لابد
هیچ نسنه نک فقدندن محزون ومتألم وهیچ نسنه نک حصولنه
مهتم ومقید اولمز شعر ومن سره ان لا یری ما یسوءه • فلا یتخذ شیئا یخاف له فقدا

117

و اول آزاده مرد گبی که شاهراه فراغتده گیدردی و بو نغمه ایله ترنم و بو کلمه ایله
تکلم ایدردی بیت غم موجود و پریشانی معدوم ندارم • نفسی میزنم آسوده
وعمری بسر آرم • لوح خاطری نقوش آمال وامانیدن بر مقدار ساده وگردن
همتی طوق رق وشوق وذل تعلقات فانیه دن ممکن اولدوغی قدر آزاده
ایتمک گرک که یأس عما فی ایدی الناس که غنای قلبی آندن عبارتدر حاصل
وقلب مضیق هموم واحزاندن فسحت سرای تسلیم ورضایه واصل اوله اگر
دیرسک تجرد تام وقیود وتعلقاتدن بالکلیه خلاص اولمق قچن میسر اولور
اکثر اهل عالم بو مرضله علیل ومجرد وآزاده اقل قلیلدر بز ایدرز نعم بیت
هر که آمد بجهان نقش خرابی دارد • از خرابات بپرسید که هشیار کجاست
لکن ما لا یدرک کله لا یترک کله اگر آزاده تمام ومجرد ما لا کلام اولهمزسک
باری یاران زمان وطلبکاران دوران گبی گندوگی بالکلیه حرص وشره
وادیسنه صلمه وجمعیت اسبابی اسباب جمعیت خاطر ضمیمه
و بو اسباب واموال ومنصب واقبالدن چاره وناچار ایرلمق مقرر ایدوگین
ملاحظه قیل و تا بو حده افراط طلب وشور وشغب فاسد و باطل و ناملایم
حال عاقل ایدوگین تأمل وتفکر ایت اوله که هموم سموم بادیهٔ حیرت
وجودگی حریق ایتمیه ونسیم غنا یتیشوب سفینهٔ قلبک تلاطم
امواج طلب دنیاده غریق اولمیه بیت دست و پا میزن بچاره وجهد
که عجب در میان غرقابی • و عاقل ملاحظه ایتمک گرک که اسباب دنیا
باسرها کرسنه یه حاصل وبرکشی منتهای آماله واصل اولمق بو قدر و مرتبه

سعی و شتاب و جمع آلات و اسباب ایلە دخی زیادە متصور و آنوک فوقی ممکن در پس اگر قسمت روزی و منصب و مرتبەدە مقدر و میسر اولنلە قناعت واکتفا اولینوب گدایان طامع و حریصان ناقانع گبی هرکون تحصیل جدیدە دنیای هل من مزید ایدەسین دریای طلب ناممکن و صحرای تحصیل غیر متناهیە دوشمک لازم اولور و اکثر ناس ملاحظە و انصاف ایلە جاه و رفعت و اسباب و نعمت خصوصندە کندودن ادنی بیحد و بیحساب بولور و انلر بونک جاه و رفعتینە یتشمکی و بونک نعمت و عدتین تحصیل ایتمکی کندولرە محال و دولت عظیم عد ایدرلر پس انصاف میدر کە آنلرک حالنە نظر و اعتبار و کندونک نعمتنە شکر بیشمار ایتمیوب کندونک فوقندە اولان اشخاص معدودەنک جاه و رفعت و اسباب و نعمتنە نظر ایدوب ردای قناعت و رضایی بیرون ایدە و هر آن یالیتنی مثل ما اوتی قارون دیە مثنوی

کوزە چشم حریصان پر نشد • تا صدف قانع نشد پر در نشد •

بالکە جمع مال و منال و نیل جاه و جلال دایما فکر و اندیشە و سعی و طلب و صنعت و پیشە ایتمکە موقوف و هر ساعی و طالب و حریص راغب جمع مال و مکاسب و نیل جاه و مراتب ایتمکلە موصوف دکلدر و چوق مشاهدە ایتدوک کە جمع دنیا و ثروت و تحصیل جاه و رفعت ایتمکدە چندان مجد و ساعی اولمینلر عفوا و صفوا مرادات و امانی و سعادات و کامرانی یە واصل اولدیلر و نیچەلر سعی و طلب و زحمت و نصب طریقین اختیار ایدوب انواع طریق تحصیل دنیایە مسالک و براری و بوادی حرص و نهمتدە هالک اولدیلر نیە مرادلرینە

اولان دنیای دنی اللرینە گیرمدی و سعی و زحمتلری هیچ نتیجە ویرمدی بیت

کیمیا گر بغصە مردە و رنج • ابلە اندر خرابە یافتە گنج

بلکە اکثر حرص بالغی موجب حرمان گوردک و زیادە سعی ایتمکی متودی نقصان بولدق مصرع

سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش •

پس عاقل لازم در کە صبر و قناعت درگاهندن بالکلیە مردود اولمیە و آتش غم موجود و مفقود ایلە قبە دماغی بر دود قلبیه بهست و بنیت

مرنجان ضمیر و خوش دل باش • کە نیستیست سرانجام هر کمال کە هست

اگر دیرسک بو مرتبە ممکن میدر یا محال متعسر یا متعذر میدر نظر ایدرز تأمل ایلە اصناف خلق و اجناس ناسە نظر ایت و هر برینک اختلاف مراتب و تفاوت معایش و مطالبنە ملاحظە ایلە گور کە اکثری قسمت و روزیسنە قانع و راضی بی نهایت فی الجملە زیادە مطالب و متقاضی در اهل حرف و صنایع هر بری حرفت و صناعتنە قانع اولور تجار تجارتی انفع صنایع دباغ و حایک دباغت و حیاکتی احسن حرف و ایمن صنایع بیلور حتی مخنث تخنثلە ابتهاج و قواد قوادلغیلە افتخار ایدر و هر کیمسنە کمال و هنری کندو صناعتنە مربوط بیلور و فضیلتی کندو صناعتنی تکمیل ایتمکە منوط قیلور بی هنر اولکمسنە عد ایلر کە کندو صناعتندن ذاهل اولە و عاجز و قاصر اولکشی بیلور کە کندو حرفتنە جاهل قالە کل حزب بما لدیهم فرحون پس ظاهر اولدی کە هر دایرە ایلە اکتفا ممکن و هر حالتدە صبر و قناعت متصور ایمش هر کلخنی دیرکە بن البتە حمامجی دایرەسین بولەیم و هر فرد و تصور ایتمز کە بن بر رجال استاد و معمار اولەیم چون اصول معایش و مراتب و امهات احوال و مطالب ده

بومقوله قناعتلر واریس سندخی حالکه قناعت ودایرکه راضی اول ملاحظه
واعتبار ایت عنان آرزوبی سمان نفس اماره النه مطلق ویرمه که احزان
وغموم ایچنده علی الدوام قلمیه سین وافکار هموم دنیویه ده الی الابد اسیر
وسخرهٔ نفس وشیطان اولمیه سین وفیلسوف عرب اسحق کندی دفع الاحزان
کتابنده دمیش که حزن امر ضروری اولمیوب بلکه انسان آنی سوء اختیار ایله
کندو جاذب وفی الحقیقه کندو کندویه ایلام بیهوده ایتمکه راغب اولدوغنه
دلیل اولدرکه هرکمسنه که برشینک فقدندن محزون وعدم حصولندن بالکلیه
عاری در ومع هذا انک فقدندن نه حزن عارض ونه الم طاری در اگر حزن
ضروری اولیدی هرکمسنه دائما محزون اولیدی فرضا برکمسنه برمنصبه
واصل اولمدوغندن الم چکر نیجه کمسنه وار در که اول منصب اکا متعذر یا متعسر در
هرگز انی مطلوب ایدنمز وغمندن متأثر اولمز ودخی برشخص برمطلوب ومرغوبک
فقدندن الملر چکر ومختلکر کورر که تحریر وتقریر اولنماز بعد زمان یسیر اول حزنی
فراموش ایدر واول غصه ناله سندن خاموش اولور نیه اصحاب واحباب ایله
ضحک وملاعبه یه باشلر وسرور ومطایبه لر ایدر اگر حزن امر ضروری اولیدی
بوندن زوالی ممکن ومیسر اولمیدی پس معلوم اولدی که سوء اختیار کی
جلب حزنه مدخلی وعدم مالک حصول تأملده وساطتی وار ایمش عاقل
انی کندودن تأمل وملاحظه ایله دفع ایتمک قابل واعتبار وتفکر ایله رفع
ایتمک ممکن ایمش وجاهل بعد زمان متقاساة احزان ایتدکدنصکره بهایم
مثال نسیان ایدوب صبر وسلوان ایتدوکی یرده عاقل اولدن

خیناکدر ملاحظه ایلسون که
الیه نیجه کمسه وار در که اول شی
فاقد در انک حصولندن صح

119

انجام وعاقبتین ملاحظه واخرین تفکر ایدوب زلال طبعی جوی صبر ورضاده
جاری وخار وخاشاک حزن وغمادن عاری اولور شعر
ولیس یرد النفس عن شهواتها • من الناس الا کل ماضی العزائم
اذا انت لم تسل اصطبارا وحسبة • سلوت عن البلوی سلو البهائم
وچون اسباب دنیوینک برکمسنه یه بقاسی ناممکن ونامیسور
ودائما تداول وتناول ابدی ده اولمه سی ازل آزالدن مقدور در
اگر بر نعمت برکمسنه ده دائم اولسه اولاغیردن اکا نیجه واصل اولوردی
ملک برصاحبنده باقی قلمق معتاد ایمش ایسه اول ملک بو مالکنده نیجه
حاصل اولوردی شعر ولو دامت الدولات کانوا کغیرهم
رعایا ولکن ما لهن دوام بیت چنانکه دست بدست آمدست ملک بما
بدستهای دگر همچنین بخواهد رفت • پس زوال نعمت دنیدن ملول
ومحزون اولمغی اکا تشبیه ایدرلر که برطائفه برمجلسده مجتمع اوتوررکن برکمسنه
بر ترنج یا بر تروندهٔ گل کتورب درمیان ایده که هرکس برمقدار شم ایدوب
آخره ویره اتفاق بومقوله دست بدست اول شمامه تداول ومرکس
صاحبندن تناول ایتمک اوزره ایکن بری سنک النه وارد قده متعنه
غایت مایل وراغب اولوب کندویه مختص ایتمکه طالب اوله وصاحب شمامه
الندن آلوب آخره ویرمک استمیک بو شخصک حزن وتأسف فراجنه
غالب اوله ودیه که بن برمقدار زمان المده طوتدوغم شمامه نیچون المدن
الهلر وبکا بر مدت المده اولمغله مختص ومنسوب اولمشیکن نیچون المدن

طشره صله‌لر و بو مقوله ألتق استین صاحبنه سفر آغاز ایدوب سقطلر
سویلیه و شماتت ایلدن الن آده غضبلر کوستروب سخطلر ایلیه بو شخصک اضطرار
و اضطراب و تألم و التهابی اصحابنه نیجه مستقبح و مستهجن کلورسه کذلک
اسباب دنیای فانی و آلات جهان ناپایدار که فی الحقیقه **شعر**
وما المال والاهلون الا ودیعة ۰ ولا بد یوماً ان ترد الودایع
مقتضاسنجه ودیعت امانتدر بر متصرف و مالک صوری الندن
النوب آخره ویرلدکده حزن و انکسار و تألم و اضطراب اظهار ایدن کمسنه‌نک
فعلی شنیع و قبیح و ردّ امانتده عین خیانتدر و دخی ملاحظه اولونسه معلوم
اولور که بو ودایعک الدن اله تداولی و برینک اعطا و آخرک تناولی موافق
حکمت و مطابق نظام عالم و عبرتدر زیرا آنسز بقای نوع و دوام نسل و عمارت
عالم و صلاح دودمان بنی آدم میسر و ممکن دکلدر **شعر** ومکلف الایام ضد طباعها
متطلب فی الماء جذوة نار ۰ پس اگر هر مطلوب که نزدن فوت اولورسه
غم جگرسوز و هر مراده که ظفر بولمیه‌وز ملول و محزون اولورسق مطالب و مرادات
چوق و هر برینک حصول و دوامنه امکان یوق پس لازم کلور که نهایتسز آلام
و احزان نامتناهیه ملاقی بلکه حزن سرمدیده دایم و الم دائمده باقی اوله‌وز و دخی
قوت حرص و عمل امله تابع و داده حق و قسمت روزی‌یه قانع اوله‌وز لو کان
لابن آدم وادیان من ذهب لابتغى الیهما ثالثاً ولا یملأ جوف ابن آدم
الا التراب مستدعاسنجه الی غیر النهایه وادی طلب و تعبده پویان
و لسان حال و قال حمزده کویان اولور که **بیت** پر نمی شود کاسه سرها زهوس

هر کاسه که سرنگون شود پر نشود ۰ فضلادن بعضی‌لر ایدی که اگر دنیانک
عاریت اولدوغندن غیری هیچ عیبی اولمسه اهل همت اولنلره لایق
اول ایدی که آنی نظر التفاتنه مظهر قیلمیه و توجهین اکا روا کورمیه زیرا اکمل
رجال و اصحاب همم عوال مجالس مردان و محافل بزرکان اولسه لباس عاریتی
کیوب کلمک اختیار ایدرلرمی و جامهٔ مستعار ایله که فی الحقیقه عیب و عاردر
افتخار قیلورلرمی فقیر نظم ایتمشدم **قطعه** چراکاه دهره نزول ایلمه
هواسی عفن در صوی ناکوار ۰ قبای قفا ایله فخر ایلمه بنه ردّ اولور جامهٔ مستعار
سقراط حکیمه سؤال ایلدیلر که نیچون دایما اوقاتک سرور ایله کذران در
و هرگز غم و غصه سکا مقارن دکلدر جواب ویردی که من هیچ نسنه‌یه
تعلق خاطر ایتمزین که فقدندن محزون و ملول و هیچ متاع دنیایی مطلوب
ایتمزین که عدم حصولندن گرداب الم و محنته گرفتار اولم پس بو مقدمات که تقریر
و مقالات که تحریر اولندی عاقل لبیب انلری ملاحظه و تأمل و عاقل فکر
و اذعان ایلرده تعمل ایدیجک احزان و غموم دنیویه ساحهٔ قلبندن منتفی
و شرارهٔ شر حرص و شره کانون سینه‌سندن منطفی اولوب زورق قلبنده
امواج دریای غصه‌دن نجات حاصل و کنار امن و امان و ساحل جزیرهٔ فراغ
و اطمینانه واصل اولور والله تعالی مفیض التوفیق وهادی الطریق

علاج مرض حسد معلوم اولسون که مرض حسد اعم اعراض نفسانیه و اکبر
امراض نفوس انسانیه‌در بو مرض ایله اکثر نفوس علیل و اندن خلاص و نجات
بولن اقل قلیل درنته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر که ثلاث لا ینجو منهن

احد الظن والطیرة والحسد خواجه خلق دیمش اوچ خصلت بولنمز راه انجات اندن احد
سوء ظن داخی تطیر یعنی فال بد ایتمک اوچنجیسی حسد وداخی بیورمشلردرکه
دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغضاء یعنی سزدن اوک کیچن امم وطوایفده
اولان درد سزه دخی حرکت نهانی و سرایت ایلدی و اول حسد وبغضدر
وبو خلق خبیثک صاحبنک دین ودنیاسی اضرار ومتعلقنک کام معیشتی امرار
ایتمه سی اظهر واشهر اولدیغیچون بو مرضک تحقیق ماهیت وکیفیت حصول وکمیت
واسباب وجود وآنیت وطرق علاج وتدبیرات شفاییه وتصحیح مزاج ایتمه سنده
زیاده تحریر ارقام وتحریک اقلام اولندی ومن الله التوفیق والتسدید
معلوم اولاکه حسد اولدرکه برکمسنه ده موجود ومتحقق اولان نعمتک انده
حصولندن بیحضور ومتألم اولوب زوالن طلب واراده ایلیه پس نعمتک اول
شخص منعم علیهدن زوالین طلب ایتمک اوچ نوع اوزره در اولکیسی اولدر
که مجرد نعمتک اندن زوالن طلب ایلیه اگرچه اول نعمت کندویه گلمک
ممکن ومتیسر اولمیوب کندو اول مرتبه دن مأیوس ایدوکی مقرر ایسه ده بو مرتبه
غایت خبث نفس واقبح مراتب حسددر ایکنجیسی اولدرکه اول نعمت کندویه
گلمک فی الجمله ممکن ومتصور اوله لکن گلمدوکی وگلمیجکی متقرر ومقرر باری محسوددن
دخی زایل اولسه که برابر اولسق انوک بکا فضیلتی متیسر اولمسه دیو طلب وتمنا ایده
اوچنجیسی اولدرکه نعمتک محسوددن زایل اولمسنی کندوده حاصل اولمق
امیدینه طالب اوله ومرتبه ثانیه اولکیدن دون وثالثه دن افزوندر
واگر نعمتک اول شخصدن زوالین طلب ایتمیوب بلکه کندوده دخی آنوک

مثلی نعمت حصولین طلب وتمنا ایلسه اکا غبطه دیرلر حسد دیمزلر وبو طلب وتمنا
که غبطه در امور دینیه ده ایسه محبوب ومندوبدر واگر امور دنیویه ده ایسه مباحه ده ایسه
مباحدر واگر نعمت حرام ومؤدی معصیت واثام اولان نعمت ده ایسه
بو دخی حرامدر خواجه نصیر ایدرکه مرض حسد جهل ایله طمعک اجتماعندن حاصل اولور
زیرا جمیع خیرات وجمله مقتضیات برشخصده جمع اولمق حیز امکانده دایره
تیسردن خارج وتغییر قسمت حق وازاله نعمت خلق مرتبه استحاله وامتناعه
داخل وواصلدر پس اگر حاسد بو نکته یه عالم اولیدی محنت حسددن سالم
اولیدی وکذلک نفسنده غیرلرده کی نعمتلردن طمع خام وحرص بی منتها
اولمیایدی نفس محنت حسده مبتلا اولمیدی پس معلوم اولدی که حسد بو ایکی
خلقدن متولد واندک نفسده غلبه سندن متأید ایمش وچون مطلوب
حسودکه نعمتک آخردن زوالی وانتفاسی واحسان حقک خلقدن انقطاع
وانتهاسیدر وحقک نعمتی خود نامنقطع وفیض احسانی قپوسی خلقدن سد
اولنمق ممتنعدر پس حسود متصل غم والمدن تهی وماده غیض وغضبی نامنقطع
ونامنتهی اولمق لازمدر والحسود لا یسود دیدکلرینک معناسی بودر
ودخی اقتضای حکمت ومعلوم نظر واعتبار وتجربت اولان اولدرکه حسود
محسودک ازدیاد نعمت وارتفاع دولتنه سبب وداعی وکندونک
ادبار حال وافنای جاه ومالنه ساعی اولور زیرا آل حسد فعل حق جل وعلایه
رد وانتقاض وقسمت قسام ازلی یه دخل واعتراضدر ومحسودی گناهسز
که مظلومدر جفا واذا ایتدوکی سببله بدبخت ومشئومدر وبعض افاضل

بو معناده بیورمشدر که قطعه لاأقل لمن کان لی حاسدا   أتدری علی من أسأت الأ
أسأت علی الله فی فعله   لأنک لم ترض لی ما وهب   فجازاک بأن زادنی
وسد علیک وجوه الطلب • پس غیرت الهی و حکم حکمت نامتناهی اقتضا ایدر
که بازار حاسد کاسد اولوب اموری ادبار و بلاده و بازار محسود پرسود
اولوب احوالی دایما اقبال و زیاده اوله پیر هراة خواجه عبد الله انصاری
قدس الله سره مسجعاتنده بیورر که هرکه دانست که قسام ازلی در قسمت خود
ظلم و خطا نکرده از حسد برست بیت چونکه ظلم ایلمدی قسمده قسام قضا
حاسد دون نه ایچون ویرمیه اول حکمه رضا • و امام غزالی بیورر که حسدک اسباب
موجبه و علل مستقلهسی یدی نسنه در اولی عداوت ایکنجی تعزز اوچنجی تکبر
دردنجی تعجب بشنجی خوف فوت مقاصد التنجی حب ریاست یدنجی خبث
نفس و لوم طبیعت   اما عداوت زیرا بر شخص آخره عدو اولیجق انوک نعمتی زایل
و امر عاقبتی نکبته راجع و آیل اولدوغنی استر مثلا بر کمسنه آخره جفا و أذا
ایتسه لابد اولدخی اکا عداوت و بغض و حسد و کین ایدوب انتقام المغه
طالب اولسه کرک چون قادر اولمیه انک زوال نعمتین طلب و بلاوه کیتمسین
تمنا ایدر که مجرد تشفی نفس حاصل ایدوب تا انتقام المغه قدرت کلهیجک عداوت
ضعف اخذ انتقامه مقارن اولیجق حسد متولد اولور اما ایکنجیسی که تعزز در
اعنی محسود اولان کمسنه جاه و ولایت یا علم و حکمت یا مال و ثروت
صاحبی اولسه حاسد انک تعزز و ترفع ایتمهسنی ملاحظه و تامل ایدوب
انک تعززنه و ترفعنه تحمل ایدهمیوب نعمتنک زوالنی طلب ایلر که انک کندویه

تکبر و ترفعی احتمالی مندفع اوله اما اوچنجیسی تکبر در اولدر که حاسد محسوده تکبر
و ترفع و محسود اکا تذلل و تضرع ایتمک استر تمنی حاسد محسوده واصل اولور
که نعمت و شرفدر پس تذلل حاسده لاحق اولوب و بونک اکا تکبری
بر طرف اولیجق نفسی بو صورتدن متالم اولوب نعمت و شرفنک
زوالین و انک ینه تذلل و بونک تکبری احتمالین طلب و تمنا ایدر
که مراد نفسنه واصل و صورت مترقبهسی حاصل اوله و بونک صورت سابقه ایله
فرقی اولدر که انده مراد حاسد دفع تکبر محسوددر حتی صورت تساویده دخی
راضیدر و بو صورتده مرادی کندو تکبر ایتمک و مساوییه راضی دکل
زیاده متقاضیدر اما دردنجیسی که تعجب در انک مثالی بودر که کفار جناب
رسالت پناهی یه صلی الله علیه و سلم خلعت نبوتله تشریف اولدوغندن
تعجب ایدوب أأنزل علیه الذکر من بیننا ابعث الله بشرا رسولا دیوب
شرف نبوتنک زوالین و عدم حصولن طلب و تمنا ایدرلردی امام غزالی
کرچه بویله بیورمشلردر ولکن نظره مجال واردر که بو حقیقتده قسم ثانیدندر
زیرا کفره جناب رسالتپناهه صلی الله علیه و سلم نبوت شرفی ایله
عزت و کندولره اطاعت و انقیاد لازم اولمغله خضوع و ذلت متوجه
اولدوغیچون زوال نعمت نبوتی طلب ایدرلردی اکرچه بو تمنانک
اظهارنده نفی نبوتی ادعا و دعوای نبوتدن تعجب ابتدا انلاره ایتدیلر
اما سبب حسد بو تعجب دکل بلکه تعزز مذکوردر اما بشنجیسی که خوف فوت
مقاصد و مطالب در آنوک مادهسی اولدر که شخصین یا اشخاص بر مراده

بر مراد معین و مطلوب مخصوصی طلب ایدوب هر برینه حاصل و جمله طلاب اکا
واصل اولمق احتمالی اولمیوب تزاحم حصولی قلوبدن تزاحم انتفاسنه مؤدی
و تحاسد حدوثنه مفضی اولور و بو جنسدندر زوج واحدک خواتینی که ضرّات
اطلاق اولنور کمال محبت و ترجیح زوجلرینه مزاحمه ایدوب محاسده ایدرلر و ندما
و مقربان ملوک و سلاطین و تلامذهٔ استادان اساطین و بونلرک کبی کمسنه‌لر
آراسنده اولن تحاسد جمله بو قسمدندر اما اوچنجیسی که حب ریاستدر اکا
مواقعی اولدر که برکمسنه علم و کمال و یا جاه و جلال و یا ثروت و مالده رئیس
عدیم النظیر و یگانهٔ روزگار اولمق استر بعض ابنای نوعنده کندویه مشارکت
و اول تفرد ادعا ایتدوکی دایره‌یه مداخلت فهم ایلیه آنوک اول نعمتک
زوال و فناء کندو انفراد و بی نظیرلکیده تفرد و بقا استر لاجرم طلب زوال
نعمت مذکور قلبنده حاصل و حسود خبیث درجه‌سینه واصل اولور و بونده
مرکز عداوت و تعزز و تکبر و خوف فوت مطالب مرغوبه تفکر اولنمش دکلدر
بلکه سببی محض نفاست و عین حب ریاستدر و علما آراسنده
اولان حسد غالبا بو قسمدندر اما بدنجیسی که خبث نفس و لوم طبیعتدر
انوک دخی وقوعی کثیردر زیرا بعض اراذل ناسی گورورز بعض اعالی و افاضله
لا عن شیء بغض و حسد ایدوب مجالسده انی نقص و ذمله یاد ایدوب زوال
نعمتندن فرح و شاد اولورلر یا انکه آرالرنده مرکز عداوت یا تعزز و تکبر یا طلب مرامنده
مشارکت احتمالی یوقدر بلکه محسودلری آشنا و مشاهده‌سی ایله اصلا دیده
کج نظری روشنا اولمشدر که محض خبث نفس لئیمه و لوم و دنائت طبع خبیثندندر

و بو مقوله نفوس صاحبی دایما معذب و ممتحن و سایر کمسنه‌لر عزیز و رفیع اولدقجه
بو ذلیل و ممتهن در زیرا حق تعالینک نعمت عام و کرم تامنه بخل و شح ایدوب
برکمسنه‌یه نعمت میسر و عزت و رفعت مقدر اولدقجه بو محنت و غمه گرفتار
اولسه گرک عالم خود ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و عزتدن خالی اولیجغی
دکلدر و بو قسم حسدک علاجی عسیر و بو مقوله مزاجک صاحبی دواپذیر دکلدر زیرا
سببی ذاتی و خبث نفسدن ناشیدر عارضی دکلدر که سببینک رفعی ایله
مرتفع و ماده‌سنی دفع ایتمکله مندفع اوله و گاه اولور که بو اسباب حسدک
اکثری بلکه جمله‌سی بر شخصده مجتمع و بو مقوله حسد غایت قوی و نامرتفع در و اکثر عداوت
و محاسد ایتدوکه ابنای زمانه آراسنده واقعدر اسباب کثیره متحقق اولمشدر
والله تعالی العاصم **بیان مظان حسد** اکثر حسد و منافست امثال و اقران
و اقارب و اخوان آراسنده اولور و نه قدر بر طایفه آراسنده رابطه
و مشارکت ارتوق اولدقجه حسد و منافست دخی ارتوق اولور مثلا اهل
مشرق اهل مغربه حسد ایلمز بلکه بر ولایتدن اولسه حسد ارتوق اولور و اگر بر
شهردن اولسه دخی زیاده و اگر بر محله‌دن اولسه‌لر دخی قوی اولور و کذلک
ارباب علوم و صنایع کندو طایفه‌سنه حسدی ارتوق ایدرلر طلاب علم
سپاهیلره و تاجرلره اولقدر حسد ایلمز بلکه سپاهی سپاهی‌یه و طالب علم
طالب علمه و تاجر تاجره و دلال دلاله حسدی زیاده اولور زیرا ذکر ایتدوگمز
اسباب حسد که عداوت و تعزز و تکبر و طلب ریاستدر و مراد واحد
اوزرینه مزاحمت ارتوق اولور و بو سببدندر که بنی عم و اخوان و اکثر الده

مشارکی اقران ارا سنده اولان حسد علاج ونقصان پذیر اولمز بلکه آخر عمر دکین
دایم ومحسود موجود بلکه مفقود اولدقدنصکره دخی قایم وباقی اولور نته کم شاعر عرب ذکر ایدر
ونحن بنو عم علی ذاک بیننا   زرایب فیها بغضة وتنافس   ونحن کصدع العس
ان یعط شاعبا   یدعه وفیه عیبه متشاخص ☼ واجانب ودورلر ارا سنده
قلیل اولور مکر که غایت جاه عظیم صاحبی وصیت بلند طالعی اوله که
اطراف عالم واصناف بنی آدمدن کندویه مقارن ومدانی ومعارض
ومساوی اکلدوکی کسنه لره حسد ایلیه وجمله نک سببی حب دنیا
ومافیهادر زیرا مزاحمه لره کفایت ایتموب ضیق اوزره تنکنای جهان
ومضیق دنیادر اما دار آخرت ونعیم جهان باقی انده مضایقه ومزاحمه یوقدر
وانک مثالی علم کبی مثلا بر کسنه نک مطلوبی معرفت ذات الله وسایر
معارف وعلوم اولسه آخر طالبه حسد ایلمز زیرا علم ومعرفتده مضایقه ومزاحمه
یوقدر بر معلومه هزاران هزار عالم اولسه جایزدر وبر معرفته هر کسنه عارف اولسه
ممکن وهر بری معلومندن متلذذ وفرحان اولور وآخرک علم ولذتنه نقصان کلمز
بل کثرت عارفین ایله کثرت افاده واستفاده وانس وابتهاج زیاده اولور
واعلای نعیم وسعادت آخرت مشاهده جمال بیچون وپادشاه کن فیکوندر
وانده هیچ مضایقه ومزاحمه متصور دکلدر نته کم حدیث شریف جناب
رسالتپناهی صلی الله علیه وآله وسلم وارد اولدی انکم سترون ربکم
کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون تشدید میم وتخفیف ایله
روایت اولنمشدر تشدید روایتنده ضم لفظندن اولور یعنی بعضکز

زرایب جمع زریبه در کوچک
دوشک معناسنه عس آغاجدن
چناقدر صدع الک یاروغیدر
شاعب چنوق مرمت ایدیجیدر

بعضکزه منضم اولمزسز نته کم رؤیت محسوساتده اولور تنک مکانده پادشاه
کذران کبی که رؤیت ومشاهده ایچون خلق صغشوب بری برینه منضم اولورلر
تخفیف روایتنده ضیم لفظندن اولور که غیم معناسنه در یعنی بعضکز بعضکزی
ساتر وضیق مکان ورؤیت عدیم الامکان اولدوغیچون بری برکوزینی
مانع ودافع اولمزسز علی کل حال صحت ووسعت نعیم تجلی یه اشارت وعدم
مزاحمه دن عبارتدر وسایر نعیم آخرت دخی بو منوال اوزره ضیق ومزاحمه دن
مبرا وعدم کفایت ومضایقه دن منزه ومعرادر پس طالب آخرت انلردن
حسد منتفی وکاسب علم ومعرفت وراغب زهد وعبادت اولنلرک کانون
سینه سنده شراره شر منافست منطفی در اول سببدندر که علما ومشایخ
تعلیم طلاب وارشاد وتسلیک اصحاب ایتمکه حریص ومشغوف واوقات
شریفه لری دعوت وتکمیل مریدینه مصروفدر نعم علماء دنیا که انلره علماء سوء دیرلر
ومشایخ اهل ارشاده تشبیه ایدن مدعیلر ارا سنده محاسدات ومنافسات
ونغار ومنافرتلر چوق واقع اولور زیرا قبله توجه وارادتلری کسب حطام دنیا
وجلب وتحصیل رغبت وعلیا واعتقاد وارادت خواص وعوام وتصدر وترفع
مجلس نشین اکابر انامدر وبو مطالب خسیسه ده مزاحمه متصور وبری سینه
اولورسه آخردن کیتمک مقرردر ودخی غالبا حسد شرکا وبرادرلر ارا سنده
جانب ضعیف ومغلوب وارباب جاه ومکنت ایچنده ذلیل ومنکوب
اولنده ارتوق اولور وطرف غالبک اکثریا چمن خیالی نم یم سلامتله طری
وخار وخاشاک حسد ومنافسه دن بری اولور زیرا مغلوب ایتر که غالبک

نعمتی مسلوب و رفعت و عزت کندویه مغلوب اولا باری لااقل مساوی معادل
اوله که قلبنک غلبه سی المندن تشفی حاصل اوله و دایما مغلوب غالبک ذکر مساوی
و معایبنه مشتغل اولور و نار فتنه اخکر کذب و بهتان ایله مشتعل ایلر نظم
حسودی که بینید بلند اخترم کجا بر زبان آورد جز بدم چو دوران فضیلت نهد
بر ویم نه بینی که دشمن بود در پیم مرا تا قیامت نگیرند دوست چو بینند کر
دروغ من ذل اوست

ذکر بقیة الکلام فی تطهیر القلب والجسد من داء المنافسة والحسد

چون مقرر اولدی که حسد قلبه مرض عظیم و درد صعب ایمش پس آنوک علاج و دواسی
علم و عمل ایله اولور اما علم نافع و مفید اولدر که سابقا اشارت اولنان کبی تحقیق
قیله سین و یقین بیله سین که حسد سکا دنیاده و آخرتده ضرر عظیم و محسوده
که دنیا و آخرتده منفعتلر سایر و ساریدر اما آخرتکه ضرر اولدوغی ظاهردر که قضای
حقه که حاکم عدل و واهب فضلدر راضی اولمیوب دخل و اعتراض ایلدک و قسمت ازلی
که صانع حکیم رحمان رحیم قوللری اراسنده اتمشدر تعییب و تغییر ایدوب
رد و انتقاض دیلدک بوندن آرتوق کستاخلق اولورمی بو که بکر جرمیه هیچ
بنده دن صدور بولورمی توحید اهلی بن دینه کوره روامیدر و ایمان ادعاسین
ایدنه بو فعل سزامیدر و دخی بر مسلمانه بی موجب غش و خیانت ایلدک و نصیحت
عامه اهل ایمانی که بو حدیث شریف الدین النصیحة قالوا لمن یا رسول الله قال لله
ولرسوله ولعامة المؤمنین موجبی اوزره ایکن سن ترک واجب قیلدک و انبیا
و اولیا و خیار عباد الله که عادتلری عامه اهل ایمانه خیر صنمق و ایلکلرین ایستمکدر
زمره سندن منفصل اولدک و ابلیس لعین و طایفه کافرین که ارادتلری مؤمنلره

دنیا و آخرتده بالکلیه ضرردن عاری بلکه حسدک سببیله الک جانبنه دنیاده

وترک امانت

واجب المسلمین

125

بلا و محنت ایرشمک در فرقه سنه منضم و متصل اولدک اما دنیوی ضرری خود
اظهر که محسودک احوالی منتظم و شمل امالی ملتئم اولدقجه سن مضطرب و متألم و تحسر و تحزن
مقالاتی متکلم اولورسین بو حال ملاهی دشمنکدن حل و کند و که عقد و غم و حزنی
اکا نسبه آرزو ایدرسین کندویه نقد ایلرسین نته کم بعض علما دیمشلردر که کفاک
من حسودک انه یغتم عند سرورک و فقیر دیدیم که حسبک من فعل الحسد فی صدر
حسودک انه ینکسف نوره حین سعودک و ینحط قدره وقت صعودک بیت
بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست
اگر آدمی نعوذ بالله منکر بعث و حساب و مقابله سیئات و رذایله مبطل
عذاب و عقاب اولسه بو الم قلب حاضر و مساءت و انکسار خاطر که حسد
سببی ایله حوالی احواله دایر اولور ترک حسدده کافی و دفع منافسه ده وافی ایدی کیف
که حسد حسناتی آتش سوزان هیزم خشکی افنا ایتدوکی کبی افنا ایدر و ظلمت لیل نور نهاری
محو ایتدوکی کبی محاسن اعمالی محو و ابطال ایدر و عاقلدن عجبدر که بر فعله که نفعدن
بالکلیه عاری بلکه ضرری سایر و ساری ایکن ارتکاب ایدوب هم دنیاده
محنت و الم ایله مضطر و هم آخرتده سخط حق و عذاب الیمه مظهر اوله اعاذنا الله
الملک الخلاق من سیئات الاعمال و رذایل الاخلاق اما حسد محسوده
دنیاده و آخرتده ضرردن عاری بلکه نفعی جانبنه سایر و ساری اولدوغی اولدخی
ظاهر و مقرر اولدی که حسد حسود زوال نعمت محسوده اتمکده سود ایلمز بلکه هر نعمتک
بر زمانی و سر دولتک بر معین مقداری واردر اول زمان تمام اولمینجه و اول مقدار
کلمینجه نعمت زایل و نجم سعادت آفل اولمز کل شیء عنده بمقدار

برحاله بلای

ولكل اجل كتاب اگر حاسد دیرسه كه نولیدی حسد محسودك زوال نعمتنه سبب
اولیدی بز دیروز كه بو غایت جهل و كلام نادان نااهلدر بو تمنا كشی كهنه و بلاسنی
طالب و نكبته راغب اولمقدر زیرا حاسدك نیچه نعمتی واردر كه محسودده زوال
نعمتین استیجی حاسدلر آنوك حقنده دخی موجوددر اگر حسد زوال نعمته سبب اولیدی
حاسدك دخی جمیع نعمتی زایل اولوب مبتلای بلا و عطب اولیدی اگر تمنا ایدیم
بنم حسدم زوال نعمت محسوده سبب اول زایل اولسه اما غیریك بنم حقمده حسدی
مفید اولمیوب تمنا و طلبی باطل اولسه نه ایدر روز كه بو بر كلامدر كه غایت جهلی
مصحدر زیرا التخصیص من غیر مخصص و ترجیح بلا مرجح در حمقی و جهله دن بریسی سنك
كبی دعوای غیب و تمنای محال ایلر اما معزه دعوی تزویردن باطل تمنادن تولور
نیچه كه انلرك حسد و تمناسی سنك نعمتكی باطل ایتمز سنكده دخی حسدك محسودك
نعمتنی زایل اولمز اما حسد محسودك دین و دنیاسنه نافع اولدوغی اول جهتدن
مقرر و واقعدر كه حسد محسوده موجب ثوابدر خصوصا حاسد غیبت و ذكر
مساوی ایلیه نفع دینی ظاهردر زیرا حسنات حسود دفتر محسودده ثبت
اولور پس اگر زوال نعمتن تمنا ایده سین اما حسناتك نعمتلرین
سركون اكا اتحاف و اهدی ایده سین زعمكده اكا عدو اولوب دور
اوله سین اما حقیقتده سركون اكیچون اعمال حسنات ایشلر فرد و راوله سین
بو نفع اخروی در و نفع دنیوی بودر كه هر كیمسنه دشمن معذب و ممتحن و ذلیل
و ممتهن ایستر حسود كندوی حسدی ایچون عذاب حسده گرفتار و الم و اضطرابله
پر آزار ایدر بوندن آرتوق نه نفع و توقیر اوله كه بر كیمسنه دشمنی تعذیب

ثبت اولمغله محسودده

و تحقیر ایده اول سببدندر محسود حاسد نیك هلاكین طلب ایتمز بلكه طول عمر
و بقاسین ایستر كه دایما آثار نعمتین كوروب و اخبار سعادتنه قولق وروب
گرفتار محنت و اسیر غم و بلیت اوله **قطعه** لامات اعداوك بل خلدوا
حتى یروا فیك الذی یكمد لا زلت محسودا على نعمة فانما الكامل من یحسد
و بعض علمای ارجمند بو كلامك معناسی ایله شاگردلرینه نصح و پند ایدردی كه هیچ
اعدا و حسادكوزه اضرار ایچون زحمت چكمك و اراضی قلوب كره انلرك عداوت
و اساءتلری تخمین ایتمك بلكه سعی ایدوب فضل و كمالكزی افزون ایدوك و عدو و
حسودك قدین خم و بغرین خون ایدوك **شعر** اذا ما شئت ارغام الاعادی
بلا سیف یسل و لا سنان فزد فی مكرماتك فهی اعدى
على الاعداء من نوب الزمان **نثر** و ایضا محسود اولمق دلیل فضل و كمال
و علامت جاه و جلال و امارت ثروت مال و منالدر مناقب امام ابی حنیفه ده
مذكوردر كه بر سائل ابن شبرمه دن بر مسئله سؤال ایدوب جواب صوابدن
عاجز اولوب ابو حنیفه حضرتلرینه واروب سؤال جواب شافی یه نایل اولیجق
ابن شبرمه نك امام حقنده سو كلامین نقل و اشعار ایدوب امام بو بیتی انشاد ایلدی
ان تحسدونی فانی غیر لائمهم قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا
و بر روایتده دخی گلدی كه ابو عاصم نبیل حضرتنه كه امام زفر تلامذه سندندر
سؤال ایلدیلر كه ابو حنیفه یه طعن ایدرلر وجهی ندر بو شعری انشاد ایلدی كه **شعر**
حسدوا الفتى اذ لم ینالوا شاوه فالناس اعداء له و خصوم
كضرائر الحسناء قلن لوجهها حسدا علیها انها لذمیم

حسدا و بغضا انها لدمیم
بالدال المهملة

وابن المبارک حضرتلرندن دخی مرویدر که امام ابی حنیفه‌یه طعن ایدن کمسنه‌لری
استماع ایتدکده اوقومشلر   ولا خیر فیمن عاش غیر محسد
پس برکمسنه‌یه حسد ایتمک آنک فضل وکمال یا جاه وجلال ایله اتصاف
ایلدوکنه اقرار واعتراف ایتمکدر بوندن کورلنلر حسدک بالذات مضار بر
اما حسد آثام اخرویات وتبعات کثیره‌یه دخی مؤدی اولور مثلا آندن
عداوتلر متولد اولوب ایذای مسلم وضرب وقتل ونهب مال وستم کبی
نسنه‌لر حاصل اولمق مقرردر پس عاقل بو مضاری ملاحظه وتفکر وذکر
ایتدکمز مقدمات معقوله‌ده لسان عقلا تذکر ایدیجک حسدک ترکنه دواء
علمی حاصل اولور باذن الله تعالی اما دواء عملیسی اولدر که چون حسد اکثر قلوبده
مرکوز وغالب طبایعده مجبولدر حتی طفل رضیع طفل آخر متولد اولوب ارضاع
وسایر رعایت وابتداده کندویه مشارکت فهم ایدیجک حسد اولقدر
غلبه ایدر که مریض اولور وبعضنک هلاکنه دخی مؤدی اولمق واقع اولور
پس عاقل کندوده حرکت حسدی احساس ایدیجک تمام مقتضاسی اولان
قول وفعلک مخالفنی ایتمکه عزیمت ایلیه مثلا حسد محسودی ذم وقدح ایتمکی
اقتضا ایدرسه ثنا ومدح ایتمکه تشبث ایلیه واکر تکبر وترفع ایتمکه داعی اولورسه
بو تذلل وتواضع ایتمکله مخالفت ایلیه اکر ترک انعام واحسانه آمر اولورسه
سن احسان وانعامی مزید وسرکون عزت واکرام جدید ایلیه تا که نفس حسود عادت
ایتمکدن مایوس اولوب یوما فیوما آثار محبت ومودته مانوس اوله چون
محسود حاسدک بو لطف وکرامتنه عارف وتودد ومصادقتنه واقف اولنجه

لابد انده دخی محبت ووداد وآثار صفا واتحاد ظاهر اولوب **بیت**
بلی داند دلی کاکاه باشد   که از دلها بدلها راه باشد   مقتضاسنجه
جانبیندن انوار صفا وموافقت لامع وآثار محبت ومصادقت لایح
اولوب **بیت** چون لطف تو بگذرد بخارستانها   خارستانها شود
بهارستانها   معناسی روشن اوله اکر شیطان وسوسه ایدوب
دیرسه که محسوده تواضع واکرام ومجالسده مدح وثناسنه قیام ایدریک
عجزه یا نفاقه یا کندودن خوف ایتمکه حمل ایلر وخلق دخی کوره فلانه نیجه مغلوب
اولدی دیرلر دیرسه بو وسوسه مکر وتلبیس وخدیعه ابلیس ایدوکین تحقیق بیلوب
کندودن دفع ومنع ایده ویقین بیله که عداوته اشتغال اوقات عمر شریفی
هموم وافکار فاسده ایله تلف ایتمکدر ومحبت وصفا عداوت وکدورتدن
دنیاده اولی وانفع وعقباده اعلی وارفعدر بو جمله که بسط وتفصیل وشرح وتطویل
اولندی مرض حسد وداء منافستک دواء علمی وعملیسیدر بغایت نافع ومرض زبونی
حقیقتده دافعدر اما مذاقی نفسده که صاحبنه جالب ضرردر نهایتده کریه ومردر
تا دوا مر اولمینجه نافع ومرض مزمن وداء صعبی دافع اولمز اما صاحب همت که
طالب راحت دنیا وسعادت آخرتدر ذکر اتدیکمز فواید ومنافعی کوش ایلر
نه قدر تلخ ومر ایسه کوز یموب نوش ایلر عون حقله مرض وعرضدن شفا ونجات
ودنیاده مراتب وآخرتده درجات بولور نعمت آخرک زوالین استمک
برقاچ مرتبه‌در بعضی حسد حرامدر وموجب وبال وآثامدر بعضی مرخصدر مباح وخالی
عن الاثم والجناحدر اول مراتبی شرح وبیان ولوازمن عیان ایده‌لم چون

عدو بالطبع منفور وبالضروره مکروه در خصوصا که موذی اوله پس دشمن
موذینک احتیال احوال وزوال نعمت وجاه ومالین تمنا وطلب سؤال
ایتمکدن قلب بالکلیه خالی وسینه بالتمام صاف اولمق میسور بلکه مقدور
دکلدر ودشمنه دخی خیرخواه اولوب قلبدن ضررنی طالب ومساتیندن راغب
اولمق دایره امکاندن بیرون وحوصله بشریتدن افزون درتته کم دیمشلردر کم
جبلت القلوب علی حب من احسن الیها وبغض من اساء علیها پس
بو حال نامحمود که تمنای زوال نعمت محسود در برقلبده حاصل اوله اول
قلبک حالی اوجدن خالی دکلدر اولکی قسم اولدر که فریب شیطان
ومکر نفس نافرمان سببی ایله بو فعل قلبی صاحبی اعضا وجوارحه اظهار وقول
وفعل ولسان وارکانله محسوده اساءت واضرار ایده بشبهه نفس درجه حسد
حرامه واصل وقلبده موجب اثم وعقاب اولهجق مرض حسد ومنافسه حاصل
اولمشدر توبه واستغفار قیلمق وترک اصرار واضرار ایتمک کرک متعسر اولورسه
علاجات مذکوره ایله تدبیر ایتمک کرک ایکنجی قسم اولدر که ظاهرده حالت مزبوره
اخراج قول وفعل ایله اساءت واضرار اولنمیه اما قلبده ارادت وتمنای زوال
نعمت محسود باقی ومقرر ونفسده بو حالت اولدوغنه کراهت اولمیه آه
بو حالت قلبمده کیده ایدی عنایت حق قلبمی بو مرضدن خلاص ایده ایدی
دمیه سین امام غزالی قدس سره بیورر که بو صورتده دخی جرم وعصیان مقرر
ومرض حسد ورذیلت منافست ایله زلال حال مکدر اولمشدر زیرا
حسد فعل قلب ومرض نفسانی در اعضا وجوارحه سرایت وقول وفعله

128

تقویت وعنایت اولنمق لازم دکل بلکه قول وفعل که محسودک اضرار واساءتنه
متعلق اولور آخر معصیتلردر قول کذب ومساوی ونمیمت در بو فعل دخی انجلین حرام
وموجب آثام در اوچنجی قسم اولدر که اول حال نامحمود که تمنای زوال نعمت
محسود در خاطره خطور ونفس اکا شعور ایدیجک نفس اکا کاره ونفور اولوب
مقتضای طبع بشریتله خاطره اولنی مستدعای عقل صحیح وشرع صریح
اوزره مهما امکن ظاهر چیقرمیوب قلبده اولدوغنه وخاطره کلدوکنه راضی
اولمیجق حسد مذموم مرتبه سینه وارمز وبو حالت صاحبی عقلا وشرعا مطعون
وملوم اولمز پس اقل مرتبه بودر که بو حالدن تجاوز ایتمیه واول ایکی قسم درجه سینه
وارمیه والله الموفق چون حسد که اعم امراض واشد اغراض در شرح وبیان
وعلاجی ممکن اولدقجه وصف وعیان قلندی بعض رذایل نفسانیه وامراض نفس
انسانیه وار در کذب وصلف وبخل وریا وانلرک نظایری نه وارسیه انلرک
دخی طریق علاجن عیان وساحه قلبدن کیفیت ازاله واخراجین بیان ایده لم
خواجه نصیر بو مقامده کذب وصلف وبخل وریا علاجاتن علی وجه الاختصار
ایراد ایدوب ختم کلام ایتمشدر اما مقام مقام تفصیل وموضع شرح وتطویلدر
واکثر نفوس اول امراضله مختل المزاج وطریق علاجنک معرفتنه محتاجدر اول
سببدن بزرکان حکمت وعلمای امت کتابلرندن تحصیل وفکر کلیل ونظر
علیل ایله ایجاد وتکمیل ایتدکموزی ذکر وایراد ایلدک امیددر که کندو نفسنک
یا بر مؤمن برادرک بو امراضک بعضنه یا کلنه توفیق علاج وتصحیح مزاج
کله مشاب ومأجور اوله ور ذکر امراض آفات لسان طالب نجات

وكاسب درجات اولنلره معلوم اولسون كه آفت لسان اعظم آفات واشد
مخافاتدر واكثر بني آدم الناس حصائد السنتهم بيورلدوغي كبي زيان رسيده
زبان ومحنت كشيده لسان در بيت از زبان با توصد زيان باشد
خود زبان صورت زيان باشد • واغلب افراد عالم لسانی سبع
اذا اطلقته اكلني دينلن كبي مجروح انياب ومخالب قول دروغ وزبان
كاذبدر بيت خسرو زبان كاذب خود در صفت مكن شمشير چوب را
كمر زنبسته اند • اگرچه لسان عضو شريف ونعمت نطق انسانيه نعمت
عظمى وسعادت كبرىدر زيرا ايمان كه سرمايه سعادات وپيرايه كرامات
ومطلب اعلى ومقصد اقصىدر وحق جل وعلايه موجب قرب وزلفىدر واذكار
حضرت رحمان وتلاوت منزل فرقان وساير اعمال صالحه ومثوبات كه بو عضو ايله
حاصل وآثار بركاتی مكلفه واصل اولور اكثر من ان يحصى واشهر من ان يخفى در كوبی[?]
حمد كه حليه عبد ايدوكى منصوص در بو عضوه مخصوص در زيرا لسان ايله محمودى
وصف جميل على جهة التبجيل ذكر كلنسه مقابله نعمت جاری كركسه مقابله نعمتدن
اولمقدن عاری اولسون بخلاف شكر كه قلب وجنان وجرم لسان
واعضا واركان ايله اولور اما مقابله نعمتده اولمغله محصور ونعمت مقابلنده اولان
ماعداده غير مذكوردر پس لسانك فضايلى بسيار ومنافعى بيشمار اما مضارى
دخى بيحساب وآفات وشرورى خارج حوصله كتابدر لاجرم اكثر صلحا واغلب حكما
صمت وسكوتى ترجيح وضرور اولمين موضعده قصر لسان وقصر زبان
وطى لسان وطى زبان ايتمكى تصحيح ايلديلر وبعض بلغا دمش كه جمال المرء

في طي لسانه لا في طيلسانه فقير بو بابده نظم ايتمشدم مص جمال المرء لا في الطيلسان
ولكن ذاك في طي اللسان شر خباب حضرت رسالتپناهی صلى الله عليه وسلم
واصحاب كرام رضي الله تعالى عنهم وعلماء عظامدن رحمهم الله مدح سكوت وذم
كثرت كلامده احاديث وآثار وحكايات واخبار بيحد وبيشمار در جمله دن
من صمت نجى الصمت حكمة وقليل فاعله من توكل لي بما بين لحييه ورجليه
اتوكل له بالجنة لحى چكه ديدكلرى استخوانلردر يعنى هر كمسنه دهانن وفرجن
حفظ ايليه بن اكا جنته ضمان اولورن نظم لمنشئه قدس سره
هر كه حفظ ايتدی فم وفرجنى في كل زمان • انبيا فخری اكا جنت ايچون اولدى ضمان
ودخى بيورمشلردر من سره ان يسلم فيلزم الصمت بيت
گر دلرسك كه اوله سين سالم ايكى عالمده صمته اول لازم
ودخى اول حضرتدن صلى الله عليه وسلم مرويدر كه بيورمشلردر اذا اصبح
ابن آدم اصبحت الاعضاء كلها تستكف اللسان اى تقول اتق الله فينا
فانك اذا استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا قطعه
هر صباح اعضای آدم ديرلسانه كای لسان ساكت اول كم تن سلامت بولهلر اولرسك سليم
كجرو ز بيز جمله كجرو اولورسك سن بوكون مستقيم وز جمله كرسن اولورسك مستقيم
ابن مسعود رضي الله عنه صفا اوستنه چيقوب ديرايدى كه يا لسان قل خيرا
تغنم او انصت تسلم من قبل ان تندم قطعه اى جرم لسان خيردی كيم غانم اولورسك
يا بارى سكوت ايله كه تا سالم اولورسين گر ساكت ويا ناطق خير اولميه سين سن
تعيين بيلورين كم صوك اوجى نادم اولورسين شر وحضرت عيسى دن صلوات الله عليه

مرویدر که اصحابی دیدیلر که بزی بر عمله دلالت ایله که جنته کیرمکه سبب اوله
بیوردی که اصلا نطق ایلمک دیدیلر که بوکا قادر دکلوز بیوردی که پس خیردن
غیری نسنه نطق ایلمک وحضرت سلیمان علیه صلاة الرحمن بیوردی که اکر
کلام سیم خام اولسه سکوت زر خالص است **بیت**
سوزک دُر اولسه دخی ار سکوت قیل که سکوت   نه دُر در ایکی کوزم لعل دُر و یا یاقوت
اکر سؤال اولنورسه سکوتک بو قدر فضیلتنه موجب نه در جواب ویریورز
که کلامده آفات و مهالک چوقدر که ذکر و تعداد ایلمک کرک واول
آفاتک اکثری نفس اماره یه مشتها و مطلوب اولور و تسویل شیطان
قلبه لذیذ و خوب کلور و تحریک جرم لسانده تعب و مشقت یوقدر
واول آفاته نفس و شیطاندن دواعی و بواعث چوقدر وانلرک منظرندن
چوق کمسنه غافل و سوء عاقبتنه جاهل در پس سخن بحر مواج کبی خوضی موجب
ندامت و سکوت کنار ساحل کبی مقر امن و موطن سلامت در با آنکه
سکوت سبب فراغ خاطر و فکر و موجب عبادت و ذکر و مورث رزانت
و وقار و دافع تذلل و افتقار در روایت اولنور داود علیه السلام
تعلیم ملک علام جبه و جوشن صنعتنه اشتغال ایدرکن لقمان حکیم ایله
حاضر اولدی خاطرنه کلدی که بونه نسنه در دیو سؤال ایلیه سنه رزانت و وقار ایله
عامل اولوب سکوت ایلدی جون تمام اولیجق داود اکیدی جنکده حفظ
نفس ایچون نه خوب نسنه در پس حضرت لقمان الصمت من الحکمة بیوردی
قطعه العلم زین والسکوت سلامة   واذا شرعت فلا تکن مکثارا

ما ان ندمت علی سکوتی مرة   ولقد ندمت علی الکلام مرارا
وارباب سلوک مدار وصولی بیش نسنه ده حصر ایدوب بو بیت مشهوره جمع ایلدیلر
جوع وصمت وسهر و عزلت و ذکر بدوام   ناتمامان جهان را کند کار تمام
امام غزالی ایدر صمت امر لازم ایدوکنه دلیل بودر که کلام درت قسمدر مضر محض
و نافع محض ضرر و نفعی مشتمل اولنک دخی کذلک زیرا ضرری نفعنه دکمز والعیاذ بالله
ایکی نسنه دن خالی اولن دخی ناجوزدر زیرا که عبث محض و تضییع زمان و وقت که
موجب خسران و مقت در همان نافع محض اولان قالدی پس معلوم اولدی
که کلامک اوچ ربعندن سکوت واجب همان ربع واحدک نطقی مناسب
ایمش واول ربع قسمده دخی آفات خفیه اولمق دقایق ریا و تصنع و غیبت
و تزکیه نفس کبی محتملدر پس ظاهر اولدی که جناب رسالتپناهک صلی الله
علیه وسلم من صمت نجی بیوردوغی عین صواب و فصل الخطاب و جوامع الکلمدندر
که اوتیت جوامع الکلم مقتضاسنجه مخصوص جناب رسالتمآب در
علیه الصلاة والسلام پس آفات کلامی تعداد و سرربنک اسباب و علاماتنی
وعلاجاتنی ایراد و حضرت امامه اقتدا ایدوب اولا خفیفلرندن ابتدا
بعده غلیظ و اغلظ اولنلریله تکمیل و تتمیم و طریقه حسن تعلیمی که اسهلدن اخذ و ابتدا
و اصعب ایله ختم و انتها در رعایت ایدوب خفایای خلایای آفات کلامی
افهام و تعلیم ایده لوم بعون الله الملک القادر العلیم الوهاب
ابتدای تقسیم   معلوم اولسون که آفات کلام حضرت
امام تنبیه و اعلام بیوردوغی اوزره یکرمی آفتدر اولکیسی آفت ما لا یعنی در

اولان و نفع و ضرردن
خالی اولاندر مضر محضک
تکلمی جایز دکلدر بلا شبهه
ضرر و نفع مشتمل

یعنی دین و دنیاده نفعی ظاهر و فایدەسی مرجو اولمین کلامی سویلمکدر اگرچه کذب و غیبت
و فحش حرام در انلردن اجتناب واجبدر اما مالایعنی فی الجمله مباح دخی اولورسه
طالب فضیلت و کمال اولنلره ترکی مناسبدر زیرا تضییع زماندر و تضییع زمان
موجب خسران در اگر او زمانده جلال و عظمت حقده تفکر اولنسه احتمال
ایدی که نفحات مواهب حقدن اول عطیه‌لر اولیدی که حسابه گلمیەیدی
یا انک زبانک فرسوده اولمزیدی و کاتب اعمالک رنج بیهوده چکمزدی
و دفتر اعمالک عیشله مختبط اولمزیدی یا اول کلامک ذکر و تسبیح و حمد اولسه
محتمل ایدی پس بونک گبی فوایدی آنوک گبی زوایده تبدیل ایتمک عاقله
لایقمیدر حدیث شریفده وارد اولمشدر که من حسن اسلام المرء
ترکه ما لا یعنیه و بوندن دخی شدید وعید وارد اولمشدر
روایت اولنور انصاردن برجوان احد غزاسنده شهید اولدی که شدت
جوعدن ایچون سینه‌سنه سنگ بغلمشیدی و آناسی یوزندن غبارینی سیلوب
هنیئاً لک الجنه دیوجک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
سوردیلر نه دن بیلدک شاید که مالایعنی سویلریدی یا مهم و محتاج اولمدوغی
نسنه منع ایلردی اوله امام غزالی ایدر که مالایعنی نک حدی اولدر که
بر سوز که سویلمیدوگک تقدیرجه ضرر و آثم حاصل اولمیه بر طایفه ایله
تحدث ایدرکن ایلدوگک سفرلری و گوردوگک جبال و انهار و اشجاری
ایتدوگک شباب و مشایخ و انلردن مشاهده ایتدوگک احوالی حکایت
ایلیەسین پس بو کلماتدن سکوت ایلسک دینی و دنیوی ضرر مترتب

مثوبات جلیله حاصل اولور

131

اولمزیدی هرچند وقت ایلسک مبالغه‌دن و بعض کمسنه‌لری ذم و عیبتدن
و کندوکه مشاهده اقالیم و لقای مشایخدن حاصل اولان عجب و تزکیه نفسدن
احتراس و احتراز ایلسک تضییع زمان و زبانک ذکر و تسبیحه اجرا ایتمدوگک
خسران دگلمیدر و جمله مالایعنی بلکه حرام اولان مقوله‌دن سوالک همنشینکدن
که بوگون قنده ایدک و نه‌دن گلورسین که تضییع وقت اولدوغندن
غیری صاحبکه زحمت ویرورسین زیرا شاید بریردن گلکه که ذکر ایتمکه حیا ایده
اگر حقیقتن دیرسه گتدوکی متألم اولور کذب ایدرسه آثم اولور سکوت ایدرسه
جواب ویرمدی دیو بحضور اولورسین یا خود بلمدوکی نسنه صورەسین
شاید که نفسنی بیلمزن دیمکدن قچوب جواب غیر صواب ویره یاخود عبادتدن
سوال ایلیەسین بوگون صایم میسین دیەسین نعم دیرسه شاید عجب
و ریایه مبتلا اوله اقل مایکون عبادتی بر درجه‌سندن که عبادتدن
نیجه درجه زیاده دور تنزل ایلیه بوجمله آفاته سبب اولدن اگر فضول
کلام و مالایعنی حدیثی ترک ایده ایدوک بو آفاتدن صاحبک تخلفاتدن
سالم اولیدک اگر برینه ذکر و تسبیح ایده ایدوک نیجه ثوابلر بولایدک
پس علاجی بودر که ملاحظه ایده که موت و فنا درمیان و انفاس راس مال انسان
زمان عمر سبق ایدوب اوکدل آلەجق میدان و بو راس مالله تحصیل سعادت
ممکن ایکن تضییع ایتمک عظیم خسراندر شعر الیس من الخسران ان لیالیا
تمر بلا نفع و تحسب من عمری نثر بو علم جهتندن علاج در عمل جهتندن عزلت
نوع بشر یادنامنه وضع حجر بالفم و دوام سکوت ایتمکه عظیم همت و اقدام که لسان

سکوته معتاد اولوب که اختلاط دخی ایدرسه ملکه اولمغله سکوته مالک اوله
لکن اختلاط ایدوب حفظ لسان ایتمک غایت دشواردر ایکنجی آفت
فضول کلامدر یعنی مهم اولان موضعده قدر حاجتدن زیاده ایتمک یا
برکره سویلدکلرینی اعاده قیلمق یا اختصار ممکن ایکن اطناب وتطویل واجمال ایله
مرام حاصل اولورکن بسط وتفصیل ایتمک کبی بو دخی مالایعنی یه قریب بلکه اندن
قسمدر بعض صحابه دن مرویدر که بکا بعض کمسنه تکلم ایدر بکا اکا جواب ویرمک
آب بارددن مشتهی کلور اما ایتمزین فضول کلام اولمقدن خوف ایدرین دیرایدی
بو آفتک دخی علاجی آفت اولی کبیدر اوچنجی آفت خوض باطلدر
یعنی باطل نسنه لره شروع ایلمک اخبار عشق حرام واحادیث خمریه
وفسق وآثام وذکر تنعمات وترفهات ملوک ظلمه وجبابره ونوادر ولطایف
فحشیه ایتمک کبی بو آفت اولکی لردن افحشدر زیرا آنلر ترک اولی بو حرامدر
درحدیث شریفده وارد اولمشدر اکثر الناس خطایا یوم القیمة
اکثرهم خوضا فی الباطل یعنی قیامت کوننده خطیئه لری کناهلری چوق
اولان دنیاده خوض باطلی چوق ایدنلردر وقرآن شریفده وکنا نخوض
مع الخائضین بونک علاجی ملاحظه ایتمکدر بر فعل که ترکی اولی وافضل
وتضییع عمر اولدوغندن غیری تحصیل وبال وخطیئه ایتمکدر دردنجی آفت
مراوجدالدر شریعتده منهی حکمتده مذمومدر حدیث شریفده واردر
من ترک المراء وهو محق بنی له بیت فی وسط الجنة ومن ترک المراء
وهو مبطل بنی له بیت فی ربض الجنة یعنی جدال وخصومتی حق النده ایکن ترک

ایلیه جنتک وسطنده منزل تبیلور حق النده دکل ایکن ترک ایلیه کنار جنتده
منزل بیلور مراوجدال غیرک کلامنه دخل واعتراض واولیه دکلدر دیو رد وانتقاص
ایتمکه دیرلر وآنوک موجبی اکثریا ترفع وتکبر واظهار فضل ایتمکله آخره تحجیر ایتمکدر
پس لایق اولدر که بر کمسنه بر کلام سویلیه حق ایسه قبول وتصدیق اولنه باطل ایسه
امور دنیویه دن ایسه سکوت قلنه امور دینیه دن ایسه رفق ونصیحت طریقی
اوزره اعلام اولنه جدال ونزاع طریقنه اقدام اولنمیه بعض علما دیرایدی
بر کمسنه بر مجلسده خطا سویلیه یا لفظده یا معنی جهتندن اول مجلسده آنی
تخطئه وموضع خطاسین بیان وصوابه ارشاد ایلمیه زیرا هم سندن منت
تعلم ایدر هم سکا عدو اولور وچون بو آفتک سببی تکبر وترفعدر پس
آنلرک علاجی سبقت ایلدی بوکا دخی علاجدر وذکر ایتدکموز فواید ومضاری
دخی ملاحظه نافعدر بشنجی آفت خصومتدر وخصومت مراوجدالدن اشددر
زیرا مراوجدال محضا مجلسده بر کشینک کلامنی رد وسوزینه مناقشه در
قدمیدن خصومت باقی ودایم مخالفت وشقاق بوقدر اما خصومت قدمیدن
مخالفت ومنازعت مستمر اولور شقاق وعداوت کرک مثلا اصحاب
سنی واحزاب رافضی آراسنده اولن کبی امور دینیه ده خصومتلری
ونزاعلری اولوب ایکیسی کلامنی ومقاله سنی تزییف ایلمکدر وبو خصومت
اول وقت حرام اولور که کندو طرف باطلده اولدوغین بیلور اوله
یاحق کیمکدر بیلمز اوله دعوالره وکیل اولمق عادت ایدن کمسنه لر کبی که
بیلمدین دخی وکیل اوله حق النده اولن کمسنه دخی ادب ووقار ایله مقصودین

تقریر ایدوب قدر حاجتدن زیاده کلام فضول و ایذای خصم و شتم و انتقاص
ایتمزسه خصومت مرخص و مجوز اولور بعضی کمسنه محضا غلبه و اذلال خصمی ایچون
خصومت ایلر حتی خصومتی تمام و اول کمسنه کند و یه وصل اولدقدنصکره
قبول ایتمیوب آخره ایثار و اعطا بلکه بیابانه رمی و القا ایدر و مقصودم اکا غلبه در
یوخسه مال و کلدر دیر و بو خلق خبیث و فعل باطلدر و بو مقوله خصومته مباشرت ایدن
احمق و جاهلدر موجبی ترفع و تکبر و شنعت و تحیردر و خصومت دنیاده
موجب تشویش خاطر و تفرقهٔ حال و آخرتده مؤدی عذاب و نکالدر و ترکی
دارینده حضور و سعادت و سلامتدر **آلتنجی آفت تصنع کلامدر**
یعنی کلامده اصطلاحات و عبارات و اساجیع و استعارات کتورمکه
حریص و مشغوف اولمقدر و بو حال دخی طلاب فضیلت و کاسب شهوت
اولنلره جایز دکلدر زیرا تضییع اوقات اولدوغندن غیری شرعا مذموم
و عقلا ممنوعدر حدیث شریفده وارد اولمشدر اللهم اعوذ بك من علم
لا ینفع و قلب لا یخشع و دعاء لا یسمع و نفس لا تقنع و بطن لا تشبع و دخی
علما و خطبا اوایل کتب و خطبه لرنده ایراد ایتدکلری کلمات فصیحهٔ مسجعه
و مواعظ و آداب بلیغهٔ مصنعه بو قسم ممنوع و کلام متکلف مصنوعدن
دکلدر زیرا انلردن غرض قلوبی ترقیق و قبول جانبنه تحریک و تشویقدر
زیرا رشاقت و لطافت لفظ قبول نصیحت و تأثیر وعظ ایتمکده محکم مؤثردر
قلبی افعال قبیحه دن قبض و اعمال حسنه جانبنه بسط و یرمکده غایت
مفیددر آیات قرآنی و تنزیل سبحانیده رعایت فصاحت لفظ

و براعت ترکیب و تشابه اواخر و اوایل و تناسب مقاطع و فواصل اولدوغی
جمله حکم باهره و فواید غریزه سندن بریبودر اما ممنوع و مذموم اولان
محاورات و مخاطباتده که قضای حاجات و تحصیل مرادات ایچون سویلنور
و اکا عوام کلام روزمره دیرلر آنده استعمال فصاحت و تکلف اساجیع و ایراد
اصطلاحات و عبارات و تکثیر تشبیهات و استعارات ایتمکدر زیرا
تکلف بی فایده و تصنع بارددر باعث اظهار فضل و تمیز و ریا و رعونتدر
و مخاطبه اکثریا کبر نفس و تألم ایجاب ایدر و بو فعلك صاحبی بارد و ثقیل عد اولنور
و اکثریا ارباب مضاحك و مساخر بو مقوله کمسنه لره تقلید و محاکات
ایدوب اضحاك ناس ایدرلر و بالجمله فایده سی یوق و مضراتی چوقدر
اولسببدن عقلا قبیح و شرعا متعلق نهی صریحدر **یدنجی آفت فحش
و سب و شتم و قذف ایتمکدر** و اکا بذاءة لسان دیرلر بو مقوله
فحش و سب و شتم کذب ایسه حرام و اثام ایدوکی ظاهردر اما کذب
دکلسه دخی فحش و سب و شتم بر هر حال عقلا مذموم و شرعا حرام و صاحبی
ملومدر و بونك سببی خبث طبیعت و دنارت خباثت جبلتدر و حدیث
شریفده وارد اولمشدر که ایاکم و الفحش فان الله تعالی لا یحب
الفحش و التفحش و دخی بیورمشلردر که لیس المؤمن بالطعان و اللعان و لا بالفاحش
و البذی روایت اولنور که یهوددن لعنهم الله بر طایفه جناب حضرت رسالت
دستکاهی یه صلی الله علیه و آله و سلم کلوب السلام علیك دیرکبی اوکوب
السام علیك دیدیلر سام لغتده موت معناسنه در حضرت علیه الصلوة

علیکم دیو جواب ویردی عایشه رضی الله عنها صبر ایده میوب انلره شتم
وسب ایدیجک حضرت منع ایدب یا عایشه علیک بالرفق بیوردیلر عایشه
ایندی یا رسول الله دیدکلرینی استماع بیورمدیکوزمی بیوردیلر بلی اشتدم
ولکن علیکم دیدکمله رد ایلدم ان الله رفیق یحب الرفق فی الامر کله مؤمن
عاقل ومرد حکیم حسن خلق وتهذیب لسان واجتناب فحش وهذیان واکتساب
آداب واخلاق حسان ایتمک استرسه اکا بو حدیث کافی و وافی در
ابرهیم بن مغیره دن مرویدر که یحشر الفاحش المتفحش یوم القیامة فی صورة
کلب و بو اثر محتاج بیان ونظر دکلدر زیرا آدمی هر نه خلق خبیث وسیرت
مذمومه اوزرینه اولورسه فردای قیامتده بر حیوان شکلنده بعث اولور
که اول صفت انده غالب در چونکه فاحش متفحش دنیاده کلب عقور کبی هرکسنه یه
صیاح وهر ایدوب واستینی و دامانینی پیشوب اذا وتحقیر ایدر پس اگر
کلب صورتنده محشور اولورسه بعید دکلدر واحنف بن قیس دن مرویدر
که ادواء الداء اللسان البذی والخلق الدنی امام غزالی رحمه الله تعالی ایدر
که فحشک حدی وحقیقتی اولدر که امور قبیحه الفاظ صریحه ایله ذکر ایلیه مثلا جماع واعضاسنی
الفاظ صریحه والقاب قبیحه ایله که اهل فساد آراسنده معروفدر واهل
صلاح اندن اجتناب ایله موصوفدر ذکر ایلیوب کنایت وستر ایله سویلمیه
وکذلک تبول وتغیط دخی لفظ صریحی ایله ذکر اولنمق فحشدر قرآن عظیمده
جماعدن مس ولمس ودخول وصحبت ایله تعبیر بیورلدیغی بو ادب رعایتی ایچوندر
و بو مقوله الفاظ والقاب اکثریا فحش وشتم صددنده ذکر اولنور و بعضی

بعضندن

بعضندن متفاوتدر اولی مکروه و آخری حرام ومحظوردر ونسا وحرم دخی مجالسده
اسملری ذکر اولنمیوب کنایت ورمز ایله اکلمق کرک وفحشک سببی یا ایذای
غیردر یا اختلاط اناس وفساق سببی ایله لسانی فحشه معتاد اولمقدر علاجی فحشی
تذکر واحادیث وآثاره تفکر ایتمکدر سکزنجی آفت لعندر انسانه
یا حیوان یا جماده در ولعن رحمت حقدن دور اولسون دیمکدر نهی لعن حقنده
احادیث چوقدر المؤمن لیس بلعان کبی وبعضی روایاتده کلمشدر که مؤمنک
لعنی قتلنه مساوی در ومذمت لعن مرور ایتمشدر امام غزالی رحمه الله ایدر لعن
اوچ مرتبه در اولکی مرتبه اولدر که لفظ اعم ایله اوله لعنة الله علی الکافرین دیمک کبی
ایکنجی مرتبه اولدر که لفظ اخص ایله اوله لعنة الله علی الیهود کبی اوچنجی مرتبه اولدر که لفظ
معین ایله اوله لعنة الله علی ابی جهل لعنة الله علی یزید کبی اولکی وایکنجی مرتبه جائزدر
لکن فرق مسلمین دن اهل بدعت حقنده خطر واردر دقت نظر کرک زیرا بعض
فرق غلاة دن اولمغله لعنته استحقاقلرنده شبهه واردر پس عوام اندن
منع اولنمق کرک اوچنجی مرتبه اکثر بعیده کفر ایله ختم اولدوغی ثابت ایسه فرعون
وابولهب وابوجهل کبی لعن جائزدر والا اگر احیادن ایسه یهودی معین کبی جائز
دکلدر زیرا کفر ایله ختم اوله جغی معلوم دکلدر امواتدن ایسه ایلمک اولیدر شاید
ایمان ایله ختم اولمش اوله خصوصا که کافره لعنت ایتمکده ثواب یوقدر اقل مایکون
عبث قسمندن اولور حتی بر کمسنه ابلیسه دخی لعنت ایتمسه ترک واجب ایتمش اولمز
پس لعنت بدلی تسبیح وتهلیل ایلیه ثواب بولور یزیده لعنت ایتمکده دخی بویله در
زیرا یزید قتل حسین رضی الله تعالی عنه واهل بیته رضی الله عنهم امر ورضا ویردوکی

متقرر دکلدر ایتدی انسه شاید که توبه ایتمش اوله عم نبی صلی الله علیه وسلم
حمزه رضی الله عنه قتل ایدن وحشی ایمانه کلدی و تایب اولدی قبول اولندی
لعنت ایتمکده ضرر یوق ایتمکده خطر وار پس ترکی افضل و انک بدلی تسبیحه
مشغول اولمق اکمل در بو کلام امام غزالی در بغداده مرحوم مدرس نظامیه و مفتی شافعیه
ایکن استفتا اولنوب ویردکلری جواب فتوی و کتاب احیاده ذکر
ایتدکلری بودر اما کم اول فتوایه ائمه شافعیه و شرکای امام غزالی دن اولان
امام الکیا الهراسی جواب یزوب جواز لعنه فتوی ویرمشدر و متاخرین دن
چوق کمسنه از جمله دن نحریر محقق سعد تفتازانی یزیدک کفر و ضلالی متواتر در دیو
لعنت ده شبهه ایتممشلردر اهل بیت نبی علیه الصلوة والسلام اساری کبی بحجاز
کتوردکلری و دندان مبارک حسینه رضی الله تعالی عنه قضیب ایله ضرب
ایتدوکی حتی صحابه دن حاضر اولانلر بی اختیار ردیدی کیدر قضیبکی که اول
در دندانی صدف آسمان شرف دهان فخر کاینات تقبیل و تلثیم ایتدوکی
کورمشدر و ایکی غنچه آل عبا حسن و حسینه همار یحانتای من الدنیا بیوردوغی
ایشدلمشدر و بونک امثالی روایات که متضمن تحقیر اهل بیت در
حال انکه تشریفلریچون یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا
نازل اولمشدر اگرچه هر بری احاد دن ایسه مجموعی متواتر در و اهل بیتی قتل و تحقیر
و خصوصا ریحانه باغ ابی القاسم محمدی علیه الصلوة والسلام بو وجهله اذلال
قیلمق و گل خوشبوی آل مصطفایی سموم کربلای کرب و بلاده خاکه پایمال
ایتمک مجرد کبیره مرتبه سنده قالمز بلکه تعظیم جناب حضرت نبوت آمابه

اهل البیت

منافی اولدوغیچون کفر مرتبه سینه واصل اولمشدر نظم خر بچشم و چهره مسبر خاک آن رکاهیم
نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست • سنگها بر سینه کوبان جامها در نیل عرق
میرو دنالان فرات آری ازین غم در غرق • بعض افاضلدن بو مسئله سؤال
اولنیجق دیمیش که کتب فتاوی ده مذکوردر که بر کمسنه حضرت نبی صلی الله علیه وسلم
قباغی سوردی دیسه لر اول بن سومزین دیسه کافر اولور ظاهر اول حضرتک
حسین حضرتنه مجتبی ایله مناسبتی یوغیدی پس حسینه بو بلیه اهانت و اذلال
ایدن اول حضرته صلی الله علیه وسلم نه ایتمش اولور مشهوردر که زمان قتل حسین
واهل بیتیه جنی لر بو بیتی انشاد ایتدیلر نظم اترجو امة قتلت حسینا •
شفاعة جده یوم الحساب • و هذا فی المثال لمن یرجی • علی العصیان وجدان
بعض شعرای اهل بیتک بو معنی لرده قصیده بدیعه سی واردر بر ایکی بیت تحریر اولندی
مدارس آیات خلت من تلاوة • و منزل وحی مقفر العرصات • لآل رسول الله بالخیف من منی
و بالبیت والتعریف والجمرات • دیار علی و الحسین و جعفر • و حمزة والسجاد ذی الثفنات
لکن فقیر ایدرین جواز لعنت دیرلرسه فی الجمله جوازه طریق واردر اما اولی و افضل
ترکی در زیرا لعن یزید واجب و مندوب دکلدر بلکه احتمال عدم جواز واردر پس
لسانی لعنه معتاد ایتموب رو افضه تشبه ایتمکدن نفسکی ابعاد ایتمک
اعلی و اکمل و طالب سعادت اولنه اولی و افضل در و دخی معلوم اولسون که
بر کمسنه یه بد دعا ایتمک دخی عقلا مذموم و شرعا منهی در اول کمسنه ظالم السیه
دخی بد دعا ایتمک کرک زیرا بد دعا ایتمکله مظلوم دخی اکا ظلم ایتمش اولور
بابر ابر اولور آخرتده ثوابی قالمز یا بو ارتوق ایدر اول بونک ثوابن الور

مجتبی قباغه رضی الله تعالی عنه حضرتنه

الثواب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

لازم اولور بو معنی حدیث شریفده وارد اولمشدر وحضرت عائشه رضی الله
تعالی عنها ظالمه بد دعادن منع بویرلشلردر اگر کمسنه ظالمندن انتقام الیق
استرسه قولا وفعلا هرگز تعرض ایتمیوب حاکم برحق وقهار مطلقه حواله ایتسون
و بر مقدارجه صبر ایتسون گورسون **مص** تو بد کننده خودرا بروزگار سپار
که روزگار ورا حاکمیست کینه گذار **شر** بعضی اکابر دیمشدر مظلومك
دعاسی اکثریا تأخیر اولنور وحدیث قدسیده دخی بیورر که وعزتی وجلالی
لانصرنك ولو بعد حین حکمتی اولدر که طبع بشری مظلوم اولیجق غالبا
اضطراب ایدوب فعلا اقل قولا ارادت انتقام ایدر عجزین فهم ایتدکدنصکره
جناب حقه حواله ایدر حواله ده تأخیر ایتمکین اجابتده تأخیر واقع اولور اگر اول
امردن قطعا ارادت انتقام جانبنه حرکت واهتمام اولمیوب جناب
حقه حواله وتسلیم تام اولیدی اجابت فی الحال واصل ومراد مظلوم بلا
تأخیر حاصل اولیدی **طقوزنجی آفت غنا ایتمك وشعر سویلمکدر** سماع
اصطلاحده صوت طیبی اگر آدمیدن اگر غیریدن ایشدوب تلذذ ایتمکه
دیرلر وجسده سماعدن حاصل اولان حرکاته دیرلر اگر ناموزون ایسه
اضطراب دیرلر اگر موزون ایسه عربیده تصفیق ورقص فارسیده
دست افشان و پای کوب دیرلر **بیت** جامی امشب دو دستان در رقص عشقند
وسماع رغم زاهد را تو هم دستی بزن پایی بکوب **مثو** خود مشهوردر
که هر کلام درکه عن قصد موزون قیلنمشدر **وزن** بر حالدر که طبع سلیم
آنی درك ایدوب ناموزوندن فرق ایلر اما سماع حل وحرمتنده

امت محمد اختلاف ایتمشلردر ائمه اربعه دن حرمت وکراهتی منقولدر اما
مطلقا صوت طیب استماعی وتلذذی حرام دگلدر اجماعا مثلا حسن صوتله
قرآن عظیم تلاوت اولنسه لحن وفساد اولمسه مباح بلکه مندوب ومستحسندر
حدیث شریفده لیس منا من لم یتغن بالقرآن ودخی بیورلمشدر ما اذن الله
لشیء کاذنه لمن یتغنی بالقرآن اما غنای مشهور که نغمات وترنم ایله اشعار
اوقمقدر ائمه حنفیه نك جوابلری بو وجهلدر که اگر دفع وحشت ایچون همان
کندویه سماع وغنا ایدرسه بعض مشایخ قتنده جایز وبعض زهاد اصحابدن وعلما قتنده
اما غیرلره لهو ولذت ویرمکیچون یا اخذ مال ایچون تغنی ایلیسه حرامدر بو اکثر
فقها کلامیدر بعضی فقها وکافه متصوفه جمله دن امام غزالی رحمهم الله غنا وسماع
جایزدر اما تار ومزامیر اولمیجق یعنی سازلر که تار ونای قسمندن اوله اول مجوز
دگلدر امام غزالی ایدر بیش نسنه عارض اولیجق سماع صوت طیب حرام اولور
اولکی عارض صاحب صوت اجنبیه خاتون اولوب استماع صوتنده
احتمال فتنه اوله غلام صاحب جمال دخی بو حکمدهدر زیرا سماع صوتك صاحبنه
تحریك شهوتده عظیم تأثیری واردر خصوصا که صوت طیب نغمات موزونه
مقارن اوله **قطعه** آواز خوش از کام ودهان لب شیرین گر نغمه کند ور نکند
دل بفریبد در پرده عشاق وصفاهان وعراقست از حنجره مطرب مکروه نزیبد
ایکنجی عارض اولدر که آلت اهل فسق ولهو شعاری اوله او تار ومزامیر کبی ایله
اولمزسه مباحدر دف بی جلاجلدن غیری نسنه مباح طوتمزلر **اوچنجی عارض اولدر که**
صوتده اشعار فحش وهجو مؤمن اوله یا مغنی خاتون اجنبیه یا غلام تصریح اولنمش اوله

منزه
بوانه
بی اگرچه جلاجلی دخی اولورسه فقیر ایدرم
مشایخ حنفیه دف

بشنجی عارض اولدر که مستعد شهوت و هوا غالب و مقتضیات
سیئات و هوسه طالب اوله اگر کسه شخص معین محبتنه گرفتار اولسون اگر کسه اولمسون
زیرا بو مرتبه ده اولان قلبه سماع صوت و ترانه و وصف حسن و جمال و خد و خال
و فراق و وصال بر بر حال شعلهٔ شهوتنی اشتعال و هوا و هوس کامینی تحریک
ایدوب صاحب صوت دخی فتنه یه باعث و معصیته شریک اولور بعض علما
دیمشلردر که الغناء رقیة الزنا بشنجی عارض اولدر که مستمع عوامدن اولوب
حب الهی ایله قلبی منور اولمش اوله اگرچه سماعدن بونک گبی کمسنه تحریک شهوت
و اثارهٔ فتنه ایتمیوب لذت مباحه دن دخی اولور اما ادمان و کثرتی
تضییع اوقات و تعطیل مهماته مؤدی اولمغه ممنوع اولوب صاحبی مداومتله
صغیره اولور نته کم ترویح قلب و تشحیذ فلو ایچون لعب شطرنج مباحدر اما
ادمان اولنسه اباحتی زایل و حرمتی راجح و آیل اولور پس بونک حالی خال
صاحب جمال گبی در که بر دانه اولمغله مزید حسن اولوب افسانه اولور اما کثرتدن
اولقدر اولسه که حواشی چهره و اطراف رخساری دوتسه جمالی منقص و سیاه
رویلگه مؤدی اولور **قطعه** خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی •
چو خال اندک فتد بر رخ دهد حسن فراوانش • و گر گیرد ز بسیاری همه رخسار
شاهد را • میان ساده رخساران سیه رویی رسد زانش **شر** امام غزالی
ایدر اباحت سماعه دلیل عقلی بودر که سماع صوت طیب موزونی یا غیر موزونی
که محرک قلب اوله اشتمکدر اما سماع صوت طیب حرام دگلدر زیرا
حاسهٔ سمع مدرکاتندن تلذذ ایتمک حاسهٔ بصر مدرکاتندن تلذذ ایتمک گبی در

ازهار و اشجار و خضروات و انهار مشاهده سندن لذت حاصل اولمق
و حاسهٔ شم روایح طیبه ایله متلذذ و حاسهٔ لمس سطوح ناعمه دن متمتع و ملتذ اولمق
گبی در بلکه قوت عاقله معلومات یقینیه و معارف حقیقیه دن مبتهج و متلذذ
اولمق گبی در چونکه بونلر حرام دگلدر پس سماع طیبدن استلذاذ دخی حرام دگلدر
بلکه حق جل و علا قرآن عظیمده یزید فی الخلق ما یشاء بیوردوغی
صوت طیبی مدح و ثنا و انسانه منت عد ایلدی حرامه منت و اکا ثنا
و مدحت اولمز و حضرت داود علیه السلام حسن صوتله ممدوح انبیا اولدیغی
و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ابی موسی اشعری یه حسن صوتی
اولدیغیچون لقد اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود دیو مدح بیوردی
پس صوت مجرد طیب اولمغله استماعی حرام اولمز بو درجهٔ اولی در
درجهٔ ثانیه اولدر که حسن صوته نظم منضم اوله وزن حسندن
زاید معنی در نیچه صوت طیب واردر ناموزون و نیچه موزون طیب
دگلدر صوت موزون اوچ قسم در بریسی حنجرهٔ انساندن چیقن در
ایکنجیسی طیور آغزندن چیقن بلبل و قمری گبی **مص** نوای بلبل و قمری و نالهٔ عشاق
هزار زاهده ایتدردی خلوتینی خراب **شر** اوچنجی جماداتدن حاصل اولنلر
اوتار گبی که چنگ و عود و آهنگ امثالی و مزامیر گبی که نای و سرنا و بنگ
امثالی در چون قسم ثالث نص شارعله حرام و مباحدن مستثنی در باقیلر
اصل اباحتده باقیلردر • درجهٔ ثالثه اولدر که وزن شعری منضم اوله
بو دخی حرام دگلدر جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم

موزون شعرلر استماع بیوردیلر و جایزه‌لرده عطا بیوردیلر نته‌کم کعب بن زهیر
رضی الله عنه بانت سعاد فقلبی الیوم متبول • قصیده‌سی ایله حضرتک مدح
و مجلس شریفلرنده انشاد ایدوب شعر ان الرسول لسیف یستضاء به
مهند من سیوف الله مسلول • بیتنه وارنجق مبارک ارقه‌سندن
برده‌لرینی چیقروب اکا عطا قیلدیلر اول برده‌یی معاویه ورثه‌سندن یکرمی بیک
اقچه‌یه اشترا ایدوب بعده خلفای عباسیه‌یه انتقال ایدوب شعار خلافت
اولوب خلیفه‌دن خلیفه‌یه واصل اولوردی تا که سنه ست و خمسین و ستمائه‌ده
لشکر هلاکو خلیفه‌یی قتل و بغدادی غارت ایتدکلرنده نابدید اولدی و نابغه
جعدی جناب حضرتی علیه الصلوة والسلام بو قصیده ایله که مطلعی بودر شعر
خلیلی غضا ساعة وتهجرا • ولوما علی ما احدث الدهر او ذرا • مدح ایدوب
حضرتنده انشاد ایتدکده لا یفضض الله فاک دیو دعا بیوردیلر راوی ایدر
عمری یوز التی‌یه قریب اولوب سلک دندانندن بو دعا برکاتیله دانه
دوشمش یوغدی و بو بیتی انشاد ایلدکده شعر بلغنا السماء مجدنا وجدودنا
وانا لنرجو فوق ذلک مظهرا شر حضرت صلی الله علیه وسلم بیوردیلر
که الی این یا ابا لیلی نابغه دیدی الی الجنة یا رسول الله حضرت بیوردیلر
ان شاء الله یا ابا لیلی و حسان ایچون مسجد نبوی‌ده بر کرسی قومشلردی
که اکا چیقوب اول حضرته مدایح و کفاره اهاجی سویلردی و انک حقنده
روح القدس یؤیدک ما نافحت عن الله و رسوله بیورمشلردر و عامهٔ
اصحاب و خلفاء راشدین خصوصا امیر المؤمنین یعسوب الموحدین

138

نظم اشعار ایتدکلری شیوع و اشتهار طوتمشدر صحابه‌دن لبید عامری
که عربک مشهور شاعریدر بو بیتی دیمشدر شعر ذهب الذین یعاش فی اکنافهم
وبقیت فی خلف کجلد الاجرب • و حضرت عایشه بو بیتی انشاد ایدردی
و ابی بکر حضرتنی و بلالی رضی الله تعالی عنهما مدینه‌ده حما دوتردی افاقت
ایتدکده ابو بکر بو بیتی انشاد ایدردی که شعر کل امرئ مصبح فی اهله
والموت ادنی من شراک نعله شر حضرت بلال بو قطعه ایله رفع صوت ایدردی
و مکهٔ مشرفه‌یه اشتیاقن اظهار قیلوردی شعر الا لیت شعری هل ابیتن
طفیل بواد وحولی اذخر وجلیل • وهل اردن یوما میاه مجنة • وهل یبدون لی شامة و
وبعض ادبا دیرلردی که الصحابة ینظمون وینثرون ونعوذ بالله من قوم
لا یشعرون • اما جناب رسالت پناهی شعردن معصوم و شعرنه دکلو لطیف
و رایق ایسه اول حضرته شایسته و لایق اولمیوب و ما ینبغی له بیورلدغنک
سببی اول دکلدر که شعر حد نفسنده باطل و کلام منظوم مطلقا مذموم اولا بلکه
چون کفار نابکار نظم قرآن معجز بیانی کاهی سحر کاهی شعر دیدیلر پس لازم اولدی
اول حضرتک صلی الله علیه وسلم سرای قلبنه در شعر بسته و کلشن کمالاتی
سبزهٔ تر و مزه شعردن رسته اولا که تهمت منکرین صحتی مشتمل و بو احتمالی
واقع و وقوعی محتمل اولمیه بعض فضلا دیمشلردر که بو فضیلت شعرک دلیل باهر
و حجت قاطعه‌سیدر که اعجازی اکا محتمل دوته‌لر وانی معجزلک احتمالنه
مشتمل قیله‌لر مثنوی شعر در نفس خویشتن بیت • نزد اهل دل این سخن زینت
ناله من زخست شر کاست • تن چو نالم ز شر ایشان کاست •

درجهٔ رابعه صوت طیّب موزون قلبده سکون ایدن محبّت عالیه و هوای
مکنونی تحریک ایتمه سی جهتندن حلّ و حرمتی دراوّلا معلوم اولسون نغمات
موزونه و اصوات طیّبه ایله ارواح و نفوس آراسنده مناسبت روحانیه
و سرّ کامن واردر اوّل سببدندر که نغمات موزونه قلوب وارواحه تأثیر
عظیم و انفعال عجیب ویرور بعض اصوات فرح و سرور بعضی حزن و بکا
و بعضی ضحک و بعضی نوم کتورر نته کم **حکایت** اولنور که ابونصر فارابی
که حکیم کامل و معلّم ثانی دمکله معروفدر سیف الدوله نڭ بوفنده دخی
خبرک وارمیدر دیو حکّ نعم دیوب میاننده اولان همیاندن چوب پاره لر
چیقروب تألیف و ترکیب ایدوب برساز قلوب نواخت ایلدی حاضرون
جمله ضحک ایلدیلر اوتألیفی بوزوب تألیف آخر ایدوب بنه نوخت ایتدی
جمله سی بکا ایلدیلر انیده خی بوزوب تألیف آخر ایله ایدیجک جمله سی نایم اولدی
حکیم قایم اولوب کتدی جماعتی بو حالده ترک ایتدی طیب اصوات و لذّت
نغمات انسانه و کل حیوانه دخی تأثیر عظیم ایدر عرب حادی لری حاله
صدا و نغمات مناسبه اوقوادیجک شتر کوشنی صوت حدا ایله
پر قیلوب تعب و کلالی یاد ایتمیوب وهاد و تلال دیمیوب و جوع
و عطشی فراموش ایدوب اولقدر سیر صحاری و قطع براری و تحمل احمال
اثقال ایدر که آنسز عشر عشیرندن قاصر وادنی صبر و تحمله قادر اولمز بعضی علما
حکایت ایدر که بادیه ده برشخصک منزلنه مهمان اولدم کوشهٔ
خباده کوردم بربنده سیاه متقید و مغلول اوتورر و اطراف خباده

نیجه شتر کوه کوهان حیات یوکنی ارقه لرندن صلمشلر و سر منزل فوت
و فناده قلمشلر غلام مغلول مهمان مقبوله تضرّع ایدر که کرم ایله بی سیّدمدن
تشفع ایت که انک قتنده مهمان مقبول الکلام و مقضی المرام در اوله که شفاعتکوزی
اظهار مکارم اخلاق ایدوب بنی غل و اسردن اطلاق ایلیه راوی ایدر چون سیّدینه
تشفع و خلاص بندی سنی توقع ایلدم سیّدی ایتدی شفاعتکوز مقبول
و سیاه مجرمدن حلّ غلول ایلدم ولکن معلومکز اولسون بو عبد بنی ساحهٔ
غنادن اخراج و بنی و عیالمی فقیر محتاج ایتمشدر چون سببدن سؤال ایلدم
بسط مقال و شرح حال ایلدی که بن برکشی ایدم که وجه معاشم و طریق انتعاشم
بو جماللک ظهورندن و اصل و نفقهٔ بطون اهل و عیالم انلرک منبعث ظهورندن
حاصل اولوردی بو سیاهک آواز حداسی غریب و حسن نغمه و لطف
اداسی خاطر فریب در برکون بو جمال حامل احمال ایکن رفع آواز و حدایه
آغاز ایدوب جمال انک استماعی ایله مست و حیران اولوب اوچ کونلک
مسافه برکونده سیران ایدوب چون منزله واصل اولوب یوکلرین ارقه لرندن
الدیلر جمله سی کلال و تعب و زحمت و نصبدن رخت وجودلرینی عدمه صلدیلر
راوی مهمان ایدر خواهان اولدم که حدای سیاهی کوش و نغمهٔ صداسندن
خروش ایلیم سیّدی فرمان ایدوب سیاه رفع صدا و آغاز حدا ایدیجک
برصوت استماع ایلدم که یقین اولدی که روحم لذّت و حالتدن تتمه
و دواع ایده جمال که حاضر ایدی حداسی کوش ایدیجک هایم و حیران قطع عقال
جمال ایلیوب عزم راه صحرا و جبال ایلدی **بیت** اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب

مجلسنه حاضر اولوب مغنیلر ساز
چالدیرب علمنده التفات ایتمیوب
وزتاز[illegible] [illegible] دفع و ادنی [illegible]
[illegible] [illegible] اعراض و دفع ایلدی سیف
الدوله

گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری   بلکه دل آدمی نغمهٔ موزونله مأنوس
و صوت طیبک تأثیری آدمی و حیواناتده محسوسدر هر کیم که نغمهٔ
طیب و آواز خوب آنده تأثیر و شوق کامن و عشق نهانیسین تحریک
و تسییر ایلمیه دایرهٔ انسانیتدن بل حیواناتدن اخرج و انسان کامل قتنده جماد
مطلقدر نته کم دیمشلردر که من لم تحرکه الربیع و ازهاره و العود و اوتاره
فهو فاسد المزاج لیس له من علاج پس چون سماعک قلوبده تأثیری گونا گون
و خاصیتی اظهار مضمر و اخراج مکنوندر پس سماعک حالی علی الاطلاق
معلوم و حل و حرمتدن حکم معین ایله محکوم دکلدر اگر مستمعک خزینهٔ قلبی جواهر حب
الهی ایله مملو و آینهٔ سینه سی صیقل ریاضت و مجاهده ایله مجلو ایسه سماع انک
درد درون اثاره و شمع شوقله حجرهٔ قلبن انارە ایدر پس آنوک حقنده سماع حق
و حلال مطلقدر و اگر درون دل مستعده اسباب هوای نفس مجتمع و حضور قلب
و جمعیت خاطر ساحهٔ سینه سندن مرتفع ایسه سماع انک اساس استغناسین
بالکلیه تفکیک و ویرانهٔ قلبنده اولان آمال نفسانیه و افکار شیطانیه
اثاره و تحریک ایتمکله مفضی آثام و عین مکروه و محض حرامدر چون غنا
و سماع غنا خصوصنده اساس قصر سخن بو وجهله بنا اولدی پس بو دایره ایله
اکتفا ایده لم و شعر حکمی دخی مرقوم و اثنای بیان حکم غناده معلوم اولدی که
شعر مطلقا حرام و هجر من القول و خلف من الکلام دکلدر که حدیث ان
من الشعر لحکمة اندن کاشف و نیجه اشعار علما مجمع علوم و منبع لطایف و معارفدر
نعم شعر فحش کلام و ذکر خمر و غلام و درج فواحش و آثام و هجو اهل اسلامه محتوی

و مشتمل ایسه کراهت و حرمت مقرر و حل و اباحتله نا محتملدر حدیث شریفده که
لان یمتلی جوف احدکم قیحا خیر من ان یمتلی شعرا بیوردقلریندن مراد بعض علما قتنده
بو شعردر **اون بنجی آفت مزاحدر** که سابقا افراطندن تحذیر و تنفیر و طریق علاجنه
اشارت و تدبیر کیچمشدر **اون برنجی آفت تمسخر و استهزادر** و اقوال و افعال غیره
محاکاة و تقلید دخی بو قسمدندر بوکا دخی اشارت و بیان کیچمشدر **اون ایکنجی**
آفت افشای سر آخردر که افشاسندن متأثر و متألم و متضرر اوله
حدیث شریفده بو معنی وارد اولمشدر بر کمسنه بر سوزی سویلیدکدنصکره
ایکی جانبنه التفات ایلسه امانتدر یعنی اظهار و افشاسی خیانتدر و المجالس بالامانة
دخی بودر **قطعه** ای شده محرم مجالس راز   راز هر مجلسی امانت تست
مکن افشای راز مجلس کس   زانکه افشای آن خیانت تست **شر** حسن بصری رضی الله عنه
ایدر که خیانتدر که برادرک سرنی فاش ایدسین بعضی اخیاره صدیقی
بر سر سویلدی بعده صوردی اول سری کتم ایلدکمی دیدی بلکه اونتدم بیوردی
دیمشلردر که صدور الاحرار قبور الاسرار بعضی بلغا نسیان نقصاننه راضی اولمیوب
اما کتم سرده مبالغه ایدوب دیمش که **نظم** و اکتم السر حتی عن اعادته •
الی المستسر به من غیر نسیان • و ذاک ان لسانی لیس یعلمه • سری بسر الذی
قد کان ناجانی **اون اوچنجی آفت عدکادر** وعده وفا مؤمنه واجبدر
تنزیل آسمانیده بیورر که یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود و حدیث شریفده
کلمشدر العدة دین **ترجمه شعر** مرد را هر چه بکذرد بزبان •
عیب باشد ورای آن کردن • وعده در ذمهٔ کرم قرضست • قرض باشد ادای آن کردن

روایت اولنور که حضرت اسمعیل علیه السلام بر کمسنه ایله بر موضعده ملاقات
ایتمکی وعده ایتدی حضرت موعده واروب شخص مزبور کلمیجک اوچ کون
اول موضعده منتظر اولدی بر روایتده یکرمی ایکی کون اول سببدن
حق جل وعلا انوک مدحنده اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا
نَبِيًّا بیوردی پس مؤمن وعده سینه اِنْ شَاءَ اللّٰه عسی ولعل دیمیوب جزم
ایلیسه وفا واجب خلف ایلیسه آثم وکاذب اوله اما صیغهٔ استثنا ایله اکر
مخاطب نیه جزم فهم ایلیسه امام غزالی اندر نیه واجب اولور مکر که متعذر ه
اون دردنجی آفت کذبدر کذب قبایح ذنوب وفواحش عیوبندندر
وعقلا محذور وشرعا محظوردر وانک حرمت وتحذیرنده آیات واحادیث
چوق وارد اولمشدر جمله دن بیورمشلردر بر کمسنه کذب ایلیسه اغزندن
بر رایحه چیقر که ملک نتن رایحه سندن بر میل یره ایراق اولور وبونک
امثالی مواعید چوقدر چون کتب احادیث ومواعظ انلری جامعدر ایرادینه
احتیاج یوقدر لکن معلوم اولسون که کذب اکرچه جمیع ادیانده محرم ومحظوردر
وعقلا دخی قبیح ومنفوردر بعض فضلادن استماع ایتدم که کذب حق
جل وعلایی تکذیب ایتمکه راجعدر زیرا حق تعالی اشیایی خلق وایجاد ایلدیو ایتمکدر
واقعی واقع وضدنی غیر واقعدر دیو شهادت ایتمکدر چون کذاب واقع
غیر واقع یا غیر واقعه واقعدر دیر پس شهادت حقه خلافنه شهادت
ایتمش اولور وایضا چون بر کمسنه کذبنه اینانمق ستر پس اول
مؤمنه بی موجب خیانت ایتمش اولور بو مرتبه کذبک ضرر آخری

اولمسه اثم مقرردر اما بونلردن غیری کذبک ضررلری اولور که تخریب بلاد
واهلاک عباده مؤدی اولور فکیف بعض مسلمانلرک مال وعرضی تلف اولمق
که بو کذبک ضررلرینک ومفاسدنک ادنی سیدر اما کذبک بعض
افرادی قبیح وحرمتده بعضندن متزاید وبعضی متناقص حتی مباح ومرخص
بل مندوب ومستحب اولور اما حرمتی متزاید وقبحی متضاعف اولان ایکی نوعدر
بر نوعی نفس کذب غلیظ اولوب ضرری کثیر اوله بو قسمک اغلظی حضرت
رسالتپناهی صلی الله علیه وسلم اوزرینه کذبک ایدوب تغییر شرع
وافساد قواعد عقاید ایتمکه مؤدی اولمقدر انکیچون بیوردی که لیس کذب
علی احد ککذب علی مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ونوعی
کاذبه راجعدر که کذبه اصلا محتاج دکل ایکن کذب ایلیه نته کم حدیثده وارد
اولدی ثلاث لا ینظر الله الیهم ملک کذاب عالم متکبر شیخ زان
علما دیدیلر که ملک که کذبه اصلا محتاج دکلدر کذب ایلمک وعالم فقیر که تکبر
اکا مناسب دکلدر تکبر ایلمک شیخ که شهوتنه فتور کلمک ایله زنا اکا
روا دکلدر زنا ایتمک اشد واقبحدر اما مرخص ومباح بل مندوب ومستحب
اولن کذب اولدر که انده اصلاح مسلمین ودفع ضرر مفسدین اوله مثلا بر ظالم
قتل ایچون بر صالحی قووب بر یره دوشورسه کورن کمسنه یه صورسه اول
کمسنه بونده کردیمی بو مقامده کذب ایتمک مندوب بلکه واجبدر
وکذلک ایکی کمسنه آراسنده عداوت اولسه هر برینه کذب ایدوب
عداوتی رفعه مؤدی اولمق مستحبدر وکذلک آری عورتنه وعورتی

ارنيه اصلاح وسو درمك ايچون كذب مرخصدر وحروب احوالنده دفع
ضرر دشمن ايچون مرخصدر اما بو مقامده احتياط لازمدر ايكي جهتدن برسي اولدر
كه حقيقت ضرورت وارميدر احتياط ايتمك كرك بعض كمسنه كندويه
منفعت دنيوي حاصل اولمغي ضرورت مجوز كذب تخيل ايدر حاشا انكچيسي
كه تعريضيله ضرورت مندفع اولبجق كذب اختيار اولنمق كرك نته كم امام شعبيدن
حكايت اولنور بعض كمسنه قپو چالوب استدكده حقيقي مرادي اولمجق جاريهسنه
امر ايدردي كه الوكي قپونك اردينه قويوب بونده يوقدي و امام نخعي
امر ايدردي كه مسجدده بولمدك دي و بونك امثالنه معاريض ديرلر و بونلريله
دفع ضرورت ممكن ايكن كذب اختيار اولنمق جايز دكلدر انكچون علما ديرلر
كه في المعاريض مندوحة عن الكذب يعني تعريضيله سويلمكده كذبدن استغنا واردر
اون بشنجي آفت غيبتدر وغيبت بر كمسنهنك مساويسين اينا
يعني ايشتدوكي تقديرجه انجنمهسي محتمل اولان نسنه سويلمكدر كركسه بدننه
متعلق اولسون كركسه نسبنه يا خلقنه يا دينينه يا لباسنه يا اسباب
وامتعهسنه متعلق اولسون مثلا فلان كوته قدودر يا فام يا بدخلق
ويا بد اندام يا فاسق يا كهنه جامه ويا بارد خلق عمامهدر ديمك كبي اكرچه
ديدوكي نسنه اول كمسنهده وار ايسه اكر بو غيبت اول افترا و بهتاندر
نته كم حديثده كلمشدر كه بركره حضرت رسالت پناه خدمتنده صلى الله
عليه وسلم بر كمسنه فلان كس عاجزدر ديديلر بيوردي كه صاحبكزي غيبت
ايتديكز ديديلر كه يا رسول الله ديدكمز انده واردر بيوردي كه اولمسه

142

خود بهتان ايتمش اولوردكز وغيبتك حرمتنده شرع شريفده وعيد چوقدر اولا
قرآن عظيمده غيبت مسلم آنوك اتن ميت اولدوغي حالده يمك ديو بيورلمشدر
ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان يأكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه
و حديث شريفده وارد اولمشدر كه بر كمسنه زنا ايتدوكنه اعتراف ايدوب
رجم اولنمشدي اصحابدن بعضي حضرته آني حقارتله اكدي بعده بر جيفه حماره
مرور ايتديلر حضرت قني فلان كس كلسون بو جيفه حماردن يسون ايتديلر
كه بو جيفهدن نيجه ييهلوم بيورديلر كه قرداشكك اتندن ييدكوز بوندن بدتردر
ابو هريرهدن مرويدر كه بر كمسنه دنياده قرداشنك اتن ييسه يعني غيبت ايتسه
يوم قيامتده انوك اتني اوكنه كتورلر دنياده دري ايكن نيجه يدك ايسه بوكون
ميت ايكن دخي ييي ديرلر اكر ذم غيبتده وارد اولان احاديث و آثاري ايراد
ايدرسك كلام بغايت طويل اولور پس اسباب غيبت و علاجني ذكر ايدهلم
غيبتك اسباب و بواعثي چوقدر لكن اون بر نسنه انلري جامعدر
سكزي جمهور انام خواص و عوامده شايعدر اوچي اهل دين و خواصه مخصوصدر
اما سكزك سبب اولي تشفي غيظدر يعني بر كمسنه بر كمسنهدن انجمش اولور
پس انك معايبني كشف و مساويسني ذكر ايتمكله غيظ و غضبنه شفا حاصل
ايدوب انتقامي الملق ملاحظه ايلر خصوصا كه طريق آخرله انتقام المغه قادر اولمجغين
بيلمك بو ذاتا طريق تخيل ايدوب بو معصيته شروع ايدر سبب ثاني
بودر كه بر كمسنهدن كندويه مضرت و عداوت فهم ايدوب ذكر مساويسني
باشلر كه اول كمسنه ايشدوب بونك شهرت و خشتندن قورتوب بونك

جانبنی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتندن ابا و امتناع ایده و بونو عندلر
که حکام دنیا و مناصب و مراتب فانیه دن بعضنه طالب اولدقده اخری
مزاحم یا مزاحمنه معاون فهم ایدوب لسان خبثنه مساوی و معایب خفیه سنی
اجرا و خلق اراسنه نشر و القا ایتمکله اول کمسنه قورقوب مزاحمه دن
یا مزاحمنه معاونتدن وازکیچر و بو سبب زمانه مزده غایت شایع و ذایعدر
زیرا اکثر اقران کندولره جهل و نقصان وار ایدوغین استشعار ایدوب
علم و فضل و دیانت و امانت سببی ایله وصول مطالب و ترقی مناصبدن مأیوس
بو طریقه شروع و اقران و امثال ایچنده بو صفت خبیثه و خلق قبیح ایله شیوع بولمق
استرلر که کمسنه انلره مزاحم و مزاحملرینه معاون اولمیوب نفس اماره لرینک امانیسنه
واصل و مستحق اولمدقلری مناصب و مراتب انلره حاصل اوله و بعضی بو طریقی مجالس
و محافلده رعایت و اعزاز و شرّ خبثندن خوف و احتراز اولنمق قصد ایدرلر
و مظهر حدیث شریف ان من اشر الناس عند الله من اتقاه مخافة شرّه اولورلر
و بو خلق خبیث زمانه مزده اول مرتبه ده شیوع بولمشدر که عیب و عار اولمقدن
قالمشدر بلکه بو خلق صاحبلری بونکله تمدح و افتخار ایدرلر بزم دلیمزدن قورقمق کرک
بز آدمی دلیمزه الدوغمزدن صکره اشین تمام ایدرز حتی بعض خبثا که فی الجمله
ذکا و جربزه دن بهره مند اولمغله معایب خفته ناسی استتمام تمام ایدوب
جهد و تدبیر ایله معلوم و محفوظ ایدوب مجالسده نوادر و لطایف سویلمک
طریقیندن انی اذا ایدوب بونی کندوسنه کمال عظیم و هنر مفتخر عد ایلر
و خلق قره فلان اوغلنک دلندن قورقمق کرک آدمی عجب طونه در دیدکلرینی

143

ایشدکده ابتهاج و سرور و افتخار و غرور ایدوب فعل قبیح و خلق ذمیمنده
دخی علو و مراتب دنائت و رذالتده ترقی و علو ایلر و بر کمسنه دن فی الجمله
رنجیده اولمش اولسه انک مساویسنی تقریر و نشر ایدیجک مسرور و متلذذ
اولوب باقی بن انجندکم کمسنه یه نیلرین و دشمندن انتقامی نیجه الورین دیر
نادان خبیث بلمز که بو انتقام المق دکل بلکه دشمنه مغلوب محض و مقهور صرف و المقدر
فرضا حسناتی وارسه دشمنه ویروب بو غیبسه انک سیئاتنی دخی المشدر
و دنیاده دخی اکثریا اول کمسنه رفعتی متزاید و منصبی متصاعد اولوب مساوی
کوی خبیث تدنی و تخلف و انلرک ارتفاع مناصب و انتظام مطالبلرینه
تحزن و تأسف ایتمکه مبتلا اولور **سبب ثالث** اولدر که خبث طبیعت
غالب و لوم جبلت بصیرتنی سالب اولوب اعراض ناسی سویلمکدن
تلذذ و تنعم مجرد اعداسی نک دکل اصدقاسینک مساویسینی
تفوه و تکلم ایلیه که اقران عظیمده وارد اولمش آدم اتی یمکدر اقران و اخوانه
موافقت و انلر ایله حسن معاشرت قصد ایدوب انلر اعراض ناس ایله تفکه
و مساوی نک اسمنی تا وقت اتی قویوب تلذذ ایتدکلری وقت بو دخی
بنی یاران بار خاطر عد ایتمیوب یار شاطر بلسونلر دیو مساوی یه شروع
و معایبی ذکر و ایراد ایدوب دین و تقوی سینی برباد ایلر و کاهی یاران
اده و اصدقاسی بر کمسنه یه انجنوب غضب ایدیجک بو دخی انلره سرّ او ضرّ
مشارکت اظهار ایدوب ذکر عیوبنه شروع ایدر خصوصا که غضب ایدن کمسنه
صاحب جاه و دولت اولوب بو اندن طالب رزق و نعمت اوله

اکا خوش کلسون و بنم دوستمه دوست و دشمنمه دشمن ایمش دیسون دیو اول کمسنه نک
جامه عرضنی چاک و کندوبی هلاک ایلر **سبب رابع** اولدر که بعض کمسنه یه حسد ایدوب
خلق آنی مدح و ثنا ایدیجک ذکر مساویسنه شروع ایلر که آنوک معایبی شیوع
دوتوب خلق مدح و ثناسندن رجوع ایده لر و بونک اولکی ایله فرقی بودر
که آنده بر کمسنه دن عداوت فهم ایدوب مضرتی توهم ایتمک کرک اما
حسدده اول لازم دکل بلکه اول کمسنه دن نیچه ایولکلر کورمش و نعمتلرین یمش
دخی اولسه درد حسد جان و جسدینه کار ایدوب آنک مساویسنی ذکر و تکرار ایدر
سبب خامس اولدر که آخری ذم و هجو و مساویسی ایتمکله کندو فضل و کمال
منحصر اولمق طلب ایدر اقران و امثال بلکه افاضل سلف ذکر اولنسه هر برینی
قدح ایدوب کمسنه نقصان فهم و قلت علم کمسی نه نقصان معلومات
و نسیان محفوظات اسناد ایدر که فضل و کمال کندویه مقصور یا یاری ایلر
دخی کندو کبی اولوب فضلای اولمق مقرر و مشهور اوله **سبب سادس**
اولدر که کندوده بعض عیوب اکلیوب تبری و تنزه ایدوب اول عیبله
موصوف اکلدوغی کمسنه یی اکوب ذم و قدح ایدر که کندوده اول عیب
اولمق مقرر اوله **سبب سابع** اولدر که هزل و مطایبه و خلقی کولدرمک
مطالبه ایدوب بعض خلقک اوضاع و اطوارینه تقلید و بعضینک مساویسنی
یا الفاظ مسجوعه و یا معانی مرکبه مطبوعه ایله ذکر ایلیه و اکثریا بو طائفه نک
غرضی اهل جاه قتنده رغبت و قبول و آنلری کلدرمکله مرادات نفس
اماره سینه وسیله وصول اولور معلوم اولسون که بو اسبابک کاهی

ایکیسی اوچی دخی زیاده بر شخصده مجتمع اولور اول سببدندر که بو خلق قبیح آنده
مستحکم اولوب ازالهسی مشکل یا ممتنع اولور **سبب ثالث** که امام غزالی آنلر
خواص و اهل دین آراسنده اولور دیرلر **اولکسی** تعجب در تعجب اولدر
که بر معصیت و منکرک وقوعندن تعجب ایلیوب فلان کس نه عجب ایش ایتمش دیر
و فلان عالمدن نه عجب قباحت صادر اولمش دیر اکرچه بو تعجب منشأیی انکار
منکردر اما شیطان تسویل و صاحبی اول معنایی تخیل ایدوب مساویسی ایتمکه
باعث اولمشدر اکر غرضی مجرد تعجب اولیدی اول کمسنه نک آدین انمق
کرک ایدی بلکه فایده دینیهسی اولمجق تعجبی خلق یانینده دیمک کرک ایدی امام غزالی
ایدر بو قسمدندر که فلان جاریهسنی غایت سور با انکه قبیحه در و فلان کس
فلانک اوکنه دیز چوکر با انکه جاهلدر دیه لر **ایکنجی قسم ترحمدر**
بر کمسنه بر معصیته مبتلا اولدقده ترحم ایدوب مسکین نه عجب معصیته مبتلا
اولدی دیر دردمندک نه بیوک خطا صادر اولدی **اوچنجی قسم**
غضب لله ایتمکدر یعنی بر منکر ایشتدکده غضب ایدوب فلان نیچون بویله
ایدر بو اسباب غامضه در خواص بیلمیوب مساویسنه مبتلا اولور فکیف عوام
علاج غیبت اولدر که اولا اجمالا ذکر اولنان آیات و احادیثی
ملاحظه و تذکر ایدوب حتی غیبته مظهر و اکل جیفه و دخول ناره مستحق اولمغی
تفکر ایده اکر حسناتی وار ایسه آکا اعطا یوغسه شریرانک سیئاتن دخی
یوکلنمک عاقل ایشی میدر رفکر ایله حسن بصری یه بر کمسنه دیدی که سن بنی
غیبت ایدرمشسین ایتدی سنک بنم قتمده اولقدر عزتک و رغبتک یوقدر

برابر آنک

که حسناتمی سکا هبه ایدم بن غیبت ایتسم پدر و مادرم غیبت ایدردم زیرا
جون حسناتم آخرده ویریلور باری انلره اولسون دیر ایدی و دنیاده
دخی مضرتی چوقدر غالبا اول کمسنه ایشیدور ضرر وکه قادر ایسه ایدوب
دکل ایسه اولدخی سنی غیبت ایدر بعضی لیامک مساوی خوانلیق
عادتلریدر اکثر خلق انلری ذم وغیبت اوزرینه در کندوده دخی معایب
وار ایدوغی مقرردر واول معایبک ذکرندن مکدر اولور پس خلقی ذکر
معایبکه تحریص ایتمکدن نه فائده وار در **بیت** ای که حمال عیب خویشتنی
طعنه بر عیب دیگران چه زنی **شعر** بر تقدیر که مساوی ایتدوکی کمسنه بکرم
و بونک مساوی سنه ترک تکلم ایلسه عامه خلق بونک ذمام
اولدوغندن احتراز واجتناب ایدوب ذمام ومساوی کوی دردیو
اغتیاب ایدرلر بو اجمالا علاجی در تفصیلا علاجی ذکر ایتدوکمز اسبابی
ملاحظه ایدوب کندوسنه دیمک کرک ذکر مساوی ایله تشفی غیظ ایتمک معنی ده
دشمنه فرصت ویرمکدر معقول میدر که حسناتمی اکا عطیه وانک سیئاتنی
بن تحمل ایدیم پس اول مغلوبکن بکا غالب بن انک نعمتنی سلب ایتمک استرکن
اول بنم نعمتمی سالب اولور بو عین غبن وخسران ومحض ذلت وخذلان
انجق وبعض مؤمنلری کندویه فراحم ملاحظه ایلسه صبر ورضا لازم ایدوکین
تفکر ایدوب اول مسلمان دخی نصیبین طلب ایدر نه صوچی واردر که آنی هدف
تیر مساوی ایلیم دیو تذکر ایتمک کرک وفائده دخی یوق نصیبی وار ایسه بر حال
که نصیبک یصیبک مقتضاسنجه الور بن سیمان کناهنه مستغرق وملامه

مستحق اولدوغم قلور دیمک کرک مجرد تلذذ وتفکه با موافقت اخوان یاران
ایچون بو خلق قبیح وجرم عظیمه سبب اولمق محض خسران اولدوغین وادنی رضای
مخلوق ایچون خالق جلیلی اسخاط ایتمک عظیم شقاوت وخذلان ایدوکین
ونفسی ستر ایچون غیری غیبت ایتمکده بعض خلقدن قاچوب غضب حقی
اختیار ایتمک وار ایدوکین تفکر ایلیوب بالکه خلق قتنده غیری ذم ایتمکله
کندونک براتی ظاهر اوله جغی مشکوک اما کندونک غضب حقه مستحق اولمه سی
مجزومدر اما قصد مباهات وتفضل ایتمکیچون غیبت ایتمک باطل وخیردن
عاطلدر نفسکه دیمک کرکسین که غیبتله عند الله سنک فضلنک منعدم
بلکه عند الناس دخی اساس فضلک منهدم اولور فکیف اول کمسنه یی
غیبت ایتمکله انک فضیلتی فایت ومغتاب جاهله فضیلت ثابت اولور
اما حسد ایچون غیبت ایدن ملاحظه ایلسون که غیبت ایتمکله اکا ضرر اولمغی
طامع اولوب کندوسنه هم عذاب حسد هم عذاب غیبتی جامع اولمشدر
بالکه غیبتله فضایل محسود ستر اولنمق مقرر دخی دکلدر بلکه غالبا ذکر وقدح
حاسد نشر مدح محسوده مؤدی اولور نته کم دیمشلردر **شعر**
واذا اراد الله نشر فضیلة   طویت اتاح له لسان حسود **قطعه**
بنی ذم ایتمه دن حسود جحود   کندونک زشت خویی ظاهر اولور
ذم اولندقجه نشر اولور هنرم   ازسه لر مشکی بویی ظاهر اولور
واستهزا وتمسخر ایچون غیبت ایتمک خود جهالت عظمی وحماقت کبری در
غیری بیگناه عند الناس تحقیر ایدرین صنور اما کندوسی الله وملایکه واشهاد

محضرنده نه مرتبه خور و ذلیل اولور غیبت ایتدوکی کمسنه خود نهایت بر ایکی
کمسنه قتنده مهان اوله کندوسی روز حشرده اولین و آخرین ارسنده
رسوای جهان اولور خصوصا اول یکمنوب تمسخر ایتدوکی کمسنه شاید که روز
جزاده اول مقام عالیه چیقه که بو اکا حسرتله اهل جاه خورشید و ماهه نقر کبی بقه
حسناتی وارسیه یکیمدوکی کمسنه اله اول عزته ایرشوب بو خوار و ذلیل قله
نعوذ بالله من الخذلان حق جل وعلا بیورر که یا ایها الذین امنوا لا یسخر
قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم و دخی بیورر که یسخرون
من الله امنوا والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة و خواص غیبتی الذین
که سبب تعجب و ترحم و غضب ایتدر عاقل آنی ملاحظه ایدیجک بیلور که
آخری اصلاح قصد ایدوب کندویی افساد و نفسنی هدم ایتمکله غیری
بنیاد قصد ایلمکدر پس تعجب ایدرسه کندو نفسندن ایلسون و رحمت
قیلورسه کندویه قیلسون و غضبی غیر ایچون قوسون نفسیچون ایلسون که
غیبت معصیته مبتلا و جان و تنن غریق گرداب بلا قیلمشدر اول
بونک غیبتی ایله ایتدوکی زلتدن پاک و طاهر و بو حسناتی اکا هدیه
و عطیه قیلمغله خایب و خاسر اولمق وار امام حسن بصری یه حجاجک مظالمی
تذکیر ایدوب ذمنه خوض ایتمک جانبنه تحریک و تسییر ایلمسیه لر موافقت ایتمیو
دیرایدی احتمالدر که اول توحیدی ایله نجات بوله و حسن غیبت و مساوی
سویلمک ایله هلاک اوله حجاج ظالم کبی کمسنه نک ذکر مساوی سندن
سکوت رای حسن اولیجق ملاحظه ایله که بعض زلاته مبتلا اولنه غیبت

نجه اوله فقیر ایدرین اگر حجاجک مساویسی مباح اولمیسنه حجاج ایتمک
جایز و انک کبی ظالملری غیبت ایدن گناهی جایز اولمز ولی اماک غرضی ضبط
لسانه معتاد و مرتاض اولوب مالا یعنی سندن اعراض و اغماض قیلمقدر و صحابی
تهذیب و مساوی یه معتاد اولمسونلر دیو تادیب ایتمکدر پس طالب سعادت
و راغب حسنی اولنلره بو مذکوراتی سمع جانله اصغا و تسویل شیطان
و نفس پرحسراتی الغا ایلسون که وقتلرینی غیبت مسلمین ایله اضاعت ایتمیه لر
و وصول عذاب الیمه داعی اولان نفس و شیطانه اطاعت قیلمیه لر ده
تنبیه لسانله غیبت حرام اولدوغی کبی قلبله غیبت ایتمک دخی حرام در
اعنی بر مسلمانی قلبکدن قبایحله متصف در دیو فکر و عقد قلب ایده سین
تمام معلوم دکل ایکن و بوکه سوء ظن دیرلر حرام در ان بعض الظن اثم
آیتی دلالتی ایله اما تمام معلوم اولیجق عقد قلب ضروری اولور اول وقت
لسانه کتورمنجه اثم لازم اولمز ~~لسانه کتورمنجه اثم لازم اولمز~~ لسانه کتوریجک واقع الیسیه
دخی اثم و غیبت حرام در **تنبیه** بعض اعذار ایله غیبت مجوز و مرخص اولور
و انلر امام غزالی ذکر ایتدوکی اوزره التی در عذر اول تظلم و شکوی در مثلا
بر قاضی ظلم و اخذ رشوتله ذکر ایتمک غیبت حرام در لکن بر کمسنه یه ظلم و حکم
جور ایتمش اولسه اول کمسنه سلطان و وزیره اوکنده حالین آکلیوب فلان
قاضی بکا ظلم ایتدی دیمک یا خصمدن رشوت آلدی دیسه غیبت حرام دکلدر
عذر ثانی تغییر منکر و دفع فساده معاونت طلب ایتمکدر مثلا دیه سین که
فلان شویله فساد ایدر کل آنی بر طریقله دفع ایدهلم عذر ثالث استفتادر

مثلا فلان کس بکا شویله ایلدی بونک موجبی ندر دیو فتوی طلب ایده سین
عذر رابع مسلمانلری انک شرندن تحذیر ایلمکدر مثلا بر عالم بیلمیوب
بر اهل بدعته وارور کلور اولوب بو سبب ایله بعض عوام مسلمینک اول
مبتدعه اعتقاد و تعظیمی احتمال اولدقده عالمه فریور فلان شویله مبتدع یا فاسقدر
دیمک جائزدر و بو قسمدندر که بر پادشاه بر غیر مستحقه بر منصب ویرمک
استدکده اصلاح عالم و دفع فساد ایچون اول کمسنه جاهل یا ظالمدر
اول منصبه نامستحقدر دیمک غیبت حرام دکلدر بلکه اقامت شرع و
اسلامدر عذر خامس بر کمسنه نک غیبته دلالت ایدر لقبی اولوب تعریفی
ایچون اول لقبله ذکر اولنور اهانت مقصود اولمیه اعرج و اعمش کبی جائزدر
اما مهما امکن احتراز و اجتناب کرک و لا تنابزوا بالالقاب بیورلمشدر
غیری طریقیله تعریف ممکن اولدقجه بو مقوله لقب ایله ذکر ایتمکه ارتکاب اولنمق
کرک محدثلردن اسمعیل بن علیه والده سی نامی اولمغله ابن علیه دیمکله مشهور دیمکدن
متألم اولوردی حضرت امام شافعی آنی ذکر ایتدکده تعریفنه محتاج اولیجق
اسمعیل بن علیه دیمزدی اسمعیل که اکا ابن علیه دیرلردی دیر ایدی عذر سادس
غیبت ایتدوکی کمسنه فسقی و ظلمی اعلان و مجاهره ایدر اوله خمارلر عشارلر
و اسواق و سککده سکران صیاح ایله کزمکی اختیار ایدن فسقه کبی حدیثده کلمشدر
که من القی جلباب الحیاء عن نفسه فلا غیبة له حضرت عمردن مرویدر که
لیس لفاجر حرمة مرادلری فاجردن اعلان ایلین فاجردر حسن بصریدن مرویدر
که اوچ طایفه یه غیبت جایزدر بریسی اهل هوی یعنی بدعت مذهبنده اولان

مشهوردر علیه

147

رافضی و خارجی کبی ایکنجیسی فسقی اعلان ایدن فاسق اوچنجیسی پادشاه
ظالم امام غزالی ایدر بو اوچ طایفه بر صفتده مشترکلردر و اول فسقلرینی کتم
ایتمیوب بلکه آنونکله تمدح و افتخار ایتدکلریدر **بیان کفارت غیبت**
غیبت کفارتی ندامت و توبه من بعد ایتمکه عزمیتدر اما غیبت ایتدوکی کمسنه دن
حلال لیغین طلب ایتمک حسن بصری قتنده لازم دکل استغفار کافیدر
اما عطا قتنده وارب سکا ظلم ایتدم غیبت ایتدم دلرسک عفو ایله دیمک
حقکی حلال ایت دیمک لازمدر اما غزالی بو قول اصحدر دیر فقیر ایدرین استحلال
ایتدوکی تقدیرجه دخی زیاده اینجنمک احتمالی اولیجق اجمالله استحلال اولنمق کرک
اون آلتنجی آفت نمیمت که فارسیده سخن چینی و ترکیده قوغوجیلقدر
عظیم معصیت و فاحش جرمدر قرآن عظیمده همّاز مشّاء بنمیم
بیوردوغی بودر حدیث شریفده کلمشدر که لا یدخل الجنة نمام کعب
روایت ایدر که بنی اسرائیله قحط اولشدکده حضرت موسی نیچه دفعه استسقا
ایدوب اجابت ظاهر اولمیجق وحی نازل اولدی که ایچکوزده نمام واردر
موسی مناجات ایلدی که یا رب کیمدر وحی کلدی که بن نمیمه دن قوللرومی
نهی ایدرکن ممکن میدر که بن نمیمه ایلیم جمله سی توبه ایلدیلر آثار اجابت که تابع
استغفار و انابتدر ظاهر اولدی **تنبیه** نمیمت همان لسانه
مخصوص دکلدر بر نسنه که بر مسلمان انک کشفی اولونمه سندن متألم
اوله آنی لفظ و عبارت یا رمز و اشارت و بالجمله بوجه من الوجوه آخره ایصال
و اعلام ایدوب اول مسلمانه اضرار و ایلام ایدن کمسنه سخن چین و نمامدر

ونیمه باعث یا نمیمت ایتدوکی کمسنه یه بغض و عداوت یا نمیمت ایلدوکی
شخصه اظهار محبت وصداقت یا مجرد کفت وکو وخبث وجودن تلذذ
وخبث طبع ولوم شانله اتصاف قدر واقع اولور که اذانی خبثا که ایتدوکی
نمیمه دن کندوسی متضرر اولمق متقرر ایکن ینه صبر ایده میوب اساس خبثینی
بنیاد وکندو ونیجه کمسنه نک حالنی افساد ایدر امام غزالی ایدر نمام سکا
بر کمسنه دن نمیمت کتوروب مثلا فلان کس سنی سومز سنک حقکده
شویله دیدی یا بویله ایلدی یا سنک امرکی افساد دیا دشمنکله محبت بنیاد
ایتمک استردیسه سکا مقابله سنده التی نسنه لازمدر اولکیسی
انی تصدیق ایلمیه سین زیرا نمیمت ایتمکله فسقی متقرر اولدی فاسقک
کلامی مردوددر یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا
ایکنجیسی اکا پند ونصیحت ونمیمه دن منع ونهی ایتمکدر زیرا حق تعالی
وأمر بالمعروف وانه عن المنکر بیورور نمیمت منکر ایدوکنه منکر
بو قدر اوچنجیسی اکا بغض ایتمکدر زیرا حضرت حقک مبغوضیدر
دردنجیسی آنوک نمیمه سی ایله اول مسلمانه سوء ظن ایتمک کرک زیرا
حق تعالی عز شانه اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم بیوردی
بشنجیسی انک سوزی حق میدر دکل میدر تفتیش وتفحص اولنمق کرک
زیرا تجسسدر حق جل وعلا تجسسدن نهی بیوروب ولا تجسسوا
دیمشدر التنجیسی انک نمیمه سنی هیچ کمسنه یه حکایت ایلمک کرک زیرا
کندو دخی نمام اولمش اولور ونهی ایتدوکی اشلمک عاردر نته کیم شاعر دیمشدر

لا تنه عن خلق وتأتی مثله • عار علیک اذا فعلت عظیم • حکمادن
بریسی نه بر دوستی کلوب فلان کس سکا شویله دیدی دیوجک ایتدی
ای برادر بنی زیارته چوقدن کلمدک ایدی حالا اوچ درلو خیانتله کلدک بر
اول بنم بر دوستمی بکا مبغوض ایلدک ایکنجی قلبم فارغ وآسوده ایکن نمیمه
مشغول وآلوده قیلدک اوچنجی کندوکی بنم قتمده امین ایکن متهم ایلدک علمادن
بریسی نی بر پادشاهه نمیمت ایتدیلر پادشاه عالم مذکوره عتاب ایدیجک
انکار ایلدی پادشاه بکا بونی بر معتمد کمسنه نقل ایلدی دیوجک عالم ایتدی
یا امیر نمام معتمد اولمز وپادشاه خوب دیرسین دیوب اندن راضی
ونمامه ساخط اولدی • عمر بن عبد العزیزه بر کمسنه کلوب آخری نمیمه ایدیجک
بیوردی که استرسک بو خصوصی تفتیش ایده لم کاذب چیقرسک یا ایها
الذین امنوا ان جاءکم فاسق آیتنه مظهر سین صادق ایسک
هماز مشاء بنمیم آیتنه ماصدق سین اکر استرسک سندن
عفو واغماض ایده لم ایتدی یا امیر المؤمنین عفو ایله من بعد بندن نمیمه
صادر اولمیه سن زیاد اعجمی که بلغاء عربدندر بر کمسنه سلیمان بن عبد الملکه سعایت
ونمیمت ایلدی سلیمان امر ایلدی جمع اولیجق زیاد نمامک یوزینه تقوب ایتدی

وانت امرؤ اتمتنک حالیا ‖ فجئت وأما قلت قولا بلا علم
فأنت من الأمر الذی کان بیننا ‖ بمنزلة بین الخیانة والاثم

صاحب عباده بر کمسنه رقعه سنده یتیمک مالنی اخذ ایتمکه سعایت
ایدیجک ظهر رقعه ده بو کلمات فصاحت آمیز وحکمت انکیزی یازدی که السعای

قبیحه وان كانت صحیحة المیّت رحمه الله والنّمیم جبره الله والمال ثمرة الله
والساعی لعنة الله بعض حكما دیمشلر كه نمیمت بر قدردر كه طولو زهراب نفاق
وسه پایه كه اوزرنده قینزاوج سنه در كذب وحسد ونفاق حكایه ایدرلر
كه بر كمسنه بر قول صتوب عیبی بوندن قوجیلقدر دیوب بر كمسنه اختیار
ایدوب الور برقاج كوندن صكره خاتوننه ایدر كه افندی سنی ایكن سومز
انجق بر جاریه المق استر امابن خواص نیرنجاتنه واقفم كیجه یاتور ایكن استره ایله
بوغازی التندن برقاج قیل كس كتور بن اكا افسون ایده یین سكا محبت وتابع
بل عبد طابع اولسون خاتون اول سببدن كه جازم دكلمش صدق كلام
غلامه جازم ودیدوكی نسنه یی ایتمكه جازم اولیجق افندی سنه ایدر كه بن
خاتوندن خارجه میل وسنی قتل الكدم كیجه اویور كبی اول كه حقیقت حاله
واقف وتشیرنسایه عارف اوله سین خواجه ایله ایدوب خاتون
استره ایله محل ذبحه قریب اولیجق فی الحال صچرایوب قلقر وخاتونی بی توقف
قتل ایلر ایزه بی اقارب زن بی وجه قتله تحمل ایتمیوب مردی قتل ایدرلر
ایكی قبیله مخذول ولوب محاربه یه مشغول ونیجه كمسنه اراده مقتول اولور

بی ادب تنها نه خودرا داشت بد — بلكه آتش در همه آفاق زد

ونمامك داخی بر عقوبتی بودر كه اكثریا اول كمسنه لر حقیقت حاله مطلع
اولوب انلردن عداوت مرتفع اولور بو خوار وخجل قلور **بیت**

میان دو تن جنگ چون آتش است — سخن چین بدبخت هیمه كش است
كنند این وآن خوش دگر باره دل — وی اندر میان كوربخت وخجل

نمیمت وسعایتی الغا ومفسدلرك افسادینه اصغا ایتمك اصحاب دولت
وارباب جاه ومكنته الزم لازم واهم مهمات ولوازمدر زیرا بو بابی سد
ومفسد ومنافق كلامین رد ایتمزسه ارباب نفاق تكاثر وتغالب
وسك صفتان درنده تهاجم وتكالب ایدوب بری برینه ذم ونفاق ایتمكله
ارالرنده بغض وشقاق دوشوب خدم وحشم واصحاب واحباب تفرق واحزاب
اولوب شخص دولتی توارد علل ایله معتل واستان سعادتی بی انتظام ومختل
اولوب بالاخره قصر دولتی منهدم ومایه اقبالی منعدم اولمق لازم اولور

اوننجی آفت ایكی دللو اولمقدر كه اكا ذواللسانین وذوالوجهین درلر
مثلا ایكی دشمنك ارسنه كیروب هر برینه بر درلو سویلیوب اساس عداوتی
محكم ایتمكدر وبعض محدثلر روایت ایدرلر من كان له وجهان فی الدنیا
وكان له لسانان من نار یوم القیمة وحدیث آخرده كلمشدر تجدون من شر
عباد الله یوم القیمة ذا الوجهین الذی یاتی هولاء بحدیث وهولاء بحدیث
اما بر كمسنه ایكی دشمنله صداقت اوزرینه معامله وهر برسی ایله فی الجمله مجامله
ایلسه اما آخردن نقل كلام وهیچ برینه اضرار وایلام ایلمسه ذوالوجهین اولمز
بلكه بوكا مدارات مقبوله ومجامله ومعامله درلر اكثر عقلا بو اسلوبه سالك و
بو خلقه مالك وطرفینك مداراسنه عالم وهر برینك عداوت وبغضندن
سالم اولورلر اگرچه ایكی طرفه دخی كمال صداقت میسر اولمز زیرا صدیق صدوق
اولدر كه دشمنه دشمن اوله نته كم دیمشلردر **نظم** تحب عدوی ثم تزعم اننی
صدیقك لیس النوك عنك لعازب • لكن هركشی یه كمال صداقت

لازم دکل اما بو قدر مجامله وحسن معامله مستحب ومناسبدر اون
سکزنجی آفت مدح کویلودر که بعضی مواضعده منهیدر امام غزالی رحمه الله التی
آفت واردر دردی مادحه ایکیسی ممدوحه عارض اولور آفت اولی افراط
مدح کذبه مؤدی اولمقدر فقیر ایدرین شعرا بو آفته مبتلا اولدقلری ظاهردر
در شعر مپیچ و در فن او   چون اکذب اوست احسن او   بلکه
بعضی کثرت جهل وقلت تقوی سببی ایله کفره دخی مرتکب اولور شعرای
عربدن متنبی بو ورطه‌یه چوق اوغرامشدر نته کم دیمشدر بیت
یترشفن فی فمی رشفات   هن احلی من التوحید   شراح دیوانی
تکلف جوابلر ویرمشلردر آفت ثانیه ریادر زیرا مدح ایتمک دعوای
محبتدر واقعه مطابق اولمیجق ریای محض اولور مص ای انکه لاف میزنی از دل
که عاشقتت   طوبی لک ار زبان تو بادل موافق هست   مترجم
آفت ثالثه بعض نسنه‌لر ادعا ایلر که تحقیقی ممکن واکا اطلاع اولمق میسر
دکلدر وبو آفت اوصاف مطلقه ایله مدح ایتمکده اولور مثلا زاهد
درباولی در یا اهل ورع در دیمک زیرا حقیقت زهد وولایت وورع
برکمسنه‌ده متحقق اولدوغنه علم مشکلدر اما اوصاف خاصه‌ده
علم ممکندر مثلا فلانی کوردم تهجد نمازی قیلور یا صدقه ویرور دیسه
جایزدر که امر مخصوص ومحسوسدر وبو آفتدن احتراز ایچون جناب رسالت
پناهی بیوردی صلی الله علیه وسلم لا تزکوا احدا وان کان ولا بد
فقولوا فیما احسب ولا ازکی علی الله احدا   یعنی برکمسنه تزکیه

و مدح ایتمک غایت لازم کلورسه بنم ظنمده بویله درحق جل وعلا کمسنه
مدح وتزکیه ایتمزین دیمکدور آفت رابعه کاهی بر فاسقی مدح ایتمکله انوک
فرح وسرورینه سبب اولمقدر حدیث شریفده وارد اولمشدر که
ان الله یغضب اذا مدح الفاسق فقیر ایدرین مادحه بر آفتی دخی بودر که
ذلت لازم اولور مؤمنه واجبدر که موضع ذلتدن صقنه خصوصا که
مدح طمع دنی ایچون اوله علی الخصوص بو زمانده که جود وکرم بالکلیه منعدم
ومدح فصیح ایله شکفته اولوب استماع مدیح ایتمک قصر ویران کبی اساسی
منهدم اولمشدر امرای زمان بر شاعرک النده قصیده کورسه جان
باشنه صیچرر وبر بلیغ قطعه سنده درلر نظم ایدوب صونسه اضطرابدن
اجل درلری دوکر شعر   قوم اذا انشدتهم فکانما   حاولت نتف الشعر
من انافهم   قم فاسقینها بالکبیر وغنی   ذهب الذین یعاش فی اکنافهم
ممدوحک عارض ایکی آفتک اولکیسی اولدر که کبر وعجب حادث اولور
حکایت   اولنور سادات عربدن جارود عبدی حضرت عمر مجلسنه
کلدکده بعض حاضرلر بو کلن سید قبیله ربیعه‌در دیدیلر جارود یقین کلنجک
حضرت عمر دره ایله اوردی یا امیر المؤمنین نه کناه ایتدم دیوجک دیدی کلرکن
اشتمدکمی جارود بکا اندن نه لازم کلور دیوجک بیوردی که سکا کبر
وعجب کلمکدن خوف ایدوب سکا بو طریقله ذلت ویردم ایکنجی آفت اولدر که
مدحی استماع ایدیجک کندوده اول وصفک تحقیقین مقرر اکلیوب
طلب زیاده ایچون جد وسعیدن فتور وکسل کلور بو ایکی آفت سببندندر

كه جناب رسالت پناهی صلّی الله علیه وسلّم حضورندن بر کمسنه آخری مدح ایدیجك
قطعت عنق صاحبك بیوردیلر وحضرت عمر المدح هو الذبح دیدیلر اما علمادن مطرف
دیرایدی هرگز نفسمه کمسنه دن مدح وثنا اشتمدم الا نفسمك ذلّت وصغاری
زیاده اولدی زیاد بن ابی مسلم دمش كه بر احد مدح وثناسین اشتمكله اولمز
الا شیطان اكا ظاهر اولور اما مؤمن اولان تدارك ایدر عبد الله بن المبارك
حضرتلری دیرلرایدی كه بو ایكی كلام حقدر مطرف بیوردوغی قلوب خواص در
زیاد دیدوكی قلوب عوام در فقیر ایدرین بو سببدندر كه قربی لرسالك
واقعهٔ صالحه وكشف وكرامت عرض ایلسه نفی وسلب ایدوب بو ادانی مقامات
واسافل كرامات دردیرلر ومریده آفرین وزه دمزلر كه نفسی قوی وفربه اولمیه مرید
حكايت ایدر كه ایو واقعه گوروب پیره عرض ایلدم ثنا بیوروب
دعا ایلدی فقیر زانوسنی تقبیل ایلدیم فی الحال واقعه گوردم بر كربه سیاه
بنوم زانومه مس وتقبیل ایلدی پس مدح استماع ایدن كمسنه غایت
تیقظ واحتراز اوزره اولمق گرك كه عجب وكبردن خلاص وفتور عمل وتقصیر وكسلدن
نجات بوله ایچون بعض علما اصلا مدح استماع اتمزلر ایدی ودخی خطر حاله
ودقایق عجب وریا وآفات اعماللرینه ناظر اولوب اگر بو مادح بی حقیقی
اوزره بلیدی مدح اتمك دكل بندن گریزان اولیدی دیه **قطعه**
شهنجم بچشم عالمیان خوب منظر است ... وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
طاوس را بنقش ونگاری كه هست خلق ... تحسین كنند واو خجل از پای زشت خویش
ادب طقوزنجی آفت كلامده واقع اولان دقایق خطا وخلل در

كه آندن احتراز متعذر در ایچون من كثر كلامه كثر زلله خصوصا كه كلام اصول
دین وتوحید وذات وصفات حق مجیده متعلق اوله وخصوصا كه متكلم عالم
بل متعلم اولمیه نته كم زمانه ده مشاهده ایدرز احادیث ومواعظدن
بر ایكی ورق گورن كرسیلره چیقوب عوامه وعظ وتذكیر وقرآن مجیدی
زعم فاسدی اوزرینه نقل وتفسیر ایدر ودبر شیخه بر ایكی گون خدمت وتوبه
ایدن امی حقایق ومعارف سویلمكه باشلرامی لره بو مقوله كلام محض
خطایا وآثام در **مثنوی** ای لبا چیز میشود صادر ... كه شود جاهل اندر كافر
امام غزالی ایدر كه علم وفصاحتده ماهر وبیان وبلاغته قادر اولمیلرك
كلاملرنده سهو وزلل وخبط وخلل چوق اولور لكن حق جل وعلا جهللری
عذری ایله عفو بیورور نته كم حدیث شریفده وارد اولمشدر كه بر كمسنه
ما شاء الله وشئت دمیسون ولكن ما شاء الله ثم شئت دیسون كندونك
مشیتنی ثم ایله كه تاخیر وتراخی ایچون موضوعدر اداایتمكده عبد عبودیتنه اعتراف
وتذلل وتخضعله كه لازم بنده در اتصاف بولنور اولكی اداده توهم تساوی
واشتراك كه مفضی شقاوت وهلاكدر فی الجمله منفهم اولمغین اندن نهی وثانیله
امر اولندی ومشهوردر كه بر كمسنه حضرت رسالت پناه حضورنده مَنْ
يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى
دیوجك صیغهٔ اشتراك ایله ومن یعصهما دیدوكین منافی ادب عبودیت گوروب
بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله بیوردیلر ودخی بیورمشدر
سزدن بریكوز عبدم وامتم دمیسون جمله كوز حقك عبدی وامای در

لکن غلامم وقنام وجاریه وقناتم دیسون و دخی حدیث شریفده کلمشدر
که لا تقولوا للمنافق یا سیدنا فانه ان یکن سیدکم فقد اسخطتم
ربکم پس کفره یا الفاظ تعظیمله خطاب محرم ومحظوردر حتی بعض فتاوی
حنفیه ده مذکوردر که برکسه برمجوسی یه یا خرشنه دیسه کافر اولور
استاد دیمک اولور پس زمانه مزده یهودی لره خواجه فلان دیمک
خطرلودر سلام حقنده دخی علما دیدیلر ابتداء انلره سلام ویرلمیه انلر سلام
ویرسه جوابنده وعلیکم دنیله آرتوق نسنه زیاده اولمیه لکن ذمی قتنده
بر مؤمنک حاجتی اولسه ابتداء سلام ایتمکه رخصت واردر و بعض الفاظ
که فقهای امت کفردر دیمشلر بغایت احتراز واجبدر زمانه ده
ارسال لسان واطلاق عنان سخن قتی شایع اولمشدر بعض جهله لطیفه
کولمق واضحاک یاران قصد ایلیوب کلمات کفریه لطیفه دیو سویلر
بعضی انی استماع ایدوب ضحک وقهقهه ایلر نعوذ بالله ایکیسی
دخی دیندن بیگانه وضلالت شمعنه پروانه اولورلر بعضی جهله جهل
سببی ایله کلمه کفری اجرا ایدرلر علما جهل عذر دکلدر دیمشلردر ومن بابه
مبالغه لر ایدرلر اگر اویله دکلسه کافر بابند اوله این دیرلر وبعضی دخی آخره بونی
ایتمزسک کافر اول دیرلر وبعضی الله تعالی حلیمدر که سندن بو فعل
صادر اولمشدر باآنکه صادر اولمشدر عوام حقنده بو سوزلر کفردر
دیمشلر بو جمله آفات ومهالک وبلیات که لساندن صادر و
و صاحبی یا فاسق یا کافر اولور حدیث شریفده وارد اولمشدر که

ان الرجل لیتکلم بالکلمة لیضحک اصحابه ولا یبالی بها وانه یقع بها فی قوماة جهنم
سبعین خریفا یعنی برکمسنه برسوز سویلر حریفلرینی کولدرمکیچون واول سوز
انک قتنده خوشیدر هیچ اندن قیرمز اما بیلمزکه اول برسوز سببی ایله جهنم اچنه
دوشر یتمش ییل وکلمه کفرک بر مشکلی دخی بودرکه مجرد ادای کلمه شهادتله کبر و
اسلامه کلمز بلکه اول سوزدن بعینه توبه ایتمک لزم علمامز قتنده لازم در
پس نیجه کمسنه کلمه کفری سویلر واونیدر خاطرنه کلمزکه توبه ایلیه نعوذ بالله تعالی
شقاوت ابدیده قالمق کورینور بو مشکلک چاره‌سی اولدر که هر صباح
ومسا بو دعایی اوقویه اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا
وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم علما دیمشلر که بو دعایی اوقمق ماضیده
کفر کلمه‌سی لسانته جاری اولدیسه انی محو ایدر و توبه واستغفار اولور
ومستقبلده کلمه کفردن حق جل وعلا لسانینی حفظ ایلر یکرمیه وبرکتنه الله

یکرمنجی آفت عوامک دقایق علوم ومشابهات قرآن وسر قضا وقدر ومشکلات اسرار حکمت وشریعتدن سؤال ایتمیدر

انلره لازم اولان ایمان وعمله سعی واجتهاددر لکن نفوس امارهنک عادتیدر
که کندویه نافع اولان تلخ وثقیل ومالایعنی وفضول اولان شیرین وخفیف کلور
وعوام بو مقوله علومه حرص ایتمکدن مسرور اولورلر زیرا شیطان اکا تخییل وتسویل ایلر
که سن دخی علما واهل فضلدنسین بعض مصطلحات اهل رسومی بیلمدیکک ضرر
ویرمز خلاصه علوم ونقاوه معارف بونلردر سن انلری علما ظاهردن

یک بیلورسین خصوصا که بعض صوفیه ایله مصاحب اولوب منطق الطیر عطار
وگلشن راز و زبده عین القضاة همدانی دن برالکی بیت اوقمش السنه خو دکمنه دان
عارف وحقایق شناس عمیق و علمای شریعت قتنده ظاهری الی التحقیق
اولور وبعض علومدن دخی مسایل یاترکی کتابلردن یا بعض ناس افواهندن
تلقف ایدوب آنوکله بعض دانشمندلری امتحان کند وحفظ ایتدوکی
جوابی نه مطابق تقریر ایتمزسه جهلنه حکم ایدر و زمانه مزده بلیهٔ عامه که بو مقوله
اهل فضول و داعیه ضلالات اولنلره عارض اولور شبهه قضا وقدردر
که بعض فسقه فسق وفجوره انهماک مقتضای جبلت ناپاکلری اولوب زواجر عتیه‌لی
ملاحظه وامر معروف ونهی منکر ایدن مؤمنلرک لوم وتقریعی استماع
ایدیجک شیاطین جن وابلیس درونلرندن القا وتخییل وشیاطین
انس تلبیس برونلرندن اضلال وتسویل ایدرلرکه سنک فسق وفجور ایدیجک
علم الهی ازلیده مقدر ولوح محفوظده مسطور اولان محو اولمق ممتنع در پس مجبور
محض ومضطر صرفسین مجبور محضک تعذیبی ومضطرک عقوبتی عادل
حقیقی یه که صدور ظلم وجور آندن محالدر ممکن دکلدر نته کم عمر خیامه منسوب رباعی‌ده مذکوردر

رباعیه

من می خورم و هر که چو من اهل بود • می خوردن من بنزد او سهل بود
می خوردن من حق بازل میدانست • گر می نخورم علم خدا جهل بود.

بو شبهه ایله جبر محضه قایل وقیلرنده شرایع و دعوت انبیا که وعد ووعید
وثواب وجزای اعمال صالحه وعقاب ونکال اعمال فاسده یه مشتمل
ومبنی در فاسد وباطل اولوب ظاهری جبر اولان ابیات شعرایی

تمثیل ایدرلر حافظک بو بیتلری کبی شعر

درکوی نیکنامی ما را گذر ندادند • گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می آلود • ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را

و بو بیتی کبی بیت

بروای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر • کار فرمای قدر میکند این من چکنم

وانک امثالنی انشاد ایدوب ضعفای ناسک دخی عقایدینی افساده ایتمکه
توصل ایدرلر بو فقیر بله علم ومعرفتدن خالی بر میرفضول کوئیله اجتماع وانوک کلامنی
بر شام رمضانده استماع واقع اولدقده بعض مشکلاتم وار خدمتکوزده
حلی تمنا ایدرین دیدی فقیر دخی مسایل صیام وتراویح وقیامدن بعضی سنه لر
صورمق تخیل ایدوب تمام انشراح صدر ایله بیورک دیدم شبلدی سر قضا
وقدردن سؤال وشبهه سابقه ایله ایراد اشکال ایلیدی فقیر ایتدم اولا
قضا وقدردن بحث وجدال منهی در زیرا سر قدر مقدمات دقیقه یه
مبنی در پس مؤمن صحیح و بنده صریحه لازم اولدر که فرمان پادشاه
مطابق بر بنیه کتورمکیچون قولنه امتثال ومسارعت واستعجال ایدوب
بهانه وتعلل ایشکنده اوتورمیه و چون وچرا ولم ولمادن دم اورمیه مثلا
سن که پادشاه جهان مطاعک خدم وحشم وانصار واتباعندن سین حالا
سکا درگاه سعادت دستکاهندن بر فرمان وارد اولسه همان اطاعته
مبادرت وامتثاله مسارعت ایدرمیسین یوخسه بو فرمان نیچون بویله
کلدی و بنم امتثاله قدرتم نه جهتدندر دیو بحثه می باشلرسین اکر شق ثانی یه
کیدرسک اولا امارتدن معزول ثانیا عقوبات ایله مقید ومغلول اولورسین

چون پادشاه مجازی بی اشتباه که مظهر امر اعتباری بی وجوددر ونام شاهی اکا مستعاردر
بر غیر حق اضافت شاهی بود چنانکه مص بر یکده چوب پاره شطرنج نام شاه در نسبته
پس پادشاه حقیقی که مص بر وحدتش صحیفه لاریب حجتست • انیک توحیدینه
از شهد الله بران گواه • درگاهنه بهانه جوی ونافرمان اولوب نه مرتبه
مستحق عذاب ومستوجب خذلان اوله روایت اولنور که بر کمسنه عمر
بن عبد العزیز حضرتنه تبر قدردن سؤال ایدیجک بیوردی ان الله تعالی لا یطالب
عما قضی وقدر وانما یطالب بما نهی وامر ثانیا معلوم اولسون که علم الهی ازلی
عبدک قدرتی ایجاد فعل یا اعدام طرفنه متعلق اولاجغنه متعلق که تقدیر آندن عبارت
ولوح محفوظده تسطیر اکا اشارتدر فعل عبد اضطراری وعبد فعلنه مجبور ومضطر
اولمق لازم کلمز زیرا بالبدیهه معلوم وشک وشبهه معدومدر که فعل
عبد احراق نار وتبرید ما کبی اضطراری دکلدر واختیار ایله اولان حرکت یدیله
رعشه مرضی سببی ایله اولان حرکت یدین ما بیننده فرق ظاهر وار ایدوکنه
عقلا دکل صبیان ومجانین دخی جزم ایلرلر وعلم ازلی احد طرفینه متعلق اولدوغی
عبد اختیاری ایله اول طرفی ایقاع ایتدوکی اجلندر عبدک اول طرفی ایقاع
ایتدوکی علم الهی اول جانبه متعلق اولدوغی ایچون دکلدر زیرا علم معلومه تابعدر
معلوم علمه تابع دکلدر نقاش دیوارده صورت فرسی بو وجهله نقش ایلدوکی
نفس الامر وخارجده فرس اول صورتده اولدوغیدر نه انکه فرس خارجده
اول صورت اوزره اولدوغی صحیفه دیوارده بو وجه اوزره منقش اولدوغندن اوله
حاشا وکلا کذلک علم ازلی فعلک بر طرفنه متعلق اولدوغی مکلف اول جانبی

اختیاری ایله ایقاع ایده جکندن اوترودر نه انکه مکلف اول جانبی اختیار ایله
ایقاع ایتمه سی علم ازلی اول جانبه متعلق اولدوغندن اوله پس علم الهی عصیانه علت
ایتمک کمال جهل ونقصان عقلیدن ناشیدر نته کم رباعی خیام جواب اینده خواجه
نصیره منسوب رباعیده ذکر اولنمشدر رباعیه گفتی که گنه ز بنده من سهل بود •
این نکته نگوید آنکه او اهل بود • علم ازلی علت عصیان کردن • نزد عقلا
زغایت جهل بود سرچون جواب شبهه بو اسلوب اوزره توضیح ومذهب
حق بو بیان روشن ایله تصحیح اولندی میر بو الفضول خواه وناخواه صامت
اولوب کلام بی انتظامندن ساکت اولدی • معلوم اوله که بو ذکر اتدیکمز
تقریر علمای شریعت وائمه امتدر اما مشایخ متصوفه وحکمای متالهه بو مدعایه
بر تقریر دخی ایتدیلر انی دخی ذکر وبیان ایدهلم که کتابمزه مطالعه قیلنلر خوب
مقالهیه بعون الملک العلام اطلاع تام تحصیل ایدوب شبهات وشکوک
ظلامندن نجات بوله لر اولا معلوم اولسون که حکما کتب حکمتده تقریر
ایلدیلر که هر فعل اختیاری که فاعلندن صادر اولور البته مبادی مترتبه سی
اولمق کرک که صادر اوله واول مبادی اکثر حکما قتنده درتدر وحکیم اشراق
شهاب الدین سهروردی قدس سره قتنده اوچدر اول علم یعنی اول صادر
اوله جق فعل نه نسنه در بو وجه ما تصور اولنمق کرک ودخی اول فعلک
فایده سی وار ایدوغنه تصدیق ایتمک کرک کرکسه تصور مطابق وتصدیق یقینی
حکمی کرکسه تصور غیر مطابق وتصدیق تخییلی جهلی اولسون ایکنجیسی شوق ومیل در
جانب فعله که علم وتصور مذکوردن ناشی اولور بو شوق ومیل علمک غیری ایدوکی

وفعل اختیاری نك مبادیسی سندن ایدوكی بالوجدان الضروری معلومدر نیچه
كمسنه بر فعلی تصور و فائده سنه تصدیق ایلر اما فعل جانبنه شوق ومیلی واقع
اولمیوب او فعل وجوده كلمز اوچنجیسی اجماع وعزم در یعنی فعلك ایجادی
جانبنه رایی مجمع وعزیمتی مقرر اولمقدر وبونك مبادی اولدوغنه دلیل اولدر
كه نیچه كمسنه بر فعلی تصور و فائده سین تصدیق وانك ایجادی جانبنه شوق
ومیلی دخی اولور لكن برشئ مانع اولوب شوقی باقی ایكن فراغت ایدر پس
شوقلكدن صكره بر اجماع وعزم دخی لازم ایمش اما حكیم اشراق ایدر بو اجماع
وعزم دیدكلكوز لازم در ولی بو ینه شوقك تأكدی وغلبه سیدر بو سبب آخر
دكلدر بو نزاع نزاع لفظی یه قریب در دردنجیسی تحریك عضلات واعصابدر
بونك لزومی دلیله محتاج دكلدر پس فعل اختیاری اولدر كه اولا تصور
جزئی و فائده سنه تصدیق اولوب بو علمدن شوق ومیل حاصل واول
شوق ومیل عزمیت مرتبه سنه واصل اولوب آندن تحریك اعصاب واعضا ایله
اول فعل خیر وجوده اخراج وابدا اولمش اوله وبر فعل كه بو اسلوب اوزره یعنی سابقا
اصلا علم اكا متعلق اولمیه یا معلوم ایسه شوق وارادت اولمغله اولمیه اول
فعل اضطراریدر حركات جمادات كبی كه اصلا علمله مسبوق دكلدر وحركه
ارتعاش ید كبی كه فرضا تصور دخی اولسه شوق وارادت سببی ایله واقع
اولمش دكلدر چون فعل اختیاری مبادی مذكوره یه موقوف ایلرسز ممتنع ایلدیلر
وجودی واجب در وبو مبادی اولی كه علم ثانیسی كه شوق ومیل در اختیاری
دكلدر بلكه بر فعله شعور وتصور وفائده سنه تصدیق ایتمكه كسب واختیار

اولمز واندن فعله میل دوشمك دخی كذلك عبدك صنعی واختیاری ایله
دكلدر ومیلدن صكره ارادت كه احد طرفینی ترجیح در اول دخی حكما ومتصوفه
قتنده بلا مرجح ممكن دكلدر اندن صكره تحریك عضو خود ضروری در پس
فعل اختیاری بالحقیقه اسباب موجبه ومبادی غیر اختیاریه یه مستنددر
اگر دیرسك فعل بو تقدیرجه نیچه اختیاری اولور جواب ویرورز كه اختیاری
بو اسلوب اوزره واقع اولاندر پس فعل اختیاری ولكن اختیار اختیاری دكلدر
نته كم دیمشلردر مثنوی گرچه از جبر فعل او دوریست • اندران اختیار مجبوریست •
گرچه بی اختیار كارش نیست • اختیار اندر اختیارش نیست •
اگر دیرسك كه چون عبد مأمور اختیارنده مضطر ومجبور اوله پس بو اختیار
حقیقتده جبر محضه راجع واجبار محضه مبتنی اولان امر ونهیه مانعدر مجبور محضه
امر ونهی عقلا نامستحسن وشرعا غیر واقعدر بز ایدرز كه مشایخ متصوفه بو اشكال
صعبه بویله جواب ویردیلر كه مؤمن مطیعك قلبنه حق جل وعلا فعل خیر وایجاد
امر جانبنه علم وشعور ویردكدنصكره شوق وارادت براقدی كه خیری تحصیل
وامره امتثال ایلدی وكافر وفاسقك قلبنه بو شوقی وارادتی براقمدی
لابد تحصیل خیر وامتثال امر ایتمدی زیرا اولكی نك ماهیتك مقتضاسی بو ایدی
واستعدادی اكا ایدی ثانی نك مقتضای ماهیت وموجب استعدادی
بو ایدی وماهیات غیر مجعول واستعدادات غیر مخلوقدر بیت
هرچه ظاهر ز جمله اعیانست • سربسر مقتضای ایشانست دیگر بیت
مقتضاسینی ذاته اول علام • ویرسه حكمتله اولمیه ظلام

اول سببدندر که روز حشر و فردای قیامتده تبرقدر جمله عالم و عاصی و مطیع و عاصی اولنلره ظاهر و مکشوف اولیجق اشقیا جمله کندولری لوم و ملامت و سوء فعللرینه اظهار ندامت ایدوب ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا اِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

دیه لر و هیچ کافر و عاصی دنیاده ملحدلر دیدوکی کبی بزم صوچمز نه ایدی چونکه تقدیر ایتمشدک تقدیرک تغییره قابل دکل بزه عذاب و عقاب ایتمک روا دکلدر دیمه یه لر چون بو سر معلوم اولدی که فعل اختیاری ده حقیقت اختیاری دکل و انک حقیقتی اضطراره راجع و انسان تقالیب دست و چوکان تقدیرده کوی وش کرداندر مت کرچه تو ز اختیار مأموری • لیک در اختیار مجبوری •

پس مؤمنه لازمدر که هر آن و ساعت کندو حول و قوتین اسقاط و نفی ایدوب جمله حول و قوتی حق جل و علایه اثبات و حصر ایلیه مثنوی بین درین کارگاه وهم و خیال • خویش را در مجاری افعال • قالبی اختیار خود عاری • کشته افعال حق و جاری • و لسان حال و قالی ایله اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من ذلک دیوب حق جل و علادن توفیق و امداد طاعت و خیری تضرع و خدلاندن که عدم توفیق و عبدی کندو حول و قوتنه مؤمنه تعویق ایتمکدر تعوذ ایلیه طاعت صادر اولسه یارب بحقکشنک امداد و توفیقکدر دیو شکر و ثنا ایدوب تمنا و تطلب مزید ایلیه مت شکر باشد کلید گنج مزید • گنج خواهی مده ز دست کلید • اذ من الشکر عمّ آلاؤه • و من اشکر دام نعماؤه • اگر معصیت صادر اولسه ملحد مخذول کبی سنک تقدیرک بویله ایمش بنم نه گناهم وار دیمیه مثنوی جرم و عصیان بسوی خویش افگن • سر شرمندگی به پیش افگن •

156

گنه کارم

معذرت پیشه گیر و استغفار عجز و فقر و شکستگی پیش آر کای خدا بنده گرد خود کو باکنه دارم بیت غیر از تو عذرخواه تو کس عذر من عفو کوه کاه توبس بلکه کندو نفس شومندن بلوب عبادتنی تقصیر ایله معیوب و تقصیرینی نفس اماره سنه منسوب قیله ادب عبودیت بودر نته کم لسان غیب حافظ شیراز دیمشدر بیت

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ • تو بر طریق ادب باش و گو گناه منست

بعض اهل عرفان بیورمشلردر که ان الامر ذم و حمد فکونوا و قایته فی الذم و اجعلوه و قایتکم فی المدح تکونوا ادباء عالمین یعنی عبد مکلفک حالی انکیدن خالی دکل یا خیر و طاعته مظهر اولوب مستوجب مدح و تحسین اوله یا شر و معصیته مصدر اولدقده حق جل و علایه وقایه یعنی سپر اولوب حق جل و علا جانبنه تیر ذم و ملام اتلمغه مانع اولوب جمله لوم و ملامتی کندویه ایقاع و تقریع و ندامتی نفس پر تقصیرینه ارجاع ایلیه مثنوی

گرچه در کیش صاحب تفرید • آن تقاضا همی کند توحید • کر همه فعلها چه زشت و چه خوب • بی وسایط بحق بود منسوب • لیک از آنجا که شیوه ادبست • نسبت فعل شر بحق عجب است نثر و اگر فضل و توفیق حق جل جلاله سببی ایله مظهر طاعات و حسنات اولدی ایسه بو دفعه حق جل و علایی نفسنه وقایه و سپر ایدوب جمیع مدح و ستایشی اول جانب فیض آمایه حصر و اسناد ایدوب نفسنی استحقاق مدح و ثنادن تنزیه و ابعاد ایلیه که ادب عبودیتله متحلی و عجب و رعونتدن متخلی اوله جمله انبیا و اصفیا که پیشگاه قبول و اصطفا

اولوب مستحق ذم و نفرین اوله پس ادب که لایق عبدیمز آرتب در اولدر که مصدر معاصی و شر اولدقده

متقربلردر بو حلیه ایله محلی و بو ادبله مؤدبلردر نته کم سرور بارکاه اجتبا حضرت
محمد مصطفا علیه الصلاة الاتم والسلام الاوفی بیورر که ادبنی ربی فاحسن تادیبی
و بو ادبدن درکه حق جلیل محکم تنزیلده ابرهیم خلیلدن حکایت بیورر که
الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی ویسقین واذا
مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین والذی اطمع
ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین زیرا والذی امرضنی ویشفین دیمدی
سقم و مرض که ظاهرا شر و المدر حقه مضاف ایتمیوب نفسنه اضافتله که مظهرتی در
اکتفا ایلدی شفایی که خیر و نعمدر حمله حق جل و علایه اسناد ایتدی و فاتحه
کرام الکتاب و خیر الخطاب دربو ادبک رعایتنه اشارت واقع اولمشدر
که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بیوریلوب
اهل سعادت و هدایته اولان انعام حق جل و علایه نسبت صریح اولنوب
انعمت علیهم بیورلدی اهل شقاوت و ضلالته اولان غضب و اضلال حق جل و علایه
نسبت اولنمیوب غیر الذین غضبت علیهم ولا من اضللتهم دینلمدی سبحان الله
ما اکثر لطایف کلام الله بو اشارت لطیفه و نکات شریفه دن غرض بیان ادب
و تادیب و تهذیب اولی الالباب در بو سببدندر که بعض کمل ارباب
طریقت بیوردیلر که التصوف کله ادب **شعر** ادبوا النفس ایها الاصحاب
طرق العشق کلها آداب • مایه دولت ابد ادبست • پایه رفعت خرد ادبست
پس بو تفصیل و تطویلدن حاصل اولدی که اهل حبر بی خبر طریقتنه سلوک
و سیر ایدوب شیطانک نصوحی وارچون لعن و طردی متقدر و ترک طاعات

157

و کسب سیئات ایدنه نه محل لوم در چون افعال عباد خیر و شر علم ازلیده
ثابت و مقرر و لوح محفوظده که یا علم شامل مبادی عالیه یه اشارت یا ظاهر
اخبارده وارد اولدوغی کبی بر لوح عظیم که جمله حوادث و کواینله رقیم اولمش اوله
اندن عبارتدر مکتوب و مسطردر دیوب بو کلامی ترک طاعت و کسب معصیت
ایتمکه سبب و معذرت ایلین ملحد و مخذول در و اکثر معتقد ضلال اولمیوب محضا
غوص دقایق و درک حقایق دعوی سین ایدوب تفوه و تکلم ایدرسه مرتکب
ما لا یعنی و صاحب بدعت و فضول در اکر ناکاه شب شبهه یه دوشمش
و تقبه خاطرینه زنبور خواطر اوشمش ایسه ذکر ایتدوکمز جواب شافی و خطاب
وافی ایله قناعت و دفع شبهه و رفع شناعت ایلیسون و ادراک ایده
مدوکی یرده تسلیم و اطاعت قیلسون والله الهادی چون آفت لسان
بو قدر ذکر و بیان اولندی بو مقدار ایله اکتفا و اختتام و بر دخی آفات لساندن
احتراز ایدوب ختم کلام ایدهلم **ذکر رذیلت صلف** صلف و تصلف اوکونمکدر
و کندوده اولمین فضایلی وار ادعا ایدوب دایره سین حدندن بلند
و مرتبه سین استحقاقندن زیاده ارجمند طوتمقدر و صلف حقیقتده عجبله
کبردن مرکبدر و نتایجی و فروعی دایما مراتب عالیه ادعا و ارباب
فضایله تحقیر و ازدرا و رعایت حقوق اخوانده تقصیر و نفسنی تعظیم و غیری
تحقیردر چون عجب و کبرک علاجی تحریر و تقریر اولندی علاج صلف اندن
معلوم اولور **ذکر رذیلت بخل و خست** بخل خلق مذموم و ضد سخا المغله
رذیلت عظمی ایدوکی معلوم در و لسان شرعده دخی ذم بخل و مدح سخا چوق

واقع اولمشدر وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
شح بخل غليظدر و لا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من
فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به
وحديث شريفده وارد اولمشدر لا يدخل الجنة بخيل و دخی بیورلمشدر که
ثلث مهلكات شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه یعنی اوچ
خلق واردر که هر بریسی صاحبنی هلاک ایدیجیدر بریسی بخل شدیددر که نفس اکا
اطاعت ایدوب قلب و روحه حکمی جاری اولمش اوله ایکنجیسی هوادر یعنی
باطله میلدر که نفس اکا تابع اولمش اوله اوچنجیسی کشی کندو نفسنه و کمالاتنه
عجب ایتمکدر و ابن عباسدن روایت اولنور که حق جل و علا جنت عدنی
خلق ایتدکده امر ایلدی که تزین ایله پس بیوردی که انهارکی اظهار ایت
جنت دخی نهر سلسبیل و عین کافور و تسنیمی اجرا ایدوب نهر خمر و عسل و لبن
منفجر اولدی پس بیوردی که سریرلرکی و کرسیلرکی و حجله‌لرکی اظهار
ایت پس حق نظر ایدوب بیوردی که ایمدی تکلم ایله و جنت کلام
فصیح ایله دیدی که طوبی لمن دخلنی حق جل و علا بیوردی که عزت و جلالم حقیچون
سنده بخیل کمسنه ساکن ایتمزین اکر ذم بخل و مدح سخاده وارد اولان
آثار و اخبار و اساجیع و اشعار ایراد اولنورسه تطویل حددن بیرون اولنور
پس انلردن فراغت ایدوب بخل مذموم نه درانی بیان ایدوب طریق علاجین
عیان ایده‌لم بخلک تعریفنده چوق کلمات ایتشلر لکن اصح اقوال بودر
که بخل شرعا واجب یا مروت یوزندن مناسب اولنی قادر اولدق ایتمکدر

مثلا برکمسنه شرعا واجب اولان زکوتی ویرسه بخیل دکلدر شرعا واجبی ویرسه
اما مروت طریقنده لازم اولنی ترک ایلسه مثلا مال موفور و نعمت عظیمه یه
قادر اولوب اقارب و جیرانندن فقرا و صلحا اولوب ضرر فقر و شدت
افلاس ایله معاش ایدوب بونلره فواضل نعمتندن برحبه ویرمسه اکرچه
زکوة شرعیه‌سین ویرور ایسه دخی بوکمسنه بخیل تحتنده داخل و وعید بخل
اکا واصل و متواصل‌در و واجب مروت اختلاف اشخاص و ازمان
و حالات ایله مختلفدر مثلا فقیره برحبه‌سنه امساک ایتمک مروته مانع اولمز
اما غنی‌یه مانعدر مثنوی بقنطار زر بخش کردن زکنج • نه چندان که دیناری
از دست رنج • برد هر کسی بار در خورد زور • گرانست پای ملخ پیش مور •
ضیافتلرده مضایقه و تدقیق ایتمک مروت دکلدر معامله و مبایعه‌ده تدقیق
مروته منافی دکلدر مبایعه و معامله‌ده تدقیق مروته منافی دکلدر مکر حددن
بیرون اوله و بیع و شراده دخی مثلا کفن المقدة و اضحیة المقدة تدقیق ایتمک
مانع مروتدر و بالجمله مروتک بر حد معینی یوقدر و لکن ذوق سلیم و
عقل صحیح ایله معلوم اولور که نه مرتبه مانع مروتدر نه مرتبه دکلدر پس
برکمسنه زکوة مفروضه ویرسه یا مالک اوسطندن ویرمیوب ادنیسندن
ویرسه اقبح بخلله بخیل‌در انلری ایتسه و لیکن محل و مناسب اولان یرده مروت
ایلمسه نه بخیل‌در اما اولکیدن ادنی‌در انی دخی ایلسه بخلدن خلاص اولوب
وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ درجه‌سی‌نک ابتداسی اکا حاصل و ایثار
و بذل و سخای نفس مقاماتک اولنه واصل اولور و لکن مراتب سخا و ایثار

وبذل وسخای نفس متعامك اولنه وصل اولور ولکن مراتب سخا وایثار
متفاوت ومدرج واسخیا اکرام ومقامات احسان وانعام دخی نیچه طبقه در نظم
ولم ار امثال الرجال تفاوت • لذی المجد حتی الف تواحد •
ایثار اکادیرلرکه کندویه لازم ایکن صبر ایدوب آخره ویره نته کم قرآن
عظیمده بیورلدی وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
وایثار متحمل ومتصبر واصلا نادم ومتضجر اولمیانلره مقام عالیدر اما ایثاردن صکره
صبر ایده میوب نادم اولمق احتمالی اولیجق ترکی اولیدر لا صدقة الا عن ظهر غنی
بیوردوغی بونلره کوره در بیان اسباب بخل خواجه نصیر ایدر تامل اولنسه
اسباب بخل اوچ نسنه در یا خوف فقر واحتیاج یا غلو حب مال یا شرارۀ
نفس سببی ایله غیره خیر وصولنی استمامك امام غزالی ایدر سبب حب مال
ایکی نسنه در بریسی حب مشتهیات که طول امل ایله مقروندر ولا مثلا بر کمسنه
کندویه طول عمر تقدیر ایدوب مدت عمرده مشتهیاتدن تلذذ ومستحسناتدن
تمتع ایتمك استیجك لابد ماله که مشتهیاتك وصولنه سبب وآرزوی نفسی
اولان مستحسناتك حصولنه علتدر محبت ایتمك لازم اولور نته کم دیمشلردر نظم
ای زر تویی که جامع اللذاتی • محبوب خلایق بهمه اوقاتی • بیشك تو خدا نه
ولیکن بخدا کشاف کروب وقاضی الحاجاتی • اما طول امل اولمیه مثلا یارین
برکون موت غالب وسفر آخرت قتنده کلمح البصر او هو اقرب اولسه ماله که منافع رفتی
لازمدر اولقدر محبت ایلمز بعض کمسنه لر اولادینك بقاسین دخی کندو
بقاسی کبی حب ماله سبب وحرص ادخاره علت قیلورلر ایچون جناب

159

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بیوردی که الولد مبخلة مجبنة یعنی
ولد محل بخل وخوف فقردر ایکنجیسی عین ماله محبت ایتمکدر نته کم بعض کمسنه نك
مال موفور وخزاین مکثوری اولقدر اولور که معتاددن زیاده عمری اولوب
هرکون ایتدوکی انفاق وخرجین اضعاف مضاعفه سنین املیه نقصان ظاهر اولمز
بعضنك املاك وعقاراتندن ریع وادرار مرتب دخی کلورکن اصلا فقر واحتیاج
احتمالی یوغکن ینه عین ماله محبت ونفس دیناره درهمه عشق ومودت ایدوب
نه زکوة واجبدن برحبه ونه صدقه مندوبه دن بر فلس ویرور بلکه کندو حقنده
اقل قلیله اقتصار ونان وجبنله اکتفا ایدوب اموالنی تحت الارض دفین ایلر
بعضیلر موتیله ضایع اولمه سنی دخی اختیار وبعضی وارث مبغوضنه انتقال
ایتمه سیله کاری زار اولوب کاه ناله دلسوز وکاه آه جان فکار ایدر وبو مقوله
اشخاص روزکارده بی نهایت بولنور وهر برینك نوادر اخبار واحوالی
مجالسده نقل وحکایت اولنور ایراد امثال وبیان حال ایتمکه احتیاج یوقدر
وبو مرض بغایت عسیر العلاج در خصوصا که زمان شیب وکبر سنده دخی
اوله بو کمسنه اکا بکزر که بر کمسنه بر محبوبه عاشق اولوب رسول موصله دخی
محبت ایدوب کیدرکه محبوبنی اونیدوب رسول محبتنه مبتلا اوله زیرا
بی شبهه اصل محبوب مشتهیات نفسدر اما مشتهیاته مال سبب وصول
اولمغین هر کشی اکا محبت ایتمشدر لکن کیدرك نفس مشتهیاتی اونیدوب
عین ماله که سبب حصول مشتهیات ایدی محبت اولقدر اولمشدر که
جمله مشتهیاتدن جمع مال وادخار اکا اشهی واحب اولمشدر حتی بعض

بخلانڭ لوم وخساستلرینه لوم وطعن ایدوب قدرتڭکوز وارکن فقر اکبی
ضرّ مؤنتله معاش وطیبات دنیادن که قل هی للذین امنوا بیورلمشدر
بالکلیه حبّ مال ایچون اجتناب ودنیاده دخی عذاب چکرسز دینلره دیرلر
که چون مقصود نفسڭ مشتهاسنه وصول ولذت ومستحسنی حصولدر
بزم قتمزده جمع وادخار جمیع مستلذاتدن الذدر وجمله طیباتدن اطیب واشهیدر
پس بز دخی نعیم دنیادن تمتع که خرج وتفریقدن تمتع درحاصل وبزم نفسمز حاجات
عیش وسروره واصلدر دیو جواب ویرورلر اما غایت ضلال ونهایت
جهلدر زیرا وصول حاجات وحصول مرادات اولمنجق ذهب ایله حجرڭ
نه فرقی واردر مصراع برای نهادن چه سنگ وچه زر بیت زر را برای خرج کند سکه دار
بهن لعنت بر انکسی که ازو گرد میکند بوندن بیوک شقاوت وحرمان
وخیبت نیجه اولور که دنیاده فقر اکبی محنت ایله معاش ایده لر واخرتده اغنیا
حساب وعذابین چکه لر اکر جمع وادخار نفسلرینه غایت مشتهی ونوبلر
مشتهیلرینه واصل اولمقده حسن وبهاطن ایدرلر اما جعل نجاستدن تلذذ وکلاب
جیفه لردن تمتع ایتمه سی خبث نفس ودنائت جبلتدر که منتهاسی بونڭ کبی
امری محصّل وجانب محصّلی ذلت وقلتدر اعاذنا الله تعالی بیان
علاج بخل چون بخلڭ اسبابندن بریسی حب مال وحب مالڭ
سببلری نه در ذکر اولندی پس هر شیئڭ ضدی ایله علاج اولنور
حب مشتهیات قناعت تحصیل ایله اولور وطول امل تذکر موت اقران
وامثال ومفارقت آشنالر ذکری ایله اولور که نیزاران زحمت وتعب ایله

جمع مال ایتدیلر آخر قویوب حسرتله کیتدیلر مال آنلرڭ اجللرندن صکره تفاخر
سبب اولمدی بیت نه ایشان نخستین نکه داشتند بحسرت بمردند وبکذاشتند
الان مالّلرینی غیرلر تصرف وانلر خاکده ایچنده تحزن وتأسف ایدرلر
اولاد ایچون حرص وبخل خود غایت جهل وحماقتدر آنی خلق ایدن رزاق
پروردکار ولادتندن اول نیجه روزکار حالنی تدبیر ورزقنی تقدیر ایتمشدر
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها نیجه کمسنه یه پدر
ومادردن برحبه میراث انتقال ایلمزینه فضل حقدن اولقدر ملك ومال مالك
اولور که آبا واجدادی عشر عشیرین کورممشلردی ونیجه کمسنه یه پدر
ومادرندن اموال واسباب خارج حد وحساب انتقال ایدر اندکنی ماندن
اول مال بسیار عرضه تلف وبوار اولوب قوت یومیه سی اقل قلیل قلور
وکندوسی فقیر وذلیل اولورلیس وارثی ایچون خزینه دارلیق خیال باطل واولادینی
مال ایله اصیلرین احمق وجاهلدر نته کم حافظ شیراز رحمة الله علیه ایدر بیت
خزینه داری میراث خوارکان کفرست بقول مطرب وساقی بفتوی دف ونی
حکایت اولنور سلطان محمد زماننده بر خواجه مال وار واردی که کثرت
مال وخزاینده قارون روزکار ایدی چون خواجه عدیل قارون کرفتار موعد
اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة ولا یستاخرون
اولدی فرزند دلبندینه عمر صد ساله تقدیر ایدوب هر کونه بیك درم خرج
وتوفیر فرض ایدوب مبلغ حاصلی مخزون خزاین وحواصل ایدوب اوصیایه تسلیم
وکندوسی افلاس فرزندندن ایمن ایدوب سفر آخرتی تصمیم ایدر فرزندی

مبلغ رجاله وصل واموالی دست تصرفنده حاصل اولیجق اسراف بی انصاف
وتبذیر بی تقدیر ایله برباد ایلر حتی نقل اولنور که کانلره توفکره بنادق
سیم وزر ایدوب دریاده مرغابیلره آترایمش وهمیان پرزری دیوار حجره
وروب همیان تلاوت سوره انشقاق وحاضران انتهاب واختطافه
اتفاق ایدیجک کندو قهقهه ایله خندان اولوب همیان آخر درمیان ایدوب
آنی دخی اصحاب اخذ وانتهاب وبوقهقهه بیحساب ایدوب برکونده
نیجه صنادیق تهی وهمیانات منتهی اولوردی چون جوان مرادشه اموالی
انفاد وافلاسی سببی ایله ساکن کلخن ورماد اولمش سلطان محمد علیه الرحمه
استماع ایتدکده خواجه بخل صفت ایله سابقه معرفتی اولدیغیچون جوان مسرفی
دعوت ایدوب نیه رأس مال بخشش ونوال ایتمک استیجک دیمش که ای
پادشاه روی زمین دولت جهان نوازکوز سایه سنده عالم وعالمیان
امین اولسون شرط حق کذاری وبنده پروری وداد احسان وسخاوت
کستری همین درکه پادشاه جهان پناه بیوردی آما بوبنده کنج افلاس وفنادن
ساحه توانکری وغنایه چیقرمق ممکن ومقدور دکلدر زیرا پدر بوحقیری حق
ذوالجلاله اصمرلیوب مال ومناله اصمرلمشدر حقک غیرینه اصمرلانن ذلیل وفضل خدادن
غیری سی شئ قلیل در پس فرزندی ایچون کندوسی هلاک ودامن عصمت وهمتنی
چاک ایتمیه اکر فرزندی صالح قوپرسه حق جل وعلا وهو یتولی الصالحین
بیوردوغی کبی آنی ضایع ایلمز اکر فاسق اولورسه فاسقه آلت فساد وعدت
معاصی ایدی ویرنکناهده شریک اولمق وجه میدر عزیزلردن برسینه التمش
بیک

وعدت معاصی
ایدی ویروب
کناهه شریک

درهم وصل اولوب جمله سین صدقه ایدیجک دیمشلرکه برمقدارین
اولادوکه ذخیره ایلسه کز اولمزمی ایدی دنیلره دیمش که لا بلکه جمله سین
الله تعالی قتنده ذخیره والله تعالی حضرتنی اولاده ذخیره قیلورین بومقدارنی
تذکر وسایر بخلانک احوالنی وعند الله والناس مذموملیقلرنی تفکر ایدوب
کندویه جبر ایلکه ریا ایسه سخاوتی تحمیل ایدوب خلق تخلقی تسنجی سخایه تبدیل
اولدقدنصکره ریایی دخی دفع ایتمکه جهد ایدوب بوعلم وعمل ادویه سیله
اصلاح فراج وتحصیل علاج ایلیه والله الموفق پس بعض حکایات اسخیادن
ایراد ایدهلم امیددرکه اکتساب صفت سخا واجتناب سمت بخله سبب اوله
صفت سخا وکرم طایفه عربه که خیر امم واصل ومحتد سید عرب وعجمدر مخصوص
وقبایل عربدن قریش وبطون قریشدن بنی هاشمه اختصاصی مصرح ومنصوص صدر
وعهد خلفای مروانیه وعباسیه ده بازار کرم رایج ونافق وغالب امرا
ووزرالری بوصفت حسن ایله اتصاف ایتمکده بری برندن متسابق
ایدیلر وتصریح اهل تواریخ واخبار بودرکه عهد اسلامده سرآمد اسخیا عبد الله
بن جعفر طیاردرکه معاویه نک احب احباسندن ایدی وهر یل یکره
یوز بیک درهم وظیفه سی وارایدی جمله سین فقرا ومحاویج وایتام وارامله
بخش وعطا قیلوب آخر سنه ده مدیون اولوردی معاویه یه عبد الله
بن جعفره هر سال بوقدر مال ویرمک بیت الماله اخلال وامیر المؤمنینه غیر
حلالدر دیدیلر جواب ویردی که بن بومالی عبد اللهه ویرمزین بلکه فقرا
ومحتاجین اهل مدینه یه ویرورین تفتیش ایلک تفتیش ایتدیلر جمله سین فقیر

وسائل و ایتام و ارامل و طلاب جود و نایل اولنلره بخش ایدوب کنند و فقیر و حایل
قلمش طعن ایدنلر خود عبد الله انصاف بیت المالی اکا ویرمک جمله فقرایه
ویرمک ایدوکنه اعتراف ایتدیلر **حکایت** برکون عبد الله مزارعی
اولان ضیعه سنه تفقد و نگاه ایتمکیچون سالک راه اولمشدی اتفاق
بعض نخلستان کنارینه گذار ایدوب کوررکه بر غلام سیاه خدمت حدیقه
ایدرکن اکا اوچ قرص نان کتوررلرمگر بر کلب حدیقه دن داخل و غلام یانینه واصل
اولور غلام کلبه بر قرص نان آتوب انی اکل ایدیجک بر داخی و انیدخی تناول
ایدیجک بر دخی ویروب عبد الله ایدر یا غلام قوتک هر روزنه در ایدر
بکه کوردگک اوچ قرص در عبد الله ایدر پس نیچون جمله سین ایثار ایلدک که
جوع اختیار ایلدک غلام ایدر کوردم بو سک غریبدر و دیار بعیده دن کلمش
جایع و طالب نصیب در پس آنی محروم ایتمکی بخل و لوم کوردم عبد الله ایتدی
پس بوکون نیجه ایدرسین غلام ایتدی جو حله جلبیش و صبر ایله اینیش اولورین
عبد الله متأثر اولوب بنی خلق خلق جودیله ملامت ایدرلر بو غلام سیاه
بندن سخی دربی اشتباه دیوب پس غلام و نخلستانی صاحبندن اشترا
ایدوب غلامی اعتاق ایله رقبه سین ربقهٔ رقیتندن تعلیک و نخلستانی
جمله آلات و اسبابی ایله اکا تملیک ایلدی عبد الله دیدیلرکه پس اندن
سخی سین زیرا انوک عطاسی اوچ قرص نان سنک بهای غلام و نخلستان
دیدی که بیهات انوک ایثاری جمله مالک و تمام قلیل و کثیری و بنم ایثارم
مالکمدن عشر عشیری در **بیت فارسی** از مون زر بخش را در بذل وقت تنگی است

مصرع صار معدوما بعد قلیل

امتحان نقاش را در نقش اسب لاغر است عبد الله حضرتنه بر مقدار افراط
سخا و اکثار عطادن فراغت ایتسه کوز دیکوزه قضا و اهلکوزه رضا حاصل
اولسه دنیلره دیرایدی حق جل و علا بزه عطا و بز دخی عطای حقدن عباد دنیه
بذل ایتمکی عادت ایلدک قورقرم که بن عادتمی تغییر ایدرسم حق تعالی دخی عادتین
تغییر ایدوب عطاسین قطع ایتمکله هم افلاس و املاقله موسم هم احسان و انفاقدن
محروم اولم **حکایت** حضرت عایشه رضی الله عنها ابن زبیردن یوز سکسان
بیک اقچه کلدی بیوردی دوکدیلر بر طبقله فقرا و مستحقان اهل مدینه یه بالتمام
بخش و تفریق ایدوب بعده ام ذره نام جاریه سینه کتور غدا افطار
ایده لم دیدیلر غدایی ثلث خبز و زیت ایدی جاریه لری ام ذره ایتدی
بزه دخی ایکی درهم دریسک لحم الوب افطار ایلیسک اولمزمی ایدی دیدی
اکر دیمش اولایدک ویررد م **حکایت** باغ دین احمدی یه صلی الله علیه وسلم
زیب و زین اولن ابو محمد حسن و ابو عبد الله حسین سر حلقهٔ کرام ابرار مزبور
عبد الله جعفر طیار ایله حجدن کلورلر ایدی برکون بادیه ده ریح عظیم و مطر شدید
اولوب قافله یه تفرق و انتشار و شوشب نجوم با بهیم اقتدیتم اهتدیتم
یارنیکانلرندن آیرو راه کم ایدوب چوق تعب و زحمتدن صکره
بر عربک خباسنه نازل اولورلر خباده همان بر پیره زن که فقر و فاقه
اولقدر طاری اولمش که اهل و ناقه دن عاری اولوب اول موضعده فرید
و وحید قلمشلر عجوز تعظیم و تکریم ایله خبایه انزال و ادخال ایدر شراب استرلر
طرف خباده مربوط اولان معزی حلب ایدوب لبنینی ایچوک دیر بعده

اصحابی کالنجوم

طعامکت نوارمی دیرلر قلقمک بو معزی ذبح ایدوک بره طعام پشوریروب
ایله ایدرلر چون روی هوا کشاده اولور آتلرینه سوار اولوب بزقرشید نوز
اگر احتیاجک اولورسه مدینه یه گلهسین وبزی صوروب بوله سین دیوب
وداع ایدرلر اخشام اولوب پیر صحرادن گلوب معزی بولمیجق عجوزدن
سؤال ایدوب عجوز شرح حال ایدیجک پیر غضبه گلور بر قوم مجهول مجرد
بزقرشید نوز دیمکله سبب معاشمز اولن نسنه اتلاف ایتمیش سین دیر
بعد زمان پیرک فقری اشتداد وزمان ضرری امتداد طوتیجق مدینه یه
گلورلر و بر زمان سرقین طشیر مغله معاش ایدرلر اتفاق برگون امام حسین اوی
اوکنده اوتورورکن پیره زن گلیر امام بیلوب گل یا امة الله سیج بنی بیلورمی
دیوب عجوز لا دیوجک بن سنک ضیفک دگلمی ین دیوب عجوز
بیلدم اولسون دیر پس بر مقتضای **بیت** ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا
من کان یعرفهم فی المنزل الخشن بیک دینار و بیک گوسفند احسان
بیوروب غلامی ایله امام حسینه گوندررر امام دخی بیک دینار و بیک
گوسفند عطا قیلوب عبد الله بن جعفره گوندرر عبد الله ایکی بیک دینار
و ایکی بیک گوسفند بخشش ایدوب و اول بکا گلمش اولیدک ایله
عطا ایده ایدم که انلره تعب و زحمت اولمز ایدی واجواد عربدن آل
واولاد مهلب در که شاعر انوک حقنده دیمشدر که **قطعه**
ترکت علی آل المهلب ثاویا بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل
فما زال یغنی احسانهم وافتقادهم حتی وانعامهم ظننتهم اهلی

163
برمعدینی المهلبی
مورخلر ایدرلر که آل مهلب دولت مروانیه و آل برمک دولت عباسیه ده
سرآمد جود و سخا و نهایت کرم و عطا ایدیلر **حکایت** یزید بن مهلبی حجاج
امارت خراساندن عزل ایتدکده تصکره محصولات مملکتی کتم ایتدوک دیو
هر گون عذاب ایدردی یزید هر گونک عذابنی یوز بیک اقچه ویروب
دفع ایتمکی مقرر ایتمشیدی برگون مبلغ مزبوری جمع ایلیدی که عذاب یکرده
اشترا ایلیه ناگاه اخطل شاعر گیروب انشا ایلدی که **قطعه**
ایا خالد نادت خراسان بعدکم وقال ذوالحاجات این یزید
ولا مطر المروان بعدک قطرة ولا اخضر بالمروین بعدک عود
فما لسرار الملک بعدک بهجة ولا بجواد بعد جودک جود
مروان دیدوکی بر مرو شاهجان بر دخی مرو الرود در که خراسانک مشهور
شهرلری ایدی پس یزید جمع ایلدوکی یوز بیک اقچه شاعره عطا ایدوب
اول گونک عذابنه صبر ایتمکه عازم اولدی بو حکایت حجاجه واصل
اولیجق یزیدی دعوت ایدوب دیدی که ای خراسانی بو حاله مبتلا ایکن
جود و کرم بو مرتبه ده اوله سکا بو گونک و سن بعد عذابی عطا ایتدم بو کرمک
مقابلهسنده دیدی و آل برمکک جود و سخالری مشهور و تواریخ و کتبده
مسطوردر شاعر عرب دیر که **بیت** اذا کنت فی بغداد فی رأس فرسخ
اتیک نسیم الجود من آل برمک **حکایت** جعفر بن یحیی برمکی حج
ایتدکده مدینهٔ منوره قرینده وادی عقیقه مرور ایتدکده بر خاتون بولنه
طوروب انشا ایلدی که **قطعه** انی مررت علی العقیق واهله

ثیکون من مطر الربیع نزورا — ماضرهم اذ جعفر قد جازهم
ان لایکون ربیعهم ممطورا — روایت ایدرلر که اول قدر احسان
ایلدی که مذکوره غنای ابده ایرشدی **حکایت** شعرادن برکسنه یحیی
بن خالد برمکی یه کیروب بو ایکی بیتی انشاد ایلدی که **قطعه**
سألتُ الندی هل انت حرٌّ فقال لا — ولکننی عبدٌ لیحیی بن خالدٍ
فقلتُ شراءً قال لا بل وراثة — توارثها عن والدٍ بعد والدِ
اون بیک درهم جایزه بیوردی **حکایت** عبدالله بن منصور ایدر
برکون فضل بن یحیی برمکی مجلسنده ایدم ناگاه دربانی کیروب قاپوده
برجوان وار بنم حضرت امیر ایله سابقهٔ حقوقم واردر دیو اذن طلب ایدر
فضل اذن ویردی کوردک برجوان کلدی اگرچه هیئتنده رثاثت حال ظاهر
ولکن چهره سندن لمحهٔ جمال باهر حسن ادبله سلام ویریجک امیر فضل
جلوسه ایما ایدوب جلوس ایلدی انجیاس وحشتی زایل وانطلاق لسانه
قدرتی حاصل اولدقدنصکره فضل حاجتک نه در دیو جواب ایتدی یا امیر
رثاثهٔ هیئتم وضعف قوتم اصل مراد وحاجتم نه ایدوکنه دلالت ایدر فضل
ایتدی یانزمله سابقهٔ حقوقک نه در ایتدی ولادتم امیر ولادتنه متقارن
ومنزلمز سرای امیره مجاور واسمم اسم امیردن مشتق در فضل ایتدی منزل منزله
قریب اولمق ممکن واسم اسمدن مشتق اولمق متصور اما زمان میلادمز
متقارب اولدوغنی نه دن بیلدک ایتدی والدهٔ ضعیفه دایما دیر ایدی بی
سن ولادتنه کلدکک کیجه امیر یحیی نک بر اوغلی وجوده کلوب اسمنی

مسمّی سی کبی فضل سنی دخی فضیل تسمیه ایلدک که انک اسم شریفندن مشتق
لکن انلر سابق بز ملحق اولدق دوغمز اسمک تصغیرندن ظاهر وانلرک فضیلت
وتعظیملری باهر اوله دیوب فضل تبسّم ایلیوب دیدی سنین عمرک نه
مقدار در جوان ایتدی اوتوز بیش سنه در فضل دیدی صحیح سویلرسن
بنم ولادتم تاریخی بوکه موافق در اما یا نیچون بو قدر زمان بزه کلمزدک جوان
ایتدی ذاتمده عامی لیق وار ایدی وحداثت سنّم دخی ملاقات ملوک
ومصاحبت اکابره مانع ایدی فضل تحسین ایدوب خزینه دارینه امر ایلدی که
با غلام عمرک هر سنه سی ایچون بیک درهم ولباسمزدن البس حسن
ومراکبمز مرکب غلام ویر که حالی منتظم وهیأتی رایق وبزم منادمه مزه لایق اولسون
امرینه امتثال ایتدیلر جوان سرای فضلدن اموال کثیره واسباب وافره ایله
چیقوب اهلی واقاربی سرور وارتیاح وحبور وافراحله اطرافین الوب
منزلینه کیتدیلر تا فضل دولتده اولدقجه جوان مرفه البال ومنتظم الاحوال ایدی
وبو مکرمت دوران برامکه دن ثبت تواریخ ویادکار کرم نامهٔ روزکار اولدی
توانگرا دل درویش خود بدست آور — که مخزن زر وگنج درم نخواهد ماند
حکایت مصرده برسنه قحط عظیم اولوب عبدالحمید بن سعد
امیر مصر ایدی ایتدی والله شیطانه بیلدیرهیم که بن انوک عدوی ین
پس نه قدر فقیر ومحتاج وار ایسه نفقه لرین وقوتلرین کند مالندن عطا ایلدی
تا که قحط وغلا رخصت ورخایه مبدل اولدی بعده معزول اولدی تجاره
بیک کره بیک درهم دین ایدنشیدی اداسنه قادر اولمیجق مکتوب کوندردی

اول حلی بیع اولنوب بیك كره بیك درهم دن ادا اولنوب باقیسی كه دركره
بیك كره بیك درهم صله وصدقه واهل اولمین كسنه لره بخش وتفرقه اولنسون
دیدوكی كبی ایلدیلر رحمه الله تعالی واسخیای عربدن بریسی معن شیبانی در بیر
وانك مشهور حكایتلرندن بریسی بودر كه بركون بستاننده كنار آبده اوتورر مشیدی
وگذر عمری خاطرینه كتورمشیدی **بیت** نشین برلب جوی وگذر عمر ببین
كین اشارت ز جهان گذران ما را بس ۰ شعرادن بریسی گلوب اجازه
بیله بولمیجق برچوب اوزره بو بیتی یازوب معنك اوكنه وارن آخر صویه
براقدی **بیت** ایا جود معن ناج معنا بحاجتی فمالی الی معن سواك شفیع
چون جریان آب جوی معنك اوكنه ایلتدی نظر معن چوب مكتوبه واقع
اولدی الوب اوقیوب صاحبنی دعوت ایدوب بیتنی انشاد ایتدروب
اون بدره اعطا ایدوب چوبی بساطی آلتنه قویوب اورته سی نه چیقروب
اوقیوب شاعری نه چغروب یوز بیك اقچه دخی عطا ایلدی شاعر بو عطای
گرانی دخی قبض ایدنجك طبعنه خوف غالب اولوب شاید عطاسی نیدن
نیه الورلر دیو یارب اولدی ایرته سی معن چوبی النه الوب بیت مكتوبی
اوقیوب یوز بیك اقچه دخی عطا ایتدی اما شاعری طلب ایتدیلر
بولنمدی قنده گیتدوكی بلنمدی معن ایتدی حیف حوصله سی فیض جودمزه
متسع دگلمش یوخسه بنم ذمت همتمه قرض اولمشدی كه بیت المالده
بر درهم و بر دینار قلمینجه مزبوره هرگون یوز بیك اقچه عطا ایلیم ومعنك
بر حكایت مشهوره سی دخی اولدر كه بر شاعر اندن بر مركوب طلب ایتدی

برآت وبردوه وبر استر وبر حمار وبر جاریه احسان ایتدی وبیوردی
كه بن بیلدوكم مركوب بونلردر راوی ایدر اگر غلام دخی بعض فسقه انام قتنده
مركوب اولدوغن بلیدی آنی دخی عطا ایدردی ولكن عربی صافی ایدی
قاذورات عجمیه مخلوط اولمشدی ومعنك بو جودینه صاحب اسمعیل
بن عباد دخی تقلید ایلدی شعرادن بریسی بو بیتی انك حضورنده
انشاد ایلدی **بیت** وخدام هذا الدار یمشون فی لباس من الخز الا انا
صاحب معنك حكایت مزبوره سین یاد ایدوب بر دخی سكا بر جبه
وبر ردا وبر ازار وبر قمیص وبر سراویل وبر طیلسان احسان ایتدك كه ملبوس
بزم قتمزده بونلردر دیدی **حكایت** امرای دولت مروانیه دن سعد
بن خالد جواد مفضل ایدی بذل ونوال ایده جك مال ومنالی حاضر اولمسه محتاج
وسایل وطالب نایل اولنلره دین اقرار ایدوب حجت وسجل ایتدیرردی
بركون خلیفه وقت سلیمان بن عبد الملكه كیردی خلیفه بو بیتی تمثل ایلدی
انی رایت مع الصباح منادیا **بیت** یا من یعین علی الفتی المعوان
یا سعید حاجتك نه در دیدی سعید ایتدی یا امیر المؤمنین اوتوز بیك
دینار دینم واردر سلیمان خلیفه ایتدی امر ایلدك كه دینك ویرلسون
وبر او لقدر دخی خرجك ایچون ویرلسون دفتر جود وسخای امرای دولت مروانیه
وعباسیه یه نهایت یوق قدر تفصیلی تطویل اولور قاضی محسن تنوخی
المستجاد من فعلات الاجواد آدلو كتابنده بر مقدار ایراد ایتمشدر
اما دولت عرب انقضاسندن صكره بر مقدار بازار سخایه كساد عقد

جوده فساد کلمشدی آما نیه عالمده اسخیای بنی آدمدن خالی وکل ایدی متأخریندن
موصلده اتابکلر وزیری جمال الدین اصفهانی که وزیر جواد ایله ملقبدر شرفده
اصحاب کرم ومنتهای همت ارباب هممدر ایدی ابن اثیر که معاصری ایدی
ایدر که اسخیای ناس واکرم خلق ایدی مکهٔ مشرفه‌ده مسجد خیفی اول بنا ایلدی
وحطیمی وجوانب کعبه‌یی نقش وزینت ایتدردی وعرفاته صولر کتوردی
حوضلر بنا ایلدی وجبل عرفاته چیقه‌جق نردبانی اول بنا ایلدی اولا خلق
صعود جبل ایتمکدن وفات مادن مشقت عظیم چکرلر ایدی وبو خیراته
اموال عظیمه خرج ایلدی که انگشت حساب تحریرندن عاجزدر وخلیفهٔ بغداد
وامیر مکه‌یه اموال وهدایای عظیمه بذل ایلدی که بو خیراتی ایتمکه اذن ویردیلر
ومدینهٔ منوره‌یه اول سوری اول بنا ایلدی وفید شهرینه که عراق طریقنده
بر قصبه ایدی سور یاپدی واکثر شهرلرده رباطلر ومساجد وبقاع خیر
بنا ایلدی وعلما وصلحا وائمه وسادات وارباب بیوتاته ادراری
ووظایف ایتدکندن غیری هر کون قپوسی اوکنده یوز دینار امیری فقرایه
مرتب صدقه اولنوردی واقاصی خراساندن وظایف حدود یمنه وارنجه مستحقلره
صدقاتی واصل ایدی وهر ییل فک اساری ایچون اون بیک دینار ویروردی ایدی
ابن اثیر ایدر که والدم حکایت ایدر که جمال الدینک عادتی سماطی
اوزرینه بو ایدی که طعامک وحلوانک ایوسندن بر مقدار الوب
رغیف اوزرینه قویوب اوکنده الیقورردی بر ظن ایدردک که ام ولدی
ایچون ایدر بر کون خیمه‌ده ساکن ایدی ام ولدی شهرده ایدی بنیه

بنیه عادتی اوزره بخش غایب الدی چون سماط قلقوب مجلس متفرق
اولدی بنی الیقوب امر ایلدی سکا رغیفهم دیرین که دایما بن بنفسه ایدرم
بو کون خیمه‌ده اولمغله قادر اولمدم بو حصه‌یی آل وشکدغی قبه حماقتی چقیر
ویولده بر فقیر ومحتاج کوررسک انکدن ایسنی بو طعامی اکا اطعام ایله
راوی ایدر چون اتمه بندم واو دیمه کیتدم نیم ملازملرومی بر بهانه ایله یولده
دفع ایلدم تنها قلدم کوردم بر اعمی فقیر ضریر اولادی ایله اوتورور زیره
اصمرلدوغی کبی سمان اتمدن اینوب طعامی اوکنه قودم اهل وعیالی ایله
بیدیلر بن کندومی بلدرمیوب آما فلانک اونیه کل سکا جمال الدین فرزندی
احسانی الی ویرور دیدم کیتدم چون وقت عصر اولدی نیه جمال الدینه ملاقی
اولدم سکا اصمرلدوغم نیجه اولدی دیو صوردی بن دولته متعلق بعض مصالح
واردی انی صورر ظن ایدوب جواب سویلدم های سکا انلری دیمزین سکا
ویردوکم طعامی صوررین نیجه ایلدک فقیر مستحقه ایصال ایلدکمی بکا انی جواب
ویر دیدی بن دخی ضریری کوره واهل وعیالی فقراسنه اطعام ایتدوکمی
دیدم غایت مسرور اولدی آما مزبور فقیری بزه کتوررسک لونلمیدی فرح حجه
احسان ایده ایدک دیدی اصمرلدم کلسه کرکه دیدم اولکیدن دخی زیاده
مسرور اولدی صباح فقیر کلیجک خدمتنه ایصال ایتدم صله وعطیه اهل وعیالنه
کسوه ونفقه ویردکندن غیری وظیفه ادراری تعیین ایلدی تا حیاتده اولدقجه
وظیفهٔ مزبوره فقیر مذکوره واصل اولوردی ابن اثیر ایدر چون جمال الدین فوت
اولدی وصیت ایتمشیدی که تابوتنی مدینهٔ منوره‌ده بنا ایتدوکی

رباطده دفن ایلیه‌لر ایله اتیدیلر موصلدن مدینهٔ منوره وارنجه تکریت وبغداد
وحله وکوفه وفید ومکهٔ مشرفه خلق عظیم لا یحصی جمع ایدوب نمازین قیلورلردی
دعالر قیلورلردی دعالر قیلوب بکالر ایدرلردی حله شهرینه واردقده بر جوان
بر یوکسک یره چیقوب بلند آواز ایله بو بیتلری اوقودی **قطعه**

سری نعشه فوق الرقاب وطالما ‌ ‌ سری جوده فوق الرکاب ونائله
یمر علی الوادی فیثنی رماله ‌ ‌ علیه وبالنادی فیثنی ارامله

راوی ایدر اول کونده کوردکم بکا وغریوی هیچ جنازه‌ده کورمش
دکلدم پس جنازه‌سی بیت الحرامی طواف وعرفاتده وقوف ایتدردکدنصکره
مدینهٔ منوره‌ده دفن ایلدیلر روضهٔ نبویه ایله صلی الله علیه وسلم قبری آراسنده
اون بیش ذراع انجق واردر واثنیای مذکورینده بری دخی وزیر عمید الدین
اسعددر که اتابک سعد بن زنکی سلغرینک وزیری ایدی برکون
بر درویش فقیر مذکور وزیره بو رباعی کاغذه یازوب صونردی **رباعیه**

گردون همه پرگار کف خواجه نقط ‌ ‌ پیوسته بگرد نقطه میگردد خط
خشنود ز تو که وه و دون و وسط ‌ ‌ دولت ندهد خدای کس را غلط

وزیر رقعه‌ده دلیشه نظر ایدوب فی الحال اوچیوز قیون امر ایدوب پشت رقعه‌یه بو رباعی یازدی

سیصد بره سفید چون بیضهٔ بط ‌ ‌ گر زنگ دگر نباشدش هیچ نقط
از گلهٔ خاص ما نه از جای غلط ‌ ‌ چوپان بدهد ز و دبدارنده خط

وپادشاه پارس ابوبکر بن سعد بن زنکی دخی افاضل ملوکدن واثنیای سلاطیندن
ایدی برکیجه ظهیر فاریابی خدمتنده بو رباعی بدیهه انشا ایلدی **رباعیه**

ای شاه جهان فدای سر تو ‌ ‌ سر بنیت زمانه را بجای سر تو
با دشمن تو نیام شمشیر تو گفت ‌ ‌ سر در دل من باد قضای سر تو

بیک دینار زر سرخ عطیه وردی پس ظهیر بدیهه بو رباعی دخی مجلسده انشا ایلدی

شاها ز تو کار ملک و دین در نسقست ‌ ‌ وز تیغ تو جان ظلم و فتنه در رمقست
در عهد تو رافضی و سنی با هم ‌ ‌ گردند موافقت که بو بکر حقست

فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی عطا بیوردی چون علاج بخل اتمکده
بو تفصیل اولندی بو مقدار ایله اکتفا ایدوب رذیلت ریا و علاجین دخی
بیان ایدهلم **ذکر مرض ریا** بلکه ریا خلق مذموم وصفت قبیحدر آیات
قرآن عظیم واحادیث نبی کریم تقبیح ریا ومذمتنده چوقدر
فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم
یراؤن صحابه‌دن برکمسنه جناب رسالت پناهه صلی الله علیه وسلم
یا رسول الله بن حق جل وعلا ایچون عبادت ایدرین ولی خلق دخی واقف
اولدوغندن حظ ایدرین دیدی بو آیه نازل اولدی فمن کان یرجو
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا
وجناب رسالت پناهیدن صلی الله علیه وسلم روایت اولنور که
لا یقبل الله عملا فیه مثقال ذرة من ریاء ودخی برکمسنه
فما النجاة یا رسول الله دیدی بیوردیلر ان لا یعمل العبد بطاعة الله
یرید بها الناس یعنی فردای قیامتده نارد وزخدن نجات وجنت
عدنده تحصیل درجات اندهدر که بنده هیچ عبادت ایلمیه الا که انوکله

رضای حق قصد ایدوب رضای خلق ارادت ایلمیه و دخی بیوردی که
ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا وما الشرک الاصغر
قال الریاء پس ریائی شرک اصغر بیوردی زیرا شرک اکبر نعوذ بالله
الوهیت صفتنده حق جل وعلایه شریک اثبات ایتمکدر وصفت
الوهیت اوچ صفته راجعدر بریسی واجب الوجودلق صفتیدر که وجودی
کندودن اولوب غیریدن اولمیوب دائما وجوددن انفکاکی محال اولمقدر
بو اتفاق عقلا ایله ذات حقه مخصوص و آنده غیرک شرکتی ممتنعدر
و ثنویه مجوسدن غیری که بر فرقه ملعونه در کمسنه بو صفتده شریک
اثبات ایتمشدر ایکنجیسی خالقیت اجسام و جواهردر و بو صفت دخی
حق جل وعلایه مخصوصدر و انده دخی معتقد به عقلادن کمسنه شریک اثبات
ایتمشدر مگر که ثنویه مجوس که خالق عالم ایکیدر یزدان و اهرمن یا نور و ظلمتدر
دیرلر و بعض ظاهربین فلاسفه که حق جل وعلا عقل اولی خلق ایتمشدر و عقل اول
ایکی نسنه ایجاد ایتمشدر بر عقل ثانی بر دخی فلک تاسع و علی هذا القیاس هر
عقلدن بر عقل و بر فلک صادر اولمشدر تا عقل عاشره وارنجه که اندن
عقل و فلک صادر اولمشدر بلکه آندن عناصر اربعه صادر اولمشدر
و علی الدوام فعلندهدر اشخاص مرکبات عالم عناصر و صور و اعراض
و نفوس بشریه اندن صادر اولمقدهدر انکیچون آکا عقل فعال دیرلر دیو
ذاهب اولمشلردر بو طایفه فی الحقیقه موحد دکلدر اما محققون فلاسفه
جمله اشیا حق جل وعلادن بالذات صادر و انلر آلات و معدات منزلهسندهدر

دیرلر و انلر مشرک دکلدر بلکه موحدلردر و کذلک طائفه معتزله که افعال عبادی
عباد خلق ایلر دیرلر اگرچه بدعت و ضلالدر ولکن کفر و شرک دکلدر زیرا
خالقیت جواهر و اجسام حقه مخصوصدر دیرلر اوچنجی صفت الوهیت معبود
بالحق و سزاوار پرستش و عبادت اولمقدر حقه مخصوصدر اندن غیرییه
اگر ملک اگر کوکب و فلک و اگر نبی و ولی هر نه ایسه عبادت ایتمک باطلدر
وَقَضَى رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ بو صفتده توحید ایدنلره
حنیفیون دیرلر که مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
اکا اشارتدر و غالب دعوت انبیا بو توحیدهدر و بونده مخالف اولان
عبده اوثان و عباد آفتاب و آتش و نحو ذلکدر اگرچه وجوب وجود
و خالقیت اجسام و جواهر حقه مخصوص ایدوکین اثبات ایدرلر ولکن بعض
اشخاصه و اصنافه شفعاؤنا عند الله دیو یا آخر تأویل باطله عبادت ایدرلر
پس بونلر دخی مشرکلردر و بو اوچ صفتده توحید ایتمک شرک اکبردر اما بو
توحیدی ایتدکدنصکره اضلال شیطانه اتباع ایدوب بعض طاعت
و عبادتنده محض رضای حقدن غیری غرض آخر ملاحظه ایتمک شرک اصغردر
و معصیتده که لسان معجز بیان محمدی صیغه اخوف یا اخاف بیورمشدر
غایت قبیح اولوب امتنده شایع اولهجغی نور نبوتله معلومی اولدوغیدر
و بو فقیره واصل اولان روایاتده اول صیغه اوچ معصیتده بیورلمشدر بریسی
ریادر که هنوز ذکر اولنمدی برسی دخی لواطهدر که سابقا ذکر اولندی بری
دخی منافست دنیادر که اوچی دخی اقبح شنایعدر و امتنده مشهور و شایعدر

زبان معجز احمد چنان بود   که هر چیزی که میگفت انچنان بود   ذکر

بیان حقیقت ریا ریا رویتدن که کورنمکدر مشتقدر یعنی عبد طاعتنی پنهان
ایتمیوب خلقه ارائت ایدوب کوسترمکدر که آثاردن کندویه بعض نفع
تعظیم و تکریم کبی مدح و ثنا و منصب و مال و غنا کبی حاصل اوله پس هر عبادت که
انده ارائت و اظهار عباد مقصود اوله اول ریادر ایدن کمسنه مرائی در و نه
کمسنه یه قصد ایدرسه اول کمسنه مرآای که انی اظهار ایدوب خلقه تقرب
ایتمک استر و هر خلق و عبادت که انده بو معنی اوله مرایا به دیرلر امام غزالی ایدر
مرایا به بیش نسنه دربدن زیّ قول عمل اتباع **اما بدن** جهتندن ریا
اولدر که بدنی لاغر و زرد ایتمکدر که انده ریاضت و عبادت و خوف و حزن
آخرت و قلت اکل و سهر لیل معلوم اوله و صورتن ضعیف و حرکاتن آهسته
و نظرن خفیف ایتمک دخی بوقبیلدندر که انوکله اهل خوف و وقار و نفی سطوت
و غرور ایتمکله اظهار صلاح ایلیه لر امام غزالی ایدر بو اهل دین ریاسی در اهل دنیا
بدنی سمین و نظیف و چهره سنی صاف و لطیف ایتمکله ریا ایدرلر **اما**
ریای زی و سمت اولدر که خرقه پشمینه و تاج صوفی و مسواک کبیر و شانه و مقراض
و حلق شارب و تطویل و تسریح لحیه و بونک امثالی که زی و هیئت اهل
صلاح در دیو اعتقاد ایده لر و مرقع که پاره لو قفتانه دیرلر بالقصد کیمک
دخی بوقسمدندر اول سببدن ائمه سلف اکی لباسده شهرتدن احتراز
ایلمک دیو نصیحت ایدرلردی برسی غایت نفیس اولمغله شهرت اهل دنیا
برسی غایت خسیس اولمغله شهرت اهل ریا و بونی ترقیع ایتمک مسنوندر

اما ضرورت دفعی ایچون ترقیع ایدوب مهما امکن اظهار ایتمیک کرک و طائفه نقشبندیه
قدس سرهم همتلری کمال اخلاص و ستر حاله اولمغین مرید و متبعلرینی جامه دن
کیمکدن نهی ایدرلر و مرقعات ملونه و تاج و خرقه مخصوص صوفیه دن درویشی
منع ایدر میر بخاری خدمتنه استنبولده بر درویش مرقع پوش کلوب سلسله
اتباعلرینه کیرمک استمش بویرمشلر که درویش بو مرقع خرقه کیدرسکا
برچوقه الیویرسونلر و الا بزم طریقمزده بوکا تجویز و رخصت یوقدر درویش
ایتمش سلطانم بن بو مرقعی شبکه و دام ایدوب کمسنه دن طلب مال
حلال و حرام ایتمزین میر بویرمش اگرچه سن استمزسین ولکن بو مرقع استر
خوب بویرمش مرقعات دام سؤال و شبکه جمع مالدر نته کیم بر صوفی یه
دیمشلر که مرقعکی بزه ویر دیمش که صیاد شبکه سین اخره ویریجک یا نه ایله
صید ایلر و بعضی شیخ ایدنلری کورز ملون و مصنع خرقه لری خرده طوغریوب
ینه محکم دکدیروب بر مرقع ایدرلر که نیچه یکی حلّه دن خرجده افزون و زحمتی
حددن بیرون اولور خرقه دن غرض خود خرقی رقع و ضرورتی فی الجمله دفع و رفع
ایتمکدی و بعضی طائفه دخی غایت خشن دون کیمکده نفسلری راضی اولمز
و اهل صلاح قتنده دخی مقبول اوله و بونلر قتنده غایت الحق عبا بلکه سلاینک
توقه سندن جامه و قبا کیمک موت احمر و بلا که برابردر کذلک قطنی و
شقالی دن لباس کیمک دخی متعذر اگرچه بهاسی کندولرک صوف و وستا
رندن اقل ایسه زیرا اهل صلاح زیندن چیقمق لازم کلور بو جمله اهل صلاح و اهل دین
ریاسی در اما اهل دنیا ریاسی غایت فاخر جامه لر له یا حرام اوله اطلس و کمخا و زربفت

و اهل صلاح و زمره شیوخ متصوفه دن عد
اولنمغه دخی متقاضی اولورلر لا بد لطیف صو
موقلرله طار نسیاه و آستینی کنیه کناه اولنا
وانچه دلبندلرکه اهل دنیا
دکلمش اوله اختیار ایدرلر
ملوک و وزرا و خواجه لر نفرت ایتمیه
حقارت نظر ایله بقمیه و
وانچه دلبندلرکه مقعد کورلر
مرملش اوله

و دیبا کبی یا اصلی حلال اوله سقرلاط چوقه‌لر و بعضی قطنی‌لر کبی و اثاث بیتده
قیمتلو قالیلر و زنبیلو نهالیلر و زین سیمین و سیف محلی و اسب عربی و آت
بر دعی و غلام رایق که صاحب شکل بهی و جمال فایق و بونلر کبی اسباب
و آلات که موجب نخوت و شهرت و مشاهده‌سی فقرایه سبب انکسار خاطر و حسرت
نه کم حافظ بو تحسردن تعبیر ایلر که **بیت** یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان
کین همه ناز از غلام ترک و استر میکنند **اما ریای قول** اولدر که اصحاب وعظ
و تذکیر محافل و کراسیده نقل حدیث و تفسیر و معارف و حقایق و مسایل
و دقایق سویلنیلره عارض اولور که غرضی اصل نصیحت و بیان واقع و محض
ارشاد امت دکلدر بلکه تبحر علوم و سعت مولویت و فقه و حدیث و لغت
و عربیت و تواریخ و اخبار و آثار و محاضرات و امثال و اشعار و قوت تقریر
و املا و قدرت سجع و انشا کندوده موجود اولدوغین اظهار و بیان و جاه‌دن
فضل و کمال ایله امتیازین عیان اتمکدر و بوریادن افاضل علما و اکابر مشایخ
و حکما جهد تمام ایله خلاص اولور پس بو فقیر کبی غرقهٔ دریای عیوب و معاصی
که نقصان ظاهری و باطنی معلوم ادانی و اقاصی و قولی فعلنه مطابق و ظاهری
باطننه موافق اولمغله عاصی بر عاصی در خلاص اولمق احتمال مسدود نجات بولمق
متصور دکلدر بالله العظیم نهی اتدیکم معاصینک اکثری ایله متصف
و بو مقوله‌نک قطعا اهلی و کل ایدیکمه مقر و معترفم ولکن شاید عفو الهی و جود
نامتناهی ایله یزد و غم یا بکا یا غیره فی الجمله نافع اولوب ایلدیکیم حضیض
نقصاندن بر مقدار رافع اوله حسب حالم بو در **نظم** منم که نیست شب و روز جز کنه کارم

گناه کارم و امید عفو میدارم   شکم لبان صراحی مدام پر ز حرام
سجود میکنم و زان سجود بیزارم   و بو مقام هایل سببی ایله اکثر محققلر کندو
لردن وعظ و تذکیری نفی و غیریلری دخی اندن منع و نهی اتمشلردر امام غزالی
ایدر عزیزلردن بریسی نه بر عالم سؤال ایلدی که بن وعظ و تذکیر ایدرین نه نیت ایله
ایده‌یین بیورمش که معصیت ایدرلمش سن معصیتده نیت اولور می نه نیت ایدرسک
ایله و دخی نقل ایدر که بر عزیز شیخمزه ملاقات ایدوب حقایق و معارفدن
چوق کلمات ایلدیلر آخر مجلسده اول عزیزن بو مجلسده چوق نفع اومرین دیو
شیخ بیوردی که بن بو مجلسک چوق ضررندن قورقرین نیچون ایله دیر سنز
دنیلدکده بیوردی که سن قصد ایدوب معارفک حسنی سویلمکده
اسندک و بن قصد ایدوب معلومات و معارفک حسن سویلدیم
بوندن ارتوق ریا و تصنع می اولور ریای قول چوقدر حتی حفاظ قران محافلین
و کراسیده مبالغه رعایهٔ مخارج و نقل قرآات سبعه اتمه‌سی دخی آنده داخل
اولمق اولور **اما ریای فعل و عمل** اولدر که خلق یاننده کثرت صلوة و تطویل قیام
و رکوع و سجود و باشین اکوب مراقبه هیئتنده اولورمق و اکی یاننده تعمیق
سکون و وقار ایله کتمک حتی بعض مرائیلر تنها کیتسه سرعتله حاجتنه کیدر بر آدم
کورسه یاب یاب و وقار ایله کیتمکه باشلر و سایر افعال خیریه ایسه که اظهارندن
مقصود نفع دنیوی و قبول غیر اوله اول ریادر اما اهل دنیا ریاسی بونلرک ضدیدر
که تبختر و تمایل و حرکات و سکناتنده اظهار حشمت و تکبردر **اما ریای اتباع**
اولدر که مرید و محب چوق اولدوغین استمه‌یه خصوصا که اعیان علما و مشایخ

امرا و وزرادن اوله که فلان عالم نزده ارادت ایتمشدر و فلان وزیر
عجب محب و معتقد اولمشدر و برصوفی خانقاهندن دخی انفع یره
گتسه متغیر و متأثر اوله و واعظ مجلسنه گلنلرک کثرتندن مفتخر و مباهی
و استماع ایدنلری وعظ وظیفه‌یه گلمکدن و فی الجمله تکلم ایتمکدن زجر ایلیه‌یی
اولمق گبی و مرید مشایخه ایریشمکله افتخار و محدث کثرت لقای شیوخله
ابتهاج ایتمک دخی مخوفدر که بو قسمدن اوله و محبت تکثیر اتباع
مشایخه مخوفدر چوق کمسنه‌لره ازدحام خلق راه زن و کثرت اتباع
مانع سلوک طریق حسن اولمشدر عزیزلردن بریسی ایدر شیخم ایله برصحراده
گزردک صوفیه‌دن برجماعت گوردک برخرمن اوزرنده اکلرین آچمشلر
طورررلر تا که صاحب خرمن بونلره بر مقدار صدقه و نفس و عیاللرینه
قوت و نفقه ویره بونلرک بو مرتبه طمع و سؤال و طریقه تصوفه هوان
و اذلال ویردوکی نزده غایت قبیح گلوب ایتدک یا شیخ بونلر
نه ترک ایدن بو محنت ایله معاقب اولدیلر بیوردی که بو شیخلرینک
کثرت مرید و وفرت اتباعه حریص اولدقلری ترک ادبک سیاستیدر
و هر شیخ که محض تکثیر اصحاب و توفیر احباب و اتباعه حریص اوله مرید
و اتباعی بویله ذل و هوان و طریق اهل الله دن حرمان ایله معاقب اولور و بو گر
اولنان تفصیل انواع ریادر و مرائیلر دخی نیچه طبقه‌در بعضی مجرد اعتقاد ایله
اکتفا ایدر نیچه راهب قله‌گوهده مدت مدید ساکن اولوب قطعا کمسنه ایله
اختلاط و ملاقات ایلمز اما مرادی قلوب ناسده محبتی ثابت و شجره اعتقاد

زمین دل اهل عالمین ده نابت اولمق اولور حتی خلق کندوده برجرم اکلیوب
اعتقادلری گیتدوکین بلسه برگون اول غارده مقیم اولمزدی حق جل و علانک
برآة ساحه سینه مطلع اولدوغی ایله قناعت ایلمز و بعض کمسنه‌لر براحددن
صدقه و صله برحبه المز و ضر و فقره صبر ایدر که قلوبه اعتقادی دوشه زیرا
جاه و قبول خلق مال و منال بی‌حساب و طعام لذیذ و شراب و آلات و اقمشه
و ثیابدن الذ و اشهی و اعتقاد ناس و اسباب و آلات و افراسدن
احسن و ابهی گلور و سری بودر که قلوب ناس مجردات و ارواح عالیه
جنسندندر و انلره تملک هر نسنه‌یه تملکدن ارتوق مطلوبدر و بعضی مرائی
اعتقاددن زاید حسن ثنا و نفاذ قول و قبول شفاعات و تحصیل حاجات
مهمات خلق دخی مراد ایدر و حاجات خلق بتورمکده اجر عظیم وارددر
دیو میر و وزیر و قاضی و شحنه قپوسنه یاکند و بالذات یا نقبا و خلفاسی
تردد ایلیوب نیچه شفاعات باطله و نیچه ناتنجق مریدلرینک حصول مرام و وصول
حطام ایتمه سینه سبب اولور اما میر و وزیر قپوسنه بلا ضروره تردد
مقبول اهل صدق گلدر رباعیه ای فقر اهل فقر را دیباجه مشغوف بصحبت امیر وخواجه
در حکم خلاجای شمر مجلسشان آنجا مرو الا بقضاء الحاجه مراتب ریا
متفاوتدر زیرا شوندن خالی دگل که عبادت محض غرض دنیوی و رؤیت
مخلوق ایچون اوله یا ایکی غرض که رضای حق و قبول خلقدر موجود اوله
اما بری غالب اوله یا مساوی اوله پس احتمالات عقلیه دردر درجه
اولور درجهٔ اولی که محض قبول خلق ایچون اوله شویله که کمسنه گورمک

اجمالی اولمسه اصلا اول عبادتی ایتمیه غایت ریای قبیحدر ثواب بالکلیه
فوت اولدیغندن غیری مستحق غضب وبغض حق اولمه‌سی مقرردر درجه
ثانیه که هم رضای حق وهم قبول خلق قصد ایلیه اما قبول خلق جانبی قوی اولیوب
تنها اولسه اول عمل اشلمک مقرر اوله بو دخی اولکی کبی مستحق بغض حقدر
درجه ثالثه ایکی غرض برابر اولدیغیدر بونده ثواب دخی یوغسه عقاب
وبغض دخی اولمیوب راسا براس لا علیه ولا له اولمق مرجودر نظم

علی اننی راض بان احمل الهوی   واخلص منه لا علی ولا لیا

درجه رابعه رضای حق جانبی قبول خلق طرفنه غالب اولندر
علما ایتدیلر که العلم عند الله تعالی ثوابدن بتکلی محروم دکلدر ولی
نظر قبول خلق ~~طرفنه غالب اولندر~~ ایتدوکیچون معاقب دخی اولور اما حدیث
قدسی ده که حق جل وعلا انا اغنی الاغنیاء عن الشریک بیوردوغی ایکی غرض
برابر اولدوغنه محمولدر

بیان حبط عمل بسبب ریا

ریا اول عمله مقارن اوله
یا اثناء عملده عارض یا بعد فراغ عمل عارض اوله قسم اول که ابتداء عمل ریا
اوله شک یوق که بو حال اوزره مستمر اولوب قلورسه کندو عاصی وعملی
نامعتد به در اما اگر اثناء عملده توبه وندامت واستغفار ایدرسه بعض علما
باشنده نامعتد به در دیدیلر اما صحیح اولدر که اگر غرضی مجرد قبول خلق یا
قبول خلق ملاحظه‌سی رضای حق ارادتنه غالب ایسه عملی نامعتد به در اگر غرضان
مساوی یا جانب ریا مرجوح ایسه اگر فساد وبطلانه قابل دکل عمل ایسه صدقه
وقرائت کبی نیت خیر ایله مثاب ونیت ریا ایله معاقب اولور قوله تعالی

ومن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره
اگر قابل فساد وبطلان ایسه صلوة وحج کبی واگر نافله ایسه فاسددر دینمز
اگر فرض ایسه عهده‌سندن ساقط اولمز قسم ثانی که اثناء عملده ریا عارض
اولمقدر اگر مجرد عمل ایله سرور ایسه ضرر ایتمز اگر باعث عمل اوله حق ارادت ایسه
شویله که بو ارادت ریایی اولمسه عملدن فراغت ایتمک مقرر اوله عملی حبط
اولور قسم ثالث که فراغ عملدن صکره عارض اولمقدر اگر مجرد سرور ایسه که
کندو اظهار ایتمیه ضرر ایرمز
اگر کندو اظهار ایدرسه اظهارندن غیری صحیح غرضی یوغسه محتمل خوف در
احباط عمل اولمقدر ابن مسعود رضی الله عنه قتنده برکمسنه دون کیجه
سوره بقره قرائت ایتدم دیدی ابن مسعود دسنک اندن نصیبک
همان بودیدکلکدر دیدی برکمسنه جناب رسالت پناهی حضورنده صلی الله
علیه وسلم بن صوم دهر ایتدم دیدی بیوردیلر که لا صمت ولا افطرت
یعنی نه صایم اولدک که مثاب اوله‌سین نه افطار ایلدک که دنیاده
زحمت چکمیه‌سین بعض علما اظهار ایتدوکیچون بیوردی دیدیلر اما بعض علما
بلکه صوم دهر مکروه اولدیغیچون بیوردی دیرلر بهر حال احتمیل که حضرتک
وابن مسعودک اظهارده بویله بیوردقلری اولده دخی نوع ریا الحق
اکلدیغندن اوله والا مقتضای قیاس بودر که عمل اوله صحیح اولدقدن صکره
اظهار ثانی ضرر ایتمیه غایتی اظهار ایچون معاقب اوله پس سفیان ثوری دن
حکایت اولنان که برتاجر انلری ضیافت ایدوب اثنای دعوتده
خدمتکارینه برطبق چینی کتوردیوامر ایتدکده صکره حجدن کتوردکوم طبقی

کتوره‌دیوب اکی حج اتیدوکین اشعار ایدیحک امام اصحابنه یعقوب مسکین
بر سوزیله اکی حجین ابطال ایلدی دیدوکی بوکه محمول اوله یعنی اول عملده دخی
ریا اولمق اکلنه پس بو تقریردن ظاهر اولدی که اخفای عمل الزم لازم
و اخلاص اکا مداوم اولمق امیش اکیچون بعض سلف‌ده برلر یدی که عملی ایتمکدن
ایسه ایتدکدنصکره حفظی کوجدر و ارباب سلوک ستر حال و کتمان
اعمال ایتمکده نه‌دقلر ایتمشلردر ذکر خفی ذکر جلیدن ترجیح اولندوغی
دخی بونندندر خواجکان سلسله‌سنک کتم و سترده مبالغه‌لری معروفدر
و بو بیت وردزبانلریدرکه **شعر** از درون شو آشنا وز برون بیکانه وش
کین چنین زیبا روش کم می‌فتد اندر جهان   اخلاص خلاصهٔ اعمال نقاوه
احوال و سرمایهٔ سعادات و پیرایهٔ مرادات و اخلاص ایله عمل یسیر صالح
قصور اخلاص ایله اولن عمل کثیردن عند الله تعالی اضعاف مضاعفه
راجحدر **بیت** عبادت با خلاص نیت نکوست   وکرنه چه آید ز بی‌مغز پوست
زین الدین خوافی قدس سره وصایای قدسیه‌سنده ذکر ایدر که مدینهٔ منوره‌ده
بعض اصفیا ایله جمع اولدم بکا صوردی که بیک یل عمرک اولسه‌نیه صرف
ایدردک بن دخی دیدم بو قدر صلوته بو قدر یل صومه و نحو ذلک نیجه عبادات
تعداد ایلدم بیوردی که بن ایله ایتمزدم بلکه طقوز یوز طقسان طقوز یل اخلاص
تحصیلنه صرف ایدوب بر یل اخلاصله عبادت ایدردم شیخ زین الدین
بو سوزی عظیم تحسین ایدوب بابدینده نظر صحیح و حق صریح بودر
که بیوردیلر **بیان علاج رذیلهٔ ریا** چون معلوم اولدی که ریا موجب حبط اعمال

و مورث مقت و بغض خدای ذو الجلال در و امهات کبایردن معدود
و شقاوت حقیقیه‌انده موجوددر پس ضررنی عین یقین ایله مشاهده و ازاله‌سنده
تحمل مشقت و مجاهده ایتمک کرک زیرا انسان زمان طفولیتده
ضعیف العقل و التمییز ایکن نظری احوال ابنای جنسه اولوب انلره تقلید
و اتباع ایتمک اوزرینه لابد تصنع که سرمایهٔ ریادر قلبنده راسخ اولوب
مهلکاتدن ایدوکنی بیلورسه اول وقت بیلورکه شجرهٔ ریا ریاض قلبنده
نابت و حب تصنع مخازن درونده ثابت اولمشدر پس ازاله‌سی
محتاج مجاهده اولور امام غزالی ایدر علاجنده ایکی مقام واردر **مقام اول**
اصول ریایی که فروعی اکا مترتبدر و عروقنی که اغصانی اندن متشعبدر
قلع و قمع ایتمکدر و اصول و عروقی اوج نسنه‌در برلسی حب جاه و منزلت
جاه و منزلتدن مراد خلق قتنده مقبول و معزز و مکرم اولمقدر منصب و ولایت
اولمق لازم دکل ایکنجی حب ثنا و مدح و نفرت ذم و قدح در اوچنجیسی
خلق الندهٔ اولنه طمع در پس بو اوچ نسنه نه قدر طبیعه شیرین دخی کلورسه
دفعنه سعی ایتمک کرک انده اولان مضرت عظماسینی فکر ایتمکله و بو حلاوت
عاقبت مرارته مؤدی اوله‌جغین ذکر ایتمکله نیته کم عسل شیرین زهرناک ایدوکی
معلوم اولسه البته تناول اولمیوب صبر اولنور پس ریا صوکنده اولان
عذاب الیم و مقت حق کریمی ملاحظه ایلیه که فردا اهل اخلاص عمللریله خاص اخلاص
اولدقده بوکه رؤس اشهاد و مجمع عباد و عباد ده ندا ایده‌لرکه یا فاسق و یا
فاجر یا مرایی یا غادر عملکی غرض دنیا و تقرب عباد ایچون ایدوب انلر تعظیم نزده

اولدرپس خلقی کوررکه جیلدیسی تصنع
واظهار جمیل واخفای قبیح اوزرینه‌در

استهزا مخلوقه تکریم خالقه ازدر امکن عاجزه تقرب و تزین ایتمکله قبوللرینه
واصل اولدک بزم غضب و بغضمزه مستحق و طرد و ردمز حاصل قیلدک دیو
اعمالنک جزاسنه غایت محتاج اولدوغی زمانده وَقَدِمْنَا اِلَى
مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا مقتضاسنجه لاشیء محض
بلکه موجب مقت و بغض اوله و مع هذا ملاحظه ایتدوکی قبول و ریای
خلق و مدح و ثنای مخلوق حاصل اوله جغی امر موهوم و شیء نا معلوم در رضاء
للناس غایة لا یدرک بر طایفه یه مقبول اولورسه نیجه سنینه مذموم اولمق وار
بلکه غالبا ریاسی معلوم اولوب عند الناس دخی مردود و تصور ایتدوکی
نسنه لردن محروم اولمق مقرر **شعر** بروجان بابا باخلاص هیچ
که نتوانی از خلق بربست هیچ   کسانی که فعلت پسندیده اند
هنوز از تو نقش برون دیده اند   و مدح و ذم خلق حقیقتده لاشیء در
حق قتنده مذموم اولان خلق قتنده ممدوح اولمه دن نه فایده که عاقبت
پرده اچیلور و قبایح نهانی یوزینه صچیلور شاعر عرب ان مدحی زین و ان
ذمی شین دیدکده حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم کذبت
ذلک الله الذی لا اله الا هو دیدیلر **بیت** مدح و ذمت کم تا نگاه میکنند
کافری باشی که او بت میکند   اگر دریسک مدح و ذمدن فارغ اولمق
فحن اولور کبار مشایخ و اتقیای دخی کورزکندولره ذم و غیبت اولنسه
تمام محظوظ اولورلر زیرا ایدر طبیعته کوج کلمک بعیددر ولکن اول مرتبه تکلیف
اولنماز مرد اول سمان آنی عبادتکده ملاحظه ایلمیه اما طمع مال و منال خلق ایندجی

ملاحظه ایتمک کرک که معطی و آخذ حق در و منع و عطا مختص کریم مطلق در
پس نه وجهی که وارکه عبادت و طاعتده بو حطام فانی ملحوظ و مقصود اوله
مقام ثانی خواطر ردیهٔ شیطانیه اثنای عبادت یا اول و آخرده عارض
اولمقدن خالی اولمز پس غافل اولممق کرک عبادت عابد مال خواجه تاجر کبی در
و شیاطین حرامی راه زن و دزد کیسه بر ولص نقب افکن مثالنده در
علی الدوام قصد اخذ و نهب ایتمکده بر طرفدن منع اولنورسه فی الحال طرف
آخردن کلور آشکاره قطع طریق ایده فرصه نهانی نقب و طرقله آلور
امام غزالی ایدر خواطر ردیهٔ اوج درکاهی دفعة کلور کاهی تدریجله اول لکی
خلقک قبولنی تذکر و تفکر ایتمک ایکنجی قبول مذکوره نفسده رغبت پیدا
اولمق اوچنجیسی بو رغبت قرار طوتوب مصمم اولمق کمال بودر که اول کی خاطره
دفع ایلیوب خلقک اطلاعی نه نسنه در نعوذ بالله دیوب اهل تحقیق که
اخلاص روضه سنده رعی ایتمشلر عمللرینی ملائکه دن دخی کتم ایتمکه سعی ایتمشلردر
چو روی پرستیدنت در خدا است   اکر جبرئیلت نه بیند رواست
دیه اکر خاطرهٔ ثانیه که هیجان رغبت اطلاع خلقدر اول دخی کلورسه سابقا
ذکر ایتدکمز نصایح تذکر ایلیه نته کیم اطلاع ناس ملاحظه سی ریا جانبنه
میل و رغبت ویردوکی کبی آفات ریایی ملاحظه ایتمک دخی نفرت
و کراهت ویرور پس بو ایکی خاطره دفع اولیجق اوچنجی دخی بونلره مرتب در
مندفع اولور چوق اولور که عبد عزیمت اخلاصله شروع ایتمشکن خاطره
ریا غلبه ایدر نفس آنی رد ایتمیوب قبول ایدر سببی نفس حب مدح و خوف

دمله مملو اولدوغی در لابد آفات ریا و سوء عاقبته اولان معرفتی خاطر
کلمز زیرا کاسه پر قبول زیاده یه محتمل دکلدر نیته کم بعض کمسنه
غضبنک مضراتنی و حلمک منافعنی بیلوب انوکله عمل ایتمکه تصمیم عزیمت
قیلور اما اسباب غضبدن بر سبب عظیم طاری اولیجق موجبات
غضب قوی مشاعرینه بر وجهله ساری اولور که معرفت مذکوره یه محل قلمز
لابد اصلا خاطره کلمز پس خاطرهٔ شیطانیه رحمانیه کلیجک دفع ایتمک کرک
اما دفعده درت وجه واردر اولکی اولدر که دفع ایتدکدنصکره شیطانی
تکذیب ایدوب و تکذیبده دور و دراز مجادله ایده ایکنجی مجادله دراز ایتمیه
ولیکن دفع و تکذیب ایده اوچنجیسی دفع ایتدکدنصکره شیطانی تکذیبه
تکذیبه دخی مقید اولمیه بلکه ذکر و عبادتی اوزرینه اوله دردنجی اولدر
که جدال تکذیبه مقید اولمدغندن غیری ذکر و توجهی اولکیدن ارتوق ایده
اولکی غایت ضعیف وجهدر زیرا جدال ایله مشغول اولمغله ذکر و توجهدن
قلسه کرک شیطان لعینک خود غرضی ذکر و توجهدن الیقومقدر
وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ آیه
آندن یوقارو وجه ثانیدر زیرا جدال اشتغال یوق ولکن تکذیبه
اشتغال دخی فی الجمله مانع ذکردر اندن یوقارو وجه ثالثدر که انده
هیچ اشتغال عن ذکر الله تعالی یوقدر آندن یوقارو وجه رابعدر که
انده هیچ اشتغال اولمدوغندن غیری زیاده توجه و اخلاصه سبب اولمق
واردر بو وجه اوزرینه عمل ایدن کمسنه یه شیطان لعین خاطره کتورمز

المرید لمن لا اراده له یعنی
کالمیت فی ید الغسال

بلکه یانینده دخی اوتورمز زیرا خوف ایدر که زیاده اخلاص و عبودیتنه
سبب اولمغله ضد مقصود و عکس مطلوبی حاصل اوله و کمال اخلاص و تحصیل
صدق و اخلاص مرشد کاملکه عالم و عامل اوله خدمتنه وارمنیجه و شریعت و طریقت
قانونی اوزره میت بین الغسال کبی امرینه مطیع و منقاد اولمینجه اولمز **شعر**
آن زمان از ریا و عجب رهی   که شوی پیر را رهین و رهی
هست در نفس وار و کبر تهی   که نداند بغیر پیر کسی چون فی ذلیت
ریا و علاج قلب خصوصنده بو مقدار تفصیل اولندی بو مقدار ایله اکتفا ایده لم
خاتمه معلوم اولدی که هر رذیلتک جهت علمیدن علاجی مضار و مساویسی
تفکر و انک تقبیح و منعنده وارد اولان آیات و احادیث و آثار علما
و حکمایی تذکر ایدوب ضدی اولان فضیلتک منافعنی ملاحظه و انک حقنده
وارد اولان کلمات محرضه اخطاردر و جهت عملیدن علاجی اجتنابه ادمان
و مصابرت و ضدینی تحصیل و اعمال ایتمکدر بو طریق تبدیل اخلاق و تحصیل فضایل
ایتمکده طریقهٔ حکما و علمادر اما ارباب سلوک متصوفه دیرلر که بو طریق ایله تبدیل
اخلاق قده متعسر بلکه متعذردر بر خلق حسنی تحصیل یا بر خلق قبیحی نفسدن ازاله
ایتمکه نیجه مشقت و مجاهده کرک اکثریا عمر اکا وفا ایتمکدر و بر خلقی ازاله
و ضدینی کتورنجه نیچه خلق قبیح حاصل و نیجه خلق حسن زایل اولمق واردر پس طریق
اولدر که کلمهٔ توحیده تلقین مرشد ایله اشتغال اولنه که زمان یسیرده
بعون الله تعالی جملهٔ اخلاق ردیه احراق ایدر و نفس تزکیه و تصفیه یه واصل
اولوب اخلاق حسنه آندن ظهور و اشراق ایدر و اول وجهله اولور که قابل مشاهده

تا دل زبد ونیك جهان اكاه است　　دستش زهمه كار جهان اكاه است
آن دل كه درو بود هزار اندیشه　　اكنون همه لا اله الا الله است
كتاب اول تمام اولوب بعون الله تعالی كتاب ثانی یه شروع اولندی

كتاب ثانی رساله اخلاق علائیدن علم تدبیر المنزل بیاننده در

علم تدبیر المنزل بر علمدر كه آنوكله اهل منزل اراسنده نظام وانتظام وجه لایق اوزرینه معاش ایلمكك كیفیتی بیلنور چون انسان سایر حیواناتدن ممتاز واجتماع منزلی كه اهل وعیال وخدم وحولدن عبارتدر اكا لازمدر پس یوقاروده مذكور اولان كبی اجتماعی اصول وقواعد وقوانین وضوابط اوزرینه اولمق كرك كه سعادت دنیویه سنیه سبب باعث وسعادت اخرویه سنیه علت مفضی اوله واول قواعد وقوانین دخی جمله بدیهی دكلدر كه هركس اكا مجرد توجه عقلی ایله مهتدی اوله بلكه اكثری نظریاتدر كه حكما انلری ادله سندن استخراج وجمع ایدوب علم تدبیر المنزل ده تسمیه ایلدیلر پس بو علمه احتیاج متقرر واندن استغنا متعذر در پس بو كتاب نیجه بابی مشتملدر ۝

باب اول منازل واركان منازله احتیاج بیاننده در

سابقا اشارت كیچمشدی كه انسان مدنی بالطبع در ومحتاج اولدوغی غذاسی بسیط دكلدر زیرا مزاجی لطیف اولمغله غذاسنك لطیف ونظیف اولمسی استر وغذای لطیف جمع وتركیب وطبخ وترتیب اولمنجه اولمز مثلا غایت مهم غذاسی اكمكدر نیجه افعاله محتاجدر اكمك كبی بچمك كبی اوكوتمك كبی

پیشورمك كبی وبو قدر افعاله بر كسنه قادر اولمق ممكن اولمز بلكه ابنای جنسندن معاونت ومظاهرت كرك اما حیواناتك غذاسی اكثریا بسیطدر سباع كوشت خام وبهایم كیاه خشك وتر ایله تغذی ایلر وعلی هذا القیاس وانسانك اغذیه سی اغذیه حیوانات كبی هر كون حاصل اولور دكلدر مثلا زمان شتا اقبال وزمان صیف ادبار ایتدكدن صكره غذای انسان تحصیل اولنمز پس لازمدر كه زماننده تحصیل اولنوب ادخار اولنه تا كه جمیع ازمانده هر شخصه تحصیل غذا میسر اوله پس مكان محفوظ كرك كه انده جمع اولنوب امطار وثلوج وافواه حیوانات ودست تغلب غاصب وسارق اكا واصل اولمیوب وقت احتیاجده حاضر وحاصل اوله پس منزله احتیاج ظاهردر وانسانك نفسنه دخی كرما وسرما وامطار وثلوج وطین ووحلدن سلامت ایچون واسباب وآلات ونفس وعیالنی غاصب وسارقدن خلاص ایچون دخی منزل لازمدر ومزاجی لطیف وشعر ووبردن عاری اولدوغی چون زیاده لباسه واعتدال ولطف مزاجی سببی ایله زیاده نومه محتاج ونوم زماننده ارواح باطنه غور ایتمكله ظاهر جسده تاثیر برد زیاده اولمغین یقظه زماننده لازم اولاندن ارتوق دثار وشعاره محتاجدر پس لوازم غذا ولباسی نیجه اسباب وآلاته دخی موقوفدر كه انلره اثاث بیت وماعون دخی دیرلر پس بو جمله نك حفظی ایچون مكان لازمدر وبو جمله بقای شخص ایچوندر بقای نوعیچون دخی لوازمی واردر واول خاتوندر كه تناكح سببی ایله توالد اولوب بقای نوعه مودی اوله وهر كس

بقای شخص ایچون لازم اولان اسبابی حاضر ایکن حفظ ایدر ولکن منزلندن بعضی
مهمات ایچون غیبت ایتدکده کندویه نایب اولوب حفظ ایدر کسنه یه دخی
محتاجدر و حکمت الهی اقتضا ایدر که خاتون غلبهٔ رطوبت سببی ایله مزاجنده فتور
وضعف مقرردر تحصیل مصالح ایچون حرکاتندن عاجز اولوب منزلده ساکن و نایب
زوجی اوله و حفظ اثاث بیت و مهمات قوت و لوازم منزل انوک عهده سنده
اوله و چون تناکح واقع اوله تناسل و توالد اولوب اولاد حاصل اولسه کرک
و اولاد حال صغرنده تربیت و تقویت ابوینه محتاجدر پس انلرک دخی
لوازم و مهماتی منضم اولور غالبا مجرد نفس پدر و مادر کفایت ایتمیوب خادمه
محتاج اولور و بو جماعت ارکان منزلدر و انتظام معاش بو ارکانله اولور
و ارکانک عددی بیشدر پدر مادر فرزند خادم قوت و چون هر کثرتک
بر جهت وحدتی اولور لابد بو کثرتک دخی جهت وحدتی نظام صناعیدر و نظام
صناعی تدبیر ایله اولور و تدبیره مدبر کرک و لایق و مناسب اولدر که بو تدبیر
صاحبی و مدبری صاحب منزل اوله که پدردر و سایر اهل منزله ریاست
و انلرک امورینی ضبط و سیاست انوک اوله اولدخی تدبیر صایب ایدوب
لطف و عنف و وعد و وعید و تشدد و لین و تکلیف و مدارایی محل مناسبنده
استعمال ایتمکله ضبط و سیاست ایلیه که اهل منزلدن هر بری رذایلدن
محترز و مجتنب و فضایلی محتوی و مکتسب اوله لر و منزلدن بو محلده مرادمز
طاش و اغاجله اولنمش خانه لر دکلدر بلکه ارکان خمسهٔ مذکوره یا اکثرنی
جامع اولان محل و ماوی در کرکسه طین و حجاره دن مبنی اولسون که انلره اهل مدر

دیرلر زیرا مدر طیرق پاره سنه دیرلر مراد بنادر کرکسه شعر و وبردن اعنی
یوک و یپاغی دیدکلری نسنه دن اولسون و انلره اهل وبر دیرلر صحرا
نشینلر کبی اعراب و ترک و تاتار کبی و بو معنایه منزل جمله اهل عالمه لازمدر
نته کم بیان اولندی پس علم تدبیر المنزل جمله اهل عالمه لازم ایدوکی که اول
بابده اشارت اولنمشدی ظاهر اولدی خواجه نصیر ایدر اکرچه علم تدبیر المنزلده
قدمای حکمای یونانک قواعد مضبوطه و قوانین مبسوطه لری چوقدر اما
منقول انلردن عربی لسانه نسنه نقل اولنمشدر الا بر مختصر رساله که ابروسن حکیمدن
و متاخرون ار اسنده موجود و مقبولدر ولکن افاضل متاخرین آراء
کافیه و اذهان صافیه ایله بو صناعتک اصول و قواعدین ضبط و فروع
و نتایجن بسط ایتمکده بذل مجهود و سعی محمود ایتمشلردر خصوصا شیخ رئیس
ابو علی حسین بن سینا که انوک بو فنده بر رساله بدیعه سی واردر
که کمال بلاغت ایله شرط ایجازی جامعدر اول رساله نک خلاصه سی
سایر مواعظ و آدابله که متقدمین و متاخرین دن منقولدر موشح ایدوب
بو کتابمزده درج ایلدک ان شاء الله تعالی نظر ارتضای اهل فضل ایله مشرف
اوله و بو فقیر دخی خواجه نصیر کلامندن و انلردن متقدم و موخر افاضل کتابلرندن انتهى کلامه
اخذ و ایرادینه قادر اولدوغم محاسن آداب و مکارم اولو الالبابی
مناسب استعداد اهل زمان و ملایم طباع ابنای روزکار اکلدوغم
نظری اسلوب و ادا اوزرینه ایراد ایلدم امیدم که ارباب فضل و افضال ایله
مستعد اولدقده مواضع اعتراضدن اعراض و محل زللدن اغماض بیوره لر

والله الموفق والمفضال **باب ثانی** اجتماع منزلی ده رئیس
واهل منزلی سائس اولان اولا چوبان کبی اولمق کرککه رمه نک حفظ
ورعی وضبط وسقینده اکاه متنبه وهرفعله مناسب اوقاتی رعایت
وهرآنده احتمال اولان مضراتدن حمایت ایتمکه ساعی ومتوجه اولورلاجرم
رمه کرک وسباع تعرضندن امین وسعی ورعی وقتنده اولمغله هربری
فربه وسمین اولوب منافع معلومه سی حاصل ومتوفر واولادو انسابی واصل
ومتکثر اولور کذلک رئیس دخی تحت تصرفنده اولان اهل منزلی اعدای
متسلطه دن حفظ وحراست وافعال واوضاع ضاره غیر محموده دن
تادیب وسیاست ایدوب هربرینی کمال ممکنه سنه واصل قیلمق کرک
ثانیا رئیس مذکور طبیب کبی اوله که طبیبک حفظ صحت مزاج وازاله
مرض ایچون قصد علاج ایتدکده نظری مجموع اعضای مرکبه دن حاصل اولان
اعتداله در وصحت بدنه سبب وافعال موضوعندن صحت اوزره
صادر اولمغه علت بو اعتدال مجموعی در اکر بدنده بو اعتدال موجود ایسه
طبیب انی حفظ وحراست ایتمکه قصد ایدر واکر مفقود ایسه تحصیل واعاده قیلمغه همت
ایدر واعضادن بر عضوه خلل طاری ومرض ساری اولسه طبیب علاجنده
اول عضوک مصلحتنه نظر ایتمز بلکه عموم اعضا مصلحتنه اهتمام ایدر وعضو
مریضک جوارنده عضو رئیس وار ایسه انک علاجنه اهتمام ایدر بالقصد الاول
بعده بالقصد الثانی عضو مزبورک علاجنه قصد ایدر تا اول مرتبه که مصلحت عموم
اعضا یا مصلحت اعضاء رئیسه بو عضوک قطع وازاله سین اقتضا دخی ایدرسه

 ایدوب

قطع وازاله ایتمکدن مبالات ایتمزلر تاکه فساد سایر اعضایه سرایت ایتمیه بنا
منهدم وصحت واعتدال مجموعی منعدم اولمیه پس مدبر منزل دخی بونسق اوزره
عامل اولمق کرک که نظری حال منزله مبذول اولوب اهل منزلدن برینک
حالی مختل اولوب اندن منزله خلل سرایت ایتمک احتمالی اولسه بلا توقف اول
شخصی ازاله ایدوب منزلی خللدن حمایت ایده نته کم مراتب اعضا مختلف در
بعضی رئیس وبعضی شریف بعضی خسیس در کذلک اهل منزل دخی بو بابده ونته
کم هر عضوک بر فعل خاصی وار در اما مجموعک افعالندن حاصل اولان غایت
مراتب ومطالب در کذلک اهل منزلک هر برینک بر طبعی وبر خاصه سی
وطبعنه مناسب فعل مخصوصی وار در اما مجموعک افعالندن مجتمع وملتئم وجمله نک
حرکات واوضاعندن متسق ومنتظم اولان حال اتم مهام واتم مرام در که
انوک اثمنه انتظام حال منزل دیرلر بو مذکور تدبیر منزل علی وجه العموم والکلی در اما
اما علی وجه الخصوص والجزئی بقیه ابوابده ایراد اولندی بعون الله تعالی

باب ثالث نفس منزلک تدبیرنده در

سابقا اشارت اولندی که منزل ایکی قسم در بری مداین وقرای اهلینک
منازلی در که سنک وکل وحجر وشجردن مبنی در وانتقاله قابل دکلدر ایکنجیسی صحرا نشینلرک
منازلی در که شعر ووبر وانلرک امثالندن اولور وانتقاله قابل در قسم اول
افضل واولی در زیرا حصانت ومتانتی اوفر وبقا ودوامی اکثر در وبو جنس
منازلک دخی افضلی بودر که بناسی محکم واستوار وبی وقت انهدامدن
غالبا امین وسقفی ارتفاعه مایل وقبولری واسع وکشاده وهر فصله مناسب مکان

مهیا و آماده اولمش اوله و هر شهرده هواسی نافع نه جانبدن کلورسه اول
جانب مسدود اولمیه و موضع رجالدن غیر موضع نسا مفرز و بعید صورتلری اولوب
منظور و صوتلری مسموع اولمیه اما ارتفاع بنا و نقش و زخرفهٔ سقف و جدارده
اسراف و مبالغه دن حذر ایده اخبارده وارد اولمشدر که بر کمسنه
منزلنی التی زراعدن ارتوق قلدرسه ملایکه آسماندن الی این یا ملعون دیرلر و نقش
و رنک اسراف مذموم و مال جهتی اتلاف نامحموددر

کار طفلانست کردن نقش بر دیوار و در بالغا زنهار زنهار از کار طفلان زنهار
خانهٔ دل در تنزل خانهٔ کل سر بلند خانهٔ دین در تنزل خانهٔ طین استوار

مطلقا بنا و عمارت خصوصنده اعتدالدن برون و قدر مالابددن
افزون خرج مذموم در خصوصا که بو زمانده معتاد و بر صورتدن
اوصنوب هیئات جدیده ایتمکه مبتلا اولمق مرض صعب و خلق ذمیم در
و بعض سفها آنی کیاست و ظرافت و حسن تصرف عد ایدوب اسراف
مذموم و عبث قبیحه مرتکب اولورلر و حدیث شریفده وارد اولمشدر کم
هر انفاق که عبددن صادر اولوب انده ماجور اولور الا بنایه صرف
اولنان نفقه که انده مزد و اجر یوقدر عزیزلردن برسی بر صدیقنه واردی
کوردی که بنالر یاپدرمش عمال و صناعه اقچه ویرور عزیز دخی بر اقچه استیوب
الوب طپراغه براقمش صاحب خانه نیلرسز دیو جک نه وارسن قدر
مالی داشنه و طپراغه دوکرسین بن بر اقچه طپراغه براقدم نه لازم اولوردمش
منزل اتخاذنده بر امر مهم امر دخی جواردر که جهد ایتمک کرک که بر منزلده اولا

179

که جیرانی صلحا و کرما و نیک نفس و خوب اخلاق کمسنه لر اوله و فسقه و ظلمه
و جهله جوارندن احتراز ایلیه و سلفدن برسی نک اسخیادن جاری واریدی
ضرورتی اولوب دارنی بیع ایدوب ثمنی قبض ایتدکصکره قنی فلان کیسی نک
جواری نک بهاسی دیو جک جوارک بهاسی می اولوردیشلر هائی ایدی
اولمی بکا نیه رد ایلک بر کمسنه که خسته اولسم عیادت ایدر سفره کیتسم امانت
و حرمتم حفظ ایدر سفردن کلسم زیارت ایدر محتاج اولسم قرض ویرور قرض استسم هبه ایدر
بن انوک جوارین مفتی ویرورین اول کمسنه ایشدوب اونیوک بهاسنی
غرزه کوندروب اوی صتمقدن فراغت ایتدرمش **حکایت**
اولنور که افلاطون دقاقلر یعنی التون دوکیجیلر قتنده منزل طوتردی اصحابی
وجهندن سؤال ایدیجک ایتدی که قچن علم و عمل مجاهده سیندن نوم ضروری
کلسه بونلر آوازدقلریله مانع اولوب عمر کرانمایه ضایع اولمغه سبب اولورلر
استنبولده میر بخاری خانقاهنک جوارنده بر نعلچه جی دکانی وار ایدی
بعض اصحابی نقل ایدرلردی که میر کیجه نک عامه سین احیا ایدوب آخر لیلده
بر ساعت نوم ایدردی چون نعلچه جی اول موضعده دکان آچدی آخر شبده
قالقوب دق و ضربه مشغول اولوب میرک خواب بکیلحه سی دخی مانع اولوب
احیای تمام لیله مؤدی اولدی **باب رابع** چون نوع انسان
اقوات قوت ادخار ایتمکه مضطر و محتاجدر نته کم اشارت مرور ایلدی و بعض اکمه قات
چوق زمان طورمغه محتمل دکلدر پس آدمی یه لازمدر که هر جنسدن قوت ادخار
ایلیه که بعض جنس هلاک اولورسه بعض آخری که سرعت فسادن دور و بقایه

ارتوق محتملدر باقی قله وسابقا بو دخی مرور ایتمشدر که معاملات واخذ
واعطاده برجوهر باقی کرک که متمادی اجور اعمال وقیم اعیان واموال آنکله تقویم
اولنه واول دینار درکه ناموس اصغر دنیلور وحافظ عدالت اولدر ولازمدر
که بوجوهر عزیز الوجود اوله که هرکمسنه هروقت ویلرسه الکا قادر اولمیه و عزیز الوجود
اولمغله بوجوهرک قلیلی غیری اجناسک کثیرینه معادل اوله تا هرکمسنه که منزلندن
سفر وانتقال ایتمک ایستیه اقوات وسایر لوازمنی جمله نقل وتحویل ایتمک لازم اولمیه
بلکه بوجوهری حمل ایدوب قنده وارر سه بوجوهر ایله قوت ولوازمین و لطیف اوله
نفوس آنی بدنه قریب مواضعده حفظ ایتمکدن نفرت ایتمیه و استحکام جوهر
وماده وجنس ترکیبی سببی ایله بقایه قابل اولوب تسارع فساد ایتمکله خسارت
عظیمه لازم کلمیه وکسب اموال وازاقده صرف اولنان مشقتلر حبط اولمیه و بوجوهرک
اموال وخزاین سلاطین ده هجوم نوایب زمنیچون مدت مدید حفظ و ادخار
ایتمک ممکن اوله بومقدمات تمهید اولندقدنصکره مال احوالنده نظر اوج جهتدر
بریسی دخل اعتباریله در ایکنجیسی حفظ اعتباریله اوچنجی خرج اعتباریله در ۵
اما دخل و تحصیل آنک اعتباریله نظر بودرکه دخل ایکی قسمدر برسی کسب واختیار ایله
اولان تجارت وصناعت کبی بری دخی کسب واختیار سز اولن وراثت
و وزارت کبی وبعض وجوه کسب مالی اوچ قسمه حصر ایلدی تجارت زراعت
صناعت بعضلر وجوه کسبی درت ایتدیلر امارتی دخی ضم ایلدیلر و وظایف
وعلوفات مرتبه امارت قسمندن عد اولنمغله حصر صحیح اولور و بو قسملرک
قنغیسی افضل در اختلاف ایتدیلر امام شافعیدن مرویدر که تجارت دیمانا

۵

تحصیل و تکمیل ممکن اولوب خرج عظیمدن خلاص بوله و دخی لازمدرکه بوجوهر زرین

افضلی

180

حرفت شریفه خیر البشر محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام اولمغله دیمشلردر
وامام ماوردی شافعیدن زراعت افضل اولمق روایت ایلدی وبعض
متاخرین دیدیلرکه بو زمانه ده عقود فاسده چوغ اولمغله امواله شبهه کلمشدر
پس شمدی زراعت افضلدر اما امام شافعی زماننده قلت فساد وکثرت علما
اولمغله شایدکه تجارت افضل اوله وحکما ایدرلرکه چون تجارت بضاعه یه موقوف
وبضاعه هلاک وتلف اولمق معرضنده در یاحرامی غارت ویغما یا دریاده غرق
اولمغله ناپیدا اولور بلکه صاحب تجارت دخی اختیار اسفار واقتحام مهالک
دیار ورکوب مخاوف براری وبحار ایتمکه محتاجدر **بیت**
یا زر بهر دو دست کند خواجه درکنار   یا موج روزی افکندش مرده برکنار
و دخی دیدیلرکه کسب ده اوچ شرط لازمدر اولکیسی جور وظلمدن احتراز
ایتمک ایکنجیسی عار وشناردن اجتناب ایتمک اوچنجیسی دناءت
وذلتدن احتراس قلمق جور وظلم مثلا تعبله آخردن مال المق کبی عار وشنار
مسخره لیغله واویونجیلیغله مال کسب ایتمک کبی دناءت وذلت ایچانه
ایرتلمغله کسب ایتمک کبی وبعضلر دباغلیق وحجاملیق ایتمکی دخی دناءت مکسبدن
عد ایدرلر صناعت اوچ قسمدر شریف ومتوسط وخسیس شریف اولدر
که نفس ناطقه نک اعمالندن اولمیه و بو صناعات احرار وارباب
همت در و بوجنسک معظمی اوچ نوعدر نوع اول محض جوهر عقل وصفای نفسه
متعلق اولنلردر تدبیرات صواب وآرای یقینیه کبی و بوکه صنعت وزارت
دیرلر ایکنجی نوع اولدرکه فضل وادب وبلاغت وبراعت وطب ونجوم

اوله بوندن اعمالندن

واحتساب واستيفايه متعلق اولنلردر وبو صنعت ادبا وفضلا وكتّاب وحكمادر اوچنجى نوع قوت شجاعت وحسن فروسيته متعلق اولانلردر وبونكله دفع اعدا وحفظ حوزهٔ مملكت وضبط ثغور اولورلر وبو صنعته سپاهيلق ديرلر صناعات خسيسه دخى اوچ قسمدر برسى اولدر كه عامهٔ ناسك مصالحنه منافى اوله محتكرلق وسحّارلق وغمّازلق وقوّادلق كبى وبو اشقيا ومفسدلر صناعتيدر ايكنجى قسم عموم ناس مصالحنه منافى دكل ولكن چون بر نفسك فضيلت ومروتنه منافى اولنلردر مسخرهلق ومطربلق كبى اوچنجى بو ايكى فساده مشتمل دكل اما موجب نفرت طبع اولنلردر كنّاسلق وحجّاملق ودبّاغلق كبى وبو ادانى واراذل صناعتيدر اما چون احكام طبعك عقل قتنده رواجى يوقدر عند العقل بو قسم قبيح دكلدر بلكه لازمدر كه بو طائفه دخى اول صناعتلره مشتغل اولهلر كه نظام عالمه خلل كلميه زيرا امر معاشده ضرورى در وصناعات متوسطه ايكى قسمدر برسى ضرورى در زراعت كبى برسى غير ضرورى در زرگرلك كبى وانسانه مناسب بلكه واجب اولدر كه بر صناعته شروع ايدهجك همت ايده كه اول صناعتده كامل وحاذق اوله وكمسنه اندن فايق اولميه مجرد سبب كسب مال وقوت نفس وعيال اولهجق مرتبهيه قناعت اولميه خواجه نصير بويله ديمشدر اما فقير ايدرين هر صنعته كه شروع ايدر انى اتقان واحكام وضعنى اشترا ايدن كمسنه خشنود تام اولمق مرتبهسينى تحصيل واعمال ايتمك لازمدر وغبن وخلل خفيدن احتراز واجبدر زيرا كه مشترينك دعاى خيرى موجب صلاح آخرت وبركت رزقه سبب وعلتدر وبد دعاسنيه فساد آخرت

181

متعقب محق بركات مترتبدر نقاشلق وزرگرلك كبى اما زينت دنيا متعلق اولان صناعتده بغايت استاد حاذق ومخترع صنايع ودقايق اولمغيچون صرف روزكار وتضييع اوقات واعمار ايتمكدن اليسه مرتبهٔ احكام واتقان اولدقدنصكره بقيهٔ عمرين يا عبادات معروفه يا صناعتله كسب وصدقه خرج ايتمك اولى وافضلدر وچون دنياده سعت رزق مقبول ومرغوبدر آنوك احسن اسبابى صناعتدر كه حلّ كسب وعفت وجه وبدنه سبب وآلتدر وحديث شريفده وارد اولمشدر كه الكاسب حبيب الله واكل كسب يمين شيوهٔ اصحاب يمين وزيور مردامين در **بيت**

صنعت اوكرن كه غنا ملكدر صنعت — بلكده سنك التون تكزكدر

صنعت

واختيار صنعت وكسب يمين ايتمهنك فضيلتنده آثار واقوال علما ومشايخ انقيا بيحد وبيحسابدر **نظم**

مرد كاسب گر مشقت ميكشد كف را درشت — بهر ناهموارى نفس دغل سوهانگر است

ساغر راحت بود از كسب بر كف آبله — وقت آنكس خوش كه راحت يافته زين ساغر است

وكسب يمين چون غصب ومكابرهدن كه عادت سرّاق وحراميه وسيرت ظلمه واعونه در عارى وعار ورذالتدن كه سؤال وخواهندهلكده اولور سالم وخالى در پس كسب مال ايتمكده افراط وتفريطدن عارى واسلم وعداليه كه وسطدر اقرب وانسبدر وغصب وظلم وآزار مردمله حاصل اولان مال صورتده كثير ايسه معنىده بى بركت وقليل وطريق حلال بى ظلم وسؤال حاصل اولان صورتده قليل ايسه ده معنىده مبارك وجليل در **اما حفظ وتبقيه مال** حفظ وتبقيه مال تثمير وتنميه

اتمیخه اولمز زیرا خرج ضروری و انفاق لابددر پس اگر دخل اولمز ایسه بالضروره
مال دوکنوب اجحاف حال و اختلال منزل و فساد مال لازم اولور نظم

چو دخلت نیست خرج آهسته ترکن — که میگویند ملاحان سرودی
بکوهستان اگر باران نبارد — بسالی دجله گردد خشک رودی

و حفظ و تثمیر مالده اوچ شرطک مراعاتی لازمدر شرط اول بودر که حفظی اول مرتبه
اتمیه که اهل منزلک احوالنه اختلال کله نته کم بعض ممسکلر حفظ و امساکی اول مرتبه
افراط ایدرلر که اهل و عیالی مضایقه معاشدن موت مورثنی تمنا ایدر بعضی ملکه
افراط مضایقه‌دن خلاص ایچون قتل پدره اقدام ایدر شرط ثانی اولدر که دین
و دیانته مخل اولمیه و شرعا واجب اولان زکوة مفروضه و صدقات منذوره
ترک و اهمال اتمیه شرط ثالث اولدر که بین الناس عرض و مروته خلل
کلمیه و خسیس و ممسکلکله شهرت طوتمیه و سابقا ذکر ایدوب طوردورکه
محضا زکوة مفروضه و یرمکله آدم بخلدن که و من یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون آیتنده شحدن مراد اولدر خلاص اولمز
تا مروت مرتبه سین دخی یرینه کتورمینجه بو اوچ شرط رعایت اولندقدنصکره
حفظ مالده اوچ شرط دخی واردر که آنلرک رعایتی مناسبدر شرط اول
خرج دخلدن اکثر اولمیه بلکه برابر دخی اولمیوب دخل خرجدن اوفر اوله زیرا
هر زمانده دخل برقرار و کسب میسر اولمز پس عاقله لازمدر که اقوات و
اموالدن برمقدار ذخیره روزگار زورکار و عده نوایب لیل و نهار ایلیه
که قحط سال و جذب زمان یا تواتر نکبات دهر خوان سببی ایله کسبه تعذر

و یا عدم امکان عارض اولسه صرف اولنوب ذل سؤال و اراقه ماء الوجه
عند اللئام زائل و واقع اولمیه و آدمی زکوة مفروضه و صدقات مستحبه‌سین
ادا ایتدکدنصکره جمله مالین بذل و ایثار دخی اتمک لازم و واجب دکلدر
و زکوتی اخراج اولنان مال کنز مذموم اولمز و حق جل و علانک قولنده
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم و جنوبهم الآیه وعیدنه داخل دکلدر جناب رسالت
پناهیدن صلی الله علیه و سلم مرویدر که ما ادی زکوته فلیس بکنز کرسنه
ارض ملکنی صتوب برمقدار اقچه الینه کیرمشدی حضرت عمره رضی الله
تعالی صوردی که بو مالی نیجه ایدین بیوردی که خاتونک فراشی التنده
قزوب ایچنه دفن ایله اول کسنه دیدی که کنز اولمزمی بیوردیلر که مالک
که زکوتی ادا اوله کنز اولمز زهاد صحابه و تابعیندن برطایفه ابوذر غفاری
کبی و غیری کبی و اکثر مشایخ صوفیه اگرچه ذاهب اولمشلردر که منع ذخیره
الیقومق و دفینه اتمک حرامدر قدر حاجتدن زایدینی انفاق و تصدیق
ایتمک واجبدر دیمشلر اما مذهب صحیح اولکیدر که مذهب جمهور
صحابه و تابعین و ائمه مسلمیندر و ایثار تام و ترک تجرید کلی اهل توکل و اقویای
رجال حالیدر و انلر خصوصا بو زمانده قلیل و کم بل عدیم و کم نص تنزیلدن ما صدق
و قلیل ما هم در — لقد کانوا اذا عدوا قلیلا
فقد صاروا اقل من القلیل — و بزم کلام و مقصد مرامز بو کتابده انتظام

احوال عامهٔ انام واصلاح معاش ومعاد جمهور خواص وعوام درده دیدکوز
معتاده شاعر روم امیر نجاتی دیمشدر اکمنده خوب صنمک سنزانی کیم
سی وارسه بذل ایدوب اوکینه الی اچقلیغندن زخنارک
الین طوتدوغی اردینه اوکینه برزجک بی برزجک دخی صقله برزجک دخی
دیر تکری بولینه وحفظ واذخار باننده حکما بویله اولی کورمشلرکه اموال محفوظه نك
برمقداری نقود واثمان وبرمقداری امتعه واقمشه وبرمقداری دواب ومواشی
وبرمقداری املاک وعقارات اوله که برمقوله یه آفت تیشوب هلاک اولورسه
آخر باقی قله فقیر ایدرین تثمیر وریع مقصود اولمیوب مجرد حفظ واذخار مراد
اولیجق آفتله هلاک اولمه سی اکثر ومدت مدیده بقایه محتمل اولمدوغی متقرر وتفاوت
اسعار یله مالیت وقیمتنه نقصان کلمک اوفراوانی نسنه حفظ ایتمیه
دواب ومواشی کبی که ذی روح اولمغله هلاکی قریب وحنطه وشعیر کبی
که کاهی مسوس اعنی قورت اوشمش اولمغله وکاهی نقصان سعر وخصب الیله
خاکه برابر اولور واول نسنه اذخار ایده که عامهٔ عباد وکافهٔ بلاد اچنده
رواجی یکسان اولوب وتفاوت اسعار یله قیمتنه خسران ودوره دورانی
طورمغله ترکیبنه نقصان کلمک احتمالی اولمیه واول زر خالص وذهب
صحیح العیاردر واحتمال ذهاب خصب ورخا ووقوع قحط وغلا ایچون برمقدار
حنطه وشعیر یا چاه بی نم یا انبار محکم ایچنده دیارینه مناسب اولنده حفظ
واذخار ایتمک مناسبدر اما اعلای ثمنه بیع ایتمک نیتی اولمیه که
غلایه انتظار ایتمکله مستحق لعنت احتکار اولمیه بلکه نیتی توسعهٔ اهل وعیال

وقرض

183

وقرض وسلم شرعی ایله مواساة فقیر ضعیف الحال ایلمیه شرط ثانی اولدر
که حفظ وتبقیه وتثمیر وتنمیه ایتمکه قدرت تامه سی اولمدوغی مالی اتخاذ
واذخار ایلمیه مثلا کندوسی اهل مدینه اولوب قری وصحاریده اولان
عقار ومزارعی تعهد وتصرفنه قادر اولمیجق اتخاذ ایتمکه مایل اولمیه که قلت
تعهد وتیمار داشتله ریع وثمره سی خرج لازمنه کفایت ایتمز اولوب
خراب واضمحلاله راجع وآیل اولمیه وعرب لغتنده قریه ضیعه دیر واهل تجربه
دیمشلردر که ضیعه نك اشتقاقی ضیاعدندر اکر تعهد دایم ایدرسك
اول ضایع اولور شرط ثالث اولدر که دایما رواجی متقرر وسودی
میسر اولور نسنه یه راغب اوله اکرچه فایده سی قلیل ایسه واول
متاع که ایامده برکره رایج اولور وهر دیارده مشتریسی بولنماز اکرچه بجا
چوق ایسه داخی اکا راغب اولمیه وبو مقوله متاعی اذخار ایتمیه بو
سببدندر که کرانمایه جواهر اتخاذندن منع ایلدیلر حتی ملوک وسلاطینی
دخی زیرا محتمل که بیعه حاجت وثمننه احتیاج اولدوغی زمانده طالب
بولنمیه **اما خرج وانفاق مال** خرج وانفاقده در نسنه دن
احتراز واجبدر اول لوم وتقتیر اولدر که اخراجات لازمه ده حد اعتدالدن
اقل ایدوب اهل وعیاله مضایقه چکدیره مروته مناسب اولان بذل معروفدن
امتناع ایتمک دخی تقتیردن معدوددر نته کیم اشارت کیجدی ایکنجی سی
اسراف وتبذیردر اسراف وتبذیر دخی نیچه درلودر اقبحی اولدر که
شهوات محرمه ولذات قبیحه یه صرف اولنه واندن ادنی مباحاتده

سن ضایع اولورسن
اکر دایم تعهد ایتمزسن

اسراف ایتمکدر مثلا طعام حلالی شو لقدر یشوره که کمسنه یمیوب بیانه دوکه
و انواع و الوانی اولقدر ایلیه که تکلف ایله ییوب بلکه هضم اولمیوب امتلای
معده و مرض تخمه یه مؤدی اوله اما طعام معده جایعه روزی اولیجق نه قدر
چوق بشوریلورسه اسراف مذموم اولمز نته کم بعض اسخیایه لوم ایدوب
دیدیلر لا خیر فی السرف اولدخی مقابلهده عکس ایدوب لا سرف فی الخیر دیدی
و جنس ملبوس و مرکوب و مسکن و اثاث بیت بو جملهده اسراف ممکن و متعذر
زیاده تحسین جامه رجاله حریر و زربفت شرعا حرام و عقلا اسراف در بیت
غرض از جامه دفع حر و برد است   نگردد گرد زینت هر که مرد است
و ما عداسی دخی بوکا قیاس اولنه و قرآن عظیمده اسرافدن منع و تبذیردن
تحذیر نیجه آیده وارد اولمشدر قوله تعالی وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ
وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا و دخی
بیورلمشدر جل جلاله و عظم شانه و تقدست اسماؤه و تنزهت صفاته
وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ
فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و دخی قوله تعالی سبحانه ما اعظم شانه
وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ
قَوَامًا علما بیورمشلردر که برکمسنه طعام و شراب اشتهاسی اولدقده آنی
تناول ایلیه مسرفیندن اولور ملاحظه اولنسون که جمله مشتهاسی تناول ایتمک
اسراف اولیجق اشتهاسی اولمهسی مضاضیاقلرده شهرت و نام ایچون الوان

ندارد میل زینت

184

الوان و اصناف عدیده نه مرتبه اسراف مذموم اوله اوچنجی اولدر که خرج
و انفاقی ریا و شهرت و افتخار و مباهات ایچون ایلمیه که هم مالی کیدوب
هم ثوابی محروم اولمیه نته کم روایت اولنور که حضرت امیر المؤمنین یعسوب
الموحدین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه خلافتی زماننده
اشراف قبایل عربدن ایکی کمسنه آراسنده مفاخره و محاسده وار ایدی اتفاق
بریسی بر موضعده بر شتر قربان ایدوب فقرای قبیله یه تفریق ایلدی خصمی الشدو
ایکی شتر قربان ایدوب فقرایه اولشدردی اولکی کمسنه دخی نیه مغالبه
قصد ایدوب درت شتر قربان و ایثار فقرای عربان ایلدی خصم دخی
تضعیف و سکز شتر قربان ایتمکله خصمی ضعیف ایدیجک خصم اول مغالبهده
مبالغه و اسراف و شتری اضعاف اضعاف ایدوب یوز دوه قربان
ایلدی خصم ثانی نک حوصله قدرت و مکنتی زیاده یه واسع اولمغین بالضروره
سکوت و فراغت ایلدی بو حال خارج کوفهده ایدی چون کوفه یه کلدیلر
خصم ضعیفک اهل و عشیرهسی کلوب زجر و تقریع ایلدیلر که نرم قبیله مزی
اشراف عرب و قبایل ربیعه آراسنده خوار و خجل ایلدک اکر قربانی
تضعیف و بزی و کندکی صنادید عرب ایچنده تشریف ایدهیدک نرم
مالیمزدن مع زیاده سکا تسلیم و سنی اشراف ایچنده مغلوبیتدن سلیم
ایده ایدوک دیو فر بوری لوم ایدیجک طباع عرب اولان عصبیت و منافرت
و حب مغالبه و مفاخرت هیجان ایدوب برکون سیفنی سل ایدوب
سکاک کوفهده کزوب کوردوکی شتری عقر ایدوب خلقه ندا ایلدی که

استین السون مباحدر وگرسنه مرادین گورسون که بی خباحدر روایت
اولنورکه اوچ یوزدن زیاده شتر ذبح اولنمش حضرت امیر المؤمنینه استفتا
ایلدیلر حرام درما اهل به لغیر الله قسمند ندر دیو فتوی ویردی هیچ کمسنه لقمه
تناول ایلمیوب کناسه گوفه ده سباع وکلاب اکل ایلدیلر دردنجی انفاق وخرج
واقع اولسه گرک واجب اولان موضعه در اهل وعیال و خدم وحشم گبی کمسنه
واجب اولمین یرده در رفقا وفقرا گبی بر حال منت سرزنش ایلمیه بلکه قطعا
ذکرینه دخی اشعار ایلمیه بو قنده قالدی بن سکا فلان زمانده فلان ایتدیممی دیه

چون گشاید دست جود وکرم | برنهی کیسکان ببذل درم
سرزمان شرح آن کرم مدهید | منت بذل آن درم منهید
که زمنت کرم شود مفقود | در عداد ستم شود معدود
نیست منت خورای نفس کریم | باشد آن مقتضای طبع لئیم

زیرا منت ریا گبی ثواب صدقه وانفاقی ابطال ایلر نیته کم حق تبارک وتعالی
قرآن عظیمده بیوردی که یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن والاذی منت واذا ثواب من وعطایی متواتر اولان مطر
سنگ صاف ومرمردن آثار غباری نیجه ازاله ایدرسه ایله ازاله ایدر وجمله منت
واذادندر که حین عطاده چهره معطی یه آثار انقباض ودرهم اولمق عارض اوله بلکه
دایما معطی خندان رو وگشاده ابرو اولمق گرک وبعض شعرا ممدوحلرینی سحاب
اوزرینه فیض شحات سخاده ترجیح ایتدکلرنده دعوالرینی بو معنای شعری ایله
اثبات وتصحیح ایدیلر که نظم ان من فاش بالسحایب جذوا

ک فما انصف بین الشکلین | انت اذا جدت ضاحک ابدا
وهو اذا جاد دامع العینین | من نگویم که ابر مانندی
که نکو نایدا زخرد مندی | ابر میگرید وهمی بخشد
تو همی بخشی وهمی خندی

شرح حال مصارف مال مصارف مال دخی اوچ قسمدر قسم اول
اولدر که آنده طلب رضای حق واجرای شرع ودین موجود ومتحقق اوله گرک
فرض اولسون اهل وعیالنه انفاق ایتدوگی گبی حدیث شریفده وارد اولمشدر
که اعظم اجر اهل وعیاله انفاق اولناندهدر گرکسه مستحب اولسون قرابه تصدق
گبی قسم ثانی سخا ومروت وایثار وبذل معروف ایچون ویرلن تحف وهدایا
ومبرات اخوان وصلات مداح وشعرا گبی قسم ثالث اولدر که کندو
ضروریات وامور معاشی ایچون صرف اولنه واهل وعیال دخی نیت صدقه
اولمیجق ثوابی اولمیوب بو قسمده داخل اولور بو قسم اخیر دخی ایکی قسمدر
زیرا شوندن خالی دگل که جلب ملایم وطلب مهمات ایچون خرج اولنه
اخراجات منزلده اولان وجوه مآکل وملابس ایچون اولان خرج یا دفع
مؤلم ورد مضرات ایچون خرج اولنه ظلمه وسفهایه حفظ نفس وعرض ومال ایچون
لازم اولیجق ویرلن گبی قسم اولده که انفاق لوجه الله در رعایت شرط
اخلاص وحسن نیت واحتراز ریا وسمعه وشهرت وترک اذا ومنت غایت
لازمدر زیرا صدقه نه قدر مستحقه دوشسه اولقدر ثوابی ارتوق اولور
پس ایتام ضایعه واز اهل مستوره وصلحا فقرا که ذل سؤالدن احتراز
ایدوب ضر فقره احتمال ایدر تفقد اولنه ودخی ویرلن صدقه اخفا اوزره اولمغه سعی

ودخی مواضع صدقه اولان
مستحقلری تمییز ایدوب زیاده
مستحق اولانلری تقدیم وترجیح
ایلمک لازمدر

سعی اولنه که فقرانک فقری وقبول صدقه ایتدکلری ظاهر اولمغله انلره انجبار
وکندو نفسنه ریا وشهرت وعجب کلمکدن امین اوله وقران عظیمده بیوررکه
إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بزم علمامز دیرلرکه صدقهٔ مفروضه ده زکوة کبی اعلان افضلدر اما صدقهٔ
تطوعده اخفا افضلدر وحدیث شریفده صدقهٔ سر صدقهٔ علانیه دن یتمش درجه
افضلدر دیمک وارد اولمشدر صدقهٔ تطوعده محمولدر وحدیث شریف
مشهورده بیورلمشدر که فردای قیامتده که آفتاب مقدار میل مرتفع اولوب
خلق غرق عرق اولدقده یدی طایفه سایهٔ عرشده آسوده اولهلر بریسی اول
جوان که عبادت اوزره بویمش اوله ایکنجیسی اول کمسنه در که صاغ الی ایله
ویردوکی صدقه صول الی طویلمیه اوچنجی اول کمسنه که آنی خاتون صاحب جمال
هوای معصیته دعوت ایتدکده اجابت ایتمیوب بن الله دن قورقرین
دیه دردنجی برادر اخروی سین زیارت ایدوب اخوت لله دن غیری غرضی اولمیه
التنجی تنهاده حق جل وعلایی ذکر ایدوب کوزندن یاش روان اوله یدنجی
امام عادلدر بعض علما سهولت حفظ ایچون بو یدی خصلتی نظم ایتمشلر
وقال النبی المصطفی ان سبعة یظلهم الله العظیم بظله محب عفیف ناشی
متصدق وباک متصل والامام بعدله امام علی زین العابدین رضی الله عنه
حضرتلرندن مرویدر که کیجه ایله تنها چیقردی مدینه دن ارامل وایتامک منازلنی
دوق ایلیوب نفقه یه محتاج اولنلره نفقه وصویه محتاج اولنلره ارقه سی ایله
صو کتوروب حمله نک مهماتنی مقضی ایدردی وبو حالتی آندن بیلدیلرکه

اول کمسنه که خاطری مسجدده
متعلق اوله مسجددن
چقه کیرو کیرمینجه راحت
اولمیه دوردنجی

حضرتنک عادت
مألوفه لری ایدی

وفاتندن صکره ارامل وایتام مدینه فریاد ایلدیلرکه برکیشی واریدی کیجه ایله کلوب
بزم مهماتمزی حاضر ایدردی اول کمسنه نیجه اولدی دیدیلرکه اول نور حدقهٔ
نبوت ونور حدیقهٔ ولایت علی ابن الحسین زین العابدین ایدی بجوار رحمت ایزدی
انتقال ایلدی رضوان الله علیه روایت ایدرلرکه حضرتک غسلی زماننده مبارک
اموزنده قربه طاشیمقدن آثار اولمش بولندی وبعض خدامی کیجه ایله چیقوب کیتدوکین
بلمش ایدی بو جمله دن جزم ایلدیلرکه بو افعال کریمه واعمال صالحه نک صاحبی اول
ذات پاک ایدی که شجرهٔ باغ نبوت وماه آسمان جود ومروت ایدی وبونک
کبی اعمال آنوک کبی کوهرکان رسالتدن صادر اولمیوب کلمکدن اولسه کرک
فرزدق شاعر اول حضرتک مدحنده بهوده دخی دیمدی که **بیت**

هذا الذی یعرف البطحاء وطأته هذا التقی النقی الطاهر العلم

قسم ثانیده یدی شرط رعایت اولنه **شرط اول**

شرط اول تعجیلدر زیرا تأخیرده سائل الم انتظاره ومعطی کذبله اعتذاره
مبتلا اولمق درپیس بومرتبه دن صکره انفاقک دنیاده ثنا وآخرتده ثوابی
قلمق محتمل اولور ایکنجون دیدیلر امنا البر عاجله وضیافتلرده دخی طعامی تیز چیقه
کتورمک تعجیل بردر ابن حجاج شاعری که صاحب مجون ومساخر ایدی
برکمسنه دعوت ایدوب طعامی کتورمکده کیروب چیقوب نوع تأخیره
مؤدی اولیجق بو قطعه بدیهیه انشاد ایلدی که **قطعه** یا ذاهبا فی داره جائیا
لغیر معنی وبلا فائده قد جن اضیافک من جوعهم فاقرأ علیهم سورة المائده
شرط ثانی کتماندر زیرا ظهورده نیچه فساد ومضرت مترتب اولور دخی

کتمان نجح آمال وحصول امانیده بالخاصیه مؤثردر استعینوا احوایجکم بالکتمان
دنیلمشدر شرط ثالث ایتدوکی خرج وعطایی استکثار ایتمیوب بلکه قلیل عد ایلمکدر
که معطی جانبنه مروت وهمت وآخذ طرفینه مزید احسان ومنت اولمغی ایجاب ایدر
شرط رابع مواصلت عطادر زیرا تراخی وفتور اولیجق احتمالدر که اولکی عطالر
دخی اونیدیلوب فائده سی اولمیه پس اصدقاسنه ومخادمینه جواد وعطایله
بذل نعمت وصرف خدمت ایدن کمسنه یه گاه گاه کلی وجلیل ایتمکدن الیسیر
علی الدوام والتعاقب جزئی وقلیل ایتمک اولیدر شرط خامس خرج وعطا
وصرف وسخانک موقعنی تشخیص وتمییز ایتمکدر که عطایا نامحله دوشوب بی فائده
بلکه موجب فساد ومضرت اولمیه نته کیم دیمشلردر **بیت**

ووضع الندی فی موضع السیف بالعلی | مضر کوضع السیف فی موضع الندی

نکویی بابدان کردن چنانست | که بد کردن بجای نیک مردان

بعض کمسنه لر بونک خلافنه کیدوب هرکسه صرف خدمت وبذل نعمت ایتمک
اولی واحسندر مقابله سنده جلب نفع اولمزسه باری دفع ضرر مقرردر دیمشلر

بد ونیک رابذل کن سیم وزر | که این جلب خیرست وآن دفع شر

تادل دوستان بدست آری | بوستان پدر فروخته به

پختن دیک نیکخواهان را | هرچه رخت سراست سوخته به

به بداندیش هم نکویی کن | دهن سگ بلقمه دوخته به

عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه قتنده برکمسنه بو بیتله تمثیل ایلدی

ان الصنیعة لا یکون صنیعة | حتی یصاب بها طریق المصنع

فاذا

فاذا اصطنعت صنیعة فاعن بها | لله او لذوی القرابة او دع

عبد الله جواد ایتدی بو بیتلر خلقی بخیل ولئیم وجود بابنی سد ایتمکده تأثیر
عظیم ایلر بونلریله عمل ایتمک کرک بلکه سحاب کبی احسان امطارینی نازل
ومکرمت اقطارینی هرجانبه واصل ایتمک کرک اکر کریمه واصل اولورسه
خوب که کرم انلر اهل ولایقلردر اکر لئیمه واصل اولورسه دخی غم دکل که صاحب
احسان اولنلر بنه کرمی ایله ممتازلر واحسانلریله فائقلردر فقیر ایدرین
بو ایکی قولک برلیسی مطلقا ترجیح وبرمذهب تضعیف ومذهب آخر تصحیح اولنمق مناسب
دکلدر بلکه توفیق اولدرکه عبد الله دیدوکی قول افراد اسخیا واجواد وعظامی
کرمایه مناسبدر که عطالری اعراض جزئیه واعواض دنیه دنیویه دن متقدس
ومبرادر بلکه آفتاب وار لطیف وکثیفه افاده انوار وسحاب مثالی رفیع
ووضیعه افاضه اقطار ایدرلر اما اکثر انام وعامه خواص وعوامه که وضع کتاب
وسوق خطاب غالبا انلریله در مناسب مذهب اولدرکه ظلم وضع الشیء فی
غیر موضعه دن خالیدر وعدو ایدن که ایقاع المعروف فی غیر موقعه دن آزاده
وخالیدر نته کیم بعض سلاطین بنی ایوب دیمشلر **قطعه**

اذا شئت ان تعطی الامور حقوقها | وتوقع حکم العدل احسن موقع

فلا تصنع المعروف مع غیر اهله | فظلمک وضع الشیء فی غیر موضعه

اوچنجی قسمده برشرط رعایت اولنه د اول اقتصاددر یعنی اعتدالدر
اما سبب طلب حاجات ومهمات ایچون خرج ایلدیکده اسرافه یقین اولمق
اولیدر امساک وتقتیره قریب اولمقدن لکن اول قدر اوله که حفظ عرض

حاصل اوله زیرا بو قدر اسراف محض اولمز بلکه دفع مضرت اولور زیرا تمام اقتصاد
واعتدال عوام ایچنده مذموم در زیرا طمعلری غالب و نفسلری بی وجه مرادلرینی
جالب در اقتصاد اوزره اولان مرتبه هوای نفسلرینه موافق اولمغین بخل و لومدن
عد ایدرلر پس خرج و انعامی بر مقدار رأی عوام اوزرینه اتمک کرک که بغض و طعن
عوامدن امن اوله میل عوام تبذیر جانبنه در مثل خواص تقتیر طرفنه در بو رایه کلنجه
خواجه نصیر کلامیدر و الحق اقتصاد بر شرطدر که انفاقک جمله اقسامنده رعایتی
واجبدر بو قسمه حصرک وجهی ظاهر دکلدر و دخی خواجه ایدر بو جمله باب تمولده
تدبیرات و قوانین کلیه در اما تدبیرات جزئیه عاقله مخفی و مستور دکلدر

باب خامس اهل و عیالی تربیه سی بیاننده در

اولا بلمک سنه یه لازمدر که تأهل و تزوج اهلیه و غرضی تکثیر نسل و نشریدر خصوصا تکثیر
اهل اسلام و امت محمد علیه الصلوة والسلام و نفسی معاصی و فساداته مرتکب
اولمقدن تحصین اوله و حدیث شریفده وارد اولمشدر تناکحوا تکاثروا
فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط و اهل بصیرته مخفی دکلدر که مبدأ اول
جل ذکره حضرتنک بقای نظام عالم و اتصال سلسله بنی آدم حقنده عظیم
عنایت و اهتمامی مبذولدر حتی حیواناتک دخی توالد و تکاثرینه عنایتی
ظاهردر جمله دن بر دلیل بودر که هر حیوانه مجامعتی لذیذ و مطلوب طبع ایلدی
که تناسلی بالذات و مقتضی العقل اراده ایتمزلرسه باری بالعرض و مقتضی
الطبع اراده ایدوب تکثیر افراد و بقای نوع حاصل اوله نسللری وجوده
کلدکدنصکره محتاج تربیت و تقویت اولدقلری زمانده آباء و امهاتلری

مشفق

مشفق و مهربان ایلر که ضایع اولوب انقطاع نوع لازم اولمیه و احتیاج
زمانی کیجدکدنصکره شفقت زایل اولور حتی طیور آشیانه لرندن طرد و نفی
ایلر بو احوال اهل بصایر قتنده دلیل ظاهردر که مبدأ فیاض و جواد منزه
من الاغراض حضرتنک بقای اولاد و انساب انسان و حیوان بل بقای
جمیع مرکبات عالم اکوان حقنده عنایتی فایض و صادر و دوام نظام
و بقای عالم محسوسه التفاتی واقع و ظاهردر و حکما مبدأ اول جل ذکره
حضرتنک ایجاد عالم و احداث حوادث اکوان جانبنه قصدی لازمدر
دیرلر و بو قصده عنایت ازلیه دیو تسمیه ایدرلر و حالا ذکر اتیدوکمز اول
قصد فیضی و عنایت ازلیه نک فروع و لوازمیدر و چون تخلقوا
باخلاق الله حدیث ثابت و تشبه مبادی عالیه نفوس انسانیه نک
نهایت مراتبدر پس هر طالب کماله لازمدر که تکثیر نوع و توفیر نسل و بقای
نظام عالم و امتداد سلسله بنی آدم جانبنه همت و عنایت ایتمکده
مبدأ اوله جل ذکره تشبه ایلیه و مرادی نکاح و جماعدن مجرد نیل لذت حسیه
اولمیه که مرتبه مبادی عالیه دن دایره حیوانات عجمه تنزل بلکه اندن دخی
تسفل ایتمیه جناب رسالتپناهی صلی الله علیه و سلم بعض اصحابنه سؤال
ایلدی که تزوج ایلدکمی ایتمدم دیوجک غضبه کلوب بیوردی فانت اذا
من اخوان الشیاطین ان کنت من رهبان النصاری فالحق بهم و ان
کنت منا فمن سنتنا النکاح و خاتون موافق و قرینه صالحه زوجه تدبیر
منزلده معاون و مشارک و غیبتنده مال و عیالنی حافظ و نایب حضورنده

مشکلات امورنده ناصح ومشاور رشد ایدو نوایبنده غمگسار ومصاحب در
وخاتونلرک افضلی واکملی اولدر که عقل ودیانت وعفت وحصانت وادب وحیا وزوجینه
محبت وصفاتیله موصوف رضای زوجی قنده ایسه اتم مهامی اولوب حفظ ناموسی
غایت مرامی اوله وزبان دراز وناحق شناس اولمیه اگرچه بو ایکی صفت بنیاده
قتی چوق اولور روایت اولنور که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
روز عیدده مصلی یه چیقدقلرنده طایفهٔ نسائی کورب بیوردیلر یا معشر النساء
تصدقن فانی رأیتکن اکثر اهل النار صوز دیکه یا رسول الله نه سببدن
اکثر اهل نار اولهوز بیوردیلر لکثرن اللعن وتکفرن العشیر یعنی لعنتی چوق ایدرسز
ومعاشرت ایتدکوز زوجلر کوزک نعمتنه کفر ایدرسز نیجه روزگار ناز ونعیم الهیله
پرورده اولان زن ادنی غضب زماننده نک کوردم بیگانه ایتدوک دیمک مقرردر
خاتونلرده بر صفت لازمه دخی ولود اولوب عقیم اولمقدر رتبه کم جناب
رسالتپناهی علیه الصلوة والسلام بیورمشدر که خیر نسائکم الودود الولود
ولود اولدوغی ثیب ایسه سابقا اولاد کتوردوکندن بکر ایسه اخوات
وبنات عمندن قیاسیله استعلام اولنه وتزوج نساء احرار تسری واستیلاد
جواریدن افضلدر زیرا حره اغلب احوالده جاریه دن عفت وعقل وتدبیرده
وحفظ عرض وتربیت اولاد واحتراز ذمایم اخلاقده افضلدر وحره نک جمله
فضایلندندر که فرضا طبعنده کمال عفت دخی اولمسه اقربا وابا واخواندن
احتراز ایدوب بعض قبایح خاطره دخی اولسه تمنع ایتمک محتملدر وبعضی جواری
قبایحنه تقریع اولندقده بر جاریه قسمی یوز نیجه اصل وحسب ونیجه ناموس مکتسبمز

واردر که رعایتی واجب اوله عار وشناردن احتراز ایده وزدیرمش وایضا
جواری نک اکثر حالده حسن وجمال ظاهرینه نظر اولنوب اسیرجیلردن اشترا اولنور
ومعلوم اولنمز که دیارنده نه کیمسه نک قیزی ونه طایفه نک سلالهسی ایدی شاید
که اراذل ناس واخس طوایفدن اوله وایضا حرایله نک بر فایدهسی دخی اولدر
که اقارب وعشایریله استظهار وتعاون حاصل اولور وتربیت اولادده اخوان
وعشایر ام طرفندن دخی امداد واصل اولور وبو معنی جواریده مفقوددر وعربده عادت
ایدی که بر قبیله بر قبیله یه عدو ایکن انلردن تزوج ومصاهره ایتمکله صدیق ومعاون
اولورلردی خالد بن زید بن معویه که اکابر عرب وافاضل اهل ادبدن ایدی
ایدر که بکا آل زبیر اعدا عدو کلوردی چون رمله بنت زبیری تزوج ایتدم
احب احباب اولدیلر دیو بو بیتلری آنوک حقنده دیمشدر که

احب بنی العوام من اجل حبها — ومن اجلها احببت اخوالها کلها
قال تسلمی تسلم وان یتبصری — تحط رجال من غسنهم صلبا
یحول حلاجیل النساء ولا اری — کرملة خلخالا یحول ولا قلبا

وتزوج بکر ثیبدن اولیدر زیرا قبول ادب وزوجنه موافقت وفرماننه
انقیاد وانک محاسننه قصر نظر طایفهٔ ابکارده ارتوقدر وثیبده زوج اولنه
تطلع وتذکر وانک ایامنه تحسر اولمق احتمالدر بو صفات موجود اولدقدن
صکره حسن شکالت ولطف وصباحت ونسب معتبره وغنا وثروتله
دخی موصوف اولورسه اعلای مراتب بودر میسر اولن کمسه شکر بسیار
وحمد حق تکرار ایلسون بعضی مفسرین ربنا آتنا فی الدنیا حسنه

سورلمقدن مراد قرینهٔ صالحه‌در دمشلر اگر بو صفتک بعضی مفقود ایسه عقل وعفت
وحیا صاحبه‌سی اولنه همت اولنسون اگر مجرد حسن ونسب وغنای موروث و
مکتسب اختیار اولنور ایسه نتیجه ملال وتعب بلکه هلاک وعطب واختلال امور دین
ودنیایه سبب اولمق محتملدر وحکما دمشلردر که باعث طلب خطبهٔ زن مجرد
حسن وشکلی اولمق کرک زیرا حسن ایله عفت آز جمع اولور وزن صاحب جمال
اهل هوادن طالب وراغب چوق اولسه کرک وانلرده ضعف عقل مقرردر
محتمل که رغبت ایدن مفسدلر انواع حیل ومکر ایله طالب ونیچه زخارف دنیا عرض
ایتمکله راغب اولبجق طریق مستقیمدن چیقوب هوایه اتباع ایدلر ده

کسری پرویزک بخترجان دیرلر برمرزبانی واردی خاتونی
اول جمله حسن وجمال صاحبه‌سی ایدی که نقشبند ابداع تمام ایران زمین
بلکه مجموع عرصهٔ گیتی‌ده انجلین نقش بدیع یزممشدی کسرایه توصیف ایلدیلر
شیفتهٔ جمالی اولوب بیره زنلرکوندرب کاهی کنده ودخی کیجه ایله وارب
ملازمت ایلردی چون بخترجان قصه‌یه واقف اولدی زن مزبوره‌دن
تمام اعتزال ایلدی برکون دیوانده کسری بخترجانه ایدر که سنک جانبت
شیرین چشمه ایکن وارمشسن آندن هیچ نوش ایتمزمشسن سببی ندر
بخترجان ایتدی بن اول چشمه کنارنده ارسلان ایزنی کوردم انکچون
احتراز ایدرم کسری‌یه بو کنایتی جواب سؤالی وخاتونندن انکچون اعتزالی
بغایت خوش کلوب زنی مرزبانه ویروب فرمان ایتدی که انکچون
برتاج مرصع وطوق وسوار ملمع دوزه‌لرکه جواهر نوادرنک قیمتنی صیرفیان

190

عالم تعیین ایتمکدن عاجز اوله وحضرت عمر رضی الله عنه فتوح فارس ایله
مظفر اولدقده بردهقان امیر عسکره کلوب بکا اهل وعیالمه امان ویروک
بخترجان کنزنی بوله ویره‌یین دیوب امان اولوب برمزرعه‌ده مدفون ایمش
کتوردی امیر عسکر آنی حضرت عمر مدینه‌یه کوندردی کلدوکی کون کیجه قربت
اولمغین واصحاب اختلاف ایدوب بعضلر تقسیم اولنمق کرک دیوب
بعضلر بیت المالده طورمق کرک دیو برطرف ترجیح اولنمغین مسجدده قویوب
اکابر مهاجرین وانصار صباحه دک بکلدیلر حضرت عمر واقعه‌سنده کوردی
که برصحنه برمقدار اخکر سوزانی طولدرمشلر کتوررلر حضرت عمر نه قدر
یوزین چوررسه یینه کتوررلردی فرحله بیدار اولوب علی الصباح
بلاتوقف مهاجرین وانصار ومتبعین اخیار ارأسنده تقسیم ایدوب بردانه
الیقومادی مقصود حکایتدن نتیجه فائده در اول خاتون جمیله محل طمع اهل هوا
اولدوغیدر که صدد انده ایدی ایکنجی بخترجان آنی شهوته تابع اولمیوب
کندودن ابعاد ایتمکله مالک اولمیوب بلکه منصب جمیل ومال خطیر ایله مالک
اولدوغیدر میر علی شیر نوائی بو رادن دمشدر که

آتشین لعلی که تاج خسروا انزا زیور است — اخکری بهر خیال خام پختن در سر است

دردنجی غزاده اولان اصحابک امانتی که بونک کبی خزینه‌یی کتم وکات
ولایت عجمدن مدینهٔ منوره‌یه ایصال ایلدیلر باانکه بیلور واستر بوغیدی
بشنجی حضرت عمرک کمال عدالتی که خزینه کرک اولوردی و بوحتهٔ الیقومیوب
فی الحال بین الغانمین علی موجب الشرع المبین قسمت بیوردیغیدر والله اعلم

اولدیغیدر
ادیمی لعل ویاقوت فروزان
حقیقت عالمدن اخکر سوزان

پس تزوجده غایت حسناء ملیحه دن و غایت شوهاء قبیحه دن دخی احتراز
کرک زیرا غایت قبیحه اولیجق نفس آنوکله قناعت ایتمیوب حرم غیره تطلع
یا موتنی دائما توقع ایتمکدن خالی اولمز پس اعتدال طلب اولنمق کرک
نه فرط قبح کرک زوجه ده نه حسن و بها   میانه کوزلهکه خیر الامور اوسطها
و دخی شول خاتونهکه جاه و منصبده کندویله مناسبتی اولمیه رغبت اولمیه
و دخی کثرت اسباب و اموال و وفرت ضیاع و عقاری اولدوغیچون
خاطب اولمیه زیرا بو صفتلر عورتک تغلب و استعلا و تسلط و استیلاسنه
مؤدی اولوب زوج خادم و زوجه مخدوم اولوب و اول غالب و بو مغلوب
اولمغله امور زوجیت انعکاس و رایت الرجال قوامون علی النساء
انعکاس اوزرینه اولوب تدبیر امور منزل خلل پذیر و انتظام امر معاش
پر نقصان و تقصیر اولور و خاتون ارینک سیاست و ضبطنده اوج
امری رعایت و اکتساب و اوج شیدن تحرز و اجتناب ایتمک کرک
رعایت اولنهجق امورک اولی زوجدن زوجهسی هیبت اوزرینه
اولمقدر زیرا زوج خاتونک نظرنده مهیب اولیجق امتثال اوامر و اجتناب
نواهیسنده اهمال اوزرنده اولوب احوال منزله اختلال عارض اولمسه
کرک و بو شرط اتم شروطدر بو شرط مفقود اولیجق عورت غالب و مراداتنی
جالب اولوب بلکه زوجنی تسخیر و کندو حکمنه مطیع ایتمکله آمر مامور و مطیع
مطاع اولمغله فسادات و فضایح و قبایح و شناعات مترتب اولور
که دفعی ناممکن و رفعی نامیسور اولور ایکنجی اولدر که زوج خاتونی

تکریم و رعایت ایلیه اولقدر که محبتینی استجلاب و مودتنی تحصیل و کسب
ایده که خاتون اول کرامتک زوالنی تصور ایدوب اطاعت و انقیاد و
مخالصت و اتحاددن خالی اولمیه اما بو کرامت و تعظیم حددن بیرون اولمیه
که بو مغلوب و خاتون متغلب اولمغله ضرر مذکور مترتب اولمیه و رعایت
و کرامت خاتون دخی نیچه نسنه ایله اولور برسی ملابس حسنه و حلی و حلل فاخره ایله
که انلره حلال و قبلرنده مرغوبیتی درجه کمالده در قدرت یتدکجه و حاللرینه مناسب
اولدوغنه کوره رعایت اولنه ایکنجی اولدر که آنی تدبیر منزلده مشارک بلکه
امور درونی آکا مفوض اولوب حفظ ادوات و اثاث بیت و ضبط جواری
و خدم صغار آنوک تصرفنده اوله اوچنجی اقربا و متعلقاتنه رعایت و اکرام
اولنه بوندن زیاده رعایت مثلا امور بیرونیده دخی تصرفنی مطلق ایلمک و اهل
حکم ایله عزل و نصب نواب و اهل وظایفده آنوک شفاعتیله عمل ایلمک
و بونک امثالی جایز دکلدر و سابقا دیدکمز مضراتی مشتمل دردر دردنجیسی
اولدر که چون خاتونک صلاح و عفاف و منزل ضبطنده قدرت و کفایتی
موجود اوله آنوکله اکتفا ایدوب اوزرینه غیری خاتون تزوج یا جاریه
تسری ایدیلمیه اکرچه حسن و جمال و نسب و تبار و ثروت و غناده بوندن زیاده
دخی اولسه بعض عقلا مطلقا بو معنایی مکروه کوردیلر زیرا چون نسا نقصان
عقل ایله معروف و غیرت مفرط ایله موصوفلردر محتملدر که کمال غضب و غیرتندن
بعض امور ارتکاب ایدهلر که موجب اختلال نظام منزل و مورث فضاحت
و خسارت کامل اوله و تعدد ازواجه اقدام ایدنلرک اکثر منزللرینده مجادله

وخصام وسوء عیش واختلال نظام مقرردر وضرره یه مبتلا اولان حرّه اقل مرتبه رو
اموال واقوات واثاث بیت وآلاتی حفظنده تکاسل ایتمه سی متعین وحکما دیرلر
که تعدد ازواج پادشاهلردن غیری کمسنه یه جائز دکلدر زیرا زن انلره
مقام عبودیتده در غیرت وحمیت ایدوب مفاسده ارتکاب ایتمك احتمالی
یوقدر وانلره دخی ایتمك اولیدر زیرا مرد منزلده تنده جان کبیدر نته کم
ایکی بدنه بر جان اولمز کذلك ایکی منزله بر مرد لایق دکلدر وشرعا دخی ترکینك
ثوابی سابقا ذکر اولنمشدر واوچنجی امر که رعایتی واجب ایدی اولدر که خاتونی
بر شغله متقید ایدوب بطال اوتورمغه قومیه لر اکر ضبط منزل ولوازم معاش
ترتیبندن وعبادات مفروضه ومندوبه سندن فارغ اولورسه اوساط
ناسدن ایسه غزل قطن وکتانه اکابردن ایسه زردوزلیق واکا ماننده صنایع
عزیزه یه مشتغل قیله لر خواجه حمد الله قزوینی مستوفی تاریخ کزیده کتابنده ذکر
ایدر که سلاجقه زماننده قزوین خاتون بنت الب ارسلان سلجوقینك اقطاعندن
ایدی واول خاتون کاهی کلوب ظاهر قزوینده خرکاهله اوتوردی اول
زمانده قزوینك قنواتی آبی قلیل اولمغله خلق عطشدن زحمت چکرلر ایدی
اهالی شهر ملکه مزبوره دن شهره برکاریز دخی کتورمك تمنا ایدوب نوبت
ایچون خرکاهنه واردیلر ایراقدن کوردیلر اوکنده چرخ قومش ایپلك اکیرر
فکر ایلدیلر که بر خاتون بو قدر ماله مالك ایکن نیته ایپلك غزل ایده جب مال
بو درجه ده اولیجق بزم التماسمز مبذول اولمق احتمال مسیدر ملکه حسن فراستله
خاطرلرینه مطلع اولوب جماعتی یانینه دعوت ایدوب دیدیکه چرخ دوك

خاتونلرك پیرایه سیدر اکر بوکا مشغول اولمزلرسه یحتمل که فکرلری ناشایسته
محلّه کیده وداعیه نامناسبه اشتغال ایده بیلدم که بنرك برالتماسکوز واریدی
بنم چرخ چوردوکمی کوروب توقف ایتدیکوز نه در بیان ایلك مقدر یتیشدکجه
مساعده اولنسون اهالی قزوین ملکه نك عفت وهمتنه تحسین وثنا ایدوب
مرادلرین عرض ایلدیلر فی الحال صنادیق آچوب اموال بذل ایلدی وتا کاریز
قزوین شهرینه کلینجه یریدن قلقمدی وممکن اولدقجه خاتونی اعراس ومجامع نسا اولان
مواضعدن منع ایده لر خصوصا بو زمانده که نسا اراسنده اسباب هوی
مشهور وبیری برینه محبت که ماده امر شنیعدر معروف ومذکوردر لیس احتمالدر
که بعض فاسداته جلیس اولوب امور فاسده جانبنه تحریك ایده لر واقل ضرری
بودر که کندودن فایق حلی وحلل صاحبه لرین کوروب تحسر ایله کلوب زوجنه
تکلیف امور نامقدور ایده تا قلت محبت وحرمت زوجه مؤدی اوله اما مجامع
رجالدن منع خود فرض وواجب ایدوکی ذکر وبیانه محتاج دکلدر اول امورکه
زوج آندن احتراز ایتمك واجبدر اوچدر اولکی اولدر که غایت محبت اظهار
ایلمیه اکر محنت محبته مبتلا دخی اولمش ایسه ستر وکتم ایلیه که زن محبت زوجه
واقف اولیجق محکم ناز وادلال ایتمکه عازم اولوب نه دیرسه امتثال اولنمغه
جازم اولسه کرك وکثرت ادلال کثرت اذلاله مؤدی اولمق مقرردر ایکنجیسی اولدر
که مصالح عظیمه وامور کلیه ده آنلر ایله مشاوره ایتمیه وجمیع اسرار وخفایای امورینه
مطلع قیلمیه اوچنجیسی اولدر که خواتینی مبادی عمردن ضبط ایدوب ملاهی
استماعندن ورجال وصاحب جمال جوانلر مشاهده اولنه جق مواضعدن

وعاشق ومعشوق حکایتلرندن خسرو وشیرین وویسه ورامین کبی ومنزل کتابلری
اوقوتمقدن واستماعندن منع ایده لر وتقوی ودیانتی معلوم اولمین عجایز
ومتهم اولان خواتین صحبتندن منع ایده لر بلکه تمام بلمدکلری عجوزی قطعا
منزله قومیه لر ومحاربه قرشدرمیه لر ابن عربشاه تواریخ تیموره ده ذکر ایلر
که جهان بخت بیکم که دختر تیموردر ابتداده عفیفه وصالحه ایدی بغدادیه لردن
بعض فاسده لر اکا اتصال ایدوب آنی افساد ایلدیلر حالا آندن حکایتسوز
وتاریخ بدنقل اولنور وبعض اخبارده وارد اولمشدر که خاتونلره یوسف
قصه سین تعلیم اتمیک یعنی عشق زلیخا وجمال یوسف ملاحظه سنی تحریک
سلسله هوی ایلمیه وشراب اچمکدن بغایت تحذیر ایده لر زیرا کیفیت
شراب حیاسی رفع وشهوتی تهییج وطالب جانبنه انقیاد وسماحت طبع
ویرور وبو خصال خاتونلرده جمع اولیجق فساد عظیم وفتنهٔ کلیه پیدا
اولور وخاتونلرک ازواجی قتنده حرمت ورعایتین زیاده ایدن بیش
امردر که هر خاتونه بو بیش خصلتی رعایت لازمدر اولکیسی عفت وزوجنک
بسترینه هیچ اجنبی کمسنه تمکین وحدیقهٔ جمالندن بر نامحرمک مرغ نظرین
خوشه چین ایلممکدر ایکنجیسی زوجنک مالنه کفایت وضبط واسراف
واتلافدن صیانت ایتمکدر حتی بعض علما ذاهب اولدیلر که ایکی خصلت
رجالده فضایلدن ونساده رذایلدندر بریسی شجاعت بریسی سخاوت زیرا
خاتونده شجاعت اولیجق خوف زوج وغیر اولمیوب ظلام شب ومواضع
تنهایه وارمغه اقدام ایدوب مفاسد ظهورینه سبب اولمق اولور

193

وچون مجامع رجالده چیقمقدن ممنوع اولدقلری مقرردر شجاعتلرندن که
دفع ضرر اعدا وحفظ وحمایت دین وملکدر حاصل دخی اولمز وچون نسا اغلب
احوالده حافظ مال غیر وامین ضبط منزل زوجدر پس سخاوتلری مضر وزوجنک
محل اولمغه مؤدیدر وبو رادندر که بعض شعرا خاتونلری جبن وبخل ایله مدح ایتدیلر
قد زاد طیب احادیث الکرام بها   ما بالکرائم من جبن ومن بخل
والحق انلرده دخی حد اعتدال مرغوبدر وخاتونلر زوجی خانه سندن کندو وعیالنه
کفایت قدر وصدقه یه دخی عادت خلق اولدوغی قدر مثلا بر سائله بر پاره
اکمک وبر دانه شمع ویرمک فقها قتنده دخی مرخصدر جناب رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء تصدقن فانی اریتکن اکثر
اهل النار بیوردقده راوی ایدر اول کون کوردم خواتین کوشلرندن
کوشلرندن کوشواره وکردن وساعدلرندن طوق وپاره لرین چیقروب
بلالک اتکنه اترلر ایدی شویله که دامن بلال حلی نسادن مالامال اولدی
وآیهٔ کریمه ده دخی ان المتصدقین والمتصدقات بیورلمشدر
پس آنلرده دخی بخل صرف روا دکلدر بلکه اسرافدن وخانه زوجین اتلافدن
احتراز کرک اوچنجیسی زوجی خاتونک قتنده دایما مهیب واونک جانبندن اوچنجی
قلبی پر بیم وپر هیب اولمق کرک وشول خاتون که زوجندن بی باک اولمه
اول منزله ویل وهلاک مقرردر دردنجیسی زوجیت امورنده اطاعت وانقیاد دردنجی
اوزرینه اولوب زوجندن نشوز ومراوده دن تمنع وعناد ایلمیه
وهر خاتون که زوجنه کراهت ونفرتله نکران اوله ظاهر قلبی مایل دیکران اولمشدر

اندن خیر وصلاح منزل برطرف واکا نقد مجتبی خرج عین غبن ومحض سرف در
نه دکلو صاحب جمال ایسه قطع نظر ایتمک کرک جون دهان موافشته ده
دندان پوسیده در علاجها اخراجها دمک کرک ودین مهر اچون
زندانه کرمک اولی وآساندر زیرا زن نامهربان اوله خانه زندان در

برندان قاضی کرفتار به · که درخانه بینی در ابرو کره
درخرمی برسرایی به بند · که بانک زن ازوی برآید بلند

دوغریجی زوجی عشیرتنده مجامله وملاطفه اوزره اولیجق خانه الفت ومحبت
خراب ویباب اولمغله قریب اولور · دلبر وزنخ بلرک نازنینه مرغوب اولمز
ایلک جورینی چوق آیتمک دخی محبوب اولمز · پس بوجمله دن ظاهر اولدی
که زن برهرحال زوجنه مطیع ومنقاد ومحترز مخالفت وعناد اولمق کرک
وحدیث شریفده وارد اولمشدر که براعرابی جناب رسالتپناهی دن
صلی الله علیه وسلم معجزه طلب ایدیجک کنار وادیده بر درخت تمشا ایدی
اکا فرمان بیوردیلر یرندن بقدرة الله قلقوب حضرت اوکنده سر زمین
ایدوب لسان فصیحله اداء شهادت ایلیجک اعرابی درحال ایمانه کلوب
آیتدی یا رسول الله اجازت ویرسکا سجده ایده یین بیوردیلر اکر مخلوق
مخلوقه سجده ایتمک روا اولیدی امر ایدردم که خاتون زوجنه سجده ایده
ایدی ولکن سجده حضرت خالقه مختص ومخلوقه غیر مرخص در حکما ایدرلرکه
زن نیک وقرینهٔ صالحه محبت وشفقتده مادره وقناعت وخدمتده
جاریه یه والفت وصداقت ده دوستلره بکزر وزن بدنا فرمانلیق

دوغریجی زوجی ... ملاطفه یه موقع ونازه تحمل ایتمک ... محبت وصفا ... ملاطفه اوزره ... ونازده ... خانهٔ الفت ومحبت خراب ویباب اولمغه قریب اولدر

وتغلب

وتغلب جبارلره وتحقیر واستخفاف ومذمت زوج ایتمکده دشمنلره
ومالین خیانتله اسراف واتلاف ایتمکده اوغریلره وحرامیلره بکزر ودخی
معلوم اولسون که اکر زن فعل شنیع ایله موصوف اولورسه اکر محل عرض ودین
ایسه مفارقتی ضروری وواجب در واکر محل حسن معاش ومنقض اوقات ومکدر
صاف زندکانی ایسه مفارقتی معقول ومناسب در اکرچه بعض عزیزلر
قسم ثانیده صبر وتحمل اختیار وخشونت اخلاقنی حدید طبیعته سوهان ملاحظه
قیلمشلردر انککبی مولانا نامی عبد الرحمن جامی دیمشدر

ترا تاست ناهمواری طبع بد زن اغنیمت دان · درشتیهای ورخ را که انست سوهان
یعنی آنوک جفاسنه تحمل واذاسنه تصبر ایتمکله کندو نفسلرینی تهذیب
وحسن خلقی تحصیل وترتیب قصد ایدرلرمش اما بوطریق اهل کمال وهدمت خواص
رجالدر اما عامهٔ ناس وکافهٔ خلقه مناسب مفارقتدر

زن بد درسرای مرد نکو · هم درین عالمست دوزخ او · زینهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار · وکر مفارقت اضاعت اولاده مؤدی اولورسه
قسم ثانیده صبر وتحمل طریقنه سالک اولمق اولیدر وبعض بلغای عرب دیمشلر
که نسانک بش نوعندن احتراز لازم در حنانه منانه انانه کیة القفا خضراء
الدمن حنانه اول عورتدر که زوج سابقنی ذکر واکا حنین واشتیاق
ایتمکدن خالی اولمیه منانه اول عورتدر که زوجنه مالی یا جاهی ایله منت ایتمکدن
خالی اولمیه انانه اول عورتدر که یا مرضدن یاز وجندن شکایت وانین
ایتمک عادتی اوله کیة القفا اول عورتدر که عفتدن تهی اولوب خلق

زوجنك اردنجه دیوث وکشخان دیو ذم وغیبت ایدوب قفاسنه داغ
کبی اوله خضراء الدمن اول عورتدر که حسن شکلی اوله ولکن اصل ونسبی خسیس ودنی اوله
دمنه لرده که اسکی سرای یرلریدر فرباه لرده بتمش تازه یشل سبزه یه تشبیه اولنمشدر
که کندوسی سبز وطری ولکن منابتی سرقین ونجاسات در و بو تشبیه بعیدی
مخترعی جناب رسالتپناهیدر صلی الله علیه وسلم که اتیان جوامع الکلم ایله
مشرف در حدیث شریفده وارد اولمشدر که ایاکم وخضراء الدمن
قالوا یا رسول الله وما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء فی المنبت السوء
علما ایدرلر که بو تشبیه بدیعی اول حضرت علیه الصلوة والسلام بیوردی
بعض علما روایت ایلر که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم اصحابدن زید
بن حارثه یه بیوردی که یا زید تزوج ایله که عفتك عفت منضم اوله اما بش قسمی
تزوج ایلمه زید یا رسول الله انلر نه لردر دیوجك بیوردیلر که شهبره لهبره
نهبره هندره لفوت در زید ایتدی بونلر نه در بن بیلمزین بیوردیلر
که شهبره زرقاء بذیه در یعنی کوك کوزلو و دیللو اعنی حشری دیدکلری در
لهبره طویله مهزوله در یعنی اوزون بویلو اروق عورتدر نهبره عجوزه
مدبره یعنی کیرو سنیه کتمش قری عورتدر هندره قصیره ذمیمه یعنی قصه
بویلو چرکین عورتدر مشایخ عربدن برسینك اوغلی تزوج ایتمك استیجك
دیردی یا بنی ایاك والغضوب القطوب الرقوب یعنی ای فرزند
صقین غضوب عورتدن یعنی دایما غضب اوزرینه اولن عورتی الما
وقطوب دایما یوزی دورك اولن در رقوب اول عورتدر که زوجنك

لفوت غیری اردن ولدی اوله صح

195

سوتی ومیراثی ومهرینی تمام المغه مترقب اوله امام ماوردی کتاب ادب الدین
والدنیاده ایدر که عقد نکاحك ایکی نوع شروطی واردر بر نوعی منحصردر که شرعا
لازمدر و بر نوعی دخی غیر منحصردر که اختلاف زمان ومکان ایله مختلف اولور اما
محصور اولان شروط لازمه اوچدر اولکیسی دیندر که مقتضی ستر وعفاف
و مؤدی قناعت وکفافدر ابوهریره رضی الله تعالی بیوردی که هیچ
خاتون مؤمنه زوج مؤمنی سومیوب دایما بغض ونشوز وکراهت اوزره
اولمق بو قدر بر خلقندن نفرت ایدرسه بر خلقندن راضی اولوب
ائتلاف مقرردر ایکنجیسی عقلدر که حسن تقدیره امر وصواب تدبیر اندن
صادردر جناب نبوت پناهیدن صلی الله علیه وسلم مرویدر که
علیکم بالودود الولود ولا تنکحوا الحمقاء فان صحبتها بلاء وولدها ضیاع
و دخی بیورمشلردر که العقل حیث کان مألوف اوچنجیسی کفاءت
وارد اولمشدر تخیروا لنطفکم ولا تضعوها الا فی الاکفاء اکثم بن صیفی که
حکماء عربدندر اولادینه وصیت ایدردی که زنهار سزی جمال ظاهر مجتبی
کفو ظاهر ارادتندن مانع وغلبه شهوت سزی تأنی دن فارغ اولمغه
طامع ایلمسون که نکاح لئیمه نسبکوزده اولان شرفی ازاله ایدر وزبان
طاعنی نسبکوزه اطاله ایلر و دخی معلوم ومعمول اولمق کرك که طلب تزوج
وارادتده تأمل ایدن کمسنه نك مرادی دین وعفت وحسن خلق وعصمت
اوله نیجه کمسنه بو زمانه ده بو داعیه لر اراده ایتمیوب ارباب جاه و منصب
بناتن الوب انی وسیله منصب وجاه ایدر بعضی مال وافر وجهاز مکاثر

درکه انکله عار رذایل ومعاونت
واستکثار حاصل اولور حدیث شر

صاحبه‌سی اولنه تعلق ایدر بعضی دخی مجرد حسن ظاهر و حباثت و سمن محسوس
اولنه میل ایدر اما غالبا عادت ربانی و سنت الهی بویلکدر اوزرینه
جاریدر که منصب و جاه ایچون الن کمسنه‌نک وسیله صندوغی شخص باد و فات
ایدر یا عزل اولور و بو خایب و خاسر قلور و مال طمعی ایچون تزوج ایده
باطنی خطا ایدوب ذات مال صندوغی یا فقیره یا متوسطة الحال و جهاز
و جواری و ودایع و عواری چیقر یا مالنی بذل زوج طامع اتمکدن اول جمله
منزجر و مرتدع اولور که زوج فرضا قضاسنه المق ایله متمتع اولمق دخی
ممتنع اولور و جمال تصوریله دامه دوشنلر دخی واردر شاب ناپاکه
اوشنلره چوق اولور که برقبیحه شوهایی زلیخا دیو صترلر و پیره زن فرهاد
کشی شیرین خسرو دیو ازلر قبیحه عجوزه کشف جمال زرد و عرض دلال ایدر
قلدقدن صکره مغرور نادان نه یه اوغر و دغین بیلوب ندامت و تأسف
و تحزن و تلهف ایدوب مددا اورتون برون بندن غیری که استرسک
کوروون دیمکه باشلر اول اعرابی کبی که عجوزه فتات صنوب طالب
و ایلندن خاطب اولوب بعد النکاح فغان و فریاد و بو ابیاتی انشاد
ایدردی که   عجوز تمنت ان تکون فتیة   و قد یبس الجنبان و احدودب الظهر
و ما غرنی الا خضاب بکفها   و کحل بعینیها و اثوابها الصفر   تروح
الی العطار تبغی شبابها   و هل یصلح العطار ما افسد الدهر
فی الواقع جمالی فایق و مردا کا عاشق اولوب تزوج ایدیلرسه دخی
غالبا عشقی زایل و طبعی جانب آخره مایل اولوب دور و دراز نزاع و جدال

آخری افتراق و انفصال اولسه گرک و اما نظری دین و عفت و صلاح آخرت
اولنلره حق جل و علا معین و مغنی اولوب حسن نیتی ایله فقردن غنا و ثروته
ذلتدن جاه و رفعته ایلتسه گرک نته کم حدیث شریفده وارد اولدی که
تنکحوا المرأة لمالها و لجمالها و لحسنها و لدینها فعلیک بذات الدین
و دخی بویله دیمشلردر که من تزوج امرأة لعزها لم یزده الله الا ذلا و من تزوجها
لحسنها لم یزده الله الا دناءة و من تزوج امرأة لم یرد بها الا غض
بصره و تحصین فرجه او یصل رحمه بارک الله له فیها و بارک لها فیه صدق
رسول الله صلی الله علیه و سلم و دخی معلوم اولا که تزوج بابنده مذکور اولان
فضایل قیام حقوق زوجیته قادر اولنه و آندن تزوج سببی ایله ظلم و معصیت
صادر اولمینه‌در اما ایله اولمسه نکاحدن فرار و زحمت عزوبته اصطبار
لازمدر بزم علمامز دیرلر که نکاح حالت توقانده واجبدر یعنی غلبهٔ شهوتده
و حالت اعتدالده مستحب و حالت جورده حرامدر حکما ایدرلر که کمسنه
که زوجه‌سینه تأدیب و سیاست و منزلنه تدبیر و ریاست ایتمکه
قادر اولمیه لازمدر که عزوبت و انفرادا اوزرینه اولوب تزوج آندن صادر اولمیه
بو سببدندر که بعضلر تزوجی ذم ایدوب دیمشلر که التزوج التزام مهر و انقطاع ظهر
و انکسار دهر و فقیر دیدم که التزوج غرامة مهر و ندامة دهر و تقوس ظهر و تجرع قهر
سروره الی اسبوع و سلامته الی شهر و دخی دیدم ایدی که التزوج سلامته
مدة شهر و غرامته مدی الدهر شاعر فارسی گوی دیمشدر که
برای یکدمه شهوت که خاک بر سر او   اسیر زن نتوان شد بسالهای دراز

لمالها لم یزده الله الا فقرا
و من تزوجها لحسنها

وشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه دخی بیورر که

چه نغز آمد این یک سخن زان دوتن / که بودند سرگشته از دست زن

یکی گفت کس را زن بد مباد / یکی گفت زن در جهان خود مباد

لکن بونلر دیدکلری تزوجدن آنلرده ظلم و عقوق صادر و اقامت حد و حقوقنه
غیر قادر اولنه در والا تحصین نفس و فرج و تحسین بدل و خرج و تعلیمایه همت
و تتمیمه و تکثیر امت و فرقهٔ رهبانین و امت شیاطین دن خروج و ذروه
حفظ مال و دین و نفسه عروج تزوجدن غیری ایله اولمز

خراب کند شاهد خانه کن / برو خانه آباد گردان بزن

زن خوب و خوش خوی آراسته / چه ماند بنادان نو خاسته

چون بو قواعد شریفه یه امتثال و نکاح شرعی ایله
برکریمه یه اتصال لابد اولاد و انسال و اعقاب و اطفال حاصل اولسه گرک
که منزلک رکن ثالثی در سابقا ذکر اولنمشدر پس آنلرک دخی تربیت
و تقویت و تادیب و تهذیبلری لازمدر انکیچون بو باب وضع اولندی

بیان آداب تربیت اولاد و اطفال

چون والد اگر پسر اگر دختر وجوده گله حضرت حق جل و علایه شکر و ثنا ایلیه
و آنی محض فضل و موهبهٔ حق بیله و اگر دختر ایسه یا فقیر کثیر العیال ایسه زنهار
بیحضور و متبرم اولمیه که الله تبارک و تعالی انک رزقنی تقدیر ایتمشدر
ممکندر که بکنمیوب تبرم ایتدوکی مولودک ایشنده سعادت و رزقنده
وسعت قونلمش اولوب قدومی پدرینه موجب اقبال و ارفاق و سبب وسعت
اموال و ارزاق اوله و اهلنه دختر ولادت ایتدوکی دیو اظهار ملالت و ملامت

ایلمیه زیرا اختیاردن خالی در بی اختیاری لوم جهلدن ناشی در ابو حمزه دیرلر
بر اعرابی نک خاتونی دختر ولادت ایدیجک متألم اولوب اهلنی مهاجرت
و جناء آخرده ساکن اولیجق خاتونی بکا ایدوب بو بیتی اوقودی که بیت

ما لأبی حمزة لا یأتینا / و انما نأتی الذی أوتینا

اعرابی ایشدوب
رقت ایدوب اهلنه راضی اولوب صلح ایلیوب خیمه سنه کلدی
پس مولوده اسم حسن وضع ایلیه لر که زمان اسماسنه موافق ایده
زیرا نام نامناسبدن مدت عمرنده متألم اولسه گرک و نیجه لک اسمینی
تغییر ایدوب کندوکندویه غیری اسم وضع ایلر آنانه تمام متروک اولمز
افاضلدن برسی اولادینه دیر ایدی که بن سزه ولادتکوزدن اول و ولادتکوز
زماننده و ولادتکوزدن صکره احسان ایدوب طورورین ولادتدن
اول نیجه احسان اولور دیسه لر دیردی ولادتکوزدن اول سزی حرایر نسا
و اصیلات خواتین دن تحصیل ایتدیم و قبائل دنیه و عشایر خسیسه دن
احتراز ایتدیم که مدت حیاتکزده مطعون طعن طاعن و مشمول لوم لائم لاعن
اولمیه سز و حین ولادتکوزده اسامی حسان ایله تسمیه ایلدم که طول حیاتکوزده قبح اسمکوزدن ایله
متألم اولمیه سز و ولادتکوزدن صکره انواع تربیت و تادیب و تهذیب
و تقویت ایلدم که ممتاز اقران اولدیکوز و جاهل غبی او قلوب زمان حیاتکوزده
حماتکوزه طالب اولمدیکوز و بعده ایو دایه قلینه که صحیح الجسم کامل القوی
امراض و اسقامدن بری و عقلی صحیح و خلقی تسلیم اوله و حکما دیمشلردر
که الرضاع ولادة ثانیة و دایه نک اخلاق و عاداتی سودی غذای مولوده

او لمغله سرايت ايدوب مولودك اخلاقيله تخلق ايدر حكما ديرلر كه
بر مولود كبود چشم اولسه دايه حبشيه يه ارضاع علّه سياه چشم اولور پس
مرضعه صورت ظاهرده بو مرتبه تغيير افاده ايدنجك صفات باطنده
دخي تغيير ويره سي مقرردر چون رضاع تمام اوله تربيتنه مشغول اولوب
على التدريج افعال حسنه واخلاق رضيه تلقين ايدوب مساوى افعالدن
منع ايدوب عيب وعار اولنجق افعاله اقدام ايتدكجه هاى صقين عيبدر
بر دخي بوني ايلمه ديوب تقريع وتعنيف ايده لر اطفالك لوح ادراكلرى
ساده اولمغله سرايت ايدوب هر جانبه قابلدر اگرچه اكثريا رذايل افعال
مقتضاى طبع بهيمى اولمغله اكا مايلدر لكن زجر ومنع وتنبيه وتوبيخ اولنجق لوح ساده
اولمغله امتناع واحتراز دخي قلبنده تمكن ايدر نته كيم ديمشلردر نظم

اتاني هواها قبل ان اعرف الهوى   فصادف قلبي خاليا فتمكنا

واكثر اكابرزاده لرده كه سفه وقلت عقل معاش شايع وفاشدر حتى بعض اهل
منزل انلرى السفيه چلبي ديو تعريف ايلمشدر سمانا زمان صبيده قتى اعزاز
ورعايت سببيله دايه لرى ومربيلرى اصلا بر فعلدن زجر وتوبيخ
ايتميوب بر نه ديرسه آفرين ديوب برزه اشلرينه تحسين ايتدكلرى اجلندندر
وحكما ديرلر كه تربيت اطفالده فعل طبيعته اقتدا ايتمك گرك يعني هر قوت
كه اول حادث اولور انوك تهذيب وتكميلن اول ايتمك گرك واول
قوت كه اطفالده اول حادث اولور قوت حيادر اگر صبيده حيا غالب
اولوب اكثر اوقات آدم بنيده باشين اشغه ايدوب وقاحت يعني

ى ادبلك ايتمزسه نجابتنه وحاصل اوله جغنه دليلدر پس تأديبنه اقدام
وتهذيبنه اهتمام ايتمك گرك واول تأديب اولدر كه رذايل ايله
موصوف واضداد ايله مخالطه سندن منع اولنه وسفه وفحش ايله موسوم
ولعب ولهوه قتى مشغول صبيان وغلمان ايله مجالست ومصاحبت ايتدرلميه
كه هنوز ساده اولمغله انلرك اطوار واخلاقى ايله تخلق ايلميه كه طبيعت سارقدر
خصوصا كه زمان صبى وموسم صغرده اوله پس آداب دين وسنن شرايع
مرسلين تعليم وتلقين ايده لر وفرض وسنت وحل وحرمت نه در ديب
تعليم وتفهيم ايده لر وفرايض وواجباته مواظبت ومداومت ايتدره لر
نته كيم حديث شريفده وارد اولمشدر كه اطفالكوز يدى ياشنه واردقده
نماز قلمق امر ايدوك اون ياشنه واريجق قلمزلرسه ضرب ايدوك وتكاسل
وتهاونى خوى ايتمكدن غايت صقنه لر ودايما بنيده اخيار وصلحايى
مدح واشرار واشقيايى ذم وقدح ايده لر كه شروردن هارب وخيراته
راغب اوله اگر بر امر قبيحه اقدام ايدرسه اولا سرزنش صريح ايتميوب
مذمتله تخويف ايدوب آنى سهوه حمل ايده لر يا ايشدلمش اكلدوب آخر
صبى مثل ايدوب اول بو فعلى ايتمش شو مقوله عقاب اولمش ديه لر
الحاصل ايجاب ايتمنجه كندو ويسن شويله ايتمشسين ديميه لر كه معلوم
اولدى كه اكلى عقاب اولمدى ديو معاوده يه اقدام ايتميه وصحلرين طويوب
استكبار قويوب وكندويى ملابس فاخره ايله تزيين ايلميه لر وحاجت اولنجه
خاتم طقميه لر ودايما بنيده ماكل حسنه وملابس مزينه تحقير ايده لرده

مقرر ایده‌لر که زیب و زینت خاتونلره مناسبدر ارککره زیب و زینتی حلی
و حلل ایله دکلدر بلکه هنر و کمال و فضل و افضال ایله‌در   زن نه مردی کن و دست کرم
بگشا که زر   مرد را بهر کرم زن را برای زیورست   و خاطرنده مذکور ایلیه که
مزین حله‌لر و ملون جامه‌لر عورتلره لایقدر و اکل و شربی مطمح نظر و مرتقای همت
ایتمک کاو و خر علف خوار عادتیدر بو مرتبه قلمق حیوانات خسیسه‌یه برابر
اولمقدر **بیت** با آب و سبزه قناعت مکن ز باغ جهان   که این قدر علف کاو
و خر تواند بود   و بو مقوله ابیاتی تعلیم ایده‌لر و بونک کبی نصایحی
تکرار ایده‌لر که طول زمان ایله خاطرنده قله و مقبول طبعی اوله و بونک ضدین
سویلین کمسنه‌لردن خاصه که اقران و امثالی که جهاندن مراد یمک و ایچمک
و کیمک و نغلنمقدر دیرلر منع و تحذیر ایدوب اختلاط اتدرمیه‌لر و اطفالدن
ابتدای نشو و نماده افعال قبیحه صادر اولسه کرک زیرا نفس اماره موجود
و حاصل و عقل که مانع و عقال قبایحدر هنوز غیر کاملدر بعض اطفالدن
کذب و نمیمت و بعضندن سرقه و خیانت صادر و بونک امثالی کید و مکر
و ضرر نفس و غیر چوق واقع اولور اما تمام منع و زجر و تحمل اولدوغی مقدار
تادیب و سیاست ایتمک کرک و زمان صبیده دایما نفایس اطعمه و لذائذ
اشربه ویرمیوب کاه کاه نان خشک ایله اکتفا ایتمک کرک که
زمان ایله اطوار زمان و اسفار زمین و مکان ایتمکده اول مقوله احتیاج
اولدقده انوکله دخی اکتفا ایتمکه قادر اولور نته کم بعض روم شاهزاده
لرینه جنک برادردن هزیمت واقع اولوب کیلار و خزینه سندن

ور و نفر معد و دیله کریزان و مهجور اولدقده بی غذا الیقدن عاجز اولیجق بان
منک که یوفقه دیدکلریدر بر روستاییدن الدیلر شاهزاده معتاد
اولمغین تناوله قادر اولمیوب جهد عظیم ایله بر روستاییدن دخی بولوب
ابانسنده برپاره کلیجه روستایی بولوب کتوروب بر مقدارین تغذی
ایدوب باقیسین غلامنه حفظ ایتمک امر اتمیش پس افراط نازپرورلک
سلاطین و امرایه مناسب دکلدر بوقنده قلدی که اوشاط ناس اهلیه و اطفال
صباح غداسین چوق ویرمیه‌لر که ذهننه بلادت و طبیعته کسل ویرور
تعلمدن مانع اولمیه وات و حلوا و میوه و سریع الاستحاله نسنه‌لری چوق
ویرمیه و طعام یرکن خصوصا میوه یریکن صو ایچورمیه‌لر و مسکراتدن اکرچه
هرکمسنه‌یه اجتناب واجبدر اما اطفاله اجتناب بغایت لازمدر زیرا
مزاجلری حار و رطبدر غایت مضردر و انلری غضب و تهور و خفت و وقاحت
و فساده باعث اولور و ملکات ردیه طبیعتلرنده مستحکم اولوب ازاله‌سی
عسیر اولور و ارادل طایفه‌نک مجالسنه دخی ایلتمیه‌لر و انلرک حکایات و اشعار
مفسقه و معشقه‌لرین استماع ایتدرمیه‌لر اکرچه بعض کمسنه‌لر اشعار
طریفه طبیعت اطفاله رقت و ذکاوت افاده ایدر دیرلر اما صحیح دکلدر ضرری
فایده‌سندن ارتوقدر و وظیفه درس و تعلیمین تمام ایتمینجه غداسین ویرمیه‌لر
و بعض اموری اخفا ایتمکه معتاد ایتمیه‌لر که اخفا ایتمکه معتاد اولوب قبایحه اقدام
ایتمیه و کیجه چوق اویومقدن منع ایده‌لر و اسباب تنعمدن یازین سردابه
کیتمک و بیوک مروحه‌لر صلدرمق و الین ایغین اودرمق کبی و قیشین قالوک کورکلر

و کوندز مطلقا اویمقدن

و غایت ایسیجی یرلرده اوتورمق کبی منع ایده لر و پیاده یورومکه و سوار
اولمغه ریاضت ایتدره لر و حرکت و سکون و طورمق و اوتورمق و سوز
سویلمک و طعام یمک بو جمله آدابن تعلیم ایلیه لر نته کم عنقریب بیان
اولنسه کرک و کذب سویلمکدن و یمین ایتمکدن اگر صادق اگر کاذب
منع ایلیه لر و مجلس رجالده سوزی آز سویلیوب صورلدقلری نسنه یه
جواب ویرمکه اقتصار ایتدره لر و ضحک بسیار و بی تقریب حرکات
و اوضاع بیهوده دن منع ایده لر و معلم صالح و دیندار و عاقل و زیرک و
سلیم الخلق صحیح العقل کرک نسنه اوله و اخلاق حسنه و آداب ملوک و اکابره
واقف و غضب و حلمده معتدل اوله غایت حلیم اولمیه که تأدیب و
تهذیبدن عاجز اولور نته کم شیخ سعدی علیه الرحمه دیمشدر **بیت**
استاد و معلم چو بود بی آزار   خرسک بازند کودکان در بازار
و غایت غضوب و متهور دخی اولمیه که بیهوده غضبدن طفل ملول و تعلم
علم و ادبدن نفور اولمیه و مکتبده تعلیم ایتمیه لر اما خلق و ادبی مستحسن اولان
مردم زاده لریله بیله بیم درس و تعلیم اولنسه که انلردن کسب کمال و خلق
حسن ایتمک احتمال اوله مجوزدر. اما بو زمانده قلیل الوجوددر و معلم
ضربله تأدیب ایتدکده فریاد و شناعت ایتمکدن منع ایدوب
بو فعل ضعفادر دیه لر و معلم دخی اول ضربی آز ایده اما غایت مولم ایده
که شقاوت ایتمکدن تحرز اوله و معلم دخی بی موجب ضرب ایلمیه و طفلی لجاج و معاودت
معتاد ایده لر و اوتنه بر احسان ایتمک تلقین ایده لر و انلره تکبر و تجبر

و استهزا و ازدرا ایتمکدن کلی منع ایده لر و صدقه ایتمک استسه انوک
الینه ویروب صدقه ایتدره لر که معتاد بذل اوله و مال دنیایی کوزینه حقیر
کوستره لر و سیم و زر محبتندن و تعلقندن تنفیر ایده لر که محبت سیم و زر
حیات و عقاربدن بدتردر امام غزالی وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ
الْأَصْنَامَ آیهٔ کریمه سنک تفسیرنده اصنامدن مراد سیم و زردر
و بنی و اولادمی سیم و زره محبت و تعلقدن که معناده عبادتدر حفظ ایله
دیمکه اشارتدر دیر و هر کون بر مقدار عطلت زماننده لعب و بازی یه
رخصت ویره لر اما فحش و قبائحه مشتمل بازی اولمیه و پدر و مادر و معلم و لله
برادر سربرینه نظر تعظیم و اجلال و انلردن حیا و خشیت اوزره اولمغی
عادت ایتدره لر و پدر و مادر محبت مفرطه لری اولورسه مهما امکن اعلام
ایتمیه زیرا طفل انکا مطلع اولیجق خوف و خشیتی قلمیوب تعلیم علم و آدابده
نقصان اوزره اولور و اول سببدن جور و جفای استاد مهر و محبت
آبا و امهاتدن ترجیح اولنمشدر نته کیم شیخ سعدی علیه الرحمه دیمشدر **قطعه**
پادشاهی پسر بمکتب داد   لوح سیمینش بر کنار نهاد   بر سر لوح او نوشته بزر
جور استاد به که مهر پدر   اما بعض آبا که عقل سلیم و نظر دوربین صاحبی
اولور مهر طبیعیسی دخی اولسه اظهار ایتمیوب تأدیب و تهذیب ایتمکده
تقصیر ایلمز و بو مقوله پدردر که ظهیر فاریابی روزکاردن شکایت
و قلت تربیت اهل هنری حکایت ایتدوکی قصیده سنده ذکر ایدوب دیر که
مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد   که هر یکی بدگر گونه داردم ناشاد

همتی که من از فضل درجهان دیدم   همان جفای پدر بود و سیلی است
جون مرتبهٔ طفولیتدن ترقی ایدوب اغراض و مطالب رجاله واقف
ولعب و لهودن اعلی دخی مطلب و مرام واریدوغنه عارف اولیجق
اکا تفهیم ایده لر که خیل و حشم و ضیاع و عبید و مال و منال و اسباب و ثروت
استعمالندن غرض تصحیح مزاج و حر و برد و جوع و عطش آلامندن بری
اولوب مزاج سلیم و قوای صحیحه ایله کسب کمالات معنویه و استعداد
تأهب دار البقا تحصیل ایدوب جوار قرب عزیز مقتدرده سعادات حقیقیه یه
فایز و مرادات جاودانی حایز اولمقدر و الا مجرد تنعم خواب و خور و ترفه
مأکل و مشارب و تفکه و ملابس و مناکح حیوانات عجم و بهائم هایله یه دخی
میسردر تا که همتی عالی و مقصد نظری محل سامی اولوب آندن صکره اشتغال
علوم و تحصیل فنونه دوشوره لر و تحصیل علومده نیجه ترتیب و تدریج گرک
کتاب اولنده مذکور اولمشدی انک اوزره عمل اشتغال اولنه تا که
منتهای علوم که علم علای الهی در اکا واصل اولوب آبا و امهاتدن تقلید ایله
متلقی اولان عقائدی برهان و دلیل وساطتیله متیقن اوله و اولی اولدر که
طبیعت و استعدادینی تفرس ایدوب نه فنه طبعی ملایم و استعدادی
مناسب ایسه اکا اشتغال ایده لر زیرا اکثر کمسنه مبداء فطرتنده بر فنه
مستعد و بر صناعته متهیئ در و بو قضیه ده حق جل و علانک سر خفی
و حکمت غامضه سی واردر و اول حصول نظام عالم و قوام بنی آدمدر
زیرا سابقا دیدوک که جمله صناعاته احتیاج واردر و بقای مقدر

اولمز سزا اولمز پس اگر جمله بر استعداد اوزرینه مجبول و هر کس بر همت اوزره
مفطور اولسه صناعات مهمه و علوم و فنون متنوعه ضایع اولوردی و هر کسنه
اشرف صنایعه مشغول و اوساط و ادانی صنایع تحصیل دائره سندن
معزول اولوب نظام عالم دائره سی و کارخانهٔ معاش خالی و عاطل اولوردی
پس حکمت الهی قضا ایلدی که هر طبیعت بر فنه مناسب و هر استعداد بر صنعته
ملایم اوله ذلك تقدير العزيز العليم و انسان مستعد اولدوغی
صناعته اشتغال ایدیجک زمان یسیر سعی غیر کثیر ایله تحصیل ایدر اما غیر استعدادی اولدوغی
طالب اولیجق زمانی تضییع و استادینی تصدیع بالآخره یا حاصل اولمیوب یا خود
زمان کثیرده شیء یسیر حاصل اولمق لازم گلور **حکایت** خلیل بن احمد
علم عروضی قوت قریحه وسیله استخراج ایتدکدنصکره طلبه علمه تعلیم ایدردی
بر کمسنه بو فنه غایتده حریص اولوب نیجه زمان سعی شدید و جهد بلیغ
ایدوب هیچ سنه فایز اولمیوب خلیل تعلیم و تفهیمنده عاجز قلدی آخر
خلیل ایتدی که بو بیتی تقطیع ایله **بیت** اذا لم تستطع شیئا فدعه
و جاوزه الی ما تستطیع   اشارتی خلیلی فهم ایلیوب من بعد تردد خلیل فاضل
و تصدیع و تضییع بی طایل ایتمکدن فراغت ایلدی خلیل ایدر بو مرتبه بلادت
طبعی ایله بو اشارتی فهم و تادب ایتدوکنه تمام تعجب ایلدم و چون بر فنه
یا بر صناعته اشتغال ایدهلر گرکدر اول فن و صناعتك معارج و مراتب
و اطراف و جوانبی تحصیل و تکمیل ایدهلر فی الجمله بر مقدارینی تحصیل ایدوب
فراغت ایلمیه مثلا کتابت و انشا علمنی مراد ایلیه اولا تجوید خط تا

تهذیب نطق وبراعت کلام وحفظ رسایل خطب فضلا وامثال واشعار بلغا
ومحاضرات وحکایات ظرفا ونحو وصرف ولغت عرب وسایر لوازم علم ادب
بلکه حساب وقواعد دفتر جمله‌سینی تحصیل وتکمیل ایده که فننده سرافراز
واقران وامثالدن ممتاز اوله والا مجرد دیوانیجه خط وبر قاج فقره مکتوب
وسرمایهٔ غلط کورمکله آدمی منشی وکاتب ولایق مناصب ومراتب اولمز
بلکه اول مقوله کاتب اولور که حقنده دیمشلردر فدع عنک الکتابة لست منهم
ولو سودت وجهک بالمداد فدیوان الخراج بحذف جیم ودیوان
الضیاع بحذف ضاد اما بو دیدیکمز شول علم وفنده درکه مقصود حقیقی
ومطلوب بالذات اوله مثلا بر کمسنه رئیس الکتاب فرزندی اولوب
کندو داخی منصب پدره واصل واول صناعتی حاصل ایتمک لازم در
اما بر کشی که فن مهمدن غیری بعض فنونی دخی بالکلیه خالی اولمغیچون تحصیل
ایتمک استسه انده افراطله توغل ایدوب جمیع جوانب لوازمنی تحصیل لازم
دکلدر مثلا فقیه فی الجمله علم میقاتدن نسنه کورمک استسه هیأتدن
شرح چغمینی ومیقاتدن بعضی رسایل معتبره کورسه کافیدر لازم دکل که مجسطی
کتابن تحصیل واقلیدس ومتوسطات مقالاتن تکمیل ایده زیرا علم کثیر وعمر قلیل دخی
زمانه خود موانع وعوایق ایله مالامالدر پس جمیع علومی یا اکثرنی علی وجه
الکمال تحصیل ایتمک محالدر همان اتمه اکتفا ایتمک کرک نته کیم دیمشلردر
لیس یحوی العلم کلا احد لا ولو مارسه الف سنه
انما العلم بعید غوره فخذوا من کل شیء احسنه

202

وصبی بر صناعته اشتغال ایتدرمکجک یا عدم استعداد یا نامساعدهٔ آلات
سببی ایله تحصیلی متعسر ومتعذر اولسه آخر صناعته مشغول ایده‌لر البته اول صناعتی
تکلیف ایتمیه‌لر زیرا فنون صناعتده کثرت وفسحت چوقدر اما اولکی صناعتدن عاجز
یاس کلی اولمینجه ایتمیه‌لر زیرا بر صناعتدن جزئی صعوبت تعسر وصعوبت
ظهور ایتدکده فراغت ایدرمک علامت اضطراب رای وعجله‌در بو حال ایله
اوانلره دکمه‌ده کمالاتدن بهره‌مند وصنایعدن برخوردار اولمز متعلم طالب
کالده صبر وثبات کرک **بیت** از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور
درسر کوی تو از پای طلب ننشینم وهر صناعتک اشتغالنده
اکا مناسب ریاضت ایتدیره‌لر که تحریک حرارت غریزیه ایدوب
مدد حفظ صحت ودفع کسل وبطالت ایلیه چون صناعاتدن بر صناعتی
تعلم ایده آندن تعیش واکتساب مال ایتدیره‌لر که اثری حاصل وحلاوت حصول
نتیجه مذاقنه واصل اولیجق رغبت ونشاطی آرتوب اول صناعتی نهایتنه
یتشدرمکه سعی ایلیه وهم کسب کسبیدن تعیش ایلکه معتاد اوله که شیمهٔ ابرار
وخصلت احراردر وآبا وامهاتدن انتقال ایده‌جک مال میراثه اعتماد
واتکا ایدوب تعلم صناعتدن ابا ایدرلر تقلب روزکار وتغلب
حوادث لیل ونهار ایله اول مال وعقار عرضهٔ تلف وبوار اولوب
بی نوا قلمشلردر وچون غلام استقلالا اکتسابه قادر اوله اولی
بودرکه متاهل ایدوب ورحل واسبابنی آیوره‌لر وعادت ملوک
فرس بو ایدی که اوغلانلرین خدم وحشم ارسنده تربیت ایتمیوب

ایتمیه‌لر زیرا اکثر اغنیازاده‌لر
مال میراثه اعتماد واتکا

ثقات امرادن بری سنه ویروب برطرفه کوندروب تربیه ایتدررلردی
که خشونت عیش و دناءت مآکل وملابس ایله قانع اولوب زیاده تنعم وتجمل
و رفاهیت عیشه معتاد اولمیه نته کم یزدجرد اثیم اوغلی بهرام کوری امیر عرب
منذر بن النعمانه تسلیم ایدوب ولداخی انی حیره شهرینه کتوروب انده تربیت
ایدوب خورنق قصرینی انکچون بنیاد ایلدی که هنوز باقیدر پس آداب
ولغات عرب وتعلیم فروسیت وادب ایلدی اول سببدن بهرامک
عربی شعرلری واردر واول شعر فارسی دینن بهرامدر بعض علما قولنده زیرا
عربی شعردن انتقال ایلدی واسلامده دخی آل بویه که ملوک دیلمدر وبعض
آل سلجوق بو طریقه ذاهب اولورلر ایدی وامرای چراکسه داخی دیار مصرده
دولتلری منتظم ایکن بو اسلوبه سالک اولوب اولادلرینی دیار چراکسه یه کوندروب
انده تربیت ایدوب کتوررلر ایدی وآنده تربیت اولان فروسیت وشجاعت وعقله
کامل اولوب قنلرنده معتبر اولوب طبقات اجناده داخل ایدوب تربیت
وترقی ایله مراتب عالیه یه واصل ایدررلر ایدی اما مصرده منزلی اولانلر
شجاعت وفروسیته قابل اولمیوب بلکه تخنث اوزرینه اولوب کم نام
وخامل قلورلر ای وزمان صبیده بعض آلامه معتاد ومرتاض اولمق نافعدر
نوشیروان عادلک معلمی بر زمان ضرب بی سبب ایدوب ولنه
قاروبوز ویروب الکده طوت دیو امر ایدردی سر کیسری که انتقال
ایدیجک معلم تواری وفرار ایلدی بعده نوشیروان استادیه حاتم
مقرر امان اوزرینه کلسون دیو حکم ظهور ایلدی ملک رعایت نوازش

شاهانه ایتدکدنصکره ضرب بی جرمک وجهی نه ایدی دیو سؤال ایتدی
معلم ایتدی انکچون ایدردم که بی گناه مظلوم ورنجیده اولنلرک تألم وانکساری
وظالمه حقد وکینه سی نه مرتبه اولدوغی معلومک اولوب کسری تخته چیقدوکک
وقت بیگناهی رنجیده ایتمکدن احتراز ایده سین ایتدی یا الحی نیچون قاردک
وبو زده طورمق امر ایدردک دیدی عن قریب بونک دخی وجهی ظاهر اولور
بعد زمان ملک بعض خدمی ایله محاربه یه مباشر اولدقده وقت صباح
ملاقات میسر اولوب اصحابی کانلرینه زه ایتمکه قادر اولمیوب انلر
قریب اولنجی ملک اعتیاد مزبور سببی ایله جمله نک کانلرینی زه ایله ایلیوب
دشمنه ظفر بولیجق اصابت رای استاده دور اندیش ظاهر اولوب خلعت
ونعمت بیقیاس ویردی واول کمسنه که دیدکموز اسلوبک خلافی اوزره
معاش ایتمش اوله بعده انی اصلاح واول اخلاقی ازاله ایتمک عسیر اولور
خصوصا که شباب کیدوب شیب کلمش اوله نته کم دمشلردر **نظم**

والشیخ لا یترک اخلاقه حتی یواری فی ثری رمسه

سقراط حکیم بازده جوانلر تعلیم ایدررلر ایدی حتی بعض اعداسی انی عمل قوم لوطه نسبت ایلدیلر
وحاشاه عن ذلک سؤال ایدنلره دیریدی شاخ تری راست ایتمک قابلدر
اما خشک اولدقدنصکره آنی مستقیم ایتمک مشکلدر **بیت**

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز باتش راست

بو مذکورات تربیت پسر ایچوندر اما دختر تربیتی بوکا قیاس ایدوب
مناسب اولان خصال واداب تعلیم ایدهلر اما انلر حقنده ملازمت حیا

و عفت و رجالدن تحرز و تصون و ملازمت حجاب و کنج خانه بابنده
مبالغه لر ایده لر و بالجمله سابقا بناده ذکر ایتدیکمز آدابی تلقین و تعلیم ایده لر
و عمل ایتدیره لر و خواجه نصیر ایدری اوقمقدن یازمقدن منع ایده لر لکن
سایر علما کلامنده اولان اولدر که یازمقدن منع ایده لر ولکن اوقمقدن منع
اولنمیه بلکه قدر واجبات دین و سنن احکام شرع سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم خصوصا نسایه مختص احکام حیض و نفاس کبی تعلیم اولنمق
لازمدر طَلَبُ ٱلْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ و عایشه
صدیقه نک رضی الله عنها علمی و نیجه احکام شرع انلرک روایتلرندن
معلوم اولدوغی مقرر و امت محمددن علیه الصلوة والسلام نسای عالمات
خصوصا محدثه لردن چوقدر کریمهٔ مروزیه و شهده کاتبه کبی و ائمهٔ حنفیه دن
صاحب تحفه نک فاطمه نام دختری واریدی اولقدر عالمه و فقیه ایدی
که باباسنه کلن فتواده آنوک دخی جوابی بیله اولمنجه اولمزیدی چون کاشانی
صاحب البدایع کلوب بدایع کتابنی تحفه یه شرح اولمق اوزره تألیف
ایلدی امام صاحب تحفه دختری فاطمه یی کاشانی یه تزویج ایلدی فقهادر بریری
که شرح تحفته فأخذ ابنته بعده بر فتوی اوج جوابله چیقر اولدی امام صاحب تحفه
و دختری فاطمه و دامادی کاشانی صاحب البدایع خطلریله چیقردی
وچون دختر حد بلوغه یتشوب کفو مناسب بولوب تزویج ایده لر
تأخیر ایتمیه لر و داماد اوله جق کمسنه نک دینن و حسن خلقین و کرم شانن
کوره لر علو منصبنه و کثرت اموالنه و رفعت نسبنه و حسن شکالتنه چندان

نظر ایتمیه لر اکر دیدیکمز امور اولدقدن صکره بونلر دخی اولورسه فبها
و نعمت نور علی نور و تزویج اولدقدنصکره داماد ایله مادر و پدری وارایسه
حسن و جهله معاشرت ایدوب و دلازارلیقدن منع ایده لر و تمام ضرورت
اولمنجه تفریق طرفنه میل ایتمیه لر چون شرح تربیت اولاد مکتوب اولدی بعض
آداب که هر کمسنه یه لازمدر و اثنای کلامده ذکر اولنمسنه وعده ایتدک
آنلری دخی بیان ایده لوم اکرچه آداب مذکوره اولاد و اطفاله مخصوص کلدر
لکن آنلرک تأدیب و تهذیبه احتیاجلری اکثر و ثمرهٔ تأدیب و تهذیب آنلرده
رتوق ظاهر اولمق احتمالی اوفردر بناء علیه بو بابده ایراد اولندی والله اعلم

سوز سویلمک آدابی بیاننده در

کرکدر که مطلقا چوق سویلمکدن غایت احتراز اولنه که کثرت کلام خفت دماغ
و سخافت عقلک نشانیدر و موجب سقوط مهابت و قلت وقعدر کثرت
کلام اعصاب دماغ و آلات تکلمه ضرر ایدوکندن غیری اصحاب واحباب
عندنده مذموم و ثقیل عدا اولنوب صحبتندن ملول و استماع حکایات
دور و درازندن دلکیر اولورلر آدی عربیده مکثار و مهذار فارسیده پرکوی
ترکیده بکیشق دینلور **بیت** سخن بسیار دانی اندکی کوی
یکی را صد مکو صد را یکی کو   و مجالسده حکایات دور و دراز و نیجه
شعبه متشعب اولوب انجام کلام و محصل مرام بولنمیوب سایر جلسایه
فرصت سخن قومیق و غیری حریف لره سویلمکه نوبت ویرممک ارذل
رذایل و اقبح خصایلدر و نه قدر ایجاز و اختصار ایدرسه اولقدر براعت

اقرب واوبه انسب در خالدبن صفوان كه خطباى دولت عباسيه‌دندر
فصيح سخن كذار ايدى ولكن تطويليله مطعون واكثاريله مدخول ايدى بركون
جامع بصره ده صباحدن قريب ضحوهٔ كبرى يه وارنجه شرايط بلاغت
وبراعت نه در وعى وحصر كه ضد بلاغت در نه دن متولد اولور بيان ايدرايدى
آخر مجلسده براعرابى وارايدى اكا يا اعرابى عى وحصر وبلاغت وبراعت
سنرك نيكوزده نه در ديو جك اعرابى ايتدى عى وحصر بزم قتمزده سن صباحدن
بروايتدككك تطويل بلاطايل وتفصيل من غير حاصل در وبراعت وبلاغت
ايجاز عبارت وايضاح اشارتدر ومشهور در كه خير الكلام ماقل ودل

خوش كوى ولطيف هيچ دركوى ... وراهل صواب نيست پركوى

هركه كثرت كلامه مبتلا اوله انوك باشنه ايكى بلا كلهٔ بريسى كندوسندن
زلل برى سامعيندن ملل وحكما ايدرركه حق جل وعلا انكيچون قولغى ايكى اغزى
بر ايتدى كه آدمى نك اشتدوكى سويلدوكنك ضعفى اوله وسلف درلرايدى
كه اذا تم العقل نقص الكلام وبركره سويلدوكى سوزى اعاده ايلمكدن حذر ايله
خصوصا كه نادره ولطيفه لرده كه اول لطيفه نك لذت وحلاوتنى تكرار
ايتمه نك ثقلت وكراهتى بالكليه ازاله ايدوب ابردمن الاربعين ايلر

اذا جلست الى قوم لتؤنسهم ... مما تحدث عن ماض وعن آت
فلا يعيد حديثا ان طبعهم ... موكل بمعادات المعادات

سخن كرچه دلبند وشيرين بود ... سزاوار تصديق وتحسين بود
چو يكبار كفتى مكو بازپس ... كه حلوا چو يكبار خوردند بس

بودرلو سويلكه عاجز واو لمق ذخيمات

عاجزلق ضيق صدر
الحصر
نفس احتباس كى
الحصر
طارلق وبرلك واحاطه
ايتمك

ومذ رسلر ووا عظلر دخى برنكته ومسئله حددن زياده تكرار ايدوب
مستمعلرى بيزار ايتمكدن احتراز ايتمك كرك وبر حكايت يا لطيفه ونكته بر جماعته
بردفعه سويلمش اولسه بعد زمان آنى كا لاول نقل ايلميه اكر اعاده لازم اولورسه
ديدوكمز فلان حكايت بو اجمالا اشارت ايليه اكر اشتمشلر يا ايكى
كسنه وارسيه انلر ايچون اعاده ايتدوكنه اشارت ايليه باقيلرينه استماع
لرينه تكليفين ايليه وحكايت مشهوره كه اكثر ناس آنى بيلورلر ايلنمش حكايت
كبى نقل ايلميه وجلساسندن بعض بيلدوكى حكايت ونكته نقل ايلسه كندو اول
حكايتى بيلدوكنى اكا بيلدرميه واشتمش كمسنه كبى استماع ايليه امام شعبى دن
مرويدر كه بعضى كمسنه برحديث روايت ايدر بن اول كمسنه نك باباسى
اناسى ايله جمع اولمدين حفظ وروايت ايلمشيندر اما اكا بيلدوكم بيلدرميوب
حسن استماعله تلقى ايدربن غرضم اكا روايت اكا حديث حلاوتين فوق ايتدر
سماع وحفظ حديثه اشتغالين ارتوق ايتمكدر ديو بويررلرايدى وغيردن بر مسئله
صورسه لركندوسى بيلورسه دخى مبادره ايدوب جواب ويرميه
مكر اول كمسنه عاجز اولوب سائل خائب اولمق لازم اوله اول زمانده حسن اوليه
ايراد جواب ايليه كه مجيب متقدمه طعن وازدرا فهم اولنميه وكنده جواب تقرير
ايتدكدن صكره غيرى برجواب دخى تقرير ايلسيه انجمنك اظهار ايتميه بلكه كندو جوابندن
اليه انصاف واعتراف ايليه وغيرى كمسنه سوزه بشلسه تمام اولمدين
كندو سوزه بشلميه وبعض حكما دمش كه هيچ كندو مكك جهلنه اعتراف ايتميش
كمسنه بلمزين مكر اول كمسنه كه غيرى كمسنه سوز سويلركن سوزه شروع ايده

مسئول عنه مزبوره جملت كلميه وسابلكه جم
مراوى حاضر اوله وبرجاعتدن سؤال اولنه
كندوسى انلرده داخل وبرمنه جوابه مشغول
سبقت وتبادر ايلميه آندن احسن
اوله كه كندونك جوابى تمام
احسن صبر ايليه تا اول جوابنى تحقيق
ومكن حسن ادبيله ايراد ايليه

سخن را سر است ای خردمند وبن   میاور سخن در میان سخن

وکندو مهضرنده بر جماعت مباحثه و محاوره یه بشلسه لر کندونک مدخلی
اولمنیجه داخل اولمیه و مجالسده خصوصا کندودن بیوک کمسنه مجلسنده فضلین
اظهار ایچون ابتدا سؤال ایلمیه مکر که الکلام مقتضا سنجه کندونک سؤالی
اولدوغی موضع نقل اولنوب تقریبله ایراد ایلیه و چون جلسا بر سوزی اندن
اخفا ایلیه اطلاع جهتنه ایدنوب استراق سمع ایلمیه و مجالسده بعض جلسادن اخفا
آخرله نجوی ایلمیه خصوصا که فر بورک و تمنه کندوبی سویلرظنی دوشمک احتمال
اوله و اولولرله کنایتله سویلمیه و آوازین اعتدال اوزره ایدوب نه زیاده اخفا
ایده که مستمع تکرار صورمغه محتاج اوله و نه غایت بلند ایده که مخاطبه تخفیف
دسور ادب اوله نته کم قران عزیزده بیورر که واقصد فی مشیک
واغضض من صوتک و رفع صوت خصوصا که اکابر و استادلر
حضورنده غایت مکروه و منهی در و حدیثده وارد اولمشدر که اعرابدن
بر قبیله حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم کلدیلر اما اعراب اولنلر
طبیعتلری جفا و غلظت اوزرینه مجبول و آداب مجالس اکابردن غفلت و ذهول
ذهول اوزرینه اولدقلر ایچون جناب رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام سعادتلی
کندوسی حجرهٔ شریفه سندن چقمغه صبر ایتمیوب رفع صوت ایدوب اخرج لنا
یا محمد دیدیلر حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتحیات کمال حلم
و مروتندن طشره چقوب ملاقات بیوردیلر پس بو آیهٔ کریمه نازل اولدی
یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا

بالقول

تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون
ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون
کبار اصحاب بو آیهٔ کریمه نزولندن صکره حضرت رسالت پناهی یه صلی الله علیه وسلم
مکالمه ایتسه لر اسرا و نجوی یه قریب ایدرلردی اگر کلامنده ایضاح و بیانه
محتاج سنه اولسه انی تمثیل ایله بیان ایلیه اما اطنابه احتیاج تام اولمنیجه ایجازدن
عدول ایلمیه و کنایات بعیده و الفاظ غریبه استعمال ایلمیه و فحش و شتم و مزاح
غلیظ و لطیفهٔ بارده دن که موجب سقوط مروت و جالب حقد و عداوتدر
احتراز ایلیه و هر حالده مقتضای حال و مناسب مقام تکلم ایلیه و تکلم زماننده الله
باشله و کوزیله قاشیله اشارت ایلمیه مگر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله
روایت اولنور که براقی کمسنه بر مدرسه ده امانت بر سنه قومشدی طلبه
کلدکده مدرس طلبه سینه درس ایدردی بر زمان منتظر اول درسی تمام ایده بین
دیدی مدت درس متمادی اولدی مدرس اثنای درسده الین یره اوروب
و سایر اعضاسین تحریک ایدردی اقی یه انتظاردن ضجرت و ملال عظیم
کلیجک مدرسه ایتدی خواجه کل سن نیم متاعجغم کتوری و یرین سنک یروکه
اوتوره یین المیه ره و یرین باشمی چله یین کوزم و قاشمی اوینده یین سنکده
بنم ده مصلحتم فوت اولمیه سین و لجاج و مرا و جدال ایلمیه اگرچه حق کنده
اولنده دخی اولورسه خصوصا کندودن اولولرله اوله و مباحثه و مناظره
ایتدکده انصاف و رعایت ایلیه حق کیمک جانبندن ظهور ایدرسه
تصدیق ایلیوب اکا مراجعت ایلیه و کمسنه دن بر فایده استماع

بیجبر الکلام

الری لانشبه

206

ایلمیه عار ایتمیوب بو فایدهیی فلاندن استفاده ایتدم دیمکدن فجمیه و تمام
ضرورت اویلنجه مناظره و مباحثه ایتمیه خصوصا بو زمانده که لجاج و عناد
طبیعتده مستولی و اظهار صواب معدوم و نایاب اولمشدر و دقیق نکته
و مشکل مسئلهلری فهمندن عاجز اولنلر قتنده سویلمیه و کلم الناس علی قدر
عقولهم مقتضاسی اوزره عامل اوله و هیچ کمسنهنك اوضاع و حرکات و اقوال
و اصواتنه تقلید و محاکات ایلمیه اگر تعظیما اگر استهزاء و اولولر و ملوک
و سلاطین ایله سوزه ابتدا ایلسه الفاظ سعیده و مبارك کلماتله شبلیه سعادت
دایم و ظفر باقی دیمك کبی و اول الفاظدن که فال بد و تطیر ایهام ایدر احتراز ایده
مشهوردر که داعی علوی که طبرستان پادشاهی ایدی نوروز و مهرجان
کوننده قصاید شعرایی استماع ایدوب جایزهلر ویرور ایدی برشاعری وار ایدی
ابو مقاتل دیرلر مهرجان کوننده تهنیت ایدوب مطلع قصیدهسنده
لا تقل بشری ولکن بشریان غرة الداعی و یوم المهرجان دیدوکیچون
اللی دکنك وروب اوبن اصلاح ایتمك نسبتن اکمال ایتمیدن اولی در
ایدی معتصم خلیفه میدان سامرادهکی قصرین بنیاد ایدنجك تطیر ایدوب
مرا ایتدی که قصری هدم ایلدیلر و برنسنهدن سؤال ایتسهلر اول نسنه
موجود اولمسه یوق دیمیه بلکه خیر دیه اما صقنوب خیر دیدکدنصکره یوق دیمیه
که خیر یوق دیمك اولوب مجرد یوق دیمکدن دخی شنیع اوله و اکابره
فی الجمله تعظیمی متهم اولهکمسنه یه خطاب ایدیجك سن دیمیه بیز دیه
و اقران و امثالی ایله دخی تلطف و رفق ایله خطاب ایلیه اما قتی تملق و خضوع

[illegible]

اوزرینه سویلمیه که مذلت و نفاق آمیز اولمیه و غیبت و نمیمت و کذب و بهتان
و آزار مردم اوله حق کلماتی سویلمکدن و دکلمکدن احتراز ایلیه و بو مقوله کلمات
اهلی ایله اختلاط و امتزاج ایتمیه و کلماتی ارسنده زاید الفاظ اکلدکمی دکلدکمی
برو باقبنی دکله معلوم اولدیمی و بونك امثالی کتورمکدن اجتناب ایده
و اکابر خطابنده سلطانم یاریجك الله و دولتلو سلطانم و بونك کبی
الفاظی دخی چوق ایراد ایتمیه و اکابره یوزینه قرشو دعا ایتمك دوشرسه
اختصار ایده و دور و دراز ادعیهدن که عادت شحادین و خواهندکان در
احتراز ایده **آداب حرکت و سکون** یورمك زماننده قتی سرعت ایتمیه
که علامت خفت و طیشدر و قتی بطوء و تانی دخی ایلمیه که دلیل کسل و کبردر بلکه
میانه ایلیه نتهکم حضرت لقمان اوغلنه وصیتنده که قرآن عظیمده حکایت بیورلمشدر
و اقصد فی مشیك قصد و اقتصاد اعتدال رعایت ایتمکدر یرلر و حرکاتنده
تبختردن که صلنمقدر احتراز ایلیه و اکتافین و اردافین تحریك و اطرافه التفات
تمایل ایلمیه عادت مؤنثین و مخنثین کبی سیر نبی علیه الصلوة و السلام ده وارد
اولمشدر که اصحاب کرامدن ابو قتاده صف کارزارده کیروب بین العسکرین
یوردی و تمایل و تبختر ایدردی و جناب رسالتپناهی صلی الله علیه و سلم
نظر ایدرلردی بیوردیلر بو برمشیهدر یعنی یوریشدر که حق جل و علانك
مبغوضیدر الا بو مقامده یعنی حرب کفارده زیرا جلادت و شجاعت
و بیباکیلغنه دلالت ایتمکله کفارك قلبنه ضعف و اهل اسلامه قوت ویرور
ایکیچون اول مقامده مرخصدر و کیدرکن اکیده برد و ثوب اردینه بقمیه احمقلر

طیشیمی و تمدیه خفت

پنجه ای زانولرم درد ایتدی و اول وقتدن برو قرق ییل واردر که دیز اوزرینه
اوتورمقدن غیری اوتورمق واقع اولمشدر و باشین الینه و دیزینه طیامیه
که علامت حزن و کسل در و بونین الکمیه و عبث حرکات که صقلین یولمق کبی و اوینمق
کبی و بورنینه الیدوب قوقمق کبی و سائر اعضاسین اوینتمق کبی جمله مکروه در ایتمیه و بقلرین
اغزینه و بورنینه صوقمیه و چیکلمیه و کرنمک و اسنمکدن مهما امکن اجتناب ایده
اخراج اسنمک قتی غلبه ایدرسه الن اغزینه طوته و اغزینک و بورنینک صوین شوکلیه
ایلمیه که حاضرلر کوره لر یا آوازین ایشیده لر بلکه دستمالله آنی الی ایله دکلی اوجی ایله
آلمیه و سیلمیه والحاصل موجب تقذر و مورث نفرت حلبا اولان اوضاعدن
ملاحظه ایدوب اجتناب ایده و مجالسده حاضر اولدقده مقام و مرتبه سین
بیلوب مرتبه سندن یوقارو و نه آشغه اوتوره بو دخی عامه ایچوندر و الا درویشلر
و ارباب صلاح و سلوک اشغه یوقارو کوزتمیوب قنده اولورسه اوتوررلر
جناب رسالتپناهی صلی الله علیه وسلم دخی ایله ایدی مجلسده قنده فرجه
اولسه انده اوتوردی و اشغه یوقارو کوزتمک اهل سلوکه حجاب عظیمدر
صدر و صف نعال نباشد به بزم عشق   از هر چه خواست ساقی ما کرد افتتاح
اما کندوسی رئیس مجلس و صاحب منزل ایسه حفظ مرتبه اندن ساقط اولور
هر قنده اوتورسه اوره صدر اولور اکر بیلمیوب یوقارو اوتورمشسه واقف
اولیجق مقامنه اینه و الا   تکیه بر جای بزرکان نتوان زد بکزاف
مکر اسباب بزرکی همه اماده کنی   واکر مقامنی خالی بولمزسه مرحبت ایده
اما شاقلق و اضطراب اظهار ایتمیه و حرم و خدمتدن غیری کمسنه قننده

علامتی در و متصل باشین اشغه ایدوب یره بقمق ایتمیه که حزن و فکر غالب
علامتی در و بو زمانه اکثر آدینه یره بقمق یره بقندن خیر کلمز دیرلر فقیر
ایدرین بو عادتی ناسه کوره در اما بعض صلحا که نظره اولی ان احتراز ایچون
یره بقمق که درویش سالکه امر ایدرلر اول نیتله خوب در نته کم نقشبندیه عزیزلرنک
کلامی در که هوش در دم و نظر بر قدم بیوررلر و رکوب دواب ایدیجک دخی
اعتدال رعایت ایده نه ضعیف و جبان هیئتنده و نه کبر و غرور صورتنده اوله
پس بیلنی بوکمیوب طغر وجه اوتوره ولیکن رکابلرین کروب و کوکسنی قتی
یوقارو قالدرمیه و اوتوررکن ایقلرین اوزتمیه و بری بری اوزرینه قومیه
و ملوک و اکابر و استاد و پدر و مادر و بالجمله احترامی لازم اولانلرک
مجلسندن غیری ده دیز چاکوب اوتورمیه بو دخی عامه ایچوندر والا بعض
اهل سلوک کندولره یاتدقده ریاضت ایدوب خلا و ملاده دیز اوزرنده
غیری ده اوتورمزلر فقیر سلسله نقشبندیه دن بر عزیز کوردم که سکسان یاشندن
زیاده ایدی و حمامه کیردکده طبیعتی چوق اوتورمق اوزرینه ایدی و معهذا
مرمر اوستنده ایکی دیزین چوکوب بر آیغندن بر آیغنه تحریک و نقل
ایلمزیدی و مولانا محمد روحی که سلسله نقشبندیه نک عزیزلرندندر
و سعدالدین کاشغری درویشلرندندر حکایت ایدر که مبادی احوالده
برکیجه جامع هری ده اوتورمشدم ناکاه مربع اوتورمشین قلبمه الهام
کلدی که بنده لر سلاطین حضورنده بویله می اوتوررلر بو واردک تأثیرندن
فی الحال قلقوب دیزم اوزرینه بر وجهله اوتورمشین که مرمرک ضربندن

متوجه

نوره
حفظه استعمال نظامه
اوقت

یوزندن والندن غیری عضوین اظهار ایتمیه واکابر مجلسنده پای وصاقالن
احمقدن غایت احتراز ایده اما دزندن کوبکنه وارنجه تنها دخی اولسه اچمیه
ضرورت اولمینجه خلایه گیرمک وغسل ایتمک کبی انلرده دخی مهما امکن تستر ایده
وعلما حمام ایچنده خلوت صغیرده تنها نوره استعمالی ایچون تمام عریان اولمق
مکروه دردیلر حضرت عثماندن که کان حیا ایدی رضی الله تعالی عنه مرویدر که
بن که قرانکو گیجه ده غسل ایدرین ربمدن حیا ایدوب بیلان بوکیلورکبی بوکیلورین
دیوبیورر لریدی وکمسنه بنینده یتوب اویومیه وارقه سی اوزرینه یتوب
اویومیه خصوصا که اویقوده غطیط یعنی خورلمق عادتی اوله زیرا استلقا اوزره
اویومق غطیطه سبب در و دخی مضرتلری وار حتی بعض حکما استلقا وضعی
اوزره یتورکن کوریلن دوش اضغاث احلام در تعبیری یوقدر دیرلر
زیرا مداغم بطون دماغه منصب اولوب قوت متصرفه وقوت خیاله
خلل کلوب واقعه صحیحه که انلرک معلنه مبتنی در وقوعه کلمز اگر مجلسده خواب
زیاده غلبه ایدرسه که فکر ایله کلام ایله دفع ایده میه چیقوب کیدوب تنها یرده
خواب ایده اگر اهل مجلس جمله خوابه وارسه لر او دخی خواب ایده اگر خوابی
کلمزسه چیقه کیده ویا بیدار اوتورمیه ومجالسده اغرلیق وثقلت کوسترمیه وطرایفه
کندویی ثقیل عد ایدرلرسه انلرک صحبتندن کریزان اوله نیجه کندویی ثقلادن
تجربه کندو دخی کمسنه یه ثقلت ایتمیه وادبای عرب ثقلا ذمنه چوق لطایف
نظم ایتمشلردر وحضرت ابوحنیفه دن رضی الله تعالی عنه صوردیلر که ثقیل کیمدر
جواب ویردی که برکمسنه که کندو ثقلتنی فهم ایتمیه و بو ذکر اتید وکمز آداب

برکمسنه یه دشوار کلوب بوقچن رعایت اولنور دیرسه علاجی اولدرکه اولک
اضدادندن لازم ومترتب اولان فضایح ومضراتی واستعمالندن عاید ومتوجه
اولان فواید ومبراتی تفکر و بلی ایدیره اولان تشنیع وملامتلری وموذیلره
اولان رعایت وکرامتلری تذکر ایده ومتصل نفسنه علی سبیل التدریج لازم ایلیه
ان شاء الله وتعالی فواید عدیده وعواید حمیده یه فایز وحایز اوله ۞

بیان آداب اکل وشرب اولا الینی واغزینی وبورنینی پاک
وطاهر ایدوب پس کنار سفره یه کلوب صاحب طعام یاستید جماعت
بلا کلام الیه بسم الله الرحمن الرحیم دیوب صاغ الیله صونوب ابتدا
ایده وکر صاحب طعام دکلسه صاحب طعام اذن ویروب کندودن
اول شروع ایتدکدنصکره شروع ایده وطعام یرکن الترین وبیلکلرین آلوده ایلمیه
وسفره ملوث ایلمیه والکی وطوزی یاشس ایتمیه واوچ برمغندن زیاده سنه
بولشدرمیه وطعامه حرص ونهمت کوسترمیه وبعض علما غلبه جوع زمانندن
ضیافت اخوانه منع ایدردی افراط جوع حد ادبدن خروج ایتمکه مؤدی در
دیرایدی وابن سیرین ضیافته دعوت اولنسه جاریه سندن طعام
استیوب تناول ایدوب کیدردی حدت اسنانی مؤمن قرنداشمک
طعامنده آچمغی روا کورمزین دیرایدی همانا مرادی بو ایدی لقمه لرین کوچک
ایده وتیز یوتمیه وچوق دخی طوتمیه اعتدال کوزده واثنای اکلده بر مقدارین
چوق بلهمیه اما آخرنده جایز بلکه سنت در ولکن اغزینه صو قوب چیقرمیه
اعتدال ولطفله اطراف اصابعین دماینله پاک ایده هم سنت رعایت اوله

هم نفرت حاضرین حاصل اولمیه که جمیع سنن و آداب محمدیه علیه الصلوة والسلام
لطافت ونظافت اوزره در وطعامك الوانه نظر ورایحه سینه استشمام ایتمیه
واگر طعامك لطیفی سفره ده آز ایسه حرص و ولوع گوسترمیه بلکه کندو چکلوب
جلساسنه ایثار ایده وهم کاسه سنك لقمه سنه بقمیه و اوکندن یه
نته کم جناب رسالتپناهی صلی الله علیه وسلم دخی بیورمشدر که کُل مما یلیك
الا مگر که میوه اوله که آنی غیر موضعدن دخی المق جایزدر فاضل دوانی بو بابده دیمشدر
و بو کلام مشهور در حق بعض ناس وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ بوکا اشارتدر
دیرلر والحق رعایت ادب اولیدر وسط طبقدن آلمق جایز اوله اما
غیر کمسنه اوکنده کی میوه چکوب آلمق داب ادبه منافیدر واغزندن چیقردوغی
نسنه استخوان کبی و چکردك کبی نان اوستنه قومیه بلکه سفره اوستنه قویه
وطعامده آنوك کبی نسنه اولسه اغزندن بر وجهله چیقره که موجب نفرت اولمیه
واغزندن کاسه یه وسفره یه نسنه طملتمیه والحاصل شویله ایده که یرندن قالقوب
آخر کمسنه گلوب تناول طعام ایتمك استسه نفرت گلمیه و جلسادن
غایت اول طعامدن الین چکمیه و اشتهاسی بوغمه تعلل ایدوب تناول ایدر کبی
اولوب اکثر جلسا فراغت ایتدکلری زمانده فراغت کوستره اگرچه هنوز
قناعت تمام گلمدیسه مگر کندو خانه سنده ویا غایت تکلفسیز یارانی اوله
اگر مهمان اولسه صاحب خانه دن اول فراغت ایلمیه اما طعامدن غایت تیز
فراغت ایلیك مهمانداره نوعا تخفیف وازرادر محتمل که طعامنی بکنمکه حمل
ایدوب منکسر اوله پس اعتدال رعایت اولنه و مهماندار اوج دفعه یه دك

ضیفنه تکلیف ایلیه اما ارتوق ابرام ایلمیه وکندوسی مهماندن صکره فارغ اوله
و مهمان طعام تطلب ایلمیه حاضره قانع اوله وزله گوتورمیه صاحبی
اجازت دخی ویرورسه زیرا ذل طمعدن منبئ در وطعامی تعییب ایلمیه
اشتهاسی اولمزسه تناول ایدر کبی اولوب تعییب فعلی دخی ایلمیه و اثنای طعامده
صو ایچمیه ضرورت اولورسه بر وجهله ایچه که حلقندن و دهانندن آواز گلمیه
وخلق قتنده دنداننه خلال ایتمیه اگر دلی ایله اسنانی اراسندن چیقروب
خفیة دهانندن بیرون ایده کمسنه یه گوستروب نفرت ویرمیه وآخر
طعامده ال یودکده خلال اصابع ناخنلرین تمام تنقیه ایده واغزنه صو آلوب
لکن ایچنه آتمیه الیله آلوب بر اغور کبی اوله و دهاننی پاك ایده وال یومکده
غیرلردن سبقت ایتمیه صاحب خانه اولسه تقدم ایتمك جایزدر
وکندو یه طشت کتورسهلر آخره تکلیف ایتمیه و علما دیرلر که قبل الطعام
غسل ید ایتسهلر صف نعالدن و تازه یکیتلردن ابتدا ایدهلر و بعد الطعام
صدردن و پیرلردن ابتدا ایدهلر و طوزیله ابتدای طعام و آنوکله اختتام
دخی سنتدر و بعض صوفیه اول سنتی اجرا ایتمکه ملتزملردر والله الموفق
بیان آداب رعایت پدر و مادر چون عقلا ونقلا منعمك شکری
منعم علیه اوزرینه واجبدر و افضل نعم نعم آلهی و اجل منن منن نامتناهیدر
که مبدا فیاض جل شانه و عم برهانه دن واصلدر اندن صکره نعمت عظمی
ومنحت کبری که انسان حقنده متحققدر نعمت پدر و مادردر زیرا افضل نعم
عبد اوزرینه وجوددر که سایر نعم اکا مترتبدر و وجودك سبب حقیقیسی

حق جل و علا و سبب ظاهره سی پدر و مادردر و اندن غیری بشرک کمال عجزی
زماننده تقویت و احتیاج تامی حیننده تربیت ایدوب قوته قادر دکل
ایکن اغذیه و اشربه سین تحصیل و قوتدن قاصر ایکن جمیع لوازمنی تکمیل و بالجمله سبب بقا
و علت نشو و نماسی اولن ضروریاتی تتمیم ایتدکدنصکره آداب نفس و اخلاق
و افعال حسنه تعلیم و تفهیم ایدرلر و انواع مشقت و تعب ایله اسباب دنیایی
جمع ایدوب بی منت و طلب انره ذخیره روزکار و عده نوائب لیل و نهار ایلکیه
کندو نفسلرین قویوب اکثر نعمتلری انره ایثار ایدرلر و مادر سبب وجود
اولمقده پدره مشارک اولوب حمل و وضع و ارضاع و سایر مشقتلرده مادرک حقی
پدردن ارتوقدر اول سببدندر که بعض اصحاب جناب رسالت
پناهیدن صلی الله تعالی علیه و سلم کیمه بر و احسان ایده یین دیو صوردقجه
امک دیو بیوردیلر سائل ثم من دیدکده ثم امک بیوردی تکرار ثم من
دیوجک کرو ثم امک سائل دردنجی کره من دیوجک ثم اباک دیو بیوردیلر
و فرط شفقت و مهر مادری محبت پدری یه غالب اولدیغندندر که
اطفالک مطلقا مادر جانبنه میلی غالب و اهوال و مخاوفده انوک طرفنه
هارب اولورلر پس بو نعمتلرک حق شکرین ادا ایتمکه استطاعت قودر
فرزند پدر و مادره نه احسان ایلیه که انلرک احسان و تربیتنه معادل و معارض
اوله و روایت اولنور که برکسنه جناب رسالت پناهی یه صلی الله علیه و سلم
ایتدی بنم بر مادرم وار که ارقمی اکام کب ایلدم و یوزمی اندن دوندرمزین
و جمله کسبمی اکا بذل ایدرین جزاسنی ایتمش اولدمی حضرت بیوردیلر که بر

مشقتنک جزاسین ایتمش دکلسین زیرا اول سکا خدمت ایدردی حیاتکه
طالب ایدی شمدی سن اکا خدمت ایدرسین ولی مماتنه طالبسین پس شول
کمسنه که پدر و مادرینه خدمت ایتمکه قادر اوله زنهار تغافل ایلمیه سین
اکرچه نفس اماره یه شیطان معین اولوب خدمتلرینی ثقیل کوسترمکدن خالی اولمز
اما عاقل اولان کمسنه ذکر ایتدیکموز مقدماتی فکر ایتسون و اول حدیث شریفی
که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم بیورمشدر رغم انف رغم انف
رغم انف من ادرک ابویه او احدهما ثم لم یدخل الجنة ملاحظه ایله تراب خیبت
و خسارت اول کمسنه یه که باباسنه و اناسنه یا برسینه حیاتده ایکن یتیشه
دخی خدمت و طاعتله رضالرین تحصیل ایدوب جنت علیایه مستحق اولمیه و آیات
و احادیث بر والدین حقنده اول مرتبه دن اکثردر که بو کتابده ایرادی ممکن اوله
هر چند پدر و مادره دخی تربیت اولاد فرض و واجبدر و لکن شفقت طبیعی و میل
و محبت جبلی کافی اولوب زیاده وصیته محتاج اولمغین السنه شریعتده
بو توصیت حقنده اولقدر مبالغه اولمدی بخلاف بر والدین که تمام مقتضای
طبیعت و مستدعای جبلت دکلدرلر ایدی زیاده توصیه و سپارشه محتاج اولمغین
انلرک حقنده تهدید و تاکید زیاده وارد اولدی پس فرزند رشید و پسر
سعید اولمق استیینه لازمدر که امر والدینه طایع و عقوقلرندن خایف و خاشع
اولوب دایما رضالرینه رضاسنی تابع قیله و انلرک امرینی تالی امر حق بیله نته کم
آیات معجز بیاناتده ایله واقع اولمشدر که ان لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین
احسانا بلکه چون استغنای الهی ظاهر و اول مرتبه دن متجاوزدر که کویا عدم

مفلسلری اول نعم نامتناهی نک عهده شکر وسپاسندن کلمکه قادر اوله
بیله لر بخلاف پدر و مادر که انلرک احتیاجی مقرر و مقابله نعمتده جزادن متمتع اولمه لری
محققدر وعلمای شریعت دیرلر اذا اجتمع حق الله وحق العبد فحق العبد اولی
لاحتیاج العبد وغناء الله تعالی و رعایت حقوق وتجنب عقوق پدر و مادر
و عم و برادر علی قدر حقوقهم اوچ نوع اوزره در اول جان و دلدن محبت وتعظیم
و امرلرینه انقیاد وتسلیم مادام که امرلری خلاف شرع اولمیه والا مخالفت ایتمک
کرک نته کم وَاِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ اَنْ تُشْرِكَ بِي فَلَا تُطِعْهُمَا بیورلمشدر
اما مخالفت دخی مجامله ولینت اوزرینه اولوب خشونت وعنف اوزرینه اولمیه
و امام غزالی اکثر علمادن نقل ایدرلر که شبهاتده دخی موافقت والدین واجبدر
فکیف که مباحاتده و فقها دیرلر که بر مسلمک اعمی نصرانی پدری اولسه انی ندوب
کلیسایه الدمیه اما پدوب کلیسادن اونیه کتورمک کرکدر ایکنجی معاش
و مصالح دنیوی لرنده معاونت ومواساه ایتمکدر و پدر و مادری سیندن
نه استرسه بی توقف ومنت ایثار قلمقدر اوچنجی بعد الموت وصیت لرن
یرینه کتوروب روحلرن صدقات وادعیه وتلاوت قران و خیرات ایدن
یاد ایتمکدر حتی اصدقا و احبای والدینه موتلرندن صکره رعایت ایتمک
بر والدینیدن معدوددر وحق پدر و مادر بری برینه ضد اولسه حق
مادر مقدمدر چون جسمانیت جهتندن مادره اتصال ارتوقدر و روحانیت
جهتندن پدره اتصال ارتوقدر زیرا تعلیم ادب وعلم و ارشاد وتکمیل نفس
پدر طرفندن ناشی در پس مال و خدمت بدنیه جهتندن مادر طرفنه غالب و ذکر خیر

ما لیس لک به علم

واطاعت کلام وثنا خصوصنده پدر طرفنه رغب اولمق کرک و رذیلت عقوق
که فضیلت رعایتک ضدی در اولدخی اوچ قسم در اقسام سابقه کبی و سایر
اقارب اعمام واخوال کبی که هر برینک مهما امکن اقسام مذکوره ایله رعایتلری
لازم وصله رحم اندن عبارتدر و خلافی قطع رحم در وجناب رسالت پناهی صلی الله
علیه وسلم حق جل وعلا سنی نیه کوندردی دنیلره بویوردی بَعَثَنِي لِكَسْرِ
الْاَصْنَامِ وَصِلَةِ الْاَرْحَامِ و حق استاد و معلم دخی حق پدر و مادر کبی
واجب الرعایه در و اسکندردن مرویدر که حق استادم حق والدمدن
ارتوقدر زیرا والدم حیات صوری فانیه یه سبب اولمشدر اما استادم
حیات معنوی باقی یه سبب اولمشدر دیردی و بعض حکمادن بویله نقل اولنور
که والد عالم اعلادن عالم اسفله اینمکه سبب اولمشدر استاد عالم اسفلدن عالم
اعلایه چیقمغه سبب اولمشدر سؤال اکر دیرسک چون پدر و مادر روح
فرزندی عالم اعلادن تنزلنه سبب و فسحت سرای عالم ملکوتدن تنکنای عنصر
شهادتده اسیر محنت و تعب اینمکه علت و سبب اولدی پس فرزند اوزرینه
نیجه حقلری اولور و نه جهتدن مستحق رعایت و تکریم و تعظیم اولورلر بلکه خلافنه
مستحق اولورلر نته کم بعض شعرا دیمشدر نظم دانی سبب زحمت که فرزند با پدر
منت ندارد ارچه فراوان دهد عطا یعنی درین جهان که محل حوادث است
در محنت وجود تو افکنده مرا و بعض شعرای عرب دخی دنیادن
شکایت و غدر و بیوفالغندن حکایت ایدوب دیمشلر قطعه
ما لقینا من غدر دنیا نا فلا کانت ولا کان اخذها والعطا قبح الله لذة لشقانا

نالها الامهات والآباء نحن لولا الوجود لم نالف الفقد فایجاد ناعلینا بلا
جواب اهل عرفان قتنده محفی دکلدر که اکرچه طایر روح انسانی تو قفس قالب
ظلمانی یه تعلق ایتمزدن اول قدس چمنلرده چمان وصفیرزن کنکرهٔ سقف آسمان
ایدی **نظم** طایر کلشن قدسم چه دهم شرح فراق که درین دامکه حادثه چون افتادم
من ملک بودم وفردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم
اما تقرب تام وخاص الخاص سراپردهسنده صاحب مسند ومقام
اولمق قنطرهٔ تکلیفدن که میان صحرای تعلق بدنده مبنی درعبور ایتمینجه میسر اولمز
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ کار بنام من دیوانه زدند
بنا برین روح انسانی دست سلطان حقیقتده معزز وصاحب کلاه
اولمق آستانهٔ خدمت ونشیمن مسکنندە نیچه مدت ترک خواب وخور
ایتمینجه اولمز پس انسان احسن تقویمده مخلوق اولدقدن صکره اسفل السافلینه
که عالم طبیعتدر مردود اولمق کرک تا آنده تکمیل کوهر ایمان وتحصیل عمل صالحله
اجر غیر ممنونه مستحق اولوب فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
مسند عالیسیله مشرف ومسعود اوله شیخ نجم الدین رازی مرصاد العباد
کتابنده حکایت ایدر که شیخ علی متوذن ایدردی که نیم مرغ روحمی
بوستان عالم ارواحدن قفس قالبه ایصال ایچون بعض ملائکه آلوب وزره
الوب طبقات سماواتدن ایندررکن بنم یادمده در که بعض ملائکه یه اوغرادقده
دیدیلر که نیه بر مبتلای محن واسیر غم زین مسکینی کورک که فسحت سرای جنان
رضواندن دور وتنکنای محنت آباد دنیای دونده پای بند رشتهٔ

اولمز وبار اماتنی سماوات وزمین
طاقت تحملندن عاجز اولدی ادم
کوسالک راه فنا وجود مدرانی متزل
ایلیمینجه صح

غرور ایده یورلر پس فی الحال درکاه ملک متعالدن ندا ایرشدی که خاموش
اولک ای اسرار قضا وقدرمدن بیخبرلر وای بنی آدمله اولان نوازش ومعامله
مستورمدی غافللر انی اعلم ما لا تعلمون اول روح پرفتوح بنم خطایر
قدسده ریاض رضوانمده نیچه بیک یل طایر وسایر اولمقدن اکا نشیمن دنی
وعالم تکلیفده بربره زن ضعیفک سرچاهده بر کره دیدیکی سنه صوقو یو
ویردوکی افضل واعلی واکمل واولی در چون بار امانت تکلیفی که آسمان وزمین
آنی چکمکدن ضعیف اولوب انسان که حامل لطیف وکثیف وجامع
روحانیت وجسمانیت اولمغله مجمع البحرین غیب وعین اولمشدر اول بار
امانتی حامل ومقتضای فرمان ایله حامل اوله ایلر
فلکدن عبور ومرتبهٔ ملکدن کذر ومرور
جلوه کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت وبر آدم زد
مدعی خواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید وجهان برهم زد
چون ظاهر اولدی که نشأهٔ عالم کون وفسادده مرور وطبقات عوالم
سفلیه یه نزولی مفضی صعود معارج مراتب درپس پدر که بو سعادته سبب
وداعی وسایر تحصیل کمالاتنده مجد وساعی در پس ذمت همته پسره حقوق
پدر ردین وعقوقی جبن عین ومحض شین در واداء شکری عین فرض
وفرض عین در والله تعالی الموفق **آداب تربیت وخدمت خدم وحشم**
اولا معلوم اولسون که حکما عبید واما وخدم وحشم انسانه ال وایق وکوز
وقولق مشابه سنده در دیمشلر زیرا که انسان کندو الیله طوتهجغی نسنه ایلر
الیله طوتر وایغیله وارجق یره انوک ایغی ایله وارور وترقب ایده جک نسنه

انسانه واجب وه درکات
عالم

انلرکوزیله نظر ایدر وعلی هذا القیاس پس انلرک اعضا وآلاتی بونک اعضا
وآلاتی اولدی مقصود بو سوزدن انلرک مهم اولوب ابواب راحت انلره سد
مسدود اولدوغنی بیان ایتمکدر وبونلر اولمسه انسان حرکات مختلفه وترددات
متباینه وقیام وقعود ومجیٔ وذهاب که تحصیل حاجات خسیسه ضروریه ایچون
صرف اولنور نفسنه ایلیه گرگ پس تعب وکلال وفتور وملال عارض اولوب
کسب فضایل وکمالات وتحصیل درجات وسعادات ایتمکه زمان قلمیوب اکثر
بنی آدمده کوهر فضل نایاب ومایهٔ کمالات مفقود اولمغله باب اولمق لازم اولور
ومع هذا انسان اول اعمال خسیسه یه نفسنه مباشرت ایتمکله حرمت ووقاری
قلمیوب خادم ومخدوم ورئیس ومرؤس یکسان اولوردی پس حق جل وعلانک
عظیم نعمتی واولو انعامی درکه ابنای جنسدن بعض افراد چاکر وغلام وحشنوکز [?]
خادم وغیبتکده قایم مقام در پس بو نعمتی بیلمک گرگ وانک شکرین قلمق
گرگ والمری حق جل وعلانک ودیعی ایدوکین ملاحظه ایدوب رفق ومجامله ایله
عامل اولوب انلره قدرتلری یتدوکی قدر اعمالی حامل اولمق گرگ وانلره دخی
اوقات استراحت تعیین ایدوب اول زمانده خدمت ومحنتدن عفو
ایدوب راحتلرین تکدیر وعیشلرین بالکلیه منغص ایتمک گرگ وملاحظه ایتمک
گرگ که طبیعت انسانی خادم ومخدوم ورئیس ومرؤس آراسنده مشترکدر
انلره دخی کلال وتعب عارض اولور اولدخی استراحت وترفیه بدنه محتاجدر
پس انصاف وعدالتی الدن قومامق گرگ **حکایت** اولنور که عبد الله
بن طاهر که امرای مأمون خلیفه دن ایدی ایدر که برگون مأمونله خلوتنده

اوتورمشدق غلامنه چاقردی اجابت ایتمیجک اوچ دفعه ندا ایلدی آخر غلام
کلوب خشمله ایتدی که نیجه یا غلام یا غلام غلامک زمان استراحتی یوقمی
غلامه حوایج ضروریه اولمزمی عبد الله ایتدی که بن جزم ایتدم که طورشو غلامک
بوینین ورده یه بر مقدار زمان سر فرو ایلیوب بعده باشین قالدروب ایتدی
یا عبد الله بزم خدمتکارلرمز اروا حمرک [?] امینلریدر اگر بز امینلرومزی تحریف وازار
ایده وزار واحتره ایسن اوله مزوز فقیر ایدرین اگرچه مأمون خلیفه عفو وترک انتقام
خصلتنده معروف ومشهور وجرایم عظامدن بعد القدرة تجاوز ایتمه سی کتب تواریخده
مذکور ومسطوردر جمله دن عمی ابرهیم بن المهدی مأمون خراسانده ایکن بغدادده خلافت
دعواسین ایدوب مأمون بغداده گلیجک طاقت مقاومتی اولمیغن استتار
ایدوب بالآخره مأمون اکا ظفر اولدقدن صکره عفو سیاست سلاطینده
نا مرخص وقتل لازم ایکن عفو ایلدی بالکه جمله ارباب مشاوره واصحاب دولت
قتلنه اجماع ایتمشلردی وعفودن صکره ندماسندن ایدینوب دیردی
که یا عم سکا عفومدن دخی اعظم احسانم بودر که شفاعتچیلر منتنی سکا تجرع ایتدرمدم
وفضل ابن ربیع که قرداشی محمد امینک وزیری ایدی مأمون ایله ارالرنده
خلاف وشقاق براغوب مأمونی ولایت عهددن اخراج ایتدردی بالکه
بابالری هارون الرشید خلافتی محمد امینه بعده عبد الله مأمونه عهد ووصیت ایدوب
عهدنامه کعبهٔ معظمه ده اصه قومشدی مأمون امینه ظفر بولوب قتل ایتدکدنصکره
فضل مستتر اولدی بعده بولنوب مأمونه کتوردیلر مأمون انی دخی عفو ایدوب
قتل ایلمدی ومع هذا اعلام مزبوره تا بو حده صبر وتحمل معقول اصحاب فکر ودل تامل گلدر

زیرا ادب سلطنت و ادب عبودیت مرفوع و آداب حشمت ملوک و خوف
خدام موضوع اولور پس تأدیب خدام و اقامت حرمت و احتشام لازمدر
ولکن آز جرمیه چوق عقوبت ایتمیه نته کم ظلمه امرانک عادت خبیثه‌سی در
و آنی سیاست و ضبط و ریاست صنورلر بعض علمادن نقل ایلدیلر که امراء
اکراددن بریسینک ضیافتنه حاضر اولدم چاشنی‌گیری ترتیب الوان
اطعمه ایدرکن بر صحنی الری قویوب اچندکی طعام بر مقدار دوکلدی فی الحال کندوی
کورمامش کبی ایلیوب اول جانبه نظر ایتمیوب بکا دیدی که افندی بو خدمتکارک
نظیری بو قدر انکیچون کندومی کورمامش ایلدم که آنوک بو فعلنی کورمش اولسم قتل ایتمک
لازم ایدی و ذو القادر اوغللرندن بریسینی ایشتدم که بر سفرده قونمشکن بر
خدمتکارین کورمش که دامنک برینی بیلنه صوقمش بره کافر آدم
سفره اوزره بویله می حیثیت وچابک اولور دیو فی الحال قتل ایلمش بونک
امثالی ناموجه سیاستلر و بی موقع عقوبتلر ظالم بکلر و جبار امیرلردن
چوق صادر اولور نعوذ بالله من ذلک و علی الدوام خدمتکاره درشت کویی
و بدزبان و ترش روی اولمیه کاهی جرمه سی واقع اولدقده عقوبت جایز
و نافعدر اما علی الدوام عتاب و زشت کویلک نافع دکلدر و خدمتکار ایله
بی موجب مکالمه و محادثه ایتمیه که مرتبه ادب و حیادن چیقوب کستاخ اولمیه
و جزئی کناهه عقوبت ایلمیه بلکه یا تغافل ایدوب کندوی نادانسته ایلیه
یا خود صریح بو جرمیه کی عفو ایلدم بر داخی ایلمیه دیه بر کیمسنه که کندوسنی خادم
مولانا سنده منحصر و کنه کار و محتاج عفو و آمرزش پروردکار ایده و کنه معترف

لابد کندو زیر دستی اولان کیمسنه لرک جرملریدن عفو و زلاتنی ستر ایتمک لابدر
بیت من کان یرجو عفو من هو فوقه   فلیعف عن ذنب الذی هو دونه
هر کون مخالفت رب العالمینه مبتلا   و اصناف عظایم ذنوب و کبایر
جرایمه مرتکب اولان بنده ضعیفه روامیدر که بر ایکی درم ایله صاتون آلدوغی آدمی
قالیچه طرفین راست قومدوک و شمعی مقراضله کسرکن سوندردک دیو التروره
که دایره دن برون و حددن متجاوز اوله   ای خواجه ارسلان و آغوش
فرمان ده خود مکن فراموش   او را تو بده درم خریدی آخر نه بقدرت آفریدی
بعض اصحاب روایت ایدرلر که حضرت خواجه مرد و سرا سید احرار محمد
مصطفایی صلی الله علیه و سلم والدم خانه سینه دعوت ایتمشیدی
بر جاریه خدمتده قصور ایدوب بن بو زنیه بر طبنجه وردم حضرت پریشان
خاطر اولوب انک امری فیک جاهلیة یعنی سن بر آدم سین که سنده
نادانلق وار دردیدی پس بن نادم اولوب یا رسول الله لوجه الله آزاد
اولسون دیدم بیوردیلر که لو لم تفعل للفحتک النار یعنی آزاد ایتمسیدک
سنی آتش دوزخ یاقدی قاوردی ایدی و ناحق شتم و قذف مملوک
ایتمکدن احتراز ایده لر و حدیث شریفده وارد اولمشدر که بر کیمسنه مملوکنه
قذف ایلیه حال آنکه اول قذف ایتدکی نسنه انده اولمیه فردای قیامتده
آکا حد قذف ورزلر و مأکل و ملابسده تقصیر ایتمیوب فراج العله یعنی بی بهانه
ایده و حدیث شریفده وارد اولمشدر که مملوکلر کوزه احسان ایلک هنر
نه بر سکوزلادن یدروک و نه کیر سکوزلادن کیدروک و بعض اصحاب ظاهر

بو حدیث ظاهری ایله عمل ایدوب ستید نه گیرسه اول نوعدن لباس و نه
طعام یرسه اول قسمدن طعام لازمدر دیدیلر اما جمهور علماء شریعت ذاهب اولدیلر
که بو حدیث شریف اول زمانه گوره وارد اولمشدر که جمله خلقک لباسی
نوع واحد ایدی اما شمدیکی اعصارده مقوم لباسلر و فاخر قماشلر و مختلف و
متفاوت اجناس واردر کندو کیدوکی لباسدن مملوکه کیدرمک واجب دکلدر
ولکن کندو واقرانی نک مملوکلری نه گیرسه بو دخی مملوکنه آنی کیدرمک گرک
که اولدخی اقران وامثالی ایچنده منکسر وشکسته اولمیه

وصیت اشترای غلام وجاریه

اهل خبرت اشیا وتجربت امور دیمشلر که عبد یا جاریه
اشترا ایتمک استین شدت شهوت وشبقه مبتلا اولمسه اصلا استحسانه
اعتماد ایلمیه نته کیم اچ کمسنه یه هر طعام لذیذ گلور کذلک مبتلای غروبت
اولان کمسنه یه هر ماده یری گورینور بلکه خالی النفس ومعتدل الاحوال ایکن
بر ایکی دفعه زیر وبالا محکم نظر ایدوب عیوب خفیه سینه اطلاع قصد ایده
ونخاسلر ایتدوکی تزیین وزنک ولونه فریفته اولمیه بلکه محکم چهره سنی یودروب
نظر ایده وسوق نخاسین ومواضع کثرت ازدحام ناسده گوزدوکنه
قناعت ایتمیه که بایع طائفه سنک سوقلرنده طشره حیله لری چندان
عمل ایلمز و هر متاع که شرا اولنور خارج سوقده نظر اولنسه البته و ایکیدن
ادنی وعیوبی اجلی گورینور و کثرت عرض وتقلیبدن خالی اولمیه اما این
تقلیبده احتراز ایده که غلام بلکه جاریه ده بچاق وخنجر مخفی اولوب ضرر ایشدرمیه
که بیعه عرض اولنان غلام بلکه جاریه ده غضب اولمق شایع در بیع اولندوغنه راضی

لابد درکه بر دفعه نظر ایله اکتفا ایلمیه
وعرب نظره اولی یه تهمت ایلمیه وعجمیه
نظره اولی یه نظره ثانیه حمقه دیو
ایدرلر خصوصا جاریه اشتراسنه الحق
استین

اولیوب فساده اقدام ایتمک محتملدر . خصوصا که بیع اولندوغی کمسنه
صاحب جاه ومال اولوب الان کمسنه آندن دون اوله بلکه کندودن جاه ومنصبده
بلند اولان کمسنه نک خانه وسراییندن چقان غلام وجاریه یه راغب اولمیه
وشول غلام وجاریه که اهل قذف وشتم اوله وصاحبنی چوق دوکلمش
اوله آلمیه . وعرب دیر که خیر مملوک اولدر که آلندقدن صکره عصا کوسترلنه
اولنه . وشر مملوک اولدر که آلندقده اکلنیوب عصا آلنه . اگر دیرسک
عصا آلنمق بر هر حال لازمدر زیرا متنبی که شاعر جهاندر بیت لا تشتری
العبد الا والعصا معه . ان العبید لانجاس مناکید . دیدی
جواب ویرورز که بو زنکی قوللرده در زیرا متنبی بو بیتی کافور اخشیدی
صاحب مصر حقنده هجو ایدمشدر کافور زنکی خادم ایدی . پس غرضی حقیقت
دکلدر . بعضیلر بو بیت خدمت مهنت ایچون النان قوللرده درکه
انلره بو دیارده فازق دیرلر انلر بر هر حال عصایه محتاجلردر . بعضیلر
ایدرلر . بلکه متنبی نصیحت عامدر وهر قوللک فی الجمله عصایه احتیاجی تمامدر
نته کیم شاعر آخر دیمش که بیت اللوم للحر مقیم رادع . والعبد
لا یردعه الا العصا شر پس تقلیب ومشاوره اهل تجربه ایتدکدن صکره
استخاره ایدوب اشترا ایده . وجری ومقدم غلام آلمایه زیرا اهل جرأت
هیجان غضبی زمانده حریت ورقی نذر فراموش ایلر . واحمق غلام دخی
اشترا ایتمیه زیرا احمق نفع ایدرین صنور ضرر ایدر . وسابق افندیسنک
معایبن ذکر ایدن قول وجاریه اشترا ایتمیه . واعور واعرج وابرص ومعلول خدمتکار

احترازایلیه • وبرخدمتکارکه ذکاوکیاستی غالب وله انکله احتیاط اوزره
عامل اوله که ذکا غالب حیله ومکرله بله اولور • وعقل بسیرکه حیای کثیر ایله
اوله عقل کثیر حیای قلیلدن اولوفتی در بیت ابله ساده دل ازغدار دانا
به بود • باربرخربندکر استر روانتر از خرست شر وخدمتکارک
قابلیتین تحدیس وتفرس ایدوب اکا مناسب خدمته تعیین اولنه عقل ولطفی اکثر
وحیا وادبی اوفرا اولانی کندو خدمتنه قویه کاروکسبده کامل وکافی وعفت
وامانتده حظی وافی واوفرا اولنی تجارت وکالتنه واموال حفظ وامانتنه
نصب ایده • واعمال شاقه یه قادر وکد وسعیله اعمال جسمانیه یه صابر اولانی
عمارت وابنیه یه مشد ومعتمد ایلیه • وهیکلی قوی وجسیم وصنایع دقیقه
ایله مناسبتی عدیم اولنکر جفت وزراعت وحفر اراضی وحراثت وانوک
امثالی اعماله قوللنه • وعلی هذا القیاس نظم بوریا باف کرچه
بافنده است • نبرندش بکارکاه حریر شر وخدمتکاری برعمله نصب
ایتدکدنصکره فی الحال عزل ایدوب آخر خدمته تعیین ایلمیه که علامت خفت
وتهتکدر • وخدمتکارلر تعیین اولنان خدمتلره درون دلدن قصد
ایتمز اولورلر ومخدوم سعی ایلیسون که خدمتکارینک خدمتی محبت وصفای
ارادتندن اوله وبو حال اول وقت اولور که خدمتکار مخدومنک نعمتنه
شریک اوله و دولتندن حصه دار اولوب مخدومنک ارتفاعی اکا دخی
سبب رفعت وجاه ودولتی اکا دخی حالنه کوره جاه ودولت
اوله • بوالمعالی ویرمیه که مخدومک دولتی جدیده ورفعتی مزید اولدقده غیری

خدمتکار ایدیوب بو مطروح ومتروک قالورلر اولا حکایت هشام بن
عبد الملکه مژده خلافت کلدکده جمله اصحاب وندماسی سجده شکر ایلدیلر
الا ابرش کلبی • هشام سن نیچون اصحابک کبی سجده شکر ایچون فرود
ایلمدک دیدکده دیدی که سن یارین مسند خلافته اوتورورسن ارکان دولت
اطرافک احاطه ایلرلر بزسنی هرکون کوررکن هفته ده دخی کوره مز
اولورز • هشام ایتدی فلان منصب [illegible] ولسون • ابرش دخی حالا
سجده شکر ایلدی • جمله خدمتکارلرک حالی بو درکندویه دولت مخدومدن
نصیب اولمایجق مخدومک زوال دولتن استرلر نظم اذا لم یکن للمرء
فی دولة امرء • نصیب ولا حظ تمنی زوالها شر ابرش ریا ونفاق ایله
ما فی الضمیرین ادا ایتدوکیچون هشام آنی منصب جدید ایله رعایت ایلمشدر
پس خدمتکارک اعتقادی ایله کرکدر که روز دولتده متمتع اولاجقلرین
محنتده مقیم خدمت اولنلر در بیت ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا
من کان یألفهم فی المنزل الخشن شر خدمتکارده بو اعتقاد اولمایجق
خدمتنه عقد قلب ایتمیوب روز مفارقت ایچون کسب ذخیره وجمع عدت ایتمکه
مشغول اولور • وحکما ایدرلر که اصل خدمت اولدر که مجانا اولیه
مزدورانه اولمیه • مجانا اولمازسه باری صحیح جه مزدورانه اوله مطلقا
اولمیه • وخدمتکارک مصالح ومهماتنی نشاط ورغبت ایله ایلمیه اضطرار
وکراهت ایله ایلمیه که بو حال آنلره دخی منعکس اولمیه • وخدمتکارلر
دایما سیاستدن خائف وراهب وانعام واحسانه طالب وراغب اوله لر

توبه ایده نک توبه سن قبول ایده توبه دن صکره ینه کناهه رجوع ایده نه موافق
مطابق کناه عقوبت ایلیه و بر ایکی کناه ایله صلاحندن مأیوس و خیرندن ناامید
اولمیه • و اکر تکرار تجارب و کثرت امتحانات ایله فساددن امتناعی ناممکن
و جرایم و قبایحدن انقطاعی نامیسر ایدوکی معلوم اولسه همان بیع و نفی و طرد
و ابعاد اولنه که سایر خدمتکارلرک دخی فسادنه سبب اولورلر شعر کم صالح
بفساد آخر یفسد • کما النار توضع فی الجماد فتخمد • و خدمتکار بد خلط ردی
و ماده فاسد کبیدر که غذای صالح دخی وارد اولسه آنی دخی کندویه دوندروب
فساد ایدر • و مهما امکن بنده مشتری استخدام ایده که حب قلبی و عقد
موالاتی خدام احراردن اکثر یا اغلب اولور • و اخلاق سیدی ایله
تخلق اتمه سی یسیر اولور • و حکما دیمشلردر که خدمتکار اوچ صنف در
بری حر بالطبع در ایکنجیسی بنده بالطبع اوچنجیسی بنده بالشهوه در •
صنف اولی اولاد و انساب کبی تربیت و رعایت اتمک کرک • ایکنجیسی
مواشی و دواب کبی استعمال ایدوب انلر کبی ریاضت و تقویم اتمک کرک
و اوچنجیسی حاجت اولدقجه استعمال و اهانت تحقیر ایله قوللنه لر باب
در بیان اخلاق اجناس و امزجه طوایف ناس بو مقامده خواجه نصیر طوایف امملک
اخلاق غالبه و طبایعلرینه اشارت ایلدی که استخدامده معلوم اولوب کوره
عامل اولنه و بز انکا بو فنده موضوع اولان کتابلردن و تجارب حوادثدن و استماع احوال
اخبار اجناس ناس ایله معلوم اولان فوایدی ضم ایلدک مقدمه اولا معلوم
اولسون که طوایف ناس نیچه انواع و اجناس در • و هر جنسک بعضی اخلاق

احد ایتدوکمز قراءه

اکر ممدوح

218

اولمشدر

اکر ممدوح و اکر مذموم غالبدر • و معتقد خدمتکار کرکه اتخاذ ایدن کیمسنه
اجناسک خواصنی بلمک لازم و واجبدر • و اختلاف انواع و اجناس حدیث
افضل خیر الناس موجبی اوزره ثابتدر که الناس معادن کمعادن الذهب
والفضة شعر بنو آدم کالنبت و نبت الارض الوان • فمنهم شجر المحلب و الکافور
والبان • و منهم شجر یرشح طول الدهر قطران نظم نظر قل نوع انسانه کمی
زهر و کمی سکر • عجب حکمت بر اغاجدن اولور دورلو ثمر پیدا • بو باغک
کر حقیقتی صوری بر باغبانی بر • ولی اولمش حقایقده نیچه یوز بیک
شجر پیدا ثمر و اختلاف خصایص اجناسک سببی جوق قدر • بر سبب اولدر که
جد عالیلرنده بو خلق اولوب انسال و اعقابنه ساری و موروث اوله •
ایکنجی سبب اولدر که وطنلری اولان بلادک ارض و هواسی و ماسی و سایر
عوارضی اقتضا ایده • اوچنجی سبب اولدر که بعضنده اول خلق و المعیل
بوندن تعلم و سرقه طبیعت طریقیله تخلق اتمش اوله طایفه عرب اکثر
قتنده افضل اجناس بنی آدم در • اکثر عقلا دیدک زیرا بر طایفه عجمی عربه
تفضیل ایدرلر آنلره شعوبیه دیرلر • عرب نطق فصاحت و شعر بلاغت ایله
فایقلردر • و بوکا دلیل بودر که بریه ده کزوب عمرنده بلاد کورمین اجلاف
اعراب بلکه عورتلری اشعار و قصاید سویلمشلردر که فضلای علما نیچه شعر حلل
یازمشلردر که هرکز وزن و بحرنده و قافیه و اعرابنده بر غلط اتمامشلردر •
و کرم و احسان و ضیافت و مهمان و رعایت عهد و امان اتمکده و شجاعت
و فروسیتده بی نظیرلردر • اما جفای طبع و قوت شهوتکه موصوفلردر

تحقیق شرا الرقیق کتابنده ایدر عرب جنسنک قیمتلری افضل و اقوم و جبلری
و نفسلری احسن و اخلاقی اکرم و طبعلری ارق و وفالری اکثر و خلقلری اطهر
و لسانلری افصح و چهره لری اصبح در • بعضی علما دیمشلردر که کرم و جودی
عربدن حکمت و رأیی روم و فارسدن شجاعت و صبری ترک و فرنکدن
شقائی کرج و ارمندن طلب ایدک • و عربک برخلقی حتی ظلم و ضیمه تحمل ایتمزلر
بریه لرنده جوع و عطش ایله کچنورلر بلاد شام و عراقه کلوب سلطان رعایاسی
اولوب حضور ایتمکی اختیار ایتمزلر • و عربک خواصی چوقدر ولکن استرقاقلری
جایز دکلدر • انلردن قول و جاریه اولماز • قصیدهٔ فراسته عرب طائفه سی
بو وجهله وصف ایلمشدر که نظم خیر البرایا و الانام العرب •
کذاک قال العالم المجرب • طابوا فروعا و زکوا الاصولا •
لانهم لم یلدوا مجهولا • و فیهم الغیرة و الحمیة •
و الشیمة الطاهرة الزکیة • کرامة القدر و بذل الجود •
و الطعن بالمثقف الاملود • و فیهم الخداع و العداوة •
و الشدو الارهاب و القساوة • رعایة الجار و حق الضیف •
موجودة فیهم و ضرب السیف • امینهم لیس له مماثل •
کماء الخود ماله معادل • طائفه عجم اکرچه عجم لغتده ماعدای عربه
اطلاق اولنور ولکن عرف عامه ده فارس اهلیدر که انلره ایران و ولایتلرینه
ایران زمین دیرلر • و ایران زمین فرات ایرماغیله جیحون ایرماغینک که
آب آمو دخی دیرلر اراسنده ولایتلردر • و مشهور ولایتلری آذربایجان

و عراق عجم و پارس و کرمان و خراساندر • و عجم خلقی الوانی بیاض و حمرت ایله در
و بدنلری فربه لیکه مایل و صوتلری صافی و عقللری لطیف و همتلری شریف
و علوم و معارف و صنایع و لطایفده سرآمد نوع بشردرلر • و بو حدیث
شریف انلرک شرفنه تیمز می که حضرت بوردی لو کان الایمان معلقا
بالثریا لناله رجال من ابناء فارس • خصوصا که اهل خراسان انلره
آسمان هنر و کمالده تابان اولمق مثل خورآسان اولمشدر • و جمیع
علوم و معارفده جمله عالمه تفوق ایتمشلر • امام شمس الدین جزری
بعض رسائلنده ذکر ایدر که علم حدیثک مکان و زمان جهتندن کمال علو و
وار در مکان جهتندن خراسانده زمان جهتندن هجرتک ایکی یوزی حدودنده
نهایت بولمشدر • تحقیق شرا الرقیق کتابنده ایدر که فارس اهلنک
صورتلری جمیل مرضلری قلیل خلقلری کریم و غضبلری عدیم در زیرا که
کیفیتلری معتدلدر لکن اهل سکون و راحتدرلر و ریاست و عقل و علم و فضل اهلیدر
لکن حیله و خدعه و بخل و امساکدن خالی دکللردر • خصوصا اهل مرو قصیدهٔ فراست
صاحبی اهل فارس حقنده بویله دیمشدر که نظم و الفارسون لهم مکان
یعرفهم من لهم یلائم • لهم خلال و لهم ریاسة •
و فیهم السداد و الکیاسة • و عندهم بخل و فیهم کبر •
و عزة و منعة و فخر • و عندهم رأی و فیهم علم •
و صنعة و حکمة و فهم طایفهٔ روم و فا و امانت و سعی و کفایت
ایله موسوم و مرسوم اما بخل و خست و لوم و دنائت ایله ملوملردر • اهل رومک

اشکالی بیاض وشقره طاعت وموافقتلری ممدوح وعقل وکیاستلری مقبولدر
وجاریه لری خزینه دارلغه مناسب • وامساک وبخللری ضبطه موافق وملایم
وعقلاء متغزل دیمشلرکه شعر لی من بنی الاصفر دیه دمی • قلبی
بسهم الجور الصائب • سهم من اللحظ دمتی بها • عن کثب
قوس من الحاجب • کانما مقلته فی الحشا • سیف علی ابن
ابی طالب شعر و قصیده فراست صاحبی اهل روم حقنده بویله دیمشکه
شعر والروم فیهم ادب وظرف • وعلمه ونغمه ولطف • وفیهم العقول
والالباب • وفیهم الاراء والصواب • وفیهم فوارس الشجاعه
والعلم والحکمه والصناعه • وفیهم البخل وذل النفس • وفیهم الفهم وصدق
الحدس • لکل شئ یصلح الغلام • منهم رشد الشرف التمام طایفهٔ
اتراک شجاعت وجودت وجرئت وحسن شکل ایله مشهور اما غدر وقساوت
قلب وحق ناشناسلغیله مشهورلردر • تحقیق شرا الرقیق کتابنده ایدرکه
ترک اهل فارسه استقامت امزجه ده مساوی قوت اجسام وصبر شدت
اینمکده غالبلردر • بدنلری حسن وبیاض ونرملکی جامع وچهره لری یومروبلغه
مایل وچشملری تنک وملیح وقامتلری میانه در • خوبلری خوبلقده آیت
وزشتلری زشتلکده نهایتده در • خلقلرنده غدر وبی وفالق وقساوت
وقلت رحمت ظاهردر • آت اتی یکیدن جکرلری غلیظ المشد حکمت
نوریا ضیدن عاجزلر ولطایف وصنایعده قاصرلردر اما جنک وحربده صابرلردر
خاتونلرنده ظرافت ولطافت اولمز اماهربری کثیر الاولاد ومعدن نسلدر • وترک طایفه سنک

قدری یعنی طبخره سی

قدری یعنی طبخره سی همان معده سی در نه طعاملری اولسه طبخ ایدرلر • فقیر ایدر که
اتراک خصوصا که مغل چهره لری مدور وبورنلری یصی وکوزلری تنک
اولور • نته که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم وصفلرنده
وآخر زمانده خروج ایدوب اهل اسلامه غلبه وقتل ایده جکلرینی بیان معجز
نظام ایله بیورمشلردر • اذا کان آخر الزمان جاء بنو قنطورا عراض الوجوه
صغار الاعین فطس الانوف کان وجوههم المجان المطرقه • بنو قنطورا
ترکدر • قنطورا برخاتون ایدی بعضیلر ایدرلرکه قنطورا حضرت ابراهیمک
علیه الصلوة والسلام جاریه سی ایدی ترک انوک نسلیدر • یعنی آخر زمانده
اولیجک قنطورا اوغللری کله لر یوزلری دکرمی وکوزلری کوچک وبورنلری یصی
یوزلری کویا کون چکلمش قلقانه بکزر • اهل ملاحم ایدر بونلر مغول طائفه سی
ایدی اولا طاغیهٔ عظمی لری جنکیزخان ایله سنه سبع وعشر وستمائه ده محمد
خوارزمشاه اوزرینه خروج ایدوب ماوراء النهر وخراسانی ولایتلرین
قتل عام وتخریب تام ایله اول کونه ایلدیلرکه اول ایکی ولایت بهشت انداندن
نام ونشان قالمادی • اهل وقوف دیرلرکه بیک ییل مجرای عادت اوزره
توالد وتناسل واقع اولوب هیچ ضرر وآفت یتشمسه خراسان وماوراء النهر
اول عمارت ولطافته که جنکیز خروجندن اول ایدی انوک اوزرینه کلمک ممکن دکلدر
ابن الاثیر ایدر طوفان نوحدن صکره روی زمینه اولان وقایعه واقف اولان
کیمسنه بلورکه جنکیز واقعه سنه ماننده قتل وتخریب اصلا واقع اولمشدکلدر
بعده اوغلی اوغلی هلاکو سنه ست وخمسین وستمائه ده بغداد شهرین الوب مستعصم خلیفه

عباسی و اولاد و ارکان دولتن قتل و بغدادی برقولده یدی کون برقولده
قرق کون قتل عام و تخریب مساجد و احراق کتب و مصاحف ایلدی و معدود
اولان مقتول اون بش کره یوز بیکدن زیاده ایدی • وصغیر چشم تنکلدن
دخی کنایت اولنمیان آنلر حقنده بعض شعرای عرب دیمشلرکه شعر سل الله ربک
من فضله • اذا عرضت حاجة مقلقة • ولا تسأل الترک فی حاجة •
فاعینهم اعین ضیقة • نثر خواجه حافظ شیرازی دخی اکا اشارة بو بیتده
بیورر شعر تنک چشمی آن ترک لشکری نازم • که حمله برمن درویش یک قبا
آورد • نثر وصاحب قصیده فراست ترک حقنده بویله دیمش که شعر والترک
فیهم قسوة وغلظة • وجراة ما ان لدیها رحمة • لا یعرفون العفو
والوفاء • ولا یرون الجود والسخاء • وفیهم اللیوث یوم الحرب
وفیهم کل ملیح عذب • لهم قدود ولهم خصور • والوجنات الحمر والشعور
وفیهم نجابة الاولاد • لکن عروا من حکمة الرشاد • طائفه اکراد کرد بر طائفه در
معلوم شجاعت و فروسیتله موسوم اما لصوصیت و قطع طریق اکثرینه لازم
و رفیقدر • سوق الرقیق صاحبی ایدر اکرادده خشونت و قوت و شجاعت و شدت
فقر و خشونت عیشه صبر و قلت وفا و خبث و غدر مقرردر • واکرادک علاماتی حمل
شاقه و امتهاندن غیری یه صالح اولمز • وصاحب قصیده فراست اکراد حقنده
ایدرکه نظم والشر کل الشر فی الاکراد • لبعدهم من منهج السداد • وفیهم اللحم
والقبایل • جلادة والطعن بالعوالی • لکن جمیل الخلق والصباحه • لیست
لهم کلا ولا السماحه • فقیر ایدر بن بو طوائفک اکثری بو زمانده رفیق اولمشدر

بودیار

بودیار و اعصارده بنده و خدمتکار اولان طوایف بوسنا و ماجر و آرناود
و روس و فرنک و کرجی و چرکس و آنلره قریب تکریلی و آبزا و بونلرک طبایعی
مشهور • وخلولری آنسندن بوسنا حلم و وقار و رزانت و عقل صحیح
و وفاء امانت ایله موصوف و غلام و جاریه سی حسن شکل و خدمت ایله معروفلردر
فقیر نظم ایتمش ایدیم شعر سألنا جنس ذاک الاعجمی الغراذ بسنا • فاعرض
وجهه عنا و قال مغضباً بسنا • ماجر عاقل و لبیب جمیع صنایعه قابل و اریب اولور
اما خبث و فساد و غارتده کامل و قتل و جرح و آفت ایتمکه مایللردر • انلرک
صاجلری استخدامده احتیاط ایله عامل اولوب صاقینمق کرکدر • واکثرینک
اشکالی حسن و الوانی بیاض در • فقیر نظم ایتمش ایدیم شعر غلام اعجمی
قد جرحنا القلب اذ هاجر • سألنا جنسه عنه فقال مغضباً ماجر • آرناود
حسن شکل و سلامت عقل و قابلیت صنایع و ادراک دقایقله متصفلردر ولکن کبر
و عناد و طغیان و فساددن خالی دکللردر و کندولر زعم ایدرلرکه اصل جنسلری
عرب اوله • جبلة بن الایهم غسانی که ملوک شامدن ایدی و تنصر ایدوب
قیصر هرقلک امراسندن ایدی رایات نور اسلام مفارق ولایت شامه
لامع اولیجک مسلمان اولوب مدینه منوره یه زینت تمام ایله داخل اولیجک
روایت ایدرلرکه مدینه ده بر بکر و ثیب قالمادی الا تفرجه چیقدیلر • حضرت عمر
رضی الله عنه حجه عازم ایدی بیله چیقوب بیت حرامی طواف ایدرکن برکیمسنه ازاری
اوجن باصوب ازاری چوزلدی • دونوب اول شخصه بر طپانچه اوروب بورنی شکست
ایلدی • حضرت عمره شکایت ایدیجک جبله‌لی مغلوب یا خصمی ارضا ایله یا قصاص

راضی اول بورحک بن ملکی اول سوقه یعنی رعیت در قصاص نیجه اولور • بوردی
حکم کتاب الله بودر • جبله ایتدی بن ظن ایدردم که اسلامه کلمک ایله عزتم زیاده اولور
حضرت عمر رضی الله عنه بوردی که عزت اسلام زیاده در ولکن حکم کتاب الله بودر مخالف
ممکن دکلدر • جبله ایتدی امدی بکون بکا مهلت ویرک یارین فصل ایلک • ایله ایلدیلر
صباح کوردیلر جبله قوند وغی زمین دیار بلاقع اولمش بر فرد آفریده قالمامش
آوادن جبله بنه قیصره کلوب تنصر ایلدی قیصر غایت شاد اولوب انی استنبولده کتوروب
رعایتلر ایلدی اما جبله نادم اولوب بو شعری انشا ایلدی شعر تنصرت الاشراف
من اجل لطمة • وما کان فیها لو صبرت الضرر شرحالا آرنا و دعلماسی دیرلرکه قیصر
دیاری جبله یه اقطاع ویروب جبله عساکریله اول دیارده اقامت طول زمان مجاورت
کفار ایله لسانلری تغییر اولنوب ارناود ایله مسمی اولدیلر • والعلم عند الله تعالی
روس روس طایفه‌سی حسن شکل بیاض لون و قابلیت ضنایع و لطافت خدمت
و اطاعت سید و قلت عبادت ایله موصوفلردر • اما قلت صلاح و کثرت اباق و ارتداد ایله
معروفلردر • قدیمده جبانلق ایله مشهورلر ایدی حتی بر تاتار نیجه روسی اسیر ایدر
دیرلر ایدی اما شمدی قضیه عکس اولدی و تاتار ولایتنک اکثرینی روس لعین اخذ
ایلدی • حاجی طرخان و دشت برکت خانی کلیاً اخذ و نهب ایلدیلر والله غالب علی امره
افرنج افرنج طایفه‌سی لطافت و حسن شکل و ظرافت و دقایق خدمته حارفلردر
ضنایع جزوییه‌ده کماللری کلی در ولکن دکمه‌ده مسلمان اولمزلر • نیجه نیل اسلام
عزت و رفعت بولوب عبادت و طاعت ایدنلردن فرصت بولدقده ومن ینقلب
علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً مضموننه مظهر اولمشلردر • کرج طایفه‌سی عقل و کفایت

وسعی

وسعی و درایتدن خالی دکللردر غلام و جاریه‌سی انقیادا و زره اولور لکن نوع
قدر و دناءت شانندن دور دکللردر چرکس اکثری حسن شکل و صحت بدن
و وقار و حشمت و دیانت و امانت ایله موصوفلردر اما ساده لیک و بلاهت
نقصان تدبیر و عجب و نخوتدن خالی دکللردر • حتی مصر تخمیناً سنه ثمان و ثمانین
و سبعمائه‌دن سلطنت برقوق چرکسی‌یه تیشوب تا سنه اثنی و عشرین و تسعمائه‌ده
سلطنت مصر و شام چراکسه‌یه منحصر اولوب قولدن قوله انتقال ایدردی و کمال
بلادت و عجب و نخوتلرندن ظن ایدرلر ایدی که دولت رفیع الارکان منیع البنیان
آل عثمان ایله ابقاهم الله تعالی الی یوم المیزان معادل و مساوی و قدرت و قوتده
دول عالی درکاهه مقاوم و مقاوی اولالر زیرا سلطان بایزید بن محمد خان
انار الله تعالی برهانه و ثقل یوم الحشر میزانه حضرتلری ایله سلطان قایتبای مابینده
منازعه واقع اولدقده کمال حلم و شفقتدن انتزاع ملکلرین قصد ایدوب بنفسه
نهضت ایتمیوب بعض امرا ارسال ایدردی اتفاقا کسر واقع اولمغین سرلی بسا مالی
با دنخوت ایله پر اولمشیدی چون تخت سلطنت قدیم قدم مبارک صاحبقران
فاتح ممالک ایران و توران افتخار سلاطین آل عثمان سلطان سلیم شاه
خان ایله روح الله روحه فی غرف الجنان مشرف اولدی بیت ولولا الحبون
لظلم عجزا • لما عدم المسیئون احتمالی شر مقتضاسنجه ایتدکلری جسارت
و کستاخلیغه تحمل بیورمیوب دفع معرت و رفع مضرتلری ایچون بلاد عرب
شام و حلب جانبنه لشکر چکیبی اول زمانده سلطان اولان قانصوه غوری
چرکسلرک اغلبی فرای و تدبیرده اکلی ایدی • دیرلرکه رای خداوندکار جهانک

اطاعت وانعام شريفدن نه صادر اولورسه اكا قناعت ايتمك ايدي تقيه چراكسه
نقصان عقل وغلبهٔ جهل وافراط نخوت وعجبلري سببي ايله مرحوم غوري يه اطالت لسان
ايدوب سن عثمانلودن قورقارسك مصرده اوتور بز سرحده وارالوم آنلرك
حقندن كله لوم ديرلر ايدي . بالآخره مرحوم غوري دخي خواه وناخواه
حلب جانبنه كلوب مرج دابقده اثنين وعشرين وتسعمائه ده جنك اول كوني
محاربه ايدوب في الحال چراكسه منهزم اولوب سلطان غوري ونائب شام سيباي كبي اشجع
واعظم امرا ايدي مقتول اولوب بقية السيف ميدان كارزاردن فرار ايدوب منكوب
ومسلوب مصره دوشوب طومانباي نام چركسي كه امير كبير ايدي سلطان ايلديلر .
اشتدوم كه حضرت خداوندكار شامدن تكرار رقعه ايلمش كه مقر وموطنكزده
عسكر ايلدوب بالكليه رفع واستيصال ايتمه كونه راغب دكولم اكر حماقت باصيه كوزدن
توبه وانابت وخطبه وسكه يي نام خجسته فرجاممه ايتمكه اجابت ايدرسه كوزجان
ومالكوزه امين ومملكتكوزده سالمين اولوك والا عسكر ظفر رهبر ايله ايرشدوم
وقتكوزده حاضر اولوك . چون قلت عقل وكثرت جهلكر قابل علاج دكل ايدي
اصروا واستكبروا استكبارا مضموني اوزره رفع رايت عناد وترك سلوك
طريق انقياد ايلديلر . لابد نفس نفيس ثلث وعشرين وتسعمائه ذي القعده سنده
شامدن نهضت بيوروب غزه ده ومصرده بنجه دفعه محاربه واقع اولدقدن صكره
آخر قاهره شهرينك اوكنده ريدانيه ده تلاقي عسكرين ومحاربه عظمي واقع اولدي
اما عصفور ايله شاهين جوجه وباه ايله شير غرين برابر مي در . آخر الامر چركسه
منهزم اولوب [illegible] هلاك اولوب [illegible] كان لم يكن شيئا مذكورا اولدي

وكان امر الله قدرا مقدورا ومكريل وابزا دخي چركسه قريب وطن جهتندن
سياه رنك قسمندن بريسي هنديلر هند بر ولايتدر جنوب ومشرق جهتنده
وخلق اكثر اسمر اولور . اما بعض سنده بوي جمال دخي اولور . ميرخسرو
دهلوي بعض تغزلاتنده ايدر كه بيت هندوي مرا كه كل تركانه به بيند
زو سينه من چون بت وبت خانه به بيند نثر سوق الرقيق صاحبي ايدر
اهل هندك قدلري موزون ورنكلري اسمر وطيب نكهت وحسن تقيع بدن
وعقل وسداددن وحكمت وصناعت ووفاء عهد ومودتدن بهره مندلردر
ما قيلدن مبالات ايتميوب جرايم عظاميه اقدام ايدرلر . صالحلري اوصالح
وطالحلري غايت طالح اولور . امراض نزلويه انلره چوق عارض اولور
قصيده فراست صاحبي هنديلر حقنده بويله ديمش كه نظم والهند فيهم عفة وفسق
وقسوة وباطل وحق . لهم شعور ولهم قدود . وهم اهيل وهم عبيد
نثر بو زمانده هنددن طوغ اشيلر استعمال ايدرلر ولكن سوء خلوق كثر فساداري
سببي ايله مذمومدر زنكيلر قليل العقل والادب كثير اللهو والطرب
وانلردن عقل سليم وخلق حسن اعجب عجبدر . كثرت طربلرينه سبب قلت عقللريدر
وبعض بلاد حاره ده آغر خدمتلردن غيري نسنه يه صالح دكلردر . قصيده
فراست ده ايدر بيت وفي الزنوج غلاظ الطباع . وفيهم ميل الى الجماع
طايفه حبش انلردن اصلحدر . خلقلري ملايمدر ولكن جهللري ضعيف وجهم
وعمرلري قليل وقصير اولور [illegible]
وتحدثني [illegible]

زنكي وآخلاق هندن

واقع اولور • انوک کبی فرد کسک ایلوکی معلوم ولیجک جنسی کم اولمغه ضرر ایتمز
وعکسی دخی بویله درکیم انوع جنسندن دنی فرد معتبر فرد حاصل اولور والله تعالی
اعلم

باب سادس تدبیر مدن و ضبط ممالک و قواعد شاهی و نوامیس الهی بیانندهدر

و بو بابده بر ایکی فصل ایراد اولنور

فصل اول انسانک تمدنه احتیاجی و بو فنک شرفی بیانندهدر

اکرچه مقدمهده بز بو مقصودی ایراد ایتمشیدک اما بو مقامده
خواجه نصیر و فاضل دوانییه اقتدا و سابقدن زیاده تفصیل ایلدک اولا معلوم اولسون
موجودات ممکنه ایکی قسمدر • برکیسی اولدر که کمالاتی وجودینه مقارن اولوب
جملهسی بالفعل حاصل اولا اجرام سماویه کبی • ایکنجی کمالاتی وجودندن متأخر تدریج ایله
حاصل اوله اجسام مرکبات عنصریه کبی و بو قسمه حرکت کرک که آنوکله قوتدن
فعله و نقصاندن کماله چیقه • و بو حرکت اسباب معاونتی ایله حاصل اولمز •
و اسباب دخی یا صور در مادهٔ نطفیه عارض اولان صور علقه و مضغه و صور
جنینی کبی متعاقب مبدأ فیاضدن فیض اولوب آخر صورهٔ انسانیهیه مؤدی اولور
و صورتیه حکما اصطلاحنده کمالات و مکملات دخی دیرلر • یا معداتدر که مادهیه
متعاقب کلوب ینه کیدوب بری دخی کلوب آخر مادهیه کمالی اولاصع ترکب حصولنه
مفضی اولور غدالر کبی که بدن انسانه متعاقب منضم اولوب نشو و نماسنده کمال
ممکنه مفضی اولور • و معاونت دخی مطلقا اوچ قسم اوزرهدر اولکی معاونت
بالمادهدر یعنی معین اولان کیشی معاونت ایتدوکی شیدن جزو اولمغله معاونت
ایلیه غذانک حیوانه معاونتی کبی • ایکنجیسی معاونت بالآلةدر یعنی معاون
معاونت ایتدوکی نسنهنک آلتی اوله الحیوانک تناولنده غدایه کدنکه ایکدوکی

صوکی

صوکبی زیرا صونک حیوانه نفعی بودر که غدایی ترقیق ایدوب منافذ ضیقهیه کیرمکه
مستعد ایلر کندوسی هیچ غذا اولماز • اوچنجی معاونت بالخدمتدر
معاونت بالخدمت اولدر که معینک فعلی معاونت ایتدوکی نسنهیه
نافع اوله خدمتکار فعلی کبی که سیدنه نافع و انوک غرضنی محصلدر •
و معاونت بالخدمه دخی ایکی نوعدر • بریسی خدمت بالذاتدر که معاونک
فعلی معاونت ایتدوکی کشینک غرضنی تحصیل ایتمک ایچون اولیه • مملوکک
مالکنه ایتدوکی خدمت کبی که ذکر ایتدوک • ایکنجیسی خدمت بالعرضدر که
معاونک فعلی غرض آخر ایچون اولیه • ولکن بو فعل معاونت واقع اولان نسنهیه
دخی نافع اوله • چوبانک رمهٔ کوسفنده ایتدوکی خدمت کبی که اصل غرضی
صاحب رمهیه خدمت و انک رضاسنی تحصیلدر لکن رمهیه انک مرادی
اولدوغیچون خدمت ایلر معاونت و خدمتی صاحب رمهیه بالذات و نفس رمهیه
بالعرض اولور • و حکیم فاضل معلم ثانی ابونصر فارابی قسم اوله مثال افاعیدن
کتورمش مثلا افعی لسع ایدوب حیوانی اهلاک ایدوب ترکیبی باطل ایتمک ایله
عناصره بالذات خدمت و معاونت اولور که حیوان ملسوعک ترکیبی باطل
اولمغله متفرق اولوب اجزاسی عناصره ملحق اولور اما نفس حیوانه خدمت
و معاونتی یوقدر بلکه انلره ضرری وار معاونت قندن قالدی • و قسم ثانینک
سباع بهایمی افتراس و اهلاک ایتمکی مثال ایتمشدر زیرا سباعک اهلاک حیوانی
ایتمهسندن عناصره نفع اولور زیرا اجزاسی متفرق اولوب هر عنصر که حیواندن
بالقسر کلوب مجتمع اولمشیدی ینه اصلینه ایندوب واصل اولور ولکن سباع افتراسنی

حیوانی کندو نفعی ایچون ایدر که لحوم ودماسندن تغذی ایدر بخلاف افاعی که
لسع ایتدوکی حیواندن متمتع اولماز . پس افاعینک عناصره خدمتی بالعرض اولمقدر
بالذات اولور سباعک بالذات اولمیوب بالعرض اولور بو در خواجه نصیر
وفاضل دوانی حکیم کامل ابو نصر فارابی دن نقل ایتدکلری که کمال ایضاح ایله
تقریر ایلدک . اما مخفی اولمیه که افاعی حیواناتی کندویه مضر توهم ایدوب
لسع ایلر . پس آنلر دخی کندو ایچون ایتمش اولور غایتی جلب شهوت ایچون ایتموب
دفع ضرر ایچون که اثر قوت غضبیه در ایتمش اولور . پس خدمت کندویه بالذات
عناصره بالعرض اولور . بو مقدمه تمهید اولدقدنصکره معلوم اوله که عناصر ومعادن
ونباتات وحیوانات انسانه اوچ طریقله خدمت ایلرلر . اعنی خدمت بطریق المادة
وخدمت بطریق الآلة وخدمت بطریق المعاونة اما انسان انلره خدمت ایلمز .
الا اوچنجی طریقله که خدمت بطریق المعاونت در . زیرا انسان آنلردن اشرف در
اشرف اخسه خدمت ایلمز بلکه عکس اولور اما بطریق المادة خدمت ایتدکلری زیرا انسان بحسب
الظاهر بدن وروحدن مرکبدر بونلر غذایه محتاجدر . پس مرکبات بالذات و
عناصر مرکبات ضمننده انسانه غذا اولورلر غذا اخوذ کلور ومغتذیدن جزء بالفعل اولور
نته کیم مقدمه کتابده بلدرمش ایدوک . پس مرکبات وعناصر بطریق المادة
خدمت ایتدکلری ظاهر اولدی . اما بطریق الآلة خدمت ایتدکلری دخی ظاهر در
مثلا تراب انسانه مسکن اولور وآنکله کل واجر ولبنه ایدوب جدار مساکن ایلر .
وهوا جهة تنفس لازم اولور زیرا هوائی جدید ایلمزسه روح حیوانی که حرارت
غریزیه نک بخاریدر فی الحال محترق اولوب باطل اولور . اما انواع هوا روح حرارت ایند

حرارت کسب ایدوب تعفن طوتر . اگر اخراج اولمزسه ینه بدن وروحی متعفن ایدر
اول سببدن ادخالی راحت اولدوغی کبی اخراجی دخی راحت اولور . شیخ
سعدی علیه الرحمة والرضوان در هر نفسی دو نعمت موجودست دیدوکی بودر
وصونک آلت اولدوغی دیدوک که غدایه بدرقه اولوب اوکه دوشوب
فی منافذ ضیقه یه ادخال ایدوب بدنک جمله سینک تغذیه ایتمسنه سبب اولور
واتش اولدوغی طبخ غذا ایتمکده ظاهردر . ومرکبات دخی بعضی غذا وبعضی دوا
اولوب خدمت ایلر . وبعضی دخی مسخر اولوب مهماتنده آت وقاطر کبی که رکوبنده
خدمت ایلر وبقر کبی که حراثت وزراعتده خدمت ایلر . وکلب کبی که صید
وحراستده خدمت ایلر . نته کیم تنزیل آسمانیده بو خدمتلره اشارت بیورلمشدر
وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره . وسخر لکم الانهار وسخر لکم الشمس
والقمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار . بلکه انسانه اجرام سماویه دخی خدمت ایلر
اما انلرک خدمتی بطریق المعاونت در بطریق المادة والآلة دکلدر . انلرک
خدمتنه دخی قرآن عظیمده اشارت اولنمشدر . وبو بیت مشهورده دخی اشارت
واردر بیت ابر وباد ومه وخورشید وفلک درکارند . تا تو نانی
بکف آری وبغفلت نخوری شعر زیرا شمس وقمر حرکاتیله لیل ونهار اولور
لیل نوم وقرار وسکونه مناسبدر زیرا اضواء وانوار نوم غرق اولمغه تعذر
اول سببدن که نوم جوهر روح باطن بدنه توجه ایتمکله ظاهر بدن ارواحدن فی الجمله
خالی اولمغله اعصاب قوائیه حسیه تعطل کلمکدر . حواس وقوی اعضا
واعضا مستریح اولمغچون . بلکه انوار واضواء هجوم اولنجق ارواح بدنه متوجه

اولیر تیرا ارواح دخی نور عالمندندر جنسنی کوریجک **بیت** شمع رخسارکی
میل ایتدوکن استرمی دلیل • چونکه درشنددر الجنس الی الجنس یمیل • مقتضی
اول انوارینی قویوب ظلمت خانهٔ بدنه توجه ایده مز • و روح انسانی انوار عالمنه
فی الجمله عالمندن اولدوغیچون میل ایتدوکی طفل رضیع ده ظاهردرکه برشعله کورسه
اول جانبه متوجه اولور قالور • پس نفخه ظلمت معین ایدوکنک کمیتی ظاهر اولدی
ایتی خود ظاهردر آدمی کوندزین نوم استسه یا مظلم یره کیده یا الی ایله کوزلرین
ستر ایدر • اطبا انوکیچون نوم نهار مضردرکه نوم غرق اولمز دیدیلر • پس حق جل
وعلانک وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا وجعل لکم اللیل لتسکنوا
فیه والنهار مبصرا بیوردوغی بودر • و دخی حرکات شمس ایله فصول اربعه متمیز
اولوب انسان قمتی بعض فصولده زرع بعضنده سقی بعضنده [illegible]
[illegible] کات قمر ایله شهور حرکات شمس ایله ایام میز اولوب مواسم عبادات اوقات
حاجات معلوم اولمز • قل هی مواقیت للناس والحج بیوردوغی کبی • و تجارت
بیوع و اجارات دخی آنلر ایله معلوم اولور [illegible] عدد السنین والحساب بیوردوغی
کبی • والحاصل خدمت سماوات افلاک وسماویات ظاهردر [illegible] العرضیه
بیغه بالقصد انسانه خدمت ایتمکیچون خلق اولنمشلردر • حکما کرملائکه انساندن
فضلدر دیو ذاهب اولمشلردر اولکی مذهبه ذاهب اولورلر • و دیرلر افلاک
حرکاتی سفلیات احوالی منتظم اولمغیچون دکلدر زیرا افلاکات عنصریاتدن افضلدر
افضل اخسه بالذات خدمت ایلمز لکن افلاکک حرکاتی عشق ومحبت [illegible] ناشی در
جمال لایزال مبدأ متعال عاشقلردر • وحرکات دوریه [illegible] وصاع [illegible]

[illegible]

226

و [illegible] سمی شو بنسوز تعقل ایتمک بو نشأه ده غایت نادردر • واول
صورک بو حقایقه نسبتی مثل وخیالات نسبتی کبیدر • و اعیان موجوداتی
و بو امثله جسمانیت متصور اولان امثلهنک غایت الطف واشرفیدر •
وآنلر نور بصیرت ایله بیلورلر • واول حقیقته بو صور متخیله ومعانی مفهومه نک
وراسیدر • وهر نسنه که آینهٔ خیال وشبکهٔ واهمه آنی تصور وتحصیل
ایدر حقیقت مبداء آندن نیجه مرتبه متعالیدر وحادث قدیمدن منزه
ومتعالدر • نته کیم خواجه نظامی بیوردیکه **بیت** هستی و نسبت
مثل ومانندت • عاقلان جز چنین ندانندت • فقیر دیمش ایدم
بیت هرچه آید در ضمیر وهرچه کردد درخیال • زان همه پاکیزه
و برتر شناسم دوست را • وحضرت ابو حنیفه دن رضی الله تعالی
عنه مرویدرکه هرکه معبودینی قوهٔ واهمه سنده تصور ایدوب واول
متصوریه عبادت ایلسه مشرکدر • واول کیم خارج وهم وخیال بیلوب
عبادت ایلسه موحددر • وبو مرتبه نک اهلی اساطین حکما واکابر علماء
وبو کا متصل بر طبقه دخی واردرکه تعقلات صرفه دن عاجزلردر
وانلرک منتهای سیر وعروجلری معانی وهمیه در • لیکن اعتقادلری
بودکلدرکه اول حقیقت صورت وهمیه اوله بلکه آنک ماوراسی ایدوکنه معتقدلردر
وکندولرک قصورینه وطبقهٔ اولینک رجحانینه معترفلردر • وبونلر
دخی اهل ایمانندر • وابو حنیفه موحد دیدوکی بو طایفه یه
دخی شاملدر • وبوندن آشغه بر طایفه دخی واردرکه آنلر معانی

وهمیه ملاحظه سنه دخی قادر دکللردر بلکی صور خیالیه یه که مرآت
خیالده منطبع و تجزیه و انقسامه قابلدر آنوکیله قانع و سیر و عروجلری
اندن اوته کچه مزلر اما طبقه اولینک رجحانه معترفلردر و آنلره
اهل تسلیم دیرلر ◦ و آنلر دخی اهل نجاتدر عوام مؤمنین دن اول
اعتقاد کافیدر ◦ و بوندن اشغه بر طایفه دخی واردر و انلر قاصر
نظرلردر ◦ انلر اصلا مرتبه محسوساتدن تجاوز ایتمزلر ◦ معبود و مقصود
و معادده امثله بعیده ایله اکتفا و اقتضا ایدرلر و آنلر مستضعفلر
چون انلر دخی استقراع جهد و صرف مقدور ایدوب نهایت استعدادلرینه
واصل اولوب انک ماوراسنه استعدادلری اولمادوغندن
واصل اولمیجک انلر دخی مقبول و معذور اولورلر او مستضعفلر کبی
قدرت و استطاعتلری اولمامغله تحریت ایتمیه یلر معذورلر اولدیغی
اولدیی ◦ و انلر حقنده نازل اولدی بکه الا المستضعفین
مِنَ النِّسَاءِ وَالوِلدَانِ الَّذِینَ لَا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً وَلَا یَهتَدُونَ سَبِیلًا
وکویا مستضعفین لعبی بونلره نوابت ملاحظه سبیلا اولمشدر
و چون صاحب الشریعه ◦ علیه افضل السلام والتحیه هر طایفه یه عقللری
اوزره تکلم ایتمکه مامور ◦ ولا حرج فی الدین نص شاهدی در لاجرم
جوامع الکلم یعنی کلام کامل بولدی هر کشی نک قدر استطاعت و استعدادی اوزره
حظی و نصیبی ◦ و نفوس ناقصه علی اختلاف مراتبهم تکمیل ایتمیده بو مرتبه ده
کافیدر ◦ لاجرم زلال وصلدن تعطشلرینی ظرفلری ایله که اشنه

استعدادلريدر

استعدادلریدر سیراب ایتمشدر نظم درین میخانه کراری خمی پر سازد
ازفیضش ◦ وکر پیمانه آرییے بتو پیمانه پیماید ◦ و آیات اعجاز
سمات قرآنی و کلمات هدایت صفات حضرت ختمیت مکانی که
احکام احکامی شایبه تزلزل و انتقاصدن مأمون ◦ و حوالی معانی
لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه موجبی اوزره شایبه شبهه
و اعتراضدن مصوندر کاه محکم وکاه متشابه اولمشدر ◦ یعنی کاهی
دقایق حقایق تنزیهی ◦ وکاهی فراید عقایدی ملابس صور خیالی
و امثله حسیه ده مشاعر حسی اربابنه اظهار و ابدا ایدر بیت بهار عالم
حسنش دل و جان تازه میدارد ◦ برنک اصحاب صورت رابوارباب
معنی را ◦ حکمای اکابر و علمای اعاظم ایچون تنزیه صرف لیس کمثله شیء
و هو السمیع البصیر بیوردی ◦ وکاهی مقیدان عالم حس ایچون
الرحمن علی العرش استوی بیوردی ◦ و جاریه خراسانک ایمانی
امتحان ایچون این ربک دینجک فی السماء دیدی ◦ انها مؤمنة
بیوردیلر ◦ و قسم عوام که مطموره حس اسیرلریدر کثیرا ولمغین تشبیهی
متضمن آیات و احادیث چوق وارد اولمشدر ◦ اما ینه محققلر
ایچون اشارات لطیفه و تنبیهات شریفه وارد اولمشدر ◦ آیت مذکوره
کبی نته کیم منزل اولدی ◦ هو الذی انزل علیک الکتاب منه
آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات ◦ و بو وجهله بیانیه
و تعلیمده اختلاف انک کبی درکه حکما متألهین و علماء ربانیون نفوس خلایقه

عقل قدسی ... ابدا

تعلیم حقایق اتسه‌لر میدان نظرده تعقل چابک سوارلرینه سمند تیزعنان برهان
معارف شهریارلرینی جلوه ایتدیررلر • گاه هنابر خطابتده
عوانی معانی قناع اقناع وخطابتده عرض چهره قلدیررلر • وگاه
مقیم هنگامه بحث وجدال اولنلره ورای شبابک جدلدن عرض محذرات
مطالب ایدرلر • وگاهی فرومانده مجالس کوشش دهم وخیاله حقیق
تحقیق کوس معانی شعریه‌دن ذوق ایتدیررلر • زیرا منطوقده
مبین اولمشدرکه انواع قضایاکه مواد اقیسه اولورلر بش‌ور • اولکی
برهاندرکه یقین محض افاده ایدرکه شائبه ظن وشبهه‌دن عاری معرادر
ایکنجی جدلدرکه مقدمات مسلمه‌دن مرکب اولوب الزام خصم افاده ایدر
اگرچه بعضی غیرحق دخی اولمق اولور • لکن مسلّم خصم اولمغله اعتراف
ایدر • اوچنجی خطابتدرکه قضایای ظنیه‌درکه خطبا ووعاظ
استعمال ایدرلر وخلقک آنلره حسن ظنی اولمغله قبول ایدرلر • وبو
خطابتک عموم ناسه نسبت فایده‌سی چوقدر • دردنجی شعردرکه بعض
معانی بی خیالات شعرله بیان ایتمکدر • وغرض برشیئه ترغیب یا تنفیر
افاده ایدر • مثلا برشاعر خمره ترغیب ایتمک استیوب آنی سیال ایلک
یاقوت سیال دریاقوت سیال غرب انسنه وصورت مشابهت ده
مطابق اولمغین نفس آنی اختیاره میل ایدر اگرچه تصدیق ایلمزسه ده
یاخود عسلی تنفیر ایتمک استسه عسلی النمش بک برقی اولمش صفرادر
واقعا مشابهت صوری وتشبیه عربه مشتمل اولمغین نفس اعراض ایدر

اگرچه تصدیق

اگرچه تصدیق دخی ایتمزسه ده • بوشعرک فایده‌سی عوامه ترغیب وترهیب
افاده ایتمکدر • وعوام بابت الترغیب وترهیب ده معانی شعریه
اطاعت ایدرلر حکما شعرینی آنوکیچون وضع ایتمشلردر • وشعرجی
مغالطه درکه باطل محض اولان مقدماتدن قضایادن مؤلف اولور
مثلا دیوارده منقوش اولان صورت فرسه بوفرسدر فرس صهالدر
پس بوصورت صهالدر دیمک گبی • وبوبش نوعدن مقبول برهان
اندن کیچه جدل اندن کیچه خطابتدر • وبواوچ نوعه قرآن عظیمده اشارت
اولنمشدر • بو عبارت شریفله که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن • حکمت بیوردوغی برهانه موعظه
بیوردوغی خطابته وجادلهم بیوردوغی جدله اشارتدر • چون شعر مقدمات
کاذبه مخیله‌دن مرکبدر • معلم عقاید حقه ومرشد حقایق ثابته اولنلره
لایق دکللردر • نته کیم بیورلدی وما علمناه الشعر وما ینبغی له
انوکیچون اکا اشارت اولنمادی بیت درشعر مپیچ ودرفن او
چون اکذب اوست احسن او • ومغالطه باطل محض واجهل صرفدر
حکما آنی بیان ایلدیلر که احتراز اولنه • عرفت الشر لا للشر لکن
لتوقیه • بوفواید نوعی استطراد ایراد اولندی • ینه سر سخنه رجوع
ایده لوم که مدینه فاضله احوالنده ایدوک • چون مدینه فاضله معلوم
اولندی • معلوم اولسون که انک اهلی بش طائفه‌در طایفه اولی
افاضلدر • وآنلر برجماعتدرکه مدینه فاضله‌نک تدبیر احوالی آنلره

منوط در • و مصلحتلری انلرک صوابدید کورمسنه مربوطدر و انلر حکمای
کامل و علمای عامل درکه قوت نظریه علمیه ایله ابنای نوعندن ممتاز
و تقوی و عمل ایله سرافرازلردر • و انلرک صنعتی حقایق اشیایی و احوال
مبدأ و معادی کما هو حقه یقین و اعتقاد ایدوب قاصرلره تعلیم و ارشاد
ایتمکدر • طایفهٔ ثانیه ذوالالسنه دردر که انلر اول طائفه درکه عوامی
کاهی نصایح مطبوعه و مواعظ مسجوعه ایله جانب کمالات و فضایله دعوت
و رذایلدن زجر و منع ایدرلر • و کاهی قیاسات جدلیه و خطابیه
بل شعریه ایله عقیدهلرنی انحرافدن صقلرلر • و بونلرک صناعتی
کلام جدلی و خطابت و شعر نافعدر • طایفهٔ ثالثه مقدرلردر و انلر بر طایفه دره
که قوانین عدالتک میزانلرینی اهل مدینه آراسنده حفظ ایلرلر
و مقادیر اشیا اوقیه و من و کیل و قفیز کبی بونلره منوطدر • و بونلرک
صناعتی علم حساب و استیفا و هندسه در • طایفهٔ رابعه غازیلر
و مجاهدلردر • و انلر بر طایفه درکه مدینهیی تغلب اعدا و تعرض اهل بغی
و عدواندن حفظ ایدرلر • و حفظ ثغور و ضبط قلاع و حمایت طرق
و اطراف انلره موکولدر • و انلرک صناعتی شجاعت و فروسیت
و استعمال اسلحه در • و اکا سپاهیلق دخی دیرلر • طایفهٔ خامسه ارباب
اموالدر • و انلر بر طائفه درکه مدینهنک ماکل و ملابس و اقوات لوازمی
انلرک سعی و اعتمادلرینه منوطدر • و انلرک صناعتی حرف مختلفه و صناعات
متنوعه در • و عدالت اقتضا ایدرکه بو طائفهدن هر فرد استعدادنه مناسب

صناعه

مناسب صناعته اشتغال ایده • و بر کیمسنه ایکی صناعته اشتغال
ایلمیه زیرا اوقات موزع اولمغله جملهسی درجهٔ کمال و مرتبهٔ اتقان
و احکامه ایرشمدر میسور بر مقدار قید ایله اکتفا اتمه کرک • اگر
بو مقوله بر کیمسنه اولمش ایسه انی اشرف صنایعنه قصر ایدوب باقیدن منع
ایتمک کرکدر که نظام احسن وجه اوزره اولوب مدینه فاضلهنک ارکانه
خلل کلمیه • [illegible] کیم دیمشلردر من طلب الکل فاته الکل • و بو بش
طائفهدن خارج اولنلر ارکان مدینهدن دکللردر • اگر ارکانه
اولنلره خدمت ایدرلر ایسه آلات و اسباب منزلهسنده اولورلر
پس اگر فضیلت تحصیله قابللر ایسه تحصیل ایتدورهلر • و الا اعمال
و مصالح خمسه مدینهیه استعمال اولنهلر • و بو بش طائفهدن خارج
اولنلره نوابت دیرلر • زیرا مدینهٔ فاضلهیی بستانه تشبیه ایدرلر که
اشجار مثمره و اثمار طیبه تفاح و عنب و اشجار مزینه سرو و چنار کبی
و دیوار باغ اولمغیچون اشجار شوکیهٔ غیر مثمره • و بساط زینت اولمغیچون
سبزه طریه مشتملدر • لابد بستانده بعض کیاه غیر نافعه خودرو
دخی اوله کرک • باغبان انی بولوب طشره اتمغه سعی ایتمه کرکدر
و بو طائفه [illegible] دخی سینه نفع در • و رئیس بلده انلرک طرد و ابعادینه
ساعی اوله • و نیچون نوابت تسمیه اولندیغی • و طوائف خمسهنک
مشابهاتنی ذکر ایتمهمشلر • ولکن طائفه اولی اشجار مثمره کبی و طائفه
ثانیه اشجار مزینه کبی • و طائفه ثالثه ازهار طیبه و طائفه رابعه خار دیوار

باغ اولیجک اشجار ذات شوک کبی • و طائفه خامسه سبزه چمن
کبی اولمق خاطره خطور ایلر • و نوابت بش طائفه در اولکی لر
مرائیلر • و آنلر بر طائفه در که آنلردن افعال فضلا و اهل خیر صادر
اولور و آنلرک زی و هیئتنده اولورلر اما غرضلری رضای حق سبحانه
مطلق دکلدر ولکن ظاهر حاله ناظر و باطنه غیر ناظر اولان خلقه اعتقاد ویرمکله
کسب مال و جاه ایتمکدر **نظم** که دلت چو در بند حق نیستی
اکر بی وضو در نماز ایستی • چو در خفیه بد باشی ای نابکار
چه سودست ناموس بر روی کار • ایکنجی طائفه محرفلردر
و آنلر بر طایفه در که اعتقادلری مدینه فاضله فضلاسی اعتقادنه
مخالف در • و میل طبعلری مدینهٔ جاهله اعتقادنه در لابد مدینه فاضله
عقایدینک قواعدین تأویل و تحریف ایدوب اول قواعددن مراد
بودر دیو الحاد و اباحت سمتنه کیدرلر • اوچنجی طائفه باغیلردر که
مدینه فاضله حاکمنه که پادشاه عادلدر ربقهٔ طاعتی رقبه‌لرینه جمله انامه
شامل در اطاعت و انقیاد ایتیوب تفریق جماعت فتنه و فساد ایدرلر
دردنجی طائفه مارقلردر • و آنلر اکرچه قصد ایله تحریف قواعد ایتمزلر
ولکن سوء فهم و قلت عقل سببی ایله قواعد غیر محملی صحیحه حمل ایدوب
منحرف اولورلر • چون بونلرک انحرافی عناد و تعنتدن ناشی
اولمیجق صلاحلرینه امید اولنوب دعوت و ارشاد اولنه شاید که طریق
حقه مهتدی اوله • بشنجی طایفه مغالطلردر و آنلر بر طائفه در

سوء فهم

سوء فهم و نقصان فطرت سببی ایله معارف و حقایقه واقف اولمیوب
ضلالات و جهالات باطله‌یی حقایق و معارف قدر دیو خلقه عرض
ایلیوب دعاوی کاذبه‌لری پرخروش و اول دعاوی باطله‌یی الفاظ
مزخرفه ایله تلبیس و تزیین ایدوب گندم نما و جوفروش اولورلر
خاتمهٔ باب خواجه نصیر ایدر اگرچه اعداد نوابت بو مقداردن
زیاده اولمق ممکندر اما حصر و تمییز امکاننده اولمیوب ایراد ایتمک تطویله
مؤدیدر • فقیر ایدر بن نوابت بو مقداردن زیاده ایدوکی
غایت ظهورده در • دعاوی زور و خصومات کاذبه ایله اخذ اموال
ایدنلر و بو مقوله دعوالره شهادت زور ایدنلر و حفظ سیاست
ایچون موضع اولان شحنه و شرطی و اعوانی که ناحق اموال ناسی
جرایم دیو آلانلر و ارتشا و میل ایله ابطال حق ایدنلر • و اعادهٔ
نامستحقلره بیع ایدن مدرسلر • و غصب ایله کندویه اموال اوقاف
و دوابنه علیق آلان سپاهیلر • و خفیه سرقه و طرارلق ایدن
عیارلر • و بو جمله‌یه قادر اولمیوب لکن فی الجمله کسبه امکانی
وار ایکن سؤال و کدا ایدوب خلق اوزرینه کل و ثقیل اولان مدبرلر
جمله نوابتدر • و ملک مدینه فاضله آنلری یا قتل و اعدام یا نفی
و اخراج ایتمک واجب ایدوکی نوابتدر **باب ثامن سیاست ملک**
و آداب ملوک بیانندهدر چون مدینه فاضله و غیر فاضله نه ایدوکی و مدینه فاضله
ارکانی قاچ ایدوکی بیان اولندی شمدیدنصکره خلیفه و پادشاه که مدبر مدن

وناظم امور ورنیجه سیرت اوزره اولمق کرک آنی بیان ایده لوم
اولا معلوم اولسون که مدینهٔ فاضله نک مدبّری امام حق وخلیفهٔ مطلقدر
وانک حکومتی امامت وخلافتدر • وغرضی تکمیل خلق ولازمی
نیل سعادتدر • وسیاست ایکی قسمدر و هر قسمک بر لازمی واردر
اولکیسی سیاست فاضله در • واکا تامه دخی دیرلر و امامت دخی
دیرلر • ایکنجیسی سیاست غیر فاضله در واکا ناقصه وتغلب دخی
دیرلر • وسیاست اولی صاحبنک غرضی تخلق باخلاق الله ولازمی
نیل سعادتدر • وسیاست ثانیه صاحبنک مرادی تغلب وتسلط ایله
هوای نفس امّاره یه وصول ولازمی شقاوتدر • اولکی سایس عدالته
تمسک ایدوب رعایاسنی احبا واصدقا عد ایلر • نته کیم بعض ملوک
فاضله موالی اولدوغی مدینه یه کلدکده جمع ایدوب دیرایدی که ای اهل
مدینه سزک مشایخکوز بنم والدم وشبابکوز اخوانم وصغارکوز
اولادم منزله سنده در • پس مدینه یی خیرات عامه ایله مملو ایدوب
کندو شهواتنه ضابطه و مالک اولور • اما سایس ثانی جوره
تمسک ایدوب رعایاسنی عبید وخول اتخاذ ایدر • نته کیم ظلمهٔ
اکاسره راضی اولمازلر ایدی که رعایالری اسباب عقارات
وتجددن فی الجمله ملوکه لایق اولور شیئه متصرف اوله • کل
ما یصلح للمولی فهو للعبد حرام دیرلر ایدی • واسلام ملوکندن
مسرفلر بو قضیه ده آنلره تابع اولدیلر • وکلهٔ مذکوره دولت عباسیه ده

غایت

غایت شهوره ایدی • و چراکسه دخی اواخر دولتلرنده بو سلوک
سالک اولوب رعایالرنده بر کیمسنه منزل حسن البنیان یاپمق و مملوک
ابیض استخدام ایلمک • وچوقه سرخ سقرلاط کیمک ممنوع ایدی • بعض عاملر
آنلره اقدام ایله مصادره ایله نعمتلرن بالکلیه انتزاع ایدرلر ایدی ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مقتضاسنجه لاجرم ملک ونعمتلری انتزاع
اولنوب واورثناها قوما آخرین معناسی ظهور ایلدی • بیت • مال آنان
بی اعتبار و ملکشان شد تار و مار • ای سلاطین زمان لا اعتبار لا اعتبار
کله لوم سایس ثانیه مدینه یی شرور ایله مملوک ایدوب کندی شهواتنه
اسیر ایلر • وخیرات عامه دیدوکمز امن وسکون وعافیت ورعایا آراسنده
محبت والفت وعدل وعفت ووفا وخصب ورخا وبونلرک امثالیدر
شرور عامه دیدیکموز خوف واضطرار ورعایا آراسنده بغض وعداوت
وتنازع وخصومت وغضب وسرقه وخیانت وقحط وغلا وبونلرک امثالیدر
وعامه خلق اکثریا تابع ملوک ومقلد سلاطین اولورلر که الناس
علی دین ملوکهم • **حکایت** • اولنور که ولید بن عبد الملک مروانی
قصر وایوان وباغ وبوستان وعمارات ومساجد بنا ایتمکه مشعوف
ایدی • حتی جامع بنی امیه که مسجد شریف ومعبد رابع واعتبار
وتبرکده حرم رابع در آنک بناسی در آنک زماننده خلق بری برینه
ملاقات ایتسه لر سوزلری بو ایدی که عمارتک تمام اولدیمی قصرک
نیجه اولدی بنم صفه وایوانم تمام اولدی • وحوض وبستانم نهایت

بولدی • وبونک امثالی لباده ودهاده متعلق سوزلر سویلیشورلر ایدی
وفاتندنصکره سلیمان خلیفه اولدی اول اطعمهٔ مشتهیه ومشارب بهیه یه
منهوب ومایل ایدی • آنک ایامنده خلق بری برینه ملاقات ایدیجک
سوزلری بو ایدی که بوکیجه نه طعام یمیشوردک وفلانیه نه یمیشوردک عجب
لذیذ اولدیمی • وفلان قلیه نهایت خواشکوار ایدی دیو نیجه
کبی اشربه واطعمه یه متعلق سویلیشورلر ایدی • بونک زماندن صکره
عبد صالح عمر ابن عبد العزیز رضی الله تعالی عنه خلیفه اولدی وانلر نعم فانیه
دنیویه دن اعراض • وباقیات صالحات اخرویه یی تحصیله مشتغل
ایدی وآنک زماننده خلق بری برینه بولشسه محاوره ومکالمه
بویله ایدیکه بوکیجه قاچ رکعت نماز قلدک وبوآیک قاچ کونی صایم
اولدک وقرآندن وردک نه قدردر وبونک امثالی طاعات وعبادات
واصناف خیراتدن سویلیشورلر ایدی • وصلاح وفساد
پادشاه رعایایه سرایت ایدر • واحوال رعایا سیرت ونیت حکامه
اوزره جاری ایدوکنه دلالت ایدر آثار وحکایات چوقدر ایراد وتطویله
مؤدی اولور بیت صلاحی که در شاه نیت باوست • صلاح تمام
رعیت باوست • بعده معلوم اوله که سلطنت وحکومت وپادشاهی
عطیهٔ ربانی وهدیهٔ الهیدر که حق جل وعلا بعض بنده لرینک سر سعادت
فرازنی بو افسر له سربلند وافسر سلطنت طرازین بو جوهر لا ارجمند ایلر
وبوندن اعلا نه مرتبه اوله که فیاض خلاق ووهاب علی الاطلاق انجاح عبادن

برمنظور

232

بر منظور نظر عنایتی اولان بنده سنک گردن وجودینی تطوق تقلید
منطوق انقیاد نیک عاطل وآیت کریمهٔ جعلناک خلیفة تشریفیله حق وضدانی
ابطال ایدوب صغیر وکبیر قوی وضعیف روی توجه وجبهٔ تضرعلرینی
خاک درگاه سعادت دستکاهنده خاک آلود • وطلاب رغائب
حاجات وآمال وخطاب کرائم وعقایل دولت واقبال غبار سدهٔ
سعادت پناهنی سرمهٔ اکتحال بصر واکحل بصیرت ایدولر • پس حضرت صاحب
سعادت که بو نعمت عظمای انجالی شناسا اولوب عدل رعایا ورحم
برایا ایله عهدهٔ شکرندن بری اولوب نظم مصالح واجرای امور
وقضایاده صاحب الشرع علیه الصلوة والسلام اقتدا ایلیه تا که
السلک والذین تبوأ امان مقتضاسنجه ملکی قایم ودولتی دایم وعباد
بلاد ظل حمایت وکنف خلافتنده آفات وبلیاتدن سالم اولوب خلیفة الله
فی الارض وظل الله مطلقی اوله • وحکما دیرلر که پادشاهده ایدی خصلت
گرکدر **اول علو همت** علو همت اولدرکه مطمح نظر وملمح همتی معالی امور
وتحصیل سعادات جمهور اوله • هم امور دینیه هم امور دنیویه ده مثلا مدار
همتی اول اوله • ملک امن ورفاهیت ایله آراسته وعدل وسیاست
ایله پیراسته اولوب عساکر ورعایا مطیع ومنقاد • واوامر ونواهی
ارکان دولت واعیان مملکت قتنده سریع النفاذ اولوب مادام که قدرت
وقوتی اوله علم جهادی که موجب عزت اسلام در دوش اجتهاد نده
مرفوع ایدوب متصل دیار کفری فتح ایتمکله عرصهٔ مملکت اسلامی وسیع

واعدای دین ومذهبی دفع ورفع ایتمکله قلعهٔ دین وشریعت • وقبهٔ
سنت وجماعتی بلند ومنیع ایلیه حکایت اولنور که پادشاه
سرافرازی سلطان محمد غازینک ابو الفتح سلطان محمد خان قسطنطنیه شهرینی
فتح ایتدکده وکدنصکره طره بزون شهرینی مضافاتی ایلدن فتح • ولوای کلا
اول ولایته نصب ایتمکه جازم اولوب غزای غرای اسلام آرایه عازم
چون طرابزونک اطرافی سنکستان غریب ومسالکی تنک ومهیب
مرحوم خداوندکار تفعل الله ما یشاء اول عقبات صعاب • واودیه وقلل
وشعابده اکثریا مرکب جهان نوردن نازل اولوب راجل راحل اولوردی
واول سفرده آذربایجان پادشاهی اوزون حسن پادشاهک والده‌سی
بیله ایدی • برکون پادشاه جهان پناهه ویرکه ای نور دیده‌م
بد نجنک قلعه مختصری ایچون وجود شریفکه کل کلفت پادشاهی • وتیمور
جویبار جهان پناهی در بوقدر زحمت بو تعب تحمیل ایتمکه موجب ندر کاهی
کرد کاهی غرق عرق محنت درد اولور بیت آلوده کردی
کشتی غرق عرق از دل کرم که کذشتی • خداوندکار رحمه الله
تعالی روحه بیوردیلر که مادر بو تعب وزحمتی محصا برملکه استعلا
وبعض غنایم واسارایه استیلا ایچون ایتمزز • بلکه اعزاز دین اسلام وامتثال
امر سید الانام علیه الصلوة والسلام ایچون ایدرز که بیوردیلر الجهاد
ماض الی یوم القیمة • چون حق جل وعلا اسباب قدرت غزا احسان
واعطا بیورمشدر اکر سایه ایوان وقصورده استراحت وحضور اختیار ایده‌ورز

ومن اغفرت

233

ومن اغترت قدماه فی سبیل الله دخل الجنة شرفیله مشرف اولمیه وزفردای
فردای قیامتده که غزاة ومجاهدین که اقامت جاه دین ایتمشلردر •
مثوبات عظمی‌یه واصل اولدقده بزه ندامت وحسرتدن غیری نه حاصل
اوله‌جقدر که فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما • پس پادشاه
صاحب همت بو سیرته اقتدا ایدوب آبا واجدادندن انتقال ایدن
مملکته ویرانه قانع اولمیه • وشراب وراحت وذوق عیش وعشرت
الهی ... ایتمیه • وشرب خمر واستماع اغانی
ومشاهدهٔ جمال ولدان وغوانی اراقهٔ دمای اعدای دین واهمال
ظلمتن تیغ ایتمکدن اسنی مشغول اولمیه • بلکه بزدن سوء عرض رزم
راغب صدای اغانی‌نی دوز ... برغوانی استماعنه رغبتی غالبدر
... کیم صاحب قران ... افتخار آل عثمان سلطان سلیم خان ...
بیت ... شاخ درخت سایه پرورده‌ییم • من هیچ حریص ... زرد
... سرکشان بزور بازو • معجزه‌نهم هیچ زبان مردم
حکایت اولنور که سیف الدوله حمدانی که میرزادهٔ عرب وپادشاه
ممالک دیار بکر وحلب ایدی غزای روم واذلال قیصر میشوم ذات ایتمکله
اول مرتبه مشتغل ایدی که مزاوله جنک وحرب وقتل وضرب
ایتمکدن مجلس عشرت وشراب واستماع جنک ورباب ایتمکه فارغ اولمزدی
اتفاقا بغداددن بر مغنیه حاذقه کلدی عم زادهٔ ابو فراس شاعر مقتضای
شباب اوزره استماع مغنیه راغب اولوب سیف الدوله تقدم ایتمکه اقدام

ایتمیجک بو ابیاتی سیف الدوله زمننده کاتب اولدیسی

محلک الجوزاء او ارفع • وصدک الدنیا او اوسع • وقلبک الرحب

الذی لم یزل • للجد والهزل به موضع • دفر بقرع العود سمعنا

قرع النوائب جل ما تسمع • و بنجه شاهزاده و بهرخسرو بلند اوازه

اشتغال عیش و عشرت و شرب صهبای صبوحی و استماع جنک

مداومت ایتملرو ساقیان صباح اقتباح صباحده بو رباعی خطاب

ایتملرکه • رباعیه • ساقیا باده صبوح بیار • مایه شادی و فتوح

بیار • قبله ملت مسیح بده • افت توبه نصوح بیار • تخت سلطنتی و ملکی

مورث آبا و اجدادیسنی اطعمه اعیاد و اضداده ایتدیردی

حکایت اولنور که سلطان جلال الدین خوارزمشاه اطراف

آذربایجانده قرار ایدوب ملک موروثلری که خوارزم و خراسان و عجامت

ممالک ایران ایدی • باباسی محمد خوارزمشاهی وکیدوبنی اخراج

ایدن طایفه مغول و جنکیزخانیلر جان و ملکنه طالب و عروس سلطنته

خاطب ایکن ینه شب و روز اشتغال عیش و عشرت ایتملریله جمع

نوع سلطنتی پرتشویش ایلرایدی • تعلیم بعضی افاضل ارکان

دولتی انک حقنده بو رباعیلی نظم ایتمشیدی رباعیه • شاها دمی

کران چه برخواهد خواست • ور مستی بی کران چه برخواهد خواست

شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش • پیداست کزین میان

چه برخواهد خواست • آخر عسکر مغول شر و فتنه یه هجوم ایلدیلر هنوز سلطان

دلیل راه اولوب و بعضی حارس اولماینجه سفر و معاش ایده مز • پس بو انواع اعده

دخی خدمت بطریق المعاونه بری برینه مقرردر • مقصود بو تفصیلدن

اولدر که انسان بقای نوع و شخصنده بری برندن خدمت و معاونتنه

سایر حیواناتدن ارتوق محتاجدر • حکمتی اولدر که انسان عقل و تمیز ایله موصوف

و ممتازدر • پس حق جل و علا جمیع مصالحنی اگر غدا اگر لباس اگر سلاح اگر

مسکن کندونک تحصیلنه و رویتنه تفویض ایتمشدر • زیرا فکر و عقل ایله

جمله سن تحصیله و تکمیله قادردر • اما حیوانات حلیه عقل و تمیزدن خالی و المعانی

ضایع اولمسونلر ایچون انک لوازمنی و مصالحنی طبیعی ایتمشدر کندولرک

فکر و تدبیرنه مفوض ایتمامشدر • سابقا حیواناتک اسباب معاشی نیجه طبیعی در

بیان ایلدک ینه اعاده ایتمیه لوم • چون انسانک لوازمی کندو تحصیلنه

محتاج اولدی • پس اجتماعلری که تمدن اندن عبارتدر ضروری و بری برینه

معاونتلری لازمدر • زیرا برکشی لوازمنه مستقل اولنمز • و بونک دخی

نوع تحصیلی یا بقا ایراد ایلدک که برشخص بر رغیفه یکه زرع و حصاد و دیاس

و طحن و خبز لا اقل لازمدر • و برکیمسنه بر بزدن قفتان کیمک قطنی زراعت

و جمع بعده حلاج و اسندن تخلیص بعده غزال غزل بعده حایک نسج بعده

خیاط خیاطت ایتمک کرک هر بری بر حرفت و صناعتدر • عمرنده برکسی

بر یا ایکی حرفت تحصیل ایده بلور و اول حرفت و صناعتلر آلاته محتاجدر

انلری اشلمک دخی بر حرفتدر • حال بو که بو صناعتلری تحصیل ایله بحثیده

لباسه محتاجدر • پس ظاهر اولدی که انسان اجتماعه غایت محتاجدر که هر بری

برصناعت اختیار ایدوب آنی اشلیوب کندویه لازم اوله‌جق مقداردن ارتوغنی
آخره ایصال ایده • مثلا خیاط کندو لباسن دکدکدنصکره آخرک لباسنی
دیکی ویره • ونجار کندو اوین یاپدقدنصکره آخرک اوین دخی یاپی ویره
وآخردن اجرت آلوب کندونک لباسندن غیری مهماتنه ونجار دخی
سایر لوازمنه صرف ایلیه که جمله لوازمی حاصل ومهماتی حاضر اولوب معاشن ایده •
اکر جمله افراد انسانک همتی برصناعت تحصیلنه اولسه معیشت مختل اولوردی
پس حکمت ولطف الهی درکه جمیع افراد انسان صنایع شریفه‌یه طالب اولمیوب
صنایع خسیسه وحرف دنیه‌یه طالب بلکه صنایع شریفه‌دن آرتوق راغب
اولورلر • نته کیم اختلاف العلماء رحمة حدیثنده بوتاویلی ایلدیلر یعنی
همتلرینک اختلافی رحمتدر • بعضنک همتی تفسیر وحدیث وبعضینک
فقه واحکام وبعضینک نحو وعربیت بوسبب ایله جمله علوم امت محمد علیه السلام
ایچنده مکمل‌در • ونته کیم افراد بشر تقدیر ربانی ایله فقر وغناده مساوی
دکلدر • زیرا جمله انسان غنی یا جمله فقیر اولسه برفرد برفرده خدمت ایتمزدی
زیرا خدمت خادم جانبندن احتیاج مخدوم جانبندن منفعت ایصالنه قدرت
اولمغه موقوفدر جمله افراد غنی اولسه کیمسنه احتیاج اولمامغین برفرد خادم اولمزدی
جمله‌سی فقیر اولسه براحد منفعته قادر اولمادوغیچون کیمسنه اکا خدمت ایتمزدی
پس اختلاف احوال اولوب محتاج اولنلر خادم ومنفعته قادر اولنلر مخدوم اولدی
که مخدوم خادمک خدمت بدنیه‌سیله متمتع وخادم مخدومک منفعت مالی وجاهی
ایله منتفع اولوب جمله‌نک مرادی واصل ونظام عالم حاصل اوله • چون ظاهر اولدیکه

انسان

انسان اجتماع وتمدن ایتمینجه معاش ایده‌مز • واجتماع وتمدن دخی مطلقا
فسادی رافع وصلاحی مشتمل دکلدر • زیرا طبایع مختلف واهویه متباین‌در
یعنی هرکشینک برمطلوبی ومرادی وار ونفس مرادنی البته نه طریقله اولورسه
اولسون المق استر خصوصا نفوس عوام که غیر مهذب والامارة بالسوءدر •
پس برنسنه ایکی کسنه مرادی اولیجق تنازع وتزاحم اولسه کرک ول بکا کرک
بو بکا کرک دیسه کرک وهربری آخری منع ایتمک استسه لاجرم تنازع وجدال
وفتنه وفساد اولسه کرک • واشخاص بربرنی افنا واهلاک وبرکشی تحصیل
ایتدوکی شیئی آخر غصب وسلب ایدوب معاش ممکن واجتماع میسر اولمسه کرک • پس بر
تدبیر کرک که هم افراد انسان متمدن ومجتمع هم اول فسادلر منتفی ومرتفع اوله‌لر • هر شخص
مرادی حیوانیسی وشهوانیسی جلب ایتمکیچون آخری مانع اولمیوب کندوسی مستحق اولدوغی
مراداتنه قانع اوله • وبو سیاست عظمی درکه بونکله اجتماع ممکن وفساد مندفع
اولور • وبو سیاست حاصل اولمز الا اوچ نسنه ایله نته کیم سابقا اشارت اولنمشدر
برنسی ناموس شارع برنسی حاکم مانع برنسی دینار نافع • اما ناموس شارع دیدوکمز
اول شریعت الهیه‌درکه اوامر ونواهی وزواجر وحدود واحکام وسیاساتی
مشتملدر • ولابد درکه بو شریعتک واضعی وصاحبی سایر افراد انساندن
وحی والهام وقرب ملک علام ایله ممتاز ومفضل اوله • زیرا کافه انام عامه
خواص وعوام هر شخصک وضع ایتدوکی احکام وسیاساتنه اطاعت وانقیاد
قلمزلر • وامر ایتدوکی اوامر ونواهی‌یه اجابت وامتثال ایتمزلر مادام که واضع
شرایع اولان کیمسنه اول شریعتی وحی والهام ایله رب الانامدن تبلیغ ایتمیه • وشریعتی

اولمیوب

قبول ایتمزسه‌کوز جوق جل وعلا طرفندن عقوبات وآلامده قالورسز • قبول ایدرسه‌کوز
مجازی بالاحسان والاکرام اولورسز دیمه • ودعواسنی معجز آباهره
ایله تأیید • وقصر نبوت ورسالتنی خوارق عادات ایله احکام وتشیید ایلمه
اگر دیرسک جایزکه واضع سیاسته پادشاه قاهر اولوب بلاد وعبادی تسخیر ایده
سیاستنی اجرا ایلیه • نته‌کیم مقتدای طائفهٔ مغول جنکزخان سلطنته تمکن بولیجک
عقل وکیاستله سیاستلر وضع ایدوب آدینه یاسا دیدی وحکم یاسیله عمل
ایتمیی قتلی درنغ ایدردی • وبو یاسا اولاد واشیاعی اراسنده مقبول
ومستعمل ایدی • جواب ایدرزکه بو مقوله اولور اول وضع ایدن پادشاهک
واولاد واتباعنک دولتی دایم ودیدهٔ حوادث روزکار سحر دولتنه نایم
اولدقجه قانون حوادث لیل ونهار اوزرینه که شیخ سعدی رحمه الله علیه دیدوکی
کبی **بیت** چنانکه دست بدست آیدست ملک بما • بدستهای دکر
همچنان بخواهد رفت **شعر** چون سلطنت خیمه‌سی اول خاندان جدا اوله • وکوس
شاهی نوبتخانهٔ دیگراندن صدا ایده اول قانون متبدل واساس سیاست واحکامی
متزلزل اولسه کرک • نتاکیم ذکر اولان یاسای جنکزخانی درکه اوایل سته‌مائه
هجریه‌ده احداث ایدوب کندو اولاد واعقابی اکثر ممالک معتبرهٔ ربع مسکونه
مالک اولدیلر • نته‌کیم کتب تواریخده خصوصا تاریخ جهانکشای وزیر عطا
ملک جوینی اندن خبر ویررلر • ومع هذا یوما فیوما مضمحل ومتلاشی اولوردی تا که
حدود سنهٔ خمسین وثمانمائه‌ده که فی الجمله ممالک ماوراء النهرده که اعقاب اولاد
تیمور حکام ایدی • خواجهٔ احرار خواجه ناصرالدین عبدالله النقشبندی قدس الله تعالی سره

خدمتلرنک

خدمتلرنیک سعی ایله بالکلیه مرفوع ومضمحل اولوب ساحهٔ عالم غبار فسادندن پاک
وطاهر اولدی • فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین • بخلاف
شریعت مطهره وقواعد احکام منورهٔ دین احمدی وشرع محمدی صلی الله علیه وسلم
که روی عالمی منور ومشام بنی آدمی معطر ایده‌لی بیک بیله قریب اولدی
وهنوز بوستان فواید وعوایدی تازه وطری • واساس احکام
وقواعدی شائبهٔ تنزل وتزلزلدن بعید وبری در **مصرع** بربسته دکر شد
وخود رسته دکر • پس حجتن اثبات اولندی که سیاست مذکوره که اجتماع
مدنی آنسوز ممکن دکلدر لسان نبی ورسول ایله مبداء فیاض ورب قهاردن موکول
کرک که علی الدوام مطاع جملهٔ عالمیان ومقبول همهٔ آدمیان اوله • وبو رسول
ونبی دیدکمز شخص فاضله حکماء متقدمین صاحب ناموس ومتأخرین نبی وشارع ووضعنه
شرع ودین دیرلر • وافلاطون بو طائفهٔ علیه حقنده هم اصحاب القوی
العظیمه • وارسطاطالیس هم الذین عنایة الله تعالی بهم اکثر دیمشلر •
پس عوام ناس حکماء یونان شرایع انبیایی منکردر دیدکلری غیر واقعدر • نعم
یونانیلردن بعض طوایف فلاسفه نبوت ومعاد ومجازاته انکار ایدرلر •
نته‌کیم کتاب مقدمه‌سنده بیانی کچمشدر • اما حاکم مانع دیدوکمز
اول کیمسنه‌درکه تأیید الهی ایله ممتاز • وتوفیق نامتناهی ایله سرافراز
اوله • هم نظم مصالح بلاد وهم تکمیل نفوس عباد ایتمکه قادر اوله • وبو شخصه
حکما حاکم علی الاطلاق واحکامنه صناعت ملک دیرلر • ومتأخرون انکا
خلیفه وفعلنه خلافت • وطائفهٔ شیعه انکا امام وفعلنه امامت دیرلر •

وافلاطون انكا مدبر عالم وارسطاطاليس منى ديرلر • يعني اول انسان كه
وجه لايق اوزرينه حفظ مدينه ايلر • چون زمام نظام عالم وصلاح كارخانه
بني آدم بونك كبي صاحب دولتك كف كفايتنه موكول اوله • وتدبير
وسياستنه مفوض اوله ميامن وبركات احوال برايا ورعايا شامل و[...]
ناقصه حضيض نقصان وهاويه هوادن ذروه كمال • وعزت قرب ملك
ملك متعاله واصل اولور • نيتكيم خلفاء راشدين وائمه مهديين خصوصا
فاروق خطا وصواب • امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله تعالى
عنه زماننده ايله ايدي • اگر مدبر عالم وصاحب سياست اعظم بو مقوله
فاضل صاحب سعادت اولمز ايسه روزگار حليه عدل وانصافدن خالي • وزوايای
معموره عالم انين مظلوم وفرياد دادخواهدن خالي اولميه گرك • نيتكيم
بعد الخلفاء الراشدين كه تغلب متغلبه نصب خلفاء عدل ايتمكه مانع • ومشام
عالم نسائم عدالتدن شمه يه قانع اولمشيدي • وخواجه كائنات عليه
افضل الصلوة بو حالدن خبر ويروب الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم يصير
ملكا عضوضا بيوردي • پس هر عصرده واضع شريعت اولمق لازم دكل
اما حاكم كه شريعتي اعمال واجرا ومواد جزئيه ده نص شارعي بوغنيه قواعد كليه سندن
استخراج واظهار روايد ايله لازمدر • وبو قدرته علماء متأخرين اجتهاد ديرلر
كه خليفه برحق اولان كمسنه ده شرطدر • جناب رسالت پناهي صلى الله عليه
وسلم علماء امتي كانبياء بني اسرائيل • والعلماء ورثة الانبياء بيوردوغي
بودر • وظل الله وخليفة الله ديدكلري بو صاحب دولتلردر • زيرا ظل صاحب ظلكه

مطابق

مطابق وجميع هيئات مقاديرده اكا موافقدر • پس متصرف صوري عالم
دخي متصرف حقيقي ومالك على الاطلاق حضرتنه بسط عدل واحسان وفيض جود
وامتنان ايتمكده وجور عباد وظلم بلاد ايتمكدن مقدس ومنزه اولمقده
وارباب استحقاق واستعداده فيض جود ونوالي ملاحظه اعراض ونشر فضل
وافضالي مطالبه اعواضدن خالي اولمقده طاقت بشريه وجه موافق ايسه
وبالجمله مبداء اول كامل من جميع الوجوه فضيليه بودخي نوعنده كامل وتخلقوا
باخلاق الله مضمونيله عامل ايسه ظل الله في الارض لقبنه لايق • وخلافت
حقيقيه فضيلتي ايله متصف وفايق اولور **نظم** حق بود همچو شخص واو سايه •
بى تفاوت سايه مشهودست • هرچه در ذات او موجودست • سايه از نور مى برد مايه
هرچه بينى ز شاخ وبرگ وبرش • كه چو در خاك پست سايه فكند • رو نظر كن در آن درخت بلند
وآرد از معنى عطا وكمال • همچنان هرچه ايزد متعال • همه در سايه ظاهرست اثرش
وبو حكيم طبيب مزاج • از دل ودست حاكم والا • پرتو ظل آن بود پيدا
عالمدر كه اعتدال نظام عالمي كه صحتدن عبارتدر حاصل ايسه حفظ زايل ايسه اعاده
ايدر • نيتكيم طبيب مزاج انساني اعتدال مزاج شخصي كه صحتدن عبارتدر حفظ
واعاده ايدر • ونيتكيم اعضاي انسانينك بعضي رئيس وبعضي مرئوس
وبعضي بعضنه محتاج وموقوفدر • مثلا جگر كه كبددر روح حيواني ايله حيات
بولمقده يوركه كه قلبدر محتاجدر • وقلب روح طبيعي ايله تغذيه ايتمكده كبده
محتاج • وايكيسي دخي روح نفساني وقوت حس بولمقده دماغه • ودماغ
تغذيه ده كبده وحيات بولمقده قلبه محتاجدر • كذلك بني آدم دخي بعضي

رئیس و بعضی مرؤس • و بعضی بعضندن مستفیض و مستمد • و هر بری
بر جهتدن آخره محتاج و مستکملدر • بناء علیه ابنای نوع عیله اختلاط و تعاون
و معاشرت و مظاهرت لازم و واجبدر مثنوی بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش زیک کوهرند • چو عضوی بدرد آورد روزکار • دکر عضوهارا
نماند قرار • تو کز محنت دیگران بی غمی • نشاید که نامت نهند آدمی نثر
پس اول طایفه که ابنای جنسندن اعتزال و رؤس جبال و کهوف و مغاراتده
انجزال ایدرلر و آنی زهد و رهبانیت و کمال مرتبهٔ انسانیت عد ایدرلر •
وجهت معاشلرین خلقه تحمیل • و خلقک زراعت و صناعتلرندن مأکل
و ملابسلرین تحصیل ایدرلر • آنلر قاعدهٔ عدالتدن منحرف و صفت جور و ظلم ایله
متصف لردر اسملری متوکل و رسملری متأکلدر • زیرا کندولر خلقه نفع رسان
اولیوب خلقدن منتفع و خیر الناس من ینفع الناس • والکاسب حبیب الله
اسملری و رسملری آنلردن مرتفعدر حکایت اولنور که بر شخص بر گوشه‌ده
کوردی بر روباه نابینا و مقعد اوتورر • کیفیت معاش و سبب حرکت
و انتعاشندن متعجب و عور احوالنه اطلاع ایچون بر کمینده برایکی کون مترقب اولور
کورر دیگر کون بر شیر شکاری کلوب بر صید کتوروب یانینده تناول ایدوب
بقیه‌سی روباهه زاد اولور • برایکی کون دخی اوتوردی نه بر جانور صید کتوروب
اسلوب سابق اوزره بقایاسندن روباه نابینا تناول ایدر • رزق حیواناته
وکالت • و وعدهٔ حق که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
مضمونانی تعتنده محقق و متبین اولوب داعیهٔ توکل و گوشه نشینلک درونده مقرر

و متعین اولوب بر کنج غاری مسکن قرار ایدوب توکل رزاق کردگار ذو الغنت
کسب و کار ایدوب برایکی کون انزوا و تصبر ایتدکدنصکره عنایت حق توفیق
کریم مطلق تیشوب هاتف غیب و ملهم لاریب طرفندن بر آواز ایرشور که
ای نادان اول جهتدن که کفیل ارزاق و کریم علی الاطلاق قوزسنی و نیجه
سنک کبی بنده لرینی اهمال ایتمیوب قنده اولورلرایسه وعدهٔ موجبنجه
رزقنی ایصال ایده رز وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ • و بو برزه
وا ولیامزه بیلدیرر • اما سن کندوکی روباه نابینا بی دست و پا میزلنه
ایلیوب فضیلهٔ کسب غیردن حصه دار • بنم کاسب شیرلرم الذن روباه آنه
رزق خوار قلاجاغک شیر شکاری اولوب سنک فضلهٔ کسبک غدا ای
محتاج اولمغه سعی و همت ایلسکه نه هم کاسب خیر و هم محسن غیر اولسکه نه
مثنوی چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر • چو روبه چه باشی زوامانده سیر
بچنگ آر و با دیگران نوش کن • نه بر فضلهٔ دیگران گوش کن
چو شیر آنکه راگردن فربه است • گر افتد چو روبه سگ از وی به است
پس روشن اولدی که کنج غار • و قلهٔ کوهساردن انزوا و اعتزال ایتمکدن
خلق الجیده کاسب و کسب خیر و نفع غیر ایتمکه راغب اولمق اولی و افضل ایمش
و بو سببدندر که دین احمدی • و شریعت پاک محمدی صلی الله علیه وسلم
که مکارم اخلاقی جامعدر • رهبانیت ملت مسیحیه‌یی مانعدر که رهبانیت
امتی الجهاد • بودر که خواجه نصیر و فاضل دوانی خلقدن عزلت ایتمکده
منفعت ایراد ایلدیلر که زیاده عبارات لامعه و حکایات نافعه ایله ایراد ایلدک

اما علمای آخرت • وعرفای طریقت ومشایخ مرشدین اتفاقی بونک اوزرینه در کیم
طالب سعادت وسالک طریق حق اولنلره عزلت خصوصا اوایل سلوکده الزم لازمدر
وبر درویش نیک اندیش که اوقات وانفاسین عبادت رب العالمین •
ومناجات قاضی الحاجات استیناسنه حصر ایدوب زوایای مساجد ومعابد
بلکه کهوف وجبال وصحاری رمالده حق جل وعلا یه انقطاع وتبتل وحق رزاقه
تفویض وتوکل ایتمش اولسه بطال ومتأکل وثقلت مؤنتن خلقه بی وجه تحمیل اولمش
اولمز • زیرا عبادت حق اهم مهام • واتم مرام در • وبونک عبادی
برکاتیله خلق عالمدن بلالر مندفع • وظلم ظلمه وفسق فسقه سببی ایله نازل
اولاجق عذاب حق انلرک دعاسیله مرتفع اولور • وبونلرک برنیک
خلقه نفعی هزاران جابک زراعدن اکمل وبو طریق جمله اشغالدن اولی
وجمیع وظایفدن افضلدر • نته کیم شیخ شهاب الدین سهروردی قدس
سره عوارف المعارف کتابنده بویورد که ان کان دایم العمل لوبه فکفی بالعبادة
شغلا • مستقیم اولدر که کنج خلوتده اوقات بطالته مصروف یا کنج
عبادت حق مقصودی اولمیوب بلکه جذب قلوب ناس • وسمعه وریا ایله پرادنا
وانجاس اولمغه مشغول اوله • بونک کبی کیمسنه لر متوکل دکل متأکل •
وحق ایچون عامل دکل بلکه خلق ایچون مستعملدر • اما بعض مشایخ دیرلرکه
مریده عزلت لازمدر • ولکن کنج مسجد وگوشه خانقاه امثالنده منعزل
اولوب جمعه وجماعته حاضر اولمق کرک • روءس جبال ومغاره لرده
وصحرالرده متفرد اولمق مریده مضردر • اما صلحای لبنان شام وابدال جبل لکام

آنلریکندن

آنلریکدن خارجدر • مریدآنلره اقتدا ایتمک مجوز دوادکلدر •
والله تعالی اعلم واحکم • چون ظاهر وباهر اولدی که افراد انسانه اجتماع
وتمدن لازم • وعامه ناسه انفراد وانعزال ناممکندر • واختلاط واجتماع
دخی اخذ واعطا بیع وشرا ومعامله ومجامله ایتمینجه اولمز • وبو احوالده
رعایت عدل وانصاف • ودفع ظلم وجور واعتساف اولمینجه اجتماعک
ضرری چوق وفایده سی یوقدر • پس بونلرنک قواعدی که قوانین عدل
وسیاست واحکام وضوابط حکومت وریاستدر معمول ومعلوم بها اولمق
کرک که طرق عدالت مسلوک وجور وظلم متروک اوله • والله تعالی الموفق
والمعین **فصل ثانی محبت بیانینده در** چون ظاهر اولدی که افراد
انسان انتظام احوال وتحصیل سعادت وکمال ایتمکده اجتماع وتألفه محتاج
واجتماع وتألف دخی مضرت مزاحمه ومغالبه یی مشتملدر • وبو مضرتک
دفعی دخی ایکی طریقله متصوردر • بریسی اجرای قوانین عدالت واحکام سلطنت
وایالتدر که اشارت اولندی • وبو طریق جمهور انام وعامه خواص وعوامدر
وسواد اعظم واکثر اهل عالم ایچوندر • ایکنجی طریق محبتدر وبو طریق
خواص افراد واعیان واحاده مخصوصدر • زیرا جمهور خلق بری بریله محبت
ایتمک عادةً محالدر • اما بر جماعت ایچنده طریق محبت اولسه ممکندر وبو محبت
اولنجک طریق عدالته احتیاج قلمز • زیرا عدالته احتیاج انیکچون ایدی که هر کیشی
مراد ومطلوبی کندو آلمق استر • پس غیری دفع ایتمک لازم اولورن
غیری دخی همچنان اول مطلوبی کندویه جالب بونک دفعنی طالب اولوب مزاحمه
دفعی

... مطالبه دن مطالبه حاصل اولور • محبت اولیجک کشی مراده
اولان نسنه یی محبوب مراد ایدنجک ایثار ایتمک مقرر لکه محبوب تناول
ایتمینی دخی اشتهی کلور • و نجات کتابنده مولانا محمد روحی دن
نقل ایدر که خراسانده بر جوان پادشاه وار ایدی که بر صاحب جمال جوانک
دریای محبتنه غریق و آتش عشقیله [illegible] اولمشیدی • همیشه عادتی بو ایدی که
بر مرغوب و تحفه نسنه یی هزار مشقت و عنا ایله تحصیل ایدوب کلوب سرای
جوان جانانه اوز دینه یا غوب کندو کیسندن ترقب ایدردی • آخر نسنه
کترکن آلموب اسکه کیندن چوب بن قودم الکك دیو منع ایدردی • جوان
اوغرایوب اکسه ظاهر اولمیوب نیچه کون اول صفادن که جانانک تحفه یه نظر صالدی
و مقبولی اولوب آلدی دیو مسرور و شادان • و خرابه دل حزینی آبادان
اولوردی • مولانا قدس سره ایدر محبه صوردم و دیدم که جوان تحفه
هزار زحمتله تحصیل ایدرسن نیچون محبوبکه سنك ایدوکن بلدرمزسن • ایدی
که کمال حجبم طبع شریفن زیر بار منت ایتمکه مانع • و دل دردمند مبارک خاطری
اول تحفه یی یا بنده بولمغله نوعا مسرور اولدوغنه راضی و قانع در • محبت محبوبیله
بو دایره ده اولیجک شهوات دنیای دون ایچون نیچه مزاحمه و مبالغه
و احتیاج اجرای قانون عدالت و سیاست اولور • و حکما دیرلر که محبت
عدالتدن افضلدر • زیرا محبت وحدت طبیعیه متشابه و متشاکلدر • و عدالت
وحدت صناعی یه محتاجدر • و سیاست که طبیعی صناعی کبی اوله •
و دخی محبت مقتضی اتحاد و رافع اثنینیتدر • و عدالت اثنینیت تحققندن صکره

معلوم کمك اولسون که حق جل و علا بو بنده سنه لطف و عطاسن مبذول
ایدوب غایت علو همت اوزرینه مجبول ایتمشدر • اول امر ابتدای
امرمده مطمح نظر و منتهای همتم امارت مدینه منوره ایدی
چون فضل حق اول مراده واصل ایلدی • پس همتم اکا قناعت
و نفسم اول مرتبه ایله اکتفا ایتمکه اطاعت ایتمیوب همتم خلافته وصول
بولدی • چون اول مطلبه دخی بفضل الله تعالی واصل و در اما
درج احوالمده حاصل اولدی • اکا دخی قانع و راضی اولمیوب
دخی ما فوقنه که روضه رضوان • و رضای ملك منان در متقاضی
اولدم • پس بو مطلب اعلایه موصل اولان مجاهده دن تباعد و تقصیر
و دفع ظلم و اجرای شرعده فرق صغیر و کبیر و رعیت و امیر ایلمزین
سفیر واسطه سی یا امیر المؤمنین قورقارین بو طائفه الذین یوم شدیده
اوغرایین • خلیفه ایدر که یا فلانه هر یوم شدیده که دیرسن
یوم قیامتدن اهون و نه شدت و عقوبت که بنی انکله تخویف ایدرسن
عقوبت جهنمدن احسن در • چون سفیره بو جوابی ایشتدی بتنها بیلدی
کلدوکی حاجتنک حصولندن مأیوس اولوب کلوب امرای عظمای امنیه یه
خبر ویردی • و دیدی که چون آل عمر ابن الخطاب دن تزوج
و تأمل ایدرسنز آنك نسلندن کلن متقیلرك صلابت و تقوی سنه صبر
و تحمل ایلیك • و بوکیمسنه اجرای شرع و دفع ظلم ایتمکده و اغرا اهلنه حرمت
و محابا ایتمك یوقدر مقرر بلوك و آل عمردن تزوج ایدرسنز دیدی و اول کسنه که

شدیدی استماع ایلدی

بر کون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه کیدردی بر خاتونک خیمه سنه اوغرادی
خاتون قزینه دیرایدی طور سوده بر مقدار صوقات بازاره ایلدوب
صاته لوم • دختر ایدر ایدی یا آناه خلیفه آنی منع وغش وخیانتی دفع
ورفع ایلدی • عجوز ایدر خلیفه آنی قنده طویر • دختر ایدر یا آناه
بن علانیه ده خلیفه یه مطیع اولوب خفیةً ده اکا عاصی اولمق ممکن دکلدر
حضرت عمر بو محاوره یی اشیدردی • اولادینه ایتدی سزدن
بریکوز تزوج ایتمزمی که بو دوشیزهٔ پاکیزه یی آلسون اومارین که
ذرتیندن بر صالح قول وجوده کله • عاصم که فرزندی ایدی بن اشتیر
تزویج ایله دیوب علی برکة الله تزویج ایلدی • آنلردن ام عاصم نام
بر دختر وجوده کلدی آنی عبد العزیز بن مروان تزوج ایلیوب آندن
عبد صالح خلیفهٔ برحق عمر بن عبد العزیز رضی الله تعالی عنه وجوده کلدی
راوی ایدر آخر سفهای آل مروان شدت عدل وحقانیتنه تحمل ایده میوب
دایرهٔ ظلم وشقاوتلرین تتمیم • واول ذات عدالت صفاتی تسمیم ایلدیلر
شهید وسعید خلیفه ملک جاویدا اولدی • مقصود بو ایدی علو
همت ایتمکدر که اصل سعادات وموصل مراداتدر **بیت** بلند مرتبه باش
ای پسر که قیمت تو • چنانکه همت تست آن قدر تواند بود **ایکنجی**
اصابت رأی وفکردر بو خصلت ایکی نسنه ایله حاصل اولور اولکیسی
اصل خلقت ومبداء فطرت ده ذکای ذهن وصفای عقل اوزره مجبول
اولمقدر • وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء • ایکنجیسی تجارب روزکار

وآزمایش

وآزمایش احوال واطوار ایتمکدر • اکر عمر هنوز اقبال عنفوانی وصباح
روزکار جوانیده اولوب هنوز تجاربه امکان وفرصت اولمدیسه
کتب تواریخ واخبار مطالعه ایلیه که تواریخ آیینهٔ احوال ملوک ماضیه وسبب
معرفت روزنامهٔ حوادث ایام متقاضیدر • واول تجاربکه
سلفه هزار مشقت وتعب ایله حاصل اولمشدر اکا رایکان واصل
اوله • وانیس ملوک وجلیس سلاطین اولان کتب تواریخدن
شهنامهٔ فردوسی طوسیدرکه مطالعهسی موجب شجاعت وشهامتدر
اولدقندن غیری مفید تجارب بی نهایتدر **اوچنجیسی عزم**
عزیمتدر وعزم وعزیمت اولدرکه صاحب حکم وامارت اولان کیمسنه
معظمات امور ومهمات مصالحدن برسنه عنان ارادتین تقلیب
واسباب توجهن ترتیب ایتدکدنصکره اول امر سمت اتمام بولمینجه
سبیله حرکتنی پوتهٔ فراغته افراغ • وکوش اهل عالمه آوازهٔ فراغتن
ابلاغ قلمیه • وبو خصلت مطلقا ارباب همته لازم ولکن پادشاهلره
الزمدر • زیرا آنلرک حرکتی وعزیمتی امر مبین وشیء جزوی اولمیوب
بلکه هزار مقدماتک استجماعی وبنجه اشخاصک حرکات وتوجهاتی
اولمق کرک که آنلر بر حرکتی وجوده کتوره لر • پس لایقمیدرکه جزوی
سببله فراغت وبو قدر زحمت ایله جمع اولمش اسبابی بیهوده تفرقه
واضاعت ایده لر • خصوصا که اعادی واضداد وسایر حکام
بلاد قنده وقتی قلیوب من بعد دکمه نهضت وحرکت ایله مقصوده ظفر

بولیمز • و دکمه سعیدلشاهد مقصودی جلوه‌گر اولمز حکایت اولنور که
تیمورلنک بر سپاهی زاده ایکن ذروهٔ سلطنته عروج و حضیض محکومیتدن
قلهٔ حاکمیته خروج ایتمشیدی • خصلت عزمیت آنده کمال درجه
و نهایت مرتبه‌ده ایدی • هندوستانده بر قلعهٔ حصینه اوزره
هجوم و محاصرت ایتمشیدی • غایت حصانت و ارتفاعی سببی ایله
چهرهٔ فتحی پردهٔ تأخیره واروب عساکرندن چوق کیمسنه عرضهٔ تلف
و بوار اولیجک اکابر امرا و اعاظم وزرا مجتمع اولوب بو قلعه‌نک آچلمسی
ممالک کفار بدکردارده در فتحندن فایده غایت قلیل و بو قلیل ایچون
بذل اولناجق ارواح کثیر و جلیل در • اولی و انسب اولدر که بو مقوله‌یه
صرف ایام ایتمکدن رجوع و معظمات بلاد فتحنه شروع اولنه دیو
مشاوره ایدوب اما بو رأیی اکا عرض ایتمکه کیمسنه قادر اولمایوب
خواص امراسندن بر کیمسنه وار ایدی که بساط تقرب و انبساطده
اندن اغرق و اقرب یوغیدی آندن غیری کیمسنه قادر دکلدر دیو
اکا تکلیف ایلدیلر • اول دخی سابقهٔ حقوق و تقربنه اعتماد اولنوب
قیلوب امرانک رأینی حضورنده عرض و تبیین فی الواقع قلعه‌نک فتحندن
فراغت ایتمک طرفن تحسین ایدیجک فی الحال فرمان ایلدی که
مطبخ خدامندن غایت احقر و اذل • و لباس و هیئتی چرکین و قذرت
و رثاثتده جمله‌دن اقل و لانی کتوروب لباس مستقذرنی چیقاروب
امیر مزبوره کیدروب • امیرک قماشلرین مزبوره الباس ایدوب

امیری

امیری انک یری اولان خدمت مطبخه و آنی انک یرینه حلاس
ایلدی • هیچ بر کیمسنه‌نک مجالی اولمادی که اکا معاونت ایتمکه
نزدیک • و شفاعت‌ده زبان تحریک ایده‌لر • و امر ایلدی که
عسکر باسرهم بذل ارواح • و کسر سیوف و رماح ایدوب قلعه‌یه
هجوم ایده‌لر • چون مزبور امیره اولان سیاست عظمی‌یه واقف
اولمشلر ایدی امرا و عساکر بر وجهله هجوم ایلدیلر که اقرب زمانده صورت
فتح مصراع در آیینهٔ تیغ تیمور جلوه‌گر آمد • رو ایدرتا که تیمور سلطان
دار غرور ایدی امیر مزبور مذلت مذکوره‌دن نجات بولمدی
چون تیمور سنه سبع و ثمانمائه‌ده ساکن خانهٔ خاک و روی زمین
شر و شورندن پاک اولدی • اوغلی سلطان سعید شاهرخ
میرزا که حلیم و سلیم و پادشاه کریم ایدی تخت سلطنته جلوس ایتدکده
امیر مزبوری محنت و شدتدن خلاص و منصب مناسبله خاص ایلدی
و بو حکایته قریب در اول که صاحب قران جهان • افتخار آل عثمان سلطان
سلیم شاه خان انار الله تعالی برهانه چون سنه ثمان عشر و تسعمائه‌ده تخت دولت
و سلطنت موروث آل عثمان ذات سعادت صفاتیله موسوم اولدی
بلا توقف ولایت ایران و حدود آذربایجان جانبنه سفر بیوردی زیرا
اول زمانده شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی تمامت عراق و آذربایجان
و خراسان ولایتلرینه تغلب ایدوب رفض عالی مذهبین اظهار ایدوب
شور و شر و قتل اصناف بشر له عالمی پر ضرر قلمشیدی • و اطراف عالم

بهجت موسوم دخی هجوم ایدوب چوق فتنه و فساد ایتمشیدی چون
سلطان سعید عساکر جرار ایله سرحد ولایته واصل اولدی بر مقدار زمان
اسمعیل دن خبر پیدا اولمیوب قلت زاد و علفدن عسکر منصوره کلی
مضایقه کلیجک عساکر و امرا زقنده کیدر ز دشمن ناپیدا طالب مجهول مطلق
اولمق شان عقلا دکلدر بی وجه بو صحاری و براری ده عسکری
تیغ جوع و عطش هلاک ایلمک رای میدر دیوب خداوندکاره بو رأیی
عرض ایلیوب بو توجهدن دوندرمک و روم جانبنه کوندرمک کرک
دیوب همدم پادشاهه که اول زمانده حضرتنه مقرب اولنلردن کمال قرب ایله
ممتاز و غایت رعایت ایله سرافراز ایدی تکلیف ایتمشلر
اول دخی تقربنه مغرور اولوب پادشاهه همرکاب اولدقده بو فکر
فاسد و رأی کاسدی عرض ایتمک استیوب اول دولتلو پادشاهم
بز قنده کیدرز دیمش پادشاه کورمش که اکر استماع و صبر ایدرسه
عزیمتلره فتور و نفاذ کلمه یه قصور کلوب من بعد اسفار و اخطارده
مشقت ظهور ایتدکده عساکر ملاحظه حضور ایدوب رجوع ایدرلر شوکت
و قدرته نقصان و فتوح ممالکدن حرمان و دشمنه تغلب و طغیان کلمک ایله
عالم ویران اولور کمال غضب ایله بره بدبخت بن مقر سلطنتم اولان استانبولدن
بو قدر عساکر و اجناد و آلات و اعداد ایله چیقوب نیجه خرج و انفاق
و تحمل مشاق ایله بو مکانه واصل اولدم سن هنوز مقصوددن بی خبر
و مراد و مآلمدن غافلسن دیوب فی الحال سرنی بدنندن تفریق ایلدی

و بو تفریق

و بو تفریق جمعیت کلمهٔ امرایه سبب اولوب من بعد هیچ احددن
مخالفت و تعویق اظهارنه قادر اولمیوب بر قاچ کوندن دشمن بد کوهر ایله
ملاقات و محاربه اولنوب صورت فتح و کسر عدو آیینه ظفرده فضل حق ایله
نمایان و جلوه کر اولوب رایت بدعت و ضلال سرنکون و آیهٔ نصرت
سنت و جماعت وان جندنا لهم الغالبون اولدی اکر مرحوم
خداوندکار اول عزمده فتور اظهار ایدیدی دشمنه غلبه تمام و جرأت
و اقدام کلوب العیاذ بالله عالم رفض و الحاددن خراب و مذهب
سنت و جماعت ضعیف بلکه نایاب اولیدی لکن معلوم اوله که
عزم و ثبات اول وقت مقبول اولور که حزم و احتیاطه مقرون اوله
والا عزم بی حزم و ثبات بی احتیاط عناد و لجاج بی محل و مکابره
و حرق باطلدر نیجه پادشاهلر لجاج و عنادی عزم و ثبات ظن ایدوب
تجارت فتح و نصرتده خسارت ایدوب کندولرینی و عسکرینی عرضهٔ تلف
و هلاک ایلدیلر **حکایت** اولنور که تیمور لنگ اعقابندن سلطان
بوسعید ماوراء النهر و خراسانی استخلاص ایتدکدنصکره اول خیاله دوشدی که
جدی تیمور کبی جهانکیر اولوب اغلب اقالیم ربع مسکونی زیر لواء استیلاسنه
کتوره بو هوا ایله اطراف آذربایجانه کلوب حسن پادشاهی رفع
و آذربایجانی فتح ایتمکی خیال ایدوب آندنصکره روم و شامی دخی
مطلب و مرام ایلدی بو خیالده نواحی اردبیله کلیجک
عساکرنه غلای عظیم و برف و سرمادن عذاب الیم ایرشدی هر چند حسن

پادشاه اطاعت وانقیاد بلکه تحمل باج وخراج ایدوب تحف وهدایا ایله
ایلچیلر ارسال ایدوب خراساندن انصراف وملك قدیمیله اکتفا
ایتمك التماس ایدرلر ایدی وامرای کاروان وصحابه نیکخواهلر
دخی بو رایی عین صواب دیوب القا ایدرلر ایدی استماع ایتمیوب
غلای عظیم وکلولای پرمحنت وبیم اچنده مصابرت وعناد ایتمکی عزم
شاهانه خیال ایدوب وجدی تیموره تقلید واقتدا ایتمك تخییل ایدر ایدی
بیخبر ایدی که عزم بی حزم موجب زوال دولت وثبات بی احتیاط
مورث نکال ومحنت در حکایت ایدرلر که آخر عساکری بلای غلا
ومحنت سرما ولایدن تلقی مقر بلوب الفرار مما لا یطاق من سنن
المرسلین دیوب جوق جوق فرار ایدرلر ایدی هر صباح عسکرنده
نقصان ظاهر مشاهده اولینوردی تا که حسن پادشاه ضعف
وقلت عسکرینه واقف اولوب الغار ایدوب خیمه سنده مست وخراب
وبیهوش ساغر شراب یاتور ایکن گرفتار ایلدی روایت ایدرلر که
حسن پادشاه غرور وعناد بی محلنه سرزنش وتوبیخ وکندوسی
تنزل ایتدکده اول ترفع ولجاج نامناسب ایتدی وکنه تقریع ایدرد
واول کمال شرم وخجالتدن سرفرو ایدوب فتح سخن ایتمکه سرمو قادر
اولمزدی حسن پادشاه ایله بعض عمزاده لری وار ایدی آنلره
تسلیم ایدوب فی الحال طومار عمرنی دست هلاك ایله طی ووجودنی
آب تیغ بی دریغ ایله ماصدق لا یبقی قلدیلر پس پادشاه عاقل

وسلطان

وسلطان کامله لایق اولدر که عزم وحزمك ترکیبنده ترقیق تام واعتدال
ما لا کلام رعایت ایدوب نه عزم وثبات محلنده ضعف وفتور گوستره
ونه حزم واحتیاط موقعنده بی وجه عناد ولجاج ایده عزم جمله امورده
فضایل
اصل واکتساب ایتمکده قول فصل در واکا عزم الملوك وعزم
الرجال دیرلر **حکایت** اولنور که مأمون خلیفه نتف لحیه
مرضنه مبتلا اولوب اطبا وندما علاجنده عاجز اولمشلر ایدی
آخر بختیشوع طبیبی گتوروب علاجندن سؤال ایدیجك علاجه عزمة
من عزایم الملوك دیدی روایت ایدرلر من بعد
مأمون خلیفه الین محاسننه ایلتمدی وبر روایتده
کلی بیك مرضنه مبتلا اولوب اطبا علاجی ایچون جمع اولمشلر ایدی
اتفاق ندمای خاصدن بریسی اول محلده کلوب صورت حاله مطلع
اولیجك یا امیر المؤمنین این عزیمة من العزایم الملوکیه دیدی
مأمون اطبایه قالقك علاجه احتیاج قالمدی دیوب من بعد کلی
یانه گتورمدی **در دنجیسی صبر شداید وتحمل عظایم حوادث**
هر چند صبر جمیع بشره حصن حصین وارتقای معالی یه سلم سالم در
اما خصوصا پادشاهان کامکاره وسلاطین نامداره الزم لازمدر
زیرا تعجیل ومسارعت وقلت تحمل ومبادرت ایله امور ملك وملتده زلل
واحوال دین ودولته خلل در عارض اولور که تدارکی حیز امکاندن بیرون
واصلاحی دائره قدرتدن افزون اولور اما صبر بردار ودرکه منافع

وبرطريق درمأمون العواقب در و وعد الهى وجود وكرم نامتناهى
بونك اوزرينه جارى دركه هركه هجوم شدايد وحدوث نوائب زماننده
صبر وثبات شعار وتأنى وقرارى دستور كار ايدينوب حق جل وعلادن
حسن عاقبت حصولنه مترقب وفرج وعافيت وصولنه منتظر اولسه حق
جل وعلا دركاهندن ايكى نعمت اكا واصل وايكى مراد ايده حاصل اولور
بريسى بو صبرى وانتظارى عبادت عد اولنوب ديوان حسناتنده مكتوب
اولوركه انتظار الفرج بالصبر عبادة ايكنجيسى حق جل وعلا وعده سين
انجاز وشدت ذلتدن صكره عزت فرحله اعزاز ايلركه انما يوفى الصابرين
اجرهم بغير حساب ولمن صبر وغفر فان العاقبة للمتقين **نظم**

كليد در كنج مقصود شكست صبرست در بسته انكس كه بكشود صبرست
چو خاراى كوه وجود ياى كردون لباسى كه هركز نفرسود صبرست

بشنجى مى بنيار يعنى غنا تاكه مال رعايايه طمع ايتميه مخفى اولميه كه
پادشاهلره غنى اولمق مقرردر وفقير اولمق ميسر دكلدر زيرا
خراج مملكت وغنايم واعشار انلرك تصرفنده در پس غنا ايله پادشاهلره
وصيت وغنايى شرط كمال سلطنت ايتمكدن مراد اول اوله كه اموال
بيت المالى وكندونك اموال خاصه سنى اسراف وتبذيردن حذر ايليه كه
نفاده وقلت خزائن سببى ايله نفسنه طمع مال رعايا عارض واولميه
والحق پادشاهلره خرج مالده رعايت اعتدال الزم لازمدر نته كيم
بخل وتقتير مضردر عساكرك نفرت وتفرقه سنه سبب و وقت حاجتده

بذل ارواح واقتحام مهالك ايتمه لرنده فتورلرينه باعث اولدوغى كبى
اسراف دخى غايت مضردر وشعراء ومغنيلره وترتيبات زائده
وتجملات بى فايده يه حددن بيرون بخششلر وخرجلر ايدوب بيوت اموال
فارغ اولدقده وقايع ظهور ايدوب عساكر طلب ارزاق ومهمات
ايچون احتياج انفاق اولونيجك خلل عظيم ظاهر اولوب بلكه انقلاب
دولته مؤدى اولور نته كيم خلفاى عباسيه زماننده برشاعره
بربيت ايچون يوزبيك اقچه وبرمغنى يه برصوتدن اوتوزبيك
دينار ويرورلر ايدى خصوصا مقتدر خليفه حداثت سن
وانس نسا وخدم سببى ايله خزائن آل عباسده اولان تحف ورغائب
عجيبه ودرر وجواهر غريبه بى نسايه وخادملره بذل وصرف ايدوب
آخر خزائن خالى قالوب موالى وعساكر طلب ارزاق ايدنجك زرا
عاجز ومتحير قالديلر روايت اولنور كه بر ييلده پنجه وزير تبديل
ايلديلر مفيد اولمادى آخر مقتدر عاجز قالوب مونس خادم
الندن مقتول اولدى واندنصكره دولت آل عباس مختل
ومختل اولدى **التنجى سى عسكر موافق اولمق واتباع واشياع** معلوم اوله كه
اطاعت عساكر وانقياد اتباع پادشاهلره لازمدر رؤسا وعساكر
وامرا واكابر پادشاهه كمال اطاعت وانقياد ايتميجك يعنى كاهى ادلال
ومخالفت ايتمك وسركشلك ومباسطه كوسترمك موجب انحلال رشته
دولت واختلال نظام سلطنت در چوق واقع اولمشدركه عسكر

مطيع در

پادشاهه فی الجمله مخالفت ایتمکدن شوکت سنی بنیاد و نظام مملکت
برباد اولوب بوضررک آلمیلی ینه اول مخالفت ایدنلره لاحق اولور
ضعیف و بیچاره خانمانلرندن آواره اولمشلردر نته کیم امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب حضرتنه رضی الله تعالی عنه حرب صفینده
بعض عساکری امر شریفنه مخالفت ایدوب البته حکم دکمک کرک دیو
تکلیف ایدوب حکم دکدکدنصکره ینه بعض عسکر حکم دکمک جور در دیو
خوارج اولدیلر حتی بعض اصحابی حضرت امامه کرم الله وجهه
نوع تقصیر رای اسناد ایدیجک لا رای لمن لا یطاع بیوردیلر ولوی مثل
ابتداء آنلردن صادر اولدی بالاخره غدر اتباع و مخالفت اشاعتندن
دلکیر اولوب عالم رؤیاده سلطان بارکاه اجتبا محمد مصطفی حضرتنه
علیه الصلوة والسلام علیه صلوة الله ما هبت الصبا آنلردن
متضجر اولدوم دیو شکایت ایدیجک هر نیجه استرسک دعا ایله آنلرک
حقنده دعاک مستجابدر دیو بیوردیلر پس اللهم ابدلنی
خیرا منهم وابدلهم شرا منی دیو دعا ایلدیلر یعنی خداوندا
بکا بونلردن بدل اخیار صحبتن روزی قیل وآنلره بندن بدل
شرار مسلط ایله روایت ایدرلرکه اول کیجه حجاج ظالم انه رحمه دوغدی
امیر المؤمنینک رضی الله تعالی عنه دعاسی مستجاب اولوب اهل عراقه
آندن نه شر و ظلملر واصل اولدی معلوم اهل عالمدر وحضرت
امیر اول اثناده سعادت شهادته یتشوب جنت علیین و فردوس برینده

صحبت خاتم النبیین وآل واصحاب طاهرین وطیبین ایله علی سرر
موضونة متکئین علیها متقابلین سعادتنه یتشدی و پادشاه
حازم عازم اولانه لازمدر که امرای اکابر و رؤسای عساکرندن رایحه
اذلال و سرکشلک استشمام ایدیجک اغماض ایتمیوب دفع و رفعنه
مشغول اوله روایت اولنور که دولت آل سلجوق رومده مستولیکن
ایدی اکابر امرا و اعاظم رؤسا سریر سلطنته جلوس ایدن شاهزاده لری
هوای رایه و هوسلرینه اویمیه لر ادنی بهانه سببی ایله سلطنتدن خلع
وخیمه دولتن قلع ایدوب آخرین نصب و شکوه سلطنتی سلب و غصب ایدرلر ایدی
چون نوبت سلطنت آل سلجوقک افضلی و کمالی سلطان علاء الدین
کیکاوس ابن کیخسرو بن قلیچ الپ ارسلان حضرتنه ایرشدی واول
شهامت و شجاعت و علو همت و نفاذ عزیمتده افراد سلاطیندن
ایدی پس غیرت و همت پادشاهانه کوستروب مبداء
تعظم و فساد و سرچشمه تجبر و عناد اولان اوچ عظیم بکلری برکیجه ده
یاساق شاهی و تیغ انتقامه چکدی صباح امرا و عساکر
اولدیلر که سیلاب حمیت پادشاهیله حوض سلطنت طولمش خار
و خاشاک فتنه تباهی و تناهی بولمش خوف و هراس اصناف ناسده
ظاهر اولوب دخی کیمسنه حدندن تجاوزه قادر اولمیوب دولت
منتظم و شمل سیاست ملتئم اولدی قطعه از سیاست نظام
یابد ملک بی سیاست خلل پذیر بود نسق کارهای عالم را

از سیاسات ناکزیر بود **یدینجی سی نسب** دده اکثر احوالده نسب عالی پادشاهلغه
لازم و دودمان قدیمدن اولمق انتظام سلطنت و سیاسته نافع
و ملایم در زیرا نفوس بشریه کندو امثالنه و اقراننه اطاعت و اوامر
و نواهیسنه امتثال اتمکدن ابا و امتناع ایدر پس هرج و مرج اولوب
سفک دما و خروج خوارج چوق اولوب رعایا پایمال اولمق لازم اولور
اما بر نسل شریف که آبا و اجدادی سلطنت و حکومتله معروف و خلق
خاندانه اطاعت ایده کلمکله موصوف اولیجک کلمهٔ خلایق مجتمع و فتنه و فساد
مرتفع اولوب عالم امن و امان ایله و عافیتله مملو و ورق حال بنی آدم
آیهٔ رفاهیت متلوّ اولور مشهوردر که تخت مصر و شام بنی ایوب
سلاطینندن قوللرینه انتقال ایدوب تا چراکسه انتهاسنه کلنجه قوللردن قوللره
انتقال ایدرایدی و خلع و نصب و اخذ و غصبدن رعایا
و عساکر خراب اولمشلرایدی سرعت عزل و قتل سببندن
امرا سلطنت قبولندن تمنّع ایدر اولمشلرایدی حتی مرحوم قانصوه
غوری اجلاس ایتدوکلرنده امتناع و ابا ایدوب بکا سلطنت کرکمز دیو
فریاد و بکا ایدردی حکایت رجبی نام امیری تخته اجلاس ایتدو
روایت ایدرلر او توردیو محکم مشتّ اوردی و نفاذ امر
سلطنت و قلّت وقار و حرمت و شوکت اول مرتبه ده ایدی که اجلاب
چراکسه ظلم شنیع ایتدکده متظلّم اولان سلطان اصاغ اولسون دیو
استهزا و تمسخر ایدرلرایدی سلطاندن نه باک وار در سلطان

قول

قول بر قول دیرلرایدی و سلطان محمود بن سبکتکین بو قدر
شهامت و شجاعت و سیاست و عدالت ایله نیه قصور نسب ایله مطعون
ایدی حتی فردوسی طوسی شاهنامه جایزه سن استقلال ایلدوکده

قطعه اگر شاه را شاه بودی پدر بسر بر نهادی مرا تاج زر
چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود دیو هجو

ایلدی والحمد لله تعالی که بو عهد میمون و تاریخ مبارکده خصال
مزبوره ده نکته جمله سی حاصل لاجرم عالم کمال رفاهیته واصل اولمشدر
پادشاه سعادت پناهمز نسب شریف و دودمان علیلیدندر که جدبرجد
لوآء استقلالرنی اوج آسمانده خافق و ذل استرقاق تا آدم اجداد
و اعمام بزرگوارلرندن بعد المشارق در و بو معنی ایله اطراف ربع مسکون
اول قدر مملو و مشحوندر که مولانا نامی نور الدین عبد الرحمن جامی خراسان
پادشاه ملک سرافرازی سلطان مجاهد غازی سلطان محمد خانه انار الله
تعالی برهانه کوندردوکی مکتوب منظومنده بو وجهله خطاب ایدر

نظم ای ترا دزوهٔ علا مسند ملک موروث تو ابا عن جد
اصل تو تا بادم ار شمرند همه مسند نشین و تاجورند

اطاعت عساکر و امرا و تأدّب و تخشّع رؤسا اول مرتبه ده در که آندن زیاده
متصوّر و ممکن دکلدر و بو فقیر قلت بضاعت و کثرت اضاعت
ایله کیومرث عهدندن بو زمان مبارکه کلنجه کتب تواریخده مسطور
و اخبار و حکایتلری منظور اولان معتبر دولتلردن احوال و حکایات و

ورواياتٍ علی قدر الطاقه تحصيل ايتمشدر بو دولت مباركه آل عثمان
ابقاهم الله تعالی الی آخر الزمان عهدنده اولان اطاعت وانقياد
عساكر وتأدّب وتخشّع امرا واكابر بو دولتده واقع اولمامشدر
الحمد لله علی ذلك امرا ووزرا واحاد عساكر وافراد واجناد واعالی
واصاغر جمله سی درون دل وجاندن كمر عبوديتی برميان وامتثال
اوامر ونواهی ايتمكله مفتخر ومباهی اولمشلردر جمله امرا ووزرالی
آن واحدده تغيير وتبديل بويسه لر هيچ احد ذرّه قدر اول آفتاب سلطنته
مقابل اولمق احتمالی دكلدر جمله عساكر واجنادی فرضا تيغ سياستنه
عرضه قلسه بر فرد كردن خلافه اوزاتمق تصوّره كلمز اكثر ملوك
وسلاطين سابقين بر امير كبيری يا وزير خطيری عزل يا قتل ايتمك استسه لر
نيچه حيله وتدبير ايله صورت مرادلرين آينه وجوده كتوررلر ايدی چونكه
كلمه سلاطينك نفاذی وامرا وعساكرك اطاعت وانقيادی موجب
انتظام احوال ودافع فتنه واختلال در هميشه بو اطاعت وانقياد ونفوذ
امر حامی البلاد والعباد الی يوم الحشر والميعاد موجود وممدود
باد بمحمدٍ وآله الامجاد معلوم اوله كه بو خصالدن ضروری ومنا
سب در اما غايت نافع در ولكن بسيار موافقت عسكر خصال باقيه ده
حاصل اولور كتاب ثانی بعون الله تعالی تمام اولوب كتاب ثالثه
شروع اولندی والله تعالی ولی التوفيق
وهو حسبی ونعم الرفيق

کتاب ثالث علم تدبیر المدینه بیانندهدر

سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی در و رعایا جسد کبیدر
و طبیبه لازمدر که امراض بدن قاچدر و علاماتی و اسبابی ندر و علاجی
نیجه اولور بیله کذلک پادشاهه دخی لازمدر که مزاج مملکتک صحتی که
حد اعتدالده اولماسندن عبارتدر و مرضی که اعتدالدن اعتلال له
وانفلاحدن اختلال له خروج ایتمکدر نه ایله اولور و نه اعتدال اصلی
وانفلاح حقیقیسنه نه تدبیر ایله رجوع ایدر معلومی اوله و بو
سلطنتک جزو علمیسیدر بوندنصکره همت و عزیمله علمی عملیه
کتوروب مملکتده نظام موجود و صلاح حاصل ابقا و اطاله و اختلال
عارض و اعتلال طاری وجود مملکته کلمش ایسه آنی افنا و ازاله ایلیه که
پادشاه کامل و خلیفه عالم عامل دیمک اکا صادق اوله پس معلوم اولسون
که تمدن که طوایف مختلفه و امم متباینه نک اجتماعندن و تألف و انتظامندن
عبارتدر مادام که هر طائفه مرتبه لایق و منزلت موافقنده اولوب
عمل مخصوصه مشتغل اولوب مال و جاهدن مستحق اولدوغی مرتبه ایصال

اولنه که مزاج عالم بو تمدن سببی ایله اعتداله واصل و اعتلالدن بری
و سالم و الفت که میان اصحاب دولتده منعقد اولمشدر قایم
اولوب اول الفتک لازمی اولان غلبه و استیلا دخی دائم
اولور زیرا مقرردر که هر که دولتک ابتداسی بر طائفه اتفاق ایدوب
تظاهر و تعاونده بدن واحدک اعضاسی و جسد معینه نک اجزاسی
کبی اولمغله اولور زیرا هر شخصک بر مقدار معین اوزره قوتی
واردر اما مجموع اولوب بربره کلیجک هر بری قوتندن زیاده اولور
پس طائفه قلیله اتفاق ایتمکله طوایف کثیره غیر متفقه یه غالب اولور
کورنمز می که هر طائفه بر دولتک اصحابینه در رعایاسنه نسبت
عشر عشیر دکلدر اما بونلر متفق رعایا غیر متفق اولمغله بونلر غالب
و حاکم آنلر مغلوب و محکوم اولورلر مصرع آری باتفاق جهان می توان
کرفت و تجربه ایله معلوم اولمشدر که اول دولتده اصحابنی اتفاق
و تعاون اوزره اولمغله خلل و ذللدن مصون و مامون اولور
بعده تفرقه و ذو هوالیق اصحاب دولته عارض اولمغله ضعف و فتور
یوز طوتوب آخر متلاشی و منهدم اولور و بونک امثالی دول
منقرضه سلاطین سابقه ده چوقدر جمله دن دیار مغربده ولایت اندلس
که لطافت هوا و عذوبت ما و خصب و رخا و حسن بهاده نمونهٔ
جنت اعلادر اوایل اسلامده پادشاهی بر و عسکری موافق و یکهوا
اولمغله اطرافنده فرنک لعینه غالب و آنلر دایما مطلوب بونلر طالب

ایدیلر چون هجرت سنه اربعمائه حدودنه واصل اولدی اتفاق
واتحاد یرینه اختلاف وافتراق کلوب بیت کلدی تألف یرینه
افتراق کتدی وفا کلدی شقا وشقاق هر رئیس بر ناحیه‌ده خروج و
استقلال اوزرینه سلطنت وبربرینه عداوت وخصومت ایدیجک
دشمن بی دین غلبه‌یه باشلیوب اطرافدن بلاد عظیمه‌یه مستولی اولدی

حتی بعض فضلا بو حالته تأسف ایدوب نظم ایلدی

نظم
وهی الجزیرة حضب لاغراء بها هوی له احد وانهد عمدان
فسل بلنسیة ما حال مرسیة واین قرطبة واین جیان قواعد
کن ارکان البلاد فما عسى البقاء اذا لم یبق ارکان

وبو حال مستمر ومشتد بلکه یوما فیوما متزاید وممتد اولدی تا که عدد سنین
هجرت حساب اسم قابضه واصل اولیجاق عسکر افرنج مخذول بالکلیه ولایت
اندلسی تحت تصرفه دخول ایتدردی غرناطه تختکاهی اولان
اساس دولتلری بالکلیه منهدم وملوک وامرا ورعایا جمله‌سی قتل
واسیرلر اسنده منقسم اولدیلر وارباب اشارات لامعه وعلما
جفر جامعه دیدکلری معنی که سنین هجره عدد اسم قابض ۹۰۰ واریجاق
ملت اسلامیه متبدل یا مذهب حق متحول اولوب باطل حقی ازاله ایدوب
وتمام عالمی اکثرینی کفر وضلال احاطه ایده دیرلر ایدی او
نواحیده ظاهر وباهر اولدی واتفاق عجب در اول حدودده
شرق جانبنده بعینه خلاصه ایران اولان عراق وآذربایجان پادشاهی
سلطان یعقوب وفات ایدوب امرا بینلرینه آراسنده تفرقه کلمه

واختلاف

واختلاف عظیم واقع اولوب پادشاهزاده‌لری عزل ونصب وعهد
وخلع ایتمکله دولتلرینه خلل عظیم عارض وضعف قوی طاری اولوب
بالآخره اسمعیل بن حیدر اردبیلی که اجدادی مشایخ عظامدن اولمغله
عوام اتباع ایدوب خروج وذروهٔ سلطنته عروج ایدیجک غلاة
شیعه ورفض بالغ الی الغایه طریقه‌سن اظهار واعتقاد ایدوب بعده
اوزبک خانی شاهی بکدن ولایت خراسانی دخی استخلاص
ایدوب تمامت ایران دیار بکری وعراق عرب ولایتلرین بدعت وضلال
وعلما وصلحایی زجر ونکال وقتل واستیصال ایتمکله مالامال
ایلدی وبو ولایتلردن اسباب وآلات بدعت وضلالت
ساخته ورسم اسلام وسنن سید الانام بکلی برانداخته اولدی
واسماعیلک ابتدای استیلاسی مذهب ناحق عبارتنک عدد
حروفنه موافق اولدی که سنه ست وتسعمائه در ۹۰۶ واسم قابض
عدد حروفندن اوچ ییل صکره اولدی وشوکت اسلام وامان
رایات آل عثمان سایه‌سنده اولان ولایتلره منحصر اولدی والله
غالب علی امره مقصود ومرام وخلاصهٔ کلام اولدر که بو دین اسلامه
عارض اولان امور شنیعه وحالات غیر قطعیه تفرق کلمه وتباین اهوا
واختلاف ارکان دولت سببیله اولدی وارباب تجارب دیمشلردر
که حفظ سلطنت ایکی نسنه ایله اولور بری اتفاق امرا واعیان
بریسی اختلاف اعداد واضداد شیخ سعدی بیورر که چون اعدا متفرق

اوله سن جمع اول آنلر جمع اولورسه سن تفرقه دن اندیشه قیل
و ملک حازم دشمنلر ارا سنه اختلاف براغوب عساکر و اجناددن
مستغنی اولورلر سیر نبی علیه الصلوة والسلامده مذکوردر که
چون کفار قریش قبایل عربی جمع ایدوب حضرت علیه الصلوة
والسلام قصدینه مدینه منوره یی محاصره ایلدیلر نعیم ابن مسعود
اشجعی اول اثناده شرف اسلام ایله مستسعد اولمشیدی هنوز اظهار
ایلمدین کفار ارا سنه تفریق کلمه براغوب الحرب خدعة مضمونیله
عساکر کفاری دفع ایتمک استدیی بنی قریضه که یهوددن
بر قبیله ایدی مدینه قربنده متوطنلر ایدی جناب رسالت پناه
صلی الله تعالی علیه وسلم صلح ایتمشلر ایدی کفار قریش
و قبایل که احزاب تسمیه اولنمشلر ایدی محاربه یه کلیجک انلری
عصیانه ایلدیلر اهل اسلامه محکم ضرورت و مضایقه اولدیی
نه کیم حق جل و علا حکایت بیورر که إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ
أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ
الآیة اولا ساداتِ قریشه واروب یا معشر قریش سزاره صدق
موالاتم و محمده معاداتم معلومکزدر سزه بر نصیحت مشفقانه ایدیه
کلدم مجتمع اعتقاد و قولمی تصدیق ایدرسه کوزذکر ایلیه یین دیدی
ساداتِ قریش قولک مقبول در سویله دیجک اشتدم
قریضه محمد ایله صلح ایتمشلر سزدن بعض کیمسنه لری رهن دینه آستیوب

محمده

محمده ویرجک اولمشلر اول وجهی قبل اتسه کرک زنهار رهن آدم
ویرمیه سز دیدی آنلر قبول ایلدیلر بعده قریضه یه کلوب
یا معشر قریضه سزه بر نافع نصیحتم وار در قبول ایدرسه کوز ذکر
ایده یین دیوب آنلر دخی سویله نصیحتکله عامل اولورز دیجک دیدی که
قریش و احزاب مدینه ده ساکن دکللر برایکی کون محاربه ایدرلر
اکر سهولتله ظفر بولمزلر ایسه چقوب ولایتلرینه کیدوب ایمن
اولورلر اما سز بو ولایتده ساکنسوز انلر کتدکدنصکره محمد سزدن
انتقام آلمق استسه کرک سز خود انکا مقاومت ایتمکه قادر دکلسنز
نیچون اندیشهٔ عاقبت ایتمزسز ایتدیلر که اندیشهٔ عاقبت نیجه ایده لوم
ایتدی رأی صواب اولدر که قریشدن رهن آدم استیه سز که
تمام ظفر بولوب محمدی دفع ایتمینجه سزی قویوب کیتمیه لر بو فکری
صواب کوروب قریشدن آدم رهن استدیلر ساداتِ قریش
کوردک نعیم اشجعینک کلامنک صحتی ظاهر اولدیی و قریضه نک
محمد ایله اتفاق نهایتسی وار ایدوکنه شبهه قالمادی دیوب رهن
آدم ویرمدیلر قریضه دخی رهن ویرمدوکلرین استماع ایدنجک
اشته نعیمک کلامی حقیقتش دیوب قریشه نصرت ایتمدیلر ارالرنده
تفرق کلمه و تجادل واقع اولدیی جناب رسالت پناه
صلی الله تعالی علیه وسلم و کافهٔ مسلمین ضررا تفاقلرندن بفضل الله
تعالی خلاص بولدیلر حکایت مشهوردر که اسکندر یونانی

دارا ابن دارایه غلبه ایدوب ایران ملکنه ظفر بولیجق عجم شهزاده لرندن
نیجه کیمسنه وار ایدی اسکندر آنلردن متوهم ایدی و قتل
وابقالری ارasında مترددا اولوب آخر استادی ارسطاطالیسه
مکتوب کوندروب دیدی که ابنای ملوک فارس و ایراندن
نیجه کیمسنه لر وار هر بری فر و بها ایله موصوف و شجاعت و متانت
ایله معروف در اکر جمله سن قتل ایدرسم اراقت دماء ناحق ایتمکدن
احتراز ایدرین اکر عفو و ابقا ایدرسم بن کتدوکمدن نهضت
و خروج ایدوب انتقام عجم ایچون مرز و بوم ممالک رومی زیر و زبر
ایدرلر پس حکیم کامل لطف بیوروب سفر زحمتنی اختیار ایدوب
کلوب بو مشکلی حل ایده حکیم ضعف و شیب سببندن کلهمیوب
اعتذار ایلدی پیری و ضعف و شیبت آلام
روزکار بکداشتند برمن مدحت نکارپای اول فرزند
معتد ور بیوره و سؤال ایتدوکی مشکلک جوابی بودر که خون
ناحق دوکمک شرعا و عقلا محظور و محذوردر و محرم و ممنوعدر
ولکن اول شاهزاده لرک هر برینه بر ولایتک امارتن ویروب
هیچ برین ایکیسن تحت حکومتنده ایلمیه که بالضرور آرالرنده تفرق
کلمه واقع اولوب هر بری آخردن متوهم و انک ضررندن
دفعنه مشتغل اولسه کرک و سندن نصکره اولاد و اعقابک
ضررلرندن ایمن اولسه کرک فی الواقع حکیم دیدوکی کبی ایتدی و

بربینه

بر برینه اشتغالدن آخر جانبه نظر ایتمکه مجاللری اولمدی
و آنلره ملوک طوائف دیرلر و اسکندردن صکره درت یوز
ییله دک حکومت ایران آنلرک ضبطنده اولدی و ملک روم آبادان
اولدی چون مراد امقرر اولدی که پادشاهه عدل لازم
لازمدر اما دنیا جهتندن زیرا عدل توفیر خزینه یه مؤدیدر
زیرا خزینه عمارت مملکتدن حاصل اولور مملکت که خراب اوله
مالدن بی نصیب و خلق غنادن بی نصاب اولسه کرک
و عمارت مملکت عدل ایله اولور **نظم** برو پاس درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاجدار رعیت نه شاید به بیداد کشت
که مر سلطنت را پناهند و پشت چون میر ظالم زمستانده جور ایله
دهقانک کاوین آلا تابستان اولیجق عشر محصولات اکافندن
حاصل اولور بر دفعه بازرکانک مالنی الیجاق علی الدوام مال
و کمرک نتیجه عاید اولور پس متصل رعایایه زرع ایتدرمک کرک
تخم بولامازلر ایسه قرض ویرمک کرک بقر زراعتلری هلاک اولدی
ایسه تحصیل ایدیویرمک کرک **حکایت** اولنور که فرعون لعینک
عادتی بو ایدی که دیار مصریه زرع اولندقدنصکره ایکی معتمد
کیمسنه یه ایکی اردب بغدای ویروب برینی اعلای مصره برینی
دخی اسفل مصره ارسال ایدر واروب کورک بر اردب بغدایی
اکه جک زمین خالی قالمشمیدر اول ایکی معتمد تمامت ولایت مصری

عنا بفتح العین زحمت و مشقت بی طاقتدر

کشت و تفقد ایدرلر ایدی برار دب آلور خالی موضع بولنور ایسه
فرعون لعین اول نواحی نك کاشفلرین و امناسن و زرع اورع
منصوب اولمش مشدّ و معتمدلرین قتل ایدردی بو سیاستك
خوفندن هر سال دیار مصریّه زرعله مالامال اولوردی اما
آخرنده نفعی ظاهردر که اَلمُقسِطُونَ علی مَنابِرٍ مِن نُور چون بو خانهٔ دن
سفر اولنه پادشاه و گدا یکسان و درویش و توانگر مساوی
اولور عساکر جهان صحراسن طوتن پادشاهلر حق درگاهنه تن و تنها
کلورکه و یرثه ما یقول و یأتینا فردا پس پادشاه عاقله لازم در که
شمدیکی مال و جاه و شوکت و سپاه و شکوه سلطنت و وسعت
مملکتنه مغرور اولمیوب اول کوننی یاد ایلیه که تخت پاکدن
تخت خاکه بی خادم و انیس قادم و جلیس اولسه گرك تولکلرندن
و نوکرلرندن یاننده بر فرد یوق و خدمتکار جان سپارلرندن
قاتنده دیّار دیّار دکل نه کیم دیمشلر بیت بو دکلو بنده گرکدن
یانکده برکشی یوق بکم بو نیجه سفردرکه اختیار ایتدك پس اگر
پادشاه عادل اولورسه نه که زنده اولدشاه در سپهر جناب
چو رحلت ایلیه طوسنیه له وحسن مآب و اگر دست تظلّمی و اذیتی
آچمش و رعایایی سوخته یه شرر شر صاحبش اوله و حق اکا
ویردوکی نعمتلری یینه عصیانه آلت و اوقات عزیزه سین
صرف عشرت و بطالت ایتمش اولوب اموال رعایای مساکینی تمتعات

بی انصافنه

بی انصافنه مصروف و بذل مال فقرا و ضعفا ایتمکله سخا و کرم ایله
موصوف اوله بیت خورد آب از نم چشم یتیمان میوه
باغش چکد خون دل بیوه زنان از مرغ بریانش فردا
عقوبت زبانیهٔ بی رحمدن نلر کوره و غسلین و زقوم جحیمدن
نلر نوش ایده نه کیم بعض ظلمه و فسقهٔ ملوك مست هلاك
اولیجق دیمشلر چون بوقت نزع روحش یافت عزرائیل دست
بر دو پیش زمهریر را تا خمارش بشکند کاسه داران جهنم آمدند بس
مکنت پیش نار تا شراب دوستکامی در کنارش بشکند و پادشاه
دو روزه امهالی اهمال صانمیه و شفقت و دادی ترك ایدن
اوصانمیه و دایما غضب قهار مطلقی یاد و سرای عدلی آباد
ایده پس عدالتك شروطی و ارکانینی و پادشاه عادله
رعایتی لازم قوانین ندر ذکر ایده لوم شرط اوّل بودرکه جمله خلایقی
متساوی طوته زیرا خلایق عالمه نسبت عناصر اربعه گبی در
آدمه نسبت چون عناصر متساوی و متکافی اولمایینجه مزاج آدم
صحیح و ملتئم اولماز کذلك افراد متساوی طوتلمسه مزاج عالم
صحیح و منتظم اولمز پس عناصر بدن عالم دخی عناصر بدن آدم گبی درت
اوّل اهل قلم که علما و قضاة و کتّاب و حسّاب و اطبا و شعرا
و منجم و مهندسلر و بونلر آب منزله سنده در زیرا علم حیات
ارواحه مؤدّی در آب حیات اشباحه مؤدّی اولدوغی گبی

ومن الماء كل شيء حي **ایکنجیسی** اهل شمشیردرکه امرا و بهادرلر
وسپاهیلردرکه ضرب شمشیر و استعمال کمان و تیر ایله ساحهٔ ملک و دینی
اعدای کفرکیش و بدعت آیندن حفظ وحراست وثغور و اطراف
ممالکی متعدیان سنیه ایضا فدن ضبط وحمایت ایدرلر اگر
بو طایفه نك لمعان شمشیری اولمیه عالم ظلام ضلالت ده آیسر
وگرفتار اولوردی واگر آب تیغ ایله باغ مملکت سیراب
اولمیه هیچ کس شجرهٔ امن وامانذن برخوردار اولمازدی بو طایفه
آتش مثالنده در وجه مناسبت روشندر **اوچنجی** طایفهٔ تجار
ومستجلبان بضایع وارباب حرف وصنایع درکه انتظام معاش ایچون
تجار مسافهٔ بعیده دن اسفار شاقه ایله جلب بضایع ایدرلر
وارباب حرف لیلا ونهارا تحصیل مهمات صنایع ایدرلر وحاجات
خلق حاصل ومرادات هر کس کندویه واصل اولور وبو طایفه
هوا گبی درکه حرکتندن تروح ارواح واستراحت اشباح حاصل اولور
دردنجی طایفهٔ زراعت کرلردر وایکنجیلر که حرث ارضی
مزارع وتعمیر ضیاع وانشاء جنات وکروم ایله خاکدن انواع حبوب
وشجر وتاکدن اضاف ثمار که مرغوب قلوبدر تحصیل ایدوب اقوات
ناسی حاصل وانواع ثمرات وفاکهة مما یتخیرون مقتضاسنجه
خلقه واصل ایلرلر وکاسب حقیقی بونلردر که صرف اوقات ایدوب
خاک سیهدن تحصیل اقوات ایدرلر وسایر طوایف کسب غیری
1

وطننده ایکن

تناول واشیای مکتوبه غیری ارالرنده اداره وتبادل ایدرلر
وبو طائفه تراب گبی درکه منافع جمله بونلردن حاصل اولور وثبات
اولدوغندن غیری هر کشی بونلرك یوزندن بصوب بونلره
دیمه اوزرینه انلر قایم وثابت در ونته کیم بعض عناصر بدنده
آخره غلبه اتسه موجب مرض وموجب علت ومورث عرض اولور کذلك
بو طائفه نك بعضی غلبه ایلسه مزاج عالم خلل پذیر اولور مثلا اکثر
خلق سپاهی اولسه وارباب صنایع وتجار بضایعی آز قلسه وعلی
هذا القیاس وکذلك بو طوائف بعض آخرك عملن ایلسه بینه
مؤدی فسادادر مثلا امرا وسپاهیلر تجارت وحرفته اشتغال
ایلسه لر **حکایت** اولنور که کسری هرمزك بعض وزراسی عرض ایلدیکه
دریادن تاجرلر کلدی وافر بضایع وجواهرلری وار اکر پادشاه
ایچون اشترا اولنورسه بینه آغزبهایه صاتیلوب ربحندن مبلغ
عظیم اولمق مقرردر جوابنده یازدی که حق جل وعلا بزه سلطنت
وامارة احسان ایتدی وبعض رعایا مزه کسب وتجارت روزی
قیلدی اگر بز تجارته مشغول اولورسق سلطنت وامارتی کیم
ایلیون وکسب وتجارت اهلی اونلرینه مشغول اولسونلر زیرا
بونك گبی افعال دنیه که سنك ذات اصل ونسبکه وقباحت جبلت
حسبکه دلالت ایدر من بعد بزه اعلام ایتمیه سن والا عرضه تیغ انتقام
اولورسن پس بو جمله تحریر اولناندن معلوم اولدی که اشخاص

وطوائف مدنیه بری برینه تعاون ایتمك كركدر وحكما بو تعاونی
بیان ایدوب عربیسی عبارتله دیمشلر كه فضیلة الفلاحین التعاون
بالاعمال و فضیلة التجار التعاون بالاموال و فضیلة الملوك التعاون
بالآرآء والسیاسة و فضیلة الالهیین التعاون بالحكم الحقیقیة ثم هم
جمیعا یتعاونون علی عمارة المدن بالخیرات والفضایل فقیر ایدرین
فضیلة الاجناد والعساكر التعاون بخوض الحروب وحفظ الثغور
بو كلمه دخی الحاق اولنسه وجهدن خارج دكلدر شرط ثانی اولدر كه
بو طوائف تكافو وتساوی اوزرینه اوله تا كه نصكره اهل مدینه یه عموما
نظر ایدوب هر بری استحقاق واستعدادی قدر رعایت اولنه
وبنی آدم دخی بو اعتبار ایله بش قسم در قسم اول اولدر كه خیر بالطبع
اولوب وخیری غیره دخی متعدی اوله علمای شریعت ومشایخ
طریقت وعرفای حقیقت كبی وبونلر خلاصهٔ آفرینش ونقاوهٔ
عالم وغایت علت ایجاد كارخانهٔ بنی آدمدر ومطرح انوار ازلی
ومطمح انظار لم یزلی بونلردر وبونلر نهاری وغیرلر لیلی
وضیافت ایجاددن مراد ومهمانخانهٔ عالمدن بونلر مقصود وسایرلر
طفیلیدر بیت بیا كه مائده لطف كردگار جهانرا تو میهمانی و عالم
درین میانه طفیلی وحكما دیمشلردر كه پادشاه سعید اولدر كه علاقهٔ
ارتباط واختلاطینی بو طائفه ایله ایلیوب مراجعت ومشاورهسین
بونلر ایله قیله وبو طائفه یی سایر طوائفه غالب وحاكم واقتفاسین

آنلره دایم وقایم ایلیه كه نشأهٔ دولت حقیقی بودر فقیر ایدورین
طالب دنیای دونی وحریص جاه ومراتب اولان علمای
رسوم كه آنلره علمای سوء دیرلر وصوفیهٔ ظاهر آرای كه بونلره
متأكله دیرلر بونلر خارجدر پس پادشاه حازمه لازمدر كه صحیح العیار
ایله قلبی ونزن خالص ایله مغشوشی تمییز ایلیه كندویه ملازمت ایدن
علمایه حصر نظر ایتمیوب زوایا واطرافده واكنافده قطع طمع ایدن
علمایه طالب وراغب اوله نته كیم دیمشلر نظم قل للامیر
نصیحة لاتركنن الی الفقیه ان الفقیه اذا اتی ابوابكم
لاخیر فیه وتربیت فضلا اكابر سلاطین وامرا اچنده مرغوب بدر
مولانا جلال دوانی نقل ایدر كه ركن الدوله حسن ابن بویه
دیلمی كه عراق عجم پادشاهی ایدی وری شهری تختگاهی ایدی
وتربیت علما وجمعیت فضلا ایله ملوك وسلاطین اچنده ممتاز ایدی
اول زمانده كفار روم اهل اسلامه هجوم ایتمشیدی ركن الدوله
اكا مقابله ایدوب منصور ومظفر اولدی دفعهٔ ثانیهده
رومیه هجوم ایدوب لشكر عراق هزیمت وافتراق اوزره اولوب
بعضی اسیر اولدیلر قیصر روم اسرایی اوكونه كتوروب ری
شهرندن ابو نصر نام بركیمسنه بولنوب اكا ایتدی سكا بر خبر دیمسنم
پادشاهكوز ركن الدوله یه انها ایدرمی سن ابو نصر ایتدی
علی الرأس والعین پس تكفور ایتدی حسنه دیه سن كه قسطنطنیه

شهر ندن چیقدم که عراق ولایتن خراب ایلیم اما چون سیرت احوالک
تفحص ایتدیم بلدم که آفتاب دولتک عروج وتمکن امکانده اولان
سعادتلرک حیز فعله خروج ایتمک اوزره در بر پادشاه که ندماسی
علما وحریف میدان وکاسه‌لیسی فضلای ناس اوله ابو الفضل ابن عمید
وابو جعفر خازن وسید علی بن قاسم وابو علی بن ساعی کبی آنوک
دولتی تزاید وسعادتی تصاعد اوزره اولمق مقرردر وارباب
دولت واقباله تعرض مقتضای عقل دکلدر اول سببدن قصدیدن قصدمدن
رومده ذن رجوع ایلدم واول پادشاه که ندما ومصاحبلری
اراذل واصاغر ومضاحک ومساخر اوله دلیلدر که سهم سعادتدن
بی نصیب وکوکب دولت واقبالی غروبه قریبدر انتهی کلمه شاعر
روم مولانا ذاتی حکایت ایدر ایدی که ابتدای ظهورمده سلطان
قورقود بن سلطان بایزید خدمتنی شهزاده ایکن مدح ایتدوم مقبول
طبعی اولوب بنی ندما سلکنه نظم ایتمک استدی اول اثناده شهزاده
دریا سیار ایله تفرج ایچون کشتی سوار اولدق شهزاده‌نک
بر سازنده ندیمی وار آنی برسرکشاده صندوقه قویارلر ینی
مقره ایله بالایه چکوب دفعه قویویرلر دریایه دوشوب جامه‌لری
تر وکندوسی زیروزبر اولور جامه‌ای کهنه او ترشد واو تر
نشد خلاف مضمونی اوزره اظهار تألم واضطراب وشاهزاده‌یه
دشنام بی حساب ایدوب شاهزاده قهقهه ایله خنده ایدر ندیم ترجامه‌لرین

چقروب

چقروب صوین صیقر انعام شهنشاهی دن جدید وخشک
جامه‌لر چیقر تکرار سازنی الله آلوب صندوقه کیرر دعای نامقبول
کبی برمقدار بالایه چکلور وقضای بد کبی نازل اولوب غرقه
آب ومبلول الجسم والثیاب اولور اول بنه دشنامه آغاز
وشهزاده خنده قهقها ایله دهن بازایدر وآخر نظاره‌دن
کشتی تباه اولور وبو حالت شهزاده ایله مسخره آراسنده دایر اولور
بن چون بو حالی مشاهده ایلدم بلدوم که پادشاهلر اگرچه
فایق وتخت سلطنته لایق دکلدر اکا خدمت ایدنه نکبت خادم
واکا ندیم اولان بالآخره نادم اولور دولتنه انتظاردن متمنی
اختیار ایتمدم فی الواقع نجم سعادتی ریزان وتخت سلطنتی آل عثمان
آندن کریزان اولدی بز کلالوم اقسام بنی آدم بیانینه
قسم ثانی آنلردر که کندولر خیر اوله‌لر اما خیرلری کندولره منحصر
اولوب آخره متعدی ومنتشر اولمیه وبو طائفه آدلکیدن
انوکیچون متأخردر که آنلرک چهره احوالی حلیه کمال واکمال ایله
حالی اما بونلر کماله متحلی اکمالدن خالیدر پادشاه بو طائفه‌دن
دخی مرعی ومصالح وحاجتلرین مقضی ایتمک کرک قسم ثالث
اولدر که بالطبع نه خیر ونه شریر ولوح استعدادی اکلی جهتدن
خارجدن نقش پذیر اوله وپادشاه بو طائفه‌یی دخی ظل حمایتنده
آسوده ایتدکدنصکره تحصیل خیر وکماله تحریض ایلیه امیددرکه

فسادن محفوظ و برکت اعانت ایله خیر و کمالدن بهره مند و محظوظ اولورلر
قسم رابع آنلردر که بالطبع شریر اوله اما شرلری کندولره مقتصر اولمیوب
آخره متجاوز و متعدی اولمیه و بو طائفه تحقیر و اهانت ایتدکدنصکره
مواعظ و زواجر و ترغیبات و ترهیبات ایله بشارت و انذار ایده لرکه
مقتضای طبعلریدن اولان شردن انابت و دواعی خیر نداسنه اجابت
ایده لر قسم خامس آنلردر که بالطبع شریر و شرلری آخره تجاوز
و تاثیر ایده و بونلر اخس خلایق و اسفل طبقات انامدر
و طبقهٔ اولی یه ضد کامل و تباین تام دیرلر و بونلر دخی نیجه مرتبه
اوزره در بعضی که نسبت ایله اعلاسیدر فی الجمله طبیعتدن خروج
و درجات خیره عروج ایتمک امکانی واردر انلری انواع
زجر و تادیب ایله اصلاح و تهذیب ایتمکه همت ایتمک کرک بعض
آخری که امید صلاح و شائبهٔ رایحهٔ نجاحلری یوقدر اکر شری شایع دکل ایسه
ازاله شرلری عقلاً و شرعاً واجبدر و دفع شر دخی نیجه طریقله
متصوردر بریسی حبسدر و اول اهل مدینه ایله اختلاطی قلعقدر
ایکنجیسی قیددر و اول تصرفات بدنیه دن دخی منع ایتمکدر
اوچنجیسی نفیدر و اول سکون مدینه و دخول تمدن ایتمکدن
منع قلمقدر اکر بو امور ایله شری مندفع اولمازسه حکما قتلی جائز می
دکلمی در اختلاف ایتمشلردر اما اظهر اقوال بودر که سبب فساد اولان
عضوی قطع ایتمکله اکتفا ایدوب قتلنه اقدام ایتمیه لر مثلا سارقك

آنلر ایله مدارات ایتمک کرک
اکر شری شامل ایسه صح
ایتمکدن منع صح

قطع یدی ایله و لوطی نك قطع آلت تناسلی ایله اکتفا ایده لر زیرا
شر و ضرر بونکله منتفی و منعدم اولیجق بنیان حقیقی که وجود انسانیدر
بالکلیه منهدم ایتمك مناسب دکلدر مکر که دفع ضرر قتلندن غیری ایله
مندفع اولمیه اول تقدیرجه آخر الدواء الکی مضمونیله عمل اولنه
والحق بو امورده شریعت حقه اقتفا و انك حدودنده وقوف رسومی
ایله اکتفا اولنه که و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه شرع شریف
قتل بویردوغنه ترحم اولنمیه و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله
و شرع قتل تجویز ایتمدوکی یرده سیاست و ضبط مملکتدر دیو
اراقت دمایه اقدام اولنمیه و بعض امرای عصره شیطان
تسویل و القا ایدر که بو زمانده شریعت مطهره یه اقتفا و طریقهٔ محمودهٔ
محمدیه حدود و زواجریله اکتفا اولنورسه اصلاح عالم متعذر
اولور زیرا شمدی اهل فساد و حرامی و قطاع الطریق متکثردر
و بو تسویل باطل و تخییل عاطل ایله اراقهٔ دمایه شغوف و توهمات
و ظنونله تعذیب خلایق ایتمکه همتلرین مصروف ایدرلر و بو تصور
کاسد و خیال فاسددر قطعه سیاست بکمان رسم معدلت
نبود که تا یقین نشود خون کس نشاید ریخت بهر دیار که حکم ازره
کمان باشد بزود زود ببباید زاین دیار کریخت حکایت اولنور
سلطان سعید نور الدین شهید حضرتلریکه قدس سره موصل شهرنه
مالك اولیجق انك جامع کبیرین بنا ایتمکه شروع ایدیجك مثلا عمر نام

بر عالم عامل و متقی کامل وار ایدی که آنی ایمن بنا ایلدی و آنلر شهید بکی
زمان کبی عمارات و معابد بناسنه سپاهیلردن ایمن بنا ایتمزلردی
چون بنا تمام اولدی بعض اهالی شهر ملا زاهد عمره تکلیف ایلدیلرکه
پادشاهه انها ایلیه که بر مقدار سیاست اجرا ایده که محض قوانین
شرعله اکتفا ایتمکله اهل فساده طغیان کلمشدر ملا عمر ضمن مکتوبده
بو معنایی تحریر ایدیجک نور الدین شهید حضرتندن جواب کلورکه
دین اسلام و ملت نبی مکمل علیه الصلوة والسلام که نور آلهی ایدن
لامع در خاتمهٔ ادیان و اکمل شرایع در حاشا که خاتم ادیانده که دین
خاتم در خیرات مجتمع و افضل شریعت استعمالیله شرور و مفاسد بالکلیه
مرتفع اولمیه ونص الیوم اکملت لکم دینکم قاطع وتخیلات و توهمات
غبارین رافع در ملا عمر خدمتلری تصور ایتمسونکه بو فقیر جاده
شریعتدن دانهٔ خردل مقداری خروج و مضایق قوانین باطله
و سیاسات بدعیه ده ذره قدر ولوج ایلیه انشاء الله تعالی برکات
شریعتله جمیع شرور مرتفع و خیرات و حسنات مجتمع اولور وما ذلک
علی الله بعزیز چونکه مکتوب سلطانی ملا عمر خدمتنه واصل اولدی
دآیما اوقور آغلاردی که کورک زاهدک پادشاهه کتابنی و کورک
پادشاهک زاهده خطابنی یعنی معتاد امر بر عکس اولمق ایدی
و علمای کبار تاریخ و سیرت حضرت نور الدین شهیدی تحریر ایتمشلردر
ابن اثیر ابو شامه ابن خلکان کبی اتفاق ایتمشلردرکه اول پادشاه عادلک

شریعت

258

شریعت مطهره یه حسن توسل و فرط اتباع ایتمه سی برکاتیله ممالک محروسه
و بلاد مأنوسه سی اول قدر امن و امان ایله مملو و آیهٔ حفظ و حراست
صحیفه روزکاردن اول وجهله متلو اولدی که اقاصی کردستان
و موصلدن حدود صعید مصر و سرحد رومه وارنجه بر خاتون ضعیفه
تن تنها اموال جزیله بی منتها ایله مسافرت اتسه افراد آفریده دن
بر احد سر راهنه کلمک و آندن بر حبه اخذ ایتمک متصور دکل ایدی
و شرب خمور و فواحش و منکرات ممالکندن بالکلیه مرفوع و باج
و خراج و دست نهب و تاراج رعایاسندن بالتمام مدفوع اولمشیدی
و سلطان صلاح الدین دخی عدالتده اکا اقتدا و تقلید ایدوب
عدل و شرعله نام نیکن کتابهٔ کنارهٔ روزکاره تخلید ایتمش ایدی
و علما دیرلرکه بو ایکی پادشاه شریعت پناه که سیرتلری عدل
و شرعک مجتبی در آخر زمان پادشاهلرینه حق جل و علانک حجتی در
زیرا پادشاهلر دیرلرکه فساد عالم و ضلال سنی آدم اول مرتبیه
وارمشدرکه اصلاح عالم حد اقتداردن افزون و رعایت عدالت
حیز امکاندن بیرون اولمشدر نته کیم بعض خلفای بنی امیه مرواندن
مروی درکه استدعای عدل و اجرای شرع طلب ایدوب سیرت خلفای
راشدینی رضی الله تعالی عنهم ذکر ایدنلره دیر ایدی که سز بکا ابو ذر
و ابو درداکبی رعیت اولک بن سزه ابو بکر و عمر کبی خلیفه اولاین
پس حق جل و علا آخر الزمان و هیجان فتن بی کران ده طریقهٔ نبویه یه

سالک واجرای قوانین عدل وشرع ایتمکه مالک ایکی پادشاه عدالت
دستگاه کتوردی که آنلر ایله بلیتی پادشاهلری الزام وعذرلرین
اعدام ایلدیی چون سوق کلام بو رایه کلدی ینه صدده رجوع
ایده لوم چون بر کیمسنه یه بحسب الشرع حد لازم کله انی شفقت ایله
یا شفاعتله اهمال ایتمیه خون ناحق ایدنه دخی قصاص بویله در
اکر ولی مقتول عفو وصلحی مقبول کورمیوب قصاصی الزام وحتمی
آلیویر دیو حاکمه اقدام ایدرسه حضرت خواجهٔ کونین مفخر ثقلین که
نبی رئوف رحیم وانک لعلی خلق عظیم صلی الله علیه وسلم انک خلق
بزرکواری وصفی در امتنه کمال عفو ومرحمت وستر عیب وزلت
اوزرینه ایدیی الا حدود شرعیه ده که بعد الجواب عفو واسقاط
ایتمکی اصلا جایز کورمز ایدیی **حکایت** اولنور که بنی مخزوم
که قبایل قریشدندر بر خاتون سرقه زلتنه مبتلا اولدی اشراف
قبیله سی عفو رجاسن ایدوب دیدیلر که بونی حضرته کیمسه شفاعت ایده مز
مکر اسامه بن زید که جناب رسالت پناهینک صلی الله تعالی علیه وسلم
بنده وبنده زاده سی ایدیی وطوق نعمت عتق نبوی کردن
وجودینک قلاده سی ایدیی پس انکا بو شفاعتی ایدوب
اول دخی حضرته صلی الله تعالی علیه وسلم ذکر شفاعت ایدیجک غضب
عظیم عارض اولوب قوی متأثر اولدیلر ودیدیلر که حق جل وعلانک
حدینه شفاعت می ایدرسن اول الله حقی ایچون که بنی خلقه بعث ایلدی

قیزم فاطمه

قیزم فاطمه سرقه ایلسه یدین قطع ایدرین سزدن اوک کچن امم انوبله
هلاک اولدیلر که ضعفایه اقامت اشرافه رعایت ایدوب حدی
اسقاط ایدرلر ایدیی پس نته کیم طبیب حاذق عضو مضری
قطع ایتمکی واجب ومضرتنی بلیتی بدندن ازاله ایتمکی اهم مآرب
بیلور کذلک سلطان عادل دخی واجب القتل اولان مفسدک
قتلنی لازم وضررنی عباد وبلاددن دفع ایتمکده سعی دائم ایده
شرط ثالث اولدر که طوایف وطبقات مذکوره مراتبده تساوی
وتکافو رعایت اولنه قدنصکره قسمت خیرات واثار مبرات ایتمکده
هر برینک استحقاقی واستعدادین رعایت ایلیه وخیرات
اوچ قسمدر سلامت واموال وکرامت وهر شخصه بو اوچ
استحقاقی دکلو نصیب اجرا ایدوب نقص ایلمیه که بوکا جور در
دیرلر وزیاده دخی ایلمیه که غیره جور در پس شرکای
علم وطلب کمالدن بعضیسنه منصب وجاه ومزید انعام وتصدر
جهتندن اقران وامثالندن زیاده ایلسه آنلره ظلم وجور اولور
بلکه کاسی غلیظ غضبندن طلبلرینه فتور واجتهادلرینه قصور
کلوب نقصان کماله مؤدی اولور پس پادشاه صاحب انتباه
بو مقامده اهتمام ایتمک کرک ورعایتی استحقاقه کوره اتمام
ایتمک کرک ودمیه که بو فضل ورعایتمدر استدوکم کیمسنه یه
ایدرین آخرکی حقن نقص ایلمدم نه لازم اولور کلا ملوک وحکام

فصل اخصام وقسمت انصبا وانعام ایتمکده عدل فی القضیه و قسمت
علی السویه ایتمکله مامورلردر ومناصب ومراتب تقسیمنده شرط
استحقاق واستیهال رعایت اولنمق (اولنماملق) ظلم وضلالدر ان الله
یأمرکم ان تؤدوا آیه کریمه سنده مفسرلر ذکر ایتدیلر که توزیع مناصب
و توجیه مراتب دخی اهلنه اداسی واجب اولان اماناتدندر وحدیث
نبوی که من قلد انسانا عملا وفی رعیته من هو اولی به منه فقد
خان الله ورسوله وجماعة المؤمنین نص صریح در ودلیل عقلی
دخی ظاهردر که مناصب عالیه ومراتب سامیه نااهللره توجیه و
غیر مستحقه تفویض اولنمقدن دین ودولت وملك وملته خلل
وزللار ولقدر عارض اولور که تدارکی ناممکن وتلافیسی نامیسور اولور
ونظر صائب وفکر ثاقب دلالت ایدر هر خلل که احوال عالمده ظاهر
وهر زلل که کارخانهٔ بنی آدمده صادر اولور اکثری مناصب نااهله
توجیه ونامستحقلر مسند امارت ووزارات وبالین قضا وتدریسده
ترفیه اولنمقدن اولمشدر پس پادشاه صاحب اختیار ووکلا
مسند اختیار اولنلره لازمدر که تفویض مناصب وتوجیه مراتب
ایتدکده احتیاط کامل وورع غالب استعمال ایدوب جرعهٔ انشا
ایله انتشا یا متعلق (متملق) وزیردستلرینه یعطی من یشا اولوب یا شفاعت
باطله قبولی ایله نامهٔ ظلمی که وضع الشیء فی غیر موضعه در انشا ایتمیه
وکنده دخی نامستحقه شفاعت مستحقلره شناعت وجاهلره اعانت

ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
الامانات الی اهلها

ایتمیه که نامستحقلره شفاعت

عالملره امانتدر واصحاب تقلید واختیار اولنلره تنفید شفاعت
ایتمکه صاحب اقتدار اولنلر اخذ هدایا وتحف ایتمکدن بغایت احتراز
وبرطرف اولمق کرکدر که اخذ هدیه عدل فی القضیه وقسم
علی السویه هرکز جمع اولماز **بیت** اذا دخل الهدیة دار قوم
تطایرت الامانة من کواها واصحاب حکومت وارباب قضا
وقسمت اولنلره هدیه رشوت محضدر وحدیث صحیحده وارد
اولمشدر هدایا الامراء غلول وهدایا آدنی پیشکش [illegible]
حق منقلب اولماز بوجمله که شرح اولندی تقسیم خیرات
وکراماته متعلق اولاندر وبعد التقسیم خیراتی اصحابنده
تبقیه وتتمیه ایتمك دخی کرك یعنی هرکسه مستحق اولدیغی
خیر وکرامت پادشاه صاحب عدالت طرفندن واصل اولدقدنصکره
بی موجب یدندن انتزاع اولنمیه بو مرتبه عدالتدن جزودر
وعدالتدنصکره مرتبهٔ احسان واردر واحسان اولدرکه شخصه
مستحق اولدیغی مرتبه دن زیاده احسان اولنه وحکما ایدرلر که
احسان پادشاه مقارن هیبت کرك زیرا هیبتدن خالی اولیجق
خلقه بطر وغرور وجسارت وطمع زیاده حاصل اولسه کرك وطامع
اولان کیمسنه یه نقدر احسان اولنسه زیاده طلب ایتمکدن خالی
اولماز وهر کیمسنه کندوزنده اولدیغی مرتبه دن زیاده فضل
وکمال تصور ایتمکدن خالی دکلدر زیرا هرکس نفسنه محب وعاشقدر

ومحبت محبوبک هر فعلنی کمال وهر خصلتنی هنر عظیم عد ایلر
عیبنم هنر وکمال هنبد خارم کل ونسترن نماید ونفسک کندو
کمالنه علمی حضوریسی وغیرک کمالنه علمی حصولی علم حضوری حصولیدن
اقوی در پس کندو کمالی زیاده منکشف اولیجق قوی
ظن ایلر چون کیمسه کندوده کمال قویسی تصور ایدیجک رعایتی
کامل طلب اتسه کرک پس اکر احسان هیبته مقارن ولطف وکرم
قوام قهر وادبه مصاحب اولمازایسه تجاسر اقدام عام سببی ایله اختلال
انتظام وعدم انضباط امور خواص وعوام اولمق لازم اولور
و پادشاه رعیتی قوانین عدالته الزام وقبول طرق فضیلت ایله
تکلیف وابرام ایده زیرا انته کیم بدنک قوامی طبیعت ایله طبیعتک
قوامی عقل ایله در کذلک مدینه نک ملک ایله ملکک قوامی سیاستله
سیاستک قوامی حکمت ایله در چون حکمت مدینه ده متعارف
وناموس ربانی ملکده مقتدا اوله نظام حاصل ونفوس کمال
ممکنه واصل اولور اما اکر حکمت متروک اوله ناموسه خذلان کتور
یتیشور وناموس مخذول اولیجق زینت ورونق ملک نابدید وفتنه
ظاهر اولور ورسم مروت مندرس ونعمت نقمته مبدل اولور
تنبیه اقامت عدل اول وقت منصور اولور که پادشاه محتجب
وارباب حاجات وستمدیده لرک شکوی وعرض حاجت ایده مدکلرندن
مضطرب اولمیه زیرا پادشاه ورای پرده تواریده مستتر واحوال

قوای نفس ایله نفسک

رعایا ومخایف ومظالم برایا واستحقاق ارباب کمال واطراف
وثغورده اولان احوال اکا واصل اولمق متعذر اولوب اشخاص
معینه واحاد معدوده اخبارنه منحصر اولیجق ممکن که آنلر دخی غرض
نفسدن عاری اولمیوب دقایق احوالی کما هو حقه اعلام
ایتمه مکله نیچه ارباب فضایل وکمال زوایاده مختفی ونیچه ارباب
ظلم وضلال منتشر اوله واکر هر کون بالذات نظر احوال رعایا
ودفع مظالم ومخایف برایا ایده مزسه بارسی هفته ده بار
بر کون تعیین ایلیه که آنده مظلوم ومحروم اولنلره دستور ویره
بالذات کلام وشکوالرین اصغا واستماع بیوروب ومظالم
وبلویلرین دفع ورفع ایلیه واکاسره پادشاهلرینک عادتی
بو ایدی که ییلده برنیچه معین کونلری وار ایدی آنده آشکارا
اولتوروب قوی وضعیف ووضیع وشریف کیمه اولورسه اذن ویررلر
ایدی کلوب بالذات پادشاهه ملاقات واحوالنی عرضه ایدرایدی
حکایت اولنور که نور الدین شهید حضرتلرینک اوایل ایامنده
اسد الدین شیرکوه اکبر امرا اولمغیله وکلاسی رعایادن اموال
وضیاع اخذ وغصب ایتمکدن خالی دکللر ایدی چون نور الدین
شهید حضرتنه شکوی ایتدیلر دار العدل نام بر سرای یاپوب آنده
جلوس ونظر مخایف ومذاهب اربعه نک قضاة ومفتیلرین احضار
ایتمکه عازم اولدی اسد الدین دار العدل بنا اولنماغی

واکا بار عام دیرلردی

استماع ایدیجک تفکر ایدیے که عدل وسیاست نور الدین عالمله
معلوم جمله امرا واجناد هیبت وشکوهندن موم اولمشلر و دار العدل
بناسنه هیچ احتیاج یوقدر مگر بنم ایچون بنا ایدر پس وکلاسنه وممالکنی
احضار ایدوب خطاب ایلدیے که نور الدین دار العدل بنا بیوردی
غالبا بنم ایچوندر شویله که بندن شکایت ایده لر سزدن بریکوزه دعوی
لازم کلهیی تاخیر قبل ایدرین دیو ایمان غلاظ ایلدی هر بر
خصمایی ارضا ایلدیلر دیرلر که نور الدین دار العدل ده اوتوروب
هیچ مشتکی کلمدیے وتمام نور الدین زماننده بطال ایدی
وحدیث شریفده وارد اولمشدر که فردای قیامت ارباب حکومت
احتجاب ایدوب ارباب حاجات آنلره واصل اولمیادوغندن ازتق
عتاب وعقاب کورمیه لر ودخی بویرمشلر که هر کیمسنه که امور
مسلمیندن بر امر آکا مفوض اوله و اول قپوسنی سد ایدوب مظلوملر
ومحتاجلر آکا واصل اولمیه حق جل وعلا یه غایت احتیاجی زماننده رحمت
قپوسی سد وحقک رحمت عام وکرم تامنه واصل اولمیه و پادشاه
صاحب انتباه اولانه ثقات رجال وعدول اهل فضلدن وکمالدن
نیجه مخبر صادق ومنهی اخبار کرک که رعایاسنک احوالی معلوم وضعفادن
کیمسنه مظلوم وفضلادن هیچ احد تربیتدن محروم اولمیه حکایت
اولنور که چون عهد خلافت ابوجعفر منصوره ایرشدی ایتدی بن غایتده
محتاجن دورت طائفه یه انلر کیملردر یا امیر المؤمنین دیدیلر ایتدی کی

بری وزیر

بری وزیر صالحدر که نسیان ایدرسه تذکیر اکر ذکر ایدرسه معاون
وظهیر اوله ایکنجیسی کاتب حاذقدر که احوالی صحت وسداد
اوزره تحریر ایده اوچنجیسی حاجب معتمددر که مظلوملری
بکا ایصال ایلیه دردنجیسی کلیجک سکوت ایلدی اولندر یا امیر المؤمنین
دیینجک آه آه دیوب اول مخبر صادقدر که احوال عساکر ورعایا و اطراف
مملکتده اولان قضایایی بکا صحتله انبا واعلام ایده که مظلوم وظالم ملک
فرقنه عارف وامین وخاینک تمیزینه واقف اولا دیدی خلفای
عباسیه زماننده هر شهرده بر کیمسنه اولوردی آکا صاحب البرید
دیرلر ایدی علوفه سنیه سی اولوردی اول ناحیه ده احوال
حکام ورعایا وحوادث قضایادن نه واقع اولسه جزوی وکلی بلا توقف
اعلام ایدردیے وسلاطین قدما وخلفادن شهامتله
موصوف وضبط وسیاستله معروف اولنلر استعلام احوال ممالکه
اهتمام تام واعتنای ما لاکلام ایدرلر ایدیے بو مهمه نیجه خزاین
صرف ایدرلر ایدی حکایت اولنور که مأمون خلیفه نک بغدادده
کندویه نهانی خبر ایرشدوردی یوز کیمسنه سی وار ایدی وهر برنک
عظیم علوفه لری وار ایدی وارکان دولت انلری بلمزلردی بو
سبب ایله مملکتی بر وجهله ضبط ایتمش ایدی که ممکن دکل ایدی آکا واقع
قضیه عرض اولنه ایدیے برکون اواسط عسکرلرندن بر کیمسنه
رکابنه رقعه صونوب بش اوغلوم وار درخادم درکاه وجندی وسپاه

اولمغه لايق اولديلر وانلرك مؤنت ومعاشلرندن عاجز اولدم هر برنه
علوفه وجرايه معين بويرلمق رجا ايدرين ديجك مزبوري كتوردوب
بن سني بلمزين صانورسن سنك اوچ اوغلوك ايكي قيزك واردر
برلينك سني شوقدر ديو بيان ايدوب مزبوره غشي عارض اولدي
ومعتضد كه خلفاي عباسيه نك شهامت وشجاعت وفراست
وكياست ايله ممتازلرندندر بوخصوصده عجيب فعللري واردر بعضيسي
مسعودي مُروج الذهب نام كتابنده ايراد ايتمشدر تفصيلي تطويله
مؤدي اولور   واحوال دشمني دخي پادشاهه بلمك مهم
عظيمدر   ونيجه پادشاهلر دشمن احوالن بلمامك سببي ايله تاج وتختني
برباد اولدي   ودشمنك طرق مكايد وآراي خفيه سنه
مطلع اولوب كند وفكر وراييني كتم ايليه   وابو مسلم خراساني كه
دولت مروانيه ثابت الاساس ورفعت وعلوده فرقد فرقدينه
مماس ايدي زير وزبر ايدوب آل عباسي كه خمول وانزواده
ايديلر مسند خلافته كچوردي   حزم وعزمله موصوف وكتمان
سر واطلاع سر خصم ايله معروف ايدي   نته كيم ديمشدر

بلغتُ بالرأي والكتمان ما عجزت   عنه ملوك بني مروان اذ حشدوا
ما زلتُ اسعى بجهدي في دمارهم   والقوم بالشام صرعى طال ما رقدوا
حتى ضربتهم بالسيف فانتبهوا   من نومةٍ لم ينمها قبلهم احد
ومن رعى غنماً في ارض مسبعةٍ   فنام عنه تولى رعيها الاسد

وبالجمله ضعف وقلت دشمنه مغرور اولمه نك مضرتي بي حد وبوخطادن
مسلوب ومنكوب اولمش ملوك وامراي بي عدددر حكايت اولنور كه
چون معتضد خليفه زماننده قرامطه خروج ايلدي معتضد
عباس نام قايدي قرق بيك مقداري عسكر ايله دفعلري ايچون
كوندردي   روايت ايدرلر كه قرامطه يدي يوز كمسنه ايدي
غايت قلت وذلتلرندن غلبه سنه حكم ايدوب خليفه يه پيك بشارت
كوندردي   چون ملاقات اولدي قرامطه بذل ارواحه بدل جان متفق
اولمشلر ايدي عسكر بغداد تن پرور وسايه نشين اولمشلر ايدي
هجوم وحمله قرامطه دن منهزم اولوب اكثري قتيل وعباس اسير اولدي
بغدادده كه صباح پيك بشارت بهوده كه عباس كوندرمش ايدي واصل
اولوب بعد الظهر خبر انهزام داخل اولدي   غرور عباس سببي ايله
دين اسلامه وهن عظيم طاري اولوب قرامطه نك احوالي غلبه اوزرينه
جاري اولدي   چون دشمنده آثار غرور كوره سن غنيمت بلوب
اسباب ظفردن عد ايليوب تواضع ومسكنتي زياده ايدوب تذلل و
تأمل ايله دركاه وهاب مطلقدن فتح ونصرت طلب ايليه   بجنك
دشمن اگر نيست ياور من بس   غرور دشمن دون يار وياور من بس
وسلاطين ماضيه كه بري بريله جنك وقتال ايتمشلر ايدي احواللري ما خطي
اولنمه وحكايتلري افواه روات وبطون تواريخدن مطالعه قلنسه
معلوم اولور كه هر پادشاه كه غروري پيشه قلمشدر وغلبه دشمندن

بی اندیشه اولمشدر ندکلو لوای دولتی مرتفع ایسه ینه منکوب
ونقدر اسباب شوکتی مجتمع ایسه ینه مغلوب اولمشدر وبهره پادشاه
صاحب انتباه که دامن تذلل ایله دست تشبثی قوی وکندوسنی
عاجز مطلق و قدرت ونصرتی محض عطای حق اولمق طریقنه
مستوی ایلیه سنة الله تعالی بودر ولن تجد لسنة الله تبدیلا که
نقدر شب ضعف و قلته مبتلا ایسه بالآخره صبح غلبه‌سی تبسم وپرچم
پرخم توغندن روایح نصرت تنسم ایدر حتی دیندن بیکانه وشمع
ضلالته پروانه ایسه دخی بومعنی مقرر ومحققدر **حکایت** اولنور که
مغول پادشاهی جنکزخان که اکثر ممالک ربع مسکونی قهر ایله تحریب
وشرارهٔ شر غلبه واستیلاسی حدود مشرقدن سرحد مغربه قدر ترتیب
اولمشدر هر پادشاهه که مکتوب یازسه کندویه تعریفات والقاب
وطمطراق کلمات تخویف وارهاب ایتمزدی همان بو قدر
یازاردی که جنکیزخاندن فلان پادشاهه جنکیزخاندن فلان پادشاهه
اکر ایل اولورسه کوز عاقبت نه اولاجاغنی بز بلمزز انی قدیم تکری بیلور والسلام
چوق افاضل کلامنده کوردم که قدرت وقوت وغلبه ونصرتدن نسنه
واصل اولدی ایسه بوسخن متوکلانه وکلمهٔ متذللانه‌دن واصل اولدی
والله تعالی اعلم وتیمور دخی هر باری که جنک ایچون صفلر آراسته
ومیمنه ومیسره پیراسته اولسه میدان ایچنده آتندن اینوب سجاده
براقدرمیوب خاک اوزره بنجه رکعت نماز قیلوب رخسارنی خاکه سوروب

اولورسه‌کز مالکزه وجانکزه امان واکر باغی صح جنکیز

کندوی

کندوی حقیر وبیچاره کوروب کریه وزاری ونیازله درکاه چاره‌سازه
فتح ونصرت استردی وزخ پرچا کله آتنه سوار اولوردی
کانه والعلم عند الله تعالی بوقدر حرب ووقایعده مظفر ومنصور
اولدوغی بوسببدندر **بیت** بر سخن سویلیه‌یم دکلر سیک
دور اولماز هر که مغرور اوله البته او منصور اولماز پس پادشاه
عاقل اولانه لازمدر که دیده کاردیده‌دن اشک تضرعی نهانی
ریزان وپلنک کبر ونهنک غروردن دائما کریزان اوله
صوردسک چاره مغرور اولمامقدر کار خیردن دور
اولمامقدر وغرور اولمادوغنک بر علامتی اولدر که پادشاه
موجب قوی وسبب ضروری اولمایجه حرب وقتال وجنک
وجداله بادی اولمیه زیرا کار حرب وقتال پرخطر وعواقب
جنک دیدهٔ ادراکدن پوشیده‌ترد‌ر کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة ادنی سبب ایله عساکر جرار منهزم اولمق وعدد یسیر ایله
ایله دریا کبی لشکره غالب اولمق چوق واقع اولمشدر پس اکر
ضرورت ایجابی ایله خالی دکل که کندو بادی اولمق واقع اوله
یا خود خصمی بادی کندوسی آنی دافع اوله اکر بادی کندوسی
ایسه زنهار غرضی مجرد توسیع دایرهٔ مملکت وتحصیل مال واسیر وشهرت
اولمیه بلکی اعلاء کلمة الله واعزاز دین ودفع ورفع کفار ملحدین اوله
چون نیتنی تصحیح وداعیهٔ خیری غرض دنیویه‌یه ترجیح ایلیه پس شرایط

حزم واحتیاطی رعایت واطراف وجوانبی حفظ وحمایت ایدوب
فضل حقه توکل ومدد ارواح طیبه دن توسل ایدوب شروع ایده
وما دام که عسکرنده تفرق کلمه ودوهوالیق فهم ایده حرب وقتاله
اقدام ایتمه که بونک کبی عسکر ایله دشمنه ملاقات ایتمک ایکی دشمن
ارا سنه دوشمکدر اکر بادی خصم ایسه کندوده مغلوبیت
فهم ایدرسه عرض صلح ایله قبول ایدرسه تم المرام والا توکل حق ایدوب
محاربه یه اقدام که خصمک رد صلح ایتمه سی غرورندن اولوب شوم
وعاقبت مغلوبیت ایله موسوم اولور وپادشاه بنفسه عرصهٔ
کارزاره کرمیه ومبارزه ومحاربه ایتمه زیرا عسکرک نصفی هلاک
اولسه منهزم اولمامق ممکندر پادشاهک وجودنه ضرر کلسه جملهٔ عرصهٔ
تلف اولمق مقرردر پس بنفسه جنکه اقدام تهور وجنوندر اظهار
شجاعت همان قلبگاه عسکرده بی اضطراب طورسون ووقتنده استمره
عساکری حمله وهجوم ایتدرسون وعسکردن اول فرار وانهزامه مایل
اولمسون بومرتبه پادشاهلره کمال شجاعتدر زیرا جملهٔ افراد دشمن
ذات پادشاهک اضرارنه طالب وقتل واسرنه راغبدر پس آنک
مقامنده قراری تمام شجاعتدندر سکردان کتابنده روایت
ایلرکه پادشاه مسموز ابو الحسن المزنی سلطان مغرب شجاع کرار
وفارس عالی مقدار ایدی نیچه دفعه محاربه ده بنفسه حومهٔ هیجا
ومضیق تنک وغایه کیر رایدی شمشیر سرافکن وکرز مبارزشکن

ایل

265 صفوف دشمنی خرق ونیچه مبارزیی خون کلکونه غرق ایدوب
بنه زیرسایهٔ عالم آراسنه کلور ایدی اما اول زمانک جهان
پادشاهلری انک بو فعلنی مذموم وکندوبی خرق تهور ایله موسوم
عد ایدرلر ایدی حق انلر الندهدر خواجه نصیر ایدر اول اصل
پادشاه ظفر دخی بولورسه بی هیبتلک تهمتندن سالم ومهابتدن
ووقاردن غانم اولیماز ودشمن اوایل ظهورنده ضعیف وقلیل
اولدوغنه مغرور اولوب ترک حزم واحتیاط ایتمیه عربیه لا تحقرن
ضعیفاً لان جانبه وان تراه ضعیف البطش والجلد فللذباب
فی الجرح الممد ید تنال ما قصرت عنه ید الاسد فظم دانی که
چه کفت زال با رستم کرد دشمن نتوان حقیر وبیچاره شمرد
حکایت دیدیم بسی آب زچشمهٔ خرد چون بیشتر آمد شتر وبار ببرد
اولنورکه چون ابو مسلم خراساندن خروج ایدوب اشیاع واتباع
آل عباس که علم ولباسلری سیاه اولمغله مسوده تسمیه اولنورلردی
جوش ایتمکه باشلدی نصر سیار که مروان بن محمد جانبندن والئ خراسان
ایدی قوت خصمی ملاحظه ایدوب مروانه استعانه مکتوبلرین کوندردی
برمکتوبک ایچنده بو ابیاتی درج ایدی که نظم اری خلل
الرماد ومیض نار ویوشک ان یکون له ضرام فان لم یطفها
عقلا قوم یکون وقودها جثث وهام اقول من التعجب لیت شعری
لا ایقاظ امیة ام نیام مروان مهمات آخره مشتغل اولدوغنده

مکاتب نصره جواب وارسال هدایتمکه قادر اولمز ایدی بو ابیاتی استماع
ایدیجک نصره سرزنش ایدوب بز اول وقت نایم اولدق که نصری
خراسانده قایم ایلدوك دیوا هانت ایدوب نصره امداد واعانت ایلمدی
چون نصر کوردی که مقاومت عسکر ابو المسلم حیز اقتدارندن بیرون
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین محزون و کریان ترک ولایت
خراسان ایدوب چون واصل ملک ری اولدی عموم واحزاندن ما صدق
لاحق اولوب آنده دفن اولندی بعده ابو المسلم عساکر
مشرق و رجال خراسان ایله عزم اخذ عراق وشام ایلدی مروان بلدی
که طوفان بلا متلاطم الامواج و ابطال وشجعان خراسان متراکم الافواج
ایرشدی ناچار عساکر دمشق و قحطان وبقیه هواداران بنی امیه
و مروانی جمع ایدوب ابو المسلمه قارشو چیقدی عراق عربده
نهر زاب کنارنده ملاقات عسکرین واقع اولدی علمای تاریخ
واخبار ایدرلر اگرچه مروان شجاعت وشهامت وعزم وحزم واصالت رای و
تدبیرده سلاطینک فایقلرندن ایدی اما دولت مروانیه نک سائسنده
کلوب دولتی انقلابه یوز طوتمش ایدی وزمانه عادتی اوزره
ویردوکنی نه آلماغه باشلادی وان ادبرت راحت تقدّ
السلاسلا کوشش فایده ویرمدی وسعی و مردانه لیک مفید
اولمادی اساس دولتی منهدم و عساکری منهزم اولوب اول موضعدن
شامه شامدن مصره گریزان اولوب عساکر عباسیه درپی اولوب دیار مصرده

ابوصیر نام قریه ده اسیر ایدوب آخرته تسییر ایتدیلر
ایدرلر که مروان بو نه قریه در دیجک بوصیر دیدیلر والی الله المصیر دیدی
اگر بنفسه حربه متوجه اولمیوب عسکر کوندرمک استرسه سرعسکر ایتدوکی
کیمسنه ده اوچ صفت موجود اوله اول شجاع و باسل و بهادر
پردل اولوب صیت شجاعتی اطراف عالمه شایع و منتشر اولمش اوله
که صفت شجاعتده غیرینه صیتی دخی شایع و مشهور و قلوب
اعداده متمکن و مذکور اولمه نک دخی نفعی عظیمدر ایکنجی رای
صائب و فکر ثاقب ایله معروف استعمال خدع و مکاید ایتمکله موصوف
اوله اوچنجی مشاهده حروب و مزاوله وقایع ایتمش کیمسنه اولوب
بنچه دفعه اشعه شمشیر و سنان مغفر سریه اوزره پرتو افکن
و گرز و کوپال و رمح جانسکال ایله معرکه آرا و صفشکن اولمش اوله
قطعه به کارهای گران مرد کار دیده فرست که شیر شرزه در آید
بزیر خم کمند جوان اگرچه قوی جسم و پیلتن باشد بجنگ دشمنش
از هول بگسلد پیوند مصاف پیش مرد آزموده معلوم است
چنانکه مسئله شرع پیش دانشمند و ور دخی شدت و محنته صابر کیمسنه
حکایت اولوب ادنی تفرقه والم ایله جزع و فزع ایدر کیمسنه اولمیه
اولنور که نصر بن احمد سامانی امراسندن امیر ابو علی نام کیمسنه بی
سردار ایدوب برحربه ارسال ایتمک استیجک بعضی وصایا سپارش
ایتمک ایچون خدمتنه کتوروب شویله شویله ایلمه دیر ایکن امیر ابو علینک

چهره‌سی منقبض اولوردی   چقوب کتدکدنصکره پادشاه سبب انقباض
صورنجق معلوم اولدی که اول حینده امیر ابو علینک موزه‌سنه
عقرب کیرمش واون سکز دفعه نیش اورمش   سلطان بوتحمله
تحملنه تعجب ایدوب تکرار دعوت ایدوب بو مرتبه صبر خلاف مقتضای
عقل ایدی دیو امیر ابی علی زمین بوس ایلدی که پادشاه روی زمین
بو بنده‌سنی محاربت اعداء دولته نامزد ایدوب شرف خطابی ایله
مشرف ایلدیــــــی   اکر بو بنده حضور شریفده بر عقرب نیشنه
صبر ایتمیوب سعادت مخاطبه‌سنی قطع ایلسه حرب وقتال دشمنده ابدن
جرح تیغ وسنانه وضرب کرز و کوپاله نیجه صبر ایلسه کرک دیدی
پادشاه تحسین وآفرین ایدوب صلات سنیه‌دن بهرمند وعطیات
جزیله ایله ارجمند ایدوب پایهٔ عزتن رفیع ومقام ومنصبن بلند
ومنیع ایلدیــــــی   وجوانان نوخاسته که ناز ونعیمله پرورده
واکثر اعمارلری غنچه کل سنکبی درپرده اولمشدر آنلری سر عسکر
دکل بلکه عسکرده داخل ایتمیه   زیرا اهل تنعمدن اخطار وشدایده
خیر کلمز   ونازپرورده‌لر بارهستی منزل مقصوده ایرشدرمز
نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست   عاشقی شیوهٔ مردان بلاکش
باشد   کتاب تاجیده حکایت ایلرکه معز الدوله دیلمینک بر غلام
بدیع الجمال لطیف الاعتدالی وار ایدی که چمن حسن ولطافتده سبزه
نورسیده وکلبن لطف وملاحتده کل تازه دمیده ایدیــــــی

عذار اعذارک جمعیدر [illegible]
یعنی [illegible]

معز الدوله انک جام محبتندن نیم مست وآشوب طره‌سندن ملک
وجودی پرچین وشکست ایدیــــــی   غایت محبتندن آنی
سر عسکر ایدوب آل حمدان بکلرینک بریسی ایله محاربه ایچون ارسال
ایلدی وزیر فاضل ابو محمد مهلبی انک قائد عسکر اولماسنی درون
صواب کورمز ایدی و دیر ایدی که بولر اسباب عشق وهوادندر آلات
جنک ووغادن دکلدر   وبو قطعه‌یی انک حقنده نظم ایتمش ایدی
طفل یروق الماء فی   وجناته ویرق عوده   ویکاد من
شبه العذارا   ان تبدوا نهوده   ناطوا بمقعد خصره
سیفا ومنطقة تؤده   جعلوه قائد عسکر   ضل الرعیل ومن یقوده
راوی ایدر عاقبة الامر مهلبی اشارت ایتدوکی وجه اوزره جایکیر
اولوب عسکر شکسته وسر عسکر اسیر اولدی   وما دام که حیله
وتدبیر ایله تفریق عسکر دشمن ودفع شر عدو ممکن اوله حرب وقتاله مباشرت
اولنمیه   اردشیر بابکان ایدرکه تازیانه کفایت ایتدوکی یرده
عصا استعمال اولنمیه   وعصا ایتدوکی محلده شمشیر وتیر اله النمیه
وجمله‌دن عاجز اولمیجق حربه اقدام اولنه که حرب علاجاتده کی کبی در
وکی آخر الدواء در   وحربده استعمال حیله وکید جایزدر حدیث
شریفده الحرب خدعة   وترکی کویلر ازلیک اوزطقوزی حیله در
وجناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم برجانبه غزا قصد
ایلسه‌لر آخر جانبی ایهام بیوررلردی   ومقصودلرنی تصریح بیورمزلردی

مکر تبوک غزاسنده تصریح بویردیلرکه سفر دور و دراز و خلق بی آلت
وجهاز ایدیلر اصحاب کرام تهیئ تمام اتسونلر ایچون آنده تصریح
بویردیلر **بیت** سکندر که با شرقیان حرب داشت شنیدم
درخیمه هر غرب داشت واستعمال حیله ده تیمور عجایبدن ایدی
ابن عربشاه ایدر که بر جانبه سفر قصد ایلسه اول یایقام وجانغوی
عظیم سردارلری میر هزاره و میر صده لری جمع ایدوب مشورت
ایله بر جانبی مقرر ایدرلر ایدی بعده انلر طاغلوب خواص
امراسی که ارکان فساد و اوتاد خیمه بغی و غدا ایدیلر سیف الدین
ملک عباس و انلرک امثالی خلوت خاصده آخر جانبی ترجیح واو
طرفه عزیمتی تصحیح ایدوب هر برینی خیمه سنه کلوب خواصنه خبر اخبار
ایدوب علی الصباح اول جانبه بر مقدار مسافه متوجه اولوب اردودن
اولان جواسیس دخی علی الصباح اول جانبه اطراف هر بری مخدومنه
فلان جانبه متوجه اولدی حتی بر مقدار مسافه اول جانبه بیله کتدم
دیو خبر ویروب تمام آسوده و فارغ اولورلر ایدی بو طرفده تیمور
پرشور اول جانبدن دونوب مرادی اولان طرفه که هیچ آفریده خبردار
دکل ایدی ایلغار ایدوب خواب استراحتده یاتور ایکن تشویب
قتل واسر ونهب وغارت هر نه که مرادی در ایقاع ایدر ایدی مسلمانلر
کریان وکندوسی خندان وجمله ارباب عقول انکشت در دندان اولورلر
ایدی اگر لشکر دشمن انبوه اولورسه تدبیر آنکه کندو عسکرین کثیر کوسترمک

آل

بونرق

کوک

حیله سن ایدر ایدی نته کیم **حکایت** اولنور که تیمور اوایل ظهورنده
هنوز اوچ یوز کیمسنه جمع ایتمش ایدی خصمنک اون بیکدن زیاده
عسکری وار ایدی بر صحراده قریب اولیجک تیمور امر ایلدی که
هر سوار النه ایکی شاخ عظیم آلوب ایکی طرفدن سوریوب کیده پس
غبار عظیم پیدا اولیجک خصم ظن ایلدی که بو غبار عادت اوزره سم اسبدن
مرتفع و تیمور قتنده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله مقابله یه اقدام
ایده میوب تیمورلنک خلاص اولوردی **حکایت** اولنور که بر
پادشاهک عسکری خصمندن قلیل ایدی فراتدن عبور ایده جکی کیجه
عسکرینه امر ایلدی که سرکین آتلرینی توربه لرینه آلالر علی الصباح فراتدن
کچر ایکن فراته دوکه لر معسکر خصم اسفل مجرای فراتده ایدی چون
سرکین فرات ایله واصل اولدی اندیشه ایلدیلر که بر عسکر که فراتدن
عبور ایدرکن اسبلری سرکینی ابراز اولمغیله بو قدر سرکین واصل اوله
حددن بیرون و عددن افزون اولمق کرک بو خوفله مقابله دن
مصالحه یه میل ایدوب پادشاه قلیل العسکر نجات بولدی اما خصمک
عسکری کریزان اولوب الکلامک ایله ضرری مندفع اولمسه تدبیر ایدو
عسکری قلیل اکلتمق کرک که اقدام مقابله ایدوب مرغ وار دام بلایه
کرفتار اوله نته کیم **حکایت** اولنور که افتخار آل عثمان مرحوم سلطان
سلیم خان انار الله تعالی برهانه والی عجم شاه اسمعیل ایله محاربه قصد
ایتدوکده شاه اسمعیل دامن فراره تشبث ایتمک خوفندن مکاتب طعن آمیز

غیرت انگیز ارسال ایدوب دیرایدی که پادشاهلرک مملکتلری عروس
حرم خاصلری کبی در نیجه زماندر که عساکر منصوره آنده تصرف ایدرلر
سنوک وجودکدن اثر پیدا دکل اگر خوفک کثرت عساکر نصرت مآثردن
ایسه انک دفعی ایچون قرق بیکدن زیاده مبارز پیروزجنگ ارسال
افراز اولنوب قیصریه ایله سیواس مابیننده اقامت امر اولنمشدر خصم
ارخای عنان بوندن آرتق نیجه اولور و بو مرتبه دن صکره میدان
کارزاره کلمزسنک ارلک آدی سن بعد حرام محض در بونک
امثالی کلماتیله ملاقاته اقدامه ایتدروب چالدران نام صحراده آل عثمان
غازیلرندن اول باده نوش ایلدی که کاسهٔ ممات نوش ایدنجه خمار
اخرانندن خلاص بولدی پس حیله جایزدر اما غدر جایز دکلدر
غدر اولدر که بر پادشاه بر پادشاهه یا بر طایفه یه امان ویرمش ایکن علی
الغفله آنلری بصوب یا امانی بوزوب آنلری هلاک ایلیه اما صلح
ایتدوکی کفره یه تنبیه ایدوب اشته بن صلحی بوزدم حاضر اولسونلر
دیه بو غدر دکلدر جایزدر بلکی واجبدر زیرا پادشاه اسلام اوله
کفار ایله تمام ضرورت اولمیانجه صلح جایز دکلدر اما ضرورت اولسه
جایزدر اما اسلام پادشاهلری بربریله صلح مناسب بلکی واجبدر
پس خصم صلحه راغب اولیجق عناد راسن قالدرمیه بلکی صلحه مایل و متوسطلر
تدبیرنه قایل اوله نظم چو شمشیر پیکار برداشتی نگه دار پنهان
ره آشتی که لشکرشکوهان مغفرشکاف نهان صلح جستند پیدا

مصاف وکفار ایله بحسب الضروره فان جنحوا للسلم
فاجنح لها مقتضاسنجه صلح ایتمش اولسه ضرورت مندفع اولیجق
صلحی نبذ و رجوع وینه غزا و جهاده شروع ایتمک گرک نیته
آیهٔ کریمه ده فانبذ الیهم علی سواء آندن مبنی در و پادشاه اسلام
دیار کفارلیامی فتح ایتمکه اقتدار اولیجق ترک و اهمال مرخص دکلدر
خصوصا اول بلاده بر دفعه رایت اسلام آنده منصوب و نسبت دین
محمدی ایله علیه الصلوة والسلام منسوب اولمش اوله قبرس جزیره سی
وصقلبه جزیره سی کبی که چیچلیه دیمکله مشهوردر و دیار اندلس کبی
و جزیره قبرس معاویه زمانننده فتح اولنوب نیجه زمان دار الاسلام
اولمشدر و صحابه و تابعین دن نیجه ساداتک مزار شریفی آنده در
جمله دن انس حضرتلرینک رضی الله تعالی عنه خاله سی ام حرام بنت
ملحان که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم بر کون انک
خانه سنده خواب وحی آمیزه وارمش ایدی تبسم ایدرک اول
خواب سعادت مآبدن بیدار اولیجق ام حرام یا رسول الله همیشه تبسمدن
خالی اولمیه سن سبب تبسم ندر دیو جناب رسالت پناهی علیه الصلوة
والسلام بیوردیلر یا ام حرام امتمدن بر طایفه کوردم تخت اوزره پادشاهلر
کبی کمیلره بنوب کفار غزاسنه کیدیلر ام حرام دعا ایلدی یا رسول
بن آنلردن اولاین کان جود و مروت آستان بارکاه نبوت صلی الله
تعالی علیه وسلم اللهم اجعلنا منهم دیو دعا بیوردی معاویه زماننده

ام حرام زوجی ایله غزای قبرس ایچون کمیله بنوب کتدیلر کمیلردن
چقوب قبرس ده کیدر ایکن آتدن دوشوب شهید اولدی مزاری آنده در
وسلاطین مصردن اشرف تاتار سنه ثمان وعشرین وثمانمائه ده
تکرار عسکر کوندروب قبرسی فتح ایلدی امور حروبده کمین استعمال
ایتمک کرک وکمین خصم وشبیخوندن احتراز ایتمک خصوصا دار الحرب
وپادشاه خیمه سنی حفظ ایتمکده مبالغه ایتمک کرک وبی دستور عسکر
کوچمکی نهایت منع ایتمک کرک وخیمه سنه هجوم ایتمکله هلاک اولمش
پادشاهلردن بری مسترشد خلیفهٔ عباسی در که مراغه قربنده خیمه سنه
قرامطه دن بر طائفه هجوم ایدوب شهید ایلدیلر وسلطان شهاب
الدین محمد بن سام غوری در که هندده غزای عظیم ایدوب منصور ومظفر
عساکر بی شمار ایله کلورکن نماز مغربینی ادا ایدکدنصکره سجاده سی
اوزرنده حجابدن غفلت المامغیله بعض مفسد حرامی کرددن بر طائفه
هجوم ایدوب شهید ایلدیلر وعسکری دستور کتمکدن اولان شهید
مغرب پادشاهی یعقوب ابن عبد المومن کم علمای خواصدن ایدی
بی دستور کوب نهری کچوب عسکر آنی دستور ایله کچر خیال ایدوب
اکثری نهری کچوب فرنک فرصت بولوب معسکرینی بصوب یانینده
اولان خواص محکم جنک ایدوب سلطان مجروح اولوب بعد زمان وفات
ایلدی پس حذر واحتیاط ترک اولنمامق کرک شعر
حذر کار مردان کار آکه است زرک همچو دیوار لشکرکه است

بعض

بخیمه درون مرد شمشیر زن برهنه بخسبد چو در خانه زن
وعسکری بخشش وصلات ایله مراعات ایتمک کرک خصوصا
حرب وقتال زماننده لوازمدندر حکایت اولنور که سلطان
مراد زماننده علیه الرحمة والرضوان بر قلعه یه دوشوب صبح فتح ظهور
ایتمکده اکلنجک شاهین لالایه که خواص امرادن ایدی سلطان
لالا بو قلعه نه خوش فتح اولنمادی دیجک سلطانم آبا واجدادک
قلعه یه دوشلسه یغما دردیو ندا ایدرلر ایدی فی الحال فتح اولنور ایدی
دیمش سلطان آیله ایتمش قلعه اول کون فتح اولمش زیرا اکثر
نفوس متاع دنییه راغب ومال غنیمته ثواب اخردن آرتوق طالبدر
اما بوندا اولنوب عسکر جدله بذل ارواح ایدوب فتح اولندقدن صکره
خزانه مهر اوروب غازیلری محروم ایلمیه که طبعلری شکسته اولوب
بر قلعه دخی جد بلیغ ایتمزلر واهل تیمارک وعسکرک اولادنه باباسی
تیمارنی وعلوفه سنی توزیع ایتمک کرک خصوصا عساکره احتیاج غالب
اوله وچوق پادشاهلر خطا ایدوب محضا خزینه دارلغی مهم
مملکت ظن ایدوب مالی سپاهی دن دریغ ایلدیلر وقت حاجتده
سپاهی یا ضعف حالندن یا غضب قطع مالندن تکاسل واهمال ایدوب
پادشاه تلف وخزینه دشمن النه کیردی نظم
سپاهی که خوش دل نباشد ز شاه حدود ولایت ندارد نکاه
وچون فتح تمام روزی اولمیه عسکری نهب وغارتدن منع ایلمیه که منعک وبو

اولمق

مقدماتی قبل الملاقات محکم اولمش کرک والا اول حینده طایفهٔ
پرحرص وآزی مال وجهازدن منع واحتراز ایتدرمک متعذردر
خصوصا عسکر طبع تاتار واتراک غدار دن اوباش هرجا آتش انجا
باش اوله اما قبل الحرب پادشاهک سیاستی معلوم ویساقی
مقرر ومجزوم اولیجک اول حینده صبر ایدرلر ودخی پادشاهک
دشمندن بی موجب قوی فرار اید نه عظیم سیاستی مقرر کرک که ادنی
بهانه ایله رآه فراره ایتمیه لر [نظر نیاز] وبو یاساقده طاغیهٔ مغول چنکیزخان
وانک مقلدی تیمورلنک محکم مبالغه ایدرلر ایدی اول سببدن
ایکیسی نک عسکری منهزم اولمق مسموع اولمامشدر وایکیسی اکثر ربع
مسکونه ظفر بولمشدر چون عروس فتح جلوه کر اوله قتل وغارتده
اسراف ایتمیه بلکی بعد القدرة قطعا قتلی جایز کورمدیلر اسیر ایتمک کرک دیدیلر
زیرا اسیر ایتمده منافع چوقدر قتلده ندامت احتمالی اغلب در
اکر قتلی مصلحت ایدوکی ظاهر اولورسه فوت اولمش دکلدر شعر
چو سالاری از دشمن افتد بجنک بکشتن درش کرد باید درنک
که افتد ازین شوم هم سروری بماند کرفتار در چنبری
اکر کشتی آن بندهٔ ریش را نه بینی دیکر بندهٔ خویش را
وپادشاه بر ولایته ظفر بولدقدنصکره قتل عام ایتمک عقلا وشرعا
مجوز ومرخص دکلدر رعایای بی کناه خود ظاهر وسپاه پرکناه
قدرت نعمتنک شکری عفو کرکدر اسکندر بر شهری فتح ایتدکدنصکره

تیغ انتقام ایله قتل عام ایدیجک ارسطاطالیس عتاب نامه کوندروب
که غلبه دن اول قتل ایتمکده معذور ایدک بعد الغلبه زیردستک اولان
ضعفانک قتلنده نه عذرک واردر واستعمال عفو ملوکدن احسن در
زیرا عفو قدرتدن صکره مستحسن در وکمال قدرت ملوکه دخی
حاصل اولور وبعض شعرای عرب عفو ایله افتخار ایتمکده بو بیاتی
خوب دیمشدر شعر سالزم نفسی الصفح عن کلّ مذنب وان
کثرت منه علی الجرایم وما الناس الا واحد من ثلثة شریف
ومشروف ومثل مقاوم فاما الذی فوقی فاعرف قدره
واتبع فیه الحق والحقّ لازم واما الذی دونی فان قال صنت
عن اجابته عرضی وان لام لایم واما الذی مثلی فان زلّ
اَوْ هفا تفضّلت انّ الفضل بالحلم حاکم وملوک وخلفادن
صفت عفو ایله شارب صفو اولمش مأمون خلیفه که دیر ایدی اکر
خلق نیم عفوده نه قدر کدم وار ایدوکین بیلهلر ایدی بکا جرملری ان
غیری نسنه ایله تقرب ایتمزلر ایدی وبو معنی بی سلامی شاعر
بغایت خوب دیمشدر نظم تبسّطنا علی الانام لمّا راینا العفو
من اثر الذنوب

سلاطین عظامک وامرای کرامک
ندما ومقربلری واتباع واشیاعینک اداب ورسومی بیانندهدر

معلوم اوله که خدمت سلاطین ایدنلره آداب ورسوم مخصوصهّ واردر که
سایر خلایق ایله صحبت وخدمت رسومنه مغایردر اول سببدندر که

آداب خدمت ذکر اولنمش ایکن ینه بو بابی ایراد ایلدک ورعایت
آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعب در عقل کامل و ریاضت
و استعداد تمام کرک حتی بعض مشایخ طریقت دیمشلر که بر کیمسنه که
خدمت سلاطین ایتمش اولمیه آداب سلوکی رعایت ایتمکه قادر اولمز
و مشایخ عظامدن ابو حفص حداد نیشابوری مریدلرینه آداب
سلاطین امر ایدوب جمله سی خدمتنده بر پای و دست بسته پشت بالالرندن
غیری یه نظر ایتمکه و نسنه سؤال سوز سویلمکه رخصت ویرمز ایدی
حتی حج ایچون بغداده کذر ایتدکده جنید حضرتلری قدس الله تعالی
اصحابنک آدابن کوریجک ادبت اصحابک آداب السلاطین دیدی
و دخی خدمت سلاطین خطرناکدر نته کیم سابقا ذکر ایتمش ایدک که
بعض فضلا دیمشلردر السلاطین یستصغرون فی العقاب ضرب
الرقاب ویستعظمون فی الثواب رد الجواب و شیخ سعدی
دیمشدر که پادشاهلر کاه اولور که سلامدن انجینورلر و کاه اولور که
بر دشنام ایله خلعت ویرورلر فقیر ایدورین سر صعوبت خدمت
و قربت سلاطین اولدر که انسان سهو و زللدن خالی اولماز سائر
خلایق عقوبت تمام اجراسنه قادر اولمامغیله و ایدرسه سؤال و جواب
بلکه عتاب و عقاب چکمک احتمالی اولماغین اغماض و اعراض ایدرلر
پادشاه نفاذ امره قوله و اجرای امره قادر و بو عقابدن اوزره آنلره
نیچون ایلدک دیر بر کیمسنه اولماغین دنسی خطاره عظیم جزالر

ایدرلر و دخی کندولر الم و عقوبت ندر کورمشلر امر ایتدوکلرینی همین
وجزوی صانورلر **حکایت** ایدرلر مرحوم سلطان بایزید
بن محمد خان حضرتلرینک بر کون مبارک طرنغی آراسنه حصیر چوپی
کیروب محکم الم ویریجک امر ایتمشلر که جلادلر من بعد کیمسنه نک
طرنغنه قامش یوزمکله شکنجه ایتمیه لر **نظم** خفته بر بالین شاهی نازنین را
چه غم کر ز خاره و خاره ساز د بستر و بالین غریب و عقلا پادشاهلری
آتش سوزانه تشبیه ایلمشلردر نته کیم آتش سز معاش انسانی ممکن
دکلدر و سرمای زمستانی قرب آتش اولماینجه مندفع اولماز
کذلک پادشاه سز معاش ناممکن و سرمای ظلم ایله لرزان اولانلری
حضور پادشاه سز تسکین و تسخین اولنمز اما کمال قربت و کثرت مخالطتلری
احراق و اضراری مشتملدر پس عاقله کرکدر که میانه استعمال
ایدوب نه بعد کلی و نه قرب مفرط اختیار ایده که سلامتله مسرور و ندامت
و غرامتدن دور اوله چون تقدیر الهی قربت خدمتلرین روزی
ایده کرکدر که قلبده محبتلری تمام و لسانده ثنا و مدحلری علی الدوام
و اعضا و جوارح ایله خدمتلرینه اقدام و اهتمام ایده و ستر معایبلرنده
دخی سعی اوله و ایتدوکی خدمتی نشاط و سرور ایله ایدوب کرانیت
و نفور ایلمیه و نه وقت طلب ایدرلرایسه حاضر اوله و طلب
اولنمادین خدمته کیرمیه و ملامت و سآمت ویرمیوب مبادرت
رجعت ایلیه و خدمت و مدحتدن نه ایدرسه صدق و اخلاص ایله ایده

و بر خدمته تعیین بیوریلورسه
و بر خدمته تعیین بیورلورسه آخر خدمته
قصد لائق ایدوب
مداخله ایتمیه

لفاق وخوش آمد ایله ایتمه تا که محبت آنلره دخی منعکس اوله که نفوس انسانیه
مرآیای مقابله کبی در **شعر** بلی داند ولی که آگاه باشد که از دلها
بدلها راه باشد وآنلردن اعتراضی دفع ایدوب هر نه صادر اولور ایسه
مهما امکن محامل صحیحه یه حمل ایلیه ونصیحت لازم اولدقده لینت وادب ایله
عرض ایلیه زیرا شریعت مطهره ده آحاد ناسه سلاطینه امر معروف
ونهی منکر لازم اولدقده زجر وعنف جایز دکلدر وحق جل وعلا موسی
وهارونه علیهما السلام حضرتلرینی فرعون طاغی یه ارسال ایتدکده
قولا له قولا لینا دیو بیورمشلر واکر وزیر مشیر ایسه بر مقدار
پادشاه رایی اوزرینه مماشاة ومدارات ایدوب آندن صکره لطف
ایله سویلیه که حکما دیمشلردر که پادشاه قلّه کوهدن اینن سیل عظیم کبیدر
دفعةً آنلری متوجه اولدقلری جانبدن دوندرمک ممکن دکلدر
ایتمک استیین کشی غرقۀ هلاک اولور امّا بر جانبه بر مقدار
خار وخاشاک یغوب تدریج ایله سیلی دوندرمک اولور واداء
خدمت سلاطینک اعظمی اولدر که افشای سرّ شاه ایلمیه ومشهوردر که
سرّ ویرمک سر ویرمکی مستلزمدر ومطلقا حفظ سرّ اخوان مکارم
اخلاقدن ایدوکی سابقا ذکر اولنمشدر امّا حفظ سرّ پادشاه
واجب قوی اولمغین تکرار ایراد اولندی وطریق حفظ اولدر
که امور ظاهره یی سؤال ایتدکلرنده کتم ایدوب آخردن سؤال ایدک
دیه که لسانی حفظ اشیایه معتاد اولوب خفایای اسراری کتم ایتمه سی

مقرّ اوله

مقرّ اوله **وبر ادب دخی** اولدر که پادشاهدن بر امر غیر موجه ظاهر
اولسه اول امری کندویه یا آخره نسبت ایدوب پادشاهی تنزیه
ایلیه صکره کندویی تنزیه ایتمک استسه لطائف حیله ایله
ایدوب پادشاهه ارجاع ایلمیه هیچ توجیه ایتمکه قادر اولمازسه
اقلّی بر سبب خفیسی وار در چون سببی معلوم دکلدر
اعتراض ایتمک دیو بو بیتی اوقیه که **بیت** رموز مملکت
وملک خسروان دانند کدای کوشه نشینی تو حافظا مخروش
وبر ادب دخی اولدر که تحصیل مرادات وآمال ایتدکده پادشاهه
ابرام والحاح ایتمیه وکثرت طلب وحاجاتدن احتراز ایلیه
خصوصا که توزیع مناصب اکا تفویض اولنمش اوله کرکدر که حظ
نفس وغرض خاطری بالکلیه طرح ایدوب رضای حق تعالی ورضای
پادشاه نه جانبده ایسه اول طرفده اوله **وبر ادب دخی** اولدر که
خدمت پادشاهی همان وسیلۀ جمع مال ایکلیوب اموال خاصۀ
پادشاه واموال عامه رعایا وسپاهه دندان طمعی تیز ایلمیه
تقوی وپرهیزکارلق استعمال ایده شول حالی که پادشاه
استماع ایدیجک انجمک احتمالی اوله آنی تناول ایلمیه واز
طمع چوق زیان دیدکلری عجب صحیح سوزدر لکن عمل ایدر کشی آزدر
ومطلقا ترک طمع حصول ماله مؤدّی وطلب وشرّه قلّت ماله مفضیدر
تجربه اکا دلیلدر نه کم دیمشلردر **شعر** انما المال الذی تطلبه

مثل الظل الذی یمشی معك انت لا تدرکه مستعجلا
واذا ولیت عنه تبعك و مال استرسه پادشاهدن سبب مال
اولان نسنه‌یی طلب ایده نفس مالی طلب ایتمیه که نفس مال
طلب ایتمك ذل سؤال و قبح طبعی مستلزم اولدوغندن غیری پرهیز حال
طبع پادشاهه ثقیل کلور بعضی وزراکه امساك ایله معروف ایدی
طالبلره بیك اقچه عطا ایتمکی صعب عد ایدردی اما انجه
بیك اقچه‌لر حاصل اولاجق منصب ویرمك قتنده سهل اولور ایدی
وبر ادب دخی اولدرکه پادشاه برنسنه‌یه اختصاص مراد ایله
هرکز اول نسنه‌یه طمع و تصرف ایتمیه اکرچه امر جزوی دخی اولور
مثلا پادشاه برکونه لباسه یا برجنس اسبه مایل اولسه اختصاص مادی
اظهار ایدوب کندوسی اشتراك دائره‌سنه اوغرامیه اول
سببدرکه سلاطین عجم کل ما یصلح للمولی فهو للعبد حرام دیرلر
ایدی وبر ادب دخی اولدرکه پادشاهلره اظهار استغنا و
خدمتلرندن اوصانمق و تبرم کوسترمیه که سلاطین انکا تحمل ایتمزلر
بلکه خدمتلرینه اشتیاق و نعمتلرینه احتیاج اظهار ایده بر ادب
دخی اولدرکه آنلردن هیچ نسنه رد ایتمیه مال و اموال و املاك و
عقارات و عبید و خدمدن خصوصا اول اموال و اسباب خدمتلرنده
تحصیل اولنمش اوله وچوق نسنه‌یی عقللر دریغ ایدوب جان و
وسردن هم بالضروره اول اسبابدن محروم اولدیلر وبر ادب دخی اولدرکه

274

پادشاه تعظیم و توقیرین زیاده ایتدکده ادب و تواضع و مرتبه‌سین
بلمکده تقصیر ایتمیه و انلرك تعظیمنه مغرور اولوب ناز و دلال
و تکبر و استغنا کوسترمیه ابن المقفع ایدرکه اکر پادشاه
برادر دیه سن انکا خداوندکار و سلطانم دی اول سنك اقربا بك
زیاده ایدرسه سن انك تعظیمن آرتور و پادشاه قتنده
منزله بولدقده تملق و تضرع فوق الحد استعمال ایدوب هر کلمه اردنجه
بر دعا ایتمه که بیکانه‌لك و وحشت علامتیدر و اصلا اظهار
ایتمیه که بنم سنك اوزرکده حقم واردر یا سابقه خدمتم واردر بلکه
سوابق خدمتکی لواحق ایله مجدد و مؤکد ایله زیرا سلاطین بلکه
اکثر ناس شول حقوقی که منقطع اولمش اوله اعتبار ایتمزلر و پادشاه
خدمتنده وزارتدن صعب خدمت یوقدر زیرا اکثر ارکان و اکابر
انك منصبنه طالب اولمغیله منتهز فرصت اولورلر و عامه
ناس مطالب و امانی‌لری میسر اولمادقده آنی سبب ظن ایدوب
انکا طالب نکبت اولورلر پس وزیر عاقله رای صحیح اولدرکه امانت
و استقامته تمسك ایده که امانتدن آرتق اعانت ایدر کیمسنه بولنماز
و حساد و اعداسی کیملر ایدوکین بلمك نافعدر بشرط انکه اظهار ضجرت
و طلب انتقام ایتمیه و پادشاه خدمتنده آنلردن تشکی و تظلم
ایلمیه و اعدایرینه قومیه و اکر پادشاه قتنده آنلر ایله مناظره و مباحثه
لازم کلسه غضب و تهور ایله ایتمیوب حشمت و وقار ایله ایله وبر ادب دخی

اولدرکه پادشاه اقران وامثالندن برینی کندویه ترجیح وتقدیم ایلیه
اکرچه کندونک استحقاقی اکثر ورجحانی اظهر ایسه دخی تألم
وتضجر اظهار ایتمیه بلکه رضا وخشنود زیاده اظهار ایده ویقین
بیله که عاقبت رعایت اولنور ومرتبهٔ استحقاقنه واصل اولور
اکر استحقاقی مجهول ایسه وجه معقول ایله اظهار واثبات جایزدر
وادب مجالس سلاطیندن بری اولدرکه آنده مشورت ایتمیه‌سن
وبرکیمسنه‌یه سر سویلمیه‌سن وبرکیمسنه‌دن نسنه سؤال ایتمیه‌سن
وکرسندن سؤال ایلیه‌لر پادشاه طرفنه نظر ایدوب کانه اجازت طلب ایدر
کبی اولوب آندنصکره جواب ویره‌سن اکر غیریدن صورسه‌لر تقدم
ایدوب جواب ویرمیه‌سن فرضا سندن صورمزلر دیسه خجالت
لازم کلور مجیب جواب ویردکدنصکره دخی احسن جوابه قادر ایسه‌ک
وآنی محل اقتضا ایدرسه وجه معقول ایله عرض ایلیه‌سن وبو
ادب عموما لازمدر نته‌کیم سابقا مرور ایلدی وبر ادب دخی
بودرکه پادشاه سندن آرتق برکیمسنه‌یه محبت ایلسه اکا رشک ایدوب
مرتبه‌سنه وصول طلب ایتمیه که ممکن اولمادوغندن غیری سکا ضرری
عاید اولور زیرا سبب محبت اتصال روحانیدر شاید آرالرنده الفت
روحانی اوله وممکن که سوابق حقوقی اولوب سن اکا
مطلع اولمیه‌سن وبر ادب دخی خدام وندمای پادشاهی قصوردن
مطلع اولوب اعلام ایلمیه که پادشاه کندویه تماملق اعتقاد ایتدکدنصکره

اعدا حاصل ایتمش اولور ومشهوردرکه شیره که پادشاه دد
برقورد وبر دلکو خدمت ایدرلرایدی برکون شیر خسته اولوب
برایکی کون روباه کلمیوب شیره قورددن روباهی سؤال ایدیجک
پادشاه خسته اولیجک کندو مرادنه کتدی دیدی چون
روباه کلدی کوردی که شیر غضبه کلمش اکلادی که قورد
بازی ایلمش شیر غضب ایله قنده ایدوک دیجک پادشاهک
مرضنی بلوب دوا طلبنده ایدم دیدی نه دوا بولدک دیو
روباه قورد طاشغی بغایت نافع ایمش دیدی قورد کلیجک
شیر زانوی کرکه پنجه اوروب مجروح خون آلوده ایلدی روباه
چیقوب قوردی بو حالده کوریجک ندا ایتدی که ای آل موزه‌لو
کیمسنه پادشاه خدمتنده دهانکدن چیقان کلامی فکر ایتمینجه سویلمیه‌سن

چون انسان کمال متوقعنه وصول وسعادت
مترقبه‌سی حصولی بولمقده بنی نوع ایله اجتماع وتمدن وآنلردن استمداد
وانتفاع لازمدر واستمداد وانتفاع دخی مابینده الفت
وصداقت اولماینجه اولماز ونقدر صدق اکثر اولسه استمداد
اتم واوفر وکمال متوقعه طریق وصول اسهل واخصر اولور
چون صداقت مراتب محبتک اعلامیدر پس رابطهٔ صداقت ایله
استکمال اکثر اولور وصدیق حقیقی عددده چوق اولماز زیرا

جوهر عزیز در البته کیاب اولور نته کم اشارت کچدی ایدی وچون
اکثر خلق طالب مشتهیات نفسانیه ومستلذات حیوانیدر آنلر ایله اختلاط
ضرورت مقداری اولوب آرتق اولماق کرک نظم خلق عالم
شمدی سرتاسر سباع و وحشدر انلر کله اختلاط ایدن بکا مجنون کلور
وحکما آنلری توابل طعامه تشبیه ایتمشلردر توابل طعامه قونولان
خرده نسنه لره دیرلر فلفل کبی ونخود وبرنج کبی نته کم چوق اولسه طعامی
فاسد ویرر وهیچ اولمسه دخی ایو اولماز خلق دخی ایله در ارسطاطالیس
ایدر خلق دوسته هر حال محتاجدر حال رفاهیتده موانست استلذاذ
ایچون حال شدتده معاونت واستظهار ایچون وپادشاهلر که
خلقک بی نیازلریدر آنلر دخی مستقلره تربیت ایچون بلکه فقرا ومساکینه
مظهر احسان اولمغیچون محتاجلردر وسقراطیس حکیم ایدرکه بر کمسنه
دنیا ومافیهایی تحصیل ایلیه صداقتدن که محروم اوله هیچ نسنه حاصل
ایتمش دکلدر حیات اکا وبال ونکبتدر واکر ظن ایدرسه که تحصیل
صدیق وصداقت آساندر خطا ایدر کوهر صداقت رغایب غرایب
دنیادن اعز وافضلدر زیرا صدیق صدوقک حال شدتده وکربتده
معاون وحال رخا ودولتده مقارن اوله اکا نظیر تصور ایتمک
فکر باطلدر زیرا کاه اولور که انسانه بر حال کلور جمله اموال عالمی
کندونک ایدوب بذل ایلیه مفید اولماز الا صدیق که اول حالده
دخی نافع وصدمت کربت وشدتی دافع اولمق اولور وپادشاهلرکه

امور رعیة تفرق واطلاع وجزئیات وکلیات احواله احاطه وقانون
احتیاط ایله عمل ایتمک استسه اکا ایکی چشم وایکی کوش وبر قلب
وبر لسان نیجه کفایت ایدر اما اصدقاء حقیقیسی اولیجق
انلرک چشملری وکوشلری وقلبلری ولسانلری دخی چشم وکوش
وقلب وزبان اولوب معاد ه نیجه چشملر نظر ونیجه کوش ایله سماع
ونیجه قلب ایله تفکر ونیجه لسانله تذکر ایتمش اولور انتهی کلام الحکیم
وشعرای عرب دخی بو معنایه اشارت ایتمشلردر نظم اخاک
اخاک ان من لا اخا له کساع الی الهیجاء بغیر سلاح وهل ینفع
الخطّی غیر مثقف وهل ینهض البازی بغیر جناح ودیمشلرکه بر
کیمسنه صداقت ایچون اختیار اولنمق مراد اولنسه نظر اولنه که زمان
صباسنده پدر ومادر ایله نیجه معامله ایتمشدر اکر عقوق اوزره ایسه
اولدی ایسه قطعا اندن خیر اوممق جایز دکلدر اکر رعایت
حقوق اتدیسه انک دامن صداقتنه محکم تمسک ایتمک روادر اندن صکره
سایر اصحاب واحباب ایله کیفیت اختلاط واسلوب ارتباطنه نظر ایده لر
اکر انلر ایله عهد ووفایه ساعی وشرط حقوق صحبتی راعی اولدیسه
آنوک ایله عهد اخوت وصداقت ایلیه لرکه عاقبت خیر وسلامتدر
الا از عهده عهد اکر بیرون آید مرد از هرچه نظر کنی
فزون آید مرد ونته کیم اوصاف اشقیاده نقض عهد وکفران نعمتدن
مذموم خصلت اولماز کذلک اوصاف سعداده دخی وفای عهد

وشکران نعمتدن ممدوح فضیلت یوقدر وشکردن مراد مجرد مکافات
بالفعل دکلدر زیرا کاه اولور که فقر و فاقه سببی ایله احسان فعلی ایله
مکافات ایده مزاما درج درونده درج محبت ثابت ولسان شاخسار نده
ثمرهٔ مدح فضایل عمیمه وذکر خصایل کریمه سی نابت اولوب شاکرین و ذاکرین
قسمنده داخل اولور اگر زمان صبی ده کی رعایت حقوقی یار عونیت
عقوقی بلنمک ممکن اولمازسه زخارف دنیا و مستلذات نفس
وهوایه میل وطلبن کوره لر اکر حرص وشره وغایت شوق وشغف
اوزرینه اولسه انوکله دوستلق بنیادین ایتمه ودخی ترفع
وتغلبه میلی افراط اوزرینه ایسه انوکیله صداقت اندیشه سین
پیشه ایتمه لر زیرا افراط متابعت نفس شهوته جمیع منافعی کندو یه
حصر ایتمک اقتضا ایدر وکذلک فرط میل ترفع اضافه مانع در
و دائما کندو جانبن راجح کوروب حقندن زیاده رعایت طلب ایدر
پس زوال محبت وانتهای صداقت جانبنه مؤدی اولور ولوراد
دیمشلردر که اکر آدمی لهو ولعبه مایل و استماع اغانی ومعاشرت
غوانیه ایتمکه مشغوف ایسه آندن صداقت رجا اولنمیه که هوای نفس
افراط میل حقوق اخوانیه رعایت ونیل ایتمکه مانعدر چون
آدمی بو امتحانلرده تمام العیار وکامل الوزن چیقه انک محبتن بنقد صدق و
سینه ده درج وعمر عزیزی صداقتی اسبابنک تحصیلنه خرج
اولنورسه روادر کبریت احمردر ودر وکوهر دیدوکلری مراد بو تخلیلین

صدیق صدوق وبونک کبی یار وفادار در وبونک کبی دوست حقیقنده
دیمشلردر که عجبا ممن یحزن وله صدیق فاضل وممکن اولورسه ترک صدیق قلیل
اقتصار ایده لر زیرا متفرد دوستلرک مختلف هوالری وتباین
حقلری اولسه کرک هر برین رعایت ایتمک کرک صعبدر چون
سبب عداوت اکثریا آشنالق و معرفت اولان موضعده اولور
زیرا برکیمسنه ایله هیچ مناسبت وآشنالق اولمایجق عداوت وذو هو البتق
دخی اولماز وفی الجمله دوستلقدنصکره دشمن اولانک ضرری
زیاده اولور زیرا دقایق احوال عارف وطریق ایلام واضراره
واقفدر ٧ احتیاط اولیدر نته کیم دیمشلردر نظم بهرکس
کاآشنا کشتی شد آخر دشمن جانت بجو دکر نیستی دشمن بهر دم
دوستی کم کن نظم عدوک من صدیقک مستفاد
فلا تستکثرن من الصحاب فان الداء اکثر ما تراه یکون
من الطعام او الشراب چون سعادت موافق اولوب صدوق
صدیق و رفیق مرافق اله کیره انک رعایت حقوقنده اهتمام واعتنا
و معادات وعقوقنده اجتناب وانتها اولنه وانک مهمانه منظاهر
و ذکر مدح وثناسنه مجاهدت ولطف وعدل ایله معاشرت اولنه
ومجرد حب قلبیسی اوله ونه اکتفا واعتماد اولنمیه زیرا قلبه
اطلاع علام الغیوبه مخصوص و دوسته محبت خالصه سنی
اعلام ایتمک سنت ایدوکی منصوص در روایت اولنور که مجلس

٧ پس تکثر معارف یعنی
آشنالر چوغلغندن احتراز
ویه بابدر ٧

جناب رسالت پناهی دن صلی الله تعالی علیه وسلم برکیمسنه قالقوب
کیدیجک حاضرین دن بریسی یا رسول الله بنم بو کیمسنه یه محبتم وار در دیدی
حضرت علیه الصلوة والسلام بویردیلر که یا هیچ اعلام ایلیدوکمی
ایلمدم دیجک طورامدی وار محبتکی اعلام ایله دیدیلر وظاهر اثری
اول اوله که انک درونده شاخ محبت نابت وطرفین دن صداقت
شجره سی فرعها فی السماء واصلها ثابت اولمقدر وتقصیرات که
احیاناً صدیق صدوقدن صادر اولور عفو واغماض اولنه وهر جزوی علته
طعن واعتراض اولنمیه مشهوردر عیب سز یار استین بی یار
اولور اقل ذا الودّ عثرته وقفه علی سنن الطریق المستقیم
ولا تسرع بمعتبةٍ الیه وقد یخطی ونیته سلیمه وبعض علما ذکر
ایتدی که صدیق جفا و وحشت اظهار ایدیجک بر مذهبده دفع وحشت
حادثه یه ساعی وعهد قدیم صداقتی مراعی اولمق کرک نه کیم حکما
دیدیلر داوِ المودّة بکثرة التقاعد زیرا جفای صدیق وجود
صداقته عارض اولمش مرضدر مرضه دوا ایتمک سنت الهیدر
ومذهب آخرده صداقتی ترک ونهال محبتی بی برگ ایتمک کرک زیرا
صدیق متغیر عضو فاسد کبیدر عضو فاسد قطع اولنمقدن غیری
چاره یوقدر نه کیم بعض شعرا دیمشدر که ضلّ من ودّنی
وتناس من بعدا لا تکرهن علی الهوی احدًا قد اکثرت حواء
اذ ولدت فاذا جفا ولد فخذ ولدا فامّا بو مذهب اهل جفاده مقبول
مذهب

مذهب اول در واصل ظهور صداقت زمان شدت وکربتده اولور
زیرا زمان حضور ونعمتده اخوت چوق اولور دعوی الاخاء
مع الرخاء کثیرة عند الشدائد یعرف الاخوان لکن صدیقدن
قصور ظاهر اولیجق عتاب لطیف آغاز ایده که شاید وجهی
وعذر خفاسی اوله بیان ایدوب عقده مخل اوله وخاطرده قالمیا غل
شاید محبت خلل پذیر اوله وفی العتاب حیاةٌ بین اقوام
وحقوق صداقته تعهد ایتمزسه زواله مؤدی اولور زیرا
برکیمسنه ماکول ومشروب وملبوس ومفروشه امرین تعاهد ایتمزسه
تلفنه مؤدی اولور فکیف که صداقت وصداقت انعقادندن
انحلال اولمه نک احری اکثردر ودوسته تعلیم علم
وتنبیه ضایع ایتمکدن بخل وضنت ایلمیه وبعض عیوبی وارایسه
وجه حسن واسلوب لطیفله تنبیه ایله واغماض وابقا خیانتدر
آنی جایز کورمیه وطریق تنبیه غیردن نقل وحکایتله تلویح ایتمکدر
مفید اولمازسه تنهاده تصریح ایده ودوستلر ارا سنده اظهار
ایتمک مضردر وانخلال صداقته داعی وافساد حساد ونمیمه نمامی
ساعیدر خصوصا بو زمانده که بر فعل ذمیم وخلق وخیم شایع وذایع
اولدوغندن غیری ظرافت وکیاست عد اولنور اولدی
پس اصدقا واحبا احتیاط اوزره اولوب مداخلت حسود ونمام ایله
بناء صداقت واساس محبته انهدام ویرمیه لر وحکما نمامی که

تشبیه ایدرلر که برکشی سرناخنلر دیواره دیر ایدوب بعده انکشت
صغیر بر رخنه پیدا ایدوب بعده تیشه و کلنک ایله رخنهٔ عظیم وجدار اندن
تهدیم ویره   بوجمله که زبان قلم انک تحریرینه جاری و بنان بیان
تقریرنده سایر و ساری اولدیغی حکما و علمانک اقوالی در   اول که
تجریب روزکار و آزمایش لیل و نهار ایله ظاهر و پدیدار اولدی
اولدر که بو زمانده   صدیق صدوقک وجودی محال
و دوست موافق ممتنع الوجودک ایدوکی نتیجهٔ بین الاشکالدر پس
اولی اولدر که جمیع امورین توکل حقه بنا ایلیوب صداقت صدوقه
اعتماد ایتمیه و هیچ احدی کندویه صدیق صدوق و رفیق شفیق دیو
اعتقاد کلیمه   زنهار زکس وفا مجویید که من   دیدم همه را
وآزمودم همه را   لا تضرعن لمخلوق علی طمع
فان ذلک نقص منک فی الدین   واسترزق الله مما فی خزائنه
فانما هو بین الکاف والنون   شخص معاشره نسبت
اوچ قسمدر   بریسی اعلا و بریسی مساوی و بریسی ادنی اولور
قسم اول باب مزبورده مذکور اولدی   پس قسم ثانی دخی اوچ قسمدر
بریسی دوستلر که معاشرتی واجب   بریسی دخی دشمنلر که احترازی لازم
بریسی نه دوست نه دشمن اولانلردر که حکم معاشرتی ذکر اولنه کرک
قسم اول که دوستلردر ایکی قسمدر   دوست حقیقی و دوست
حقیقی نک آداب معاشرتی هنوز کچن بابده ذکر اولندی   اما دوست

غیر حقیقی دوست

عرحمی

غیر حقیقی نک طریق معاشرتی اولدر که اگر تملق و نفاقله دوستلق دعواسن
ایدوب اصدقا بولنه کیدرسه ممکن اولدیغی قدر مجامله و احسان
اولنه که احسانله شاید که دوست حقیقی مرتبه سنه وارة   نته کیم
جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مؤلفة القلوب
طائفه سنه که اسلامه کیروب اما قدملری راسخ و ارکان دین قلبلرنده
شامخ اولمیوب تزلزل اوزرینه اولنلر در احسان بیوررلر ایدی
و انلرک اکثری احسان سببی ایله محبتلری مجدد اولوب شجرهٔ
ایمان قلبلرنده راسخ اولدی   اما اعتماد تام اولمیوب احوال
خفیه سن اعلام ایتمیوب مقادیر اموال و عیوب خفیه سن آندن
نهان ایلیه   و آنلری تقصیر و تهاون ایتدوکلریله مؤاخذه
و اهمال حقوقله معاتبه ایتمیه   و ممکن اولدقجه معاونت و مواسات
ایده   و آنلردن بری جاه و مرتبه یه ایرسه تودد و تردد دین
زیاده ایلیه   و اعدا دخی ایکی قسمدر قریب و بعید و بونلرک
هر بریسی دخی ایکیشر قسمدر   بریسی نهان و بریسی آشکارا   و حسد
اهلی دشمن خفی و اهل حق ایدوکین دشمن جلی قسمندندر   و دشمن
قریبدن احتراز اهم و اولی در   زیرا دقایق احواله عالم
و ایصال ضرر و مکروهه قادردر   پس جمیع احوالده آندن احتیاط
و احتراز کرکدر   احذر عدوک مرة   واحذر
صدیقک الف مرة   فلربما انقلب الصدیق   فکان اعرف

بالمضرة واعدایی لطف واحسانله دوستان زمره سنه ادخال‌ده
احسن تدبیر بو قدر مگر که حسددن دشمنلك ایدر اوله آنك احسان ایله
ازاله سی ممکن دکلدر بلکه زیاده اولور کل العداوة قد یرجی
ازالتها الا عداوة من عاداك عن حسد توانم آنکه نیازارم
اندرون کسی حسود را چه کنم کو ز خود برنج درست اکر احسان
وکرم ایله ازاله سی قابل دکلسه باری اظهار ایتمیه که اظهار عداوت
مضرة زایده متقرردر زیرا شری خیر دفع ایدر اما شری شر دفع
ایده مز ومخاصمه ومنازعه وجدال ومرا ایتمیه که منازعات وخصومات
دولتلر اختلالنه سبب مفضی در ونعمتلر انقلابنه علت مؤدی
اولور حیف اول عمر نازنینه که عداوتلره مصروف وجدال
وخصومتلرده منقضی اوله که العداوة شغل شاغل وحضرت امام
شافعی رضی الله تعالی عنه بویورمشلر که لما عفوت ولم
احقد علی احد ارحت نفسی من هم العداوات انی احیی عدوی
عند رؤیته کانما قد حشی قلبی محبات واظهر البشر للانسان
ابغضه لادفع الشر عنی بالتحیات وتدبیر احوال دشمنده شرط
حزم اولدر که احوال خفیه سنه اطلاع اوله تا مکایدندن احتراز ممکن اوله
اما معایبی کشف اولنمیه مگر اول وقت که ضرورت الجا ایده زیرا نشر
معایب ایتمك خلقنه لازم اولور و دشمندن دخی متأثر اولمازاولور اعتیاد
و دشمنك عداوتی زیاده اولوب اول دخی تجسس عیوب ونشره

ساعی

ساعی اولور نته کیم دیمشلردر وان بحثوا عنی ففیهم مباحث
وهم دشمن جواب تدارك ایدر وقت حاجتده اظهار ایدجك
جوابندن عاجز اولور مگر بعض اوقاتده اظهاری موجب
رفع عداوت وکف عدویه سبب ومؤدی اوله اول وقت
بقدر الضروره مرخص در اما بهتان وافترا ایله زبانی ملوث ایتمکدن
احتراز ایده زیرا اکابر قاتنده کذبی معلوم وسوزی نامعتبر
اولوب دشمن غالب اولور واکابر قاتنده عداوت عدو
معلوم ایلمك مجوزدر که نمیمت ایدرسه اعتقاد ایدرسه ایتمیه لر
وافلاطون حکیمدن مرویدر که غلبه عدویه آندن افضل یوقدر که بر
فضیلتده که معارف وصنایع در مشارك ایسه سعی ایدوب رجحان
وتقدم حاصل ایده اذا ما رمت ارغام الاعادی
بلا سیف تسل ولا سنان فزد فی مکرماتك فهی اعدی علی
الاعداء من نوب الزمان زیرا کندوسی درجه کماله ترقی
واعداسی تنزل ایدوب بالآخره انکار رجوع ایتمه سی مقرردر واعداسنه
غیبت ده شتم وقذف وذکر مساویه وغیبت ایتمك ناقص عقللر
عادتی وسفها اسلوبی در زیرا غیبت ده شتم ومساوی غیبت و
ایتمکدن دشمن اشتمز که متأذی اوله همان آثم اولدوغی قالور نتکیم
کتاب اولده تفصیل اولندی ودشمنه روزکاردن بر ضرر
ومصیبت ایرشسه زنهار شماتت واظهار سرور ایتمیه زیرا شاید که

حوادث ایام وکردش فلك واعوام انك مثلنی بوکا دخی ایلیوب بو دفعه
دشمن شادمان وعدو خندان اوله   اکر برد عدو جای شادمانی نیست
که زندکانی ما نیز جاودانی نیست   اکر دشمن اکا التجا ایدرسه
بحسب الظاهر کرم ومروت وبذل وفتوت اولونه ولکن بحسب الباطن
مکر وخدیعت وانتهاز فرصت ایتمکدن غافل اولنمیه   وشویله ایلیه که
جمله خلق اراسنده مکارم اخلاق بوکا راجع وذمایم دشمن جانبنه
منصرف وعاید اوله   وبو خلق حسن وشیمهٔ کریمه ده سرچشمهٔ مکارم
اخلاق شفیع خلایق وحبیب خلاق محمد مصطفی حضرتلرینه صلی الله تعالی
علیه وسلم اقتدا ایده لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِي رَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
که مراه وکراه کفار ومنافقین جناب رسالت پناهییه بنچه اذالر
وجفالر ایتمش ایکن قدرت ونصرت بولدقدنصکره عفو وصفح بلکه بنجه
احسان وصلات بیورر ایدی   کفار قریش اذیتی جانب
شریفلرینه قادر اولدقلری ایتمشلر ایدی   حتی ما اُوذِیَ
نَبِيٌّ مِثْلَ مَا اُوذِیتُ بیوردیلر   فتح مکه روزی ورکاب اکابر واصاغر
٥ قریش قبضهٔ قدرتنه کیردکده باب کعبه یه صعود ایدوب یا معشر قریش
نه ظن ایدرسز سیزه نه ایلریز دیو بیوروب جمله سی تضرع وزاری ایدوب
اخ کریم وابن اخ کریم دیدیلر   یعنی کریم ذات وکریم الاصلسن سکا لایق
اولان عفو وصفح در   پس بیوردی که لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ
وحکما ایدرلر که دشمنك طرق دفعی اوچ در   اول آنلری اصلاح ایدوب

دشمنلکدن

دشمنلکدن اخراج ایتمکدر   اصلاح قابل دکلسه طرح صلح راغوب مکرندن
امین اولمقدر   شاه شجاع وفات ایتدکدنصکره
حکومت شیراز اوغلی زین العابدینه انتقال ایلدی   اما عم زاده سی
شاه منصور شجاعت وشهامتله آراسته اولوب شیرازی انتزاع ایتمك
قصد ایدجك اکابر مملکت توسط ایدوب صلح ایتدیلر   ولسان الغیب
خواجه حافظ بو خصوصده بر غزل دلکشایی نظم ایدوب شاه زین العابدینه
خطاب ایدوب دیدی که   خوش کرد یاوری فلکت روز
داوری   تا شکر چون کنی وچه شکرانه آوری   یك
حرف صوفیانه بکویم اجازتست   ای نور چشم صلح به از جنك داوری
اکر بو طریقله ممکن اولمازسه طریق ثانیسی اولدر که بعد منزل وترك
دیار اختیار اولنه   زیرا ایذای عدودن ذلیل ومهان اولمقدن
ترك دیار ومهاجرت اوطان اختیار ایتمك اولی والیقدر
وَلَا یُقِیمُ عَلَی ضَیْمٍ یُرَادُ بِهِ   اِلَّا الْاَذَلَّانِ عَیْرُ الْحَيِّ وَالْوَتِدُ
هذا علی الخسف مربوط برمته   وذا یُشَجُّ فلا یرثی له احد
در خانهٔ دون بودن از همت دون باشد   واندر در
دون همت اسرار تو چون باشد   واکثر عقلا بو مذهبی اختیار ایتمشلردر
وکشی وطننده خوار وحقیر اولورمقدن سفرده بیمار وعلیل اولمغی
یکدر   واکثریا افاضل واهل هنر وطن اصلیلرنده اول قدر
عزیز ومعتبر اولمازلر   زیرا اهل شهر آنی زمان صغرنده که تخته

هنوز عاریدر زلال کمال جوی استعدادندن غیر جاری ایکن کوکلی مشلّردر
نظر حقارتدن کچه مزلر علمای جزیره دن بکی نام
عالم فاضل زمان صباسنده تصغیر شفقت ایله مکیك دینورلردی
بغداده پنجه ییل تحصیل علوم ایدوب امام کامل اولدقده نصکره وطننه
کلوب علی الصباح اهالی شهر جمعیت ایله مزبوری حمامه ایلدورلر
بر عجوز طام اوستنده همسایه سنه صوردی که کیمدر بو تعظیم اولنان
عالم دیوب اول دخی بلمزمی سن بزوم فلانه عجوزك اوغلی مکیك
دکلمیدر دیر بو سخن عجوزانه بی امام بکی کوش ایدیجك بر شهر که
آدم آنده مکیك لفظی اوله انده اقامت مروت دکلدر دیوب
فی الحال موصل شهرنه ارتحال ایدوب آخر عمرینه دك آنده اقامت ایلدی
لابد نظر تعظیم واجلال شامل اولور
اما غربتده آدمی ابتداء کامل کوررلر انوکیچون سفری ترجیح ایدوب
دیرلر المرء لیس ببالغ فی مصره کالصقر لیس بصاید
فی وکره مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر کوهر بکان خویش
ندارد بسی بها تنقل فلذات الهوی فی التنقل حرك
رکابك فی الفلا ودع الغوانی للقصور لولا التغرب
ما ارتقی درّ البحور الی النحور وفقرات مسجوعه دن دیمشلر
فی الحرکة برکة من جال نال من طلب جلب فقیر دیمشیدم من اختار
الحرکة اختار البرکة من امتدّ سفره امتلاء سفره الی غیر ذلك من الاشعار
والاشجاع اما بعض ارباب مراتب بو مذهبك عکسنه ذاهب اولوب

282

خالی اولمزنته کم آدم وطننده اعانت اولنمقدن

سفره خطری مستلزم وغربت کربتی مقتضیدر غریب اغلب احوالده
اهانت اولنمقدن تهی اولماز ان الغریب لطویل الذیل ممتهن
فکیف حال غریب ماله قوت درغربت اکر وزیر وسلطان
باشی حقا که نماز شام کریان باشی خصوصا متاعب سفری غایت
وخطر قطع بحار وبراری سینه نهایت در نته کیم دیمشلر الغربة
لکل سبع فریسة ولکل جایع هریسة ودخی دیمشلر الغربة کربة
والسفر سفر والنقل مثله فقیر دیمشیدم الراحل ناحل بلغة
المسافر طعمة المسافر فرس السفر غث وثوب الحدث رث
ولكل دارم رهینه فقیر دیمشدم ولكل
سفره مبتلا اولنلر دیمشلر که لقرب الدار فی الاقیاد خیر
من العیش الموسع فی اغتراب خصوصا دیار یاری مشتمل اوله
غربت محض کربت اولوب عودی جویان ودردله کویان اولورلر
چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاك کف پای
یار خود باشم غم غریبی وغربت چو برنمی تابم بشهر خود روم
وشهریار خود باشم وبر تقدیر که غربتده عزیز وارجمند وصاحب منصب عالی
ورتبت بلند اوله نه فایده اول عزت اهلی واحبابی قتنده واول
غلبه حسادقدیم ومعاشرین واترابی یاننده اولسه
خواجه نصیره بغدادده هلاکو دولتنده اعتبار عظیم ورتبت عالی میسّر
اولمش ایدی دیرلر که برکون سوار ایکن ناکاه تازیانه الندن
یره دوشدی مغول میرزاده لری واکابر خیل وسپاهدن

جم غفیر فی الحال آتلرندن اینوب تازیانه خدمتنه مبادرت ایدیجک بعض
هم رکابلری حمد ایدوب بو عزت که سزاوار بزرکوار خواجه در دائم وقائم
اولسون دیجک نه فایده بو عزت طوسی یه طوسده اولا ایدی
دیمشلر پس اکر کربت غربت و خطر سفر و ترک دیار و یاری
اختیار ایده مزسه طریق ثالثه سعی ایده و اول اعدالی قلع و قمع ایتمکدر
خواجه نصیر ایدر بو طریق آلتی شرط اولمایینجه مجوّز دکلدر اوّل
دشمن شریر بالذات اولوب اصلاحنه امکان اولمیه ایکنجیسی انک
ضررندن طریق آخر ایله خلاص ممکن اولمیه اوچنجیسی تمام
معلوم اوله که اکر ظفر دشمنه میسر اولسه اول بوکا دخی آرتوق ضرر
ایصال ایدر دوردنجیسی دشمندن قصد شر و دفع خیری مشاهده
ایتمش اوله بشنجی آنی قلع و قمع ایتمکله خلق اچنده غدر
و خیانت ایله موسوم اولمایوب عذری معلوم اوله آلتنجیسی
دنیاده و آخرتده بو فعلک عاقبت وخیمه سی اولمیه بعض عاقللر
دشمنلرینی شرعا قتل و قلعه مستحق دکل ایکن بر طریقله ظفر بولوب
دشمنه غالب اولدقدم انتقام آلدم دیو مسرور اولورلر بو مغرور اولمعذر
مسرور اولمق دکلدر و حقیقتده دشمن غالب بو مغلوب و اول مظفر
بو منکوب اولمشدر زیرا دنیای دنینک بقاسی قلیل و عمرک
فناسی قریب در چون دار آخرته وصول و خصوم ایله و عند الله تجمع
الخصوم مقتضاسنجه حضور حقده قیام و مسئول اوله خصم مظلوم قوی

و مثوبات شهادتی کوزی قارشوسنده محتوی اولوب ناحق
قاتل عذاب الیمه واصل اوله دشمن خود بر آنده قتل و عذاب دنیوی
کوردی و کچوردی اما ظالم کندونک رقبه سین ربقهٔ عذاب الیمه
قویوب کندویه ابلهکاس یأس اچوردی دوران
بقا چو باد صحرا بکذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بکذشت
پنداشت ستمکر که جفا با ما کرد در کردن او بماند و بر ما بکذشت
حجّاج ظالم سعید بن جبیر حضرتلرینی رضی الله
تعالی عنه که عصرنده افضل تابعین ایدی قتل و احضار ایدیجک
یا شقی ابن کثیر سویله سنی نه طریقله قتل ایده یین دیجک یا حجاج اختیار
سنکدر نه طریقله بو دنیاده سن بنی قتل ایدرسک آخرتده سن دخی
اول طریقله قتل اولنسک کرک حجاج انی قتل ایتدکدنصکره
اون بش کون حیاتده اولدی خوف و رعب ایله خوابدن آن
بیدار اولوب آه ما لی و لابن جبیر دیرایدی
هارون الرشید یحیی ابن خالد برمکی یی و بر اوغلی فضلی حبس
مؤبّد و اوغلی جعفری قتل ایلدی بر ایکی ییلدن صکره
رشید مرحمت ایلیوب حبسدن اطلاق ایلیه دیو یحیی بعض ابیات
نظم ایدوب ارسال ایلدی هارون بو ابیاتی اوقیجق
شمدی یحیی نک نظم شعر ایدجک طبعی قالمشی دیمی دیو غضبه
کلوب حبسده تشدید و کندویه عظیم تهدید ایلدی بر مقدار

زماندن صکره یحیی حبسده متوفی اولوب بالینی آلتندن بر رقعه
چقدی یازمش که تقدم الخصم والمدعی علیه بالاثر والقاضی
هو الحاکم العدل الذی لایجور ولایحتاج الی البینة یعنی
مدعی کتدی مدعی علیه آردنجه کلور قاضی اول حاکم عادلدر که
هرگز جور ایلمز واصلا شاهده محتاج اولماز رقعه‌یی رشیده
ایلتدیلر اول کون علی الدوام بکا ایدوب بیجه کون آثار حزن
والم چهره‌سنده ظاهر ایدی ودشمنی قتل وقمع ایتمک
مراد ایدنجک اویله اولدرکه ینه دشمن الیله قتل اولنه نته‌کیم
دیمشلر مار را هم بدست دشمن کش اما مار اولورسه جنده
درجات بولورسن اگر دشمن اولورسه ضررندن نجات بولورسن
اما نه دوست ونه دشمن اولنلر ایله معاشرت انلرک طبقات
ومراتبی اختلافی ایله مختلف در اگر عموما خلقه ناصح وواعظ
اولنلردن ایسه انلرک کلامن حسن قبول ایله تلقی واستماع وعمل
نصایحلری ایله مقامات علیه‌یه ترقی ایلیه اما هرکیمسنه‌یه
ارادت وقبول قولنه مبادرت ایتمیه زیرا حلیهٔ زهد وصلاح ایله
ظاهرده متزین اما خدعه ومکر وریا ایله باطنده رانهزلغی متعین
دجاللر چوقدر بلکه میزان عقل وشرع ایله وزن ایدوب صحیح المعیار
ومحک امتحانه اوروب کامل العیار چیقق کرک دلق صوفی
نه همه صافی وبی غش باشد ای بسا خرقه که شایستهٔ آتش باشد

بکوب

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
ودرجه نصیحت ودعوتده اولمیان صلحایه دخی تعظیم ورعایت ودعا
وهمتلرندن استمداد ایلیه واوساط ناس ایله مجامله ایله معامله
وعقل وشرع اقتضا ایتدوکی اوزره معاشرت ایده
وسفها ولیام واراذل انام اولنلردن احتراز واجتناب تام ایلیه
اگر شتم وسفهلرینه مبتلا اولورسه مجازات بالمثل ایتمکدن
مجتنب اوله واذا مروا باللغو مروا کراما آیهٔ کریمه‌سیله عمل ایدوب
آنی جناب حقدن واصل اولوب ثواب اخروی‌سنه مترقب اوله
واصل تکبر وخودپسند وکندوی فضایل ومراتب ایله بر بلند
اکلیوب راست کلدوکنه نظر حقارتله نگاه ایدنلردن احتراز ایده که
صحبت متکبر بارگران ومعاشرت خودپسند مارگزان در
جامی پسند دهر رنج باخود جز رنج صحبت باخودپسندان اگر
ضرورت مجالستلری اقتضا ایدرسه خضوع ولین جانبن کوسترمیه
بلکه التکبر علی المتکبر صدقه مضمونیله عامل اوله ومتکبره خضوع
کوسترمک انک کمان خباثتنه زه وسگ نفس بدفرجامنی فربه
ایتمکدر وجناب رسالت پناهی‌نک صلی الله تعالی علیه وسلم
خلق کریمندن بری بو ایدی که فقرایه تواضع اغنیایه ترفع ایدر ایدی
وهمسایه‌لره رعایت واکرام ایدوب اذا واهانتدن اجتناب
ایتمک کرک که اهانت جار موجب نادر واگر کندویه جاری اذا ایلسه

مهما امکن صبر ایده واخبارده وارد اولمشدر که من صبر علی اذی
جاره آثره الله علی داره واکرام جار حضورنده سلام وتحیت
وخسته لکنده پرسش وعیادت وغیبتنده اهل وعیالنی مهما امکن
حفظ وحمایت وکند واتباعنی حرمنه اطلاع وسوء قصددن منع
وحراست ایتمکدر ومنزلندن بعض جوانبی رضاسی یوغیکن آلمیه
نوشین روان مداینده طاق وسرای عالی
ابرام واقدام ایله
بنیاد ایتمش ایدی جوارنده بر عجوزک منزل صغیری واری
ایدی هرچند بهای گران واغلاء اثمان ایله اشترا
ایتمکه طالب اولدی عجوز امتناع ایتمک اوزرینه غالب
اولدی آخر ساحه مزوی غیر مستولیق اوزرینه قالدی
اول زمان قیصر رومدن بر ایلچی کلدی رفعت طاق وایوان
وسعت ساحه ومیدانه غایت تعجب واستحسان ایلدی اما
ساحه نک تربیعی ناتمام اولمغله تعیب وتغیر واول وضع نامهندسی
تبدیل وتغییر ایتمکه حکم ایدیجک اول محلک صاحبی عجوز اولوب آنک
عدم رضاسین وکسری کمال عدالتندن جبر ایله آلمقدن اباسین
خبر ویریجک قاصد ثنا ودعا ایدوب دیدی که شمدی ظاهر
اولدی که بو سرای ماوطینی بو سببدن معوج ومزوی اولدوغی
سرای عدل ودین مستقیم ومستوی اولدوغنه دلیل باهر اولدی
وبو اعوجاج استوادن افضل وبو طریق ایله نامهندس اولمغه را

مرتبه مهندس اولمقدن اکملدر کسری یه ایلچینک بو کلامی نقل
ایتدیلر عدل وداد افزون وایلچی یه نعمت وخلعت همایون
ویردی وسایللری قتی کوندرمیه اکر دست رس
اولمازسه کلمهٔ طیبه ایله رد ایلیه لر وعنف وزجر ایلمیه لر مکر که ابرام
والحاح بی وجه ایلیه وشکر ونعمته مناسب مواساتی فقرادر
واول حکایتی یاد ایلیه که بر صاحب نعمت وار ایدی
جمیله خاتونی بر کون ماکیان سمین کباب ایدوب تناول
محلنده بر سایل ورای بابدن شیئا لله دیدی خواجه
دلکیر اولوب خاتوننه بانی سند وسایلی رد ایتمکه امر ایلدی
بونک اوزرینه زمان چوب خواجه اسبابی راجع ومال ومنالی
ضایع اولوب آخر خاتوننه دخی طلاق ویروب خاتون
بر اهل نعمته دخی تزوج ایدوب بر کون ینه بو زوجی کباب
ماکیان ایدوب اوتورییه کلدوکی زمان ورای بابدن آواز سایلی
عیان اولدی بو خواجه خاتوننه امر ایدر قالدر بو کبابی
سایله ویر که ثواب صدقه معلوم در خاتون مرغی رغیفه صاروب
سایله ایلدیجک خاتون فریاد ایدوب بیهوش اولدی زوج کریم قاتنه
کلوب ایدر رای بانونه کوش ایتدک که کندوکی فراموش ایتدوک
بانو ایدر رنجه فریاد له بیهوش اولمیه یین که بو سایل غمکین نالان کی سر حلقه
بد حالان اولوب دربدر دریوزهٔ نان ایدر بنم زوج اولم در که ما

ونعمت ایچنده غلطان وشراب وطعامی شکر ومرغ بریان ایدی
تصاریف روزکار رسیدنی وفا آنی بو حاله کرفتار ومبتلا ایلمش
شقاوت برهنه نشاندش چو سیر   نه بارش رها کردنی
بارکیر   فشاندش قضا بر سر از فاقه خاک   مشعبد صفت کیسه
ودست بکیر پاک   خواجه ثانیه ایدر ای بانو وآدمی حیرته کتیمه
وکوردوکک حالدن تعجب ایتمه که انسانک باشنه هر نه کلسه جزای
عمل ناسپاس وپاداش فعل ناحق شناسی در   بن اول سایل
ضعیفم که بو خواجه سنکله تناول مرغ بریان ایدرکن بن الم جوع
وضر فقر ایله کریان ایدوم چونکه شی لله دیدوم خواجه شکر نعمتدن غافل
وانقلاب دولتدن ذاهل اولوب دری بسته وقلبی شکسته ایلدی
لابد عدل حق آنی نعمتدن غریب وصبرم برکاتنده انک نعمت
جزیله وخاتون جمیله سن بکا نصیب ایلدی   اما بن بفضل الله
تبارک وتعالی شکر حقی اقامت وبذل وایثار فقرا ایله نعمتی ادامت
ایدرین   بسا مفلس بی نوا سیر شد   بسا کار منعم زبر
زیر شد   پس ضعفا وفقرایه معاونت ومظاهرت وآنلرک
ازدحامندن کلن ثقلته مصابرت ایتمه نک اجری جزیل ومیزان
حسناتنده ثقیل اولسه کرک   والحاصل جواد حق وفیاض مطلق
کرافاضه خیرات امور آندن دایم الصدور در مهما امکن تشبه ایدوب
کندودن خیرات صدورنه ساعی   ومبرات ظهورنه داعی اوله

اکرچه

اکرچه فیض حق ملاحظهٔ اغراض ومطالبه اعواضدن منزّه وانسان
بل جمیع حیوان افعال اختیاریه سی سبیله غرضدن خالی وفی الجمله
مطالبهٔ عوضدن عاریه اولمق محالدر   نته کیم کتب حکمتده
مبیّن اولمشدر   اکر دینورسه که کاهی ملحد وزندیق صبیٔ
صغیری آبه غریق یا ناره حریق کورسه انجاو تخلیص ایدر
با آنکه نه ثواب آخرت ونه عوض دینی ملاحظه ایتمشدر
جواب ویرورز که اقل ما یکون کندویه مجانست سببی ایله کبی:
صبی نک عذابنه کرفتار اولدوغندن کلمشدر اول رقتی دفع
ایتمک استر   پس انسان غرضدن خالی اولیماز لکن غرضی
دنیوی اولمیه که فانی در بلکه خالصا لوجه الله تعالی اولیه که
انک فوایدی جاودانی در   وهر که بو صفتله موصوف اوله
شایستهٔ خلافت الهی اولمغه لایق وعنایت بی غایت محسن
علی الاطلاق ساحهٔ احوالنه لاحق اوله   والله تعالی الموفق
لکل خیر وکمال   خاتمهٔ کتاب وفذلکهٔ حساب بعض
~~مواعظ ذکر~~ حکماء کبار ومشایخ اولو الابصاردن منقولدر
وبز آنی ترجمه ایتمه دن غیری تغیر وتصرف ایتمدک   خواجه
نصیر اخلاق ناصری کتابنی وصایای افلاطون ایله ختم ایدوب
ایراد ایتمش   وبو فقیر آنلره بعض مشایخ طریقت وصایاسنی
الحاق ایدوب بو کتاب عنبرین نقابک کاسهٔ رحیقن مسکی الختام

رقت قلب

نصایح ومواعظ ذکر [illegible]

وفاضل دوانی اخلاق جلالیده
آکا وصایای ارسطاطالیس خ

ایلدوم وصایای افلاطون الهی اولامعبودکی بیل
وحقنی حفظ ایله وهمیشه همتکی تعلیم وتعلمه قصر ایله واهل علمی کثرت
علم ایله امتحان ایلمه بلکی شر وفسادن اجتنابنه نیجه در
انوکیله اجتناب ایله وحق جل وعلادن اول نسنه یی
طلب ایلمه که انک منفعتنه زوال ایریشور بلکی باقیات صالحات
طلب ایله همیشه آکاه اول شرورک اسبابی چوقدر لایق
اولمین نسنه یی آرزولنوب استمه وتحقیق بل که بنده یه حقک
انتقامی غضب طریقندن دکلدر بلکی تادیب وتهذیب طریقندندر
وهمتکی حیات شایسته اتیمکه حصر ایلمه بلکی حیات شایسته یه موت
بایسته ضم اولمغه همت ایله وحیات شایسته ولایق اولان
بل که سبب کمالات وفضایل اوله وموت بایسته ولایق اولان
آنی آکله که سبب انفتاح ابواب خیرات اوله خواب وراحته
میل ایلمه نفسکی اوج نسنه ده محاسبه ایتمینجه اول فکر ایله که
سندن اول کون خطا صادر اولدیمی ایکنجی تامل ایده سن
سندن اول کون خیراتدن نه صادر اولدی اوچنجیسی
بیله سن که اول کون سندن هیچ عمل خیر ممکن ایکن تقصیرک سببیله
فوت اولدیمی بونی فکر ایله که حیاتدن اول نه ایدوک موتدن
صکره نه اولسک کرک هیچ کیمسنه یی انجتمه که احوال عالم
تغیر وزوال اوزره در بدبخت اول کیمسنه در که عاقبتن تدکر ایتمیه

غافل اولوب ذلتدن فراغت ایتمیه سرمایه کی کندودن اکمدن
خارج نسنه لردن آلمیه مستحقلره امکان اولیجق ایصال خیر ایله
انلرک سؤالنه موقوف ایتمه حکمادن عد ایلمه اول کیمسنه یی
که دنیانک لذاتنه شاد مصیبتلرینه غمکین اوله همیشه موتی
ذکر ایله وکچمشلردن عبرت آل آدمک خساستنی
آندن بل که فایده سز سوزی چوق سویلیوب صورمدن قلرندن
خبر ویره ومعلومک اولسون که بر کیمسنه آخره شر قصد
اول شری اولاکندویه قبول ایتمش اولور برامری
نیجه کره فکر ایله آندن صکره دلکه کتور آندن صکره فعله چقار
هر کیمسنه یه محب ونیکخواه اول خشمه تیز کلیجی اولمه که
غضبه معتاد اولورسن بوکون سکا محتاج اولانک حاجتن
یارینه صالمه یارینه صالمه فقیرک کارین نه بلورسن
که نیجه اوله یارین کرفتارلره معین اول مکر که فعل قبیح ونحوی ایله
کرفتار اولمش اوله ایکی خصمک سوزین تمام اکلمادن
آرالرنده حکومت ایتمیه آنجق قول ایله حکیم اولمغه قانع اولمه
همت ایله که فعل ایله دخی حکیم اوله سن زیرا حکمت قولی بو جهانده
قالورسنکله اول جهانه بله کیدجک حکمت فعلیدر وآنده بله
ابد قالاجق اولدر اکر سعادت آجل ایچون زحمت چکه سن زحمت
کیدر سعادت قالور اکر لذت عاجل ایچون کناه اشلیه سن

ایلمد

لذت كيدركناه قالور هر فعلى بوكا كوره اشله اول كونى ياد ايله كه
سكا چاغرسه لر آواز ونطقدن محروم اولوب نه سويلكه ونه اشتمكه
ونه ياد ايتمكه قدرتك اولور شمدى بونده كيمسه انجتميه وتعين
بل كه بريره متوجه اولسك كرك كه آنده خداوند وبنده بكسان اولور
پس شمدى تكبرلك ايلمه دايما اسباب سفرك مهيا ايله
نه بيلورسن كه نه وقت رحلت ايدرسن ومعلومك اولسون كه
حق تعالينك احسانلرندن حكمت كبى عطيه يوقدر ايلك ايدنه
مكافات كملك ايدنه عفو اوله ذكر وفهم ايله حفظ ايله
وهر وقت كاركى بل وحالكى آكله واول جهان عملارندن نه كلور
اولورايسه اشلمه سندن تكاسل ايلمه وحسنه يى سيئه يه وسيله
ايلمه وسرور زايل وفانى ايچون فعل اولى وافضلى ترك
ايلمه كه سرور دايمى ترك ايتمش اولورسن حكمه محبت ايله وحكمانك
سوزلرين اصغا ايله وهواى نفسى ترك ايله وآداب مستحسنه دن
امتناع ايلمه وهيچ امره وقتدن اول شروع ايلمه چون بر نسنه يه
مشغول اولاسن فهم بصيرت ايله مشغول اول غنا يه مغرور
اولمه مصائبدن شكسته لك وخوارلق اوزركه ويرمه دوستك ايله
شويله معامله ايله كه قاضى يه محتاج اولميه سن ودشمن ايله شويله
معامله ايله كه قاضى يه وارسه كوزسن غالب اولاسن كيمسنه يه
سفاهت ايلمه وهر كيمسنه يه تواضع ايله ومتواضع اولانلرى تحقير ايلمه

برقضيه كه

288

برقضيه كه سندن صادر اوله معذور طوته سن اخوانكدن صادر
اولسه ملامت ايلمه بطالتله شاد اولمه وبخته اعتماد ايلمه وفعل
خيردن پشيمان اولمه كيمسنه ايله مخاصمت وجدال ايدجى اولمه و
هميشه سيرت عدله ملازم واكتساب خيراته مداوم اول وصايا
معلم اولك ارسطاطاليس حكيم فاصر ده اف اجبر ترالاسرار كتابنك مترجمى
كه مامون خليفه نك امريله يونانيسى دن عربى يه نقل ايتمش ايدى
صدر ترجمه سنده شويله ديركه اسكندرك وزيرى وتعليم حكمتده
استادى وپيرى ايدى اسكندر فتح اقاليم ايچون سفر
ونهضت ايلدى ارسطاطاليس ضعف بنيت واستيلاى
شيخوخيت سببى ايله بيله كيده ميوب قالمش ايدى اسكندر
ديار عجمه مستولى اولدقجه ابناى ملوك وامير زاده لردن اصحاب
عقل وفراست وارباب نجدت وشجاعت كيمسنه لر چوق ايدى
اسكندر انديشه قلدى كه بونلرى ابقا ايدرسه شايد كه اركان ملكى
آنلردن خلل پذير اوله اكر جمله سن هلاك ايدرسه فوز عدالتدن دور
وظلام ظلمته جايكير اوله پس استادى ارسطاطاليس حكيمه
بر مكتوب يازدى مطاويسى شوق وتحيت ايله مشحون ومحاويسى التماس
ملاقات واستدعاى قدومه مقرون واثناى مكتوبده يازمش كه
وقوع امور هايله وشيوع حوادث مشكله دن راى اشراق آراى
حكيم كامل اولمايجه برجانبه مسير ايتمكه مصير ممكن دكل پس نظم اسباب ملاقاته

ارسطاطاليس حكيمك

غنایت بیوریلکه حکیم کامل جوابنده یازدی که فرزند جلیل سلطان نبیل
حضرتنه معلوم اوله که ملازمت خدمتدن تخلّف قلت رغبت وکثرت
ملالت داعیه سندن دکلدر بلکه ضعف پیریی وقوّت قلتندندر
چون اجتماع سمت امتناع اوزره در بو رساله یی دستور بیان
ایتدم که جزئیات امورده آنوکله عامل و بنم صحبتمدن مستغنی اوله
اما اکابر عجم و اماثل ایران خصوصنده بیوردوغکز اگرچه آنلری جمله
اهلاک وقتله قادرسن اما آب وهوای ایران زمینی تغیر ایتمکه قادر
دکلسن پس بونلرک امثالی ینه ظاهر اولسه گرک پس جهد
ایله که بونلری احسانله بنده ایده سن بلکه احسانی شویله ایله که
قدیمی بنده لر کردن ربقهٔ عبودیت ایله رقبه لری دخی افکنده اوله
نته کیم دیمشلر بندهٔ حلقه بکوش ار ننوازی برود لطف کن
لطف که بیگانه شود حلقه بکوش بوند نصکره دیدی که پادشاهلر
درت قسم در بریسی اولدر که کندویه وغیره سخی اوله ایکنجیسی
اولدر که کندویه سخی رعیته بخیل اوله اوچنجیسی اولدر که کندویه
بخیل و رعیته سخی اوله دوردنجیسی اولدر که هم کندویه وهم رعیته
بخیل اوله قسم اوّل اتفاق ایله مقبول ومحمود قسم ثانی مختلف فیه
حکماء هند قتنده محمود حکمای فرس قتنده مذموم در وسخاوت
مستحق اولان محتاجه قدر حاجتی ایصال ایده سن وبو مرتبه دن
تجاوز ایدجک افراطه مایل و اعتدال زایل اولور وهر پادشاه که

وقسم ثالث ورابع اتفاقا مذموم ومردوددر

دآئره قدرتندن زیاده بخشش ایلیه البته سبب فساد ملک اولور
ای اسکندر سکا اینجه دفعه دیمشم [دیوبیدردم] در که سخا وکرم اصلا کیمسنه نک
مالنه طمع ایتمامکدر وجمله مروت وسخا اولدر که ظلم وستمی روا
کورمیه وخلقک عیوب خفیه سندن تفتیش ایتمیه سن وفضل
واحسانک تمامی اولدر که ایولری رعایت ایدوب خلقه کشاده رو
اوله سن وخلقک سلامن آلوب تحیتلرینک جوابن ویره سن
وجاهللرک خطاسن عفو ایده سن ای اسکندر عقل مدار تدبیرات
وآیینهٔ کمالات ونقایص در وجمله فضایلک اصلی محبّت نام نیکدر
وسلطنتدن مقصود استیفای لذات وتحصیل شهوات دکلدر
بلکه بقای نام نیک وخلود ذکر جمیلدر هر پادشاه ذی که کندو
هواسنه تابع وناموس الهی تخفیف واهانت ایلیه البته صاحب ناموس
آنی هلاک ایدر ای اسکندر پادشاه گرکدر بلند همت وصاحب رای
وفصاحت زبان وانتشار صیت ایله جهان آرای اوله وسوز
آرزو یلیه واراذل ایله معاشرت ایلمیه وچون سرانیدن حقیقه
سلطنته لایق رتبتی استعمال ایده شویله که غیرلردن ممتاز اوله
وبلاد بعیده دن کلان تجّاره رعایت واحسان ایله که حسن صیت
وذکر جمیل اطراف مملکته منتشر وتجار وزوار هر جانبدن ولایتنه
عازم اولوب مملکتی معمور اوله وآنلره جزوی مسامحه ایتمکله
کلّی نام حاصل اولور وپادشاهک ضحک وخنده سی چوق ویلمیه

وبقاملک

زیرا محتسب را درون خانه کار

که زوال وقار وحشمته سبب اولور وهم تیز پیرلک کلوب حرارت
غریزیه آزلماغه سبب اولور ای اسکندر شهوت امرنه حریص اولمه
که آنده قوت وغلبه خنزیرک خاصه سی در ونه فخر اوله اول نسنه که
حیوانات خسیسه آنده مشارک بلکه غالب وراجح اوله وافراط
مضعف بدن وموجب نقصان عمر ومورث تخلق خلق نسادر
وضعفا ومساکین احوالندن غافل اولمه وانلرک تفقد امورنی
واجب بل که موجب رضای خالق ومقتضی جلب قلوب خلایقدر
غلات وحبوبینی وقت رخاده ذخیره قیل که وقت غلاده
فقرا ومحتاجلره مدد اوله شویله اول که اهل فساد سندن خایف
واهل صلاح امین اوله لر ای اسکندر سکا نیچه کره دیدم ودینه
دیرم که قان دوکمه ده دلیر اولمه که حیوانات اهلاکی خالقنه
مخصوصدر وحقیقت حال علام الغیوبدن غیری یه معلوم دکلدر
پس محتمل که تهمت اولنان شخص بری اوله یا عذر صحیحی وار اوله
سن انک قتلنه اقدام ایتمش اوله سن بوندن صعب جریمه نه اوله
وبو مثل اکبر دنیاده واصل اولدی که چون بر مخلوق بر مخلوقک
قتلنه سبب اوله ملائکه آسمان باری جل وعلایه ایدرلر که یارب فلان زادیه
قولک بر قولک دخی اماته ایتمکده سکا تشبه ایلدی اگر اول
قتل قصاص ایچون اولمش ایسه حق جل وعلا بیورر که آنی قصاص ایچون
اهلاک ایلدم اگر ظلمله قتل اولندی ایسه بیورر که عزت وجلالم ایچون

بن انک

بن انک قانن مباح ایتمدم پس ملائکه تسبیح واستغفاره باشلرلر
اول قاتله بد دعا ایدرلر تا قصاص اولنجه واکا غایت نافع واحسن
اولدر که قصاص اوله اگر کندوسی اولورسه حق جل وعلانک
غضبنه نشان ودلیلدر که آخرتده عذاب مدید وعقاب شدیده
گرفتار اولسه گرک نقض عهد ایتمه واصلا دیلکه یمین کتورمه کتوررسک
آندن دونوب حانث اولمه که نیچه یونان پادشاهلرینک یمین کذب
ونقض عهد ایتمکله ملکلری فساده واردی برنسنه که فوت
اولمش اوله اکا تأسف ایدیجی اولمه که ناقصلر عادتیدر واهل
مملکتکه تحصیل علوم ومعارف ایله امر ایله وبر کیمسنه که علمده
فایق اولمش اوله آنی تربیت ورعایتکله مخصوص ایله که قلوبده محبتنک
متمکن اولوب ملککه رونق وثنا وذکر جمیلک اطرافده منتشر اوله
ویونانیلرک ملکی وسلطنتی بونکله ثابت وراسخ اولمشدر که اهل
مملکته تحصیل علوم ایله امر ایدرلر ایدی حتی ابکار وستیره لری
بابالری یاننده فرایض وآداب ونوامیس وجمله اصول طب ونجوم
تعلم ایدرلر ایدی معتمدک اولمادوغی کیمسنه نک الندن
نسنه یمه وکندوکی محافظه دن غافل اولمه واول قصه یی
اونتمه که پادشاه هند بر جاریه یی حالت صغرنده زهر ایله پرورش
ایدوب افعی طبیعتنده ایتدوکدنصکره سکا هدیه کوندردی وغرضی
سنی هلاک ایتمک ایدی بن فراستله مطلع اولدم سکا تنبیه ایلدم

ای اسکندر بر دلیل ایله حکم ایله   وادله متعارض اولیجق ترجیح ایدوب
اقوی سی ایله حکم ایله   ای اسکندر عدل صفات الهی دن بر
صفتدر   و آسمان و زمین عدل له قایم و انبیا علیهم السلام
عدل ایله مبعوث اولمشلردر   و عدل صورت عقلدر و عدل له
مالک قلوب و رقاب اولمق اولور   اهل هند دیرلر که عدل سلطان
خصب زماندن ییکدر   و سلطان عادل مطر وابلدن انفعدر
بر حجر اوزرینه یازمشلر سریانی خطله که ملک ایله عدل ایکی برادر
بری برندن مستغنی دکللردر   بعده دمیش که اسباب نظام عالمی
و بری برینه ارتباطنی بر دائره ده وضع ایلدم که اول اسبابک توالی
و تشابکی محسوس و مشاهد اوله   و بو کتابک زبده سی و مطالبنک
خلاصه سی بو دائره ده در   اکر بو دائره دن غیری نسنه کوندرمسم کافی
و وافی ایدی   والله تعالی اعلم و احکم



کر فی الحقیقه خاتمة الکتاب و ختم خطاب مستطاب وصیة مکمل الطریقه
برهان الحقیقه قطب الاقطاب خواجه عبد الخالق غجدوانی در قدس
سره که سالکان طریقت و طالبان حقیقت ایچون تحریر بیورمشلر
اکرچه بو فقیر مجرم عاصی غفر الله ذنوبه یوم یؤخذ بالنواصی طریقه
اهل ارادتدن نه پای کورمشدر نه سی   و مجلس اهل حقیقتده
نه جرعه طاتمشدر نه می   اما زمان صبی و اوان صغردن بو
طایفه علیه نک محبتی درون دلده متمکن و کفت و کویلرینک آرزوسی
سویدای ضمیرنده متوطندر   لاجرم لنک و لوک و خفته
شکل و بی ادب   سوی اومی غیثر و اورامی طلب
کمال شوق و شغبدن کلام شریفلرینه مطالعه و ملاحظه و معارف
علیه لری فهم عقل ظاهرین ایرشدوکی قدر مذاکره و مناقله اولنور
و زمان عنفوان عمرده حضرت برهان الطریقه شیخ خواجه عبد الخالق
حضرتلرینک وصیت نامه سنه نظر ایتمکله استعداد اولنمش ایدی
اکرچه اهلیت استماعندن بالکلیه عاری و طبیعت جوی خودآیی
هوا و هوسده جاری ایدی   اما حلاوت عبارت
و ملاحت اشارتی مذاق جان و کان جنانه ایرشمش ایدی
استنساخ اولنمامقدن ندامت و تقصیر و غرامت خاطرده قالمش
ایدی   تا که بو زمانلرده قریب کتاب رشحات خواجه صفی بن حسین
واعظ هروی رحمه الله تعالی مطالعه سی میسر اولدقده بو رساله

غزا و وصیت زهر ارجمه شریفلرنده ذکر اولنمش ایدی بو لنیدی
حمد و سپاس خالق الناس مؤدی اولدیی ۷ بو رساله موز
که مجموعهٔ مکارم اخلاق و وسیله تحصیل سعادتِ رضای ملک
خلاق در طرازی سعادت انجام اولدوغی کبی خاتمه سی مسکی الختام
اولمغیچون ترکی لسانه ترجمه اولنوب شاید که اهل ارادتدن بعضی
طالبلرک نظرنه ایریشوب مستعد اولدقلرنده مترجمک اهل طریق
اولدوغندن قطع نظر ایدوب خیر دعالرنه سبب و بو ضعیفه معرفت
اولمغه داعی اوله که حق جل و علا بهانه تکریسی دکل بهانه تکریسی در
و قوم اهل الله هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم در وکلاملرین نقل
ایتمک دخی انلر ایله مجالسه دن معدود اولسه بعید دکلدر که
اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ حدیث صحیحدر و آثار اولیا ایله تبرک عادت
اهل دین و سنت کاملین در بویورمشلردر که ای اوغول سکا
وصیت ایدرین علم و ادب و تقوی ایله و اوزرکه لازم اولان
که آثار سلفی تتبع ایدوب سنت جماعته ملازم اوله سن و فقه
و حدیث تعلم ایدوب جاهل صوفیلردن اولمیه سن نمازی دائما
جماعتله قیل اما امام و مؤذن اولمه و هرگز شهرت استمه که
شهرت آفت در و منصبه مقید اولمه و دایم کم نام اول و جحیلرده
و سجلرده آدک یازمه و قاضیلر محکمه سنه حاضر اولمه
و کمسنه یه کفیل اولمه و وصایای خلقه قارشمه و ملوک و ابنای

کی بوذره منقوده کی صالح منشوره ایدی ظفر میسر ایتدی و

بر حالده

ملوک ایله صحبت ایتمه و خانقاه بنا ایتمه و خانقاهده ساکن اولمه
و چوق سماع ایلمه که چوق سماع قلبه نفاق کتوروب قلبی ملتفت ایلر
و سماعی انکار ایلمه که سماعک اهلی و اصحابی چوق واردر
آز سویله آز یی آز اویو خلقدن ارسلاندن قچر کبی قاچ
خلوته ملازم اول ساده رولردن و عورتلردن و اهل بدعت
اولنلردن پرهیز ایله و قادر اولدوغکجه اولنمه که طالب
دنیا اولورسن و دنیا طلبنده دینکی ضایع ایدرسن
و چوق کولمه و قهقهه ایله کلمه که قهقهه موت قلب ویرور
و کرکدر که هر کشی یه شفقت ایله بقه سن و اهانت ایله نظر
ایتمیه سن ظاهرک زینت ایلمه که ظاهر زینتی باطن خراب و المقدن
اولور خلقله مجادله ایتمه و کیمه دن نسنه استمه و کیمسنه یه
خدمت بویورمه و مشایخه مال و تن و جان ایله خدمت ایله و
انلرک افعالنه انکار ایلمه که مشایخه انکار ایدن کیمسنه هرگز فلاح
و نجات یوزین کورمز دنیایه مغرور اولمه قلبک دائما حزین
و بدنک عریان و کوزلرک کریان و جکرک بریان ایله و عملک
خالص و دعاک تضرع ایله و لباسک کهنه و رفیقلرک درویشلر
و سرمایک فقر و منزلک مسجد و مونسک حق سبحانه و تعالی
انتهی کلامه شرفنا الله تعالی ببرکاتها و یسر لنا العمل
بما فیها انه بر رحیم تواب کریم والحمد لله رب العالمین

وَصِيَّةُ الْوَلِيِّ الْأَمِينِ سُلْطَانُ الْعُرَفَا بُرْهَانُ الْعَاشِقِينَ
مَوْلَانَا جَلَالُ الْمِلَّةِ وَالدِّينِ مُحَمَّدِ الْبَلْخِيِّ ثُمَّ الْقُنَوِيِّ الْمَشْهُودِ
بَيْنَ الْأَوْلِيَاءِ الْكِبَارِ بِمَوْلَانَا خُدَاوَنْدِكَار قَدَّسَ اللهُ تَعَالَى
سِرَّهُ الَّذِي هُوَ سِرُّ الْأَسْرَارِ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ
تَعَالَى فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَبِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَقِلَّةِ الْمَنَامِ
وَقِلَّةِ الْكَلَامِ وَهَجْرِ الْمَعَاصِي وَالْآثَامِ وَمُوَاظَبَةِ
الصِّيَامِ وَدَوَامِ الْقِيَامِ وَتَرْكِ الشَّهَوَاتِ عَلَى الدَّوَامِ
وَاحْتِمَالِ الْجَفَاءِ مِنْ جَمِيعِ الْأَنَامِ وَتَرْكِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَا
وَالْعَوَامِ وَمُصَاحَبَةِ الصَّالِحِينَ الْكِرَامِ وَإِنَّ
خَيْرَ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ وَخَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ

سرز هوا تا فتن از سرورست ترک هوا قوت پیغمبریست

والحمد لله تعالى وحده والصلوة على من لا نبي بعده

چون زمان ایدیکه شاخ خامه تحریک نبا نله بوستان تقریرو نباه
ثمرافشان ایدیے وقت اولدیے که مقلمهٔ فراغنده استراحت
اتمامه واصل ونیجه عهد ایدیے که تیغ زبان معرکهٔ ابلاغ
وتبیان ده لامع ورخشان ایدیے زمان کلدی که نیام
دهانده نیام اختتام اکا حاصل اوله وتقصیرات وزلاتی که
قصور قلت بضاعه وفتور کثرت اضاعه مزدن صادر
اولمشدر عفای ناظرین وجلسای حاضرین خدمتلرندن دامن

عفوایله

عفوایله مستور اولوب ودیدهٔ طغله منظور اولمامق رجا ایدرز
وسلسلهٔ کلامیے حمد وثنای ملک علامه وصلوة وسلام
خواجهٔ یوم القیام وآل واصحاب کرام ودعای دولت پادشاه
اسلام ایله ختم واتمام ایده رز وسوادن بیاضه نقل وانتهاض
اول ساعت ایدیے که رابعه نهار جمعه خامس عشرین صفر
المظفر سنه ثلاث وسبعین وتسعمائه ایدیے
والله تعالى نعم المستعان وعليه التكلان
انه مفضل حنان منان







8

